حیوة القلوب
(۵)

حضرت امام علی بن ابیطالب
امیرالمؤمنین
حضرت امام حسن مجتبی
حضرت امام حسین
حضرت امام علی بن الحسین زین العابدین
حضرت امام محمد باقر
حضرت امام جعفر صادق
حضرت امام موسی کاظم
حضرت امام علی بن موسی الرضا
حضرت امام محمد تقی جواد
حضرت امام علی النقی الهادی
حضرت امام حسن عسکری
حضرت امام مهدی صاحب الزمان علیهم السلام

امام شناسی

تألیف
علامه مجلسی



امام شناسی



مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، ۱۰۳۷ - ۱۱۱۱ ق.
حیوة القلوب / مجلسی؛ تحقیق سید علی امامیان. - قم: سرور، ۱۳۸۴.
ISBN 964 - 6314 - 03 - 1

چاپ پنجم: ۱۳۸۴.
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه؛ همچنین به صورت زیرنویس.
مندرجات: ج. ۵. امام شناسی.
۱. امامت. ۲. ولایت.
الف. امامیان، سید علی، محقق. ب. عنوان.
۹ ح ۳ م / BP ۸۸ ۲۹۷/ ۱۵۶
۱۳۸۲

کتابخانه ملی ایران ۶۴-۹۰۶۴م

حیوة القلوب ۵

امام شناسی



علامه مجلسی

تحقیق
سید علی امامیان





قم، خیابان حجتیه، کوچهٔ ۴، تلفاکس ۷۷۳۶۸۱۰، صندوق پستی ۴۹۶ - ۳۷۱۸۵

امام شناسی

(حیوة القلوب / ج ۵)

تألیف: .... علّامه محمد باقر مجلسی رحمه‌الله

تحقیق: .... سید علی امامیان

ناشر: .... انتشارات سُرور

لیتوگرافی: .... تیزهوش

چـاپ: .... ستاره

صحافی: .... یاس

نوبت چاپ: .... پنجم

تاریخ انتشار: .... ۱۳۸۴ هـ. ش

تیراژ: .... ۱۰۰۰ نسخه

بهـا: .... ۳۰۰۰ تومان

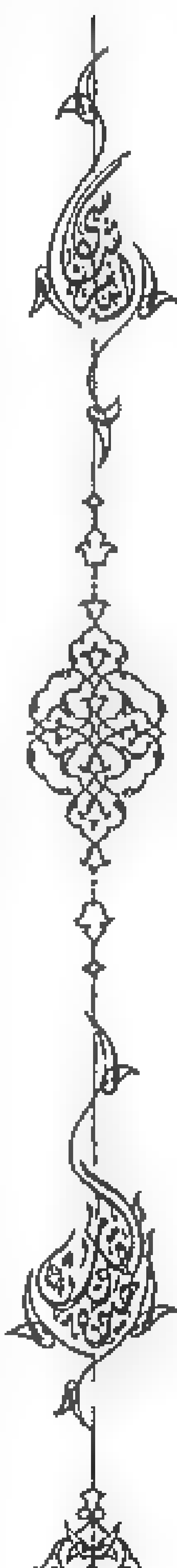
شابک ۱ـ۰۳ـ۶۳۱۴ـ۹۶۴

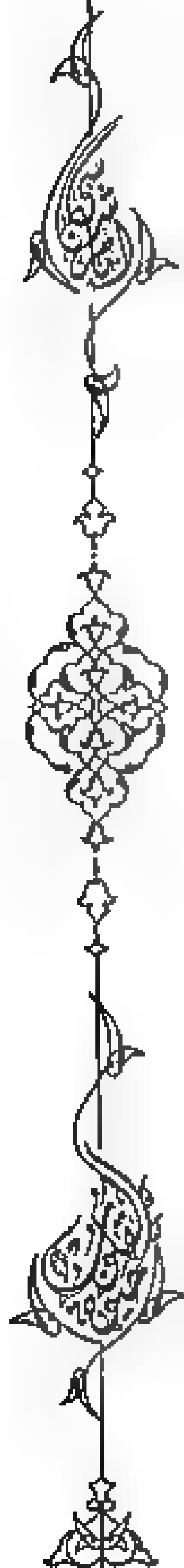
بسم الله الرحمن الرحیم



فهرست مطالب

باب اول

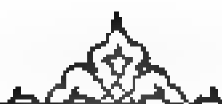
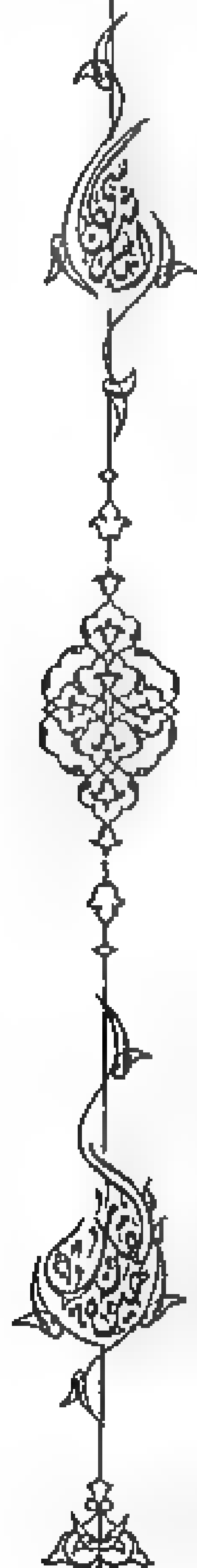




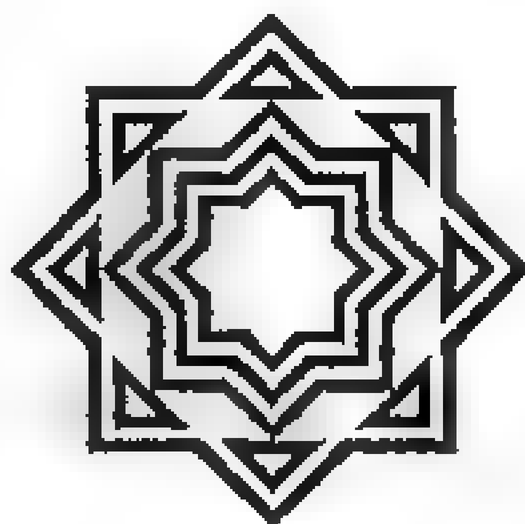


این مجلد سوم است از کتاب «حیرة القلوب» تألیف خادم اخبار ائمهٔ اطهار محمدباقر بن محمدتقی حشرهما الله مع موالیهما الأخیار در بیان وجوب وجود امام ﷺ و منصوب بودن او از جانب ملک علّام و عصمت او از گناهان صغیره وکبیره و اتّصاف او به صفات کمالیه بغیر از نبوّت و آیاتی که در شأن ائمه ﷺ مجملاً نازل شده.

و آن مشتمل است بر دو باب:

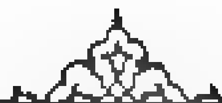



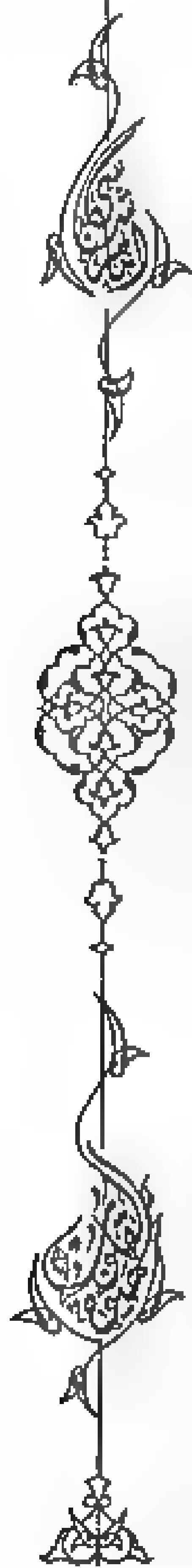
باب اول



در بیان وجوب وجود امام عليه السلام در هر عصر، و آنکه هیچ عصر خالی از امام نمی‌باشد؛ ودر وجوب اطاعت او، وآنکه هدایت نمی‌یابند مردم مگر با او، و آنکه می‌باید از گناهان معصوم و از جانب خدا منصوص باشد، و بیان بعضی از نصوص مجمل بر ایشان و برخی از فضایل ایشان

ودر آن چند فصل است





فصل اول

در وجوب امامت و آنکه هیچ زمانی خالی از امام نمی‌باشد

بدان که خلاف است میان علمای امّت در آنکه نصب امام آیا واجب است بعد از انقراض زمان نبوّت یا نه، و بر تقدیر وجوب آیا بر خدا واجب است یا بر امّت؟ و بر هر تقدیر آیا وجوبش عقلی است که عقل حکم می‌کند به وجوبش یا از دلایل سمعیّه وجوبش معلوم شده است؟ پس قاطبهٔ علمای امامیّه را اعتقاد آن است که نصب امام بر حق تعالی واجب است عقلاً و سمعاً؛ و بعضی از معتزلهٔ اهل سنت و جمیع خوارج را اعتقاد آن است که نصب امام مطلقاً بر خدا و خلق واجب نیست؛ و اشاعره و اصحاب حدیث اهل سنّت و بعضی از معتزله قائلند که نصب امام بر مردم واجب است به دلیل سمعی نه عقلی؛ و جمعی از معتزله را اعتقاد آن است که واجب است بر مردم نصب امام با امن از فتنه نه با خوف فتنه؛ و بعضی بر عکس گفته‌اند.

و امام در لغت عرب به معنای مقتدا و پیشوا است، و در اصطلاح فرقهٔ ناجیه در باب صلاة که امام می‌گویند غالباً به معنی پیشنماز است، و در علم کلام که امام می‌گویند مراد شخصی است که از جانب خدا به خلافت و نیابت حضرت رسالت پناه معیّن شده باشد، وگاهی هست که به پیغمبر ﷺ نیز امام اطلاق می‌نمایند. و از بعضی اخبار معتبره که انشاء الله بعد از این مذکور خواهد شد معلوم می‌شود که مرتبهٔ امامت بالاتر از مرتبهٔ پیغمبری است چنانچه حق تعالی بعد از نبوّت به حضرت ابراهیم خطاب فرموده که ﴿إنّي

جاعِلُكَ لِلنّاسِ إماماً﴾[۱].

و بعضی از محقّقان گفته‌اند: امام شخصی است که حاکم باشد بر خلق از جانب خدا بواسطهٔ آدمی در امور دین و دنیِ ی آنها مثل پیغمبر الّا آنکه پیغمبر از جانب خدا بی‌واسطهٔ آدمی نقل می‌کند و امام به واسطهٔ آدمی که آن پیغمبر است.

مؤلف گوید: این تعریف نیز مشکل است زیرا که بسیاری از پیغمبران غیر اولوالعزم تابع انبیای اولوالعزم بوده‌اند و شریعت ایشان را به خلق می‌رسانیدند، و احادیث بسیار خواهد آمد که ائمهٔ اطهار ما صلوات الله علیهم به توسط ملائکه و روح القدس استفادهٔ علوم از خداوند حیّ و قیّوم می‌نمودند، و فرقی چند در احادیث میان نبی و امام مذکور است که بعد از این انشاء الله بیان خواهد شد؛ و حق این است که در کمالات و شرایط و صفات، فرقی میان پیغمبر و امام نیست بغیر آنچه در اخبار ذکر خواهد شد، و از برای تعظیم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و آنکه آن جناب خاتم انبیاء باشد منع اطلاق اسم نبی و آنچه مرادف آن است بر آن حضرت کرده‌اند. و شیخ مفید در کتاب «مسائل» به این قائل شده و نسبت به فرقهٔ ناجیهٔ امامیّه داده است.

و ظاهر است که در امم سابقه بعد از وفات پیغمبری از انبیای صاحب شریعت تا مبعوث گردیدن صاحب شریعت دیگر، پیغمبران بسیار بودند که اوصیای پیغمبر سابق و حافظ ملت و شریعت او بودند، لهذا روایت شده است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که: علمای امّت من مانند پیغمبران بنی اسرائیلند[۲].

و تفسیر علما در بعضی از روایات به ائمه علیهم السلام شده است[۳]، و معلوم است که هر فایده‌ای که بر وجود رسول و نبی مترتب می‌شود بر وجود امام مترتب است از دفع فساد و حفظ شریعت و منع مردم از ظلم وجور و معاصی.

و امّا وجوب نصب امام بر حق تعالی، پس فرقهٔ ناجیهٔ امامیّه را بر آن دلایل عقلیّه

---

۱. سورهٔ بقره، ۱۲۴.

۲. عوالی اللئالی ۴/ ۷۷.

۳. بصائر الدرجات ۲۸۷؛ کافی ۱/ ۲۱۲ و ۴۳۹؛ اختصاص ۳۰۴.

بسیار است که در کتب مبسوطه ایراد نموده‌اند مانند «شافی» سیّد مرتضی و «تلخیص» شیخ طوسی رحمهما الله و غیر آنها، و ما به ایراد دو دلیل از آنها، کتفا می‌نمائیم زیراکه موضوع این کتاب ایراد دلایل سمعیّه است از قرآن مجید و اخبار متواتره از طریق خاصه و عامه:

دلیل اول: آن است که لطف بر خدا واجب است، زیر که کردن آنچه نسبت به بندگان اصلح است بر خدا لازم است از جهت آنکه عقل حاکم است بر آنکه اعمال کریم لایزال مبنی بر حکمت و مصلحت است، و هرگاه اصلح که راجح و انفع است مانع باشد ترک آن و تبدیلش به غیر اصلح با آنکه ترجیح مرجوح است از فاعل مختار غنی کریم، قبیح نیز هست عقلاً، و چون وجوب اصلح ثابت شد باید که لطف نیز بر خدا واجب باشد زیراکه لطف عبارت است از امری که به سبب آن فعل مأمورٌ به و ترک منهیٌ عنه بر مکلف آسان شود، و به سبب آسانی فعل و ترک آن از او بعمل آید امّا به شرطی که به حدّ الجاء و اضطرار نرسد چه علت استحقاق ثواب و عقاب اختیاری بودن فعل است، پس به این سبب قایلان به حسن و قبح عقلی و وجوب اصلح قایلند به وجوب لطف بر حق تعالی.

و دلیل بر این آن است که تکلیف مشتمل است بر منافع و مصالح بسیار به حسب دنیا و عقبیٰ برای عباد و تکلیف مشتمل است بر لطف، و لطف البته اصلح است از غیر آن، پس لطف بر خدا واجب باشد بنا بر وجوب اصلح، و این معلوم است که وجود امام لطف است زیراکه علم ضروری همه‌کس را حاصل است که هرگاه مردم را سرکرده‌ای بوده باشد که ایشان را منع کند از فتنه و فساد و ظلم و ستم بر یکدیگر و ارتکاب معاصی و بدارد آنها را بر طاعات و عبادات و انصاف و مروّت، البته امور مردم منسّق و منتظم می‌گردد و به صلاح اقرب و از فساد ابعد خواهد بود.

دلیل دوم: آن است که شریعت حضرت رسول را حافظی ضرور است که از تحریف و تغییر و زیادت و نقصان آن را نگاه دارد، و آیات قرآنی مجمل است و اکثر احکام از ظاهر قرآن معلوم نمی‌شود و از جانب خدا مفسّری می‌باید که استنباط احکام از قرآن تواند نمود، بر خلاف آنکه عمر در وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در هنگام ارتحال به عالم قدس دوات و قلم طلبید که نامه‌ای برای امّت بنویسد که هرگز گمراه نشوند گفت: «إنَّ

الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ حَسْبُنا كِتابُ اللهِ»[۱] یعنی «این مرد هذیان می‌گوید، کتاب خدا ما را کافی است». با آنکه آن ملعون تفسیر یک آیهٔ قرآن را نمی‌دانست و هر مسأله که عارض می‌شد او و رفیقش معطل می‌ماندند و پناه به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می‌آوردند تا آنکه سنّیان نقل کرده‌اند که در هفتاد موضع عمر گفت «لَوْلا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَر»[۲] «اگر علی نمی‌بود عمر هلاک می‌شد».

و اگر کتاب خدا بس بود امّت را، اینقدر اختلاف در میان آنها چرا بهم رسید؟ و در ضمن تفسیر آیات و ترجمهٔ احادیث دلایل بسیار مذکور می‌شود انشاء الله.

امّا آیات: خدا می‌فرماید ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾[۳] بعضی از مفسران گفته‌اند که یعنی «توئی ترساننده و هدایت کنندهٔ هر قوم» که هاد عطف باشد بر منذر؛ و بعضی گفته‌اند مراد آن است که «توئی ترساننده کفّار و فجّار از عذاب الهی و هر قوم را هدایت کننده‌ای هست»[۴] پس از قبیل عطف جمله بر جمله خواهد بود و دلالت می‌کند بر آنکه هیچ عصری خالی از امام هدایت کننده نیست، و بر تفسیر اخیر احادیث از طریق عامه و خاصه بسیار است چنانکه عامه از ابن عباس روایت کرده‌اند که، چون این آیه نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: من انذار کننده‌ام و علی هدایت نماینده، یا علی! به تو هدایت می‌یابند هدایت یافتگان[۵].

و ابوالقاسم حسکانی در کتاب شواهد التنزیل روایت کرده است از ابی بریدهٔ اسلمی که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله آب وضو طلبید و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام حاضر بود، چون از وضو فارغ شد دست حضرت امیرالمؤمنین را گرفت و به سینهٔ مبارک خود

---

۱. رجوع شود به صحیح مسلم ۱۲۵۹/۳؛ صحیح بخاری ۳۷/۱؛ مسند احمد ۱۳۵/۵.

۲. الاستیعاب ۱۱۰۳/۳؛ مناقب خوارزمی ۳۹؛ تذکرة الخواص ص ۱۴۷؛ و برای اطلاع بیشتر رجوع شود به الغدیر ۹۳/۶.

۳. سورهٔ رعد: ۷.

۴. مجمع البیان ۲۷۸/۳؛ تفسیر طبری ۳۴۲/۷.

۵. مجمع البیان ۲۷۸/۳؛ تفسیر طبری ۳۴۴/۷؛ تفسیر فخر رازی ۱۴/۱۹. و برای اطلاع بیشتر از مصادر عامه رجوع شود به کتاب احقاق الحق ۸۸/۳.

چسبانید و فرمود که: «إِنَّما أَنَا مُنذِرٌ» یعنی: «منم منذر»، پس دست خود را به سینهٔ علی گذاشت و فرمود: ﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ یعنی: «توئی هدایت کنندهٔ امّت بعد از من»، پس فرمود که: توئی نور بخشندهٔ مردم و توئی علامت و هدایت و پادشاه قاریان قرآن و گواهی می‌دهم که تو چنینی[۱].

و در بصائر الدرجات به سند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: رسول خدا منذر است، و بعد از آن حضرت در هر زمان هدایت کننده‌ای از ما هست که هدایت می‌نماید مردم را بسوی آنچه حضرت رسول خدا از جانب او آورده‌است، و هادیان بعد از او علی بن ابی طالب و امامان بعد از او، هریک بعد از دیگری تا روز قیامت[۲].

و به سندهای معتبر روایت شده است از آن حضرت که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله، منذر؛ و علی علیه السلام هادی است[۳].

و به سند دیگر وارد شده است که: فضل بن یسار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تفسیر ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ فرمود که: هر امامی هدایت کنندهٔ آن قومی است که او در میان ایشان است[۴].

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله منذر است و علی علیه السلام هادی است و بخدا سوگند که هدایت کننده از میان ما برطرف نمی‌شود و پیوسته در میان ما هست تا روز قیامت[۵].

و به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر این آیه فرمود که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله منذر و علی علیه السلام هادی است. پس حضرت از راوی پرسید که: آیا امروز در میان ما هادی هست؟ گفت: بلی فدای تو شوم پیوسته در میان شما هادی بعد

---

۱. شواهد التنزیل ۱/ ۳۹۳، و در آن نام راوی «ابوبرزهٔ اسلمی» ذکر شده است.
۲. بصائر الدرجات ۲۹.
۳. بصائر الدرجات ۳۰؛ کافی ۱/ ۱۹۲؛ کمال الدین ۶۶۷.
۴. بصائر الدرجات ۳۰؛ کافی ۱/ ۱۹۱؛ و در هر دو مصدر به جای «فضل»، «فضیل» است.
۵. بصائر الدرجات ۳۰؛ کافی ۱/ ۱۹۲؛ غیبت نعمانی ۱۱۷؛ تفسیر برهان ۲/ ۲۸۰.

از هادی بوده تا به تو رسیده. پس حضرت فرمود که: خدا رحمت کند تو را؛ اگر چنین می‌بود که آن آیه بر کسی نازل شود و آن شخصی که آیه بر او نازل شده بمیرد و کسی بعد از او نباشد که معنی آن آیه را بداند و حکم آن را در میان مردم جاری کند هرآینه کتاب بمیرد یعنی بی‌فایده شود و حکمش برطرف گردد ولیکن کتاب خدا زنده است تا روز قیامت و حکم قرآن به اجماع جمیع امّت باقی است تا روز قیامت و تکلیف الهی از مردم هرگز ساقط نمی‌شود[1]. و هرگاه مفسّری نباشد که معصوم از خطا شود و حکم کتاب را برای امّت بیان کند کتاب بی‌فایده خواهد بود. و اگر تکلیف باقی باشد تکلیف غافل لازم می‌آید و آن ظلم است و بر خدا روا نیست، و این یکی از دلایل بیّنهٔ وجوب نصب امام است از جانب خدا.

و ابن بابویه در کتاب اکمال الدین به سند صحیح از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود در تفسیر آیهٔ ﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ که: مراد، امامی است که در هر زمان هادی آن قوم است که در میان ایشان است[2].

و علی بن ابراهیم به سند صحیح از آن حضرت روایت کرده است که: منذر، رسول خدا صلی الله علیه و آله، و هادی، امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان بعد از او علیهم السلام اند[3]. یعنی در هر زمانی امامی هست که مردم را هدایت می‌کند به راه خدا و بیان می‌کند حلال و حرام الهی را برای ایشان.

و آیهٔ دوم آن است که خدا می‌فرماید ﴿وَلَقَدْ وَصَّلْنا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾[4] اکثر مفسّران گفته‌اند که: یعنی «پیوند کردیم برای ایشان آیه‌ای را بعد از آیه‌ای و قصه‌ای را بعد از قصه‌ای و وعد را بعد از وعید و نصایح را به قصه‌ها که موجب عبرت گردد که شاید ایشان متذکر شوند و پند پذیر گردند»[5].

---

۱. بصائر الدرجات ۳۱؛ کافی ۱/ ۱۹۲؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۲۲۹.
۲. کمال الدین ۲/ ۶۶۷، و روایت در آنجا از امام صادق علیه السلام نقل شده است.
۳. تفسیر قمی ۱/ ۳۵۹، و روایت در آنجا از امام صادق علیه السلام نقل شده است.
۴. سورهٔ قصص: ۵۱.
۵. تفسیر کشاف ۳/ ۴۲۱؛ تفسیر فخر رازی ۲۴/ ۲۶۲؛ تفسیر بیضاوی ۳/ ۳۰۸.

امّا احادیث بسیار از طریق اهل بیت وارد شده است که: مراد، نصب امامی است بعد از امامی، چنانچه علی بن ابراهیم در تفسیر خود و صفار در بصائر و کلینی در کافی و محمد بن العباس ابن ماهیار در تفسیر خود و شیخ طوسی در مجالس رضوان الله علیهم به سندهای معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که: در تفسیر قول حق تعالی ﴿وَلَقَدْ وَصَّلْنا لَهُمُ الْقَوْلَ﴾ یعنی امامی بعد از امام دیگر[1]. و این تأویل چند احتمال دارد:

اول آنکه: مراد آن باشد که «پیوند کردیم برای مردم قول را» یعنی بیان حق و تبلیغ احکام حق و شرایع را به نصب کردن امامی بعد از امامی.

دوم آنکه: مراد آن باشد که «پیوند کردیم برای مردم قول را» یعنی قائل شدن به امامت امامی بعد از امامی تا روز قیامت.

سوم آنکه: اشاره باشد به آیهٔ کریمه که خدا در هنگام ارادهٔ خلق آدم به ملائکه خطاب کرد که ﴿إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾[2] یعنی این وعدهٔ خلیفه در زمین قرار دادن مخصوص زمان آدم نیست بلکه متّصل است تا روز قیامت و هیچ زمانی بدون خلیفه نمی‌باشد.

و وجه اول اظهر است، و بر هر تقدیر شاید تأویل بطن آیهٔ شریفه باشد و منافات با ظاهر آیه که مفسّران گفته‌اند نداشته باشد، و الله یعلم.

و در بصائر الدرجات از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است در تأویل آیهٔ ﴿وَمِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾[3] که ظاهر لفظش آن است که: «از آن جماعت که ما خلق کرده‌ایم گروهی هستند که هدایت می‌نمایند مردم را به حق، و به آن عدالت می‌کنند»، حضرت فرمود که: مراد از این گروه امامان بر حقّند[4]، و تفسیر این آیه بعد از

---

۱. تفسیر قمی ۲ / ۱۴۱؛ بصائر الدرجات ۵۱۵؛ کافی ۱ / ۴۱۵، و روایت در آن از ابی‌الحسن علیه السلام نقل شده است؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱ / ۴۲۰؛ امالی شیخ طوسی ۲۹۴.

۲. سورهٔ بقره: ۳۰.

۳. سورهٔ اعراف: ۱۸۱.

۴. بصائر الدرجات ۳۶؛ تفسیر عیاشی ۲ / ۴۲.

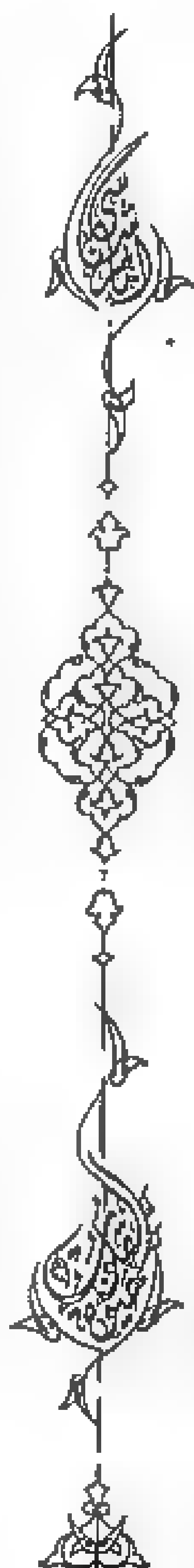
این مذکور خواهد شد انشاء الله.

واقا اخبار، ابن بابویه در کتاب مجالس و اکمال الدین از حضرت امام زین‌العابدین ﷺ روایت کرده است که: مائیم پیشوایان مسلمانان و حجتهای خدا بر عالمیان و سادات مؤمنان و کشانندهٔ رو و دست و پا سفیدان بسوی بهشت ـ یعنی شیعیان که در روز قیامت روها و دستها و پاهای ایشان از نور وضو سفید و نورانی خواهد بود ـ و مائیم مولا و آقای مؤمنان و مائیم باعث ایمنی اهل زمین از عذاب الهی چنانچه ستاره‌ها امان اهل آسمانند، یعنی ما تا در زمینیم قیامت برپا نمی‌شود و عذاب بر مردم نازل نمی‌شود، و تا ستاره‌ها در آسمان هستند ملائکه خوف قائم شدن قیامت ندارند، چون ما از زمین برطرف شویم علامت برطرف شدن نظام زمین و مردن اهل آن است، و چون ستاره‌ها از آسمان فرو ریزند علامت برطرف شدن آسمانها و متفرق شدن ملائکه است از جاهای خود.

و فرمود: مائیم آنان که به‌برکت ما خدا نگاه می‌دارد آسمان را از آنکه بر زمین فرود آید مگر به اذن او که در قیامت باشد، و به برکت ما خدا نگاه می‌دارد زمین را از آنکه درگردد با اهلش و سرنگون گردد، و به برکت ما خدا باران را می‌فرستد و رحمت خود را پهن می‌کند، و به سبب ما خدا برکتهای زمین را بیرون می‌آورد، و اگر امامی از ما بر روی زمین نباشد هرآینه فرو رود زمین با اهلش.

پس حضرت فرمود که: هرگز خالی نبوده است زمین از روزی که خدا خلق کرده است حضرت آدم ﷺ را از حجتی که خدا را در زمین بوده باشد یا حجت ظاهر مشهور یا حجت غایب مستور، و خالی نمی‌باشد زمین تا روز قیامت از حجت خدا، و اگر حجت خدا در زمین نباشد عبادت کرده نخواهد شد زیرا که طریق عبادت را از او می‌آموزند و او مردم را امر به عبادت می‌فرماید.

راوی پرسید که: چگونه منتفع می‌شوند مردم به حجتی که غایب و پنهان باشد از ایشان؟



فرمود که: چنانچه شما منتفع می‌شوید از آفتابی که در زیر ابر پنهان است[۱].

مؤلف گوید که: از اینجا معلوم می‌شود که امام غایب فیوض و برکاتش به خلق می‌رسد، واگر شبههٔ عامی در میان خلق بهم رسد ایشان را هدایت می‌نماید به نحوی که او را نشناسند، وبسا باشد که غیبت او برای جمعی اصلح باشد که حق تعالی داند که اگر آن حضرت حاضر شود ایمان نخواهند آورد. بلکه اکثر خلق چنینند زیرا که در حضور آن حضرت تکالیف شدیدتر خواهد بود در جهاد با اعدای دین و غیر آن، وبسا باشد که دیده‌های کور ودلهای اخفش ایشان تاب انوار واسرار آن حضرت نیاورند چنانچه شب‌پره از نور آفتاب منتفع نمی‌گردد، وبسیاری از سلاطین و متکبرین هستند که در غیبت امام ایمان دارند و آرزوی حضور او می‌نمایند وبا حضور آن حضرت که شریف و وضیع و پادشاه وگدا را با هم برابر گرداند بسا باشد که تاب نیاورند وکافر شوند چنانکه طلحه و زبیر را حضرت امیر المؤمنین عليه السلام با غلامی که در روز پیش آزاد شده بود در عطا برابر گرداند و باعث کفر ایشان گردید، و آن ضررها که از ایشان به دین واهل دین رسید، و از برای لطف بودن وجود امام عليه السلام در حال غیبت همین بس است که اعتقاد به وجود او وامامت او موجب حصول ثواب غیر متناهی برای ایشان می‌گردد.

وسیّد مرتضی علیه الرحمه در شافی در رسالهٔ غیبت و غیر او چند جواب فرموده‌اند از اعتراض به عدم انتفاع مردم به امام غایب:

اول آنکه: چون در همه وقت احتمال ظهور آن حضرت می‌دهند همین معنی باعث انزجار ایشان از بعضی قبایح می‌گردد، پس فرق است میان عدم امام و غیبت او.

دوم آنکه: حق تعالی لطف را بعمل آورده و مانع از انتفاع مردم دشمنان آن حضرت شدند چنانچه رسول صلى الله عليه وآله در مکه بود وکفار قریش مانع بودند از انتفاع مردم از آن حضرت خصوصاً در آن چند سال که آن حضرت در شعب ابی طالب با سایر بنی هاشم پنهان بودند وکفار قریش مانع بودند از آنکه کسی به خدمت آن حضرت برسد، و در آن

---

۱. امالی شیخ صدوق ۱۵۶؛ اکمال الدین ۱/ ۲۰۷.

ایام که در غار مخفی بود تا هنگامی که به مدینهٔ مشرّفه نزول اجلال فرمود، و هیچیک از اینها منافی لطف در وجود نبی نبود.

سوم آنکه: ممکن است که علت غیبت امام به دوستان نیز راجع شود به آنکه حق تعالی داند که اگر امام ظاهر شود ایشان ایمان نخواهند آورد و این باعث کفر ایشان می‌گردد.

چهارم آنکه: لازم نیست که انتفاع عام باشد، ممکن است که جمعی آن حضرت را ببینند و از او منتفع شوند چنانکه نقل می‌کنند که شهری هست که اولاد آن حضرت در آنجا می‌باشند، و حضرت به آن شهر تشریف می‌برند هرچند مردم آن جزیره آن حضرت را نمی‌بینند امّا مسائل خود را از آن حضرت به واسطه یا من وراء حجاب اخذ می‌نمایند.

و سیّد مرتضی ﷺ بعد از ذکر بعضی از وجوه متقدمه فرموده است که: انتفاع امّت به امام تمام نمی‌شود مگر به امری چند از جانب خدا که باید بعمل آورد و امری چند از جانب امام که باید حاصل شود و امری چند از جانب ما که باید بعمل آوریم؛ امّا آنچه از جانب خداست آن است که امام را ایجاد نماید و متمکّن گرداند او را از قیام به لوازم امامت از علم و شرایط امامت و نص کردن بر امامت او و بر او لازم گردانیدن که قیام نماید به امور امّت؛ و اموری که از جانب امام است آن است که قبول نماید آن تکلیف را و بر خود قرار دهد که قیام به آن نماید، و امّا آنچه راجع به امّت می‌شود آن است که متمکّن گردانند امام را از تدبیر امور ایشان و دفع حایل و مانعها از آن بکنند و اطاعت و انقیاد او نمایند و آنچه او تدبیر می‌نماید بعمل آورند.

پس آنچه راجع به خدا می‌شود و اصل است در این باب باید اول بعمل آید، پس آنچه تعلّق به امام دارد متفرّع بر آن می‌گردد، و آنچه تعلّق به امّت دارد بر هر دو متفرّع می‌گردد؛ پس تا بعمل نیاید آنچه تعلّق به خدا و به امام دارد، بر امّت چیزی لازم نمی‌شود، و بعد از آنکه آنها متحقق شود از جانب خدا و امام اگر مانع از جانب امّت بهم رسد و باعث غیبت امام گردد ضرر به لطف الهی نمی‌رسد و آنچه بر خدا و امام لازم است بعمل آورند

و تقصیر از جانب امّت خواهد بود[۱]. و تفصیل این مبحث در کتاب «غیبت» مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی.

و کلینی و ابن بابویه و دیگران به سند معتبر روایت کرده‌اند که: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از هشام بن سالم که از فضلای اصحاب آن حضرت است پرسیدند که: چه کردی با عمرو بن عبید بصری که از علمای صوفیهٔ اهل سنّت بود و چگونه از او سؤال کردی؟

هشام گفت: فدای تو شوم ای فرزند رسول خدا! من از شما شرم می‌کنم و زبان من در خدمت شما کار نمی‌کند که سخن بگویم.

حضرت فرمود: هرگاه ما شما را امر کنیم باید اطاعت کنید.

هشام گفت که: به من خبر رسید دعوی فضیلت عمرو و نشستن او در مسجد بصره و افاده کردن او بر من بسیار گران آمد، پس روانه شدم و در روز جمعه داخل بصره شدم و به مسجد بصره درآمدم و حلقهٔ بزرگی دیدم که بر دور عمرو درآمده بودند و او یک جامهٔ سیاهی از پشم به کمر بسته و یک جامهٔ دیگر چنین ردا کرده بود و مردم از او سؤالها می‌کردند، پس راه گشودم و در میان حلقه داخل شدم و در آخر همه به دو زانو نشستم، پس گفتم: ای عالم! من مرد غریبم و مسأله دارم، رخصت می‌دهی که سؤال کنم؟ گفت: بلی.

گفتم: آیا چشم داری؟ گفت: ای فرزند! این چه سؤال است؟

گفتم: سؤال من چنین است. گفت: ای فرزند! سؤال کن هرچند مسأله احمقانه است.

گفتم: چشم داری؟ گفت: بلی.

گفتم: به آن چه می‌بینی؟ گفت: رنگها و شخصها را.

گفتم: آیا بینی داری؟ گفت: بلی.

گفتم: به آن چکار می‌کنی؟ گفت: استشمام می‌کنم بوها را.

گفتم: آیا دهان داری؟ گفت: بلی.

---

۱. رجوع شود به الشافي في الامامة ۱/ ۱۲۵ ـ ۱۵۱.

گفتم: به آن چکار می‌کنی؟ گفت: به آن مزهٔ چیزها را می‌یابم.

گفتم: آیا زبان داری؟ گفت: آری.

گفتم: به آن چکار می‌کنی؟ گفت: به آن سخن می‌گویم.

گفتم: آیا گوش داری؟ گفت: آری.

گفتم: به آن چکار می‌کنی؟ گفت: به آن صداها را می‌شنوم.

گفتم: آیا دست داری؟ گفت: بلی.

گفتم: به آن چکار می‌کنی؟ گفت: چیزها را فرا می‌گیرم.

گفتم: آیا دل داری؟ گفت: آری.

گفتم: به آن چکار می‌کنی؟ گفت: به آن تمیز می‌کنم آنچه راکه بر این اعضاء و جوارح وارد می‌شود.

گفتم: آیا آن جوارح بس نبودند و از دل مستغنی نبودند؟ گفت: نه.

گفتم: چرا مستغنی از دل نیستند و حال آنکه همه صحیح و سالم هستند؟ گفت: ای فرزند! وقتی که این اعضاء شک می‌کند در چیزی که بوئیده‌اند یا دیده و یا شنیده و یا چشیده و یا لمس کرده‌اند برمی‌گرداند به دل پس او یقین را جزم می‌کند و شک را باطل می‌کند.

گفتم: پس خدا دل را در بدن حاکم باز داشته است برای آنکه شکّ جوارح را برطرف کند؟ گفت: آری.

گفتم: پس البته دل باید در بدن باشد و ناچار است از آن، و اگر دل نباشد ادراکات جوارح مستقیم نمی‌گردد؟ گفت: بلی.

پس گفتم: ای ابو مروان! خداوند عالمیان اعضاء و جوارح تو را نگذاشته است بی‌امامی و پیشوائی که آنچه حق است برای ایشان بیان کند و شک را از ایشان زایل گرداند، و جمیع خلایق را در حیرت و شک و اختلاف گذاشته و امامی و مقتدائی از برای ایشان نصب نکرده است که در حیرت و شک خود به او رجوع کنند که ایشان را به حق مستقیم بدارد و شک را از ایشان بردارد؟

چون این را گفتم ساکت شد و هیچ جواب نگفت، پس به جانب من التفات نمود و گفت: تو هشام نیستی؟ گفتم: نه.

گفت: آیا با او همنشینی کرده‌ای؟ گفتم: نه.

گفت: از مردم کجائی؟ گفتم: از اهل کوفه‌ام.

گفت: البته تو هشامی. پس برخاست و مرا در بر گرفت و در جای خود نشانید و حرف نزد تا من برخاستم.

چون این قصه را نقل کردم حضرت صادق علیه السلام خندید و فرمود: ای هشام این را از که آموخته بودی؟

گفتم: ای فرزند رسول خدا! چنین بر زبانم جاری شد.

و به روایت دیگر گفت: از شما اخذ کرده بودم اجزای آن را و با یکدیگر تألیف کردم[1].

حضرت فرمود: بخدا سوگند که این مضمون در صحف ابراهیم و موسی علیهما السلام نوشته شده است[2].

مؤلف گوید که: انسان عالم صغیر است و نمونهٔ عالم کبیر چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است.

أَتَحْسَبُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ   وَفِيكَ انْطَوَى العَالَمُ الأَكْبَرُ[3]

یعنی: «آیا گمان می‌کنی که تو جسم کوچکی و در تو منطوی و پنهان شده است عالم بزرگتر» چنانچه استخوانها در بدن بمنزلهٔ کوههایند در زمین، و گوشت بمنزلهٔ خاک، و رگهای کوچک و بزرگ بمنزلهٔ نهرهای کوچک و بزرگند. و سر که محلّ اکثر قوا و مشاعر است و مشرف است بر بدن بمنزلهٔ آسمانها است که محلّ کواکب نیّر است و اشعهٔ آنها بر زمین می‌تابد، و بخارات که از معده متصاعد می‌شود و به دماغ می‌رسد و سرد می‌شود و از

---

۱. کافی ۱/۱۶۹.

۲. امالی شیخ صدوق ۴۷۲؛ کمال الدین ۲۰۷؛ علل الشرایع ۱۹۳؛ احتجاج ۲/۲۸۳.

۳. دیوان امام علی علیه السلام ۲۳۶.

چشم و دماغ متقاطر می‌گردد بمنزلهٔ ابخره است که از زمین متصاعد می‌گردد و بـه کـرهٔ زمهریر که می‌رسد متقاطر می‌گردد، و ایضاً قوای دماغیّه به توسط نخاع به جـمیع بـدن می‌رسد چنانچه اشعهٔ کواکب در زمین تأثیر می‌کند، و چنانچه امرا و سلاطین و حکّام در زمین هستند در بدن نیز بعضی از قواخدم بعضی دیگرند و پادشاه کل نفس ناطقه است که تعبیر از آن به قلب می‌کنند به اعتبار آنکه اولاً تعلق به روح حیوانی می‌گیرد و آن از قلب منبعث می‌شود، و چنانچه معمورهٔ دنیا در جانب شمال است دل که سبب معموری بـدن است در جانب شمال است، و چنانچه ملوک را وزرا می‌باشند که ارزاق رعایا را قسـمت می‌کنند آنچه در کبد طبخ می‌یابد بر جمیع بدن منقسم می‌شود، و چنانچه نصیبی از برای زمین از فضلات مقرر شده که به دریا منتهی شود در بدن انـسـان نـیز مـقرر شـده است؛ واستقصای این مطلب بسط عظیم دارد که مناسب این کتاب نیست.

وکلینی و شیخ طبرسی روایت کرده‌اند از یونس بن یعقوب که: مردی از اهل شام بـه خدمت حضرت صادق علیه السلام آمد وگفت: من مردی صاحب علم کلام و عـلم فـقه و عـلم فرایض و میراث هستم آمده‌ام با اصحاب تو مناظره و مباحثه کنم.

حضرت فرمود: کلام تو از کلام رسول خداست یا از پیش خود می‌گوئی؟

گفت: بعضی از کلام آن حضرت است و بعضی را از پیش خود می‌گویم.

حضرت فرمود: پس تو شریک حضرت رسول هستی؟

گفت: نه.

گفت: پس وحی را از خدا شنیده‌ای که تو را خبر داده است به احکام خود؟

گفت: نه.

فرمود: پس اطاعت تو واجب است چنانچه اطاعت رسول خدا واجب است؟

گفت: نه.

یونس گفت: پس حضرت به جانب من ملتفت شد و فرمود: ای یونس! این مرد پیش از آنکه سخن بگوید کلام خود را باطل کرد زیراکه کسی که وحی الهی به او نرسد و خدا او را واجب الاطاعه نکرده باشد سخن گفتن او در امور دین باطل خواهد بود، بـلکه خـود را

شریک خدا گردانیده خواهد بود.

پس هشام بن الحکم که از متکلّمان اصحاب آن حضرت بود و در نهایت فضل و علم و فطانت بود و در آن وقت خطش تازه دمیده بود د حل مجلس شد، حضرت او را تعظیم فرمود و جائی از برای او گشود و فرمود: تو یاری کنندهٔ مائی به دل و زبان و دست.

پس بعد از آنکه جمعی از اصحاب آن حضرت با و سحن گفتند و بر او غالب شدند حضرت به شامی فرمود: با این پسر مناظره کن؛ یعنی با هشام.

پس شامی گفت: یا هشام! با من گفتگو کن در باب امامت این مرد.

هشام از این سخن بی‌ادبانهٔ او در غضب شده گفت: ای مردک! آیا خدا نسبت به مردم مهربانتر است یا مردم نسبت به خود؟

گفت: بلکه خدا مهربانتر است.

هشام گفت: به مهربانی خود چه کرده است نسبت به مردم؟

شامی گفت: از برای ایشان حجتی و راهنمائی اقامت کرده است که پراکنده نشوند و اختلاف در میان ایشان بهم نرسد و امور ایشان را منظّم گرداند، و خبر دهد ایشان را به فرایض پروردگار ایشان.

هشام گفت: آن مرد کیست؟

گفت: رسول خدا ﷺ.

هشام گفت: پس بعد از رسول خدا ﷺ کی بود؟

گفت: کتاب خدا و سنّت رسول خدا ﷺ.

هشام گفت: آیا کتاب و سنّت به ما نفعی بخشیده است امروز در آنکه اختلاف را از ما برطرف کند؟

گفت: بلی.

هشام گفت: پس چرا ما و تو اختلاف داریم و از جهت این اختلاف تو از شام بسوی ما آمده‌ای که مناظره کنی؟

پس شامی ساکت شد و جواب نتوانست داد.

پس حضرت به شامی فرمود که: چرا سخن نمی‌گوئی؟

شامی گفت: اگر گویم که اختلاف نداریم، دروغ گفته‌ام؛ و اگر گویم که کتاب و سنّت بعد از رجوع به آنها رفع اختلاف از ما می‌کنند، غلط گفته‌ام زیرا که احتمال وجوه بسیار دارد و هرکس آنها را مطابق مطلب خود عمل می‌کند؛ و اگر گویم که اختلاف داریم و هر دو بر حقّیم پس کتاب و سنّت به ما نفعی نبخشیده است. امّا من نیز می‌توانم همین سخن را به او برگردانم.

حضرت فرمود: برگردان تا جوابش را بشنوی.

شامی گفت: خدا مهربانتر است به خلق یا خود نسبت به خود مهربانترند؟

هشام گفت: خدا مهربانتر است.

شامی گفت. آیا کسی را برداشته است که اختلاف را از ایشان برطرف کند و امور ایشان را به اصلاح آورد و حق و باطل را برای ایشان تمیز دهد؟

هشام گفت: زمان حضرت رسول ﷺ را می‌گوئی یا امروز را؟

شامی گفت: در زمان حضرت رسول ﷺ آن حضرت بود، امروز بگو کیست؟

هشام گفت: این بزرگوار که اینجا نشسته است و از اطراف عالم بار می بندند و بسوی او می‌آیند و ما را خبر می‌دهد به اخبار آسمانی به میراثی که از پدر و جدّ خود دارد.

شامی گفت: از کجا این بر من معلوم تواند شد؟

هشام گفت: بپرس از او هرچه خواهی.

شامی گفت: عذر مرا قطع کردی، کنون بر من است که سؤال کنم.

حضرت فرمود: ای شامی! تو را خبر دهم که سفر تو چگونه بوده و در راه بر تو چه واقع شده است؟

چون حضرت همه را خبر داد گفت، راست می‌گوئی الحال به تو ایمان آوردم و مسلمان شدم.

حضرت فرمود: بلکه الحال ایمان آوردی و پیشتر چون کلمتین می‌گفتی مسلمان بودی و اسلام پیش از ایمان بهم می‌رسد و احکام دنیا از میراث و نکاح و غیر آنها بر اسلام

مترتّب می‌شود و ثواب آخرت بر ایمان می‌باشد، و تا اعتقاد به امامت ائمه نکنند مستحقّ بهشت نمی‌شوند.

شامی گفت: راست گفتی من در این ساعت گواهی به یگانگی خدا و رسالت حضرت رسول ﷺ می‌دهم و گواهی می‌دهم که تو وصیّ اوصیائی[1].

و کلینی و ابن بابویه و کشی به سندهای معتبر روایت کرده‌اند از منصور بن حازم که گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که: خدا جلیل‌تر و بزرگتر است از آنکه او را به خلق بشناسند بلکه خلق را به خدا می‌شناسند.

حضرت فرمود: راست گفتی.

گفتم: هرکه بداند که او را پروردگاری هست باید بداند که آن پروردگار را خشنودی و غضبی هست، یعنی بعضی از اعمال باعث خشنودی او می‌گردد و بعضی باعث سخط و غضب او، و باید بداند که خشنودی و غضب او را نمی‌توان دانست مگر به وحی یا رسولی، پس کسی که وحی به او نرسد باید که طلب کند پیغمبران را، پس هرگاه ایشان را ملاقات کند می‌داند که ایشان حجت خدایند به معجزات و علاماتی که خدا به ایشان داده است و آنکه اطاعت ایشان واجب است.

و گفتم به سنّیان که: رسول خدا حجت خدا بود بر خلق؟ گفتند: بلی.

گفتم: وقتی که از دنیا رفت که بود حجت خدا؟ گفتند. قرآن.

پس نظر کردم در قرآن دیدم که مخاصمه می‌کند به قرآن سنّیان و جبریان و زندیقانی که اعتقاد به قرآن ندارند تا آنکه همه غالب می‌شوند بر مردم به حقّیّت خود، پس دانستم که قرآن حجت نمی‌تواند بود مگر بر کسی که تفسیر کنندهٔ قرآن باشد و معانی آن را داند و آنچه گوید حقّیّت خود را ظاهر تواند کرد.

پس گفتم به سنّیان که: کیست تفسیر کنندهٔ قرآن و حافظ آن؟ گفتند: ابن مسعود می‌دانست و عمر می‌دانست و حذیفه می‌دانست.

---

۱. کافی ۱ / ۱۷۱؛ ارشاد شیخ مفید ۲ / ۱۹۴؛ احتجاج ۲ / ۲۷۷؛ اعلام الوری ۲۸۰.

گفتم: همه را می‌دانستند؟ گفتند: نه، بعضی را می‌دانستند.

پس نیافتم کسی را که معنی کلّ قرآن را داند بغیر از علی بن ابی طالب علیه السلام وهرگاه چیزی در میان جماعتی باشد و هریک از ایشان گویند که ما همهٔ آن را نمی‌دانیم و یکی گوید که من می‌دانم و براستی بیان کند می‌دانم که آن علی بن ابی طالب است، پس گواهی می‌دهم که او قیّم و حافظ و مفسر قرآن است و اطاعت او بر خلق واجب است و حجت بوده است بر مردم بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آنچه در تفسیر قرآن و استنباط احکام از آن بگوید حق است.

حضرت فرمود: خدا رحمت کند تو را.

منصور گفت. برخاستم و سر مبارک آن حضرت را بوسیدم و گفتم: علی علیه السلام از دنیا نرفت تا حجتی بعد از خود گذاشت چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از خود حجتی گذاشت، و حجت بعد از او حضرت امام حسن علیه السلام بود، وگواهی می‌دهم بر امام حسن علیه السلام که او حجت خدا بود و اطاعتش بر خلق واجب بود.

باز حضرت فرمود: خدا تو را رحمت کند.

پس سرش را بوسیدم وگفتم شهادت می‌دهم بر امام حسن علیه السلام که از دنیا نرفت تا حجتی بعد از خود نصب کرد چنانچه رسول خدا و پدرش کردند، و حجت بعد از او حسین بن علی علیه السلام بود و اطاعت او واجب بود.

باز حضرت فرمود: خدا تو را رحمت کند.

پس سرش را بوسیدم وگفتم: شهادت می‌دهم بر حسین بن علی علیه السلام که از دنیا نرفت تا حجتی بعد از خود گذاشت، و حجت بعد از او علی بن الحسین علیه السلام بود و اطاعت او واجب بود.

گفت: خدا تو را رحمت کند.

پس سرش را بوسیدم و گفتم: گواهی می‌دهم بر علی بن الحسین علیه السلام که از دنیا نرفت تا حجتی بعد از خود گذاشت، و حجت و بعد از او محمد بن علی ابو جعفر علیه السلام بود و اطاعت او واجب بود.

پس فرمود: رحمك الله.

گفتم: سر خود را بده ببوسم؛ پس سر مبارک او را بوسیدم پس آن حضرت خندید از مکرر بوسیدن تا آنکه نوبت به آن حضرت رسید و می‌دانست که می‌خواهم آن حضرت را بگویم، پس گفتم: گواهی می‌دهم که پدرت از دنیا نرفت تا حجتی بعد از خود نصب کرد چنانچه پدرش کرده بود، و گواهی می‌دهم به خدا که آن حجت توئی و اطاعت تو واجب است.

حضرت فرمود: بس است خدا تو را رحمت کند.

گفتم: سرت را بده ببوسم، پس خندید و فرمود: هرچه می‌خواهی از من بپرس که بعد از این چیزی از تو پنهان نخواهم کرد[1]

مؤلف گوید که: آنچه خدا را به خلق نمی‌توان شناخت بلکه خلق را به خدا می‌شناسند چند احتمال دارد:

اول آنکه: علم به وجود صانع بدیهی و فطری است و هرکس در اول آنکه به حدّ شعور و تمیز رسد می‌داند که خالقی دارد که او را آفریده است، و کافران به سبب اعراض فاسده انکار صانع می‌کنند و در وقت اضطرار در دریا و صحرا رو به خدا می‌آورند و به او متوسل می‌گردند، و چون خود را از اعراض باطله خالی کنند و رجوع به نفس خود کنند می‌دانند که خود آفریننده خود نیستند و مثل ایشان، ایشان را هم نیافرید. چنانچه حق تعالی می‌فرماید ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ﴾[2] یعنی: «اگر از کافران سؤال کنی که آفریده است آسمانها و زمینها را؟ البته می‌گویند که خدا آفریده» بنابر آنکه مخصوص مشرکان مکه نباشد، و احادیث بر این مضمون بسیار است در اینکه خلق را به خدا می‌شناسند[3] یعنی حقّیت انبیاء و اوصیاء علیهم السلام به معجزه‌ای چند ظاهر می‌شود که حق تعالی بر دست ایشان جاری می‌سازد.

---

۱. کافی ۱/۱۸۸؛ علل الشرایع ۱۹۲؛ رجال کشی ۲/۷۱۸.

۲. سورهٔ لقمان: ۲۵؛ سورهٔ زمر: ۳۸.

۳. رجوع شود به کافی ۲/۱۲.

دوم آنکه: خدا را به شباهت مخلوقات نمی‌توان شناخت به آنکه او را تشبیه کنند به نور کواکب یا صفات کمالیّه را به نحوی که در مخلوقات هست برای او اثبات نمایند، و خلق را به خدا می‌توان شناخت به سبب آنکه او ایشان را آفریده و ظاهر ساخته به آنکه علوم و معارف و حقایق اشیاء همه از جانب خدا بر خلق فایض می‌گردد.

سوم آنکه کمال معرفت حق تعالی و صفات کمالیّهٔ او را بدون وحی و الهام نمی‌توان دانست، و معرفت رسالت رسل و امامت ائمه را باز به وحی الهی می‌توان دانست.

چهارم: وجود الهی را به گفتهٔ انبیاء و رسل و ائمه نمی‌توان دانست و الّا دور لازم می‌آید، بلکه خدا را به عقلی که عطا کرده و به آیاتی که در آفاق و انفس بر وجود و صفات کمالیّهٔ خود اقامت نموده می‌توان شناخت، و حقّیّت انبیاء و رسل را به معجزات که بر دست ایشان جاری کرده می‌توان دانست، و تفاصیل آن معانی با معانی دیگر که می‌توان گفت در بحار الانوار مذکور است، و دلیلی که منصور بن حازم بر وجود امام و حقّیّت ائمهٔ حق بیان کرده متین‌ترین دلایل است و حاصلش آن است که معلوم است که حق تعالی این خلق را عبث نیافریده، و اگر تکلیفی نباشد و این خلایق را خلق کرده باشد که مانند حیوانات بخورند و بیاشامند و بگردند و نشأهٔ دیگر نباشد که غرض استحقاق مثوبات ابدی آن نشأه باشد هرآینه این خلق عبث خواهد بود زیرا که المهای این دنیای فانی بر راحتش زیادتی می‌نماید و هیچ لذتی نیست در دنیا که مقرون به چندین الم نباشد، زیرا که یکی از لذات خوردن و آشامیدن است و غالب خلق را مشقّت بسیار در تحصیل آنها باید کشید و بعد از خوردن و آشامیدن غالب اوقات مورث دردها و آزارها می‌گردد، و همچنین تحصیل لباس و مسکن متضمن انواع مشقّتهاست تا آنکه تمتع قلیلی از آنها ببرند، و همچنین زوجه به لذت قلیلی که از او ببرند انواع الم از نفقه و کسوت او و تحصیل ضروریات او و سوء معاشرت او باید متحمل شد، و اگر دابه‌ای برای سواری تحصیل کنند به اندک راحتی و لذتی که از سواری آن یابد انواع آزارها از حفظ آن و تربیت آن و تحصیل مایحتاج آن می‌کشد، و اگر مال دنیا است به اندک توهّم لذتی که نادر است، خود از آن منتفع شود انواع تعبها در تحصیل و حفظ آن از استیلاء دزدان و ظالمان باید دید، بلکه همهٔ

لذات دنیا دفع الم چند است چنانچه خوردن دفع الم گرسنگی، و آشامیدن دفع الم تشنگی، و جماع کردن دفع آزار شهوت و منی است که در اوعیه جمع می‌شود، و همچنین سایر لذات بر این قیاس است و جمیع این لذات توقّعی با علم به آنکه این نشأه فانی است و مرگ البته می‌آید و هریک از اینها در معرض فنا و زوال است، منغّص و مکدّر می‌گردد، و بعینه مثل آن خواهد بود که شخصی جمعی را به ضیافت بیاورد و در خانهٔ خرابی که مشرف بر انهدام باشد و آناً فآناً مترصد آن باشند که آن خانه بر سر ایشان فرود آید، و طعامی که نزد ایشان آورد به خاک و خاشاک بسیار آلوده باشد و هر لقمه که خواهند بردارند چندین مار و عقرب و زنبور بر دست و دهان ایشان زنند، و این خانه مملوّ باشد از شیر و پلنگ و ببر و انواع درنده‌ها که قصد جان ایشان کنند و خواهند لقمه‌ها را از ایشان بگیرند، چنین ضیافتی اگر مقصود محض خوردن این لقمه‌ها باشد جمیع عقلاء مذمّت خواهند کرد چنانکه حق تعالی فرموده است ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾[1] یعنی: «آیا گمان می‌کنید که ما شما را عبث آفریده‌ایم و آنکه شما در قیامت بسوی ما بازنخواهید گردید»، زیرا که دلالت می‌کند بر آنکه اگر بازگشت قیامت و ثواب و عقاب نباشد، خلق ایشان عبث و بی فایده خواهد بود، پس معلوم شد که خلق ایشان برای نشأهٔ دیگر است و معلوم است که تحصیل آن نشأه به هر عملی نمی‌توانند شد، پس باید که حق تعالی راهنمایانی نصب نماید که طریق تحصیل مثوبات اخروی را از معرفت و عبادت، تعلیم ایشان نماید، و در زمان انبیاء ایشان راهنمایانند، و بعد از ایشان احتیاج به حافظ شریعت و استنباط کنندهٔ احکام از قرآن مجید حاصل است، و هر دلیلی که بر عصمت پیغمبر ﷺ و علم او به جمیع احکام شریعت و سایر صفات پیغمبر دلالت می‌کند، دلالت بر وجود این صفات در امام می‌کند، و عصمت و کمال علم را بغیر از حق تعالی کسی نمی‌داند، پس البته باید از جانب خدا منصوب و منصوص باشد، و به اتفاق امّت غیر از امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام کسی نص بر او نشده است پس باید

---

۱. سورهٔ مؤمنون: ۱۱۵.

که آن حضرت امام باشد.

وایضاً هرگاه امامت مردد باشد میان حضرت امیر ﷺ ومیان ابوبکر وعمر وعثمان، وبه اتفاق امّت حضرت امیر ﷺ اعلم واشجع واورع واحسب وانسب از آن سه نفر بوده باشد، البته او به امامت اولی خواهد بود، زیراکه تفضیل مفضول قبیح است عقلاً.

وایضاً حق تعالی می‌فرماید ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الأَلْبابِ﴾[1] یعنی: «آیا مساویند آنها که می‌دانند و آنها که نمی‌دانند؟ متذکر نمی‌شوند آن را مگر صاحبان عقول»، و باز فرموده است ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾[2] یعنی: «آیا کسی که هدایت کند بسوی حق سزاوارتر است به آنکه متابعت او کنند یا کسی که هدایت یافته نشود مگر آنکه کسی او را هدایت کند؟ چه می‌شود شما را چگونه حکم می‌کنید؟»، و در وقتی که ملائکه خود را احق دانستند به خلافت در زمین از حضرت آدم ﷺ، حق تعالی به اعلمیّت آدم ﷺ بر ایشان حجت تمام کرد، و در وقتی که بنی‌اسرائیل ریاست و پادشاهی طالوت را قبول نمی‌کردند خداوند عالمیان اهلیّت او را به علم وجسم که ملزوم شجاعت است بیان کرد و فرمود ﴿وَزادَهُ بَسْطَةً فِي العِلْمِ وَالجِسْمِ﴾[3].

واز طریق عامه و خاصه متواتر است که همهٔ اصحاب خصوصاً آن سه خلیفهٔ به‌ناحق در آیات و احکام مشکله به حضرت امیر ﷺ رجوع می‌کردند و آن حضرت هرگز به ایشان در حکمی از احکام یا تفسیر آیه‌ای از آیات محتاج نشد[4]، و همچنین در زمان حضرت امام حسن ﷺ امر خلافت مردد بود میان آن حضرت و معاویه و قطع نظر از کفر معاویه هیچ عاقل شک ندارد در اعلمیّت وسایر کمالات آن حضرت و نقص و اجتماع کل

---

۱. سورهٔ زمر: ۹.

۲. سورهٔ یونس: ۳۵.

۳. سورهٔ بقره: ۲۴۷.

۴. مناقب ابن شهرآشوب ۲ / ۳۹۷ ـ ۴۰۵؛ کنز العمال ۶ / ۵۳۱؛ الموطأ ۲ / ۱۸۰ و ۱۹۵؛ فرائد السمطین ۱ / ۳۷۱؛ مناقب ابن المغازلي ۸۴.

معایب در معاویه[۱]. و همچنین حضرت امام حسین ﷺ و معاویه و یزید و همچنین ائمهٔ بعد ﷺ با خلفای جور و جفا که در زمان ایشان بودند و به همین دلیل امامت ائمه همه ثابت می‌شود[۲].

و ابن بابویه به سند معتبر از جابر روایت کرده است که گفت: به خدمت حضرت امام محمد باقر ﷺ عرض کردم که: به چه سبب محتاجند مردم به پیغمبر و امام؟ حضرت فرمود: از برای آنکه عالم بر صلاح خود باقی بماند زیرا که خداوند رحمان دفع می‌کند عذاب را از اهل زمین هرگاه در آن پیغمبری یا امامی بوده باشد، چنانچه حق تعالی می‌فرماید ﴿وَما كانَ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ﴾[۳] یعنی: «نخواهد بود که خدا عذاب کند ایشان را و حال آنکه تو در میان ایشانی».

و حضرت رسول ﷺ فرمود که: ستارگان امانند برای اهل آسمان از آنکه ایشان از جاهای خود به‌در روند، و اهل بیت من امانند برای اهل زمین، پس چون ستارگان برطرف شوند بیاید بسوی اهل آسمان آنچه نخواهند، و چون اهل بیت من از زمین برطرف شوند بیاید بسوی اهل زمین آنچه نخواهند[۴].

ابن بابویه گفته است که: مراد به اهل بیت امامانند که مقرون گردانیده است خدا اطاعت ایشان را به اطاعت خود که فرموده است ﴿أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾[۵] و ایشان معصومند از گناهان و مطهرند از عیبها و گناه نمی‌کنند و مؤیّدند و موفّقند و مسدّدند، و به برکت ایشان خدا روزی می‌دهد بندگانش را و به ایشان آبادان می‌گرداند شهرهای خود را و به ایشان باران از آسمان می‌فرستد و به ایشان برکتهای زمین

---

۱. تفسیر قمی ۲ / ۲۶۹؛ مناقب ابن شهرآشوب ۴ / ۱۶.

۲. کافی ۸ / ۱۲۰؛ توحید ۷۴؛ ارشاد شیخ مفید ۲ / ۲۰۲؛ مناقب ابن شهرآشوب ۴ / ۷۴ ـ ۷۵ و ۲۲۶ ـ ۲۲۸؛ خرایج ۲ / ۶۴۰؛ الفصول المهمة ۲۶۴.

۳. سورهٔ انفال: ۳۳.

۴. علل الشرایع ۱۲۳؛ همچنین رجوع شود به احقاق الحق ۱۸ / ۳۲۰.

۵. سورهٔ نساء: ۵۹.

را می‌رویاند و به ایشان مهلت می‌دهد گناهکاران را و تعجیل در عقوبت ایشان نمی‌کند و عذاب بر ایشان نمی‌فرستد و مفارقت نمی‌کند از ایشان روح القدس و ایشان از او مفارقت نمی‌کنند و ایشان از قرآن جدا نمی‌شوند و قرآن از ایشان جدا نمی‌شود[۱].

و به سند معتبر از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: چون پیغمبری آدم منقضی شد و عمرش به آخر رسید حق تعالی به او وحی نمود که: ای آدم! پیغمبری تو تمام شد و عمرت به آخر رسید پس نظر کن بسوی آنچه نزد توست از علم و ایمان و میراث پیغمبری و بقیهٔ علم و اسم اعظم و همه را به عقب خود هبة الله بده، بدرستی که من زمین را نمی‌گذارم هرگز به غیر عالمی که به او دانسته شود طاعت من و دین محمد ﷺ و نجاتی باشد برای هرکس که اطاعت او کند[۲].

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ﷺ منقول است که گفت: خداوندا! تو زمین را خالی نمی‌گذاری از حجتی بر خلق که یا ظاهر و هویدا باشد یا پنهان، تا آنکه باطل نگردد حجتها و بیّنات تو[۳].

و به سند صحیح روایت کرده است از یعقوب سراج که گفت: از حضرت صادق ﷺ پرسیدم که: آیا باقی می‌ماند زمین بدون عالِم زنده که ظاهر باشد امامت او و مردم پناه برند به او و سؤال کنند از حلال و حرام خود؟ فرمود که: اگر چنین باشد پس خدا عبادت کرده نخواهد شد[۴].

و ابن بابویه و صفار و شیخ مفید به سندهای صحیح و معتبر از حضرت صادق ﷺ روایت کرده‌اند که: زمین باقی نمی‌ماند مگر آنکه در آن عالمی بوده باشد که زیادت و نقصان در دین را بداند، پس اگر زیاد کنند مؤمنان در دین خدا برگرداند ایشان را، و اگر کم کنند چیزی راکامل گرداند از برای ایشان پس بگوید: بگیرید دین خدا راکامل و تمام،

---

۱. علل الشرایع ۱۲۳
۲. علل الشرایع ۱۹۵.
۳. بصائر الدرجات ۴۸۶؛ علل الشرایع ۱۹۵.
۴. علل الشرایع ۱۹۵.

واگر چنین نباشد هرآینه مشتبه شود بر مؤمنان امر دین یشان و فرق نکنند میان حق و باطل[۱].

و به سندهای صحیح بسیار از آن حضرت منقول است که: اگر زمین یک ساعت بی‌امام بماند هرآینه فرو رود[۲].

مؤلف گوید که: ممکن است فرو رفتن کنایه از خرابی و برطرف شدن انتظامش باشد.

و کلینی و ابن بابویه و دیگران به سندهای معتبر از آن حضرت روایت کرده‌اند که: اگر در زمین دو مرد باشند البته یکی از ایشان امام خواهد بود؛ و فرمود که: آخر کسی که می‌میرد امام است تا آنکه کسی بر خدا حجت نداشته باشد که مرا بی‌حجت گذاشتی[۳].

و ابن بابویه و دیگران به سندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که: جبرئیل بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شد و خبر آورد از جانب خدا، که: ای محمد! من زمین را نگذاشتم مگر آنکه در آن عالمی بوده باشد که بدانند طاعت مرا و راه هدایت مرا و سبب نجات خلق باشد در مابین وفات پیغمبری تا بیرون آمدن پیغمبر دیگر، و نمی‌گذارم شیطان را که مردم را گمراه کند و نبوده باشد در زمین حجتی و دعوت کننده‌ای بسوی من و هدایت کننده‌ای بسوی راه من و عارف و دانائی به امر دین من، بدرستی که من برانگیخته‌ام و مقرر گردانیده‌ام از برای هر قومی هدایت کننده‌ای که هدایت کنم به او سعادتمندان را و حجت باشد بر اشقیاء[۴].

و ایضاً به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که: مردم به اصلاح نمی‌آیند مگر به امام، و صلاحیت نمی‌یابد زمین مگر به امام[۵].

و به سند معتبر روایت کرده‌اند از آن حضرت که: اگر باقی نماند در زمین مگر دو مرد

---

۱. علل الشرایع ۱۹۵؛ بصائر الدرجات ۳۳۱؛ الاختصاص ۲۸۸.
۲. کافی ۱/۱۷۹؛ کمال الدین ۲۰۱.
۳. کافی ۱/۱۸۰؛ علل الشرایع ۱۹۶؛ غیبت نعمانی ۱۵۷.
۴. علل الشرایع ۱۹۶؛ کمال الدین ۱۳۴.
۵. علل الشرایع ۱۹۶.

هرآینه یکی از آنها حجت خدا خواهد بود[۱].

و به سندهای معتبر از حضرت امام محمد باقر ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: بخدا سوگند که خدا زمین را نگذاشته است از روزی که آدم را از دنیا برده است بدون امامی که هدایت یابند به سبب او بسوی خدا و او حجت خدا باشد بر بندگانش، هرکه ترک متابعت او کند هلاک می‌گردد و هرکه متابعت او کند و ملازمت او نماید نجات می‌یابد. واجب است این بر حق تعالی[۲].

و ایضاً از آن حضرت روایت کرده‌اند که: باقی نمی‌ماند زمین مگر به امام ظاهری یا پنهانی[۳].

و در حدیث دیگر فرموده که: خالی نبوده است دنیا از روزی که خدا آسمانها و زمین را خلق کرده است از امام عادل و خالی نخواهد گذشت تا روز قیامت که حجت خدا باشد بر خلقش[۴].

و کلینی و ابن بابویه و شیخ طوسی به سند صحیح روایت کرده‌اند از ابو حمزهٔ ثمالی که گفت: از حضرت صادق ﷺ پرسیدم که: آیا زمین بی‌امام باقی می‌ماند؟ فرمود که: اگر باقی بماند فرو خواهد رفت[۵].

و به سند بسیار از حضرت امام محمد باقر ﷺ مروی است که: خدا زمین را نگذاشته است بی‌عالمی که کم کند آنچه مردم زیاد کنند و زیاد کند آنچه مردم کم کنند، واگر چنین نباشد هرآینه بر مردم مختلط و مشتبه گردد امور ایشان[۶].

و سلیمان جعفری از حضرت امام رضا ﷺ پرسید که: آیا زمین از حجت خالی می‌شود؟

---

۱. کافی ۱/۱۷۹؛ غیبت نعمانی ۱۵۶؛ علل الشرایع ۱۹۷.
۲. محاسن ۱/۱۷۶؛ رجال کشی ۲/۶۷۰؛ علل الشرایع ۱۹۷؛ ثواب الاعمال ۲۴۵. و روایت در همهٔ این مصادر از امام صادق ﷺ نقل شده است.
۳. علل الشرایع ۱۹۷.
۴. علل الشرایع ۱۹۷.
۵. کافی ۱۷۹؛ علل الشرایع ۱۹۶؛ غیبت شیخ طوسی ۲۲۰؛ بصائر الدرجات ۴۸۸.
۶. بصائر الدرجات ۳۳۲؛ علل الشرایع ۲۰۰؛ اختصاص ۲۸۹.

فرمود که: اگر یک چشم زدن زمین از حجت خالی باشد هرآینه با اهلش فرو می‌رود[۱].

و در حدیث صحیح دیگر فرمود که: حجت خدا بر خلق قائم نمی‌گردد و تمام نمی‌شود مگر به امام زنده که او را بشناسند[۲].

و حمیری از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: در هر خلفی و عصری از امّت من عادلی از اهل بیت من می‌باشد که نفی می‌کند از این دین تحریف کردن غالیان را و ادعاهای دروغ اهل بطالت را و تأویل کردن جاهلان را[۳].

و ابن بابویه از فضل بن شاذان روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه السلام که فرمود: اگر کسی گوید که چرا حق تعالی اولوالامر را مقرر گردانیده و امر به اطاعت ایشان کرده جواب می‌گوئیم که: از جهت علتهای بسیاری:

اول آنکه: چون از برای خلق اندازه‌ای قرار کرده‌اند در هر چیزی که از آن تجاوز ننمایند که باعث فساد ایشان گردد، پس ناچار بود که امینی بر ایشان موکّل شود که منع نماید ایشان را از تعدّی از حلال و داخل شدن در حرام، که اگر این نبود هیچکس ترک لذت و منفعت نمی‌کرد از جهت فساد دیگری، پس تصرف می‌کردند در عرض و مال یکدیگر و منجر به قتال و فساد و نزاع می‌شد، پس سرکرده و قیّمی برای ایشان تعیین نمود که منع کند ایشان را از فساد و برپا دارد در میان آنها حدود و احکام خدا را.

دوم آنکه: هیچ فرقه‌ای از فِرَق و ملّتی از ملل باقی نمانده‌اند و زندگانی نتوانستند کرد مگر به رئیسی و سرکرده‌ای از برای امور دین و دنیای خود، پس جایز نبود در حکمت حکیم که امری را که همهٔ عقول حکم می‌کنند به حسن آن و آنکه ضرور است در انتظام امور مردم، ترک نماید آن را، پس ضرور بود که کسی تعیین نماید که به استعانت او قتال نمایند با دشمنان خود و قسمت نماید میان ایشان غنائم و اموال ایشان را و اقامت جمعه و جماعت میان ایشان بکند و دست تعدّی ظالم را از مظلوم کوتاه گرداند.

---

۱. بصائر الدرجات ۴۸۹؛ کمال الدین ۲۰۴.

۲. بصائر الدرجات ۴۸۶؛ کافی ۱/ ۱۷۷؛ اختصاص ۲۶۸.

۳. قرب الاسناد ۷۷؛ کمال الدین ۲۲۱.

سوم آنکه: اگر از برای ایشان امام قیّم امین حافظ مستودعی قرار نمی‌داد که قیام نماینده به امور خلق باشد و خیانت در دین خدا نکند و حافظ دین و شریعت باشد و امانتدار اسرار رسول باشد، هر آینه مندرس می‌شد ملت و دین خدا برطرف می‌شد وسنّتها واحکام پیغمبر ﷺ تغییر می‌یافت و زیاد می‌کردند در دین خدا صاحبان بدعت چنانچه صوفیان می‌کنند وکم می‌کردند از دین خدا ملحدان چنانچه اسماعیلیّه کردند و مشتبه می‌کردند اینها را بر مسلمانان، زیراکه می‌بینیم خلق را ناقص و محتاج - به مربّی و مؤدّب - و غیر کامل به اختلافی که در فهمها و خواهشها و طریقه‌های ایشان هست، پس اگر قیّم و حافظی برای ایشان مقرر نکند خداکه آنچه حضرت رسول ﷺ از جانب خدا آورده حفظ نماید هر آینه فاسد شوند ایشان و تغییر یابد شریعتها و سنّتها و احکام الهی و ایمان و تغییر آنها موجب فساد جمیع خلق می‌گردد[۱].

و به سند صحیح از حضرت صادق ﷺ منقول است که: میان حضرت عیسی و حضرت رسول ﷺ پانصد سال فاصله بود و در دویست و پنجاه سال نه پیغمبری بود و نه عالم ظاهری.

راوی گفت: پس چه می‌کردند مردم؟

فرمود که: متمسک بودند به دین عیسی ﷺ.

پرسید که: حال ایشان چه بود؟

فرمود که: مؤمن بودند؛ و فرمود که: نمی‌باشد زمین بدون عالمی، یعنی اگر ظاهر نباشد پنهان خواهد بود[۲].

وکلینی و ابن بابویه و غیر ایشان به سندهای معتبر از حضرت امام محمد باقر ﷺ روایت کرده‌اندکه: اگر امام یک ساعت از زمین برطرف شود هر آینه زمین با اهلش به موج آید چنانچه دریا با اهلش به موج آید[۳].

---

۱. علل الشرایع ۲۵۳؛ عیون اخبار الرضا ۲ / ۱۰۰.
۲. کمال الدین ۱۶۱.
۳. بصائر الدرجات ۴۸۸؛ کافی ۱ / ۱۷۹؛ کمال الدین ۲۰۲.

و ابن بابویه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: اگر نمی‌بود حجتهای خدا بر روی زمین هرآینه می تکاند زمین آنچه در میانش بود و بر رویش بود به درستی که زمین یک ساعت از حجت خالی نمی باشد[۱].

و ایضاً به سند معتبر روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه السلام که فرمود: مائیم حجتهای خدا بر روی زمین، و مائیم خلیفه‌های خدا در میان بندگان خدا، و مائیم امینهای خدا بر رازهای خدا، و مائیم کلمهٔ تقوا که خدا در قرآن فرموده ﴿وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ﴾[۲] یعنی ولایت ما باعث نجات از عذاب خداست، و مائیم عروة الوثقی که خدا در قرآن ذکر کرده است یعنی ولایت و متابعت ما حلقهٔ محکمی است که هر که چنگ در آن زند گسستن ندارد و او را به بهشت می‌رساند، و مائیم گواهان خدا و نشانه‌های هدایت خدا در میان مردم، به سبب ما خدا نگاه می‌دارد آسمانها و زمین را از آنکه زایل شوند و از جای خود حرکت کنند، و به برکت ما باران را می‌فرستد و رحمت خود را پهن می‌کند، و زمین هرگز خالی نباشد از امام قائمی از ما که یا ظاهر شود یا پنهان، و اگر یک روز زمین خالی شود از حجت خدا هرآینه با اهلش به موج درآید چنانکه دریا در طوفان با اهلش به موج می‌آید[۳].

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: اگر زمین یک روز بی‌امام بماند هرآینه با اهلش فرو رود و خدا عذاب کند ایشان را به بدترین عذابهای خود، به‌درستی که حق تعالی ما را حجت خود گردانیده است در زمین و امان در زمین از برای اهل زمین از آنکه عذاب بر ایشان نازل شود، و پیوسته در امانند از آنکه زمین ایشان را فرو برد مادامی که ما در میان ایشانیم، پس هرگاه خدا خواهد که ایشان را هلاک کند و مهلت ندهد، ما را از میان ایشان می‌برد، پس آنچه خواهد نسبت به ایشان از عذاب

---

۱. کمال الدین ۲۰۲.
۲. سورهٔ فتح: ۲۶.
۳. کمال الدین ۲۰۲.

و عقاب بعمل می‌آورد[۱].

و به سند معتبر از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: خالی نبوده است زمین از روزی که آفریده شده است از حجت عالمی که زنده گرداند آنچه را ایشان بمیرانند از حق، پس این آیه را خواند ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الكافِرُونَ﴾[۲] یعنی: «کافران می‌خواهند که خاموش کنند و فرونشانند نور خدا را به دهنهای خود و خدا تمام کنندهٔ نور خود است هرچند نخواهند کافران»[۳].

و در روایت دیگر فرمود که: حجت خدا پیش از خلق بوده و با خلق هست و بعد از خلق خواهد بود[۴].

و به سند صحیح از حضرت باقر و صادق ﷺ روایت کرده است که: علمی که با آدم فرود آمد بالا نرفت، و علم به میراث می‌رسد، و هرچه از علم و آثار رسولان و پیغمبران که از غیر اهل بیت حضرت رسول ﷺ اخذ نمایند باطل است، بدرستی که علی ﷺ عالم این امّت بوده و از ما اهل بیت عالمی از دنیا بیرون نمی‌رود مگر آنکه بعد از خود کسی را می‌گذارد که مثل علم او را بداند یا آنچه خدا خواهد[۵].

و به سندهای معتبر از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: حق تعالی نگذاشته است زمین را بدون عالمی که مردم به او محتاج باشند و او به مردم محتاج نباشد و حلال و حرام را بداند.

راوی گفت: فدای تو شوم از کجا می‌داند؟

فرمود: از میراثی که از رسول خدا ﷺ و علی بن ابی طالب ﷺ به او رسیده است[۶].

---

۱. کمال الدین ۲۰۴.
۲. سورهٔ صف: ۸.
۳. کمال الدین ۲۲۱؛ بصائر الدرجات ۴۸۷.
۴. کمال الدین ۲۲۱؛ بصائر الدرجات ۴۸۷؛ کافی ۱ / ۱۷۷.
۵. کمال الدین ۲۲۳.
۶. کمال الدین ۲۲۴؛ بصائر الدرجات ۳۲۷.

و ابن بابویه و صفار و برقی روایت کرده‌اند از حضرت صادق ﷺ که: همیشه خدا را در زمین حجتی بوده که حلال و حرام را می‌دانسته است و مردم را بسوی راه خدا دعوت می‌نموده است، و حجت از زمین منقطع نمی‌شود مگر چهل روز پیش از روز قیامت، پس چون حجت از زمین مرتفع شود درِ توبه بسته می‌شود و نفع نمی‌بخشد ایمان آوردن کسی که پیش از برطرف شدن حجت ایمان نیاورده باشد، و آن جماعت بدترین خلق خدا خواهند بود و قیامت بر ایشان قائم می‌گردد[1].

و به سند صحیح از حضرت امام محمد باقر ﷺ منقول است که حضرت رسول ﷺ فرمود که: مَثَل اهل بیت من در این امّت مانند ستاره‌های آسمان است که هر ستاره که فرو می‌رود ستاره‌ای دیگر طلوع می‌کند[2]، و همچنین هر امامی که از اهل بیت من رحلت می‌نماید بعد از او دیگری به امامت قیام کند.

و ابن بابویه به سند معتبر از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: حضرت امیر المؤمنین ﷺ در خطبه‌ای که در مسجد کوفه خواند فرمود: خداوندا! بدرستی که ناچار است زمین تو را از حجتی از برای تو بر خلق تو که ایشان را هدایت کند بسوی دین تو و بیاموزد به ایشان علم تو را تا باطل نگردد حجت تو و گمراه نگردند تابعان دوستان تو بعد از آنکه ایشان را هدایت کند، و آن حجت بعد از این یا امام ظاهری خواهد بود که اطاعت او نمایند یا پنهان خواهد بود که انتظار ظهور او برند، اگر شخصش از مردم پنهان است در دولت باطل امّا علم و آدابش در دلهای مؤمنان ثابت است پس به آن عمل نمایند تا ظاهر شدن او و انس می‌گیرند به آنچه وحشت می‌کنند از ایشان تکذیب کنندگان و ابا می‌کنند از آن گمراهان[3].

و در بصائر الدرجات به سند حسن از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که از آن حضرت پرسیدند که: در زمین دو امام می‌تواند بود؟ فرمود: نه، مگر آنکه یکی خاموش

---

۱. کمال الدین ۲۲۹؛ بصائر الدرجات ۴۸۴؛ محاسن ۱/ ۳۶۸.
۲. کمال الدین ۲۸۱.
۳. کمال الدین ۳۰۲.

باشد و امام پیش از او دعوی امامت کند و بعد از رفتن او امام شود[1].

مؤلف گوید: احادیث در باب اتصال وصیت از زمان آدم ﷺ تا آخر اوصیاء در جلد اول گذشت و اعادهٔ آنها موجب تکرار است.

۱. بصائر الدرجات ۴۸۶.

فصل دوم

در بیان آنکه امام باید معصوم باشد از جمیع گناهان

بدان که اجماع علمای امامیه منعقد است بر آنکه امام معصوم است از جمیع گناهان صغیره و کبیره از اول عمر تا آخر عمر، خواه عمداً و خواه سهواً، و مخالفت نکرده است در این باب کسی بغیر از ابن بابویه و استاد او ابن الولید رحمهما الله که ایشان تجویز کرده‌اند که در غیر تبلیغ رسالت و احکام خدا جایز است که ایشان سهو بفرماید از برای مصلحتی مثل آنکه سهو کند در نماز و سایر عبادات و سایر امور بغیر بیان احکام و تبلیغ رسالت که در آنها هیچ نوع از سهو را جایز نمی‌دانند، و سایر فِرَقِ اسلام بغیر از اسماعیلیه شرط نمی‌دانند، و دلایل نقلیّه و عقلیّه بر مذهب امامیّه بسیار است و بعضی از آنها در جلد اول بیان شد؛ و امّا دلایل عقلیّه که در این باب ایراد کنیم چند دلیل است:

اول آنکه: مقتضی نصب امام آن است که خطا بر رعیت روا است، پس کسی می‌باید که ایشان را از خطا حفظ نماید، پس اگر بر او نیز خطا جایز باشد محتاج به امام دیگر خواهد بود، پس یا تسلسل لازم می‌آید و آن محال است، یا منتهی می‌شود به امامی که بر او خطا روا نباشد، پس امام او خواهد بود.

دوم آنکه: حفظ کنندهٔ شریعت باشد، زیراکه قرآن ظاهراً متضمن تفصیل احکام شریعت نیست، و همچنین از سنّت و احادیث نبوی معلوم نمی‌شود جمیع احکام شرع، و از اجماع امّت نیز معلوم نمی‌شود زیراکه اجماعی که معصوم در میان ایشان نباشد چنانچه بر هریک خطا جایز است بر مجموع نیز جایز است، و از قیاس نیز معلوم نمی‌شود

زیراکه در اصول بطلان عمل به آن دلایل ثابت شده است، و بر تقدیر تسلیم حافظ جمیع احکام شرع نمی‌تواند بود، و نه به برائت اصلیّه زیرا که اگر عمل به آن بایست کرد فرستادن پیغمبران در کار نبود، پس حافظ شریعت بجز امام نتواند بود، اگر خطا بر او جایز شود اعتماد نمی‌نمایند بر گفتهٔ او در طاعات و تکالیف الهی، و آن منافی غرض تکلیف است که انقیاد اوامر الهی باشد.

سوم آنکه: اگر از او خطا و قع شود واجب خواهد بود که مردم بر او انکار کنند، و این منافی وجوب اطاعت اوست که خدا فرموده است ﴿أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأمْرِ مِنكُمْ﴾[1]، و ایضاً او نیز اگر معصوم نباشد تواند بود که امر بـه مـعصیت و نـهی از طاعت کند و بر رعایا واجب خو هد بود که او را اطاعت کنند و وجوب اطاعت در معصیت مستلزم آن است که یک عمل از یک جهت هم طاعت باشد و هم معصیت و آن محال است.

چهارم آنکه: اگر معصیت از او صادر شود غرض از نصب امام که انقیاد امّت باشد او را و متابعت او کردن در اقوال و افعال برهم می‌خورد، و این منافی نصب امام است[2].

و استقصای دلایل عقلیّه مناسب این کتاب نیست و آنـچه در اول کـتاب و در ایـنجا مذکور شد برای اثبات این مطلب، بر منصف کافی است.

و علمای عامه که عصمت را شرط نمی‌دانند ظهور جور و فسق را نیز مـبطل امـامت نمی‌دانند و لهذا به امامت خلفای بنی امیّه و بنی عباس با آن ظلمها و فسقها قایل شده‌اند، و شخصی که از مشاهیر علمای ایشان است در عقایدش گفته: معزول نـمی‌شود امـام از امامت به سبب فسق و جور.

و ملّا سعد الدین در شرحی که بر عقاید نوشته دلیل بر این مدّعا چنین گفته که: از برای آنکه ظاهر شد فسق و منتشر گشت جور از امامان بعد از خلفای راشدین و حـال آنکـه پیشینیان مطیع و منقاد ایشان بودند. و بعضاً در شرح مذکور گفته است که: اهل حل و عقد

---

۱. سورهٔ نساء، ۵۹.
۲. رجوع شود به کشف المراد ۳۹۰.

از امّت اتفاق نموده‌اند بر خلافت خلفای بنی عباس.

و ایضاً ملّا سعد الدین در شرح مقاصد گفته است که. منعقد می‌شود امامت به قهر و غلبه، پس اگر کسی مردم را مغلوب سازد از راه شوکت منعقد می‌شود امامتش هرچند فاسق و جاهل باشد؛ و بعد از این گفته که: اگر کسی به قهر و غلبه امام شود و دیگری بیاید و او را مقهور و مغلوب سازد، مقهور معزول می‌گردد و غالب امام می‌شود[۱].

این است کلمات واهیهٔ ایشان و عقل کدام عاقل تجویز می‌کند که امام و پیشوای خلق از اهل جهنم باشد و حق تعالی فاسق را از اهل جهنم شمرده از آنجا که فرموده ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ﴾[۲]، و نیز فرموده که: اعتماد به خبر فاسق مکنید ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا﴾[۳]، و نیز فرموده ﴿إِنَّ اللهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفاسِقِينَ﴾[۴].

و هرگاه ثابت شد که عصمت در امام شرط است، پس امامت ابوبکر باطل شد زیراکه به اتفاق او معصوم نبود، پس امامت امیر المؤمنین علیه السلام بی‌واسطه ثابت شد زیراکه به اتفاق امّت امامت بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مردد است میان آن حضرت و ابو بکر، و هرگاه یکی باطل شد دیگری ثابت می‌شود.

و بدان که قایلان به عصمت خلاف کرده‌اند در آنکه معصوم آیا قادر بر فعل معصیت هست یا نه؟ امّا آنها که قایلند که قادر نیست، بعضی می‌گویند که: در بدنش یا در نفسش خصوصیتی هست که مقتضی آن است که محال است اقدام بر معصیت نماید، و بعضی گفته‌اند که: عصمت قدرت بر طاعت است و عدم قدرت بر معصیت، و اکثر علمای امامیه قایلند به آنکه قدرت بر معصیت دارد؛ و بعضی از ایشان تفسیر کرده‌اند عصمت را به آنکه آن امری است که حق تعالی می‌کند نسبت به بنده، از الطافی که نزدیک گرداننده به طاعت است که به آن حالت اقدام بر معصیت نمی‌کند، امّا به شرطی که به حدّ الجاء و اضطرار

---

۱. شرح مقاصد تفتازانی ۵/ ۲۳۳.

۲. سورهٔ سجده: ۲۰.

۳. سورهٔ حجرات: ۶.

۴. سورهٔ منافقون: ۶.

وجبر نرسد؛ و بعضی گفته‌اند ملکهٔ نفسانیّه است که صادر نمی‌شود از صاحبش با آن معاصی؛ و بعضی گفته‌اند که عصمت لطفی است از خدا که نسبت به بنده می‌کند که به آن لطف بنده را داعی به ترک طاعت و ارتکاب معصیت نمی‌آید و اسباب آن لطف چهار چیز است:

اول آنکه. نفس او یا بدنش را خاصیتی باشد که مقتضی ملکه باشد که مانع از فجور باشد.

دوم آنکه: حاصل می‌شود او را علم به معایب و بدیهای معاصی و مناقب و نیکیهای طاعت.

سوم آنکه: تأکید این علوم به تتابع وحی و الهام از جانب خدا.

چهارم: مؤاخذه کردن او بر مکروه و ترک اولی به حیثیتی که بداند که هرگاه در غیر واجب کار را بر او تنگ می‌گیرد در واجبات و محرّمات با او مسامحه نخواهد کرد.

پس هرگاه این امور در کسی جمع شود و معصوم خواهد بود، و حق آن است که قدرت او بر معصیت برطرف نمی‌شود و الّا مستحقّ مدح بر ترک معصیت نخواهد بود و نه به فعل ثواب، و ثواب و عقاب در حقّ او نخواهد بود، پس از تکلیف بیرون خواهد بود، و آن باطل است به اجماع و نصوص متواتره[1]؛ و ایضاً عصمت، فضل و کمال نخواهد بود چه بنابر این هرکس را جبر کند معصوم خواهد بود، و تحقیقش آن است که آدمی با قوّت عقل و وفور فطنت و قابلیّت و کثرت عبادت و ریاضت و هدایت ربانی و توفیقات سبحانی به مرتبه‌ای می‌رسد که پیوسته مراقب جناب ربّ الارباب می‌باشد بلکه از مرادات و ارادات خود بالکلّیّه خالی می‌گردد و به مقام ﴿وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللّهُ﴾[2] می‌رسد و مصداق: «بِي يَسْمَعُ وَبِي يُبْصِرُ وَبِي يَمْشِي»[3] می‌گردد، پس در این حال ترک طاعت و صدور معصیت بلکه خلاف اولی از او محال باشد مثل کسی که در پیش پادشاهی در

---

۱. کشف المراد ۳۹۱.
۲. سورهٔ انسان: ۳۰؛ سورهٔ تکویر: ۲۹.
۳. بحار الانوار ۵/ ۲۰۷.

کمال محبت و شفقت و احسان و امتنان باشد و معذلک در نهایت سطوت و قدرت سلطان حاضر شود، و غایت شفقت و محبت او را نسبت به خود مشاهده نماید و خود نیز نهایت محبت به آن پادشاه داشته باشد، البته چنین کسی از سه جهت محال باشد که خلاف رضای او هیچ کار کند هرچند سهل باشد:

یکی: از جهت شدت محبت، چه بالضروره محب هرگاه به حقیقت محبت رسیده باشد خلاف رضای محبوب از او صادر نشود.

دوم: شرم و حیا؛ چه البته با اینهمه محبت و احسان و شفقت و امتنان در غیبت او مخالفت او را روا نمی‌دارد چه جای آنکه در حضور او مخالفت نماید.

سوم: خوف و بیم؛ چه با اینقدر خصوصیت و قدرت و سلطنت هرگاه رعایت رضای او نکند بالضروره مستحق نهایت عقوبت شود و از عاقبت عذاب ایمن نباشد، و کدام عقوبت صاحب این مقام را به تغییر محبت و تنزّل از مرتبهٔ قرب و عزت رسد و کمال ظهور دارد که با اینکه در مثل این حال صدور معصیت محال ست امّا نه محال است که جبر لازم آید، چه جبر آن است که قدرت و ارادهٔ بنده را تأثیر نباشد و در این مقام قدرت و ارادهٔ چنین کسی هیچ کمتر از دیگری نیست، و چنانچه همهٔ عشاق مثلاً اقدام بر شرب خمر می‌توانند نمود معصوم نیز قدرت دارد و می‌تواند اقدام نماید، پس مطلقا شایبهٔ جبر در اینجا نیست.

و امّا آیاتی که دلالت کند بر وجوب عصمت امام از جملهٔ آنها آن است که حق تعالی خطاب کرد به حضرت ابراهیم علیه السلام که ﴿إِنِّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ إِماماً﴾ یعنی: «گردانده‌ام تو را از برای مردم امام»، حضرت ابراهیم علیه السلام گفت ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾ یعنی: «سؤال می‌کنم که بعضی از ذریّهٔ مرا نیز امام گردانی»، حق تعالی در جواب فرمود که ﴿لا يَنالُ عَهْدِي الظّالِمِينَ﴾[1] یعنی: «نمی‌رسد عهد من که امامت باشد به ستمکاران و هر فاسقی ظالم است و ستمکار بر نفس خود».

و امّا احادیث پس اکثر آنها در مجلد اول در باب عصمت انبیاء مذکور شد.

---

۱. سورهٔ بقره: ۱۲۴.

و ابن بابویه در کتاب خصال در تفسیر این آیه گفته است که: یعنی از برای امامت صلاحیّت ندارد کسی که بت پرستیده باشد یا یک چشم بهم زدن شرک به خدا آورده باشد هرچند آخر مسلمان شود، و ظلم، گذاشتن چیزی است در غیر موضعش[۱].

و اعظم ظلم شریک از برای خدا قرار دادن است، حق تعالی می‌فرماید ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾[۲]، و همچنین امامت را شایسته نیست کسی که مرتکب حرامی شود خواه صغیره و خواه کبیره هرچند بعد از آن توبه کند، و اقامت حد نمی‌تواند کرد کسی که بر او حدّی لازم شده باشد، پس امام البته می‌باید معصوم باشد و عصمت او را نمی‌توان دانست مگر به نصّ خدا بر او بر زبان پیغمبرش، زیراکه عصمت در ظاهر خلقت ظاهر نمی‌شود که دیده شود مانند سیاهی و سفیدی و اشباه اینها بلکه امر پنهانی است که معلوم نمی‌شود مگر به اعلام خداوندی که دانای غیبها است.

و امّا اخبار پس اکثر آنها در مجلد اول گذشته.

و ابن بابویه در عیون اخبار الرضا به سند معتبر از امام رضا عليه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلى الله عليه وآله فرمود که: هرکه خواهد نظر کند به درخت یاقوت سرخی که حق تعالی به دست قدرت خود کاشته است و چنگ در آن زند، پس اعتقاد کند امامت علی عليه السلام و امامان از فرزندان او را، بدرستی که ایشان اختیار کرده و برگزیدهٔ خدایند از میان خلایق و معصومند از هر گناهی و خطائی[۳].

و در اکثر کتبش به سند حسن از ابن ابی عمیر روایت کرده است که گفت: در مدت مصاحبتم با هشام بن الحکم از او استفاده نکردم سخنی که بهتر باشد از این سخن: روزی از او پرسیدم که امام آیا معصوم است؟

گفت: بلی.

گفتم: به چه دلیل توان دانست که او معصوم است؟

---

۱. خصال ۳۱۰؛ معانی الاخبار ۱۳۱.

۲. سورهٔ لقمان: ۱۳.

۳. عیون اخبار الرضا ۲/ ۵۷؛ امالی شیخ صدوق ۴۶۷.

گفت: جمیع گناهان چهار وجه می‌دارد که پنجم ندارد: حرص و حسد و غضب و شهوت، و هیچیک از اینها در او نمی‌باشد؛ و جایز نیست که حریص شود بر دنیا زیرا که همهٔ دنیا در زیر نگین اوست و او خزینه‌دار مسلمانان است پس او حرص در چه چیز می‌دارد؟؛ و جایز نیست که حسود باشد زیرا که آدمی حسد بر کسی می‌برد که بالاتر از او باشد و کسی بالاتر از او نمی‌باشد، و چگونه حسد برد بر کسی که پست‌تر از او باشد؟؛ و جایز نیست که غضب کند از برای چیزی از امور دنیا مگر آنکه غضب او از برای خدا باشد زیرا که خدا واجب کرده است بر او اقامت حدود را و آنکه ملامتِ ملامت کننده او را مانع اجرای احکام الهی نگردد و در دین خدا رحم کردن مانع جاری کردن حد نگردد؛ و جایز نیست که متابعت شهوت و لذتهای دنیا بکند و اختیار کند دنیا را بر آخرت زیرا که خدا آخرت را محبوب او گردانیده است چنانچه دنیا را محبوب ما گردانیده است پس او نظر بسوی آخرت می‌کند چنانچه ما نظر بسوی دنیا می‌کنیم، آیا دیده‌ای کسی را که روی خوبی را ترک کند برای روی زشتی و طعام لذیذی را برای طعام تلخی و جامهٔ نرمی را ترک کند برای جامهٔ درشتی و نعمت دائم باقی را ترک کند برای نعمت زایل فانی[1]؟

و ایضاً در معانی الاخبار از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امام ما نمی‌باشد مگر معصوم، و عصمت در ظاهر خلقت نمی‌باشد که توان شناخت، پس نمی‌باشد امام مگر آنکه خدا و رسول نص بر امامت او کرده باشند.

پرسیدند که: ای فرزند رسول خدا! پس چه معنی دارد معصوم؟

فرمود: معصوم آن است که معتصم باشد و چنگ بزند در حبل متین خدا، و حبل خدا قرآن است، و امام و قرآن از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا روز قیامت، و امام هدایت می‌کند مردم را بسوی قرآن و قرآن هدایت می‌کند مردم را بسوی امام، این است معنی قول حق تعالی ﴿إِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾[2] یعنی: «بدرستی که این قرآن

---

۱. خصال ۲۱۵؛ علل الشرایع ۲۰۴؛ معانی الاخبار ۱۲۲؛ امالی شیخ صدوق ۵۰۵.

۲. سورهٔ اسراء: ۹.

هدایت می‌کند مردم را بسوی ملت و طریقتی که آن درست‌ترین ملتها و طریقتها است که طریق متابعت و ولایت ائمهٔ حق بوده باشد»[۱].

مترجم گوید که: تفسیر عصمت به اعتصام به حبل الله کردن یا به اعتبار این است که عاصم است خدا او را از گناهان به سبب اینکه او به قرآن معتصم است، یا مراد از معصوم آن است که خدا او را معتصم به قرآن گردانیده که عمل نماید به جمیع قرآن و معانی جمیع قرآن را بداند.

وایضاً روایت کرده است که: هشام بن الحکم از حضرت صادق علیه السلام پرسید از معنی معصوم، حضرت فرمود که: معصوم آن است که خود را نگاه دارد به توفیق خدا از جمیع محرّمات خدا چنانچه حق تعالی می فرماید ﴿وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾[۲] که معنی ظاهر لفظش این است که: «هرکه چنگ زند به دین خدا یا در جمیع امور به خدا، پس البته هدایت یافته شده است بسوی راه راست»، و بنابر تأویلی کـه آن حضرت فرمودند که: «هرکه خود را نگاه دارد از گناهان به توفیق خدا پس البته هدایت یافته شده است به راه راست»[۳].

وکراجکی در کنز الفوائد روایت کرده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله کـه: خـبر داد مرا جبرئیل که کاتبان اعمال امیر المؤمنین علیه السلام گفتند کـه: از روزی کـه بـا آن حـضرت مصاحب شده‌ایم تا حال گناهی بر آن حضرت ننوشته‌ایم[۴].

واز طریق اهل بیت روایت کرده است از عمار بن یاسر که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: دو ملک که کاتب اعمال حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اند فخر می‌کنند بر سایر کـاتبان بـه آنکه با آن حضرتند، زیراکه هرگز عملی را بالا نبردند که موجب غضب خدا باشد[۵].

---

۱. معاني الاخبار ۱۳۲.

۲. سورهٔ آل عمران: ۱۰۱.

۳. معاني الاخبار ۱۳۲.

۴. کنز الفوائد ۱۶۲.

۵. کنز الفوائد ۱۶۲. وبرای اطلاع بیشتر رجوع شود به علل الشرایع ۸؛ تاریخ بغداد ۱۴ / ۴۹؛ مناقب ابن المغازلي ۱۲۵؛ عمدهٔ ابن بطریق ۲۴۰؛ مناقب خوارزمی ۲۲۶.

و در عقاید امامیّه که حضرت صادق علیه السلام برای اعمش بیان کرده مذکور است که: پیغمبران و اوصیاء ایشان معصومند از گناهان و مطهرند از صفات ذمیمه[1].

و در عقاید اهل بیت علیهم السلام که حضرت امام رضا علیه السلام برای مأمون نوشته مذکور است که: حق تعالی واجب نمی‌گرداند بر خلق اطاعت کسی را که داند که او کافر خواهد شد به او و عبادت او و اطاعت شیطان خواهد کرد[2].

و در علل الشرایع به سند معتبر از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: واجب بودن اطاعت نمی‌باشد مگر از برای خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و اولی الامر، و امر به اطاعت اولی الامر از برای آن کرده‌اند که ایشان معصومند از گناهان و پاکیزه‌اند از بدیها و امر نمی‌کنند مردم را به معصیت خدا[3].

و شیخ طوسی در مجالس و ابن مغازلی شافعی از طریق عامه روایت کرده‌اند از عبدالله بن مسعود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: منم دعا کردهٔ پدرم ابراهیم علیه السلام

گفتم: یا رسول الله! چگونه تو دعا کردهٔ اوئی؟

فرمود که: حق تعالی وحی کرد بسوی ابراهیم علیه السلام که ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً﴾[4]، پس ابراهیم علیه السلام از بس که شاد شد از وعدهٔ امامت خواست که از فرزندان او بعد از او بود گفت: واز ذرّیّة من مثل من امام قرار ده، پس خدا وحی کرد بسوی او که: ای ابراهیم! من با تو عهدی نمی‌کنم که به آن وفا ننمایم، ابراهیم علیه السلام گفت: پروردگارا! کدام است آن عهدی که وفا به آن نمی‌نمائی از برای من؟ فرمود که: با تو عهد نمی‌کنم که ظالمی از ذرّیّة تو را امام بگردانم، گفت: پروردگارا! کدام است آن ظالمی که عهد امامت به او نمی‌رسد؟ فرمود که: کسی است که سجده کند بتی را او را هرگز امام نمی‌گردانم و نمی‌تواند بود که او امام باشد، پس ابراهیم علیه السلام گفت ﴿وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ * رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيراً

---

۱. خصال ۶۰۸.

۲. عیون اخبار الرضا ۱۲۵/۲.

۳. علل الشرایع ۱۲۳؛ خصال ۱۳۹.

۴. سورهٔ بقره: ۱۲۴.

مِنَ النّاسِ ﴾[1] یعنی: «و اجتناب فرما مرا و فرزندان مرا از آنکه بپرستیم بتها را، پروردگارا! این بتها گمراه کردند بسیاری از مردم را»، پس حضرت رسول ﷺ فرمود که: پس منتهی شد دعوت امامت بسوی من و بسوی برادرم علی که هیچیک از ما هرگز سجده نکردیم بتی را پس مرا پیغمبر گردانید و علی را وصیّ من[2].

و ابن بابویه از ابن عباس روایت کرده است که: شنیدم از رسول خدا ﷺ که فرمود: من و علی و حسن و حسین علیهم السلام و نُه نفر از فرزندان حسین علیه السلام مطهرند از عیبها و معصومند از گناهان[3].

و عیاشی و دیگران روایت کرده‌اند از صفوان جمّال که گفت: ما در مکه بودیم سخن از تأویل این آیه جاری شد ﴿ وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ ﴾[4] حضرت صادق علیه السلام فرمود که: پس تمام کرد امامت را به محمد ﷺ و علی و امامان از فرزندان علی علیه السلام در آنجا که فرموده است ﴿ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴾[5]، پس گفت ﴿ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ﴾[6] گفت: پروردگارا! در میان فرزندان من ظالم خواهد بود؟ وحی آمد که: بلی ابو بکر و عمر و عثمان و هرکه متابعت ایشان کند، ابراهیم علیه السلام گفت: پروردگارا! پس تعجیل کن از برای محمد و علی آنچه وعده داده ای مرا در حقّ ایشان و تعجیل کن یاری و نصرت ایشان را.

و اشاره به این است آنچه خدا فرموده ﴿ وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴾[7] که مفاد لفظش آن است

---

۱. سورة ابراهیم، ۳۵ و ۳۶.
۲. امالی شیخ طوسی ۳۷۹؛ مناقب ابن المغازلی ۲۳۹.
۳. کمال الدین ۲۸۰؛ عیون اخبار الرضا ۱ / ۶۴؛ کفایة الاثر ۱۹؛ مناقب ابن شهرآشوب ۱ / ۲۵۸.
۴. سورة بقره: ۱۲۴.
۵. سورة آل عمران: ۳۴.
۶. سورة بقره: ۱۲۴.
۷. سورة بقره: ۱۳۰.

که: «کیست که نخواهد ملت ابراهیم را مگر کسی که نفس خود را سفیه و بیخرد گرداند، و بتحقیق که برگزیده‌ایم او را در دنیا و بدرستی که او در آخرت از جملهٔ شایستگان است».

حضرت فرمود که: مراد از ملت، امامت است، پس چون ساکن گردانید ذرّیّهٔ خود را در مکه گفت ﴿رَبَّنا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنا لِيُقِيمُوا الصَّلاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَراتِ﴾[1]، و در جای دیگر فرمود ﴿رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَداً آمِناً وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾[2]، ظاهر آیهٔ اولی این است که: «ای پروردگار ما بدرستی که من ساکن گردانیدم بعضی از اولاد خود را در وادیی که در آن زراعت نمی‌شود نزد خانهٔ صاحب حرمت تو، ای پروردگار ما! از برای آنکه نماز را برپا دارند، پس بگردان دلهایی از مردم را که مایل گردند بسوی ایشان و روزی کن ایشان را از میوه‌ها»، و ظاهر آیهٔ ثانیه آن است که: «پروردگارا! بگردان این را شهر صاحب ایمنی و روزی ده اهلش را از میوه‌ها هر که ایمان آورد از ایشان به خدا و روز قیامت».

حضرت فرمود که: بر این تخصیص کرد به مؤمنان از ترس آنکه مبادا مانند سؤال امامت در معرض قبول درنیاید چنانچه فرمود که: «نمی‌رسد عهد من به ستمکاران»، پس خدا فرمود ﴿وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلاً ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلىٰ عَذابِ النّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾[3] که ظاهرش آن است که: «هر که کافر باشد او را برخوردار می‌گردانم اندکی که مدت زندگانی دنیا باشد، پس مضطر می‌گردانم او را بسوی عذاب جهنم و بد محلّ بازگشتی است جهنم از برای ایشان»، چون این را فرمود ابراهیم ﷺ پرسید که: کیستند آنها که ایشان را برخوردار می‌گردانی از نعمتهای دنیا و بازگشت ایشان بسوی جهنم است؟ وحی به او

---

۱. سورهٔ ابراهیم، ۳۷.
۲. سورهٔ بقره، ۱۲۶.
۳. سورهٔ بقره، ۱۲۶.

رسید که: ابوبکر و عمر و عثمان و تابعین ایشانند[۱].

و کلینی و شیخ مفید و دیگران از حضرت صادق ﷺ روایت کرده‌اند که: حق تعالی حضرت ابراهیم ﷺ را وصف کرد به بندگی پیش از پیغمبری، و او را پیغمبر گردانید پیش از آنکه او را رسول گرداند، و رسول گردانید او را پیش از آنکه خلیل خود گرداند، و خلیل گردانید او را پیش از آنکه امام گرداند، پس این پنج صفت عظیم بزرگوار از برای او جمع شد و حق تعالی فرمود ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً﴾ از بس که عظیم نمود در دیدهٔ ابراهیم ﷺ خواست که این بزرگواری از فرزندان او بدر نرود گفت ﴿قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾ حق تعالی در جواب فرمود ﴿قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ حضرت فرمود: یعنی سفیه پیشوای پرهیزکار نمی تواند بود[۲].

و ایضاً روایت کرده‌اند از ائمه ﷺ که: انبیاء و رسولان بر چهار طبقه‌اند، پس پیغمبری باشد که بر خود پیغمبر است و به دیگری تعدّی نمی‌کند و در خواب می‌بیند و صدای ملک را می‌شنود، و در بیداری ملک را نمی‌بیند و بر احدی مبعوث نشده و بر او دیگری امام است، مثل حضرت لوط ﷺ که حضرت ابراهیم ﷺ بر او امام بود؛ و پیغمبری باشد که در خواب می‌بیند و صدا می‌شنود و ملک را می‌بیند و بر جماعتی فرستاده شده خواه کم و خواه زیاد باشند چنانچه حق تعالی در باب حضرت یونس ﷺ فرموده است ﴿وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ﴾[۳] یعنی: «فرستادیم او را بسوی صد هزار بلکه زیاده» حضرت فرمود که: سی هزار کس زیاده بر صد هزار کس بوده‌اند، و بر او امام بود؛ و پیغمبری هست که در خواب می‌بیند و صدای ملک را می‌شنود و خود امام است بر دیگران، و در اول حضرت ابراهیم ﷺ پیغمبر بود و امام نبود تا آنکه حق تعالی به او فرمود ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً﴾ و چون از برای ذرّیّهٔ خود استدعا کرد حق تعالی فرمود ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ حضرت فرمود: یعنی کسی که بت یا صورتی و مثالی را

۱. تفسیر عیاشی ۱/۵۷.
۲. کافی ۱/۱۷۵؛ اختصاص ۲۲.
۳. سورهٔ صافات: ۱۴۷.

بپرستند[۱].

و ثعلبی از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: «طه» اشاره است به طهارت اهل بیت ﷺ از رجس که شک و گناه است چنانچه در آیهٔ تطهیر فرموده است که ﴿إِنَّما یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ﴾[۲].[۳]

و محمد بن عباس بن ماهیار در تفسیرش از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: حق تعالی ما را به خود نمی‌گذارد، و اگر ما را به خود بگذارد ما نیز مثل سایر مردم خواهیم بود در گناه و خطا ولیکن خدا در حقّ ما فرموده است ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَکُمْ﴾[۴] یعنی: «دعا بکنید و بخوانید مرا، مستجاب می‌کنم دعای شما را»[۵].

فایده ـ دانستی که علمای امامیه رضوان الله علیهم اتفاق کرده‌اند بر عصمت ایشان از جمیع گناهان، و در بسیاری از دعاها و ادعیهٔ صحیفهٔ کامله اعتراف به گناه از ائمه ﷺ واقع شده، و در بعضی از احادیث نیز امری چند که موهم صدور معصیت باشد وارد شده و آنها را به چند وجه تأویل می‌توان کرد:

اول آنکه: ترک مستحب و فعل مکروه را گاه هست که گناه و معصیت می‌نامند بلکه ارتکاب بعضی از مباحات نظر به جلالت و رفعت شأن آنها تعبیر از آن به گناه می‌کنند به اعتبار پستی این مرتبه نسبت به سایر احوال ایشان، چنانچه صاحب کشف الغمه گفته است که: اکثر اوقات ایشان به یاد خدا و مراقبت الهی مصروف است و خاطر ایشان به ملأ اعلی متعلّق است، پس گاهی که از آن مرتبه نزول کنند و مشغول شوند به خوردن و آشامیدن و جماع کردن و سایر مباحات اینها را گناه می‌دانند و استغفار از آن می‌کنند، نمی‌بینی که اگر غلامان بعضی از ارباب دنیا در حضور آقای خود متوجه این امور گردند

۱. کافی ۱/ ۱۷۴؛ اختصاص ۲۲؛ بصائر الدرجات ۳۷۳.
۲. سورهٔ احزاب: ۳۳.
۳. تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۳۰۹؛ تفسیر برهان ۳/ ۲۹. و هر دو مصدر از ثعلبی نقل نموده‌اند.
۴. سورهٔ غافر: ۶۰.
۵. تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۵۳۲؛ بصائر الدرجات ۴۶۶.

محلّ ملامت است و از آن عذر خواهند طلبید[۱].

دوم آنکه: هرگاه مرتکب بعضی امور گردند از معاشرت خلق و تکمیل و هدایت ایشان که از جانب حق تعالی مأمور به آنها شده‌اند پس عود کنند به مقام قرب و وصال و مناجات حضرت ذوالجلال، چون این مرتبه عظیمتر از آن مرتبه است خود را مقصّر می‌یابند و استغفار و تضرع می‌نمایند هرچند آن حالت نیز به امر پروردگار باشد، همچنانکه بلا تشبیه اگر یکی از پادشاهان بعضی از مقرّبان را که پیوسته در مجلس حضور بوده باشد به خدمتی از خدمات مأمور گرداند و به سبب آن از مجلس حضور مهجور گردد بعد از وصول به مقام وصال، خود را به جرم و تقصیر نسبت می‌دهد به اعتبار حرمان از مجلس انس و محلّ قرب.

سوم آنکه: چون علوم و فضایل و عصمت ایشان از لطف و فضل جناب اقدس الهی است، و اگر این نبود ممکن بود که انواع معاصی از ایشان صدور یابد، پس چون نظر به این حالت خود می‌نمایند اقرار به فضل پروردگار و عجز و نقص خود به این عبارات می‌فرمایند، و حاصلش بر آن می‌گردد که اگر عصمت تو نبود گناه خواهم کرد و اگر توفیق تو نبود خطای بسیار از من صادر می‌شد.

چهارم آنکه: چون مراتب معرفت غیر متناهی است و انبیاء و اوصیاء و اولیاء پیوسته در ترقّی‌اند در حصول کمالات و صعود بر معارج ترقّیات، در هر ساعتی از ساعات بلکه در هر آنی از آنات در درجه‌ای از مدارج عرفان و در مرتبه‌ای از مراتب ایقان برمی‌آیند که مرتبهٔ سابقه را نسبت به این مرتبه قاصر می‌شمارند، و عباداتی که با آن حالت واقع شده خود را در آن عبادات مقصّر می‌دانند و از آنها استغفار می‌نمایند، و شاید اشاره به این معنی باشد اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌فرمود که: من در هر روز هفتاد مرتبه استغفار می‌کنم[۲].

---

۱. کشف الغمة ۲/۴۷.

۲. کافی ۲/ ۴۵۰ و ۵۰۵ اشاره به این مطلب دارد

پنجم آنکه: چون ایشان معرفت معبود را در مرتبهٔ کمال دارند و نعمتهای الهی را نسبت به خود تمام می‌یابند، چندان که سعی در طاعات و عبادات می‌نمایند لایق آن جناب نمی‌دانند و طاعات خود را از این جهت معصیت می‌شمارند و از آنها استغفار می‌نمایند.

و بغیر وجه اول که اکثر علما گفته‌اند سایر وجوه به خاطر این قاصر رسیده وکسی که از بادهٔ محبت قطره‌ای به کامش رسیده کمال این وجوه را تصدیق می‌نماید. ﴿وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللهُ لَهُ نُوراً فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾[1].

و ابن بابویه ﷺ در رسالهٔ عقاید گفته است که اعتقاد ما در انبیاء و رسل و ائمه ﷺ آن است که ایشان معصوم و مطهرند از هر دنس وگناه و عیبی و آنکه گناه صغیره وکبیره از ایشان صادر نمی‌شود و معصیت خدا نمی‌کنند در آنچه خدا امر کرده است ایشان را به آن، و می‌کنند آنچه به آن مأمور شده‌اند، وکسی که نفی عصمت از ایشان نماید در حالی از احوال ایشان پس نشناخته است ایشان را، و اعتقاد ما در ایشان آن است که ایشان موصوفند به کمال و تمامیّت علم از اوایل امور ایشان تا اواخر احوال ایشان و در هیچ حالی از احوال موصوف به نقص و عصیان و جهل نیستند[2].

---

۱. سورهٔ نور: ۴۰.

۲. اعتقادات شیخ صدوق ۷۰.

فصل سوم

در بیان آنکه امامت به نصّ خدا و رسول ﷺ می‌باشد نه به بیعت و اختیار مردم، و آنکه واجب است بر هر امام که نص کند بر امام بعد از خود و بعضی از دلایل این مطلب در فصل اول مذکور شد

بدان که اجماع علمای امامیّه منعقد است بر آنکه امام می‌باید که از جانب خدا و رسول منصوص باشد؛ و عباسیّه می‌گویند که: یا به نص می‌باید یا میراث؛ و زیدیّه می‌گویند: یا به نص است یا به دعوت بسوی خود؛ و کافهٔ اهل سنت می‌گویند: یا به نص است یا به اختیار و بیعت اهل حل و عقد. و دلالت عقلیه بر حقّیّت مذهب امامیّه بسیار است:

دلیل اول آنکه: معلوم شد که امام می‌باید معصوم باشد، و عصمت امری است مخفی که بغیر از خدا کسی نمی‌داند، پس می‌باید که نص از جانب خدا باشد زیراکه او عالم است به عصمت.

دلیل دوم آن است که: به حکم تتبّع عادات بنی آدم و ملاحظهٔ آثار طبایع خلق عالم عقلا را معلوم می‌شود که هرگاه ایشان را حاکمی زاجر و سلطانی قاهر نباشد که ایشان را از ظلم و غضب و اتّباع شهوات و ارتکاب منهیّات بازدارد اکثر آدمیان را داعیهٔ غلبه بر بنی نوع خود به وجه ظلم و تعدّی و دست درازی و غارت اموال و قتل نفوس بغیر حق خواهد شد، و این سبب انواع فساد و هرج و مرج انتظام عالم و خلل در سلسلهٔ بنی آدم می‌شود؛ و یقین است که حق تعالی به این خصال راضی نیست چنانکه می‌فرماید ﴿وَاللَّهُ لا يُحِبُّ

الفَسادَ ﴾[1] پس بر حق تعالی واجب است که دفع فساد نماید، و این به حکم عادت نمی‌شود الّا به آنکه در هر زمانی حکومت و ریاست بنی آدم به شخصی مفوّض شود که از جادهٔ صلاح و طریق فلاح اصلاً پا بیرون ننهد و به مقتضی شریعت ضبط مصالح معاش و معاد کافّهٔ عباد نماید، و چنین شخصی امام است، پس اگر حق تعالی در هر زمانی تعیین امام نکند هرآینه به فساد راضی خواهد بود، و فساد قبیح است و رضا به قبیح بر حق تعالی محال است.

دلیل سوم آن است که: به عقل و نقل به ثبوت پیوسته که شفقت و رأفت حق تعالی دربارهٔ عباد و هدایت ایشان به راه سداد و ارشاد به صلاح معاش و معاد بی‌غایت است چنانچه در چند موضع در قرآن فرموده است ﴿وَ اللهُ رَؤُوفٌ بِالعِبادِ﴾[2] و دلیل کمال رأفت و نهایت شفقت حضرت عزت با کافّهٔ بندگان خود آنکه در اصلاح جزئیات اعمال و افعال، اهمال جایز نداشته، چنانچه قاعدهٔ نوره کشیدن و شارب گرفتن و کیفیت داخل شدن بیت الخلا و بیرون آمدن و استنجا به آب و سنگ کردن و آداب جماع نمودن و امثال آن از امور جزئیّه را بالتمام والکمال بر زبان رسول ذوالرأفة والافضال به تفصیل اعلام بندگان خود کرده چنانچه بر کافّهٔ انام ظاهر و باهر گشته، و یقین است که تعیین خلیفه برای رسول که بعد از او ضبط شریعت و نسق قواعد دین و ملت نماید و از شرّ و فساد مخالفان و امثال آن مردم را محافظت نماید به چندین مرتبه اهمّ است از جزئیات مذکوره، و چون حضرت باری در آن امور جزئیّه مساهله را جایز ندانسته چگونه در مثل این امر خطیر که اعظم ارکان دین است اهمال فرماید؟ پس یقین است که تعیین خلیفه که حاکم بر جمیع عباد باشد فرموده، و به حضرت رسول الله ﷺ به تعیین امام وحی فرستاده، و اجماع مسلمانان منعقد است بر اینکه بر غیر حضرت امیر المؤمنین ؑ نص نشده، پس باید که آن حضرت به نص تعیین شده باشد.

---

۱. سورهٔ بقره: ۲۰۵.

۲. سورهٔ بقره: ۲۰۷؛ سورهٔ آل عمران: ۳۰.

دلیل چهارم آن است که: به اعتراف اهل سنّت عادت جناب اقدس الهی نسبت به همهٔ انبیاء از آدم تا خاتم این بوده که تا خلیفه برای ایشان تعیین ننموده از دنیا رحلت نفرموده، و سنّت حضرت رسالت پناهی ﷺ در همهٔ غزوات و سفرهای جزئی که آن حضرت را از مدینهٔ مشرّفه سانح می‌شد بلکه مادام که در مقام شریف خود نیز مقیم می‌بود و در هر قریه از قرای اسلام که جمع قلیلی در آنجا ساکن بودند یا سریّه و لشکری به جائی مقرر می‌نمود تعیین رئیس و خلیفه را مهمل و به اختیار رعیت نمی‌گذاشت تا خود به امر حق تعالی امیر و حاکم تعیین نمی‌فرمود، پس در مثل این سفر بی انجام چون تمام اهل اسلام را در همهٔ شرایع و احکام الی یوم القیام معطّل و به اختیار جمعی مهمل می‌گذاشت؟

دلیل پنجم آن است که: منصب امامت نظیر نبوت است زیراکه هر دو ریاستی عام است بر همهٔ مکلّفین در جمیع امور دین و دنیا، و مردم را شناختن چنین شخصی که قابل چنین منصب بزرگ باشد میسّر نیست و با این همه رأیهای مختلف باطل بر تقدیری که اتفاق بر امری توانند نمود به قدر فهم و همّت و غرض باطلهٔ ایشان خواهد بود نه موافق مصلحت کلی و حکمت الهی و حال آنکه بالضروره آراء متفرقه هریک اختیار کسی کند که برای خود اصلح داند.

بلی، اتفاق بر این قسم امور به غلبه و قهر تواند شد، و این سلطنت سلاطین و ملوک جبابره است نه امامت ملت و امرت شریعت؛ ایضاً هرگاه رعیت موافق مصلحت الهی اختیار امام توانند کرد اختیار نبی نیز می توانند نمود، و آن به اتفاق باطل است، و طرفه این است که اگر پادشاهی حاکم شهری را عزل کند و به عوض او کسی را نصب ننماید یا رئیس دهی از دهی بیرون رود و به جای خود کسی تعیین نکند که مباشر رتق و فتق امور رعیت شود بلکه به اختیار خودشان گذارد، هرآینه آن جماعت که قائل به وجوب نصب امام بر خدا و بر رسول نیستند آن پادشاه رئیس را نهایت مذمّت و توبیخ کنند و این امر قبیح را که از رئیس قریه مستحسن نشمارند و از خدا و رسول حسن دانند و گویند: پیغمبر خود را از دنیا برد و تعیین خلیفه نکرد بلکه نصب امام را به اختیار رعیت گذاشت.

دلیل ششم آن است که: بر تقدیری که امّت از همهٔ غرضها و هوای نفس خود منزّه شوند

و با اهتمام تمام متوجه اختیار امام گردند، چون همه جایز الخطایند تواند بود که اختیارشان خطا باشد و ترک مستحق امامت و اختیار نامستحق کرده باشند چنانکه در اختیار ملوک و سلاطین و سایر مردم واقع می‌شود که مدتی کسی را برای امری امین و معتمد و قابل می‌دانند و بعد از آن خلاف آن ظاهر می‌شود. و در حدیث حضرت صاحب الامر ﷺ این دلیل به تفصیل مذکور خواهد شد.

دلیل هفتم: بر تقدیری که اختیار امّت تعلق به صواب هم گیرد بسی ظاهر است که عالم السرّ و الخفیات بندگان خود را بهتر می‌شناسد و می‌داند که هرکس برای چه کار مناسب است و این کار بر او البته آسانتر است، پس با وجود این خود ترک کردن و تفویض به دیگران نمودن که اگر دانند و توانند، در کمال اشکال خواهد بود و ترجیح مرجوح است و صدورش از قادر حکیم، قبیح و محال نیز هست.

دلیل هشتم آنکه: اگر امامت به اختیار امّت باشد دو احتمال دارد: (اول) آنکه اختیار ایشان خطا باشد، و چون حضرت عزت البته پیش از اختیار می‌دانست که ایشان خطا خواهند کرد پس با وجود علم و قدرت و حکمت و شفقت تفویض تمشیت دین و تربیت مسلمین به جمعی که البته خطا کنند و اختیار حاکم ظالم نمایند در غایت قباحت است، و از حکیم علیم صدورش محال؛ و اگر علم الهی تعلق گرفته که ایشان قابل امامت را اختیار خواهند کرد، شناختن چنین کسی و شناسانیدن او به رعیت و ایشان را ملجأ به طاعت او کردن[1] و دفع نزاعهای منازعان و دفع حسدهای حاسدان نمودن، کاری است در نهایت اشکال و بر جناب مقدس الهی در نهایت سهل است، پس چنین کاری به این دشواری را به دیگران گذاشتن و جمعی از ضعفا را بر چنین امری به این عظمت گماشتن در نهایت قباحت است و بر حکیم متعال با آنکه خود فرموده است ﴿يُرِيدُ اللّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾[2] یعنی: «خدا آسانی شما را می‌خواهد و دشواری شما را نمی‌خواهد».

---

۱. مُلجأ کردن: مجبور نمودن.

۲. سورهٔ بقره: ۱۸۵.

و باز فرموده است ﴿ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾[1] یعنی: «خدا قرار نداده است بر شما در دین هیچ تنگی و دشواری را» و کدام دشواری از این عظیمتر می‌باشد، و این دلیل فی الحقیقه مرکب است از دلیل سابق.

و امّا آیات: آیهٔ اول آنکه حق تعالی می‌فرماید ﴿اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾[2] یعنی: «امروز تمام کردم از برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را» و به اتفاق بعد از نبوت دین را به هیچ چیز آنقدر حاجت و مسلمان را به هیچ نعمت آنقدر ضرورت نیست که به وجود امام به حیثیتی که اگر امام نباشد در اندک وقتی از دین اثری و از مسلمین خبری باقی نماند، پس با وجود این همه احتیاج دین و مسلمین هر دو بی‌امام ناتمام و بی‌نظام است، پس اگر حق تعالی تعیین امام ننموده و اقلاً امّت را به آن امر نفرموده و پیغمبر خود را از دنیا برده باشد لازم آید که دین و نعمت هر دو ناتمام باشند. و هرکه تجویز این کند تکذیب قرآن و رسول خداوند رحمان نموده خواهد بود، و مکذّب آنها کافر است.

قطع نظر از احادیث متواتره که از طرق عامه و خاصه وارد شده است که این آیهٔ کریمه بعد از نصّ بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شد[3] و انشاء الله در محلّش ایراد خواهم نمود.

آیهٔ دوم آن است که حق تعالی در بسیاری از آیات قرآنی فرموده است که: ما همه چیز را در قرآن بیان کرده‌ایم مثل قول حق تعالی ﴿ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْءٍ﴾[4]، و فرموده ﴿وَنَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْءٍ﴾[5]، و فرموده است ﴿وَلا رَطْبٍ وَلا

۱. سورهٔ حج: ۷۸.
۲. سورهٔ مائده: ۳.
۳. مجمع البیان ۲/ ۱۵۹؛ شواهد التنزیل ۱/ ۲۰۰؛ تاریخ بغداد ۸/ ۲۹۰؛ ترجمة الامام علی من تاریخ ابن عساکر ۲/ ۷۵.
۴. سورهٔ انعام: ۳۸.
۵. سورهٔ نحل: ۸۹.

یابسٍ إلّا فی کتابٍ مُبینٍ ﴾[1] و امثال اینها از آیات، که حاصل همه آن است که: هیچ چیز نیست که حکم آن را در کتاب بیان نکرده باشیم؛ پس هرگاه همه چیز را در کتاب بیان فرموده باشد حکم امامت و تعیین امام راکه اهمّ اشیاء و اعظم احکام است البته بیان فرموده و ترک ننموده و به اختیار دیگران نگذاشته خواهد بود، و هرکس خلاف این گوید تکذیب قرآن کرده و کافر خواهد بود.

سوم از آیات آن است که در بسیار جائی از قرآن فرموده است که: همهٔ امور در دست خداست و دیگری را اختیاری نیست، مثل قول حق تعالی در وقتی که منافقان می‌گفتند که: آیا ما را در امر اختیاری هست؟ حق تعالی فرمود ﴿ قُل إنَّ الأمرَ کُلَّهُ لِلّه ﴾[2] یعنی: «بگو ـ ای محمد ـ به ایشان که، تمام کار با خداست و شما را هیچ اختیاری نیست»، و در جای دیگر فرموده است ﴿ لَیسَ لَکَ مِنَ الأمرِ شَیءٌ ﴾[3] یعنی: «اختیار هیچ چیز با تو نیست»، پس هرگاه اختیار هیچ کار با آن حضرت نباشد و امامت از آن جمله است پس دیگران سزاوارترند به آنکه بی اختیار باشند.

و اخبار از طریق اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده است که این آیه در باب امامت نازل شده است چنانکه عیاشی از جابر جعفی روایت کرده است که گفت: در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام این آیه را خواندند که ﴿ لَیسَ لَکَ مِنَ الأمرِ شَیءٌ ﴾ حضرت فرمود که: بخدا سوگند که برای حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله بود اختیار چیزی و چیزی و چیزی، و مراد از آیه آن نیست که تو فهمیده‌ای و لیکن تو را خبر می‌دهم به سبب نزول آیه، بدرستی که حق تعالی چون امر کرد پیغمبرش راکه اظهار کند ولایت و امامت علی علیه‌السلام را، حضرت متفکر گردید در باب عداوت قومش نسبت به امیر المؤمنین علیه‌السلام چون ایشان را می‌شناخت و می‌دانست که چون حق تعالی آن حضرت را تفضیل داد بر سایر صحابه در جمیع خصلتهای او زیراکه او اول کسی بود که ایمان آورد به خدا و رسول، و پیش از همه نصرت و یاری خدا و رسول

---

۱. سورهٔ انعام: ۵۹.
۲. سورهٔ آل عمران: ۱۵۴.
۳. سورهٔ آل عمران: ۱۲۸.

کرد، و دشمنان خدا و رسول را پیش از همه کشت و دشمنی با مخالفان خدا و رسول زیاده از همه کس کرد، و علمش از همه بیشتر بود و مناقبش آنقدر بود که احصا نمی‌توان کرد؛ پس حضرت رسول ﷺ چون فکر کرد در عداوت قومش نسبت به امیر المؤمنین علیه السلام به سبب این خصلتها و حسدی که بر او می‌بردند ترسید که ایشان اطاعت او نکنند در این باب، پس خدا او را خبر داد که او را در امر امامت و خلافت اختیاری نیست و اختیار با خداست و خدا علی علیه السلام را وصیّ او گردانیده است و بعد از آن حضرت او را صاحب اختیار امور امّت ساخته، مراد از این آیه این است[1].

و باز به سند دیگر از جابر روایت کرده است که از حضرت باقر علیه السلام سؤال کرد از تفسیر این آیه، حضرت فرمود که: ای جابر! حضرت رسول ﷺ حریص بود بر آنکه خلافت بعد از او بر علی علیه السلام قرار گیرد، و علم الهی چنان بود که مردم را از برای امتحان به حال خود بگذارد و جبر بر امری نفرماید و می‌دانست که ایشان غصب خلافت از آن حضرت خواهند کرد.

جابر گفت: پس مراد از این آیه چیست؟

حضرت فرمود: مراد آن است که: ای محمد! تو را هیچ اختیاری نیست در باب خلافت و امامت علی علیه السلام و غصب کنندگان خلافت او، من در قرآن فرستاده‌ام بر تو: ﴿الم * أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الكاذِبِينَ﴾[2] یعنی: «آیا گمان می‌کنند مردم که ایشان را خواهند گذاشت به محض آنکه گفتند ایمان آوردیم و ایشان را امتحان نخواهند کرد؟ و بتحقیق که ما امتحان کردیم امّتها را که پیش از ایشان بودند پس البته خدا ایشان را امتحان می‌کند تا معلوم شود که کی راستگو است در دعوی ایمان و کی دروغ گوید و منافق است»[3].

---

۱. تفسیر عیاشی ۱/۱۹۷.

۲. سورهٔ عنکبوت، ۱ـ۳.

۳. تفسیر عیاشی ۱/۱۹۷.

آیهٔ دیگر آن است که خدا می‌فرماید ﴿وَقالُوا لَوْلا نُزِّلَ هٰذَا الْقُرْآنُ عَلىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ * أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيا وَرَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً سُخْرِيّاً وَرَحْمَةُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمّا يَجْمَعُونَ﴾[1] و خلاصهٔ مضمونش آن است که کفّار قریش گفتند که: چرا این قرآن نازل نشد بر مردی از دو قریه ـ که مکه و طایف است ـ که عظیم باشد از جهت جاه و مال مانند ولید بن مغیره و عروة بن مسعود ثقفی؟ زیرا که رسالت منصب عظیم است و لایق نیست مگر به مرد عظیمی، و ندانسته‌اند که این رتبه‌ای است روحانی و استدعای عظمت نفس می‌کند که متحلّی باشد به فضایل قدسیّه نه حیازت زخارف دنیویّه؛ پس حق تعالی فرمود که: آیا ایشان می‌خواهند که قسمت کنند رحمت پروردگار تو را ـ که پیغمبری باشد ـ و به هرکس که خواهند می‌دهند؟ ما قسمت کردیم میان ایشان معیشت ایشان را در زندگانی دنیا و بلند کردیم بعضی از ایشان را بر بالای بعضی درجه‌های بسیار، و تفاوت قرار دادیم در روزیِ ایشان برای آنکه بعضی از ایشان بعضی را به کار دارند در حوایج خود و میان ایشان اُلفت بهم رسد و نظام عالم به آن منتظم گردد، و در آن قسمت بر ما اعتراضی وارد نمی‌آید، و رحمت پروردگار تو که پیغمبری و توابع آن است بهتر است از آنچه ایشان جمع می‌کنند از اموال و اسباب دنیا.

و حاصل این آیه آن است که نبوت بهتر و مرتبهٔ او بزرگتر است از مال و معیشت دنیا، و ما قسمت آن را به اختیار ایشان نگذاشتیم بلکه خود تقسیم نمودیم و برای هرکس آنچه خواستیم مقرر داشتیم، پس چون قسمت نبوت را با آن رفعت مکان و عظمت شأن به اختیار ایشان گذاریم و خود نظر توجه از آن برداریم؟ و چون معلوم است که مرتبهٔ امامت نظیر مرتبهٔ نبوت است و بعد از نبوت هیچ نعمت و رحمتی جناب مقدس سبحانی را بر بندگان مثل امامت نیست، پس هرگاه تقسیم معیشت دنیا را که ادنای نعمتها است و عطای نبوت را که نظیر امامت است به اختیار بندگان نگذارد بلکه به اراده و اختیار خود مقرر

---

۱. سورهٔ زخرف: ۳۱ و ۳۲.

دارد بالضروره نصب و تعیین امام را که فی‌الحقیقه نبوتی است به حسب معنی البته به اختیار امّت نخواهد گذاشت.

و آیهٔ دیگر آن است که حق تعالی می‌فرماید ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ ما يَشاءُ وَيَخْتارُ ما كانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحانَ اللهِ وَتَعالىٰ عَمّا يُشْرِكُونَ﴾[1] یعنی: «پروردگار تو می‌آفریند هرچه را می‌خواهد و اختیار می‌کند برای هر امری هرکه را می‌خواهد. نیست ایشان را که به خواهش خود اختیار کنند امری را، و حضرت عزت مقدس و منزه است از آنکه ایشان به او نسبت می‌دهند و خود و دیگران را در اختیار شریک او می‌دانند و صاحب اختیار می‌گردانند».

مفسران روایت کرده‌اند که: این آیه در وقتی نازل شد که کفار قریش گفتند: ﴿لَوْلا نُزِّلَ هٰذَا الْقُرْآنُ عَلىٰ رَجُلٍ﴾ چنانچه پیش تفسیر شد[2]. و وجه استدلال به این آیه در نهایت وضوح است و اخبار بسیار در تأویل آن وارد شده است که مذکور خواهد شد.

و امّا اخبار:

ابن شهرآشوب در «مناقب» از حضرت صادق ﷺ در تفسیر این آیه روایت کرده است ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ ما يَشاءُ وَيَخْتارُ﴾ فرمود که: محمد ﷺ و اهل بیت او را اختیار کرده است. و ایضاً از طرق عامه از انس بن مالک روایت کرده است[3].

و سیّد ابن طاووس نیز در طرائف از تفسیر محمد بن مؤمن روایت کرده است از انس که گفت: پرسیدم از حضرت رسول ﷺ از تفسیر ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ ما يَشاءُ﴾، گفت: خدا خلق کرد آدم را از گِل به هر نحوی که خواست، پس گفت ﴿وَيَخْتارُ﴾ بدرستی که برگزید مرا و اهل بیت مرا بر جمیع خلق و اختیار کرد ما را، پس مرا رسول گردانید و علی بن ابی طالب را وصیّ من گردانید، پس گفت ﴿ما كانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾ یعنی: نگردانیدم از برای مردم که اختیار کنند، ولیکن من اختیار می‌کنم هرکه را می‌خواهم، پس من و اهل بیت من

---

۱. سورهٔ قصص: ۶۸.

۲. تفسیر تبیان ۸ / ۱۷۱؛ تفسیر کشاف ۳ / ۴۲۷؛ تفسیر فخر رازی ۲۵ / ۹.

۳. مناقب ابن شهرآشوب ۱ / ۲۱۶.

برگزیده و اختیار کردهٔ خدائیم از خلق، پس گفت ﴿سُبْحانَ اللهِ﴾ یعنی: منزّه است خدا از آنچه شریک می‌گردانند با خدا کفار مکه، پس گفت ﴿وَرَبُّكَ﴾ «پروردگار تو ای محمد» ﴿يَعْلَمُ ما تُكِنُّ صُدُورُهُمْ﴾ «می‌داند آنچه را پنهان می‌کند سینه‌های ایشان»، حضرت فرمود: یعنی بعضی منافقان نسبت به تو و اهل بیت تو، ﴿وَما يُعْلِنُونَ﴾[۱] یعنی «آنچه آشکارا می‌کنند به زبانهای خود از دوستی تو و اهل بیت تو»[۲].

و حمیری در قرب الاسناد به سند صحیح از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که: واجب است بر امام در وقتی که خوف وفات داشته باشد آنکه حجت بر مردمان تمام کند در باب امام بعد از خود به حجت معروف ظاهری، حق تعالی می‌فرماید در کتابش ﴿وَما كانَ اللهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَداهُمْ حَتّى يُبَيِّنَ لَهُمْ ما يَتَّقُونَ﴾[۳] یعنی، «حکم نمی‌کند خدا به گمراهی گروهی بعد از آنکه ایشان را هدایت کرده باشد تا آنکه بیان کند از برای ایشان آنچه بپرهیزند از آن». پس راوی پرسید که: امام وصیت می‌کند به امام بعد از خود هرکس راکه خواهد تعیین می‌کند؟ فرمود: وصیت را به امر خدا می‌کند به هرکه خدا تعیین نماید[۴].

و در بصائر الدرجات نیز این روایت به سند معتبر منقول است[۵].

و شیخ طبرسی در احتجاج و دیگران روایت کرده‌اند که: سعد بن عبدالله به خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رفت که از مسأله ی چند سؤال کند، دید کودکی در کنار آن حضرت نشسته، چون مسائل خود را پرسید حضرت به آن کودک اشاره کرد و فرمود: از مولای خود سؤال کن ـ یعنی حضرت صاحب الامر علیه السلام ـ، پس از جمله مسائلی که

---

۱. سورهٔ قصص: ۶۹.
۲. طرائف ۹۷.
۳. سورهٔ توبه: ۱۱۵.
۴. قرب الاسناد ۳۵۲ و ۳۷۷.
۵. بصائر الدرجات ۴۷۲، با تفاوتهایی ولی از بحار الانوار ۲۳: ۶۸ معلوم می‌شود که مراد علامهٔ مجلسی همین روایت است.

سؤال کرد این بود که: ای مولای من! مرا خبر ده که چه علت دارد که امّت اختیار امام از برای خود نمی توانند کرد؟

حضرت فرمود: امامی که مصلح احوال ایشان باشد یا مفسد؟

گفت: امامی که مصلح باشد.

حضرت فرمود: آیا جایز ست که اختیار ایشان بر مفسدی واقع شود و ایشان گمان کنند که او مصلح است برای آنکه کسی اطلاع بر ضمیر دیگری ندارد که ارادهٔ صلاح دارد یا ارادهٔ فساد؟

گفت: بلی.

حضرت فرمود: به همین علت نمی توانند اختیار امام کرد، و این مطلب را تقویت می‌کنم از برای تو به برهانی که قبول کند عقل تو.

گفت: بلی.

حضرت فرمود: خبر ده مرا از رسولانی که حق تعالی برگزیده است ایشان را و کتابها برای ایشان فرستاده است و ایشان را تقویت به وحی و عصمت نموده زیرا که ایشان راهنمای امّتهایند، از جملهٔ ایشان حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما السلام اند، آیا جایز است با وفور عقل و کمال و علم ایشان هرگاه قصد کنند که جمعی را اختیار نمایند اختیار ایشان بر منافقی واقع شود و گمان کند که مؤمن است؟

گفت: نه.

حضرت فرمود: حضرت موسی علیه السلام کلیم خدا با وفور عقلش و کمال و علمش و نازل شدن وحی بر او اختیار کرد از اعیان قوم و وجوه لشکر خود از برای میقات پروردگار خود هفتاد مرد را از جماعتی که شکی در ایمان و اخلاص ایشان نداشت، پس معلوم شد که آنها منافق بودند چنانچه خدا فرموده است ﴿وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ﴾[1] تا آخر آیات که تفسیر آنها در مجلد اول گذشت.

---

۱. سورهٔ اعراف: ۱۵۵.

پس حضرت فرمود که: چون یافتم اختیار آن کسی را که خدا از برای پیغمبری برگزیده است بر فاسدترین مردم افتاد و او گمان می‌کرد که ایشان صالح‌ترین مردمند، دانستیم که اختیار نمی‌تواند کرد کسی که نداند چیزهائی که در سینه‌های مردم پنهان و در ضمایر خلق مستور است، و کسی اختیار می‌تواند کرد که رازهای پنهان مردم نزد او هویدا است، و هرگاه پیغمبران اختیار اصلح نتوانند نمود مهاجرین و انصار چگونه اختیار امام توانند کرد[۱]؟

و تمام حدیث در ابواب احوال صاحب الامر ﷺ بیان خواهد شد انشاء الله.

و ابن بابویه به سند معتبر از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: حق تعالی حضرت رسول ﷺ را صد و بیست مرتبه به آسمان برد، و در هر مرتبه وصیت کرد بسوی آن حضرت در باب ولایت جناب علی بن ابی طالب ﷺ و امامان بعد از او زیاده از آنچه وصیت کرد در باب فرایض دیگر[۲].

و در قرب الاسناد از حضرت موسی ﷺ روایت کرده است که: حق تعالی در هیچ امری بر بندگان تأکید نکرده است آنقدر که در باب اقرار به امامت تأکید نموده است، و مردم در هیچ امر آنقدر انکار نکرده‌اند که در امامت کردند[۳].

و ابن بابویه و کلینی و دیگران به سندهای معتبر روایت کرده‌اند که از حضرت صادق ﷺ پرسیدند که: چگونه امامت در فرزندان حضرت امام حسین ﷺ قرار یافت نه در فرزندان امام حسن ﷺ و حال آنکه هر دو فرزند رسول خدا ﷺ و فرزندزادهٔ او و بهترین جوانان اهل بهشت بودند؟

حضرت فرمود که: موسی و هارون ﷺ هر دو پیغمبر مرسل بودند و برادر، حق تعالی پیغمبری را در صلب هارون قرار داد نه در صلب موسی، و کسی را روا نبود که بگوید چرا خدا چنین کرد؛ و بدرستی که امامت، خلافت خداست و کسی را نیست که بگوید چرا

۱. احتجاج ۲ / ۵۳۰؛ کمال الدین ۴۵۹.
۲. خصال ۶۰۰؛ بصائر الدرجات ۷۹.
۳. قرب الاسناد ۳۰۰.

امامت را در صلب حسین ﷺ قرار داده نه در صلب حسن ﷺ، زیرا که حق تعالی حکیم است در افعالش و سؤال کرده نمی‌شود از آنچه او می‌کند و دیگران سؤال کرده می‌شوند[1].

و کلینی و ابن بابویه و صفار و دیگران زیاده از بیست سند معتبر روایت از حضرت صادق ﷺ کرده‌اند که فرمود که: شما گمان می‌کنید که اختیار امامت با ماست به هر که می‌خواهیم، می‌دهیم؟ والله امامت عهدی است از جانب رسول خدا ﷺ بسوی یک یک بخصوص تا آخر ائمه ﷺ[2].

و به سندهای معتبر دیگر از آن حضرت روایت کرده‌اند که: هیچ امامی از ما از دنیا نمی‌رود مگر آنکه خدا او را اعلام می‌کند که کی را وصیّ خود گرداند.

و به روایت دیگر: امام می‌داند امام بعد از خود را و به او وصیت می‌کند.

و به روایت دیگر: امام از دنیا نمی‌رود تا می‌داند که کی بعد از او امام است[3].

و ابن شهرآشوب در مناقب از محمد بن جریر طبری روایت کرده است که: در وقتی که حضرت رسول ﷺ خود را عرض می‌کرد بر قبایل عرب و از ایشان بیعت می‌خواست، بسوی قبیلهٔ بنی‌کلاب آمد و از ایشان اسلام و بیعت طلبید، ایشان گفتند که: ما بیعت می‌کنیم بشرط آنکه امر خلافت را بعد از خود به ما بگذاری، حضرت فرمود که: این امر بدست خداست، اگر خواهد در شما قرار می‌دهد و اگر خواهد در غیر شما، ایشان که این را شنیدند بیعت نکردند و گفتند: ما بیائیم و از برای تو شمشیر بزنیم و تو دیگری را بر ما حاکم نمائی[4]؟

و ایضاً روایت کرده است که: ابو الحسن رفا از یکی از علمای اهل سنّت پرسید: وقتی که پیغمبر از مدینه بیرون رفت آیا کسی را در مدینه خلیفه کرد؟

گفت: بلی، علی را خلیفه کرد.

---

۱. خصال ۴۶۶؛ کافی ۱/۲۸۵ نزدیک به این مضمون؛ مجمع البیان ۱/۲۰۰.

۲. کافی ۱/۲۷۸؛ کمال الدین ۲۲۲؛ بصائر الدرجات ۴۷۰ - ۴۷۳.

۳. کافی ۱/۲۷۷؛ بصائر الدرجات ۴۷۴.

۴. مناقب ابن شهرآشوب ۱/۲۱۷

گفت: چرا به اهل مدینه نگفت که شما کسی ر در میان خود اختیار کنید که شما اجتماع در ضلالت نمی‌کنید؟

سنّی گفت: از مخالفت یکدیگر و حدوث فتنه ترسید

ابو الحسن گفت که: اگر فسادی میان ایشان بهم می‌رسید بعد از برگشتن به اصلاح می‌آورد.

سنّی گفت: این روش محکمتر و از حدوث فتنه دورتر بود.

ابو الحسن گفت: آیا کسی را تعیین کرد که بعد ز وفات جانشین او باشد؟

گفت: نه.

ابوالحسن گفت: حالت فوت اعظم و احتیاج مردم به خلیفه بیشتر بود از حالت سفر، پس چگونه در حالت موت نترسید از اختلاف امّت و فتنه، و در حالت سفر که تدارکش بزودی ممکن بود ترسید؟

سنّی ساکت شد و جواب نتوانست گفت[1].

۱. مناقب ابن شهراشوب ۱/ ۳۱۸.

فصل چهارم

در بیان وجوب معرفت امام است، و آنکه مردم معذور نیستند در ترک ولایت امام حق، و آنکه هرکه بمیرد و امام خود را نشناسد مرده خواهد بود باکفر و نفاق

بدان که نزد شیعه اقرار به امام از اصول دین است و به ترک آن در احکام آخرت با کفار شریک است، و در اکثر احکام دنیوی به روش مسلمانان با ایشان سلوک می‌کنند مگر آنها که اظهار عداوت اهل بیت ﷺ کنند مانند خوارج که ایشان در احکام دنیوی نیز حکم کفار دارند، و از بعضی روایات ظاهر می‌شود که در زمان عدم استیلای امام حق از برای شفقت بر شیعه حکم اسلام بر ایشان ظاهراً جاری کرده‌اند که کار بر شیعه در معاشرت ایشان دشوار نشود و بعد از ظهور دولت حق و قیام قائم ﷺ حکم کفار صرف بر ایشان جاری می‌شود، و اکثر علمای شیعه را اعتقاد این است که بغیر از مستضعفین ایشان در جهنم مخلّد خواهند بود مثل سایر کفار، و نادری از علمای شیعه قائل شده‌اند که بعد از مکث طویل در عذاب الهی امید نجات در باب ایشان هست، و مستضعف آن است که به اعتبار ضعف عقل تمیز میان حق و باطل نتواند کرد، یا آنکه دلیل حقّیّت مذهب حق با عدم تقصیر بر او تمام نشده باشد مانند کسانی که در میان حرم پادشاهان سنّی برآمده باشند و اختلاف مذاهب را نشنیده باشند یا اگر شنیده باشند کسی را نیابند که حقّیّت مذهب امامیّه را بر ایشان اثبات کند، ایشان را امید نجات در آخرت هست، و حق این است که غیر از مستضعفین را امید نجات نیست و در عذاب الهی مخلّد خواهند بود،

و خاصه و عامه به طریق متواتر از حضرت رسول ﷺ روایت کرده‌اند که: «مَنْ ماتَ وَلَمْ یَعْرِفْ إمامَ زَمانِهِ ماتَ مِیتَةً الجاهِلِیَّةِ»[1] یعنی: «هرکه بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مرده خواهد بود به روش مردهٔ اهل جاهلیت پیش از مبعوث شدن رسول خدا ﷺ که بر کفر و جهل به اصول و فروع دین می‌میرند».

و آنکه بعضی از متکلّفین و متعصّبین اهل سنّت گفته‌اند که مراد از امام زمان، قرآن است[2]، هر عاقلی می‌داند که تعبیر از کتاب به امام کردن مَجاز و خلاف ظاهر است.

وایضاً اضافهٔ «زمانه» ظاهر است در آنکه در هر زمانی امامی دارد و قرآن مشترک است میان جمیع زمانها، و اینکه مراد، حضرت رسول باشد به وجه ثانی مندفع است.

وایضاً امام گذشته را امام زمان نمی‌گویند پس معلوم شد که در هر زمانی امامی می‌باید که مردم او را بشناسند، و به اتفاق بغیر امامیّه کسی قائل نیست به آنکه در هر عصری امامی هست و هیچ عصر خالی از امام نمی‌باشد.

و برقی در محاسن به سند معتبر از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که حضرت رسول ﷺ فرموده که: هرکه بمیرد و امام خود را نشناسد، به مردن جاهلیّت مرده است، پس شما را باد اطاعت امام خود، بتحقیق دیدید اصحاب امیر المؤمنین ﷺ را که متابعت نکردند به کجا منتهی شد امر ایشان و شما پیروی می‌کنید کسی را که مردم معذور نیستند به جهالت و نشناختن او؛ در شأن ماست کرایم قرآن ـ یعنی هر آیه که دلالت بر فضیلتی می‌کند ـ و ما گروهیم که خداوند عالم اطاعت ما ر واجب گردانیده است و زمینهای انفال از ماست و برگزیدهٔ غنیمت از ماست[3].

وایضاً به سند معتبر از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: زمین صلاحیّت ندارد مگر به امام، و هرکه بمیرد و امام خود را نشناسد می‌میرد به مردن جاهلیّت، و محتاجترین احوال هریک از شما به معرفت امام در وقتی است که جانش به اینجا برسد ـ و به دست

---

۱. کمال الدین ۴۰۹؛ کفایة الاثر ۲۹۲؛ احقاق الحق ۱۳/۸۶؛ ینابیع المودة ۳/۴۵۶.
۲. تفسیر طبری ۸/۱۱۶؛ تفسیر کشاف ۲/۶۸۲؛ تفسیر فخر رازی ۲۱/۱۷.
۳. محاسن ۱/۲۵۱.

اشاره کرد به سینهٔ مبارک خود و فرمود: ـ در آن وقت خواهد گفت: بر امر نیکی و مذهب خوبی بوده‌ام، و آن وقت است که احوال آخرت بر او ظاهر می‌شود و حال خود را خوب مشاهده می‌نماید[۱].

و به سند حسن از حسین بن ابی العلا منقول است که گفت: از حضرت صادق ﷺ پرسیدم از معنی قول رسول خدا ﷺ که: هرکه بمیرد و او را امامی نباشد به مرگ جاهلیّت مرده است؟

حضرت فرمود: بلی، اگر مردم متابعت علی بن الحسین ﷺ می‌کردند و ترک می‌نمودند عبد الملک بن مروان را هدایت می‌یافتند.

پس گفتم: کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ کفر می‌میرد؟

فرمود که: نه، به مرگ ضلالت می‌میرد[۲].

مترجم گوید که: می‌تواند بود که مراد از این حدیث آن باشد که در دنیا حکم کفر بر ایشان جاری نمی‌شود یا مراد مستضعفین باشد چنانچه در احادیث معتبرهٔ دیگر از آن حضرت منقول است که: یعنی مردن کفر و ضلالت و نفاق[۳].

و ایضاً در محاسن و غیر آن به سندهای معتبر روایت کرده‌اند از حضرت امام محمد باقر ﷺ که: هرکه بمیرد و امام نداشته باشد پس مردنش مردن جاهلیّت است و معذور نیستند مردم تا امام خود را بشناسند، و هرکه بمیرد و امام خود را بشناسد ضرر نمی‌کند او را که ظاهر شدن امام پیش افتد یا پس، و هرکه بمیرد و امام خود را بشناسد چنان است که با حضرت قائم ﷺ باشد در زیر خیمهٔ او[۴].

و در اکمال الدین به سند معتبر روایت کرده است که از حضرت امام رضا ﷺ پرسیدند که: هرکه بمیرد و امام خود را نشناسد به مرگ جاهلیّت مرده است؟

---

۱. محاسن ۱ / ۲۵۲؛ کافی ۲ / ۲۱.
۲. محاسن ۱ / ۲۵۲.
۳. محاسن ۱ / ۲۵۳؛ کافی ۱ / ۳۷۷.
۴. محاسن ۱ / ۲۵۴؛ کافی ۱ / ۳۷۱.

فرمود که: بلی، هرکه شک کند و توقف نماید در امامت امام، کافر است؛ و هرکه انکار کند یا اظهار عداوت امام نماید، مشرک است یعنی مانند بت‌پرست است[۱].

و کلینی و نعمانی به سند صحیح از ابن ابی نصر روایت کرده‌اند که از حضرت امام رضا ﷺ پرسید از تفسیر این آیه ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ﴾[۲] یعنی: «کیست گمراه‌تر از کسی که متابعت کند خواهش خود را بی‌هدایتی از جانب خدا».

حضرت فرمود: مراد کسی است که در دین خود به رأی خود عمل کند بی‌آنکه متابعت امامی از ائمهٔ هدی ﷺ نماید[۳].

و ایضاً روایت کرده‌اند از حضرت صادق ﷺ که: هرکه شریک گرداند با امامی که امامتش از جانب خداست کسی را که امامتش از جانب خدا نیست، پس او مشرک است و چنان است که برای خدا شریک قرار داده است[۴].

و نعمانی به سند قوی از ابن ابی‌یعفور روایت کرده است که گفت: به حضرت صادق ﷺ عرض کردم که: مردی هست که شما را دوست می‌دارد و از دشمنان شما بیزاری می‌جوید و حلال شما را حلال و حرام شما را حرام می‌داند و اعتقاد دارد که امامت از شما اهل بیت به سلسله‌ای دیگر بدرنمی‌رود امّا می‌گوید که: ایشان اختلاف دارند و ایشان پیشوایان و راهنمایانند پس وقتی که همه اتفاق کنند بر یک کس من قائل به امامت او خواهم شد. حضرت فرمود که: اگر به این حالت بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است[۵].

و بر این مضمون احادیث بسیار روایت کرده است[۶].

علی بن ابراهیم و ابن بابویه و غیر ایشان به سندهای معتبر روایت کرده‌اند از حضرت

---

۱. کمال الدین ۶۶۸.
۲. سورهٔ قصص: ۵۰.
۳. کافی ۱ / ۳۷۴؛ غیبت نعمانی ۱۴۲.
۴. کافی ۱ / ۳۷۳؛ غیبت نعمانی ۱۴۲.
۵. غیبت نعمانی ۱۴۷.
۶. غیبت نعمانی ۱۴۷ ـ ۱۵۰.

امام محمد باقر ﷺ که: معذور نمی‌دارد خدا در روز قیامت کسی را که گوید: پروردگارا! من ندانستم که فرزندان فاطمه ﷺ والیانند بر همهٔ خلق، و در حقّ شیعهٔ فرزندان حضرت فاطمه ﷺ و پس این آیه نازل شده است ﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾[1] یعنی: «ای بندگان من که بسیار ستم کرده‌اید بر جانهای خود به بسیار کردن گناهان! ناامید مشوید از رحمت خدا، بدرستی که خدا گناهان همه را می‌آمرزد اگر خواهد، بدرستی که او آمرزنده و مهربان است»، مراد حضرت آن است که شیعیانند که استحقاق آمرزش دارند نه غیر ایشان، و غیر ایشان مخلّدند در جهنم[2].

و حمیری به سند صحیح از حضرت امام رضا ﷺ روایت کرده است که: هر که دوست دارد که میان او و خدا حجابی نباشد و او نظر کند به رحمت الهی و خدا نظر رحمت کند بسوی او، پس او دوست دارد آل محمد ﷺ را و بیزاری جوید از دشمنان ایشان و متابعت کند امام از جملهٔ ایشان را، هرگاه چنین کند پیوسته نظر کند به رحمت و کرم خداوند عالم و نظر رحمت خدا از او منقطع نگردد[3].

و در عیون اخبار الرضا ﷺ از آن حضرت روایت کرده است از پدران بزرگوارش که حضرت امیر المؤمنین ﷺ فرمود که: هر که بمیرد و امامی از فرزندان من نداشته باشد به مرگ جاهلیّت بمیرد و خدا او را عقاب کند به آنچه در جاهلیّت و اسلام کرده باشد[4].

و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده است در تفسیر این آیهٔ کریمه ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَىٰ﴾[5] که حضرت فرمود که: والله اگر کسی توبه کند از شرک و ایمان بیاورد به خدا و روز قیامت و اعمال شایسته بکند و هدایت نیابد به ولایت

---

۱. سورهٔ زمر: ۵۳.
۲. تفسیر قمی ۲ / ۲۵۰؛ معانی الاخبار ۱۰۷؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۵۱۸.
۳. قرب الاسناد ۳۵۱.
۴. عیون اخبار الرضا ۲ / ۵۸؛ کنز الفوائد ۱۵۱.
۵. سورهٔ طه: ۸۲.

و محبت ما و شناختن فضل ما، آنها هیچ فایده‌ای به او نمی‌بخشد[1]؛ پس عمدهٔ ایمان و جزء اخیرش اعتقاد به امامت ائمهٔ حق و متابعت ایشان است.

و در علل الشرایع روایت کرده است از حنان بن سدیر که از حضرت صادق علیه السلام پرسید که: چه علت دارد که هر امامی که بعد از پیغمبر است می‌باید بشناسیم و امامهایی که پیش از آن حضرتند واجب نیست که بشناسیم؟

حضرت فرمود: علتش آن است که شریعتهای آنها که پیش از آن حضرت بودند مخالف شریعت آن حضرت بود و ما مکلّف به شریعت آنها نیستیم، به این سبب معرفت آنها در کار نیست به خلاف امامها که بعد از آن حضرت بودند و حافظ شریعت آن حضرت بودند[2].

و در معانی الاخبار به سند معتبر روایت کرده است که: سلیم بن قیس از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسید که: کمتر چیزی که آدمی به آن گمراه می‌شود چیست؟

فرمود: آن است که نشناسد کسی را که خدا امر کرده است به اطاعت او و واجب گردانیده است ولایت و محبت او را و او را حجت خود گردانیده است در زمین و گواه خود نموده است بر خلق.

پرسید که: کیستند ایشان یا امیر المؤمنین؟

فرمود: آن جماعتند که خدا اطاعت آنها را مقرون به اطاعت خود و پیغمبر خود کرده است و گفته است ﴿أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنكُمْ﴾[3].

پس سلیم سر مبارک حضرت را بوسید و گفت: واضح کردی از برای من و غم از دل من برداشتی و هر شکی که در دل من بود برطرف کردی[4].

و در علل الشرایع روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که، روزی حضرت امام

---

۱. امالی شیخ طوسی ۲۵۹؛ تفسیر فرات کوفی ۲۵۸.

۲. علل الشرایع ۲۱۰.

۳. سورهٔ نساء: ۵۹.

۴. معانی الاخبار ۳۹۴.

حسین ﷺ بیرون آمد بسوی اصحابش وگفت: ایها الناس! بدرستی که خداوند جلیل خلق نکرده است بندگان را مگر برای اینکه او را بشناسند. پس هرگاه او را شناختند عبادت می‌کنند او را و هرگاه عبادت کردند او را بی‌نیاز می‌شوند به عبادت او از عبادت غیر او.

پس مردی گفت: یابن رسول الله! پدر و مادرم فدای تو باد معرفت خدا چیست؟

فرمود که: شناختن اهل هر زمان امامی راکه واجب است بر ایشان اطاعت او[۱].

مترجم گوید که: معرفت خدا را به معرفت امام تفسیر فرمود برای آنکه خدا را نمی‌توان شناخت مگر از جهت امام؛ یا از این جهت که خداشناسی بدون شناختن امام فایده نمی‌بخشد؛ یا از این جهت که کسی که خدا را چنین شناسد که مردم را مهمل می‌گذارد و امامی برای ایشان تعیین نمی‌نماید، خدا را به لطف وکرم نشناخته.

و در عقاب الاعمال از طریق عامه از ابوسعید خدری روایت کرده است که: روزی حضرت رسول ﷺ نشسته بود ودر خدمت آن حضرت، جناب امیر المؤمنین ﷺ وجمعی از صحابه نشسته بودند. حضرت رسول ﷺ فرمود که: هرکه «لا اله الاّ الله» بگوید داخل بهشت می‌شود.

پس ابوبکر و عمر گفتند: ما «لا اله الاّ الله» می‌گوئیم.

حضرت فرمود که: قبول نمی‌شود «لا اله الاّ الله» مگر از این ـ یعنی امیر المؤمنین ﷺ ـ و شیعیان او که پروردگار ما پیمان ایشان را بر ولایت گرفته است.

پس ابوبکر و عمر باز گفتند که: ما می‌گوئیم «لا اله الاّ الله».

پس حضرت رسول ﷺ دست بر سر جناب امیر ﷺ گذاشته گفت: علامت قبول شهادت از شما آن است که بیعت او را نشکنید و منصب او را غصب نکنید و سخن او را نسبت به دروغ ندهید[۲].

---

۱. علل الشرایع ۹؛ کنز الفوائد ۱۵۱.

۲. ثواب الاعمال وعقاب الاعمال ۲۲؛ اعلام الدین ۳۵۷.

و از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که فرمود: ز ماست امامی که اطاعت او واجب است، هرکه او را انکار نماید یهودی بمیرد یا نصرانی، بخدا سوگند که خدا زمین را نگذاشته است از روزی که حضرت آدم ﷺ را از دنیا برده است مگر آنکه در زمین امامی بوده است که مردم به سبب او هدایت می‌یافتند بسوی خدا و حجت خدا بود بر بندگان، هرکه دست از متابعت او برمی‌داشت هلاک می‌شد و هرکه ملازمت او می‌کرد نجات می‌یافت، و بر خدا لازم است که چنین باشد[۱].

و کلینی به سند معتبر از حضرت باقر ﷺ روایت کرده است که: عبادت نمی‌کند خدا را مگر کسی که خدا را بشناسد، امّا کسی که خدا را نشناسد خدا را می‌پرستد از روی گمراهی.

راوی گفت: معرفت خدا چیست؟

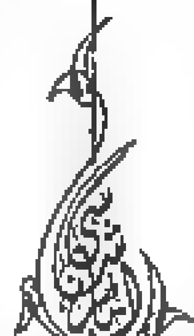
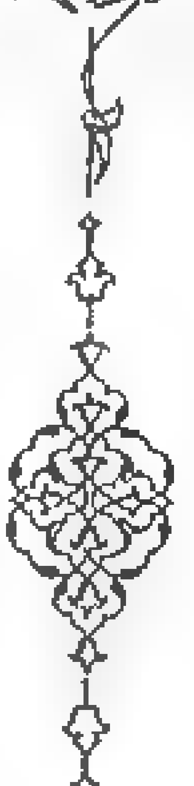
فرمود که: آن است که تصدیق کند خدا را و تصدیق کند پیغمبر او را و اعتقاد نماید به امامت علی ﷺ و پیروی کند او را و امامان هدایت را و بیزاری جوید از دشمن ایشان، همچنین خدا را می‌باید شناخت[۲].

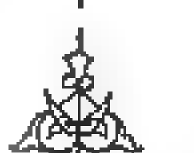
و کلینی و برقی و نعمانی به سندهای صحیح و معتبر از حضرت امام محمد باقر ﷺ روایت کرده‌اند که: هرکه عبادت کند خدا را به عبادتی که اهتمام کند در آن و به تعب اندازد خود را و به امام عادلی که از جانب خدا منصوب باشد اعتقاد نداشته باشد، بدرستی که سعیش نزد خدا مقبول نیست و او گمراه و حیران است، و مَثَل او مَثَل گوسفندی است که گم کرد شبان و گلهٔ خود را و حیران گردید و رفت و آمد در تمام روز، چون شب او را فرو گرفت گلهٔ گوسفندی را دید با شبانش پس ملحق به آن گله شد و شب با آنها بسر آورد، پس چون شبان گلهٔ خود را به چرا برد گوسفند دید که گله و شبان او نیست، پس برگشت حیران و طلب شبان و گلهٔ خود می‌کرد، پس گله‌ای دیگر دید و میل بسوی آن کرد و شبان

---

۱. ثواب الاعمال وعقاب الاعمال ۲۴۵؛ محاسن ۱ / ۱۷۶.

۲. کافی ۱ / ۱۸۰.



آن گله او را صدا زد که: ملحق شو به گلهٔ خود که حیرانی و شبان و گلهٔ خود راگم کرده‌ای، پس برگشت حیران و ترسان، نه شبانی داشت که او را به چراگاه خود راهنمائی کند یا از چراگاه به مأوای خود برساند، ناگاه در این حالت گرگ او را دریافت و تنهائی او را غنیمت شمرد و او را خورد؛ و همچنین است هرکه صبح کند در این امّت و او را امامی از جانب خدا نباشد که عادل باشد، صبح کرده خواهد بود حیران، و اگر بر این حال بمیرد به مرگ کفر و نفاق مرده است. و بدان که امامان حق و اتباع ایشان بر دین خدایند و امامان جور معزولند از دین خدا و از حق، و خود گمراهند و مردم راگمراه می‌نمایند، و اعمالی که می‌کنند مانند خاکستری است که باد تند بر آن بوزد و پراکنده کند و قادر نیستند از آنچه کسب کرده‌اند بر چیزی، این است گمراهی دور و دراز[1].

مترجم گوید که: وجه تشبیه از این جهت است که کسی که امام حقی داشته باشد و بعد از او متابعت خلیفهٔ او ننماید نزد هر امامی از ائمهٔ جور که می‌رود و خلاف آنچه از امام حق دیده و شنیده است مشاهده می‌نماید از او نفرت می‌کند و به نزد دیگری می‌رود، و امام جور نیز هرگاه از او خلاف آن باطلی که در دست دارد ببیند او را دور می‌گرداند که مبادا اتباعش را فاسد گرداند، و او بر این حالت است تا اینکه شیطان که گرگ راه دین است این حیرانی او را غنیمت می‌شمارد و او را یا از دین بالکلّیه بدر می‌برد یا به متابعت یکی از ائمهٔ جور راغب می‌گرداند و هلاک می‌کند.

و ابن بابویه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: امام، علَم و نشانه‌ای است میان خدا و خلق، پس هرکه او را شناسد مؤمن است و هرکه او را نشناسد کافر[2].

و نعمانی به سند معتبر روایت کرده است که محمد بن مسلم از حضرت باقر علیه السلام پرسید: مرا خبر ده از کسی که انکار کند امامی از شما را حال او چیست؟

---

۱. کافی ۱/۱۸۳؛ محاسن ۱/۱۷۶؛ غیبت نعمانی ۱۲۹.
۲. کمال الدین ۴۱۲.

حضرت فرمود: کسی که انکار کند امامی را که امامت او از جانب خدا باشد و بیزاری جوید از او و از دین او، پس او کافر است و مرتد شده است از اسلام، زیراکه امام از جانب خدا و دینش دین خداست، پس هرکه بیزاری جوید از دین خدا خونش مباح است در آن حال مگر آنکه توبه کند و برگردد بسوی خدا از آنچه گفته است[1].

۱. غیبت نعمانی ۱۴۰؛ اختصاص ۲۵۹.

فصل پنجم

در بیان آنکه هرکه انکار یک امام کند چنان است که انکار همه کرده باشد

کلینی و ابن بابویه و نعمانی و دیگران به سندهای صحیح و معتبر از حضرت صادق ﷺ روایت کرده‌اند که: هرکه انکار کند امامت یک امام زنده را پس انکار کرده است جمیع امامهای گذشته را(۱).

و ابن بابویه و دیگران به سند معتبر از ابان بن تغلب روایت کرده‌اند که گفت: از حضرت صادق ﷺ سؤال کردم که: کسی که امامهای گذشته را بشناسد و امامی که در زمان اوست نشناسد آیا مؤمن است؟ حضرت فرمود: نه؛ پرسیدم که: آیا مسلمان است؟ فرمود: بلی(۲).

ابن بابویه گفته است که: اسلام اقرار به شهادتین است و این باعث آن می‌شود که خون و مال ایشان محفوظ می‌شود و ثواب آخرت به ایمان است، حضرت رسول خدا ﷺ فرمود: هرکه شهادت دهد به یگانگی خدا و پیغمبری من مال و خونش را حفظ کرده است مگر آنکه مستحقّ کشتن یا مال گرفتن بشود و حسابش بر خداست(۳).

و ایضاً به سند معتبر از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: بدانید اگر کسی انکار

---

۱. کافی ۱/ ۳۷۳؛ کمال الدین ۴۱۰؛ غیبت نعمانی ۱۴۱.

۲. کمال الدین ۴۱۰.

۳. کمال الدین ۴۱۰.

کند پیغمبری عیسی ﷺ را و اقرار کند به جمیع پیغمبران دیگر، مؤمن نیست. قصد کنید راه خدا را به طلب کردن امامی که علامت راه حق است، و چون امام شما محجوب و پنهان باشد طلب کنید احادیث و آثار ایشان راکه در میان شماست تا کامل گردانید امر دین خود را و ایمان آورده باشید به پروردگار خود[۱].

و به سند معتبر از حضرت امام رضا ﷺ روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود که: یا علی! تو و امامان از فرزندان تو بعد از من حجتهای خدائید بر خلق و نشان راه هدایتید در میان بندگان خدا، هرکه انکار کند یکی از شما را مرا انکار کرده است. و هرکه معصیت کند یکی از شما را مرا معصیت کرده است، و هرکه جفا کند یکی از شما را مرا جفا کرده است، و هرکه وصل کند با شما به احسان با من وصل کرده است، و هرکه اطاعت کند شما را مرا اطاعت کرده است، و هرکه با شما دوستی کند با من دوستی کرده است، و هرکه با شما دشمنی کند با من دشمنی کرده است، زیرا که شما از منید و از طینت من آفریده شده‌اید و من از شمایم[۲].

و ایضاً نعمانی از محمد بن تمام روایت کرده است که: به خدمت حضرت صادق ﷺ عرض کردم که: فلان شخص که مولی و شیعهٔ توست تو را سلام می‌رساند و می‌گوید که: ضامن شو از برای من که در قیامت مرا شفاعت کنی، حضرت پرسید که: از شیعیان و دوستداران ماست؟ گفتم: بلی، فرمود: پس شأن او از آن رفیع است که محتاج به التماس شفاعت باشد.

پس من عرض کردم که: مردی است که علی ﷺ را امام می‌داند و دوست می‌دارد و اوصیای بعد از او را نمی‌شناسد، حضرت فرمود: او گمراه است.

گفتم: اقرار به همهٔ امامها دارد و امام آخر را انکار می‌کند، فرمود: او مانند کسی است که اقرار به پیغمبری عیسی ﷺ داشته باشد و انکار پیغمبری محمد ﷺ نماید یا اقرار به

---

۱. کمال الدین ۴۱۲؛ کافی ۱۸۲/۱ و ۳۸/۲.

۲. کمال الدین ۴۱۳.

پیغمبری محمد ﷺ داشته باشد و انکار پیغمبری عیسی ﷺ نماید، پناه می‌برم به خدا از کسی که یک حجت از حجتهای خدا را انکار کند[۱].

مترجم گوید که: پیغمبران و اوصیائی که حق تعالی در قرآن ایشان را یاد کرده است مانند حضرت ابراهیم و موسی و عیسی ﷺ یا در سنّت پیغمبر ﷺ نبوت و وصایت ایشان به تواتر رسیده باشد و ضروری دین شده، هرکه یکی از ایشان را انکار کند کافر است و سایر انبیا و اوصیا را مجملاً می‌باید اذعان کرد امّا بخصوص دانستن واجب نیست مثل آنکه اقرار کند که همهٔ پیغمبران و رسولان و اوصیای ایشان بر حقّند.

و کلینی و نعمانی به سند موثّق از محمد بن مسلم روایت کرده‌اند که به خدمت حضرت صادق ﷺ عرض کرد که: مردی به من گفت که امام آخر را که امام زمان است بشناسی ضرر نمی‌رساند که امام پیش را ندانی، حضرت فرمود که: خدا لعنت کند این مرد را من او را دشمن می‌دارم با آنکه او را نمی‌شناسم، امام آخر را نمی‌توان شناخت مگر به امام اول[۲].

و کلینی به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر یا امام صادق ﷺ روایت کرده است که: بنده مؤمن نیست تا خدا و رسول ﷺ و جمیع ائمه و امام زمان خود را بشناسد و رد کند هرچه بر او مشتبه شود بسوی او و انقیاد کند او را، پس فرمود که: چگونه امام آخر را می‌شناسد کسی که جاهل باشد امام اول را و امامت او را نداند[۳]؟

و ایضاً به سند صحیح از زراره روایت کرده است که: از حضرت باقر ﷺ سؤال کردم که: مرا خبر ده که معرفت امام بر همهٔ خلق واجب است؟

حضرت فرمود که: خداوند عالمیان محمد ﷺ را مبعوث گردانید به رسالت بر همهٔ مردم و حجت خدا بود بر همهٔ خلق در زمین، پس هرکه ایمان به خدا و رسول ﷺ بیاورد و متابعت و تصدیق او نماید معرفت امام بر او واجب است، و کسی که ایمان به خدا

---

۱. غیبت نعمانی ۱۱۸.
۲. کافی ۱/۳۷۲؛ غیبت نعمانی ۱۴۳.
۳. کافی ۱/۱۸۰.

و رسول ﷺ نیاورد و متابعت و تصدیق او ننماید و حقّ ایشان را نشناسد چگونه واجب تواند بود بر او معرفت امام به تنهائی و حال آنکه او ایمان به خدا و رسول ﷺ نیاورده و حقّ ایشان را نشناخته؟

زراره گفت: چه می‌گوئی در حقّ کسی که ایمان به خدا و رسول ﷺ آورده و تصدیق رسولش کرده در هر چیزی که خدا بر او فرستاده؟ آیا واجب است بر ایشان حقّ معرفت شما؟

حضرت فرمود که: بلی، سنّیان معرفت ابوبکر و عمر را با آن قبایح ایشان واجب می‌دانند؟

زراره گفت: بلی.

حضرت فرمود که: گمان می‌کنی که خدا معرفت آن دو پلید را در دل ایشان انداخته است؟ به والله کسی بغیر شیطان در دل ایشان نیانداخته است و بخدا سوگند که الهام نکرده است به مؤمنان معرفت ما را بغیر خداوند عالمیان[۱].

وایضاً به سند معتبر روایت کرده است از جابر که گفت: شنیدم از حضرت باقر علیه السلام که فرمود: خدا را نمی‌شناسد و عبادت خدا نمی‌کند مگر کسی که خدا را بشناسد و امام خود را از ما اهل بیت بشناسد، وکسی که خدا را و امام خود از ما اهل بیت نشناسد پس البته او غیر خدا را می‌شناسد و غیر خدا را می‌پرستد، و بخدا سوگند که بیراهه می‌رود از روی ضلالت و گمراهی[۲].

و ایضاً به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: شما شایسته و صالح نیستید تا معرفت حاصل کنید، و معرفت حاصل نکرده‌اید تا تصدیق بکنید، و تصدیق نکرده‌اید تا تسلیم و انقیاد کنید چهار چیز را که در آیه مذکور خواهد شد که توبه و ایمان و عمل صالح و هدایت یافتن به ولایت و متابعت ائمهٔ حق است، پس فرمود که: صلاحیّت

---

۱. کافی ۱ / ۱۸۰.
۲. کافی ۱ / ۱۸۱.

نمی‌یابد و درست نمی‌شود اول آنها مگر به آخر آنها و بدون ولایت آنها فایده نمی‌بخشد وگمراهند اصحاب سه‌تا و حیران شده‌اند حیرانی دور و دراز، بدرستی که خدا قبول نمی‌کند مگر عمل شایسته را و قبول نمی‌کند خدا مگر وفا به شرطها و عهدها که در آیه مذکور است، پس هرکه وفا کند به شرطهای خدا و به‌کار فرماید آنچه را خدا در قرآن از او عهد گرفته، می‌رسد به ثوابها که خدا وعده داده است او را، بدرستی که خداوند عالمیان خبر داده است بندگان را به رهای هدایت و علامتها بر راه هدایت نصب کرده است و خبر داده است ایشان را که چگونه این راه را طی کنند پس گفت ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدىٰ﴾[1] یعنی: «بدرستی که من بسیار آمرزنده‌ام کسی را که توبه کند از شرک و کفر، و ایمان آورد به خدا و رسول و روز قیامت، پس هدایت یابد»، و فرموده است ﴿إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾[2] یعنی: «بدرستی که قبول نمی‌کند خدا اعمال را مگر از پرهیزکاران»، پس کسی که از خدا بترسد در آنچه امر کرده است او را خدا را ملاقات کند با ایمان به آنچه محمد ﷺ آورده است، هیهات! هیهات! چه دور است احوال این جماعت از نیل سعادت، گذشتند جماعت بسیار و مردند پیش از آنکه هدایت یابند به ولایت و متابعت ائمهٔ حق و گمان کردند که ایمان آورده‌اند و شرک آوردند به خدا به نادانی، هرکه خانه‌ها را از درگاهش بدر آید او هدایت یافته است و هرکه از غیر درگاه داخل خانه شود راه هلاک پیموده است ـ و درگاه علم رسول ﷺ ائمهٔ حقند چنانکه حضرت رسول ﷺ فرموده است که: من شهرستان علم و حکمتم و علی درگاه اوست، و خداوند فرموده است ﴿وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها﴾[3] یعنی: «خانه‌ها را از درگاهش داخل شوید»...

و خدا پیوند کرده است طاعت ولیّ امر را که امام باشد به اطاعت رسولش و وصل کرده است اطاعت رسول را به اطاعت خود چنانچه فرموده است ﴿أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا

---

۱. سورهٔ طه: ۸۲.
۲. سورهٔ مائده: ۲۷.
۳. سورهٔ بقره: ۱۸۹.

الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنكُمْ ﴾[1] پس هر که ترک کند طاعت والیان امر امّت را نه اطاعت خدا کرده و نه اطاعت رسول، و اطاعت ایشان اقرار است به آنچه خدی تعالی فرموده است ﴿ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ ﴾[2] یعنی: «بگیرید زینت خود را نزد هر مسجدی» و از اخبار ظاهر می‌شود که مراد از مسجد نماز است، و زینت شامل زینتهای جسمانی و روحانی هر دو است ـ و بهترین زینتهای روحانی ایمان است که عبادات بدون آنها مقبول نیست و عمدهٔ آنها ولایت است و متابعت ائمهٔ حق و پیشوایان دین است ـ.

پس حضرت فرمود: طلب کنید خانه‌های ما را که خدا بعد از آیهٔ نور ـ که در شأن اهل بیت ﷺ نازل شده فرموده است که ﴿ فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ ﴾[3] که تأویلش در احادیث چنین وارد شده است که: این نور در خانه آباده افروخته است ـ که خدا رخصت داده و مقرر فرموده که همیشه بلند مرتبه و بلند آوازه باشد و یاد خدا در آن خانه‌ها می‌شده باشد، پس حضرت فرمود که: بدرستی که خبر داده است شما را که آن خانه آبادها یا سکنهٔ آن خانه‌ها کیستند، فرموده است ﴿ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ ﴾[4] یعنی: «مردانی چندند که غافل نمی‌گرداند ایشان را تجارتی و نه بیعی از یاد خدا» و از بپا داشتن نماز و ادا کردن زکات، و می‌ترسند از روزی که از دهشت آن برمی‌گردد دلها و دیده‌ها، پس حضرت فرمود: بدرستی که حق تعالی برگزید و مخصوص گردانید رسولان و پیغمبران را از برای امر خود که هدایت حق و بیان شرایع دین باشد، پس برگزید بعد از ایشان گروهی را که تصدیق کنند پیغمبران را در انذارها که خدا بر زبان رسل فرستاد، پس فرمود ﴿ وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ ﴾[5] یعنی: «هیچ امّتی نیست مگر اینکه گذشته است در آن انذار کننده و ترساننده از عقوبات الهی» حیران است هر که

۱. سورهٔ نساء: ۵۹.
۲. سورهٔ اعراف: ۳۱.
۳. سورهٔ نور، ۳۶.
۴. سورهٔ نور، ۳۷.
۵. سورهٔ فاطر: ۲۴.

نادان است و هدایت یافته است هرکه بینا و عاقل است، و مراد از بینائی، بینائی دل است که خدا می فرماید ﴿فَإِنَّها لا تَعْمَى الأَبْصارُ وَلٰكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾[۱] یعنی: «بدرستی که کور نیست دیده‌ی سر ایشان و لیکن کور است دلها که در سینه‌های ایشان است» و چگونه هدایت یابد کسی که دلش نابینا باشد و چگونه بینا شود کسی که تدبّر و تفکّر نکند در آیات و احادیث؟ متابعت کنید رسول خدا و اهل بیت او را و اقرار کنید به آنچه از جانب خدا نازل شده است، متابعت کنید آثار هدایت راکه ائمهٔ حق باشند، بدرستی که ایشان علامتهای امانت و دینداری و پرهیزکاری‌اند[۲]، و تتمهٔ حدیث ترجمه‌اش گذشت.

ایضاً به سند معتبر روایت کرده است از حضرت صادق ﷺ که: عبدالله بن الکوّا که از جملهٔ خارجیان بود به خدمت حضرت امیر ﷺ آمد و پرسید از تفسیر این آیه ﴿وَعَلَى الأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلّاً بِسِيماهُمْ﴾[۳]، حضرت فرمود. مائیم که بر اعراف خواهیم بود و می‌شناسیم یاوران خود را به علامتهائی که در سیمای ایشان است، و مائیم اعرافی که نمی‌توان شناخت خدا را مگر به راه معرفت ما، و مائیم اعرافی که خدا می‌شناساند به ما بر صراط احوال دوستان و دشمنان ما را، پس داخل بهشت نمی‌شود مگر کسی که ما را شناسد و ما او را شناسیم، و داخل جهنم نمی‌شود مگر کسی که ما را نشناسد و ما او را نشناسیم، اگر خدا می‌خواست می‌توانست خود را به بندگان بشناساند و لیکن مصلحت در این دانست که ما را درهای معرفت خود گرداند و صراط و راه نجات سازد، و مائیم وجه خدا که از جهت ما بر خدا می‌توان رسید پس کسی که عدول نماید از ولایت ما یا غیر ما را بر ما ترجیح دهد پس ایشان از راه راست گردیده‌اند، مساوی نیستند آن جماعت که مردم چنگ در متابعت ایشان زده‌اند با ما، زیرا که مردم که غیر شیعیان باشند رفته‌اند بسوی چشمه‌های گل‌آلود چند که بعضی در بعضی ریخته می‌شود، و آنها که بسوی ما آمده‌اند بر

---

۱. سورهٔ حج: ۴۶.
۲. کافی ۱/۱۸۱.
۳. سورهٔ اعراف: ۴۶.

سرچشمه‌ای صاف چند آمده‌اند که پیوسته جاری است به امر پروردگار آنها که آخر شدن ندارد و هرگز منقطع نمی‌گردد[۱].

مترجم گوید که: حضرت تشبیه فرموده‌اند علم را به آب از جهت آنکه چنانچه آب باعث حیات بدن است، علم باعث حیات روح است؛ و علوم مخالفان را از جهت قلّت و عدم انتفاع به آنها و مخلوط بودن به شکها و شبهه‌ها به آبهای کمی که در گودالها جمع شده باشد و مخلوط به گل و لجن و کثافات بوده باشد، و از این جهت که ایشان از یکدیگر این علوم فاسده را اخذ کرده‌اند و به خدا و رسول ﷺ و ائمهٔ حق ﷺ که علوم حق نزد ایشان است منتهی نمی‌شود، و تشبیه فرموده است که آن چشمه‌ها بعضی در بعضی ریخته می‌شود، و علوم اهل بیت را تشبیه فرموده‌اند به چشمهٔ صافی که پیوسته جاری می‌شود از جانب پروردگار از این جهت که علوم ایشان یقینی و مبعثش وحی و الهام الهی است و در آن راه شک و شبهه نیست و پیوسته به القای روح القدس و الهامات یقینیّه که بر قلب ایشان فایض می‌شود انقطاع و آخر شدن ندارد چنانچه بعد از این مذکور می‌شود انشاء الله

و ایضاً به سند معتبر از ابو حمزهٔ ثمالی روایت کرده است که حضرت باقر ﷺ به او گفت: ای ابا حمزه! احدی از شما اگر چند فرسخ راه خواهد برود دلیلی و راهنمائی پیدا می‌کند که راه را گم نکند، و تو جاهلتری به راههای آسمان از راههای زمین، پس از برای خود راهنمائی طلب کن[۲]. و مراد به راههای آسمان، عقاید و اعمالی چند است که آدمی به سبب آنها به بهشت و درجات عالیهٔ قرب الهی و کمالات معنوی فایز گردد.

و به سند صحیح از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که، از آن حضرت پرسیدند از تفسیر این آیه ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً﴾[۳] یعنی: «هرکه حکمت به او داده شده پس بتحقیق که خیر بسیار به او داده شده است»، حضرت فرمود: مراد از حکمت

---

۱. کافی ۱۸۴/۱، و نزدیک به این مضمون در تفسیر فرات کوفی ۱۴۲ و احتجاج ۵۴۰/۱ و تأویل الآیات الظاهرة ۱۷۶/۱ آمده است.

۲. کافی ۱۸۴/۱.

۳. سورهٔ بقره: ۲۶۹.

طاعت خداست و شناختن امام[1].

مترجم گوید که: حکمت، علوم حقّ یقینی است که مقرون به عمل باشد چنانچه گفته‌اند که: حکیم، راست‌گفتار و درست‌کردار است، لهذا حضرت تفسیر فرمود به معرفت امام که سرمایهٔ کل سعادات است و علوم حق یقینیّه را از او کسب باید نمود و به طاعت خدا که عمل کردن به آن علوم است؛ و از اینجا معلوم می‌شود که حکمت، آن علوم باطله نیست که جمعی از ارباب ضلالت به عقلهای قاصر خود استنباط کرده‌اند و حکمت نام نهاده‌اند و اکثر شرایع انبیاء و کتب الهی را به آن برهم زده و مردم را از معرفت کتاب الهی و احادیث رسول خدا ﷺ و ائمهٔ هدی ﷺ محروم داشته بدون علم به شرایع دین و دانستن مسائل ضروریه و به سبب چند مسألهٔ باطله خود را عالم و حکیم نام کرده‌اند.

و ایضاً به سند موثّق از حضرت باقر ﷺ روایت کرده است در تفسیر این آیه ﴿أَوَمَنْ كَانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾[2] یعنی: «آیا اگر کسی مرده باشد پس ما او را زنده گردانیم و بگردانیم از برای او نوری که به آن نور راه رود در میان مردم مانند کسی است که مثل و صفت او آن باشد که در تاریکیهای کفر و ضلالت باشد و هرگز از اینها بیرون نیاید؟»، حضرت فرمود که: مراد از مرده کسی است که چیزی نداند و علم به عقاید حقّه بهم نرساند، و مراد به نوری که راه رود به آن در میان مردم امامی است که پیروی او نمایند، و کسی که در ظلمات باشد کسی است که امام خود را نشناسد[3].

و به سند معتبر از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: ابو عبد الله جدلی به خدمت حضرت امیر المؤمنین ﷺ آمد، حضرت فرمود که: ای ابو عبد الله! می‌خواهی تو را خبر دهم از تفسیر قول حق تعالی ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ

---

۱. کافی ۱/۱۸۵؛ محاسن ۱/۲۴۵؛ تفسیر عیاشی ۱/۱۵۱.
۲. سورهٔ انعام: ۱۲۲.
۳. کافی ۱/۱۸۵؛ و نزدیک به آن در تفسیر عیاشی ۱/۳۷۶ آمده است.

آمِنُونَ * وَمَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلّا ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾[1] که ترجمهٔ ظاهر لفظش آن است که: «هرکه حسنه بیاورد به درگاه خدا پس از برای اوست ثوابی بهتر از آن زیراکه در عوض خبیث، شریف و در عوض فانی، باقی و در عوض یک، ده تا هفتصد به او عطا می‌کند، و ایشان از فزع و خوف روز قیامت ایمنند؛ و هرکس سیئه‌ای بیاورد یعنی گناه و بدی ـ و اکثر تفسیر به شرک کرده‌اند ـ پس بر رو می‌اندازند ایشان را در جهنم آیا جزا داده می‌شوید مگر به آنچه کرده بید؟»، ابو عبدالله گفت: بلی یا امیر المؤمنین فدای تو شوم، حضرت فرمود که حسنه، معرفت ولایت و امامت است و محبت ما اهل بیت، و مراد از سیئه در اینجا انکار ولایت ما و بغض ما اهل بیت است که باعث آن می‌شود که او را به مذلت و خواری بر رو به جهنم می‌اندازند[2].

---

۱. سورهٔ نمل: ۸۹ و ۹۰.

۲. کافی ۱۸۵/۱، و برای اطلاع بیشتر رجوع شود تفسیر حبری ۲۹۴؛ تفسیر فرات کوفی ۳۱۲؛ فرائد السمطین ۲۹۹/۲.

فصل ششم

در بیان وجوب اطاعت ائمهٔ حق است

کلینی و غیر او به سند حسن کالصحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که: بلندی امر دین و رفعتش و کلیدش و درگاه همهٔ امور و خشنودی خداوند رحمان اطاعت امام ست بعد از شناختن او، پس فرمود که: حق تعالی می‌فرماید ﴿وَمَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً﴾[1] یعنی: «هرکه اطاعت رسول کند پس بتحقیق که اطاعت خدا کرده است، و هرکه پشت کند و روی از اطاعت بگرداند پس ما تو را نفرستاده‌ایم که حافظ بر ایشان باشی اعمال ایشان را و آنکه حساب کنی ایشان را بر آنها» بر تو رسانیدن است و بر ما حساب کردن و ثواب و عقاب دادن[2].

مترجم گوید که: استشهاد به آیه به جهت آن است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مواطن متعدده امر فرموده است مردم را به متابعت ایشان، پس اطاعت ایشان اطاعت رسول است و اطاعت رسول اطاعت خداست، پس اطاعت ایشان اطاعت خداست.

و به سند معتبر از ابوالصباح روایت کرده است که گفت: گواهی می‌دهم که شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که فرمود. گواهی می‌دهم که علی علیه السلام امامی بود که خدا اطاعتش را واجب کرده بود، و حسن بن علی علیه السلام امامی بود که خدا اطاعتش را واجب کرده بود، و

---

۱. سورهٔ نساء: ۸۰.

۲. کافی ۱/۱۸۵؛ تفسیر عیاشی ۱/۲۵۹؛ محاسن ۱/۲۴۷؛ امالی شیخ مفید ۶۸.

حسین بن علی ﷺ امامی بود که خدا اطاعتش را واجب کرده بود، و علی بن الحسین ﷺ امامی بود که خدا اطاعتش را واجب کرده بود، و محمد بن علی ﷺ امامی بود که خدا اطاعتش را واجب کرده بود[۱].

و ایضاً از آن حضرت روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر ﷺ فرمود که: ما گروهیم که خدا واجب گردانیده است اطاعت ما را و شما اقتدا می‌کنید به کسی که معذور نیستند مردم به شناختن او[۲].

و ایضاً از آن حضرت روایت کرده است که حضرت باقر ﷺ فرمود در تفسیر قول حق تعالی که در حق آل ابراهیم ﷺ می‌فرماید ﴿وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكاً عَظِيماً﴾[۳] که یعنی: «عطا کردیم به ایشان پادشاهی بزرگ»، فرمود که: مراد از پادشاهی بزرگ طاعت مفروضه است[۴]. یعنی آنکه اطاعت ایشان را بر همهٔ خلق واجب گردانیده است و رسول خدا ﷺ و اهل بیت او ﷺ در آل ابراهیم ﷺ داخلند.

و از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که به ابو الحسن عطار گفت: شریک گردان انبیاء و اوصیا را در طاعت[۵]. یعنی چنانچه اطاعت پیغمبران واجب است، اطاعت اوصیای ایشان نیز واجب است.

و ایضاً به سند صحیح روایت کرده است از آن حضرت که ماگروهیم که حضرت عزت اطاعت ما را واجب گردانیده و از برای ما قرار داده است انفالی را که حاصل کوهها و رودخانه‌ها و غیر آنها که در محلّش مذکور است و برگزیدهٔ مال غنیمت را، و مائیم راسخان در علم که ثابت قدمیم در علم و علوم ما یقینی است، و مائیم حسد برده‌ها که خدا

۱. کافی ۱/۱۸۶.
۲. کافی ۱/۱۸۶؛ تفسیر عیاشی ۲/۴۹.
۳. سورهٔ نساء: ۵۴.
۴. کافی ۱/۱۸۶؛ تفسیر عیاشی ۱/۲۴۸؛ بصائر الدرجات ۳۵؛ و در این سه مصدر نامی از امام صادق ﷺ نیامده است. تفسیر قمی ۱/۱۴۰ و در آنجا نامی از امام باقر ﷺ نیامده است.
۵. کافی ۱/۱۸۶.

در حقّ ما فرموده است ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾[۱] یعنی: «آیا حسد می‌برند مردم بر آنچه خدا عطا کرده است به ایشان از فضل خود؟»[۲].

و ایضاً به سند موثق کالصحیح از حسین بن ابی العلا روایت کرده است که گفت: به خدمت حضرت صادق ﷺ عرض کردم اعتقاد شیعیان را در باب اوصیا که: اطاعت ایشان فرض است از جانب خدا؟ حضرت فرمود: بلی ایشان آن جماعتند که خدا در حقّ ایشان فرموده است ﴿أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾[۳] یعنی: «اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول خدا را و اولوالامر از خود را»[۴]. و بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد که مراد از اولو الامر ائمهٔ معصومین‌اند که امر امامت با ایشان است و اطاعت امر ایشان واجب است و ایشانند آن جماعت که خدا در حقّ ایشان فرموده است ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾[۵] یعنی «اولیٰ به امر و صاحب اختیار شما نیست مگر خدا و رسول او و آن جماعتی که برپا می‌دارند نماز را و می‌دهند زکات را در حالتی که در رکوعند»، و به اتفاق خاصه و عامه از غیر حضرت امیر ﷺ تصدّق در رکوع بعمل نیامد[۶]. و موافق بعضی از احادیث از ائمه ﷺ تصدّق در رکوع بعمل آمد[۷] و صیغهٔ جمع مؤیّد این است.

و به سند صحیح منقول است که مردی از اهل فارس از امام رضا ﷺ پرسید که: اطاعت تو فرض است؟ گفت: آری. پرسید که: مثل اطاعت علی بن ابی طالب ﷺ فرض

---

۱. سورهٔ نساء: ۵۴.
۲. کافی ۱/ ۱۸۶؛ تفسیر عیاشی ۱/ ۲۴۷؛ بصائر الدرجات ۲۰۲؛ مناقب ابن شهرآشوب ۱/ ۳۴۷.
۳. سورهٔ نساء: ۵۹.
۴. کافی ۱/ ۱۸۹؛ اختصاص ۲۷۷.
۵. سورهٔ مائده: ۵۵.
۶. تفسیر فرات کوفی ۱۲۶؛ مجمع البیان ۳/ ۲۱۰؛ تفسیر فخر رازی ۱۲/ ۲۶؛ تفسیر الدر المنثور ۲/ ۲۹۳؛ شواهد التنزیل ۱/ ۲۱۷.
۷. امالی شیخ صدوق ۱۰۸؛ مناقب ابن شهرآشوب ۳/ ۷؛ کافی ۱/ ۲۸۸.

است؟ فرمود: آری[1].

و ایضاً به سند معتبر از ابو بصیر روایت کرده است که از حضرت صادق ؑ سؤال کرد که: آیا ائمه در امر امامت و وجوب اطاعت همه به منزلهٔ یک شخصند و حکم ایشان یکی است؟ حضرت فرمود: بلی[2].

و ایضاً کلینی و دیگران به سندهای معتبر از محمد بن زید طبری[3] روایت کرده‌اند که گفت: بر بالای سر امام رضا ؑ ایستاده بودم در خراسان و جمع کثیری از بنی هاشم در خدمت آن حضرت بودند، از جملهٔ ایشان اسحاق بن موسی بن عیسی عباسی[4] بود، پس حضرت فرمود. ای اسحاق! به من خبر رسیده است که مردم می‌گویند که ما دعوی می‌کنیم که مردم بندگان مایند! نه بحق قرابتی که من به حضرت رسول ﷺ دارم من هرگز این سخن را نگفته‌ام و نشنیده‌ام از احدی از پدران من که این را گویند و خبر نیز به من نرسیده است از احدی از آباء من که این را گفته باشند ولیکن می‌گوئیم که مردم بندگان مایند در اطاعت، یعنی به منزلهٔ بندگانند در اینکه اطاعت ما بکنند ـ و موالی و آزادکرده‌های مایند در دین ـ که به سبب متابعت ما در دین از آتش جهنم آزاد شده‌اند، پس باید این سخن را حاضران به غایبان برسانند[5].

وایضاً کلینی به سند صحیح از ابی سلمه روایت کرده است که گفت: از حضرت صادق ؑ شنیدم که می‌فرمود: مائیم آن جماعتی که حضرت عزت اطاعت ما را بر خلق واجب کرده است و مردم را چاره‌ای نیست از معرفت ما و معذور نیستند مردم در شناختن ما، هرکه ما را به امامت بشناسد مؤمن است و هرکه انکار نماید، کافر؛ و هرکه ما را نشناسد و انکار نیز نکند که در مقام شک باشد مانند مستضعفین، او گمراه است تا برگردد

---

۱. کافی ۱/۱۸۷؛ اختصاص ۲۷۸.

۲. کافی ۱/۱۸۷.

۳. در امالی شیخ طوسی «محمد بن یزید» آمده است.

۴. در هر دو امالی «اسحاق بن العباس بن موسی» آمده است.

۵. کافی ۱/۱۸۷؛ امالی شیخ مفید ۲۵۳؛ امالی شیخ طوسی ۲۲.

بسوی هدایتی که خدا بر او واجب کرده است از اطاعت واجبهٔ ما، واگر بر آن ضلالت بمیرد خدا به او می‌کند آنچه می خواهد از عذاب یا عفو[۱].

و ایضاً به سند معتبر روایت کرده است که: از حضرت امام رضا ﷺ پرسیدند از بهترین چیزی که بندگان تقرّب جویند بسوی پروردگار، فرمود که: بهترین آنچه تقرّب جویند به آن بسوی خدا اطاعت خدا و اطاعت رسول خدا و اطاعت اولی الامر است. حضرت باقر ﷺ فرمود که: دوستی ما ایمان است و دشمنی ما کفر[۲].

و ایضاً به سند معتبر روایت کرده است که گفت: به حضرت امام محمد باقر ﷺ عرض کردم که: می‌خواهم عرض کنم بر تو دین خود را که خدا را به آن عبادت می‌کنم، فرمود: بگو، عرض کردم: شهادت می‌دهم به وحدانیّت خدا و رسالت حضرت رسالت پناه ﷺ واقرار دارم به آنچه پیغمبر آورده است از جانب خدا واقرار دارم به آنکه علی ﷺ امامی بود که خدا اطاعت او را واجب کرده بود، پس بعد از او حسن ﷺ امامی بود که خدا اطاعت او را واجب کرده بود، بعد از او حسین ﷺ امامی بود که خدا اطاعت او را واجب کرده بود، بعد از او علی بن الحسین ﷺ امامی بود که خدا اطاعت او را واجب کرده بود، پس همهٔ ائمه ﷺ را چنین گفتم تا به آن حضرت رسیدم، پس گفتم که: تو بعد از ایشان امام واجب الاطاعه‌ای، حضرت فرمود که: این دین خدا و دین ملائکهٔ خداست[۳].

مترجم گوید که: دین ملائکهٔ خداست یعنی ملائکه این دین را از برای بندگان خدا می‌پسندند چنانچه در دین الله این مراد است، یا اینکه مراد این است که ملائکه مکلّفند به این اعتقادات چنانچه از اخبار دیگر ظاهر می‌شود.

---

۱. کافی ۱/۱۸۷.
۲. کافی ۱/۱۸۷؛ محاسن ۱/۲۴۷.
۳. کافی ۱/۱۸۸.

فصل هفتم

در بیان آنکه هدایت نمی‌توان یافت مگر از جهت ائمهٔ حق، و ایشانند وسیله میان خدا و خلق، و بدون معرفت ایشان نجات از عذاب الهی حاصل نمی‌گردد

ابن‌بابویه در مجالس و دیگران به سندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود: بلیهٔ مردم بر ما عظیم است، اگر ایشان را بسوی خود خوانیم اجابت ما نمی‌نمایند، و اگر ایشان را واگذاریم بغیر از ما هدایت نمی‌یابند[1].

و ایضاً در خصال روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: سه چیز است که قسم یاد می‌کنم که آنها حقّند:

اول آنکه تو و اوصیای بعد از تو عرفائید که خدا را نمی‌توان شناخت مگر به راه معرفت شما.

دوم آنکه شما عرفا شناسانید که داخل بهشت نمی‌شود مگر کسی که شما را بشناسد و شما او را بشناسید.

سوم آنکه شما عرفائید که داخل جهنم نمی‌شود مگر کسی که شما را نشناسد و شما او را نشناسید[2].

---

۱. امالی شیخ صدوق ۴۸۸؛ من لا یحضره الفقیه ۴ / ۴۰۵.

۲. خصال ۱۵۰؛ بصائر الدرجات ۴۹۷.

و در علل‌الشرایع به سند صحیح روایت کرده است که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به اسحاق بن اسماعیل نوشت که: حضرت عزت به منت و رحمت خود چون فرایض را بر شما واجب کرده است واجب نگردانید بر شما برای احتیاجی که به آن داشته باشد بلکه رحمتی است از خداوندی که بجز او خداوندی نیست بسوی شما تا آنکه جدا کند خبیث را از طیّب، و از برای آنکه امتحان کند آنچه در سینه‌های شماست و خالص گرداند آنچه در دلهای شماست، و از برای آنکه پیشی گیرید بسوی رحمت او و از برای آنکه زیادتی بهم رساند منزلهای شما در بهشت او، پس واجب گردانید بر شما حج و عمره را و برپا داشتن نماز و دادن زکات و روزه، و ولایت اهل بیت علیهم السلام را، و گردانید از برای شما درگاهی برای آنکه بگشائید با آن درهای فرایض را و کلیدی باشد بسوی او، و اگر محمد و اوصیاء او از فرزندان او نمی‌بودند هرآینه شما مانند چهارپایان حیران بودید و هیچ واجبی از واجبات را نمی‌دانستید، و آیا داخل شهر می‌توان شد مگر از دروازه‌اش؟ پس چون منت گذاشت خدا به آنکه بعد از پیغمبر شما امامان و صاحبان اختیار برای شما برپا داشت در روز غدیر خم گفت ﴿اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الاِسْلامَ دِيناً﴾[1] یعنی، «امروز کامل گردانیدم از برای شما دین شما را و تمام گردانیدم بر شما نعمت خود را و پسندیدم اسلام را برای شما دین» و واجب گردانید بر شما از برای دوستان خود حقی چند که امر کرد شما را به ادای آنها برای آنکه حلال شود از برای شما آنچه دارید از زنان و اموال شما و آنچه می‌خورید و می‌آشامید، و برای آنکه بشناساند شما را و عطا کند برکت و نمو و فراوانی در آنها و برای آنکه معلوم شود که کی اطاعت می‌کند او را در پنهان.

و باز فرموده ﴿قُلْ لا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْراً اِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ﴾[2] یعنی: «بگو یا محمد: سؤال نمی‌کنم از شما مزدی بر پیغمبری بغیر از مودّت و دوستی در خویشان

---

۱. سورهٔ مائده: ۳.

۲. سورهٔ شوری: ۲۳.

خود»، پس بدانید که هرکه بخل نماید بخل نمی‌نماید مگر بر نفس خود زیرا که نفعش به خودش عاید می‌گردد، و بدرستی که خدا بی‌نیاز است از شما و شما فقیران و محتاجان هستید بسوی خدا، پس بعد از آنکه حق بر شما ظاهر شد هرچه خواهید بکنید پس خدا و رسول او بزودی می‌بینند عمل شما را و مؤمنان می‌بینند پس بازگشت شما بسوی دانای آشکار و نهان است پس خبر می‌دهد شما را به کرده‌های شما و عاقبت نیکو برای پرهیزکاران است، والحمدلله رب العالمین[1].

در معاني الاخبار از حضرت باقر ﷺ روایت کرده است که حضرت رسول ﷺ فرمود: یا علي! چون روز قیامت شود بنشینیم من و تو و جبرئیل بر صراط پس نگذرد احدی از صراط مگر آنکه با او نامه‌ای باشد که در آن بیزاری از آتش جهنم به ولایت تو بوده باشد[2].

و شیخ طوسی در مجالس از حضرت صادق ﷺ روایت کرده‌است که: مائیم سبب میان شما و میان خدای عزّ وجل[3].

و ایضاً از حضرت امام حسین ﷺ روایت کرده است که رسول خدا ﷺ به حضرت امیر المؤمنین ﷺ خطاب کرد: یا علی! تو و اصحاب تو در بهشتید، یا علی! تو و اتباع تو در بهشتید[4].

و در احتجاج از عبدالله بن سلیمان روایت کرده است که: در خدمت حضرت امام محمد باقر ﷺ بودم مردی از اهل بصره به خدمت آن حضرت عرض کرد که: حسن بصری می‌گوید: آنها که پنهان می‌کنند علم را آزار خواهد داد گند شکمهای ایشان اهل جهنم را، حضرت فرمود: هرگاه چنین باشد پس هلاک می‌شود مؤمن آل فرعون که خدا در حقّ او

---

۱. علل الشرایع ۲۴۹، همچنین رجوع شود به امالی شیخ طوسی ۶۵۵؛ رجال کشی ۸۴۵/۲؛ تحف العقول ۲۸۵.

۲. معاني الاخبار ۳۶.

۳. امالی شیخ طوسی ۱۵۷.

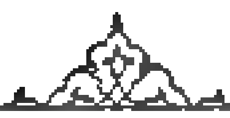
۴. امالی شیخ طوسی ۵۷.

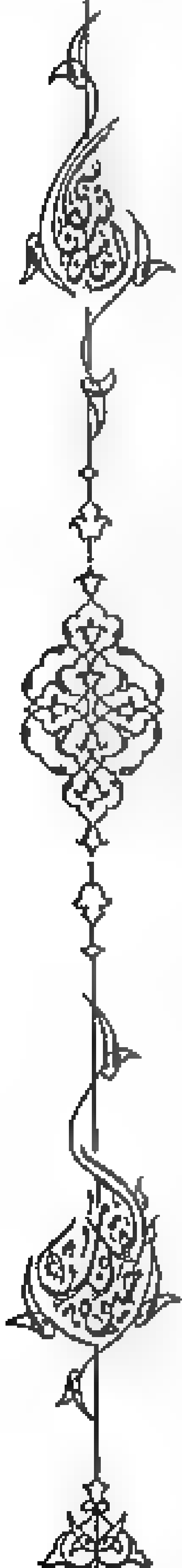
فرموده است ﴿يَكْتُمُ إِيمَانَهُ﴾[۱] و مدح کرده است او را به کتمان ایمان، و همیشه علم پوشیده بوده است و پنهان از روزی که خدا حضرت نوح ﷺ را به پیغمبری فرستاده است، پس حسن اگر خواهد به جانب راست رود و اگر خواهد به جانب چپ رود بخدا سوگند که یافت نمی‌شود علم مگر نزد اهل بیت ﷺ. پس حضرت فرمود که: محنت مردم بر ما عظیم است، اگر ایشان را می‌خوانیم بسوی خدا اجابت ما نمی‌کنند، و اگر دست برمی‌داریم از ایشان بغیر ما هدایت نمی‌یابند[۲].

و به سند صحیح در بصائر الدرجات از حضرت باقر ﷺ روایت کرده است که: به سبب ما خدا عبادت کرده می‌شود و به سبب ما خدا شناخته می‌شود و به سبب ما خدا را به یگانگی می‌شناسند، و محمد ﷺ حجاب خداست یعنی واسطه است میان خدا و خلق[۳].

و در بشارة المصطفی به سند معتبر روایت کرده است از حضرت باقر ﷺ که: هرکه خدا را بواسطهٔ ما بخواند فلاح و رستگاری یافته است، و هرکه خدا را بغیر ما بخواند خود هلاک شده و دیگران را هلاک کرده است[۴].

۱. سورهٔ غافر، ۲۸.
۲. احتجاج ۲ / ۱۹۳.
۳. بصائر الدرجات ۶۴.
۴. بشارة المصطفی ۹۷؛ امالی شیخ طوسی ۱۷۳





فصل هشتم

در حدیث ثقلین و امثال آن

در بشارة المصطفی از طریق عامه از رافع آزادکردهٔ ابو ذر روایت کرده است که: دیدم ابو ذر را به حلقهٔ در کعبه چسبیده و می‌گفت: هرکه مرا شناسد، شناسد، و هرکه مرا نشناسد بشناسد، منم ابو ذر غفاری شنیدم از رسول خدا ﷺ که: هرکه مقاتله کند با من در دفعهٔ اولی و مقاتله کند با اهل بیت من در دفعهٔ ثانیه خدا محشور گرداند او را در دفعهٔ ثالثه با دجّال، بدرستی که مَثَل اهل بیت من در میان شما مثل کشتی نوح است که هرکه در آن کشتی سوار شد نجات یافت و هرکه تخلّف ورزید از آن غرق شد، و مثل درگاه حطهٔ بنی اسرائیل است که هرکه داخل آن درگاه شد نجات یافت و هرکه داخل نشد هلاک شد[1].

و شیخ طوسی ﷺ به طرق بسیار این حدیث را روایت کرده است از ابو ذر[2]، و در بعضی از روایات در آخرش این زیادتی هست که حضرت در آخرش سه مرتبه فرمود: آیا رسانیدم رسالت خدا را[3]؟

و سیّد ابن طاووس در طرائف از مسند احمد بن حنبل روایت کرده است از ابو سعید خدری که رسول خدا ﷺ فرمود: بدرستی که در میان شما دو چیز بزرگ گذاشته‌ام مادامی که متمسک به آنها باشید هرگز گمراه نمی‌شوید بعد از من، یکی بزرگتر است از

---

۱. بشارة المصطفی ۸۸.

۲. امالی شیخ طوسی ۶۰ و ۳۴۹ و ۴۸۲ و ۵۱۳ و ۷۲۳.

۳. امالی شیخ طوسی ۴۵۹.

دیگری و آن کتاب خداست و آن ریسمانی است کشیده از آسمان بسوی زمین، و دیگری عترت من اهل بیت منند، بدرستی که ایشان از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند[۱].

و ایضاً از احمد روایت کرده است که اسرائیل بن عثمان گفت: من زید بن ارقم را دیدم در خانهٔ مختار پس به او گفتم: آیا شنیدی از رسول خدا ﷺ که می‌گفت: «إنّي تارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْن» یعنی «در میان شما دو چیز بزرگ می‌گذارم»؟ گفت: بلی[۲].

و ایضاً احمد روایت کرده است از زید بن ثابت که حضرت رسول ﷺ فرمود: بدرستی که من در میان شما دو چیز بزرگ می‌گذارم که خلیفه و جانشین منند در میان شما، کتاب خدا ریسمانی است کشیده از آسمان بسوی زمین، و عترت من که اهل بیت منند، بدرستی که از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد می‌شوند[۳].

و این احادیث را شیخ و ابن بطریق در «عمده» روایت کرده است[۴].

و ایضاً سیّد ابن طاووس و ابن بطریق روایت کرده‌اند و از «جامع الاصول» که از معتبرترین کتابهای عامه است در این زمان و خود از اصل آن نوشته‌ام و لفظ آن را نقل می‌کنم و در «صحیح مسلم» نیز دیده‌ام همگی روایت کرده‌اند از یزید بن حیان که گفت: رفتم من و حصین بن سبره و عمر بن مسلم به نزد زید بن ارقم پس چون نشستیم نزد او، حصین به او گفت: ای زید! تو خیر بسیار یافته‌ای و دیده‌ای رسول خدا ﷺ را و حدیث او را شنیده‌ای و با او جنگ و جهاد کرده‌ای و در عقب او نماز کرده‌ای ای زید و ملاقات خیر بسیار کرده‌ای، ای زید! حدیث کن ما را به آنچه شنیده‌ای از حضرت رسول خدا ﷺ.

زید گفت: ای پسر برادر من! بخدا سوگند که سال من بسیار شده و عهد من به آن

---

۱. طرائف ۱۱۴.

۲. طرائف ۱۱۴.

۳. طرائف ۱۱۴؛ کنز العمال ۱۸۷/۱.

۴. کمال الدین ۲۴۰؛ عمدهٔ ابن بطریق ۶۹.

حضرت قدیم است و فراموش کردهام بعضی از آنها را که به خاطر گرفته بودم از حضرت رسول خدا ﷺ، پس هرچه را به شما روایت کنم و حدیث کنم قبول کنید و آنچه را روایت نکنم تکلیف نکنید مرا که: روایت کن، پس گفت: قَامَ رَسُولُ اللهِ ﷺ يوماً فينا خطيباً بِماءٍ يُدعى خُمّاً بَيْنَ مَكَّةَ وَالمَدِينَةِ فَحَمِدَ اللهَ وَأَثْنىٰ عَلَيْهِ وَوَعَظَ ثُمَّ ذَكَّرَ وَقالَ: أَلا أَيُّهَا النّاسُ! إِنَّما أَنَا بَشَرٌ يُوشَكُ أَنْ يَأْتِيَنِي رَسُولُ رَبِّي فَأُجِيبَ وَإِنِّي تارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ أَوَّلُهُما كِتابُ اللهِ فِيهِ الهُدىٰ وَالنُّورُ فَخُذُوا بِكِتابِ اللهِ وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ، فَحَثَّ عَلىٰ كِتابِ اللهِ وَرَغَّبَ فِيهِ ثُمَّ قالَ: وَأَهْلُ بَيْتِي أُذَكِّرُكُمُ اللهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي أُذَكِّرُكُمُ اللهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي أُذَكِّرُكُمُ اللهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي. فَقالَ لَهُ حُصَيْنٌ: وَمَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ يا زَيْدُ؟ أَلَيْسَ نِساؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ؟ فَقالَ: نِساؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَلٰكِنَّ أَهْلَ بَيْتِهِ مَنْ حُرِمَ الصَّدَقَةَ بَعْدَهُ، قالَ: وَمَنْ هُمْ؟ قال: آلُ عَلِيٍّ وَآلُ عَقِيلٍ وَآلُ جَعْفَرٍ وَآلُ عَبّاسٍ، قالَ: كُلُّ هٰؤُلاءِ حُرِمَ الصَّدَقَةَ؟ قالَ: نَعَمْ» یعنی: «حضرت رسول ﷺ ایستاد روزی در میان ما و خطبه خواند در آبی که آن را «خم» می‌گویند در میان مکه و مدینه، پس حمد و ثنای خداوند گفت و پند داد و آخرت را به یاد مردم آورد و فرمود که: ای گروه مردم! نیستم من مگر بشری، نزدیک است که بیاید رسول پروردگار من ــ یعنی ملک موت ــ پس اجابت کنم و بروم، بدرستی که می‌گذارم در میان شما دو چیز بزرگ: اول آنها کتاب خداست که در آن هدایت و نور هست پس بگیرید کتاب خدا را و چنگ زنید در آن ــ پس حضرت تحریص و ترغیب نمود در عمل به کتاب خدا ــ پس فرمود. و دیگر اهل بیت من است. پس سه مرتبه فرمود که: خدا را به یاد شما می‌آورم در حقّ اهل بیت من، یعنی آزار ایشان مکنید و حرمت ایشان را رعایت کنید و حقّ امامت را از ایشان غصب مکنید. پس حصین گفت که: اهل بیت او کیستند ای زید؟ آیا زنان او از اهل بیت او نیستند؟ زید گفت که: از اهل خانهٔ او هستند امّا مراد از اهل بیت در اینجا آنهایند که محرومند از تصدّق بعد از او. گفت: کیستند آنها؟ زید گفت: آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس. حصین گفت: اینها محرومند از صدقه؟ گفت: بلی»[1].

۱. طرائف ۱۱۳؛ عمدة ابن بطریق ۶۹؛ صحیح مسلم ۴/۱۸۷۳؛ جامع الاصول ۱۰/۱۰۲.

مترجم گوید که: بعد از این مذکور خواهد شد که زید غلط کرده است و اهل بیت مخصوص آل عباست، و ایضاً این مضمون را به اندک اختلافی در «جامع الاصول» و سایر کتب روایت کرده‌اند[۱].

و سیّد از ابن مغازلی شافعی به چندین طریق روایت کرده است که حضرت رسول ﷺ فرمود که: بدرستی که نزدیک شده است که مرا بخوانند به عالم قدس و اجابت نمایم و بدرستی که در میان شما دو چیز بزرگ گذاشته‌ام: کتاب خدا ریسمانی است کشیده از آسمان بسوی زمین، و عترت من که اهل بیت منند، و بدرستی که خداوند لطیف و خبیر خبر داد مرا که این دو تا از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند پس نظر کنید که چگونه خلافت من خواهید کرد در رعایت ایشان[۲].

و ایضاً سیّد از کتاب فضایل قرآن ابن ابی الدنیا روایت کرده است که حضرت رسول ﷺ فرمود که: منم فرط شما بر حوض کوثر که پیش از شما وارد می‌شوم که از برای شما مهیّا کنم، پس چون وارد شوید و مرا ملاقات کنید سؤال خواهم کرد از ثقلین که چگونه خلافت من در حقّ ایشان کرده‌اید؛ پس ندانستیم که ثقلین چیست تا اینکه مردی از مهاجرین برخاست و گفت: ای پیغمبر خدا! پدر و مادرم فدای تو باد ثقلین کدامند؟ حضرت فرمود: بزرگترین آنها کتاب خداست، یک طرف آن به دست خدا و طرف دیگر به دست شماست پس چنگ زنید در آن تا نلغزید و گمراه نشوید، و کوچکتر آنها عترت منند هرکه از ایشان رو به قبلهٔ من کند و اجابت دعوت من کند پس مکشید ایشان را و فریب مدهید ایشان را، بدرستی که من سؤال کرده‌ام از خداوند صاحب لطف و احسان و دانا پس

---

۱. برای اطلاع از مصادری که در آنها حدیث غدیر به این مضامین که در صحیح مسلم ذکر شده، آمده است، رجوع شود به تفسیر ابن کثیر ۳/ ۲۱۵؛ ینابیع المودة ۱/ ۹۵ـ۹۶؛ احقاق الحق ۹/ ۳۱۸.
و اما در بارهٔ اینکه اهل بیت همان اهل عبا می‌باشند رجوع شود به تفسیر طبری ۱۰/ ۲۹۶؛ سنن ترمذی ۵/ ۶۲۱ـ۶۲۲؛ جامع الاصول ۱۰/ ۱۰۰ـ۱۰۱؛ اسد الغابة ۷/ ۲۱۸؛ الاستیعاب ۳/ ۱۱۰۰؛ کنز العمال ۱۳/ ۱۶۳.

۲. طرائف ۱۱۵؛ مناقب ابن المغازلی ۲۱۴.

عطا کرد مراکه هر دو با هم نزد من آیند در حوض کوثر مانند این دوتا ـ واشاره کرد به انگشت شهادت و میان ـ یاری کنندهٔ این دو تا یاری کنندهٔ من است، و خوار کنندهٔ این دوتا خوار کنندهٔ من است، و دشمن این دوتا دشمن من است، و بدرستی که هلاک نشدند امّتی پیش از شما مگر آنکه عمل کردند به خواهشهای نفسانی خود و معاونت یکدیگر کردند در ضرر پیغمبر خود وکشتند آنها راکه امر به عدالت می‌کردند در میان ایشان[1].

وایضاً صاحب طرائف از ثعلبی که از مفسران عامه است روایت کرده است در تفسیر آیهٔ ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيعاً﴾[2] به چندین سند که رسول خدا ﷺ فرمود که: ایها الناس! گذاشته‌ام در میان شما دو امر بزرگ که خلیفه و جانشین منند در میان شما، اگر بگیرید و عمل کنید و متابعت آنها را بکنید هرگز گمراه نشوید بعد از من: یکی بزرگتر است از دیگری که آن کتاب خداست ریسمانی کشیده میان زمین و آسمان، و عترت من که اهل بیت منند؛ از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر به نزد من آیند[3].

وابن اثیر در جامع الاصول که بالفعل در میان عامه متداول و معتبر است روایت کرده است از صحیح ترمذی از جابر بن عبدالله انصاری که گفت: دیدم رسول خدا ﷺ را در روز عرفه که بر ناقهٔ عضبا سوار بود و خطبه می‌خواند شنیدم که می‌گفت: من گذاشته‌ام در میان شما چیزی راکه اگر اخذ کنید به آن هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و عترت من که اهل بیت منند[4].

وایضاً از صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود که: من در میان شما می‌گذارم چیزی راکه اگر متمسک به آن شوید هرگز گمراه نگردید بعد از من، دو چیز است که یکی از دیگری بزرگتر است و آن کتاب خداست ریسمانی کشیده از زمین تا آسمان، و عترت من که اهل بیت منند، هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در

---

۱. طرائف ۱۱۷.
۲. سورهٔ آل عمران، ۱۰۳.
۳. طرائف ۱۲۱.
۴. جامع الاصول ۱۸۷/۱؛ صحیح ترمذی ۶۲۱/۵.

حوض ـ کوثر ـ بر من وارد شوند پس نظر کنید که چگونه خلافت من در حقّ ایشان خواهید کرد[۱].

و در احتجاج از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است که گفت: روزی من و حبش بن المعتمر در مکه بودیم ناگاه ابو ذر رضی الله عنه برخاست و حلقهٔ درِ خانهٔ کعبه را گرفت و به صدای بلند ندا کرد در موسم حج: ایها الناس! هرکه مرا شناسد، شناسد، و هرکه نشناسد منم جندب بن جناده و منم ابو ذر، ایها الناس! من شنیدم از پیغمبر شما که گفت که: مَثَل اهل بیت من در امّت من مثل کشتی نوح است در میان قومش، هرکه سوار شد در آن کشتی نجات یافت و هرکه تخلّف کرد از آن غرق شد، و مثل درگاه حطّه است در بنی اسرائیل، ایها الناس! من شنیدم از پیغمبر شما که گفت: بدرستی که من گذاشتم در میان شما دو چیز که هرگز گمراه نشوید مادامی که متمسک به آنها باشید: کتاب خدا و اهل بیت من... تا آخر حدیث.

پس چون ابو ذر به مدینه آمد، عثمان فرستاد بسوی او و گفت: چه باعث شد تو را که در موسم حج ایستادی و آنها را گفتی؟ گفت: عهدی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله با من کرده بود و مرا به آن امر نموده بود.

عثمان گفت: که از برای تو گواهی به اینها می دهد؟ پس برخاست جناب امیر علیه السلام و مقداد رضی الله عنه شهادت دادند، پس هرسه بیرون رفتند، عثمان اشاره کرد به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و گفت: این و دو مصاحبش گمان می‌کنند که کاری از پیش خواهند برد و چیزی بدستشان خواهد آمد[۲].

و ابن بابویه در امالی به سند معتبر از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هرکه به دین من اعتقاد کند و بر طریقهٔ من راه رود و متابعت سنّت من کند پس باید که اعتقاد کند که ائمه از اهل بیت من بهترند از جمیع امّت من، بدرستی که مَثَل ایشان

---

۱. جامع الاصول ۱/ ۱۸۷؛ صحیح ترمذی ۵/ ۶۲۲.

۲. احتجاج ۱/ ۳۶۱، و در آن «حنش بن المعتمر» است.

در این امّت مثل باب حطّه است در بنی اسرائیل[1].

و در عیون اخبار الرضا به سندهای بسیار از آن حضرت روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود که: مَثَل اهل بیت من در میان شما مثل سفینهٔ نوح ﷺ است، هر که در کشتی متابعت اهل بیت سوار شود نجات یابد و هر که تخلّف کند از آن در پس گردنش زنند و در آتش جهنم اندازند[2].

و همین حدیث را ابن اثیر از اعاظم علمای عامه در نهایه نقل کرده است[3]، و در صحیفة الرضا ﷺ نیز مذکور است[4].

و عیاشی در تفسیرش از حضرت امام رضا ﷺ روایت کرده است در تفسیر آیهٔ ﴿قُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطاياكُمْ﴾[5] که حضرت باقر ﷺ فرمود: مائیم باب حطّهٔ شما[6].

مترجم گوید: میان مفسران و مورخان خلاف بسیار است در دخول باب حطّه، و آنچه مشهور است آن است که بعد از وفات حضرت موسی ﷺ که چهل سال مدت تیه تمام شد حضرت یوشع وصیّ موسی بنی اسرائیل را برداشت و به جنگ عمالقه آمد که شهر اریحا را که از بلاد شام است فتح کند، پس چون فتح کردند و عمالقه را کشتند و بلاد شام را متصرف شدند، حق تعالی امر کرد ایشان را که داخل شهر اریحا شوند از روی تواضع و مثل استغفار کنندگان سرها به‌زیر افکنند چنانچه خدا فرموده است ﴿وَإِذْ قُلْنا ادْخُلُوا هٰذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْها حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَداً وَادْخُلُوا الْبابَ سُجَّداً وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطاياكُمْ﴾[7] و اکثر سجود را تفسیر کرده‌اند به خم شدن و فروتنی کردن و حطّه را تفسیر کرده‌اند به «حطّ عنّا خطایانا» یعنی «فروریز از ما گناهان ما را» و گفته‌اند که: گناه ایشان آن بود که در زمان

۱. امالی شیخ صدوق ۶۹.
۲. عیون اخبار الرضا ۲/ ۲۷.
۳. النهایة ۲/ ۲۹۸.
۴. صحیفة الرضا ﷺ ۱۱۶.
۵. سورهٔ بقره: ۵۸.
۶. تفسیر عیاشی ۱/ ۴۵.
۷. سورهٔ بقره: ۵۸.

حضرت موسی علیه السلام قبول نکردند که داخل اریحا شوند و مبتلا به بلیّه شدند[1].

و از ابن عباس روایت کرده‌اند که، حطّه به معنی لا اله الا الله است. ﴿وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾[2] یعنی: «بزودی زیاد می‌کنیم نیکی نیکی‌کنندگان را». ﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلاً غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ﴾[3] یعنی: «پس مبدّل کردند آنها که ستم کردند بر خود گفتاری غیر آنچه به ایشان گفته شده بود که بگویند». گفته‌اند که: ایشان خم نشدند و نشستنگاه خود را بر روی زمین می‌کشیدند و می‌رفتند و به جای حطّه می‌گفتند «حطا سمقاثا» یعنی «گندم سرخی می‌خواهیم» از روی استهزا و استخفاف به امر خدا، پس خدا بر ایشان تاریکی وطاعون فرستاد که در یک ساعت هفتاد هزارکس از ایشان کشت پس خدا رحم کرد واز ایشان طاعون را برداشت چنانچه خدا فرموده است ﴿فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزاً مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾[4] یعنی «پس فروفرستادیم بر آنها که ستم کرده بودند عذابی از آسمان به سبب فسقی که‌ایشان‌کرده‌اند»[5] پس‌اهل‌بیت علیهم السلام در این امّت مثل آن درگاه‌است زیراکه ایشان باب‌اللّه‌اند[6]، وهرکه‌در درگاه متابعت‌ایشان داخل‌شود از عذاب دنیا و آخرت نجات یابد. وهرکه تکبر کند از اقرار به امامت ایشان و متابعت ایشان نکند هلاک شود به هلاک معنوی وگمراه گردد در دنیا و عقبیٰ و به عذابهای الهی معذّب گردد.

و در جلد اول، در تفسیر امام علیه السلام نقل شده که: حق تعالی صورت محمد و علی را در دروازهٔ شهر ممثّل گردانید و امر کرد ایشان راکه سجده کنند بر آن مثالها و تازه کنند بر خود بیعت و محبت ایشان را تا آخر آنچه گذشت[7]. پس حضرت فرمود که: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: از برای بنی اسرائیل دروازهٔ حطّه را نصب کردند و نصب کردند از

---

۱. رجوع شود به مجمع البیان ۱/۱۱۸؛ تفسیر طبری ۱/۳۳۹؛ تفسیر فخر رازی ۳/۸۷.

۲. سورهٔ بقره: ۵۸.

۳. سورهٔ بقره: ۵۹.

۴. سورهٔ بقره: ۵۹.

۵. رجوع شود به تفسیر بغوی ۱/۷۶؛ تفسیر قرطبی ۱/۴۰۹ـ۴۱۱.

۶. بصائر الدرجات ۶۱؛ فضائل شیعه ۸ـ۹؛ احتجاج ۱/۵۴۰.

۷. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام ۲۶۰.

برای شما ای امّت محمد ﷺ درگاه حطّهٔ اهل بیت محمد ﷺ را و امر کردند شما را به متابعت ایشان و ملازم بودن طریقت ایشان تا خدا گناهان شما را بیامرزد و نیکوکاران شما را ثواب زیاد کرامت فرماید. و باب حطّهٔ شما بهتر است ز باب حطّهٔ بنی اسرائیل زیرا که درگاه ایشان از چوب چند است؛ و ما سخنگویان، راستگویان، مؤمنان، هدایت کنندگان، فاضلانیم، چنانچه رسول خدا ﷺ فرمود که: ستاره‌ها در آسمان امانند از خرق شدن و اهل بیت من امان امّت منند از گمراه شدن در دین خود. و ایشان در زمین هلاک نمی‌شوند مادامی که از اهل بیت من کسی باشد که متابعت سیرت و سنّت او نمایند[1].

و ایضاً حضرت رسالت پناه ﷺ فرمود: هرکه خواهد که به روش زندگانی من زندگانی کند و به روش مردن من بمیرد و ساکن شود در جنّت عدن که پروردگار من مرا وعده داده است و چنگ زند در درختی که حق تعالی به دست قدرت خود غرس نموده است و فرموده است که: باش پس بهم رسیده است، پس ولایت علی بن ابی طالب را اختیار کند و اقرار نماید به امامت او و با دوست او دوست باشد و با دشمن او دشمن، و اختیار کند بعد از او ولایت فرزندان فاضل او را که اطاعت خدا می‌کنند بدرستی که ایشان از طینت من خلق شده‌اند و خدا روزی ایشان کرده فهم و علم مرا، پس وای بر آنها از امّت من که تکذیب فضل ایشان کنند و قطع کنند از ایشان پیوند مرا، خدا نرساند به ایشان شفاعت مرا[2].

و حدیث سفینهٔ نوح را سیّد در طرائف از کتاب ابن مغازلی شافعی به چندین طریق روایت کرده است از ابن عباس و ابو ذر و سلمة بن الاکوع و غیر ایشان[3]، و حدیث سفینه و باب حطّه را سلیم بن قیس از حضرت علی بن الحسین ﷺ روایت کرده که به حضرت

---

۱. تفسیر امام حسن عسکری ﷺ ۵۴۶

۲. تفسیر امام حسن عسکری ﷺ؛ بصائر الدرجات ۴۸؛ کافی ۲۰۸/۱؛ کامل الزیارات ۶۹؛ المعجم الکبیر ۱۹۴/۵؛ ترجمة الامام علی من تاریخ ابن عساکر ۹۵/۲؛ کنز العمال ۱۰۳/۱۲.

۳. طرائف ۱۳۲؛ مناقب ابن المغازلی ۱۴۸ ـ ۱۵۰.

عرض کرد که: زیاده از صد نفر از فقهای صحابه شنیده‌ام[۱].

و ابن بابویه ﷺ در امالی و اکمال الدین از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا ﷺ به علی بن ابی طالب ﷺ فرمود: یا علی! من شهر حکمتم و تو دروازهٔ آنی، و داخل شهر نمی‌توان شد مگر از دروازهٔ آن، و دروغ می‌گوید کسی که دعوی می‌کند که مرا دوست می‌دارد و تو را دشمن می‌دارد زیرا که تو از منی و من از توأم، گوشت تو از گوشت من است و خون تو از خون من، و روح تو از روح من است و پنهان تو از پنهان من است و آشکار تو آشکار من، و تو امام امّت منی و خلیفه و جانشین من بر امّت من بعد از من، سعادتمند کسی است که طاعت تو کند و شقی کسی است که نافرمانی تو کند، و سعادتمند کسی است که ولایت تو اختیار کند و زیانکار کسی است که با تو دشمنی کند، و رستگار کسی است که از تو جدا نشود و هلاک شده کسی است که از تو جدا شود، مثل تو و مثل امامان از فرزندان تو بعد از من مثل کشتی نوح است که هر که سوار شد نجات یافت و هر که تخلّف کرد غرق شد، و مثل شما مثل ستارگان آسمان است که هر ستاره که فرومی‌رود ستاره‌ای دیگر طلوع می‌کند تا روز قیامت[۲].

و ایضاً از زید بن ثابت روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «إنّي تارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتابَ اللهِ وَعِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي أَلا وَهُما الخَلِيفَتانِ مِنْ بَعْدِي وَلَنْ يَفْتَرِقا حَتّى يَرِدا عَلَيَّ الحَوْضَ»[۳].

و در اکمال الدین و معانی الاخبار و خصال از ابو سعید خدری روایت کرده است که حضرت رسول ﷺ فرمود که: من در میان شما دو چیز بزرگ می‌گذارم که یکی بلندتر است از دیگری، کتاب خدا که ریسمانی است کشیده از آسمان بسوی زمین و عترت من، بدرستی که از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند؛ راوی گفت: از

۱. کتاب سلیم بن قیس الهلالی ۱۱.
۲. امالی شیخ صدوق ۲۲۲؛ کمال الدین ۲۴۱.
۳. امالی شیخ صدوق ۳۳۸؛ کمال الدین ۲۳۶.

ابو سعید پرسیدم که: عترت او کیست؟ گفت: اهل بیت او[۱].

وایضاً از ابو عمرو مصاحب ابو العباس نحوی لغوی شنیدم که می‌گفت: اینها را از برای آن ثقل می‌گفتند که تمسک به آنها سنگین و دشوار است[۲].

و ابن بابویه حدیث ثقلین را در اکمال الدین و غیر آن به بیست سند روایت کرده است از ابو سعید خدری و ثعلبی و ابو هریره و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و زید بن ارقم و جابر بن عبد الله انصاری و ابو ذر غفاری و زید بن ثابت و غیر ایشان از صحابه[۳].

و علی بن ابراهیم روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حجة الوداع در مسجد خیف فرمود که: من فرط شمایم و پیش از شما به نزدیک حوض می‌روم و شما بعد از من وارد می‌شوید بر حوض، حوضی که عرضش از مابین بُصریٰ شام است[۴] تا صنعاء یمن، و در آن قدحها از نقرهٔ خام است به عدد ستاره‌های آسمان و بدرستی که در آنجا سؤال خواهم کرد از ثقلین که: چه کردید به آنها، گفتم: یا رسول الله! ثقلین کدامند؟ فرمود: کتاب خدا که ثقل بزرگ است یک طرفش بدست خدا و طرف دیگر بدست شماست پس دست زنید به آن تا گمراه نشوید و هرگز نلغزید، و عترت من که اهل بیت منند؛ بدرستی که خبر داد مرا خداوند صاحب لطف و احسان و دانای آشکار و پنهان که این دوتا از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند مانند این دو انگشت من ـ و دو انگشت سبّابه را با هم جفت کرد ـ و نمی‌گویم مانند این دوتا که یکی بر دیگری زیادتی کند ـ و جمع کرد میان سبّابه و انگشت میان ـ[۵].

مترجم گوید: در آنچه پیش مذکور شد که به این دو انگشت تشبیه شد منظور جدا نشدن بود و تشبیه به انگشت شهادت و میانین از یک دست مناسبتر بود و در آنجا منظور

---

۱. کمال الدین ۲۴۰؛ معانی الاخبار ۹۰؛ خصال ۶۵.

۲. معانی الاخبار ۹۰؛ کمال الدین ۲۳۶؛ عیون اخبار الرضا ۱/ ۵۷.

۳. کمال الدین ۲۳۴ ـ ۲۴۰؛ عیون اخبار الرضا ۲/ ۲۷.

۴. در مصدر بجای بصری شام، بصره است.

۵. تفسیر قمی ۱/ ۳.

پیشی نگرفتن است، و تشبیه به دو انگشت شهادت مناسبتر است و انگشت میان مناسب نیست زیرا که بلندتر است و پیشی می‌گیرد بر انگشت شهادت، و مقصود از هر دو فی‌الجمله آن است که لفظ و معنی قرآن نزد اهل بیت ﷺ است و دیگری تمام هر دو را ندارد، و ایضاً عمل قرآن مجید بتمامه از اوامر و نواهی مخصوص ایشان است چنانچه در وصف حضرت رسول ﷺ وارد شده است که خلق آن حضرت بود.

و ایضاً ایشان شهادت می‌دهند بر حقیقت قرآن و قرآن شهادت می‌دهد بر حقیقت ایشان چنانچه در حدیث وارد شده که: ثلث قرآن در فضایل ایشان است و ثلثی در مثالب دشمنان ایشان[1]، و بعضی از روایات ربع وارد شده است[2].

و ابن بابویه در اکثر کتب خود از حضرت سیّد الشهدا ﷺ روایت کرده است که: از حضرت امیر المؤمنین ﷺ پرسیدند که: عترت کیست؟ گفت که: منم و حسن و حسین و نُه فرزندان او که نهم ایشان مهدی قائم صلوات الله علیهم است، جدا نمی‌شوند از کتاب خدا و کتاب خدا از ایشان جدا نمی‌شود تا در حوض بر من وارد می‌شوند[3].

و صفار در بصائر الدرجات و عیاشی در تفسیر، حدیث ثقلین را به سندهای بسیار از طریق اهل بیت ﷺ روایت کرده‌اند[4].

و ایضاً در بصائر الدرجات از حضرت باقر ﷺ روایت کرده است که: خدا را در زمین سه حرمت است: قرآن و عترت من و کعبه که خانهٔ محترم خداست، امّا قرآن را پس تحریف کردند و تغییر دادند، و امّا کعبه را پس خراب کردند، و امّا عترت مرا پس کشتند، همهٔ اینها امانتهای خدا بودند و همه را ضایع کردند[5].

بدان که حدیث ثقلین و سفینه و باب حطّه متواترند و لغویان همه نقل کرده‌اند و ابن اثیر

---

۱. تفسیر فرات کوفی ۱۳۸؛ تفسیر عیاشی ۱ / ۱۰.
۲. کافی ۲ / ۶۲۸؛ تفسیر عیاشی ۱ / ۹.
۳. کمال الدین ۲۴۰؛ معانی الاخبار ۹۰؛ عیون اخبار الرضا ۱ / ۵۷.
۴. بصائر الدرجات ۴۱۲ ـ ۴۱۴؛ تفسیر عیاشی ۱ / ۴ و ۵.
۵. بصائر الدرجات ۴۱۳.

در نهایه گفته است که: در حدیث وارد شده است «إِنِّي تارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتابَ اللهِ وَعِتْرَتِي» گفته است که: چرا اینها را ثقل نامید؟ از برای آنکه اخذ به آنها و عمل کردن به آنها سنگین و دشوار است و هر چیز خطیر نفیس را ثقل می‌گویند، پس اینها را ثقل نامید از جهت اعظام قدر آنها و تفخیم شأن ایشان[1].

و باز در نهایه گفته که: در حدیث است که «مَثَلُ أَهْلُ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْها زُخَّ بِهِ فِي النّارِ»[2].

و در قاموس گفته است که: ثَقَل ـ محرکه ـ هر چیز نفیس است که ضبط کنند و پنهان دارند، و به این معنی است حدیث «إِنِّي تارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتابَ اللهِ وَعِتْرَتِي»[3].

و سیّد مرتضی ﷺ در شافی گفته است که: دلیل بر صحت حدیث ثقلین آن است که جمیع امّت آن را تلقّی به قبول نموده‌اند و احدی از ایشان به اختلافی که در تأویلش کرده‌اند در صحت حدیث نکرده‌اند، و قاعدهٔ علما آن است که اگر شکی در صحت حدیث داشته باشند اول در آن باب سخن می‌گویند و بعد از آن در تأویل و معنی آن سخن می‌گویند، و عدول کردن ایشان از این قاعده دلیل است بر آنکه شکی در صحت آن ندارند. و بعد از آن گفته است که: عترت آدمی در لغت، نسل اوست مانند فرزند و فرزند فرزند او، و بعضی از اهل لغت توسعه دادند و گفته‌اند: عترت مرد، نزدیکترین قوم اوست بسوی او در نسب، پس بنابر قول اول ظاهر و حقیقت لفظ شامل حسن و حسین ﷺ و اولاد ایشان خواهد بود، و بنابر قول ثانی شامل ایشان و جمعی که در قرب نسب مثل ایشانند نیز خواهد بود به آنکه حضرت رسول ﷺ مقیّد فرموده است سخن را به قیدی که شبهه را از آن زایل گردانیده است و سخن را واضح نموده است به آنکه فرموده است: عترت من اهل بیت من است، پس حکم را متوجه ساخته است بسوی کسی که مستحق هر دو نام بوده باشد، و ما می‌دانیم کسی که از عترت آدمی موصوف باشد به آنکه از اهل

1. النهایة 1/216.
2. النهایة 2/298.
3. القاموس المحیط 3/502.

بیت اوست اولادِ اولاداست وکسی که جاری مجرای ایشان باشد از نسب قریب به آنکه حضرت رسول ﷺ خود بین فرموده که اهل بیت او چه جماعتند زیراکه اخبار متظافره وارد شده است که. جمع کرد آن حضرت، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وفـاطمه وحسن وحسین علیهم السلام را در خانهٔ خود وعبائی بر روی ایشان افکند وگفت: خداوندا! اینها اهـل بیت منند پس رجس وبدیها وشک را از ایشان دور گردان وپاک کـن ایشـان را از گـناه وصفات ذمیمه پاک گردانیدنی، پس آیهٔ تطهیر نازل شد در این وقت، پس امّ‌سلمه زوجهٔ آن حضرت گفت: یا رسول الله! آیا من از اهل بیت تو نیستم؟ حضرت فرمود کـه: نـه، ولیکن تو بر خیری؛ پس نام اهل بیت را مخصوص این جماعت گردانید وغیر ایشـان را داخل نگردانید، پس می‌باید که حکم در حدیث ثقلین متوجه باشد بسوی ایشان وبسوی کسی که ملحق باشد به ایشان به دلیل دیگر، واجماع کرده‌اند هرکه این حکـم را ثـابت گردانیده است در ایشان ـ یعنی وجوب تمسـک به ایشان وپیروی کردن ایشان ـ بر آنکه اولاد نیز جاری مجرای ایشان وحکم ایشان دارند.

واگر گویند که: بنا بر بعضی از احتمالات که مذکور شد می‌باید که جـناب امیر علیه السلام داخل عترت نباشد؛ جواب می‌گوئیم که: کسی کـه عـترت را مـخصوص اولادِ اولاد او می‌داند از شیعه می‌گوید که: جناب امیر صلوات الله علیه هرچند که ظاهر لفظ عترت آن حضرت را شامل نیست امّا پدر عترت است وسیّد وبهتر ومهتر ایشان است، وحکم در باب عترت بدلیل خارج شامل آن حضرت هست[۱].

واگر گویند که: گاه باشد که حکم به عدم ضلالت از برای کسی باشد که متمسک بـه کتاب وعترت هر دو بوده باشد نه به عترت تنها؛ جواب گوئیم که: بنابر این سخن بی‌فایده می‌شود زیراکه هرگاه کتاب به تنهائی حجت باشد، چیزی که به تنهائی حجت نباشد به آن ضم کردن فایده نخواهد داشت وخصوص عترت دخل نخواهد داشت، همه‌کس وهـمه چیز هم چنین است که هرگاه موافق کتاب بـاشد حـجت خـواهـد بـود، پس عـترت را

---

۱. الشافي في الامامة ۳/ ۱۲۲.

تخصیص کردن و قطع کردن بر آنکه ایشان از کتاب جدا نمی‌شوند تا روز قیامت دلیل آن است که قول ایشان به تنهائی حجت است.

و عامه این حدیث را حمل کرده‌اند بر آنکه اجماع اهل بیت علیهم السلام حجت است و این فایده نمی‌کند زیرا که معلوم است اجماع ایشان بر آنکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بی‌فاصله خلیفه است الّا شاذّی که خروج ایشان از اجماع ضرر ندارد به آنکه از همین حدیث ممکن است استدلال کردن بر آنکه در هر عصری حجتی معصوم مأمون می‌باید باشد. زیرا که ما می‌دانیم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ما را مخاطب به این سخن نکرد مگر برای آنکه قطع عذرها بکند و حجت بر ما تمام کند در امر دین و راهنمائی کند ما را به چیزی که به سبب آن نجات یابیم از شک و ریب.

مؤید و موضح آن است آنچه در روایت زید بن ثابت مذکور است «وَهُما الخَلیفَتانِ مِنْ بَعْدي» یعنی کتاب و عترت دو خلیفه و جانشین منند بعد از من، زیرا که معلوم است که مراد آن است که آنچه را در حال حیات من به من رجوع می‌کردید باید که بعد از من به ایشان رجوع کنید، پس می‌گوئیم که خالی از دو صورت نیست.

اول آنکه: اجماع ایشان حجت است چنانکه مخالف فهمیده است.

دوم آنکه: در هر عصری معصومی در میان ایشان هست که قول او حجت است.

اگر اول مراد باشد حجت را بر ما تمام نکرده خواهد بود و قطع عذر ما نشده خواهد بود و در میان ما خلیفه که قائم مقام او باشد نگذاشته خواهد بود. زیرا که در هر مسأله واجب نیست که اجماع ایشان منعقد گردد. و آنچه اجماع ایشان بر آن منعقد شده است شاید یک جزو از هزار جزو مسائل شریعت بوده باشد. پس حجت چگونه بر ما تمام می‌کند در شریعت به کسی که نزد او از حاجت ما نیست مگر اندکی از بسیار؛ پس این دلیل است بر آنکه ناچار است در هر عصری از حجتی در میان اهل بیت که مأمون باشد و به گفتهٔ او قطع حاصل شود، و این دلیلی است بر وجود حجت و به ادلهٔ خاصه معلوم می‌شود که آن حجت کیست بر سبیل تفصیل. و چون فرمود که: از هم جدا نمی‌شوند تا روز قیامت، پس حکم کتاب و اصل آن تا روز قیامت باقی است و باید که آن حجت نیز همیشه باقی باشد و در هر

عصری فردی از آن بوده باشد[۱].

مترجم گوید که: بلکه احتیاج به حجت زیاده است از احتیاج به کتاب، زیرا که از ظاهر قرآن قلیلی از احکام معلوم می‌شود و آنها نیز در نهایت اجمال و تشابه، چنانچه بعضی گفته‌اند که: محکمترین آیات قرآن آیهٔ وضو است و در آن هشتاد تشابه هست، پس در اصل اکثر عمدهٔ احکام شریعت با شرح و تفسیر و تفصیل احکام موجوده در ظاهر قرآن محتاجند به خلیفه، و از اینجا نیز ظاهر می‌شود که قول به آنکه رجوع به کتاب و عترت با هم است صورت ندارد، زیرا که سایر احکام که از قرآن ظاهر نمی‌شود بلکه آنها که ظاهر می‌شود نیز از جهت تشابه بر مردم مشتبه می‌نماید و قطع عذر ایشان به این هر دو نمی‌شود.

واما دلالت این عبارت بر تنصیص بر امامت و خلافت و وجوب متابعت ظاهر است، پس کسی که اندک عقلی و انصافی داشته باشد شک نمی‌کند در آن. مثل آنکه هرگاه پادشاهی یا حاکمی از شهر بیرون رود و بگوید که فلان را در میان شما گذاشته‌ام از آن نمی‌فهمند بغیر آنکه چنانچه اطاعت من می‌کردید باید که اطاعت او راکنید، وکسی که از خانهٔ خود ارادهٔ سفر کند وگوید که فلان را در میان شما می‌گذارم دلالت نمی‌کند مگر بر آنکه او وکیل من است و صاحب اختیار خانهٔ من است، خصوصاً وقتی که اول بگوید که: من بشرم و برودی داعی پروردگار خود را اجابت می‌کنم، و بعد از آن بگوید که: من در میان شما عترت وکتاب را می‌گذارم.

واما آنچه در اکثر اخبار مذکوره به تفضیل کتاب بر عترت وارد شده است و از فحاوی اخبار بسیار دیگر تفضیل عترت بر کتاب ظاهر می‌شود جمع در میان اینها خالی از اشکال نیست، و حقیر را وجهی متین به خاطر قاصر رسیده و تفسیر آن را در کتاب «عین الحیوة» ایراد نموده‌ام مجملش آن است که:

قرآن مجید را الفاظ و معانی بسیار است از ظهر و بطن، تا هفت بطن و هفتاد بطن

---

۱. الشافي في الامامة ۳/۱۲۶.

و موافق احادیث بسیار لفظ قرآن و تمامش مخصوص اهل بیت ﷺ است، بلکه علم «ماکان و مایکون» تا روز قیامت و جمیع شرایع و حکام در قرآن هست و علمش نزد ایشان مخزون است، پس حامل کامل قرآن مجید ایشانند، و همچنین عمل نمودن به جمیع احکام و شرایع قرآن مخصوص ایشان است چون از جمیع گناهان معصوم و به جمیع کمالات بشری متّصفند.

و ایضاً اکثر قرآن در مدح ایشان و مذمّت مخالفن ایشان است چنانچه سابقاً مذکور شد، و این معنی نیز ظاهر است که مدح هر صفت کملی که در قرآن واقع است به مدح صاحب آن صفت برمی‌گردد و صاحب آن صفت بر وجه کمال ایشانند، و مذمّت هر صفت نقصی که وارد شده است به مذمّت صاحبان آن صفات عاید می‌گردد که دشمنان ایشانند، وچون قرآن شخصی نیست قائم به ذات بلکه عرضی است که در محالّ مختلفه ظهورات مختلفه دارد چنانچه پیوسته در علم ملک علّام بوده است و از آنجا در لوح ظاهر گردیده و از آنجا به قلب حضرت جبرئیل منتقل شده و از جانب خدا بلا واسطه یا بواسطهٔ جبرئیل در روح مقدس و قلب منوّر حضرت رسالت پناه ﷺ ظاهر گردیده، و از آنجا به قلوب اوصیا و مؤمنین درآمده و در صورت کتابی جلوه نموده، پس اصل قرآن را حرمتی است، و به سبب آن در هرجا که ظهور کرده آن محل را حرمتی بخشیده، و در هرجا که ظهور او زیاده است موجب حرمت آن بیشتر گردیده، پس هرگاه آن نقشهای مرکب و لوح و کاغذی که بر آن نقش بسته و جلدی که مجاور آنها گردیده با آنکه پست‌ترین ظهورات آن است آنقدر حرمت به آن بخشیده که اگر کسی خلاف ادبی نسبت به آنها بعمل آورد کافر می‌شود، پس قلب مؤمنی که حامل قرآن گردیده حرمتش زیاده از نقش و کاغذ قرآن خواهد بود چنانچه وارد شده است که مؤمن حرمتش از قرآن بیشتر است، و از مضامین و اخلاق حسنهٔ قرآن هرچند در مؤمن بیشتر ظهور کرده موجب احترام او زیاده گردیده، و هرچند خلاف آن اوصاف از نقایص و معاصی و اخلاق ردیله ظهور کرده موجب نقصان ظهور قرآن و نقص حرمت او گردیده، پس این مراتب ظهورات قرآن و اوصاف آن زیاده می‌گردد تا چون به مرتبهٔ حضرت رسالت و اهل بیت او برسد مرتبهٔ ظهورش به نهایت

می‌رسد، بلکه اگر به حقیقت نظر کنی قرآن حقیقی ایشانند که محلّ لفظ قرآن و معنی آن و اختلاف آنند، چنانچه دانستی که قرآن چیزی را گویند که نقش قرآن در آن باشد و نقش کامل قرآن به حسب لفظ و معنی در نفوس مطهرهٔ ایشان حاصل است چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمود که: منم کلام الله ناطق، و احادیث به این مضامین بسیار است که در عین الحیاة بعضی از آنها را ایراد کردهام.

پس بنا به تحقیق حاصل این احادیث این خواهد بود که این جهت ایشان که جهت اتحاد با قرآن و حاصل علم آن بودن است بهتر است از سایر جهات ایشان چنانچه حضرت فرموده است: «وَلَقَدْ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ»[1] و سایر جهات ایشان انساب شریفه و نصوص و امثال اینهاست، اگرچه اینها را نیز داخل جهت قرآنیّت می‌توان کرد امّا عمده جهت قرآنیّت علم است، والله یعلم.

---

۱. آیه‌ای به این عبارت در قرآن وجود ندارد. آیهٔ ۳۲ سورهٔ دخان چنین است: ﴿وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾.

فصل نهم

در بیان سایر نصوص متفرقهٔ ایشان
که مجملاً در ضمن اخبار مختلفه وارد شده است

در کتاب بشارة المصطفی از ابوهریره روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: بهتر شما، بهترِ شماست از برای اهل بیت من بعد از من[1].

و ایضاً از حضرت رسول صلی الله علیه و آله به روایت جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است که فرمود: فرزندان پدری عصبه ـ یعنی خویشان پدری ـ می‌دارند که منسوب به آنها می‌باشند مگر فرزندان فاطمه علیها السلام که من ولیّ ایشان و عصبهٔ ایشانم و ایشان عترت منند و از طینت من خلق شده‌اند، وای بر آنها که تکذیب نمایند فضیلت ایشان را، هر که ایشان را دوست دارد خدا او را دوست دارد و هر که ایشان را دشمن دارد خدا او را دشمن می‌دارد[2].

و ایضاً به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است: بدرستی که حضرت عزت بر بندگان پنج چیز را واجب گردانیده است و واجب نگردانیده مگر خوب و نیکو را: نماز و زکات و حج و روزه و ولایت ما اهل بیت، پس عمل کردند مردم به چهار چیز و استخفاف کردند به پنجم، بخدا سوگند که کامل نکرده‌اند آن چهار خصلت را تا

---

۱. بشارة المصطفی ۳۹.
۲. بشارة المصطفی ۴۰

کامل گردانند آنها را به پنجم؛ یعنی اعتقاد به امامت اهل بیت علیهم السلام شرط قبول آنهاست[۱].

ایضاً از آن حضرت روایت کرده است که: ماییم نجیبان و اولاد ما اولاد پیغمبرانند وگروه ما گروه خدایند وگروهی که بر ما خروج کرده‌اند لشکر شیطانند، کسی که ما را با ایشان مساوی گرداند از ما نیست[۲].

و صاحب کتاب مصباح الانوار از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: من ترازوی علمم و علی دو کفهٔ آن است و حسن و حسین ریسمانهای آنند و فاطمه علاقهٔ آن و امامان بعد از ایشان به آن ترازو وزن می‌کنند دوستان و دشمنان خود را[۳] که بر آن دشمنان است لعنت خدا و لعنتِ لعنت کنندگان.

و ابن اثیر در جامع الاصول نقل کرده است از صحیح ترمذی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و فرمود: هر که دوست دارد مرا و دوست دارد این دو تا را و پدر ایشان را با من خواهد بود در درجهٔ من در قیامت[۴].

و ایضاً از صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود از برای علی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام که: من جنگم با کسی که با شما جنگ است و صلحم با کسی که با شما صلح است[۵].

و دیلمی از محدثان عامه در فردوس الاخبار روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ما اهل بیتیم که خدا از ما فواحش آشکار و پنهان را دور گردانیده.

و ایضاً روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: ما اهل بیتیم که خدا از

---

۱. بشارة المصطفی ۱۰۸، و روایت در آنجا از امام زین العابدین علیه السلام نقل شده است.
۲. بشارة المصطفی ۱۲۸؛ امالی شیخ طوسی ۲۷۰؛ عمدهٔ ابن بطریق ۲۷۳.
۳. اثبات الهداة ۶۴۶/۱ به نقل از مصباح الانوار، همچنین رجوع شود به فردوس الاخبار ۷۷/۱.
۴. جامع الاصول ۲۱/۱۰؛ سنن ترمذی ۶۱۴/۵، و روایت در هر دو مصدر با کمی تفاوت ذکر شده است.
۵. سنن ترمذی ۶۵۶/۵.

برای ما آخرت را بر دنیا اختیار کرده است[۱].

و سیّد رضی ﷺ در نهج البلاغه روایت کرده است که: حضرت امیرالمؤمنین ﷺ در خطبه‌ای که ذکر آل محمد ﷺ در آن خطبه می‌کرد فرمود که: ایشان موضع رازهای پیغمبرند و ملجأ رسالت اویند و صندوق علم اویند و محلّ بازگشت حکم اویند و غارها و مخزنهای کتابهای اویند و ریسمانهای دین اویند، به ایشان راست کرد منحنی شدن پشت او را و به ایشان زایل گردانید ترس او را.

قیاس نمی‌توان کرد به آل محمد ﷺ از این امّت احدی را و مساوی نمی‌توان کرد هرگز با ایشان گروهی را که نعمت آل محمد ﷺ بر ایشان جاری گردیده و به برکت ایشان هدایت یافته‌اند، ایشانند پیهای محکم دین و ستون یقین، بسوی ایشان باید برگردد کسی که غلو کرده و از اندازه بدر رفته و به ایشان باید ملحق شود کسی که پس مانده، و از برای ایشان است خصایص حق ولایت که محبت ایشان بر همهٔ خلق واجب است، و در میان ایشان است وصیت و وراثت یعنی ایشان اوصیای پیغمبرند و وُرّاث اویند[۲].

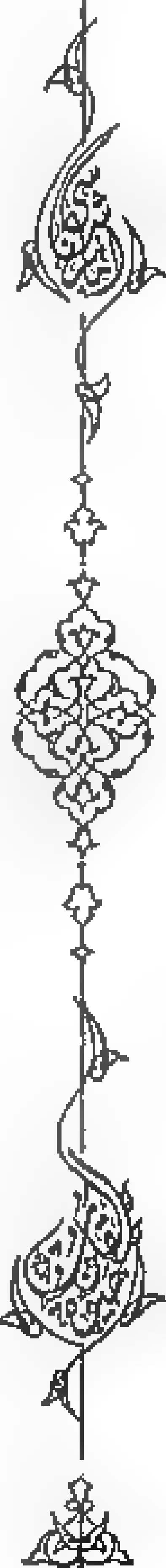
و ابن بابویه در امالی به‌سند معتبر از حضرت‌امام‌رضا ﷺ روایت‌کرده‌است که حضرت رسول ﷺ فرمود که: خبر داد مرا جبرئیل از جانب خدا که فرمود: علی بن ابی‌طالب حجت من است بر خلق و دین مرا او برپا گرداند و از صلب او امامی چند بیرون می‌آورم که قیام می‌نمایند به امر من و مردم را می‌خوانند بسوی راه من، به برکت ایشان دفع می‌کنم عذاب را از غلامان و کنیزان خود و به سبب ایشان نازل می‌گردانم رحمت خود را[۳].

و ایضاً به سند معتبر روایت کرده است از امّ‌سلمه رضی الله عنها که گفت: شنیدم از رسول‌خدا ﷺ که‌می‌فرمود: علی‌بن‌ابی طالب و امامان از فرزندان‌او بعد از من‌بزرگواران اهل زمینند و کشانندهٔ روسفیدان و دست و پا سفیدانند در قیامت بسوی بهشت[۴].

۱. فردوس الاخبار ۱/ ۸۷.
۲. نهج البلاغة ۴۷، خطبه ۲، و در آن بجای «ریسمان دین اویند» «کوههای دین اویند» آمده است.
۳. امالی شیخ صدوق ۴۳۷؛ عیون اخبار الرضا ۲/ ۵۶.
۴. امالی شیخ صدوق ۴۶۷.

و ایضاً به سند قوی از حضرت رسول ﷺ روایت کرده است که: چون مرا بالا بردند به آسمان هفتم و از آنجا به سدرة المنتهی و از سدره به حجابهای نور، ندا کرد مرا پروردگار من جلّ جلاله که: یا محمد! تو بندهٔ منی و منم پروردگار تو، پس از برای من خضوع کن و مرا عبادت کن و بس، و بر من توکل کن نه بر غیر من، و بر من اعتماد کن و بس، پس بدرستی که تو را پسندیدم که بندهٔ من و دوست من و رسول و پیغمبر من باشی، و پسندیدم برادر تو علی را که خلیفه و جانشین تو و درگاه علم تو باشد، پس او حجت من است بر بندگان من و امام و پیشوای خلق من است، به او دانسته می‌شود دوستان من و دشمنان من، و به او ممتاز می‌شوند گروه شیطان از گروه من، و به او برپا می‌شود دین من و حفظ کرده می‌شود حدود من و جاری می‌شود احکام من، و به او و به امامان از فرزندان او رحم می‌کنم بندگان و کنیزان خود را، و به قائم از شما معمور و آبادان می‌گردانم زمین خود را به تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر و تمجید خود، و به او پاک می‌گردانم زمین را از دشمنان خود و به میراث می‌دهم زمین را به دوستان خود، و به او سخن و کلمهٔ کافران را پست می‌گردانم و کلمه و دین خود را بلند می‌گردانم، و به او زنده می‌گردانم بندگان و شهرهای خود را به علم خود، و از برای او ظاهر می‌گردانم گنجها و ذخیره‌ها را به مشیّت خود، و او را مطّلع می‌گردانم به رازها و آنچه در خاطرهای مردم است به ارادهٔ خود، و اعانت می‌کنم او را به ملائکهٔ خود تا آنکه تقویت کنند او را بر جاری کردن امر من و ظاهر گردانیدن دین من، اوست دوست من به حقیقت و مهدی بندگان من است به راستی[۱].

و ایضاً به سند معتبر از حضرت صادق ؑ روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: یا علی! تو برادر منی و وارث من و وصیّ منی و خلیفه و جانشین منی در اهل بیت من و در امّت من در حیات من و بعد از وفات من، دوست تو دوست من است و دشمن تو دشمن من است. یا علی! من و تو و امامان از فرزندان تو سرور خلقند در دنیا و پادشاهانند



۱. امالی شیخ صدوق ۵۰۴.

در آخرت، هرکه ما را شناخت پس خدا را شناخته است و هرکه انکار کرد پس بتحقیق که خدای عزّ وجل را انکار کرده است[1].

و ایضاً به سند معتبر از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است که حضرت رسول ﷺ فرمود که: بگیرید دامان این انزع را - یعنی علی ﷺ را زیرا که پیشانی آن حضرت گشاده بود - پس بدرستی که اوست صدّیق اکبر یعنی تصدیق به پیمبر پیش از همه کس کرده است در کردار و گفتار و از همهٔ صدّیقان بزرگوارتر است، و اوست فاروق که جدائی می‌افکند میان حق و باطل، هرکه دوست دارد او را خدا هدایت کرده است او را و هرکه او را دشمن دارد خدا او را دشمن دارد و هرکه از او تخلف کند خدا او را هلاک گرداند. و از او بهم رسیده‌اند دو سبط پیغمبر - یعنی فرزند زادهٔ رسول ﷺ - حسن و حسین و اینها فرزندان منند، از حسین امامان هدایت کننده بهم رسند، خدا عطا کرده است به ایشان علم و فهم مرا، پس ایشان را دوست دارید و اولیٰ به امر خود قرار دهید و رازداری بغیر ایشان نگیرید پس حلول کند بر شما غضبی عظیم از پروردگار شما، هرکه حلول کند بر او غضبی از پروردگارش پس فرو رفته است در مهوای ضلالت و عذاب الهی و نیست زندگانی دنیا مگر متاع فریب است[2].

و علی بن ابراهیم در تفسیر روایت کرده است از حضرت امیرالمؤمنین ﷺ که در بعضی از خطبه‌ها فرمود: بتحقیق می‌دانند آنها که حفظ کنندگان احادیثند از اصحاب محمد ﷺ که آن حضرت فرمود: بدرستی که من و اهل بیت من مطهران و معصومانیم پس بر ایشان پیشی نگیرید که گمراه شوید، و از ایشان تخلف منمایید که از راه حق بلغزید، و مخالفت ایشان نکنید که جاهل گردید، و ایشان را چیزی تعلیم نکنید که ایشان داناترند از شماها، ایشان داناترین مردمند در بزرگی و بردبارترین مردمند در خردسالی، پس متابعت کنید حق را و اهل حق را هرجا که باشند[3].

---

۱. امالی شیخ صدوق ۵۲۳.
۲. امالی شیخ صدوق ۱۸۰؛ بصائر الدرجات ۵۳.
۳. تفسیر قمی ۱/ ۴.

و ایضاً به سند معتبر از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است: چون روز قیامت برپا شود بطلبند محمد ﷺ را پس بپوشانند او را حلّه‌ای گلرنگ پس بازدارند او را در جانب راست عرش، پس بطلبند ابراهیم ﷺ را و حلّهٔ سفیدی بپوشانند و برپا دارند در جانب چپ عرش، پس بطلبند امیرالمؤمنین علی ﷺ را و حلّهٔ گلرنگی بپوشانند و از جانب راست حضرت رسول ﷺ برپا دارند، پس اسماعیل ﷺ را بطلبند و حلّهٔ سفیدی بپوشانند و از جانب چپ ابراهیم ﷺ برپا دارند، پس امام حسن ﷺ را بطلبند و حلّهٔ گلرنگی بپوشانند و در جانب راست امیرالمؤمنین ﷺ برپا دارند، پس امام حسین ﷺ را بطلبند و حلّهٔ گلرنگی بپوشانند و از جانب راست امام حسن ﷺ برپا دارند، پس شیعیان ایشان را بطلبند و در پیش روی ایشان بایستند، پس بطلبند حضرت فاطمه ﷺ و زنان را از فرزندان و شیعیان او پس داخل بهشت کنند ایشان را بی‌حساب، پس منادی از میان عرش ندا کند از جانب ربّ العزة و از افق اعلی که: نیکو پدری است پدر تو یا محمد و او ابراهیم است، و نیکو برادری است برادر تو و او علی بن ابی‌طالب است، و نیکو فرزندهایند فرزندزاده‌های تو و ایشان حسن و حسینند، و نیکو فرزند سقط شده است جنین تو که او محسن است فرزند علی ﷺ و فاطمه ﷺ که عمر او را شهید کرده، و نیکو امامان هدایت‌یافته‌اند فرزندان تو، و ایشان را یک یک نام برند، و نیکو شیعیانند شیعیان تو، بدرستی که محمد ﷺ و وصیّ او و فرزند زاده‌های او و امامان از فرزندان او، رستگارانند، پس امر کنند که ایشان را به بهشت ببرند و این است مضمون قول خدا ﴿فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ﴾[1] یعنی «هرکه دور گردانیده شود از آتش جهنم و داخل گردانیده شود در بهشت پس به تحقیق که او رستگار گردیده»[2].

و صفار به سندهای معتبر بسیار از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق ﷺ روایت نموده که: حضرت رسول ﷺ فرمود که: هرکه خواهد به روش زندگانی من

۱. سورهٔ آل عمران، ۱۸۵.
۲. تفسیر قمی ۱/۱۲۸.

زندگانی کند و به روش مردن من بمیرد و داخل شود در بهشتی که وعده داده است مرا پروردگار من که آن جنت عدن است و منزل من است در بهشت که یک درخت از درختان آن را پروردگار من به دست قدرت و رحمت خود غرس نموده پس گفت: باش پس آن بهم رسید، پس دوست دارد و اعتقاد کند به امامت علی بعد از من و امامت اوصیاء از فرزندان مرا که خدا عطا کرده است به آنها فهم و علم مرا و بخدا سوگند که خواهند کشت فرزند مرا خدا نرساند به ایشان شفاعت مرا[1].

و در روایت دیگر فرمود که: پس اختیار کند ولایت علی ؑ را و اوصیای بعد از او را و انقیاد کند فضیلت ایشان را بدرستی که ایشانند هدیت کنندگان و پسندیدگان. خدا عطا کرده است به ایشان فهم مرا و علم مرا و ایشان عترت منند و از گوشت و خون من بهم رسیده‌اند، به خدا شکایت می‌کنم دشمنان ایشان را از امت من که انکار فضیلت ایشان می‌کنند و قطع می‌کنند در حق ایشان صله و پیوند مرا، والله که فرزند مرا خواهند کشت خدا شفاعت مرا به ایشان نرساند[2].

و در روایت دیگر از حضرت باقر ؑ روایت کرده است که، رسول خدا ﷺ فرمود که: هر که خوش آید او را که زندگی کند به نحو زندگی من و بمیرد به نحو مردن من و داخل جنت عدن شود پس ولی و امام خود را قرار دهد علی بن ابی‌طالب ؑ و اوصیای او را بعد از من، که ایشان داخل نمی‌کنند شما را در درگاه ضلالتی و بیرون نمی‌کنند شما را از درگاه هدایتی، و ایشان را تعلیم مکنید زیرا که ایشان داناترند از شما، و سؤال کردم از پروردگار خود که جدائی نیفکند میان ایشان و میان قرآن تا آنکه با یکدیگر در حوض کوثر بر من وارد شوند چنین - و دو انگشت خود را با یکدیگر ضم کرد - و عرض آن حوض به قدر مابین صنعاست تا اب و در آن قدحها هست از نقره و طلا به عدد ستاره‌های آسمان[3].

---

۱. بصائر الدرجات ۴۸ـ۵۲.

۲. بصائر الدرجات ۴۸.

۳. بصائر الدرجات ۴۹، و در آن بجای «اب»، «ایلّه» آمده است. و یاقوت حموی در معجم البلدان ۷۷/۱ گفته است که: اُبُلّه شهری است درکنار دجله در آن گوشهٔ خلیج که وارد بصره می‌شود واقع است، و در ۶۴/۱ گفته است که: «اَبّ» شهرکی است در یمن.

و این بطریق مضامین این روایات را از کتاب حلیة الاولیاء به چندین سند از ابن عباس و زید بن ارقم روایت کرده است[۱].

و صاحب کشف الغمه از مناقب خوارزمی از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است[۲].

و شیخ مفید ﷺ در مجالس خود روایت کرده است از حضرت امام رضا ﷺ که رسول خدا ﷺ فرمود: یا علی! به شما فتح می‌کند خدا امر امامت را و به شما ختم می‌کند پس صبر کنید بر غصب غاصبان و جور دشمنان، بدرستی که عاقبت نیکو برای پرهیزکاران است، شما گروه خدائید و دشمنان شما گروه خدا نیستند بلکه گروه شیطانند، خوشا حال کسی که اطاعت شما کند و وای بر کسی که نافرمانی کند شما را، شمائید حجت خدا بر خلق و شمائید عروة الوثقی که هرکه به آن متمسک شود هدایت یابد و هر که آن را ترک کند گمراه گردد و از خدا سؤال می‌کنم از برای شما بهشت را، کسی سبقت نمی گیرد بر شما بسوی طاعت خدا بلکه شما ولیّ واحقّید به طاعت الهی از دیگران[۳].

و ایضاً روایت کرده است از حضرت اسد الله الغالب غالب کل غالب مظهر العجایب ومظهر الغرایب علی بن ابی طالب ﷺ که رسول خدا ﷺ فرمود: یا علی! خدا به ما ختم می‌کند دین را چنانچه به ما افتتاح کرد و به ما اُلفت می‌دهد خدا میان دلهای شما بعد از عداوت و کینه‌ها[۴].

و در کتاب فضائل از حضرت صادق ﷺ از پدرانش روایت کرده است از جابر انصاری که حضرت رسول ﷺ فرمود که: فاطمه سرور دل من است، و دو پسرانش میوه‌های دل منند، وشوهرش نور دیدهٔ من است، و امامان از فرزندان او امانت منند و ریسمان کشیده‌اند از آسمان به زمین، هرکه چنگ زند در ایشان نجات یابد و هرکه تخلّف کند از

---

۱. حلیة الاولیاء ۱/ ۸۶ و ۴/ ۳۴۹.
۲. کشف الغمة ۱/ ۱۰۲؛ مناقب خوارزمی ۳۴.
۳. امالی شیخ مفید ۱۱۰.
۴. امالی شیخ مفید ۲۵۱؛ امالی شیخ طوسی ۲۱

ایشان فرو رود در درکات ضلالت(۱).

و در کتاب روضه و فضائل از ابن‌عباس روایت کرده‌اند که گفت: چون از حجة الوداع برگشتیم در مسجد رسول ﷺ در خدمت آن حضرت نشسته بودیم که فرمود: حضرت عزت منّت گذاشت بر اهل دین که هدایت کرد ایشان را به من، و من منّت می‌گذارم بر اهل دین که هدایت می‌کنم ایشان را به علی بن ابی طالب علیه السلام پسر عمّ من و پدر فرزندان من، هرکه هدایت یابد به ایشان، نجات یابد؛ و هرکه تخلّف نماید از ایشان، گمراه گردد. ای گروه مردمان! خدا را به یاد آورید و از خدا بترسید در باب عترت من و اهل بیت من، بدرستی که فاطمه پارهٔ تن من است و دو فرزند او دو بازوی منند، من و شوهر او چراغ راه هدایتیم، خدایا! رحم کن هرکه ایشان را رحم کند و بیامرز کسی را که بر ایشان ستم کند. پس آب از دیده‌های مبارکش جاری شد و فرمود که: گویا می‌بینم آن ستمها را که بر ایشان وارد خواهد شد(۲).

و در عیون اخبار الرضا به سند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که حضرت رسول ﷺ فرمود که: تو یا علی و فرزندان تو برگزیده‌های خدائید از خلقش(۳).

و ایضاً از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که حضرت رسول ﷺ فرمود: هرکه من مولا و صاحب اختیار اویم پس علی اولیٰ به نفس و صاحب اختیار اوست. خداوندا! دوستی کن با هرکه با او دوستی کند و دشمنی کن با هرکه با او دشمنی کند، و یاری کن هرکه با او یاری کند و مدد کن هرکه او را مدد کند، و دشمنش را مخذول گردان و یاور او و فرزندان او باش و خلیفهٔ او باش در فرزندانش، و برکت ده ایشان را در آنچه به آنها عطا کرده‌ای و تأیید کن ایشان را به روح القدس و حفظ کن ایشان را به هر طرف از زمین که متوجه شوند، و امامت را در میان ایشان قرار ده و شکر کن هرکه ایشان را اطاعت کند و هلاک کن هرکه ایشان را نافرمانی کند، بدرستی که تو نزدیکی به دعا کنندگان و اجابت

---

۱. فضائل شاذان بن جبرائیل ۱۴۴.
۲. بحار الانوار ۲۳/۱۴۳.
۳. عیون اخبار الرضا ۲/۵۸، و در آن بجای «برگزیدگان تو»، «در عربد من» آمده است.

ایشان می‌نمائی[۱].

و ابن بابویه در کتاب فضائل الشیعه از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: مردم غافل شدند از گفتار حضرت رسول ﷺ در حقّ علی ﷺ در روز غدیر خم چنانچه غافل شدند از گفتار حضرت در حقّ علی ﷺ در غرفهٔ مشربهٔ مادر ابراهیم[۲] در وقتی که مردم به عیادت حضرت رسول ﷺ درآمدند در آن غرفه، پس علی ﷺ داخل شد و خواست نزدیک آن حضرت بنشیند جائی نیافت، پس چون حضرت رسول ﷺ دید که آن حضرت را جا ندادند فرمود که: ای گروه مردم! اینها اهل بیت منند و شما استخفاف به شأن ایشان می‌کنید و هنوز زنده‌ام در میان شما، بخدا سوگند که اگر من غایب شوم از شما خدا غایب نخواهد بود از شما، بدرستی که روح و راحت و خشنودی و بشارت و دوستی و محبت برای کسی است که اقتدا کند به علی و اعتقاد کند به امامت او و تسلیم و انقیاد نماید از برای او و اوصیاء بعد از او، و لازم است بر من که داخل گردانم ایشان را در شفاعت خود زیرا که ایشان اتباع منند و هرکه متابعت من کند پس او از من است، این مثلی است که در ابراهیم جاری شد و گفت ﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي﴾[۳] زیرا که من از ابراهیمم و ابراهیم از من است، و دین من دین اوست و سنّت من سنّت اوست، و فضل من فضل اوست و فضل او فضل من است، و من افضلم از او به تصدیق قول پروردگار من ﴿ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾[۴].[۵]

---

۱. عیون اخبار الرضا ۲ / ۵۹.

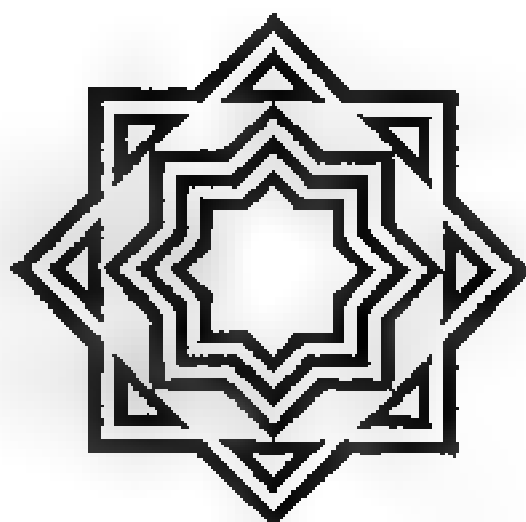
۲. مشربهٔ مادر ابراهیم: اطاقی است در مدینه که مسکن حضرت پیغمبر ﷺ بوده و در آنجا ابراهیم پسر آن حضرت از ماریهٔ قبطیه متولد شد.

۳. سورهٔ ابراهیم، ۳۶.

۴. سورهٔ آل عمران، ۳۴.

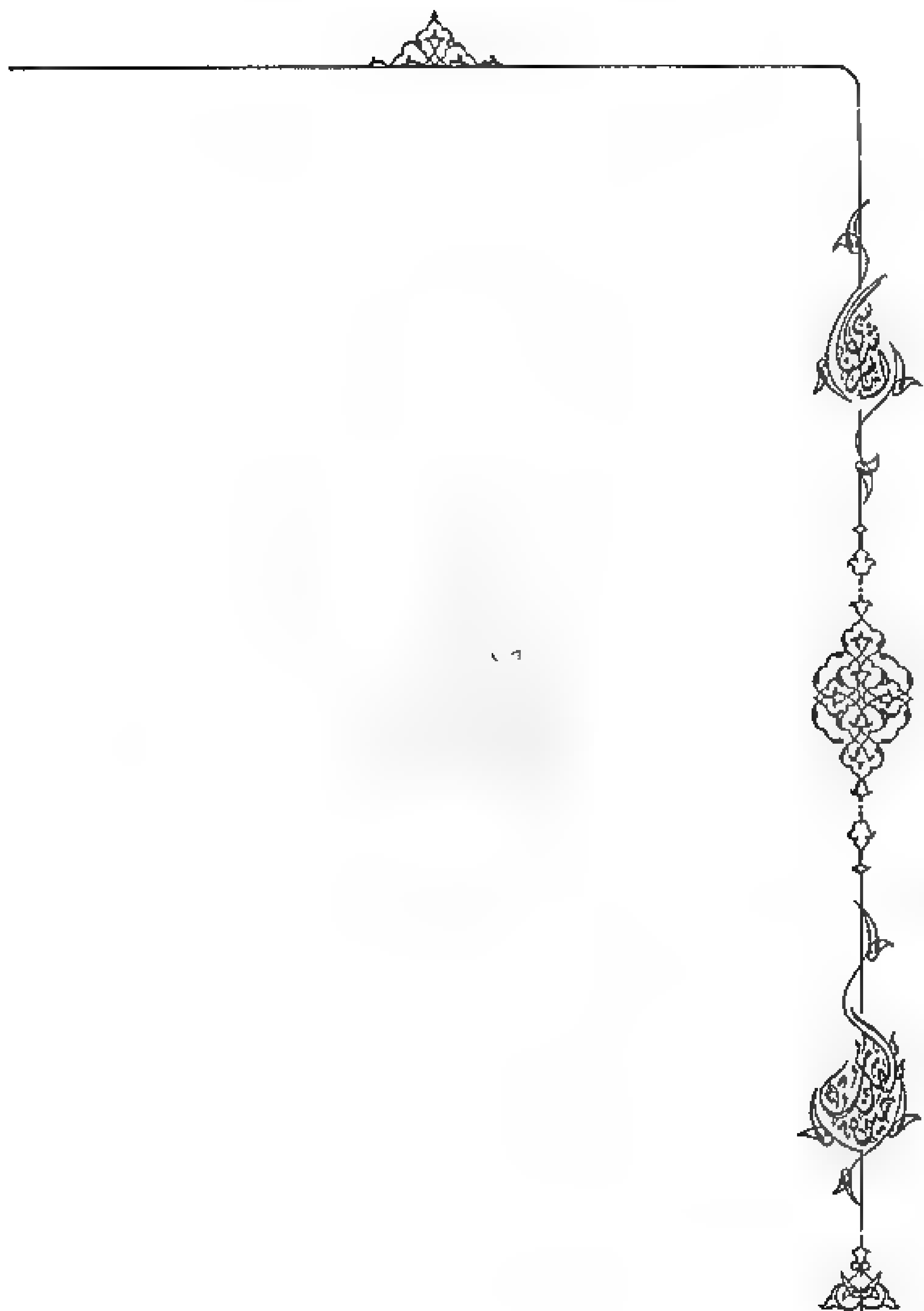
۵. فضایل شیعه ۲۳؛ بصائر الدرجات ۵۳؛ امالی شیخ صدوق ۹۸.

باب دوم



در بیان آیاتی که در شأن ائمه علیهم السلام مجملاً نازل شده

و در آن چند فصل است



فصل اول

در تأویل ﴿سلام علی إل یاسین﴾

حق تعالی فرموده است ﴿یس * وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ﴾[1] و فرموده است ﴿سَلامٌ عَلَىٰ إِلْ یاسین﴾[2].

مفسران از حضرت امیرالمؤمنین و امام محمد باقر علیهما السلام روایت کرده‌اند که: «یس» اسم مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله است[3].

و در آیهٔ دوم فخر رازی گفته است که: نافع و ابن عامر و یعقوب آل یس خوانده‌اند به اضافهٔ لفظ «آل» به لفظ «یس»، و باقی قرّاء به کسر همزه و سکون لام خوانده‌اند، و در قرائت اوّلی سه وجه گفته‌اند: اول آنکه الیاس پسر یاسین است، دوم آنکه آل یاسین آل محمد است، سوم آنکه یاسین اسم قرآن است[4].

و از طریق خاصه و عامه احادیث بسیار وارد شده است که قرائت مُنَزّله آل یس است و مراد آل محمد است[5].

و ابن حجر در صواعق از فخر رازی نقل کرده است که: اهل بیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله

---

۱. سورهٔ یس: ۱ و ۲.

۲. سورهٔ صافات: ۱۳۰.

۳. تفسیر تبیان ۸/ ۴۴۱؛ معانی الاخبار ۱۲۲؛ امالی شیخ صدوق ۳۸۱.

۴. تفسیر فخر رازی ۲۶/ ۱۶۲.

۵. مجمع البیان ۴/ ۴۵۷؛ تفسیر طبری ۱۰/ ۵۲۴؛ تفسیر ابن کثیر ۴/ ۲۱؛ تفسیر الدر المنثور ۵/ ۲۸۶.

با آن حضرت مساویند در پنج چیز: در سلام، و فرموده است دربارهٔ رسول ﷺ «السلام علیك ایها النبي»، و دربارهٔ اهل بیت که ﴿سَلامٌ عَلیٰ إلْ یاسِین﴾؛ و در صلوات بر او و بر ایشان در تشهّد؛ و فرموده در حقّ رسول ﷺ «طه» یعنی یا طاهر، و در شأن أهل بیت ﴿وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً﴾[۱]، و در حرمت تصدّق؛ و در محبت در شأن رسول ﷺ ﴿فَاتَّبِعُونِي یُحْبِبْکُمُ اللهُ﴾[۲]، و در شأن اهل بیت ﴿قُلْ لا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبیٰ﴾[۳].[۴]

و علی بن ابراهیم در تفسیر روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که: یس اسم رسول خداست، و دلیل بر این آنکه بعد از آن فرموده است ﴿إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ﴾[۵].[۶]

و ایضاً گفته است در تفسیر ﴿سَلامٌ عَلیٰ إلْ یاسِین﴾ که: یاسین، محمد است؛ و آل محمد، ائمه‌اند[۷].

در امالی و معاني الاخبار و تفسیر محمد بن العباس بن ماهیار روایت کرده‌اند از حضرت صادق علیه السلام که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود در تفسیر قول حق تعالی ﴿سَلامٌ عَلیٰ إلْ یاسِین﴾ که: یاسین، محمد است، و مائیم آل یس[۸].

و ایضاً از امالی و معاني الاخبار روایت کرده است از ابی مالک که: یاسین، محمد است.

و ایضاً در هر دو کتاب از ابن عباس روایت کرده است در قول حق تعالی ﴿سَلامٌ عَلیٰ إلْ یاسِین﴾ که گفت: یعنی علی آل محمد[۹].

---

۱. سورهٔ احزاب: ۳۳.
۲. سورهٔ آل عمران: ۳۱.
۳. سورهٔ شوری: ۲۳.
۴. الصواعق المحرقة ۲۲۹؛ مرآة المحسنین (?) ۱/۳۵؛ احقاق الحق ۳/۴۵۱.
۵. سورهٔ یس: ۳.
۶. تفسیر قمی ۲/۲۱۱.
۷. تفسیر قمی ۲/۲۲۶.
۸. امالی شیخ صدوق ۳۸۱؛ معاني الاخبار ۱۲۲؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲/۴۹۹.
۹. معاني الاخبار ۱۲۲؛ امالی شیخ صدوق ۳۸۱.

و ایضاً در معانی الاخبار به سند دیگر از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر ﴿سَلامٌ عَلیٰ إِلْ یاسِین﴾ یعنی سلام از جانب پروردگار عالمیان بر محمد و آل او و سلامتی از برای کسی که ولایت ایشان را اختیار کند در قیامت از عذاب خدا[۱].

و ایضاً در معانی الاخبار از ابو عبدالرحمن سلمی روایت کرده است که، عمر بن الخطاب ﴿سَلامٌ عَلیٰ إِلْ یاسِین﴾ را می‌خواند، ابو عبدالرحمن گفت که: آل یاسین، آل محمد است[۲].

و ابن ماهیار در تفسیرش روایت کرده است از سلیم بن قیس هلالی که: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله اسمش یاسین است و ماییم که خدا در شأن ما فرموده است ﴿سَلامٌ عَلیٰ إِلْ یاسِین﴾[۳].

و ایضاً ابن ماهیار و فرات بن ابراهیم در تفسیرهای خود به طرق متعدده این مضمون را از ابن عباس روایت کرده‌اند[۴].

در حدیث طولانی که حضرت امام رضا علیه السلام احتجاج نموده بر علماء عامه در فضل عترت طاهره مذکور است که حضرت از ایشان پرسید که: خبر دهید مرا از قول حق تعالی ﴿یس * وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ * إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ * عَلیٰ صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ﴾[۵] مراد به یس کیست؟ علما گفتند: محمد است، کسی در آن شکی ندارد؛ حضرت فرمود که: پس خدا عطا کرده است به محمد و آل محمد به این سبب فضیلتی که کسی به کنه وصف آن نمی‌رسد مگر کسی که درست تعقّل کند آن را، زیرا که خدا سلام نفرستاده است مگر بر انبیاء پس فرموده است ﴿سَلامٌ عَلیٰ نُوحٍ فِي الْعالَمِینَ﴾[۶] و فرموده است ﴿سَلامٌ عَلیٰ إِبْراهِیمَ﴾[۷]

---

۱. معانی الاخبار ۱۲۲.
۲. معانی الاخبار ۱۲۳؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۴۹۹.
۳. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۴۹۹.
۴. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۴۹۹ و ۵۰۰؛ تفسیر فرات کوفی ۳۵۶.
۵. سورهٔ یس: ۱ ـ ۴.
۶. سورهٔ صافات: ۷۹.
۷. سورهٔ صافات: ۱۰۹.

و فرموده است ﴿سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ﴾[1]. نفرموده است: سلام علی آل نوح و آل ابراهیم و آل موسی و هرون، و فرموده است ﴿سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِين﴾ یعنی آل محمد صلی الله علیه و آله[2].

---

۱. سورهٔ صافات: ۱۲۰

۲. امالی شیخ صدوق ۴۲۶؛ بشارة المصطفی ۲۲۳؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۵۰۰.

فصل دوم

در بیان آنکه اهل ذکر، اهل بیت علیهم السلام اند؛ و آنکه بر شیعه سؤال از ایشان واجب است و بر ایشان جواب واجب نیست

حق تعالی فرموده که ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ ۞ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ﴾[1]، [﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ﴾][2]، و در جای دیگر نیز فرموده ﴿هٰذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ﴾[3]، و فرموده است ﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْئَلُونَ﴾[4].

ظاهر آیهٔ اولی و ثانیه آن است که: سؤال کنید از اهل ذکر اگر باشید که ندانید؛ و خلاف کرده‌اند مفسران که اهل ذکر کیستند: بعضی گفته‌اند اهل علمند؛ و بعضی گفته‌اند اهل کتابند[5]؛ و اخبار بسیار وارد شده است که ائمه علیهم السلام اند[6] به دو وجه:

---

۱. سورهٔ نحل: ۴۳ و ۴۴.

۲. سورهٔ انبیاء: ۷. و این آیه از بحار الانوار ۲۳/ ۱۷۲ اضافه شد جهت مطابقت شماره‌گذاری آیات از طرف علامهٔ مجلسی در این کتاب.

۳. سورهٔ ص: ۳۹.

۴. سورهٔ زخرف: ۴۴.

۵. تفسیر تبیان ۶/ ۳۸۴؛ تفسیر فخر رازی ۲۰/ ۳۶؛ تفسیر قرطبی ۱۰/ ۱۰۸.

۶. تفسیر عیاشی ۲/ ۲۶۰؛ کافی ۱/ ۲۱۰؛ تفسیر طبری ۷/ ۵۸۷؛ شواهد التنزیل ۱/ ۴۳۲ ـ ۴۳۷؛ تفسیر روح المعانی ۷/ ۳۸۶.

وجه اول آنکه، ایشان اهل علم قرآنند چنانچه بعد از این آیه در سورهٔ نحل فرموده است که ﴿وَأَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾[1].

دوم آنکه: ایشان اهل رسولند و رسول ذکر است چنانچه فرموده است ﴿قَدْ أَنْزَلَ اللهُ إِلَيْكُمْ ذِكْراً * رَسُولاً﴾[2].

و در آیهٔ سوم مشهور میان مفسرین آن است که خطاب به حضرت سلیمان علیه السلام است[3]. یعنی: «این پادشاهی عطائی ست از ما که به تو داده‌ایم خواهی بده و منّت گذار و خواهی امساک کن و مده بی‌آنکه بر تو حسابی باشد» نه در دادن و نه در نگاه داشتن، و از اخبار آینده ظاهر می‌شود که مراد عطای علم است.

و در آیهٔ چهارم اکثر مفسرین ذکر را به شرف تفسیر کرده‌اند یعنی: قرآن شرفی است از برای تو و از برای قوم تو، و در قیامت سؤال کرده خواهید شد از ادای شکر قرآن و قیام نمودن به حقّ آن[4] و در احادیث آینده وارد شده است که مراد آن است که سؤال از علوم و احکام قرآن از شما خواهند کرد[5].

و علی بن ابراهیم و صفار به سندهای بسیار روایت نموده‌اند که: زراره از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سؤال کرد از اهل ذکر، حضرت فرمود که: مائیم، زراره گفت: پس از شما باید سؤال کنند؟ فرمود: بلی، زراره گفت: مائیم سؤال کنندگان؟ فرمود: بلی، گفت: پس بر ما واجب است که از شما سؤال کنیم؟ فرمود: بلی، گفت: بر شما واجب است جواب ما بگوئید؟ فرمود: نه اختیار با ماست اگر می‌خواهیم جواب می‌گوئیم و اگر نمی‌خواهیم نمی‌گوئیم؛ پس این آیه را خواندند ﴿هٰذا عَطاؤُنا..﴾ تا آخر[6].

---

۱. سورهٔ نحل، ۴۴.
۲. سورهٔ طلاق: ۱۰ و ۱۱.
۳. تفسیر تبیان ۸/۵۶۵؛ مجمع البیان ۴/۴۷۷؛ تفسیر طبری ۱۰/۵۸۵.
۴. تفسیر طبری ۱۱/۱۹۱؛ تفسیر بغوی ۴/۱۴۰؛ الجواهر الحسان ۳/۱۴۹.
۵. بصائر الدرجات ۳۷؛ کافی ۱/۲۱۱.
۶. تفسیر قمی ۲/۶۸؛ بصائر الدرجات ۴۲.

مترجم گوید که: هدایت گمراهان و نهی از منکر و امر به معروف بدون مانعی و با تحقق شرایط بر همه کس واجب است خصوصاً بر امامان و پیشوایان دین که ایشان برای این امور منصوبند، پس این حدیث و امثال آن یا محمولند بر حال تقیه که مأمور نیستند که ترک تقیه کنند و با ظنّ ضرر البته اظهار حق نکنند، و یکی از شرایط امر به معروف و نهی از منکر عدم خوف ضرر است و شرط دیگر تجویز تأثیر است. یا محمولند بر بعضی از تأویل آیات نسبت به جمعی که عقول ایشان تاب فهم آنها نداشته باشد یا بعضی از دقایق معرفت الله یا معرفت احوال غریبهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرات ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم که فهم اکثر خلق قاصر است از ادراک آنها، زیرا که ائمهٔ ما صلوات الله علیهم از شیعیان قاصر الفهم زیاده از سنّیان تقیه می‌کردند به سبب آنکه بعضی از شیعیان از دیدن بعضی از معجزات غریبه یا شنیدن بعضی از احوالات عجیبهٔ ایشان غالی شدند و به اُلوهیّت ایشان قائل شدند.

و امّا استشهاد به آیهٔ قصهٔ سلیمان علیه السلام به آن است که بر سبیل مثل و نظیر ذکر کرده‌اند، یعنی: همچنانچه حضرت سلیمان علیه السلام را در امور دنیوی مخیّر نموده بودند میان عطا و منع، ما را در افاضهٔ علوم و حقایق مخیّر گردانیده‌اند، یا آنکه در قصهٔ حضرت سلیمان نیز مراد خصوص علم و معارف باشد یا اعم از اینها و امور دنیویّه، یا آنکه در حقّ ائمهٔ ما علیهم السلام نیز اعم از هر دو مراد باشد.

و در عیون اخبار الرضا در حدیث احتجاج در فضیلت عترت طاهره آن حضرت فرمود: پس مائیم اهل ذکر که خدا در قرآن فرموده است، پس از ما سؤال کنید اگر ندانید؛ پس علمای عامه گفتند: مراد به اهل ذکر یهودند و نصاری. حضرت فرمود: سبحان الله! آیا جایز است که از ایشان بپرسیم؟! اگر از ایشان سؤال کنیم ما را به دین خود دعوت خواهند کرد و خواهند گفت که: دین ما بهتر است از دین اسلام. مأمون گفت که: آیا شرحی و بیانی به خلاف گفتهٔ ایشان نزد شما هست؟ حضرت فرمود که: بلی ذکر رسول خداست و ما اهل اوئیم و این مطلب در کتاب خدا مبیّن و واضح است در آنجا که در سورهٔ طلاق می‌فرماید ﴿الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللهُ إِلَيْكُمْ ذِكْراً ۞ رَسُولاً يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللهِ

مُبَيِّناتٍ ﴾[1] پس ذکر، رسول خداست، و ما اهل اوئیم[2].

و در قرب الاسناد و بصائر الدرجات و کافی به سند صحیح روایت کرده‌اند که حضرت امام رضا ﷺ نوشت به ابن ابی نصر که: حضرت عزت می‌فرماید ﴿ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ ﴾[3] و ایضاً می‌فرماید ﴿ وَما كانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كافَّةً فَلَوْلا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ﴾[4] یعنی: «نبوده‌اند مؤمنان که بیرون آیند از شهرهای خود پس چرا از هر فرقه‌ای بیرون نمی‌آیند از برای آنکه مسائل دین خود را بیاموزند و بترسانند قوم خود را از عذاب الهی چون برگردند بسوی ایشان شاید حذر کنند».

حضرت فرمود: پس واجب شده است بر شما سؤال کردن و رد کردن بسوی ما و بر ما واجب نکرده‌اند جواب گفتن را، حق تعالی می‌فرماید ﴿ فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّما يَتَّبِعُونَ أَهْواءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللَّهِ ﴾[5] یعنی: «اگر استجابت تو نکنند و سخن تو را قبول نکنند پس بدان که ایشان متابعت نمی‌کنند مگر خواهشهای نفسانی خود را و کیست گمراه‌تر از کسی که پیروی کند خواهش خود را بغیر هدایتی از جانب خدا»[6].

مترجم گوید: ظاهراً حضرت آیه را تأویل فرمودند به آنکه: هرگاه دانی که استجابت تو نمی‌کنند در کار نیست بر تو تبلیغ رسالت و مبالغهٔ در آن نسبت به ایشان پس دلیل این خواهد بود که بر ایشان جواب گفتن واجب نیست.

و در بصائر الدرجات به چندین طریق موثق از زراره روایت کرده است که گفت: از

---

۱. سورهٔ طلاق: ۱۰ و ۱۱.
۲. عیون اخبار الرضا ۱/ ۲۲۹.
۳. سورهٔ نحل: ۴۳.
۴. سورهٔ توبه: ۱۲۲.
۵. سورهٔ قصص: ۵۰.
۶. قرب الاسناد ۳۴۹ـ ۳۵۰؛ بصائر الدرجات ۳۹؛ کافی ۱/ ۲۱۲.

حضرت امام محمد باقر ﷺ پرسیدم که: اهل ذکر کیستند؟ فرمود که: مائیم، پرسیدم: آنها که مأمور شده‌اند که سؤال از ایشان بکنند کیستند؟ فرمود که: شمائید، یعنی شیعیان، گفتم: پس چنانچه مأمور شده‌ایم سؤال می‌کنم و گمان کردم که از این راه که بدرآیم هرچه سؤال کنم جواب خواهد گفت، پس فرمود که: شما مأمور به سؤال شده‌اید و ما مأمور به جواب نشده‌ایم، اختیار با ماست اگر خواهیم جواب می‌گوئیم و اگر نخواهیم نمی‌گوئیم[1].

و صفار در بصائر الدرجات زیاده از سی سند معتبر این مضمون را روایت کرده است، و عیاشی نیز در تفسیر به سندهای بسیار روایت کرده است[2].

و ابن بطریق از تفسیر ثعلبی روایت نموده است از حضرت صادق ﷺ که: مائیم اهل ذکر، و از حضرت امیر المؤمنین ﷺ نیز چنین روایت کرده است[3].

و علّامۀ حلی ﷺ در کتاب کشف الحق از تفسیر محمد بن موسی شیرازی که از علمای عامه است و از دوازده تفسیر استخراج کرده روایت نموده است که: او از ابن عباس روایت کرده است که: اهل ذکر محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین ﷺ اند، ایشان اهل ذکر و علم و عقل و بیانند و اهل بیت نبوّتند و معدن رسالتند و محلّ آمدن و رفتن ملائکه‌اند، والله که خدا مؤمن را مؤمن نتامیده مگر از برای کرامت امیر المؤمنین ﷺ.

و سفیان ثوری نیز این حدیث را روایت کرده است از سدی از حارث اعور[4].

و در بصائر الدرجات به چهار سند صحیح از حضرت باقر ﷺ روایت کرده است در تفسیر ﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ﴾[5] که: ذکر، قرآن است، و مائیم قوم آن حضرت و از ما سؤال می‌کنید معانی و احکام قرآن را[6].

---

۱. بصائر الدرجات ۳۹ و ۴۲.
۲. بصائر الدرجات ۳۸ـ۴۳؛ در نسخۀ چاپی تفسیر عیاشی، سورۀ انبیاء چاپ نشده است.
۳. عمدۀ ابن بطریق ۲۸۸.
۴. نهج الحق وکشف الصدق ۲۱۰؛ طرائف ۹۳، و در آن «محمد بن مؤمن شیرازی»؛ احقاق الحق ۳ / ۴۸۲.
۵. سورۀ زخرف، ۴۴.
۶. بصائر الدرجات ۳۷ و ۳۸.

و در روایت صحیح دیگر حضرت باقر ﷺ فرمود که: مقصود به این آیه مائیم، و مائیم اهل ذکر، و مائیم سؤال کرده شده که باید از ما سؤال کنند[۱].

و در دو روایت دیگر صحیح حضرت باقر ﷺ فرمود در تفسیر این آیه که: رسول خدا ﷺ و اهل بیت او ﷺ هل ذکرند و از ایشان سؤال می‌کنند[۲].

و ایضاً به سند معتبر از حضرت امام رضا ﷺ روایت کرده است که: مائیم قوم آن حضرت[۳].

و ابن ماهیار در تفسیرش مثل این روایات را از سلیم بن قیس از حضرت امیر المؤمنین ﷺ روایت کرده است[۴].

و ایضاً به سند معتبر از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که حضرت این آیه را خواندند و فرمودند که، رسول خدا ﷺ و اهل بیت او اهل ذکرند و ایشانند سؤال کرده‌شدگان، خدا امر کرده است مردم را که از ایشان سؤال کنند پس ایشانند والیان مردم و اولی به امر ایشان، پس حلال نیست احدی از مردم را که این حقّی که خدا از برای ایشان واجب گردانیده است از ایشان بگیرد[۵].

و ایضاً در حدیث معتبر دیگر از آن حضرت روایت کرده است که: قوم آن حضرت، امیر المؤمنین ﷺ است و مردم را از ولایت آن حضرت در قیامت سؤال خواهند کرد[۶].

و در کافی به سند معتبر روایت کرده است از موسی بن اشیم که گفت: در خدمت حضرت صادق ﷺ بودم شخصی از تفسیر آیه‌ی سؤال کرد، حضرت جواب فرمود، پس مرد دیگر داخل مجلس شد و از همان آیه سؤال کرد حضرت تفسیر و جواب دیگر فرمود

---

۱. بصائر الدرجات ۳۸.
۲. بصائر الدرجات ۳۷ و ۳۸.
۳. بصائر الدرجات ۳۷.
۴. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۵۶۱.
۵. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۵۶۱.
۶. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۵۶۲؛ تفسیر برهان ۴ / ۱۲۶.

غیر آن که به اول فرموده بود، پس مرا حالتی عارض شد که خدا می‌داند حتی آنکه گویا دلم را پاره پاره کردند و در دل خود گفتم که: من ابو قتاده را در شام گذاشتم که یک حرف مانند «واو» خطا نمی‌کند آمدم به نزد این مرد که چنین خطای بزرگی می‌کند، در این حال بودم که مرد دیگری آمد و از همان آیه سؤال کرد و تفسیر دیگر فرمود بغیر آنچه به هر دو گفته بود، پس نفس من ساکن شده دانستم که این خط نیست دانسته اینها را فرموده از برای تقیه و مصلحت؛ و چون حضرت به اعجاز دانستند که چه در خاطر من گذشت به جانب من التفات نمودند و فرمودند که: ای پسر اشیم! خدا تفویض کرد به حضرت سلیمان علیه السلام و فرمود ﴿هٰذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ﴾[1]، و به پیغمبرش صلی الله علیه و آله تفویض کرد و فرمود ﴿ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾[2] یعنی: «هرچه عطا کند شما را رسول پس بگیرید و عمل بکنید و آنچه نهی کند شما را از آن پس ترک کنید»، و آنچه به حضرت رسول صلی الله علیه و آله تفویض کرده بود به ما تفویض نموده[3].

و در کتاب اختصاص همین حدیث را روایت کرده و در آخرش چنین است که: چون حاضران مجلس بیرون رفتند نظر کرد بسوی من و فرمود که: گویا دلتنگ شدی، گفتم: فدای تو شوم! دلتنگ شدم از سه قول مختلف در یک سؤال، حضرت فرمود: ای پسر اشیم! بدرستی که خدا تفویض کرد به پسر داود علیه السلام امر پادشاهی را و فرمود ﴿هٰذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ﴾ و تفویض کرد به محمد صلی الله علیه و آله امر دین خود را و فرمود ﴿ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ و بدرستی که خدا تفویض کرده است به ائمه از ما آنچه تفویض کرده بود به محمد صلی الله علیه و آله پس دلتنگ مشو[4].

و در بصائر الدرجات به سند حسن کالصحیح روایت کرده که صفوان از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید که: آیا می‌توان بود که از امام بپرسم از مسألهٔ حلال و حرام و جوابش نزد

---

۱. سورهٔ ص: ۳۹.

۲. سورهٔ حشر: ۷.

۳. کافی ۱/ ۲۶۵.

۴. اختصاص ۳۳۱؛ بصائر الدرجات ۳۸۳.

او نباشد؟ فرمود که: نه، امّا گاه هست که جوابش نزد او هست و نمی‌گوید از برای مصلحت[۱].

و از حضرت صادق ﷺ به سند صحیح روایت کرده است که: مائیم اهل ذکر و اولو العلم و نزد ماست علم حلال و حرام[۲].

و علی بن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر این آیه ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللهِ﴾[۳] یعنی: «آنها که ایمان آورده‌اند و مطمئن و ساکن می‌گردد دلهای ایشان به یاد خدا»، فرمود که: یاد خدا امیر المؤمنین ﷺ و ائمه‌اند[۴]. یعنی ولایت ایشان یا آنکه یاد ایشان یاد خداست.

و ابن ماهیار روایت کرده است از حضرت امام موسی ﷺ در تفسیر این آیه ﴿لَقَدْ أَنْزَلْنا إِلَيْكُمْ كِتاباً فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلا تَعْقِلُونَ﴾[۵] یعنی: «بتحقیق که فرستاده‌ایم بسوی شما کتابی را که در آن ذکر شما هست آیا نمی‌فهمید و تعقل نمی‌کنید؟» فرمود که: مراد به ذکر، اطاعت امام است بعد از پیغمبر که موجب شرف دنیا و آخرت است[۶].

---

۱. بصائر الدرجات ۴۴.
۲. بصائر الدرجات ۵۱۱.
۳. سورهٔ رعد: ۲۸.
۴. تفسیر قمی ۱/۳۶۵.
۵. سورهٔ انبیاء: ۱۰.
۶. تأویل الآیات الظاهرة ۱/۳۲۵.

فصل سوم

در بیان آنکه ایشانند اهل علم قرآن و راسخون در علم و انذارکنندگان به قرآن

ابن ماهیار به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است در تفسیر این آیه ﴿فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ﴾ یعنی: «پس آنها که داده‌ایم به ایشان کتاب را ایمان می‌آورند به آن»، حضرت فرمود که مراد به آنها که کتاب به ایشان داده شده است آل محمدند که علم قرآن به ایشان داده شده است، ﴿وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ﴾[1] یعنی: «و از این جماعت بعضی هستند که ایمان می‌آورند به کتاب»، فرمود که: مراد اهل ایمانند از اهل قبله[2].

و ایضاً او و کلینی و دیگران روایت کرده‌اند به سندهای بسیار از حضرت صادق ﷺ در تفسیر این آیه ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾[3] یعنی: «بلکه قرآن آیات واضحی چند است در سینه‌های آنها که علم به ایشان داده شده است»، فرمود که: مراد به آنها که علم به ایشان داده شده است ائمه‌اند از آل محمد و لفظ و معنی قرآن در سینه‌های ایشان است[4].

---

۱. سورهٔ عنکبوت: ۴۷.

۲. تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۴۲۱؛ تفسیر قمی ۲/ ۱۵۰.

۳. سورهٔ عنکبوت: ۴۹.

۴. تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۴۲۳؛ کافی ۱/ ۲۱۴.

و در بصائر الدرجات به سند معتبر از ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت این آیه را خواند بعد از آن فرمود که. خدا نگفت که در میان دو جلد مصحف است بلکه گفت: در سینهٔ آنهاست که علم به ایشان داده شده است؛ ابو بصیر گفت که: شمائید آنها؟ فرمود: که بغیر ما می تواند بود[1]؟

و قریب به بیست سند روایت کرده است که این آیه در شأن ایشان است[2] و محتمل است که ﴿فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ را متعلق بـه بیّنات گـردانـیده بـاشند، یـعنی وضوحش در سینهٔ آنهاست و کسی به غیر ایشان معانی و اسرار را نمی‌داند پس در فـهم قرآن رجوع به آنها باید کرد.

و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تفسیر این آیهٔ میمونه ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ﴾[3] یعنی: «آنها که کتاب به ایشان داده‌ایم تلاوت می‌کنند آن را چنانچه سزاوار تلاوت کـردن است، ایشـانند کـه ایـمان آورده‌اند به کتاب» حضرت فرمود: آنها که کتاب به ایشان داده شده است، ائمه‌اند[4].

مترجم گوید که: بعضی از مفسران گفته‌اند که مراد به کتاب، تورات است؛ و آنها کـه علمش به ایشان داده شده است، آن جماعتند از یهود و نصاریٰ کـه ایـمان بـه حـضرت رسول صلی الله علیه و آله آورده بودند. و بعضی گفته‌اند که: کتاب، قرآن است؛ و آنها که کتاب به ایشان داده شده است، مؤمنان این امّتند[5].

و تفسیری که آن حضرت فرموده‌اند مبتنی بر این است و موافقتر است به سـیاق آیـهٔ کریمه زیرا که حقّ تلاوت قرآن موقوف است بر علم به اسرار و بطون آن و آن مخصوص ایشان است چنانچه ایمان کامل داشتن به قرآن بعمل نمی‌آید مگر از ایشان.

---

۱. بصائر الدرجات ۲۰۵؛ کافی ۱ / ۲۱۴.
۲. بصائر الدرجات ۲۰۴ ـ ۲۰۷؛ همچنین رجوع شود به تفسیر فرات کوفی ۳۱۹؛ مناقب ابـن شـهرآشوب ۳۰۷/۴ و ۴۱۰ و ۴۵۳.
۳. سورهٔ بقره: ۱۲۱.
۴. تفسیر عیاشی ۵۷/۱؛ کافی ۱ / ۲۱۵؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱ / ۷۷.
۵. تفسیر بغوی ۱ / ۱۱۰ ـ ۱۱۱؛ تفسیر فخر رازی ۴ / ۳۵.

وکلینی به سندهای معتبر از حضرت صادق ﷺ روایت نموده است در تفسیر این آیهٔ کریمه ﴿وَأُوحِيَ إِلَيَّ هٰذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ﴾[۱] یعنی: «وحی کرده شد بسوی من این قرآن که بترسانم به آن شما را و هرکه برسد» حضرت فرمود که: یعنی هرکه به حدّ امامت برسد از آل محمد ﷺ و انذار می‌کند مردم را به قرآن چنانچه انذار می‌کرد رسول خدا ﷺ به آن[۲].

وعلی بن ابراهیم روایت کرده است که ﴿وَمَنْ بَلَغَ﴾ امام است؛ وفرموده که: محمد ﷺ انذار می‌کرد وما انذار می‌کنیم چنانچه آن حضرت انذار می‌کرد[۳].

مترجم گوید که: اکثر مفسرین گفته‌اند ﴿وَمَنْ بَلَغَ﴾ عطف است بر ضمیر مفعول در ﴿لِأُنْذِرَكُمْ﴾ یعنی از برای آنکه انذار کنم شما را و انذار کنم هرکس را که قرآن به او برسد تا روز قیامت؛ وبنا بر آنچه در احادیث وارد است عطف است بر ضمیر فاعل «انذرکم» خواهد بود.

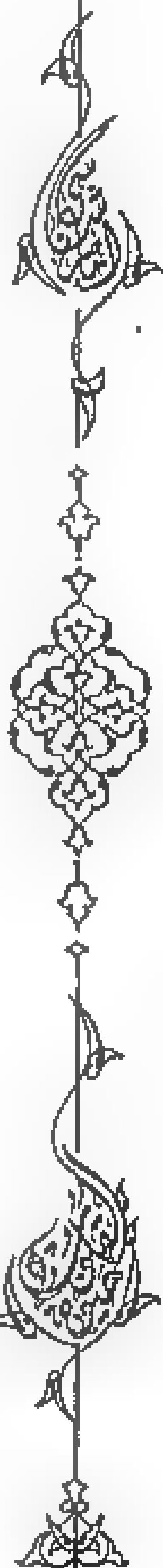
وعلی بن ابراهیم به سند معتبر روایت کرده است از حضرت صادق ﷺ که: قرآن زجر کننده است و امر کننده؛ امر می‌کند به بهشت و زجر می‌کند از جهنم. و در آن محکم هست ـ که واضح الدلاله است بر معنی مقصود ـ و متشابه است ـ که معانی بسیار در آن محتمل است، و فهم معنی مقصود از آن مشکل است ـ؛ امّا محکم را پس ایمان می‌آوری به آن و عمل می‌کنی به آن و اعتقاد می‌کنی به آن؛ وامّا متشابه را پس ایمان می‌آوری به آن و عمل نمی‌کنی به آن و این است معنی قول حق تعالی ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾[۴] و «راسخون در علم» آل محمد ﷺ اند[۵].

۱. سورهٔ انعام، ۱۹.
۲. کافی ۱/۴۱۶ و ۴۲۴.
۳. تفسیر قمی ۱/۱۹۵.
۴. سورهٔ آل عمران، ۷.
۵. تفسیر قمی ۲/۴۵۱.

و ایضاً علی بن ابراهیم و صاحب اختصاص به سندهای صحیح و معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله بهترین راسخان در علم بود و دانست آنچه خدا بر او فرستاده بود از تنزیل قرآن و تأویل آن ـ یعنی ظهر و بطن قرآن ـ و نخواسته بود که بر او فرو فرستد آیه راکه تأویلش را تعلیم او نکند، و اوصیای او که بعد از او آمدند همه تنزیل و تأویل قرآن را می‌دانستند[1].

و در کافی و بصائر تتمه‌ای هست که: آنها که تأویلش را نمی‌دانند ـ از شیعیان ـ چون عالم ـ یعنی امام ـ از روی علم و دانائی در میان ایشان بیان کند می‌گویند: ایمان آوردیم به آن همه از جانب پروردگار ماست، و قرآن در آن خاص و عام می‌باشد و محکم و متشابه می‌باشد و ناسخ و منسوخ می‌باشد و راسخان در علم همه را می‌دانند[2].

مترجم گوید: اول آیات چنین است ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ﴾ یعنی: «اوست خداوندی که فرستاده است بر تو قرآن را» ﴿مِنْهُ آياتٌ مُحْكَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتابِ﴾ «از جملهٔ قرآن آیه‌ای چند هست واضح الدلاله که آنها اصل قرآن است»، ﴿وَأُخَرُ مُتَشابِهاتٌ﴾ «و آیه‌ای چند دیگر هست که معنی آنها شبیه به یکدیگر است و معنی مقصود در آن واضح نیست»، ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ﴾ «پس آنها که در دلهای ایشان میل بسوی باطل هست» ﴿فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ﴾ «پس متابعت می‌کنند آنچه متشابه است از قرآن»، ﴿ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغاءَ تَأْوِيلِهِ﴾ «از برای آنکه مردم را گمراه کنند و به شبهه اندازند و از برای آنکه به خواهش خود تأویل کنند»، ﴿وَما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللهُ وَالرّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ یعنی: «نمی‌دانند تأویل متشابه را مگر خدا و آنان که ثابتند در علم» و بنای علم ایشان بر یقین است، و در اینجا خلاف است میان مفسران اکثر ایشان وقف می‌کنند بر «الله» و این را ابتدای کلام می‌دانند و ﴿يَقُولُونَ آمَنّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا﴾[3] را خبر آن می‌دانند، یعنی «راسخون در علم می‌گویند: ایمان آوردیم به متشابه، همه از جانب



۱. تفسیر قمی ۲ / ۴۵۱؛ بصائر الدرجات ۲۰۲.

۲. کافی ۱ / ۲۱۳؛ بصائر الدرجات ۲۰۴؛ تفسیر عیاشی ۱ / ۱۶۴.

۳. سورهٔ آل عمران: ۷.

پروردگار ماست» هرچند معنی آن را ندانیم؛ و بعضی بر «الله» وقف نمی‌کنند و «راسخون» را عطف بر «الله» می‌کنند، یعنی راسخون در علم نیز می‌دانند یعنی متشابه قرآن را. واحادیث بسیار وارد شده است بر این تفسیر و بر آنکه مراد از راسخون، رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمهٔ هدی علیهم السلام اند[۱].

و در بعضی از روایات وارد شده است که «یقولون» استیناف کلام است، و فاعل آن: شیعیان است، یعنی چون شیعیان از ائمهٔ خود که راسخ در علمند تأویل متشابه کلام را می‌شنوند تصدیق ایشان می‌کنند و می‌گویند همه از جانب پروردگار ماست[۲].

وکلینی به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: مائیم راسخان در علم و ما می‌دانیم تأویل متشابه قرآن را[۳].

و به سند معتبر دیگر از آن حضرت روایت است که: راسخان در علم، امیرالمؤمنین و امامان بعد از اوست[۴].

و در بصائر الدرجات روایت کرده است به سند صحیح از امام محمد باقر علیه السلام که: هیچ آیه در قرآن نیست مگر آنکه آن را ظهری و بطنی هست، وهیچ حرفی در آن نیست مگر آنکه اشاره است به امری که حادث می‌شود و حدوث وظهور آن بر امام وقتی دارد، و بر امام زنده علم آن فائض می‌شود و بر امام گذشته چنانچه خدا می‌فرماید که: نمی‌داند تأویل آن را مگر خدا و راسخان در علم و ما می‌دانیم آن را[۵].

و علی بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیهٔ کریمه ﴿قالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكافِرِينَ﴾[۶] یعنی: «خواهند گفت

---

۱. بصائر الدرجات ۲۰۲-۲۰۴؛ کافی ۱/ ۲۱۳.
۲. بحار الانوار ۲۳/ ۱۹۹-۲۰۰.
۳. کافی ۱/ ۲۱۳؛ بصائر الدرجات ۲۰۴؛ تفسیر عیاشی ۱/ ۱۶۴.
۴. کافی ۱/ ۲۱۳.
۵. بصائر الدرجات ۲۰۳؛ تفسیر عیاشی ۱/ ۱۱؛ که روایت در هر دو مصدر با کمی اختلاف آمده است.
۶. سورهٔ نحل: ۲۷.

آن جماعتی که داده شده است به ایشان علم که: خواری امروز و حال بد بر کافران است» حضرت فرمود که: آن جماعت که علم به ایشان داده شده است ائمه‌اند[1].

و ایضاً روایت کرده است در تفسیر این آیه ﴿وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقَّ﴾[2] یعنی «و می‌دانند آنها که علم به ایشان داده شده است که آنچه نازل شده است بسوی تو از پروردگار تو آن حق است» حضرت فرمود که: مراد امیرالمؤمنین ﷺ است که تصدیق کرد حضرت رسول ﷺ را در آنچه خدا بر او فرستاده است[3].

و کلینی روایت کرده است به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر ﷺ که: دعوی نکرده است احدی از مردم که همهٔ قرآن را چنانچه نازل شده است می‌داند مگر دروغگوئی، و جمع نکرده و حفظ نکرده است قرآن را چنانچه خدا فرستاده است مگر علی بن ابی طالب ﷺ و ائمه بعد از او ﷺ؛ و در روایت دیگر فرمود: نمی‌تواند دعوی کند کسی که نزد او جمیع قرآن هست ظاهرش و باطنش غیر اوصیای پیغمبر ﷺ[4].

و در حدیث صحیح دیگر فرمود که: از جملهٔ علمها که خدا به ما داده است تفسیر قرآن است و احکام قرآن، و علم تغییر زمانه و حوادثی که واقع می‌شود؛ پس فرمود: اگر ضبط کننده می‌یافتیم که اسرار ما را فاش نکند یا کسی که رازی به او توان گفت، می‌گفتیم[5].

و ایضاً به سند معتبر از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که فرمود: بخدا سوگند که من می‌دانم کتاب خدا را از اول تا آخر چنانکه گویا در کف من است، در قرآن خبر آسمان هست و خبر زمین و خبر گذشته و خبر آینده، و خدا می‌فرماید «فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ»[6]

---

۱. تفسیر قمی ۱/۲۸۴ و در آنجا روایت از امام صادق ﷺ است.
۲. سورهٔ سبأ ۶.
۳. تفسیر قمی ۲/۱۹۸.
۴. کافی ۱/۲۲۸؛ بصائر الدرجات ۱۹۳.
۵. کافی ۱/۲۲۹.
۶. چنین آیه‌ای وجود ندارد، شاید منظور سورهٔ نحل: ۸۹ ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ باشد.

یعنی: «در قرآن است بیان همه چیز»[۱].

و در حدیث دیگر فرمود که: خدا در شأن آصف وزیر سلیمان علیه السلام گفته است که: «گفت آن کسی که نزد او علمی از کتاب بود که من می آورم برای تو تخت بلقیس را پیش از آنکه چشم بر هم زنی»[۲] پس حضرت انگشتها را گشود و بر سینهٔ حقیقت دفینهٔ خود گذاشت و فرمود: والله علم جمیع کتاب نزد ماست[۳]

و به سند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: معاویة بن عمار از آن حضرت سؤال کرد از تفسیر این آیه ﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾[۴] یعنی «بگو یا محمد که: بس است خدا، گواه میان من و میان شما و آن که نزد اوست علم کتاب» یعنی علم قرآن یا لوح محفوظ. حضرت فرمود: مراد ماییم، و علی علیه السلام اول ما و افضل و بهتر ماست بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله[۵]

و در بصائر به سند معتبر روایت نموده است که: شخصی به خدمت امام موسی علیه السلام عرض نمود که: شما تفسیری چند می‌کنید کتاب خدا را که ما نشنیده‌ایم از دیگری، حضرت فرمود: قرآن بر ما نازل شده پیش از دیگران و از برای ما تفسیر شده پیش از آنکه در میان مردم منتشر گردد، پس ما می‌دانیم حرام و حلال قرآن را و ناسخ و منسوخ آن را و ما می‌دانیم که کدام آیه در سفر نازل شده و کدام آیه در حضر نازل شده و در کدام شب نازل شده و در شأن که و در چه باب نازل شده، پس ما حکیمان و دانایان خدائیم در زمین و گواهان خدائیم بر خلق او، و این مفاد قول حضرت عزت می‌باشد ﴿سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ

۱. کافی ۱/ ۲۲۹؛ بصائر الدرجات ۱۹۴.

۲. سورهٔ نمل: ۴۰.

۳. کافی ۱/ ۲۲۹؛ بصائر الدرجات ۲۱۲.

۴. سورهٔ رعد: ۴۳.

۵. کافی ۱/۲۲۹؛ بصائر الدرجات ۲۱۵؛ تفسیر عیاشی ۲/ ۲۲۰ و روایت در هر سه مصدر از برید بن معاویه می‌باشد. و در رجال شیخ طوسی ذکر شده است که برید بن معاویه از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام است، و همچنین گفته است که معاویة بن عمار از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده است

وَيُسْئَلُونَ ﴾[۱] یعنی: «بزودی نوشته می‌شود شهادت ایشان و از ایشان سؤال می‌کنند» حضرت فرمود: شهادت از برای ماست و سؤال کردن از برای مشهود علیه است که سایر امّت باشند، پس این علم آن چیزی است که اعلام کردم بسوی تو و ادا نمودم بسوی تو آنچه لازم شده بود بر من، پس اگر قبول کنی شکر کن و اگر ترک کنی پس خدا بر همه چیز گواه است[۲].

۱. سورهٔ زخرف: ۱۹
۲. بصائر الدرجات ۱۹۸

فصل چهارم

در بیان آنکه آیات خدا و بیّنات خدا و کتاب خدا ایشانند در بطن قرآن

علی بن ابراهیم روایت نموده است در تفسیر این آیه ﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَأِ اللَّهُ يُضْلِلْهُ وَمَنْ يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾[1] ظاهر لفظش آن است که «کسانی که تکذیب کردند به آیات ما کرانند که نمی‌شنوند آیات را شنیدنی که از آن منتفع گردند، و لالانند که گویا به حق نمی‌گروند و در تاریکیهای کفر و ضلالت و جهالت حیران مانده‌اند، هرکه را خدا خواهد گمراهی او را، گمراه گرداند او را ـ یعنی هرکه مستحقّ الطاف الهی نیست او را به خود می‌گذارد ـ و هرکه را خواهد می‌گرداند او را بر راه راست» حضرت فرمود: این آیه نازل شد در شأن جماعتی که تکذیب کردند اوصیای انبیاء را کران و لالانند، چنانچه خدا فرموده است در ظلماتند، هرکه از فرزندان شیطان است تصدیق نمی‌کند به اولیاء و ایمان نمی‌آورد به ایشان هرگز، و اینهایند که خدا گمراه کرده است ایشان را، و هرکه از فرزندان آدم است ـ که شیطان در نطفهٔ او شریک نشده است ـ ایمان می‌آورد به اوصیاء و ایشانند که بر راه راستند.

راوی گفت: از حضرت شنیدم که می‌فرمود: هر جا که ﴿كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا﴾ در قرآن وارد شده است مراد تکذیب به همهٔ اوصیاء است[2].

---

۱. سورهٔ انعام: ۳۹.

۲. تفسیر قمی ۱/۱۹۹، م.

مترجم گوید: تکذیب به آیات را تأویل کردن به تکذیب اوصیاء دو وجه دارد:

اول آنکه: مراد به آیات، علامات عظمت جلال الهی باشد، و ایشان اعظم علامات بزرگی الهی‌اند چنانچه بعد از این خواهد آمد.

دوم آنکه: مراد آیاتی باشد که در شأن آنها در قرآن وارد شده است و تکذیب به آنها متضمن تکذیب به همهٔ قرآن است.

و ایضاً علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه روایت کرده است ﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ﴾[1] یعنی: «و آن جماعتی که ایشان از آیات ما غافلند» که مراد از آیات، امیر المؤمنین و ائمه ﷺ اند، و دلیل بر این، قول حضرت امیر المؤمنین ﷺ است که فرمود: خدا را آیتی از من بزرگتر نیست[2].

و ایضاً به سند معتبر از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: پرسیدند از تفسیر قول حق تعالی ﴿وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ﴾[3] یعنی: «فائده نمی‌بخشد آیات و نُذُر ـ یعنی ترسانندگان ـ گروهی که ایمان نمی‌آورند» فرمود که: آیات، ائمه‌اند، و نُذُر، پیغمبران[4].

و باز فرموده است در این آیه ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾[5] یعنی: «آنها که کافر شدند و تکذیب نمودند به آیات ما پس از برای ایشان است عذاب خوار کننده» که مراد آن گروهی‌اند که ایمان نیاورده‌اند به ولایت امیر المؤمنین و ائمه ﷺ[6].

و باز گفته است در تفسیر این آیه ﴿سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا﴾[7] یعنی: «بزودی

---

۱. سورهٔ یونس: ۷.
۲. تفسیر قمی ۱/ ۳۰۹.
۳. سورهٔ یونس: ۱۰۱.
۴. تفسیر قمی ۱/ ۳۲۰؛ کافی ۱/ ۲۰۷.
۵. سورهٔ حج: ۵۷.
۶. تفسیر قمی ۲/ ۸۶.
۷. سورهٔ نمل: ۹۳.

می‌نماید خدا به شما آیات خود را پس خواهید شناخت آنها را» فرمود که: مراد امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام اند؛ چون برمی‌گردند در رجعت، دشمنان ایشان می‌شناسند ایشان را چون می‌بینند آنها را[۱].

و باز روایت کرده است به سند حسن کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ﴾[۲] یعنی: «اگر خواهیم می‌فرستیم بر ایشان از آسمان آیتی پس برمی‌گردد گردنهای ایشان برای آن آیه خاضع و ذلیل» که مراد خضوع گردنهای بنی‌امیه است در وقتی که صدا از آسمان به اسم صاحب الامر علیه السلام ظاهر گردد[۳].

و ایضاً گفته است در تفسیر قول حق تعالی ﴿وَما يَجْحَدُ بِآياتِنا إِلَّا الْكافِرُونَ﴾[۴] یعنی: «انکار نمی‌کنند آیات ما را مگر کافران»[۵]، که مراد آن است که انکار نمی‌کنند امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام را مگر کافران.

و ایضاً به سند معتبر از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است در تفسیر این آیه ﴿ذٰلِكَ بِأَنَّهُ كانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ﴾[۶] که مراد از بیّنات، ائمه علیهم السلام اند[۷].

و کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تفسیر این آیهٔ میمونه ﴿وَإِذا تُتْلىٰ عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ قالَ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هٰذا أَوْ بَدِّلْهُ﴾[۸] یعنی: «و چون تلاوت می‌شود بر ایشان آیات ما در حالتی که بیّن و واضحند می‌گویند آن جماعتی که امید ملاقات ما ندارند ـ یعنی اعتقاد به آخرت ندارند ـ: بیاور قرآنی غیر این

۱. تفسیر قمی ۲ / ۱۳۲.
۲. سورهٔ شعراء: ۴.
۳. تفسیر قمی ۲ / ۱۱۸.
۴. سورهٔ عنکبوت: ۴۷
۵. تفسیر قمی ۲ / ۱۵۱.
۶. سورهٔ تغابن: ۶.
۷. تفسیر قمی ۲ / ۳۷۲.
۸. سورهٔ یونس: ۱۵.

یا بدل کن این را» حضرت فرمود که: یعنی بدل کن علی ﷺ را[1]. گویا مراد این باشد که ایشان می‌گفتند قرآنی بیاور که ولایت علی ﷺ در آن نباشد یا در این قرآن به جای علی ﷺ دیگری را قرار ده.

و در احادیث بسیار به روایت ابن ماهیار و دیگران از حضرت صادق و امام رضا ﷺ وارد شده است در تفسیر این آیه ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ﴾[2] که اکثر مفسران گفته‌اند که مراد آن است که: «بدرستی که قرآن در لوح محفوظ نزد ما محفوظ است از تغییر و بلند مرتبه است در میان کتابهای آسمانی و حکیم است» یعنی مشتمل است بر حکمتها یا محکم است، و منسوخ نمی‌گردد به غیر خود[3]، فرمودند: مراد آن است که حضرت امیر المؤمنین ﷺ در سورهٔ حمد که ام الکتاب است مذکور است حکیم و دانا است[4]، و این مبتنی بر آن است که «الصراط المستقیم» علی ﷺ است، و راه، ولایت و متابعت او، چنانچه منقول است که از حضرت امام رضا ﷺ پرسیدند که: در کجای امّ الکتاب ذکر علی بن ابی طالب ﷺ است؟ فرمود که: در ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾[5] که علی ﷺ صراط مستقیم است[6].

و در دعای روز غدیر ذکر شده است که: شهادت می‌دهم که علی ﷺ امام هادی و رشید است و امیر مؤمنان است که او را در کتاب خود ذکر کرده است که گفته ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ﴾[7].

---

۱. کافی ۴۱۹/۱؛ تفسیر عیاشی ۱۲۰/۲؛ تفسیر قمی ۳۱۰/۱.

۲. سورهٔ زخرف: ۴.

۳. مجمع البیان ۳۹/۵؛ تفسیر بیضاوی ۹۹/۴.

۴. تأویل الآیات الظاهرة ۵۵۲/۲؛ تفسیر قمی ۲۸۰/۲؛ معانی الاخبار ۳۲.

۵. سورهٔ فاتحه: ۶.

۶. تأویل الآیات الظاهرة ۵۵۲/۲.

۷. مصباح المتهجد ۶۹۲؛ اقبال الاعمال ۲۸۴/۲؛ تأویل الآیات الظاهرة ۵۵۳/۲.

فصل پنجم

در بیان آنکه برگزیدهٔ بندگان و آل ابراهیم، ائمه علیهم السلام اند و در این باب چند آیه است

آیهٔ اول ـ آنکه حق تعالی می‌فرماید ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ * جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا﴾[1] تا آخر آیه، یعنی: «پس به میراث دادیم کتاب را» که قرآن باشد یا تورات یا مطلق کتابهای الهی را، ﴿الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾ «به آنها که برگزیده‌ایم از بندگان خود»، بعضی گفته‌اند که این برگزیده‌ها پیغمبرانند، و بعضی گفته‌اند که علمای امّت محمد صلی الله علیه و آله اند، و احادیث بسیار خواهد آمد که این مخصوص اهل بیت است، ﴿فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ﴾ «پس بعضی از ایشان ستم کننده‌اند مر نفس خود را»، اختلاف کرده‌اند مفسران در مرجع ضمیر «منهم»، سیّد مرتضی رحمه الله و جماعتی از مفسران گفته‌اند که ضمیر راجع است به عباد، یعنی، بعضی از بندگان ما ستم کننده‌اند بر نفس خود؛ و بعضی گفته‌اند که راجع است به برگزیدگان، ﴿وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ﴾ «و بعضی از ایشان میانه روانند»، ﴿وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ «و بعضی از ایشان پیشی گیرنده‌اند به خیرات و نیکیها به توفیق خدا»، ﴿ذَٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ﴾ «این است آن فضیلت بزرگ». باز اختلاف کرده‌اند مفسران در احوال این سه فرقه که در آیه مذکور شده: بعضی گفته‌اند همه

---

۱. سورهٔ فاطر: ۳۲ و ۳۳.

نجات می‌یابند، و بعضی گفته‌اند آنها که ظالمند از عذاب الهی نجات نمی‌یابند، چنانکه قتاده گفته است که: ظالم، اصحاب مشئمه؛ و مقتصد، اصحاب میمنه است؛ و سابق، سابقون مقرّبونند. ﴿جَنّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَها﴾ «بهشتهای عدن و دار اقامت است که ایشان داخل می‌شوند آنها را» خلاف کرده‌اند در آنکه ضمیر فاعل «یدخلونها» به چه راجع است: بعضی گفته‌اند به هر سه راجع است و هر سه داخل بهشت می‌شوند؛ و بعضی گفته‌اند راجع است به برگزیدگان که فرمود ﴿الَّذِینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا﴾؛ و بعضی گفته‌اند راجع است به مقتصد و سابق، و ظالم داخل نیست[۱].

و امّا احادیث که در این باب وارد شده است:

در معانی الاخبار از حضرت صادق علیه‌السلام منقول است که: ظالم پیوسته متابعت شهوات نفس خود می‌کند؛ و مقتصد دور دل خود می‌گردد ـ یعنی سعی در تصحیح عقاید خود می‌نماید یا در پی اصلاح نفس خود است، یا در پی عبادت است و اغراض دنیوی نیز او را منظور می‌باشد ـ؛ و سابق به خیرات گرد پروردگار خود می‌گردد ـ یعنی از مرادات خود خالی شده و بغیر رضای پروردگار خود غرضی نمی‌دارد ـ[۲].

و ایضاً به سند معتبر از حضرت باقر علیه‌السلام روایت کرده است که: ظالم از ذرّیّهٔ حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله آن است که حقّ امام را ندهد؛ و مقتصد آن است که امامت امام را اعتقاد کند و حقّ او را دهد؛ و سابق به خیرات، امام است[۳].

و در مجمع البیان از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده است این مضمون را و در آخرش فرمود که همهٔ ایشان آمرزیده‌اند. ﴿جَنّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَها﴾ یعنی سابق و مقتصد داخل جنّات عدن می‌شوند[۴].

و ایضاً به سند معتبر از امام محمد باقر علیه‌السلام روایت کرده است که: از تفسیر این آیه سؤال

---

۱. رجوع شود به مجمع البیان ۴/ ۴۰۸؛ تفسیر قرطبی ۱۴/ ۳۴۶؛ تفسیر فخر رازی ۲۶/ ۲۴.
۲. معانی الاخبار ۱۰۴.
۳. معانی الاخبار ۱۰۴؛ و در تفسیر روح المعانی ۱۱/ ۳۶۹، از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است.
۴. مجمع البیان ۴/ ۴۰۹.

کرده‌اند، فرمود که: در حقّ ما اهل بیت نازل شده.

ابو حمزهٔ ثمالی گفت که: پرسیدم: ظلم کننده بر خود، ز شما کیست؟

فرمود: آن است که گناه و ثواب او برابر باشد از ما اهل بیت، یعنی ذرّیّهٔ حضرت رسول ﷺ، پس او ظلم کننده است بر نفس خود که تقصیر در عبادت خدا کرده است.

گفتم: کیست مقتصد از شما؟

فرمود: آن است که عبادت خدا کند در حال شدت و رخا، یا در حال غلبهٔ اهل حق و حال غلبهٔ اهل باطل تا وقتی که مرگ متیقّن به او برسد.

گفتم: کیست سابق به خیرات از شما؟

فرمود: ان است که مردم را به راه پروردگار خود بخواند و امر کند مردم را به نیکیها و طاعات و نهی کند مردم را از بدیها و معاصی و یاور گمراه کنندگان نباشد و از جانب خیانت کنندگان خصمی ننماید و راضی به حکم فاسقان نباشد مگر کسی که بر نفس خود و دین خود برسد و یاوری نیابد که با ایشان معارضه کند و از روی تقیه با ایشان مدارا کند[1].

و علی بن ابراهیم گفته: ﴿الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا﴾ ائمه ﷺ اند، و ﴿ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ﴾ از آل محمد ﷺ غیر ائمه‌اند که انکار حقّ امام کنند، و ﴿مُقْتَصِدٌ﴾ آن است که اقرار به امام کند از آل محمد ﷺ، و ﴿سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ﴾ امام است[2].

و در احتجاج روایت نموده که: ابو بصیر از حضرت صادق ﷺ سؤال کرد از تفسیر این آیه، حضرت فرمود: تو چه می‌گویی؟ گفت: من می‌گویم مخصوص فرزندان فاطمه ﷺ است، حضرت فرمود: کسی که شمشیر بلند کند و مردم را بسوی خود دعوت کند و بسوی ضلالت و گمراهی و به ناحق دعوی کند خواه از فرزندان فاطمه باشد و خواه از غیر ایشان داخل این آیه نیست، گفت: پس که داخل است در این آیه؟ فرمود که: ظالم بر نفس خود آن است که مردم را نه بسوی ضلالت می‌خواند و نه بسوی هدایت، و مقتصد از ما اهل بیت

۱. معانی الاخبار ۱۰۵.

۲. تفسیر قمی ۲ / ۲۰۹، تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۴۸۳.

آن است که حقّ امام را می‌شناسد؛ و ﴿سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ﴾ امام است[۱].

و در بصائر الدرجات به چهارده طریق معتبر روایت کرده که: سابق به خیرات، امام است[۲].

واز حضرت صادق ﷺ رویت کرده که: ﴿الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا﴾ آل محمد ﷺ اند؛ وسابق به خیرات امام است[۳].

واز حضرت باقر ﷺ روایت کرده که: این آیه در شأن ما نازل شده است، و سابق به خیرات امام است[۴].

و به سند دیگر از آن حضرت روایت نموده که: سابق به خیرات امام است، و این آیه در شأن فرزندان علی و فاطمه ﷺ نازل شده است[۵].

و در کشف الغمه از دلایل حمیری روایت کرده که ابو هاشم جعفری گفت: سؤال کردم از حضرت امام حسن عسکری ﷺ از تفسیر این آیه، فرمود که: هر سه از آل محمدند، و ﴿ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ﴾ آن است که اقرار به امام نمی‌کند

ابو هاشم گفت: پس آب از دیدهٔ من ریخت و در خاطر خود گذرانیدم که این چه بزرگی است که خدا به آل محمد داده است. حضرت به اعجاز دانست که این معنی در خاطر من خطور کرده، پس نظر کرد بسوی من و فرمود که: امر امامت عظیمتر و رتبهٔ امام بزرگتر است از آنچه در خاطر گذرانیدی از عظمت شأن آل محمد، پس حمد کن خدا را که تو را متمسک به حبل ایشان گردانیده است و معتقد به امامت ایشان نموده، تو را در روز قیامت به نام ایشان خواهند طلبید در وقتی که هر گروهی را به نام امام خود بخوانند، پس شاد باش ای ابو هاشم که تو بر مذهب حقّی[۶].

---

۱. احتجاج ۲ / ۳۰۱.
۲. بصائر الدرجات ۴۴ـ۴۷.
۳. بصائر الدرجات ۴۶.
۴. بصائر الدرجات ۴۶.
۵. بصائر الدرجات ۴۵.
۶. کشف الغمة ۳ / ۲۱۵؛ خرایج ۲ / ۶۸۷.

و در مجمع البیان از ابو الدردا روایت نموده که گفت: شنیدم از رسول خدا ﷺ که در تفسیر این آیه می‌فرمود که: سابق داخل بهشت می‌شود بی‌حساب، و مقتصد را حساب می‌کنند حساب آسان، و ظلم کننده بر نفس خود را مدتی طویل در مقام حساب او را حبس می‌کنند پس داخل بهشت می‌شود، پس ایشانند که می‌گویند. ﴿الحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الحَزَنَ﴾[1] یعنی: «حمد و سپاس خداوندی را سزاست که از ما برطرف کرد ترس و اندوه و بدی عاقبت را»[2].

و از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است که ظلم کننده از ما آن است که عمل شایسته کند و عمل دیگر بد و ناشایسته کند، و مقتصد عبادت کننده است که سعی بسیار در عبادت کند، و سابق به خیرات علی و حسن و حسین ﷺ ست و هر که شهید کشته شود از آل محمد ﷺ[3].

و سیّد ابن طاووس در کتاب سعد السعود از تفسیر محمد بن العباس روایت نموده، و صاحب تأویل الآیات الباهره نیز از او روایت کرده است به سند او از ابی اسحاق سبیعی که گفت: به حج رفتم محمد بن علی را ملاقات کردم ـ یعنی ابن الحنفیه را ـ پس از تفسیر این آیه پرسیدم، او گفت: قوم تو در تفسیر این آیه چه می‌گویند ـ و مراد از قوم او اهل کوفه‌اند ـ؟ گفتم که: می‌گویند مراد شیعیانند، فرمود: پس چرا می‌ترسند هرگاه از اهل بهشتند؟ گفتم: پس تو چه می‌گوئی فدای تو شوم؟ فرمود که: این مخصوص ما اهل بیت است، ای ابو اسحاق! امّا سابق به خیرات پس علی بن ابی طالب و حسن و حسین ﷺ است و هر امامی از ما ـ و در بعضی از نسخ: و هر شهیدی از ما ـ؛ و مقتصد آن است که روزها روزه می‌دارد و شب به عبادت می‌ایستد؛ و امّا ظالم بر خود، پس در او هست آنچه در حقّ توبه کاران نازل شده است ـ و در بعضی از روایات: آنچه در سایر مردم است ـ و او آمرزیده است؛ ای ابو اسحاق! به سبب ما زایل می‌گرداند خدا عیبهای شما را و به ما ادا

---

1. سورهٔ فاطر: ۳۴.
2. مجمع البیان ۴/ ۴۰۸.
3. مجمع البیان ۴/ ۴۰۹؛ مناقب ابن شهرآشوب ۴/ ۱۴۲؛ تفسیر روح المعانی ۱۱/ ۳۶۹.

می‌کند قرضهای شما را و به ما افتتاح می‌کند خلافت و هدایت را و به ما ختم می‌کند نه به شما، و مائیم غار شما و پناه شما مانند اصحاب کهف، و مائیم کشتی نجات شما مانند کشتی نوح، و مائیم درگاه حطّهٔ شما مانند باب حطّهٔ بنی اسرائیل.

و سیّد ﷺ فرموده است که: محمد بن العباس تأویل این آیه را به این وجه به بیست طریق روایت کرده است به اندک زیادتی و نقصانی[1].

و فرات بن ابراهیم نیز روایت کرده است به اندک تفاوتی[2].

و در کتاب تأویل الآیات الباهره از تفسیر محمد بن العباس به سند معتبر از سورة بن کلیب روایت کرده است که: از امام محمد باقر ﷺ سؤال کردم از تفسیر این آیه، حضرت فرمود که: ﴿ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ﴾ آن است که امام را نشناسد، گفتم: پس مقتصد کیست؟ گفت: آن است که امام را شناسد، گفتم: سابق به خیرات کیست؟ گفت: امام است، گفتم: پس از برای شیعیان شما چیست؟ گفت: گناهان ایشان آمرزیده می‌شود و قرضهای ایشان ادا می‌شود و مائیم باب حطّهٔ ایشان و به ما آمرزیده می‌شود گناهان ایشان[3].

و ایضاً به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است که: ﴿الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا﴾ آل محمد ﷺ اند که برگزیدهٔ خدایند، و ظلم کنندهٔ بر نفس خود، هالک است؛ و مقتصد، صالحانند؛ و سابق به خیرات، علی مرتضی ﷺ است، خداوند عالم می‌فرماید ﴿ذَٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ﴾ یعنی قرآن، ﴿جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا﴾ یعنی آل محمد ﷺ داخل می‌شوند در قصور بهشتها که هر قصری از یک دانهٔ مروارید است که در آن شکافی و وصلی نیست، اگر جمع شوند اهل اسلام در آن قصر گنجایش همه داشته باشد، و در آن قصر قبّه‌ها از زبرجد بوده باشد و در هر قبّه دو درگاه بوده باشد که هر درگاهی طولش دوازده میل بوده باشد که چهار فرسخ است؛ بعد از آن خدا می‌گوید که: ایشان چون داخل بهشت شوند گویند: «حمد و سپاس خداوندی را سزاست که از ما برداشت حزن را»،

---

۱. سعد السعود ۱۰۷؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۴۸۱.

۲. تفسیر فرات کوفی ۳۴۸.

۳. تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۴۸۱.

حضرت فرمود که: حزن، آن چیزی است که در دنیا به ایشان رسیده باشد از ترسها و شدتها و سختیها[1].

مترجم گوید که: حاصل این احادیث به یکی از دو وجه برمی‌گردد.

اول آنکه: ضمایر راجع است به اهل بیت علیهم‌السلام و سایر ذرّیهٔ طیّبه بوده باشد؛ و ظالم، فاسق ایشان باشد، و مقتصد، صالح ایشان باشد؛ و سابق به خیرات، امام باشد. و بنابر این در این قسمت داخل نخواهد بود کسی که دعوی امامت به ناحق کند یا از جهت دیگر عقایدش درست نباشد.

دوم آنکه: ظالم کسی باشد که اعتقادش درست نباشد، و مقتصد کسی باشد که عقایدش درست باشد و امری که منافی ایمان باشد از او صادر نشود. پس ضمیر «یدخلونها» راجع به مقتصد و سابق است نه ظالم، و می‌تواند بود که هر دو مراد باشد به حسب ظهر و بطن آیه یا بطون مختلفه؛ و بر هر تقدیر مراد به ﴿اصْطَفَيْنَا﴾ آن خواهد بود که خدا این ذرّیهٔ طیّبه را برگزیده است به آنکه در میان ایشان اوصیاء و ائمه قرار داده نه آنکه هریک از ایشان را وصی و امام گردانیده؛ و همچنین مراد به میراث در آن کتاب آن است که بعضی از ایشان را علم کتاب داده و این شرفی است برای همه اگر ضایع نکنند

آیهٔ دوم ـ ﴿إِنَّ اللهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ إِبْرٰهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾[2] یعنی: «بدرستی که حق تعالی برگزید برای نبوت و امامت و خلافت آدم و نوح را و آل ابراهیم را ـ که اولاد اویند و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمهٔ هدی علیهم‌السلام نیز داخلند ـ و آل عمران را؛ و خلاف است که کیستند: بعضی گفته‌اند مراد موسی و هارون و اولاد ایشانند زیرا که موسی و هارون پسرهای عمران بودند؛ و بعضی گفته‌اند مریم و عیسی مرادند زیرا که مریم دختر عمران بود[3].

و شیخ طبرسی رحمه‌الله گفته است که در قرائت اهل بیت چنین است: «و آل محمد علی

۱. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۴۸۲ ـ ۴۸۳.

۲. سورهٔ آل عمران: ۳۳ و ۳۴.

۳. تفسیر تبیان ۲ / ۴۴۱؛ مجمع البیان ۱ / ۴۳۳؛ تفسیر کشاف ۱ / ۳۵۴؛ تفسیر بغوی ۱ / ۲۹۴.

العالمین»؛ و از ائمه علیهم السلام منقول است که: آل ابراهیم آل محمد صلی الله علیه و آله اند[۱].

و ایضاً طبرسی گفته است که: واجب است که آن جماعتی که خدا ایشان را برگزیده است مطهر و معصوم و منزّه باشند از قبایح، زیرا که خدا اختیار نمی‌کند و برنمی‌گزیند مگر کسی را که چنین باشد و ظاهرش مثل باطنش باشد در طهارت و عصمت، پس بنابراین اصطفا مخصوص کسی خواهد بود که معصوم باشد از آل ابراهیم و آل عمران خواه پیغمبر باشد و خواه امام. ﴿ذُرِّيَّةً﴾ یعنی اولاد و اعقابی چندند. ﴿بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ﴾ «که بعضی از ایشان از بعضی دیگرند» یعنی یاری یکدیگر می‌کنند در دین، یا از نسل یکدیگرند زیرا که ذرّیّهٔ آدمند پس ذرّیّهٔ نوح پس ذرّیّهٔ ابراهیم؛ چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرموده است: آنها که خدا ایشان را برگزیده است بعضی از نسل بعضی‌اند. تمام شد کلام طبرسی[۲].

و علی بن ابراهیم در تفسیر گفته است که: عالم ـ یعنی امام موسی کاظم علیه السلام ـ فرمود که: آیه چنین نازل شده: «و آل ابراهیم و آل عمران و آل محمد علی العالمین»، پس آل محمد را از قرآن انداختند[۳].

و شیخ طوسی در مجالس به سند معتبر از ابراهیم بن عبد الصمد روایت کرده که گفت: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که این آیه را چنین می‌خواند «ان الله اصطفی آدم ونوحاً وآل ابراهیم وآل محمد علی العالمین» و فرمود: چنین نازل شده[۴].

و در کتاب تأویل الآیات از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چیست حال جماعتی که چون آل ابراهیم و آل عمران را یاد می‌کنند شاد می‌شوند و چون آل محمد را یاد می‌کنند دلهای ایشان منقبض می‌شود؟ سوگند یاد می‌کنم به آن خدائی که جان محمد در دست قدرت اوست که اگر یکی از آنها به قیامت بیاید با عمل هفتاد پیغمبر

---

۱. مجمع البیان ۱/۴۳۳؛ تفسیر تبیان ۲/۴۴۱.
۲. مجمع البیان ۱/۴۳۳.
۳. تفسیر قمی ۱/۱۰۰.
۴. امالی شیخ طوسی ۳۰۰.

خدا، از او قبول نکند تا ولایت من و علی بن ابی طالب را اقرار بکند[1].

و ایضاً روایت کرده است از ابن عباس که گفت: رفتم به خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و گفتم: ای ابو الحسن! خبر ده مرا به آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت فرموده است بسوی تو، گفت: خبر می‌دهم شما را بدرستی که خدا برگزید از برای شما دین خود را و پسندید آن را از برای شما و تمام کرد نعمت خود را بر شما و شما سزاوارتر بودید به آن نعمت و اهل آن بودید، و بدرستی که حق تعالی وحی کرد بسوی پیغمبرش که وصیت کند بسوی من پس حضرت فرمود: یا علی! حفظ کن وصیت مرا و رعایت کن امان مرا و وفا کن به عهد من و به وعده‌های من و اداکن قرضهای مرا و احیا کن سنّتهای مرا و دعوت کن مردم را بسوی ملت من، زیراکه خدا برگزید مرا و پسندید مرا پس به خاطر آوردم دعای برادرم موسی علیه السلام را پس گفتم: خداوندا! بگردان از برای من وزیری از اهل من چنانچه هارون را از برای موسی قرار دادی، پس حق تعالی وحی کرد بسوی من که: علی وزیر توست و یاور توست و خلیفهٔ توست بعد از تو؛ یا علی! تو از امامان هدیتی و اولاد تو از تواَند، پس شما کشانندگانید بسوی هدایت و تقوی و درختید که من اصل آنم و شما شاخه‌ها و فرع آنید، هرکه به آن درخت چنگ زند پس بتحقیق که نجات یافته است و هرکه از آن تخلف کند پس هلاک گردیده است و در درکات ضلالت فرو رفته است، و شمائید آنها که حق تعالی واجب گردانیده است مودت و محبت شما را و اقرار به امامت شما را، و شمائید آن جماعتی که ایشان را در کتابش یاد کرده است و وصف نموده ایشان را از برای بندگانش پس فرموده است ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ پس شمائید برگزیده از جانب خدا از آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران و بهترین قبیله‌اید و شیعه‌اید از اسماعیل و عترت هدایت کنندگانید از محمد صلی الله علیه و آله[2].

۱. تأویل الآیات الظاهرة ۱/۱۰۶. وهمچنین رجوع شود به امالی شیخ طوسی ۱۴۰.
۲. تأویل الآیات الظاهرة ۱/۱۰۶.

و عیاشی از حضرت امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است در تفسیر ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ﴾ تا ﴿ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ﴾ فرمود: ما از آن ذرّیّتیم و بقیهٔ آن عترتیم[۱].

و به سند دیگر روایت کرده است که: در قرآن به جای «و آل عمران»، «و آل محمد» بوده است، آنهاکه قرآن را جمع کرده‌اند نامی را به جای نامی گذاشته‌اند[۲].

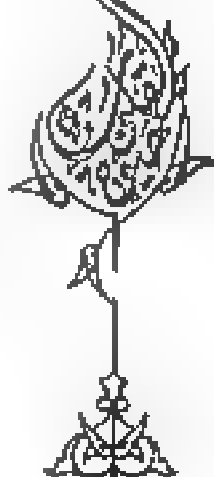
و به چند سند دیگر روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: روح و راحت و رحمت و نصرت و آسانی و توانگری و خشنودی و غلبه بر اعادی و قرب خدا و محبت از جانب خدا و از جانب رسول او، از برای کسی است که علی را دوست دارد و پیروی کند اوصیاء بعد از او را، بر من واجب است که ایشان را داخل گردانم در شفاعت خود و بر پروردگار من لازم است که شفاعت مرا در حقّ ایشان قبول کند زیرا که ایشان اتباع منند و هر که متابعت من نماید از من است، مثل ابراهیم جاری شده است در من که ابراهیم گفت: ﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي﴾[۳] زیرا که ابراهیم از من است و من از اویم، و دین من دین او و دین او دین من است، و سنّت من سنّت اوست و سنّت او سنّت من است، و فضیلت من فضیلت اوست و من از او افضلم، و این تصدیق فرمودهٔ پروردگار من است که فرمود ﴿ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾[۴].

و ابن بطریق در کتاب عمده از تفسیر ثعلبی روایت کرده است از ابی وایل که گفت: خوانده‌ام در مصحف عبدالله بن مسعود: «ان الله اصطفى آدم ونوحاً وآل ابراهیم وآل محمد على العالمین»[۵].

آیهٔ سوم ـ قول خدا است ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ﴾[۶] یعنی:

---

۱. تفسیر عیاشی ۱۶۸/۱.
۲. تفسیر عیاشی ۱۶۸/۱ و ۱۶۹.
۳. سورهٔ ابراهیم، ۳۶.
۴. تفسیر عیاشی ۱۶۹/۱.
۵. عمدهٔ ابن بطریق ۵۵.
۶. سورهٔ نمل ۵۹.



«سپاس مخصوص خداوند عالمیان است و سلام خدا بر بندگان او که برگزیده است ایشان را».

علی بن ابراهیم گفته است که: آن بندگان برگزیده، آل محمد علیهم السلام اند[1].

آیهٔ چهارم ـ ﴿رَبَّنا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي﴾ تا آخر آیات، در وقتی که حضرت ابراهیم علیه السلام اسماعیل و هاجر را به امر الهی در نزد کعبهٔ معظمه گذاشت گفت: «ای پروردگار ما! بدرستی که من ساکن گردانیدم بعضی از ذرّیّه و فرزندان خود را» ﴿بِوادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ﴾ «در وادیی که در آنجا زراعت نمی‌شود و قابل زراعت نیست» چون سنگ است، ﴿عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ﴾ «نزد خانهٔ تو که مکرّم و محترم است همیشه». ﴿رَبَّنا لِيُقِيمُوا الصَّلاةَ﴾ «ای پروردگار ما! از برای آنکه نماز را برپا دارند». ﴿فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ﴾ «پس بگردان دلهای چند از مردم را که سرعت کند به مودّت و شوق بسوی ایشان یا دوست و مشتاق ایشان باشند». ﴿وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَراتِ﴾ «و روزی کن ایشان را از میوه‌ها». ﴿لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ﴾[2] «شاید که ایشان شکر کنند این نعمتها را».

عیاشی و ابن شهرآشوب از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که: مائیم بقیهٔ آن عترت و دعای حضرت ابراهیم از برای ما بود و بس[3]؛ و به روایت دیگر: مائیم بقیهٔ آن ذرّیّه[4].

و در تفسیر فرات از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مراد از ﴿أَفْئِدَةً مِنَ النّاسِ﴾ دلهای شیعیان ماست که میل می‌کنند و مسارعت می‌نمایند بسوی محبت ما[5].

و به سند دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی فرمود

---

۱. تفسیر قمی ۲ / ۱۲۹.

۲. سورهٔ ابراهیم: ۳۷.

۳. تفسیر عیاشی ۲ / ۲۳۲؛ مناقب ابن شهرآشوب ۴ / ۱۹۵؛ مجمع البیان ۳ / ۳۱۸.

۴. تفسیر عیاشی ۲ / ۲۳۱.

۵. تفسیر فرات کوفی ۲۲۴.

﴿فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ﴾ که ضمیر راجع به ذرّیّه باشد، و نفرمود «الیه» که ضمیر راجع به خانهٔ کعبه باشد، پس شما گمان می‌کنید که خدا بر شما واجب گردانیده است آمدن بسوی سنگها را و دست مالیدن بسوی اینها را و واجب نگردانیده است بر شما آمدن بسوی ما را و سؤال کردن مسائل از ما را و محبت ما اهل بیت را، والله که بر شما واجب نگردانیده است غیر این را[۱].

آیهٔ پنجم ـ ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾[۲] یعنی، «سزاوارترین مردم به انتساب به حضرت ابراهیم آن جماعتند که پیروی او کردند و این پیمبر و آنها که ایمان آورده‌اند به او و خدا ولیّ و یاور مؤمنان است».

در کافی به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است که: مراد به اینها که ایمان آورده‌اند، ائمه ﷺ اند و اتباع ایشانند[۳].

و در مجمع البیان از عمر بن یزید روایت کرده است که حضرت صادق ﷺ فرمود: شما والله از آل محمدید، گفتم: از خودشان؟ گفت: بلی والله از خودشان: سه مرتبه فرمود پس نظر کرد بسوی من و من نظر کردم بسوی او، پس فرمود: ای عمر! حق تعالی در کتابش می‌فرماید ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ﴾ تا آخر آیه[۴].

آیهٔ ششم ـ ﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَٰنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا﴾[۵] ترجمهٔ ظاهر لفظش آن است که «ایشان آن جماعتند که انعام کرده است خدا بر ایشان از پیغمبران از فرزندان آدم و از آن جماعت که ایشان را بار کردیم با

۱. تفسیر فرات کوفی ۲۲۳ ـ ۲۲۴.
۲. سورهٔ آل عمران: ۶۸.
۳. کافی ۶/۱ |۴؛ تفسیر عیاشی ۱۷۷/۱، و در آنجا روایت از امام صادق ﷺ است.
۴. مجمع البیان ۴۵۸/۱؛ تفسیر قمی ۱۰۵/۱؛ تفسیر عیاشی ۱۷۷/۱؛ امالی شیخ طوسی ۴۵.
۵. سورهٔ مریم: ۵۸.

نوح در کشتی و از ذرّیّهٔ ابراهیم و اسرائیل ـ که یعقوب است ـ و از آن جماعت که ایشان را هدایت کردیم و برگزیدیم گروهی هستند که هرگاه خوانده می‌شود بر ایشان آیات خداوند رحمان بر زمین می‌افتند سجده کنندگان و گریه کنندگان».

محمد بن العباس روایت کرده است به سند معتبر از حضرت موسی بن جعفر ﷺ که از آن حضرت پرسیدند از تفسیر این آیه، فرمود: مائیم ذرّیّهٔ ابراهیم و مائیم آنها که با نوح در کشتی سوار شدیم و مائیم برگزیدهٔ خدا، و امّا قول حق تعالی ﴿وَمِمَّنْ هَدَيْنا وَاجْتَبَيْنا﴾ پس ایشان بخدا سوگند که شیعیان مایند که خدا هدایت کرده است ایشان را بسوی مودت و محبت ما و اختیار کرده است ایشان را از برای دین ما پس بر دین ما زندگی می‌کنند و بر آن می‌میرند؛ و وصف کرده است حق تعالی ایشان را به عبادت و خشوع و رقت قلب به آنکه فرموده است ﴿إِذا تُتْلىٰ عَلَيْهِمْ﴾ تا ﴿بُكِيًّا﴾[1].

مترجم گوید: تفسیری که حضرت فرموده مبنی بر آن است که ﴿وَمِمَّنْ هَدَيْنا﴾ جملهٔ مستأنفه باشد چنانچه جمعی از مفسران گفته‌اند[2].

آیهٔ هفتم ـ ﴿وَلَقَدِ اخْتَرْناهُمْ عَلىٰ عِلْمٍ عَلَى الْعالَمِينَ﴾[3] یعنی: «برگزیدیم ایشان را دانسته بر عالمیان».

در تفسیر محمد بن العباس به سند معتبر از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است در تفسیر این آیه که: یعنی امامان از مؤمنان را تفضیل دادیم بر غیر ایشان[4].

مترجم گوید: اگرچه ظاهر آیه آن است که ضمیر راجع به حضرت موسی ﷺ و قوم او بوده باشد امّا چون حکم بنی‌اسرائیل و این امّت متشابه است و به جای پیغمبران که در امّت موسی بودند که خلفای او بودند در این امّت ائمه قائم مقام حضرت رسولند و افضلند از سایر امّت.

۱. تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۳۰۵.
۲. مجمع البیان ۳/ ۵۱۹.
۳. سورهٔ دخان: ۳۲.
۴. تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۵۷۴.

فصل ششم

در بیان وجوب مودت و محبت اهل بیت علیهم السلام است و آنکه مودت ایشان مزد رسالت است

حق تعالی می‌فرماید ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلاً مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنا لَهُمْ أَزْواجاً وَذُرِّيَّةً﴾[1]، و می‌فرماید ﴿قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهِ حُسْناً إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾[2].

شیخ طبرسی رحمه الله در تفسیر آیهٔ اولی روایت کرده است از ابن عباس که: کافران سرزنش کردند حضرت رسول صلی الله علیه و آله را به بسیار تزویج کردن زنان، و گفتند: اگر پیغمبر می‌بود هرآینه مشغول می‌کرد او را پیغمبری از خواستن زنان؛ پس این آیه نازل شد[3].

و روایت کرده‌اند از حضرت صادق علیه السلام که این آیه را خواند پس اشاره نمود به سینهٔ خود و گفت: مائیم بخدا سوگند ذرّیّهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله[4].

و در تفسیر آیهٔ دوم گفته است که: اختلاف کرده‌اند در معنی صدر آیه بر چند قول:

اول آنکه: سؤال نمی‌کنیم در تبلیغ رسالت مزدی مگر دوستی و محبت کردن در چیزی که موجب قرب الهی باشد.

---

۱. سورهٔ رعد: ۳۸.

۲. سورهٔ شوری: ۲۳.

۳. مجمع البیان ۳/۲۹۷.

۴. مجمع البیان ۳/۲۹۷؛ مناقب ابن شهرآشوب ۴/۲۳۵.

دوم آنکه: مراد آن باشد که: مگر آنکه دوست دارید مرا در قرابتی که با شما دارم.

سوم آنکه: نمی‌خواهم از شما بر رسالت مزدی مگر آنکه دوست دارید خویشان وعترت مرا، وحفظ نمائید حرمت مرا در ایشان. واین معنی منقول است از علی بن الحسین ﷺ وسعید بن جبیر و عمرو بن شعیب وامام محمد باقر ﷺ وامام جعفر صادق ﷺ و جماعتی[۱].

ودر شواهد التنزیل روایت نموده است از ابن عباس که: چون این آیه نازل شد صحابه گفتند: یا رسول الله! کیستند آن جماعت که ما را امر کرده‌اند به دوستی ایشان؟ حضرت فرمود که: علی و فاطمه و فرزندان ایشان[۲].

وایضاً از ابو امامهٔ باهلی روایت کرده است که رسول خدا ﷺ گفت که: حضرت عزت خلق کرد پیغمبران را از درختهای متفرق، و مخلوق شدیم من و علی از یک درخت پس من اصل آن درختم و علی فرع آن است وحسن وحسین میوه‌های آنند و شیعیان ما برگهای آنند، پس هرکه به شاخه‌ای از شاخه‌های آن بچسبد نجات می‌یابد، وهرکه میل کند از آن فرو می‌رود در درکات عذاب الهی، واگر بنده‌ای عبادت کند خدا را در میان صفا و مروه هزار سال پس هزار سال پس هزار سال تا آنکه مانند مشک پوسیده شود پس درنیابد محبت ما را، خدا او را سرنگون در آتش جهنم اندازد، پس این آیه را خواند ﴿قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ﴾[۳].

و زاذان از حضرت امیرالمؤمنین ﷺ روایت نموده است که، در سوره‌های «حم» در شأن مودت ما آیه‌ای هست که حفظ نمی‌کند مودّت ما را مگر هر مؤمنی؛ پس این آیه را خواند[۴].

---

۱. برای اطلاع از اقوال گذشته رجوع شود به تفسیر تبیان ۱۵۸/۹؛ مجمع البیان ۲۸/۵؛ تفسیر بغوی ۱۲۵/۴.

۲. شواهد التنزیل ۱۸۹/۲؛ تفسیر الدر المنثور ۷/۶؛ مناقب ابن المغازلی ۲۵۹؛ عمدهٔ ابن بطریق ۴۷.

۳. شواهد التنزیل ۲۰۳/۲؛ وهمچنین رجوع شود به ترجمهٔ الامام علی من تاریخ ابن عساکر ۱۲۸/۱؛ کفایة الطالب ۳۱۷.

۴. شواهد التنزیل ۲۰۵/۲؛ مجمع البیان ۲۹/۵.

پس شیخ طبرسی رحمه الله گفته است که، بر هر تقدیر در این مودت دو قول است:

اول آنکه: استثناء منقطع است، زیراکه این مودت به سبب اسلام واجب است پس مزد پیغمبری نخواهد بود.

دوم آنکه: استثنای متصل است، یعنی: سؤال نمی‌کنم مزدی مگر مودت که به این مزد راضی شدم و این نفعش به شما برمی‌گردد، پس گویا مزدی سؤال نکرده‌ام[۱].

و ابوحمزهٔ ثمالی در تفسیرش از ابن عباس روایت نموده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله چون به مدینه تشریف آورد و مستحکم شد اسلام، انصار در میان خود گفتند که: می‌رویم به خدمت آن حضرت و عرض می‌کنیم که: خرجها بر تو وارد می‌شود اینک مالهای ما از توست هر حکم که می‌خواهی در آنها بکن بی‌آنکه حرجی بر تو باشد یا حرام باشد بر تو؛ پس چون این را عرض کردند این آیه نازل شد ﴿قُلْ لا اَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْراً اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ﴾ پس آیه را بر ایشان خواند و فرمود که: باید خویشان مرا دوست دارید بعد از من؛ پس از خدمت آن حضرت بیرون آمدند انقیاد کنندگان فرمودهٔ آن حضرت را، پس منافقان گفتند: محمد این را در همین مجلس افتراء کرد می‌خواهد ما را ذلیل خویشان خود گرداند بعد از خود، پس این آیه نازل شد ﴿اَفْتَرىٰ عَلَى اللّٰهِ كَذِباً﴾[۲] پس فرستاد بسوی ایشان و آیه را بر ایشان خواند، پس گریستند و نزول این آیه بر ایشان دشوار آمد، پس این آیه نازل شد ﴿هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ﴾[۳] یعنی «اوست خداوندی که قبول می‌کند توبه را از بندگانش»، پس از عقب ایشان فرستاد و ایشان را بشارت داد و فرمود ﴿وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا﴾[۴] یعنی: و مستجاب می‌گرداند خدا دعای آنها را که ایمان آوردند، یا ثواب می‌دهد ایشان را، یا ایشان اجابت می‌کنند دعوت خدا را؛ پس گفت: مراد آن جماعتند که اول انقیاد کردند فرمودهٔ خدا را ﴿وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها

---

۱. مجمع البیان ۵/ ۲۹
۲. سورهٔ شوری: ۲۴.
۳. سورهٔ شوری، ۲۵.
۴. سورهٔ شوری، ۲۶.

حُسْناً ﴾ یعنی: «هرکه طاعتی بکند زیاده می‌کنیم برای او در این طاعت، نیکی را؛ یا آنکه ثواب از برای او واجب می‌گردانیم؛ یا مضاعف می‌گردانیم ثواب او را».

و ابوحمزهٔ ثمالی از سُدِّی روایت کرده است که: اقتراف حسنه، دوستی آل محمد است[۱].

در حدیث صحیح روایت شده است از حضرت امام حسن مجتبی ﷺ که خطبه‌ای برای مردم خواند و در خطبه فرمود که من از اهل بیتی هستم که خدا فرض گردانیده است مودت ایشان را بر هر مسلمانی، پس گفته است ﴿ قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً ﴾ و اقتراف حسنه، دوستی با اهل بیت است[۲].

و از حضرت صادق ﷺ منقول است که: این آیه نازل شده است در شأن ما اهل بیت که اصحاب عباییم[۳]. تا اینجا کلام طبرسی بود.

و علامهٔ حلی قدس الله سره در کشف الحق گفته است که: روایت کرده‌اند سنّیان در صحیح بخاری و مسلم و احمد بن حنبل در مسند خود و ثعلبی در تفسیر خود که: چون این آیه نازل شد صحابه گفتند: یا رسول الله! کیستند قرابت تو که خدا واجب گردانیده است بر ما مودّت ایشان را؟ فرمود که: علی و فاطمه و دو فرزند ایشان[۴]. و واجب بودن مودت مستلزم وجوب اطاعت است.

و این روایت را بیضاوی نیز در تفسیرش روایت نموده[۵].

و فخر رازی که از معظم علمای ایشان است در تفسیر کبیر خود روایت نموده از ابن عباس که: رسول خدا ﷺ چون به مدینه آمد و خرجها بر او وارد می‌شد و حقوق بر او لازم می‌شد به سبب بسیار آمدن عرب و غیر آن، و وسعت مالی در دست او نبود، انصار به

---

۱. مجمع البیان ۲۹/۵؛ تأویل الآیات الظاهرة ۵۴۵/۲.
۲. مناقب ابن شهرآشوب ۶/۴؛ تأویل الآیات الظاهرة ۵۴۵/۲.
۳. مجمع البیان ۲۹/۵؛ تأویل الآیات الظاهرة ۵۴۵/۲.
۴. نهج الحق ۱۷۵؛ کفایة الطالب ۹۱.
۵. تفسیر بیضاوی ۹۱/۴؛ المعجم الکبیر ۴۷/۳؛ فرائد السمطین ۱۳/۲؛ شواهد التنزیل ۱۹۶/۲.

یکدیگر گفتند که: خدا شما را هدایت کرد بر دست این مرد و او خواهر زادهٔ شماست و نازل شده است در شهر شما، پس در برای او جمع کنید قدری از اموال خود را؛ پس قدری از اموال خود جمع نمودند و به خدمت آن حضرت آوردند، حضرت قبول نفرمود ورد کرد بر ایشان پس این آیه نازل شد ﴿قُلْ لا اَسْألُكُمْ عَلَيْهِ اَجْراً إلّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ﴾ یعنی: «بر ایمان آوردن شما مزدی نمی‌خواهم مگر آنکه دوست دارید اقارب و خویشان مرا» پس تحریص و ترغیب کرد ایشان را بر مودّت اقارب خود(۱).

پس نقل نموده است از صاحب کشاف که او روایت کرده است از حضرت رسول ﷺ که: هرکه بمیرد بر محبت آل محمد، شهید مرده است؛ و هرکه بر محبت آل محمد بمیرد، آمرزیده مرده است؛ و هرکه بر محبت آل محمد بمیرد، توبه کرده مرده است؛ و هرکه بر محبت آل محمد بمیرد، با ایمان کامل مرده است؛ و هرکه بر محبت آل محمد بمیرد، بشارت دهد او را ملک موت به بهشت پس بشارت می‌دهند او را منکر و نکیر به بهشت؛ وهرکه بمیرد بر محبت آل محمد، او را زفاف کنند بسوی بهشت چنانچه زفاف می‌کنند عروس را به خانهٔ شوهرش؛ وهرکه بر محبت آل محمد بمیرد، بر سنّت و جماعت مرده است؛ وهرکه بر بغض و عداوت آل محمد بمیرد، کافر مرده است؛ وهرکه بر بغض آل محمد بمیرد، بوی بهشت را نشنود(۲).

فخر رازی گفته است. این است آنچه صاحب کشاف روایت نموده است و من می‌گویم: آل محمد آن جماعتند که امر ایشان به آن حضرت راجع می‌شود، وهرکه بر گردیدن امرش به آن حضرت شدیدتر باشد می‌باید او آل باشد، و شک نیست در آنکه فاطمه وعلی وحسن وحسین تعلق میان ایشان و میان رسول خدا شدیدترین تعلقات بود، و این از بابت معلوم متواتر است، پس می‌باید که ایشان آل باشند. و ایضاً اختلاف کرده‌اند مردم در آل، بعضی گفته‌اند خویشانند؛ و بعضی گفته‌اند امّت آن حضرتند، پس اگر

---

۱. تفسیر فخر رازی ۲۷ / ۱۶۴.

۲. تفسیر فخر رازی ۲۷ / ۱۶۵؛ تفسیر کشاف ۴ / ۲۲۰ ـ ۲۲۱

حمل بر خویشان کنیم، ایشان آلند؛ و اگر حمل کنیم بر امّتی که قبول دعوت آن حضرت کرده‌اند، باز ایشان آلند؛ پس ایشان بر هر تقدیر آلند. و امّا غیر ایشان پس خلافی است، پس بر هر تقدیر ایشان آل محمدند.

و روایت نموده است صاحب کشاف که: چون این آیه نازل شد گفتند: یا رسول الله! کیست قرابت تو، آن قرابتی که واجب است بر ما مودّت ایشان؟ آن حضرت فرمود که: علی و فاطمه و دو پسر ایشان؛ پس ثابت شد که این چهار نفر اقارب پیغمبرند، و هرگاه این ثابت شد واجب است که ایشان مخصوص باشند به زیادت تعظیم، و دلالت می‌کند بر اختصاص ایشان به زیادت تعظیم و تکریم به چند وجه:

اول: قول حضرت عزت ﴿إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ چنانچه گذشت.

دوم: چون ثابت شده است که حضرت رسول ﷺ حضرت فاطمه ؑ را بسیار دوست می‌داشت فرمود: «فاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنّي يُؤْذيني ما يُؤْذيها»[1]، و ثابت شده است به نقل متواتر از پیغمبر ﷺ که او دوست می‌داشت علی و حسن و حسین ؑ را، و هرگاه این ثابت شد بر همهٔ امّت مثل ان واجب است، به دلیل قول حق تعالی «فاتبعوه لعلکم تفلحون»[2] یعنی: «پس متابعت کنید حضرت رسول را شاید فلاح و رستگاری بیابید»، و فرموده است ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ﴾[3] یعنی: «باید حذر کنند آنها که مخالفت می‌کنند از امر خدا» از آنکه به ایشان برسد فتنه یا عذاب الیمی، و فرموده است ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾[4] «بگو ـ یا محمد ـ به ایشان که، اگر دوست می‌دارید خدا را پس متابعت کنید مرا تا خدا شما را دوست دارد»، و باز فرموده

---

۱. رجوع شود به صحیح مسلم ۱۹۰۲/۴؛ صحیح بخاری مجلد ۳، جزء ۱۵۸/۶؛ حلیة الاولیاء ۴۰/۲؛ صفة الصفوة ۳۹۳/۱؛ اسد الغابة ۲۱۷/۷.

۲. آیه‌ای به این عبارت نیست، در سورهٔ اعراف: ۱۵۸ ﴿وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ می‌باشد، و همچنین است در مصدر.

۳. سورهٔ نور: ۶۳.

۴. سورهٔ آل عمران: ۳۱.

است ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾[1] یعنی: «بتحقیق که بود شما را در رسول خدا صلی الله علیه و آله اقتدا و متابعت نیکو».

سوم آنکه: دعا کردن از برای آل آن حضرت منصب عظیمی است ولهذا این دعا را خاتمهٔ تشهد قرار دادند در همهٔ نمازها که می‌گویند «اللهم صل علی محمد وآل محمد» واین تعظیم در غیر آل بعمل نیامده.

پس اینها همه دلالت می‌کنند بر آنکه محبت آل محمد واجب است؛ پس شعری چند از شافعی نقل نموده است از جمله این است:

إِنْ كَانَ رَفْضاً حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ فَلْيَشْهَدِ الثَّقَلانِ أَنِّي رافِضِي

یعنی: اگر دوستی آل محمد رفض است، پس گواه باشند انس و جن که من رفضی‌ام. تمام شد کلام فخر رازی[2].

و صاحب کشاف زیاده بر آنچه ذکری از آن نقل کرده روایت نموده است از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که: شکایت کردم بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله حسد بردن مردم را بر من، حضرت فرمود که: آیا راضی نیستی که چهارمِ چهار نفر باشی. اول کسی که داخل بهشت می‌شود منم و تو و حسن و حسین، و زنان ما از جانب راست و چپ ما، و فرزندان ما از عقب زنان.

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که: حرام است بهشت بر کسی که ظلم کند اهل بیت مرا و آزار کند مرا در حقّ عترت من، و هرکه احسان کند بسوی یکی از فرزندان عبد المطّلب و او جزا ندهد او را بر آن احسان، من جزا می‌دهم او را بر آن احسان در وقتی که در قیامت ملاقات کند مرا[3].

و علی بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در

---

۱. سورهٔ احزاب: ۲۱.

۲. تفسیر فخر رازی ۲۷ / ۱۶۶.

۳. تفسیر کشاف ۴ / ۲۲۰.

تفسیر این آیه ﴿قُلْ ما سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ﴾[۱] فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله از قومش سؤال کرد که اقارب او را دوست دارند و آزار نرسانند به ایشان، پس این آیه نازل شد که: آن مزدی که سؤال کرده‌ام از شما ثوابش و منفعتش به شما عاید می‌شود[۲].

و در کافی و مناقب ابن شهرآشوب و قرب الاسناد به سندهای صحیح روایت کرده‌اند که حضرت صادق علیه السلام از مؤمن الطاق پرسید که: به بصره رفته‌ای؟ گفت: بلی، فرمود: سرعت مردم را در امر تشیع و دخول ایشان در دین حق چگونه دیده‌ای؟ گفت: والله که بسیار کم است، بعضی از ایشان میل می‌کردند امّا بسیار کم، فرمود که: بر تو باد به جوانان که به هر چیزی مسارعت ایشان بیشتر است از پیران؛ پس فرمود: چه می‌گویند اهل بصره در این آیه ﴿قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى﴾؟ گفت: فدای تو شوم می‌گویند این آیه از برای خویشان حضرت رسول است و از برای اهل بیت او، فرمود که: نازل نشده است مگر در شأن ما اهل بیت: حسن و حسین و علی و فاطمه که اصحاب عبایند[۳].

و در قرب الاسناد و اختصاص به سندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که، چون آیهٔ ﴿قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ﴾ تا آخر آیه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد آن حضرت در میان ایشان ایستاد و فرمود: ایها الناس! بدرستی که حق تعالی واجب نموده است از برای من بر شما فرضی، آیا ادا می‌کنید آن را؟ هیچیک از ایشان جواب نگفتند؛ پس حضرت برگشت و روز دیگر آمد و ایستاد و همان سخن را اعاده کرد، و جواب نگفتند؛ در روز سوم نیز چنین کرد و هیچیک از آنها جواب نگفتند؛ پس حضرت فرمود که: از طلا و نقره نیست و خوردن و آشامیدن نیست، ایشان گفتند: پس بگو، فرمود که: حق تعالی این آیه را فرستاده است، گفتند: اگر این است قبول داریم و ادای آن می‌کنیم و مودّت اهل بیت تو را بر خود واجب می‌گردانیم.

پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که: بخدا سوگند که وفا به این عهد نکرده مگر هفت

---

۱. سورهٔ سبأ، ۴۷.
۲. تفسیر قمی ۲/ ۲۰۴.
۳. کافی ۸/ ۹۳؛ مناقب ابن شهرآشوب ۴/ ۶ با اختلاف؛ قرب الاسناد ۱۲۸.

نفر: سلمان و ابوذر و عمار و مقداد بن الاسود کندی و جابر بن عبدالله انصاری و ثبیت آزاد کردهٔ رسول خدا و زید بن ارقم[1].

و علی بن ابراهیم به سند که صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در تفسیر ﴿إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ یعنی ـ در اهل بیت آن حضرت، و فرمود که: انصار آمدند بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفتند که: ما پناه دادیم تو را و یاری کردیم تو را پس بگیر قدری از اموال ما را و استعانت نما بر خرجهائی که بر تو وارد می‌شود، پس حق تعالی فرستاد ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ یعنی: سؤال نمی‌کنم از شما مزدی بر پیغمبری ﴿إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ یعنی ـ مگر مودّت در اهل بیت آن حضرت، پس فرمود که: نمی‌بینی که شخصی دوستی دارد و در نفس آن دوست عداوتی و کینه‌ای بر اهل بیت او هست، پس آن شخص سینه‌ش صاف نمی‌باشد با آن دوست، پس خدا خواست که در نفس حضرت رسول صلی الله علیه و آله خدشه‌ای از امّتش نباشد پس واجب گرداند مودّت خویشان و اهل بیت او را، اگر قبول کنند، امر واجبی را قبول کرده‌اند؛ و اگر ترک نمایند، امر واجبی را ترک کرده‌اند.

پس چون آیه را حضرت بر صحابه خواند و از مجلس آن حضرت بیرون رفتند بعضی از آنها گفتند که: ما اموال خود را بر او عرض کردیم، او گفت: بعد از من قتال کنید از جانب اهل بیت من؛ و طایفه‌ای گفتند: این را آن حضرت از پیش خود گفت، و انکار کردند او را، پس خدا فرستاد ﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِباً﴾ یعنی: «بلکه آیا ایشان می‌گویند افترا بسته است بر خدا به دروغ»، پس خدا فرمود ﴿فَإِنْ يَشَإِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ﴾ یعنی: «اگر خواهی بر خدا افترا کنی، خدا می‌تواند مهر زند بر دل تو که نتوانی آن افترا را القا کنی»، ﴿وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ﴾ فرمود که: یعنی «خدا باطل می‌گرداند و برطرف می‌کند باطل را»، ﴿وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ﴾ یعنی: «و ثابت می‌گرداند حق را به کلمات خود»، حضرت فرمود: یعنی به ائمه و قائم آل محمد علیهم السلام، ﴿وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ حضرت فرمود:

---

۱. قرب الاسناد ۷۸؛ اختصاص ۶۳، و در آن بجای «ثبیت»، «شبیب» آمده است.

آنها كه تصديق كردند و گفتند: گفته، گفتهٔ رسول خداست، ﴿وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً﴾ فرمود كه: حسنه، اقرار به امامت اهل بيت و احسان كردن به ايشان و نيكى و صلهٔ ايشان، ﴿نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً﴾ يعنى: «مكافات مى‌دهيم ايشان را به احسان»(۱).

و در بصائر به سند معتبر از حضرت باقر ﷺ روايت كرده است در تفسير اين آيه كه: والله واجب است از جانب خدا بر بندگان از براى محمد ﷺ در اهل بيت او.

و به روايت محاسن از آن حضرت فرمود كه: قربى، ائمه ﷺ اند كه صدقه بر ايشان حلال نيست(۲).

و ايضا روايت نموده كه حضرت صادق ﷺ از ابو جعفر احول پرسيد كه: چه مى‌گويند علماى عامه كه نزد شمايند در تفسير اين آيه؟ گفت: حسن بصرى مى‌گفته است كه مراد، تمام خويشان منند از عرب، حضرت فرمود كه: جماعتى از قريش كه نزد ما مى‌باشند مى‌گويند از براى ما و شما است همه، پس من مى‌گويم به ايشان كه: مرا خبر دهيد از رسول خدا ﷺ هرگاه شدتى عارض مى‌شد كى را مخصوص به آن مى‌گردانيد؟ در وقتى كه ملاعنه با نصاراى نجران كرد دست على و فاطمه و حسن و حسين ﷺ را گرفت و ايشان را در عرصهٔ نفرين درآورد؛ و در روز بدر اول كسى را كه به جنگ فرستاد على ﷺ بود و حمزه و عبيدة بن الحارث بودند، پس شيرين را براى شما قرار داده و تلخ را مخصوص ما گردانيده(۳)؟

و در تفسير فرات به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر ﷺ روايت نموده كه فرمود: مائيم درختى كه اصلش پيغمبر ﷺ و فرعش على ﷺ است و شاخهايش فاطمه ﷺ و ميوه‌اش حسن و حسين ﷺ است، و مائيم درخت پيغمبرى و خانهٔ رحمت و كليد حكمت و معدن علم و موضع رسالت و محلّ آمد و شد ملائكه و موضع اسرار الهى و وديعهٔ خدا و امانتى كه عرض كردند بر آسمانها و زمين و كوهها، و مائيم حرم بزرگ خدا و بيت الله

---

۱. تفسير قمى ۲ / ۲۷۵ و آيه‌هايى كه در اين روايت آمده‌اند، آيه‌هاى ۲۳ ـ ۲۶ سورهٔ شورى مى‌باشند.
۲. محاسن ۱ / ۲۴۱.
۳. محاسن ۱ / ۲۴۰ ـ ۲۴۱ با كمى اختلاف.

العتيق، و نزد ماست علم مرگهی مردم و بلاهای آنها و قضاهای خدا و وصایای پیغمبران و فصل خطاب جدا کنندهٔ حق از باطل، و می‌دانیم که کی بر اسلام متولد شده و نسبهای عرب را.

بدرستی که ائمه نوری بودند در دور عرش پروردگار، پس امر کرد ایشان را که تنزیه کنند خدا را، پس اهل آسمانها به تنزیه ایشان تنزیه خدا کردند و ایشانند «صافّون» و «مسبّحون» که خدا در قرآن فرموده؛ هرکه به عهد ایشان وفا کند، به عهد خدا وفا کرده است؛ و هرکه حقّ ایشان را بشناسد، حقّ خدا را شناخته است؛ و هرکه انکار حقّ ایشان کند، انکار حقّ خدا کرده؛ ایشانند و بیان امر خدا و خازنان وحی خدا و وارثان کتاب خدا، و ایشانند اهل بیت پیغمبر و عترت رسول خدا ﷺ، و ایشانند که انس می‌گیرند به بال زدن ملائکه، و ایشانند آنها که غذ داده است جبرئیل ایشان را به امر خدا، و ایشانند خانه آباده‌ای که خدا ایشان را گرامی د شته است به شرف خود، و شرف داده است ایشان را به کرامت خود، و عزیز کرده است ایشان را به هدایت خود، و ثابت گردانیده است ایشان را به وحی خود، و گردانیده است ایشان را پیشوایان هدایت کننده و نور در تاریکی فتنه‌ها، و مخصوص گردانیده است ایشان را برای دین خود، و زیادتی داده است ایشان را بر دیگری به علم خود، و داده است به ایشان آنچه نداده است به احدی از عالمیان، و گردانیده است ایشان را ستون دین خود، و سپرده است به ایشان رازهای پنهان خود را، و گردانیده است ایشان را اُمنا بر وحی خود و گواهان بر خلق خود، و برگزیده است ایشان را، و مخصوص گردانیده است و زیادتی داده است ایشان را، و پسندیده است ایشان را، و گردانیده است ایشان را نوری از برای شهرها و ستونی برای بندگان و حجت بزرگ خود و اهل نجات و قرب خود، و ایشانند برگزیدگان گرامی و قاضیان حکم کننده به حق و ستاره‌های راه نماینده، و ایشانند صراط مستقیم و راهی که درست‌ترین راهها است، هرکه از راه ایشان بگردد از دین به‌در رفته است، و هرکه پس ماند از ایشان باطل است، و هرکه ملازم طریقهٔ ایشان باشد به ایشان ملحق می‌گردد، و ایشانند نور خدا در دلهای مؤمنین و دریاها که گوارا است برای تشامندگان و ایمنی‌اند از برای کسی که به ایشان

ملتجی گردد، و امانند از برای کسی که به ایشان تمسک جوید، بسوی خدا می‌خوانند مردم را و از برای خدا تسلیم و انقیاد می‌نمایند، و به امر خدا عمل می‌کنند و به بیان خدا حکم می‌کنند.

در میان ایشان خدا مبعوث گردانیده پیغمبر خود را، و بر ایشان نازل شده است ملائکهٔ او، و در میان ایشان فرود می‌آید سکینهٔ او، و بسوی ایشان مبعوث گردیده است روح الامین، این نعمتی است از خدا بر ایشان که ایشان را به آن مخصوص گردانیده و بر دیگران فضیلت داده، و به ایشان عطا کرده است تقوا، و به حکمت تقویت کرده است ایشان را.

ایشانند فروع طیّبه و اصول مبارکه و خزینه‌داران علم و وارثان حلم و صاحبان پرهیزکاری و عقل و نور و ضیاء، و ایشانند وارثان انبیاء و بقیهٔ اوصیاء، از جملهٔ ایشان است طیّب محمد مصطفی و برگزیده و رسول امّی، و از جملهٔ ایشان است شیر بیشهٔ شجاعت حمزة بن عبدالمطّلب، و از ایشان است عباس عمّ پیغمبر، و از ایشان است جعفر صاحب دو بال و نماز کرده به دو قبله و هجرت کننده به دو هجرت بسوی حبشه و مدینه و بیعت کرده به دو بیعت، و از ایشان است دوست محمد و برادر او و تبلیغ کنندهٔ بعد از او برهان را و تأویل را و محکم تفسیر را امیر مؤمنان و ولیّ و اولی به امر ایشان و وصیّ رسول خدا علی بن ابی‌طالب ﷺ. اینهایند که خدا فرض و واجب گردانیده است مودّت و ولایت ایشان را بر هر مرد و زن مسلمانی.

پس فرموده است در آیهٔ محکم کتابش خطاب به پیغمبرش ﴿قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً إِنَّ اللهَ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾ حضرت فرمود که: اقتراف حسنه، محبت ما اهل بیت است[1].

و ایضاً از حضرت امیرالمؤمنین ﷺ روایت کرده است که: چون جبرئیل این آیه را آورد گفت: یا محمد! هر دینی اصلی و ستونی و فرعی و بنیانی دارد؛ و اصل این دین و ستونش، گفتن «لا اله الا الله» است؛ و فرعش و بنیانش، محبت شما اهل بیت است

۱. تفسیر فرات کوفی ۳۹۵؛ الیقین فی امرة امیرالمؤمنین ۳۱۸

و متابعت شما در آنچه موافق حق باشد(۱).

مترجم گوید که: بر مضامین مزبوره احادیث بسیار است، به همین اکتفا کردیم.

و از جمله آیاتی که موافق احادیث معتبره دلالت بر وجوب مودّت اهل بیت طهارت می‌کند، این آیهٔ کریمه است ﴿وَإِذَا ٱلْمَوْءُۥدَةُ سُئِلَتْ ۞ بِأَيِّ ذَنۢبٍ قُتِلَتْ﴾(۲) اگرچه قرائت مشهوره مهموز است بر وزن مفعول تا در قرائت اهل بیت علیهم السلام به فتح واو و دال مشدّد است بدون همزه(۳).

و شیخ طبرسی رحمه الله گفته که: «موؤده» دختری را گویند که زنده دفن کنند، و در جاهلیت چنین بود که زن حامله وقت ولادتش که می‌شد گودالی می‌کَند و بر سر آن گودال می‌نشست، اگر دختر می‌زائید او را در آن گودال می‌افکند و خاک بر آن می‌ریخت و آن قبرش می‌بود، و اگر پسر می‌زائید نگاه می‌داشت؛ یعنی در قیامت سؤال کرده می‌شود از دختر که: به چه گناه کشته شدی؟ و غرض از این سؤال، سرزنش و تهدید کشنده است که چرا او کشته شده است، و بعضی گفته‌اند: سؤال از کشنده می‌کنند که چرا او کشته شده است(۴).

و از حضرت امام محمد باقر و از امام جعفر صادق علیهما السلام روایت شده است که: ایشان «و اذا المودّة» به فتح میم و واو خوانده‌اند. و از ابن عباس نیز چنین روایت شده است. پس مراد رحم و خویشی خواهد بود و آنکه سؤال خواهند کرد از قطع کنندهٔ رحم که: چرا قطع رحم کردی. و از ابن عباس نیز روایت نموده‌اند که: مراد کسی است که در مودّت ما اهل بیت کشته شود

و از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: یعنی قرابت رسول الله صلی الله علیه و آله و کسی که در جهاد کشته شود. و در روایت دیگر، کسی که کشته شود در مودّت و ولایت ما. تمام شد

---

۱. تفسیر فرات کوفی ۲۹۷.

۲. سورهٔ تکویر، ۸ و ۹.

۳. تفسیر فرات کوفی ۵۴۱؛ کافی ۱/ ۲۹۵.

۴. در صورت اول که از کشته شده سؤال می‌شود، قراءت به این نحو می‌باشد: «سُئِلَتْ»؛ و در صورت دوم که از کشنده سؤال می‌شود، «سَأَلَتْ» می‌باشد.

کلام طبرسی[1].

و علی بن ابراهیم به سند معتبر از امام محمد باقر ﷺ روایت نموده است که: مراد کسی است که در مودّت ما کشته شود[2].

و محمد بن العباس در تفسیر خود روایت نموده از زید بن علی بن الحسین که: والله مراد، مودّت ماست و در شأن ما نازل شده است و بس.

و از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: مراد کسی است که در مودّت ما کشته شود و از کشندهٔ او می‌پرسند که: چرا او را کشتی؟

و از حضرت باقر ﷺ روایت کرده است که: مراد کسی است که در مودّت ما کشته شده است، و به روایت دیگر فرمود که: مراد شیعهٔ آل محمد ﷺ است، سؤال می‌کنند که: به چه گناه کشته شده‌اند.

و به سند معتبر از آن حضرت روایت نموده که: مراد مودّت ما و در حقّ ما نازل شده است[3].

و از حضرت صادق ﷺ روایت نموده که: مراد حضرت امام حسین ﷺ است[4].

و در تفسیر فرات از محمد بن الحنفیه روایت نموده که: مراد مودّت ماست[5].

و از حضرت باقر ﷺ روایت نموده که: سؤال خواهند کرد از مودتی که نازل شده بر شما فضل آن، به چه گناه آنها را کشته‌اید[6]؟

و از حضرت صادق ﷺ روایت نموده است که: مراد مودّت ماست، و آن حقّی است از ما که واجب است بر مردم و محبت ماست که واجب است بر خلق، ایشان کشتند مودّت ما

---

۱. مجمع البیان ۵ / ۴۴۲ و ۴۴۴.
۲. تفسیر قمی ۲ / ۴۰۷.
۳. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۷۶۶ و ۷۶۷.
۴. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۷۶۷؛ کامل الزیارات ۶۳.
۵. تفسیر فرات کوفی ۵۴۱.
۶. تفسیر فرات کوفی ۵۴۲؛ مناقب ابن شهرآشوب ۴ / ۹۲.

را[1].

مترجم گوید که: بنای این احادیث بر قرائت دوم است، و آنچه به خاطر می‌رسد به چهار وجه تأویل می‌توان کرد:

اول آنکه: مضافی در کلام تقدیر کنند، یعنی از اهل مودت سؤال می‌کنند که: به چه گناه ایشان را کشتند؟

دوم آنکه: إسناد قتل به مودت، إسناد مجازی باشد و مراد از قتل اهل مودت باشد.

سوم آنکه: تجوزی در قتل ارتکاب کنیم و تضییع مودت را قتل گفته باشد مجازاً، و مراد از قتل مودت، باطل کردن آن و عدم قیام به آن و به حقوق آن باشد.

چهارم آنکه: بعضی از روایات را حمل کنیم بر قرائت مشهوره به آنکه مراد به موؤده، نفس مدفونهٔ در تراب باشد مطلقاً - مرده یا زنده - یا اشاره باشد به آنکه چون در راه خدا کشته شده‌اند مرده نیستند بلکه زنده‌اند نزد خدا و روزی می‌خورند، چنانچه حق تعالی فرموده است ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾[2] تا آخر آیه، پس گویا زنده مدفون شده‌اند، و این وجه نهایت لطف دارد.

---

۱. تفسیر فرات کوفی ۵۴۲.

۲. سورهٔ آل عمران: ۱۶۹

فصل هفتم

در تأویل والدین و ولد و ارحام و ذوی القربی به رسول خدا ﷺ و ائمهٔ هدی ﷺ

حق تعالی می‌فرماید ﴿وَوالِدٍ وَما وَلَدَ﴾[1] یعنی: «سوگند یاد می‌کنم به پدر و آنچه از او متولد شده است».

بعضی از مفسران گفته‌اند: «والد» حضرت آدم ﷺ است، و «ما ولد» فرزندان اویند همه، یا انبیاء و اوصیاء از فرزندان او. و بعضی گفته‌اند: «والد» حضرت ابراهیم ﷺ، و «ما ولد» فرزندان اویند. و بعضی گفته‌اند: هر پدر و فرزندی را شامل است[2].

و ابن شهرآشوب از سلیم بن قیس روایت کرده است که: «والد» رسول خدا ﷺ، و «ما ولد» اوصیاء از فرزندان آن حضرت است[3].

و در تفسیر محمد بن العباس و کافی به سندهای معتبر از حضرت امام محمد باقر ﷺ روایت نموده‌اند که: «والد» حضرت امیرالمؤمنین ﷺ، و «ما ولد» ائمه ﷺ است[4].

و به روایت معتبر دیگر «وما ولد» حسن و حسین ﷺ است[5].

---

۱. سورهٔ بلد: ۳.

۲. مجمع البیان ۴۹۳/۵.

۳. مناقب ابن شهرآشوب ۲۴۷/۱، و در آن «مسلّم بن قیس» است. بصائر الدرجات ۳۷۲؛ اختصاص ۳۲۹.

۴. تأویل الآیات الظاهرة ۷۹۸/۲؛ کافی ۴۱۴/۱.

۵. تأویل الآیات الظاهرة ۷۹۸/۲.

و ایضاً به سند معتبر از حضرت صادق ﷺ روایت نموده است در تفسیر قول حق تعالی ﴿وَأَنْتَ حِلٌّ بِهٰذَا الْبَلَدِ﴾[۱] یعنی رسول الله ﷺ، و «والد» علی ﷺ، و «ما ولد» اولاد آن حضرت است[۲].

و در کافی به سند معتبر از اصبغ بن نباته روایت کرده است که او سؤال کرد از حضرت امیرالمؤمنین ﷺ از تفسیر قول حق تعالی ﴿أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ﴾[۳]، حضرت فرمود: «والدان» که خدا شکر ایشان را واجب گردانیده آن دو پدرند که علم از ایشان متولد شده وحکمت از ایشان به‌میراث مانده ومأمور شده‌اند مردم به اطاعت ایشان، پس فرمود حق تعالی ﴿إِلَيَّ الْمَصِيرُ﴾ پس بازگشت بندگان بسوی خداست، و دلیل بر این تأویل لفظ والدان است، پس برگردانید سخن را به ابوبکر و عمر و فرمود ﴿وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي﴾ یعنی: اگر ابوبکر و عمر با تو مجادله کنند که شرک بیاوری یعنی در وصیت شریک گردانی به آن کسی که خدا امر فرموده است که وصیّ خود گردانی ـ یعنی علی بن ابی‌طالب ﷺ ـ که دیگری را، پس اطاعت ایشان مکن وسخن ایشان را مشنو، پس برگردانید سخن را بسوی والدین و فرمود ﴿وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾ یعنی: «به مردم بشناسان فضیلت ایشان را و مردم را دعوت کن به راه متابعت ایشان»، و این است معنی قول حق تعالی ﴿وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ﴾[۴] یعنی: بسوی خدا، پس بازگشت کن بسوی ما پس از خدا بترسید و معصیت و مخالفت والدین مکنید که رضای ایشان موجب رضای خداست و غضب ایشان موجب غضب خداست[۵].

مترجم گوید که: این حدیث از اخبار مشکله و بطون غریبهٔ تفسیر است، و حاصلش آن است که: حقّ پدر و مادر جسمانی از جهت آن است که در حیات فانی دنیا که بزودی

---

۱. سورهٔ بلد: ۲.
۲. تأویل الآیات الظاهرة ۲/۷۹۸؛ تفسیر برهان ۴/۴۶۲.
۳. سورهٔ لقمان: ۱۴.
۴. سورهٔ لقمان: ۱۵.
۵. کافی ۱/۴۲۸؛ تفسیر قمی ۲/۱۴۸.

منقضی می‌شود مدخلیتی فی الجمله دارند و از مال فانی دنیا ممکن است که میراثی از ایشان به او برسد که در حیات فانی شاید از آن منتفع گردند، و دو پدر روحانی که پیغمبر و امام است سبب حیات معنوی ابدی آخرت می‌شوند به سبب ایمان و معرفت و عبادت که موجب نعیم ابدی بهشت می‌گردند، و میراثی که از ایشان مانده حکمتهای ربانی است که اثر آنها ابد الآباد با نفس هست، پس حقّ ایشان عظیم‌تر و حقّ رعایت ایشان اولیٰ خواهد بود؛ و امّا به حسب لفظ خود ترجیحی ندارد زیرا که اطلاق والدین بر والد و والده تغلیباً مجاز است، و بنابر این تأویل در لفظ والد و اطلاق آن بر والد روحانی تجوّزی شده و احد تجوّزین اولیٰ از دیگری نیست با آنکه آن مرجّحات معنویّه که مذکور شد از آن طرف هست؛ و دفع اشکالات وارده بر حدیث را در کتاب «بحار الانوار» ذکر کرده‌ایم[1].

و در تفسیر فرات از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تأویل قول حق تعالی ﴿وَلا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَبِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً﴾[2] که رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام والدانند، و به ذی‌القربی مراد حسن و حسین علیهما السلام اند[3].

و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است در تفسیر قول حق تعالی ﴿وَإِذْ أَخَذْنا مِيثاقَ بَنِي إِسْرائِيلَ لا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللهَ وَبِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً﴾[4] که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: بهترین والدین شما و سزاوارترین آنها به شکر شما، محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام اند.

و علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: شنیدم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که، من و علی دو پدر این امّتیم، و حقّ ما بر ایشان عظیمتر است از حقّ پدر و مادر ولادت ایشان زیرا که ما خلاص می‌کنیم ایشان را اگر اطاعت ما بکنند از آتش جهنم و می‌رسانیم ایشان را بسوی بهشت که دار قرار است و ملحق می‌گردانیم ایشان را از بندگی شهوات به بهترین آزادان.

و حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: دو پدر این امّت محمد و علی علیهما السلام است که راست

---

۱. بحار الانوار ۲۳ / ۲۷۰.
۲. سورهٔ نساء: ۳۶.
۳. تفسیر فرات کوفی ۱۰۴.
۴. سورهٔ بقره: ۸۳.

می‌کنند کجیهای ایشان را و نجات می دهند ایشان را از عذاب الیم اگر اطاعت ایشان کنند، ومباح می‌گردانند از برای ایشان نعیم دیم بهشت را اگر موافقت کنند با ایشان.

وحضرت امام حسن مجتبی ﷺ فرمود: محمد و علی ﷺ دو پدر این امّتند، پس خوشا حال کسی که عارف باشد به حقّ ایشان و در همهٔ احوال مطیع ایشان باشد؛ خدا او را از بهترین ساکنان بهشت گرداند و سعادتمند گرداند او را به کرامتها وخشنودی خود.

وامام حسین ﷺ فرمود. هرکه بشناسد حقّ دو پدر افضلش را محمد ﷺ و علی ﷺ و اطاعت کند ایشان را چنانچه حقّ طاعت است، به او گویند در قیامت که: در هر جای از بهشت که خواهی به وسعت و رفاهیت ساکن شو.

وامام زین العابدین ﷺ فرمود: گر پدر و مادر حقّ ایشان عظیم شده است بر اولاد ایشان از برای احسانی که نسبت به یشان می‌کنند، پس احسان محمد ﷺ وعلی ﷺ بسوی این امّت جلیلتر و عظمتر است، پس ایشان به پدر بودن و رعایت حقّ ایشان نمودن سزاوارترند.

وامام محمد باقر ﷺ فرمود. هرکه قدر خود را نزد حضرت عزت بداند، پس باید نظر کند که قدر دو پدر افضل او که محمد ﷺ وعلی ﷺ اند نزد او چگونه است، یعنی هرچند قدر ایشان نزد او عظیمتر است قدر او به آن نسبت نزد خدا بزرگتر است.

وامام جعفر صادق ﷺ فرمود: هرکه رعایت کند حقّ دو پدر افضل خود را محمد وعلی صلوات الله علیهما، ضرر نمی‌رساند او را آنچه ضایع گرداند از حقّ پدر و مادر خود واز حقوق سایر عباد الله، زیرا که آن دو پدر بزرگوار ایشان را راضی می‌گردانند از او در قیامت.

وحضرت امام موسی ﷺ فرمود: بزرگ می‌شود ثواب نماز به قدر تعظیم صلوات فرستادن بر دو پدر افضلش محمد ﷺ وعلی ﷺ.

وحضرت امام رضا ﷺ فرمود: آیا کراهت ندارد احدی از شما از آنکه نفی کنند او را از پدر و مادری که از ایشان متولد شده است؟ گفتند: بلی والله، فرمود: پس جهد کند که او را نفی نکنند از دو پدر که افضلند از پدر و مادر او.

وامام محمد تقی ﷺ روزی شخصی در حضور آن حضرت گفت: من محمد ﷺ وعلی ﷺ را چنان دوست می‌دارم که اگر اعضای مرا از یکدیگر جدا کنند یا بدن مرا به مقراض ببُرند، ترک آنها نخواهم کرد. حضرت فرمود. محمد و علی جزای تو را به قدر محبت تو خواهند داد و در روز قیامت از برای تو استدعا خواهند کرد از کرامتها و درجات عظیمه آنقدر که آنچه تو در محبت ایشان بعمل آورده‌ای وفا به یک جزء از صدهزار جزء آن نتواند کرد.

وحضرت امام علی نقی ﷺ فرمود: هرکه دو پدر دینی او که محمد ﷺ وعلی ﷺ است نزد او گرامی‌تر نباشد از پدر ومادر نسبی او، و را نزد حق تعالی هیچ منزلتی وکرامتی نخواهد بود.

وامام حسن عسکری ﷺ فرمود: هرکه اختیار کند اطاعت دو پدر دینی خود را بر اطاعت پدر ومادر نسبی خود حضرت عزت او را خطاب کند که: ابته تو را اختیار کنم چنانچه مرا اختیار کردی و تو را شریف و بزرگ گردانم در حضور دو پدر دینی تو چنانچه خود را شرف دادی به اختیار محبت ایشان بر محبت پدر ومادر نسبی خود.

پس امام حسن عسکری ﷺ فرمود: امّا قول حق تعالی ﴿وَذِي الْقُرْبَىٰ﴾ پس ایشان خویشان توأند از پدر ومادر تو، به تو گفته است حق تعالی که. بشناس حقّ ایشان را چنانچه عهد گرفته‌ایم بر بنی‌اسرائیل، وگرفته شده است بر شما ای گروه امّت محمد عهد وپیمان که بشناسید قرابات محمد ﷺ راکه امامان بعد از اویند وهرکه بعد از مرتبهٔ ایشان است از برگزیده‌های اهل دین ایشان.

بدرستی که حضرت رسول ﷺ فرمود: هرکه رعایت کند حقّ خویشان پدر ومادر خود را خدا در بهشت هزار درجه به او کرامت کند که ما بین هر دو درجه صد سال راه باشد به دویدن اسب تندرو فربه کرده، ویک درجه از نقره باشد و دیگری از طلا و دیگری از مروارید و دیگری از زبرجد و دیگری از زمرد و دیگری از مشک و دیگری از عنبر و دیگر از کافور، وهمچنین سایر درجات از اصناف مختلفه است، وهرکه رعایت کند حقّ خویشان محمد ﷺ وعلی ﷺ را حق تعالی عطا کند به او از زیادتی درجات ومثوبات

به قدر زیادتی فضیلت محمد ﷺ و علی ﷺ بر پدر و مادر نسبی او.

و حضرت فاطمه ﷺ به بعضی از زنان گفت که: راضی کن دو پدر دینی خود را محمد ﷺ و علی ﷺ به سخط و غضب پدر و مادر نسبی خود، و راضی مگردان پدر و مادر نسبی خود را به غضب دو پدر دینی خود زیرا که اگر پدر و مادر نسبی تو با تو در غضب باشند راضی می‌گردانند ایشان را به‌ثواب یک جزو از هزاران جزو از یک ساعت از طاعتهای خود، واگر دو پدر دینی تو با تو در غضب باشند پدر و مادر نسبی تو قادر نیستند به راضی کردن ایشان زیرا که ثواب طاعتهای جمیع دنیا برابری نمی‌کند با غضب ایشان.

و حضرت امام حسن مجتبی ﷺ فرمود که: بر تو باد به احسان کردن به قرابات دو پدر دینی خود محمد ﷺ و علی ﷺ و هرچند ضایع کنی قرابات پدر و مادر نسبی خود را، و زنهار ضایع مکن قرابات دو پدر دینی خود را به تلافی خویشان پدر و مادر نسبی خود زیرا که شکر این جماعت بسوی دو پدر دینی تو محمد ﷺ و علی ﷺ فایده‌مندتر است از شکر آن قرابات بسوی دو پدر نسبی تو، بدرستی که قرابات دو پدر دینی تو هرگاه شکر کنند تو را نزد ایشان به اندک نظر شفقتی از ایشان جمیع گناهان تو از تو می‌ریزد هرچند گناهان تو پر کند مابین ثریٰ تا عرش را، و قرابات پدر و مادر نسبی تو اگر تو را شکر کنند نزد ایشان و حال آنکه ضایع کرده باشی قرابات دو پدر دینی خود را هیچ فایده به تو نخواهد بخشید.

و حضرت امام زین العابدین ﷺ فرمود که: حقّ قرابات دو پدر دینی ما محمد ﷺ و علی ﷺ و دوستان ایشان سزاوارتر است از قرابات پدر و مادر نسبی ما، بدرستی که دو پدر دینی ما راضی می‌گردانند پدر و مادر نسبی ما را، و پدر و مادر نسبی ما قادر نیستند که راضی گردانند از ما دو پدر دینی ما را محمد ﷺ و علی ﷺ.

و حضرت امام محمد باقر ﷺ فرمود: هرکه دو پدر دینی او محمد ﷺ و علی ﷺ برگزیده‌تر باشند نزد او و خویشان ایشان گرامی‌تر باشند نزد او از پدر و مادر نسبی و خویشان ایشان، حق تعالی خطاب می‌فرماید او را که: تفضیل دادی فاضلتر را و اختیار کردی کسانی را که اولیٰ بودند اختیار کردن ایشان را، پس سزاوارتر آن است که تو را در

بهشت که دار قرار است ندیم و هم‌صحبت دوستان خود گردانم.

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر که دست‌تنگ شود و نتواند قرابات دو پدر دینی و قرابات پدر و مادر نسبی هر دو را رعایت کند پس مقدّم دارد رعایت قرابات دو پدر دینی را بر قرابات پدر و مادر نسبی خود، حق تعالی در روز قیامت فرماید: چنانچه مقدّم داشتی رعایت قرابت دو پدر دینی خود را بر قربت نسبی خود، پس مقدّم دارید او را بسوی بهشتهای من؛ پس زیاد می‌کنند بر آنچه از برای او مهیّا کرده بودند هزار هزار برابر.

و حضرت امام موسی علیه السلام فرمود که: اگر بر کسی دو متاع را عرض کنند و هزار درهم داشته باشد و وفا به یکی از آن دو متاع کند، و بپرسند که: کدام از این دو متاع برای من سودمندتر است؟ گویند که: این متاع رنجش هزار برابر زیاده از آن متاع دیگر است، آیا نه چنین است به مقتضای عقل او که باید بهتر را اختیار کند؟ حاضران مجلس گفتند: بلی، حضرت فرمود که: همچنین اختیار کردن دو پدر دینی تو محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام ثوابش زیاده است از پدر و مادر نسبی به زیاده از این، زیرا که فضلش به قدر فضیلت محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است بر پدر و مادر نسبی او.

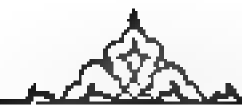
و مردی به حضرت امام رضا علیه السلام عرض نمود که: می‌خواهید خبر دهم شما را به زیانکار پس مانده؟

فرمود که: کیست؟ گفت: فلان مرد ده هزار اشرفی داشت داد و ده هزار درهم گرفت.

حضرت فرمود که: اگر ده هزار اشرفی را به هزار درهم بفروشد آیا زیانش بیشتر نیست؟ گفتند: بلی.

فرمود که: خبر دهم شما را به کسی که زیانکاریش و حسرتش از این بیشتر است، اگر هزار کوه از طلا داشته باشد و بفروشد به هزار حبّه از نقرهٔ مغشوش حسرتش از این زیاده نیست؟ گفتند: بلی.

فرمود که: از این هم زیانکارتر و صاحب حسرت‌تر کسی است که اختیار کند در برّ و نیکی و احسان، قرابت پدر و مادر نسبیش را بر قرابت دو پدر دینیش محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام زیرا که فضل قرابات محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام بر قرابت پدر و مادر نسبیش زیاده



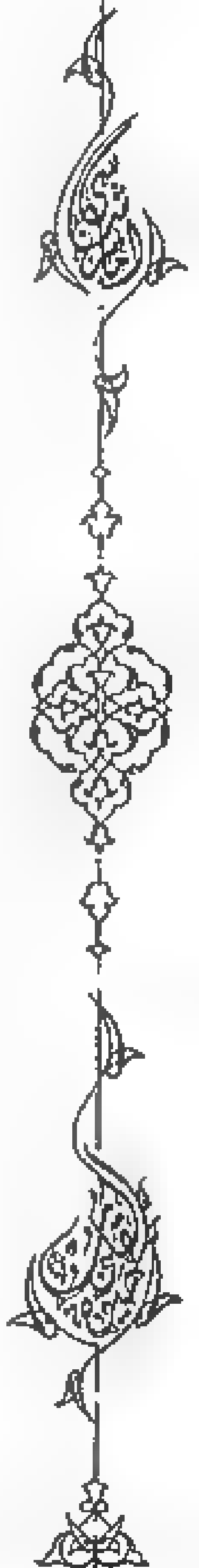
است از فصل هزار کوه طلا بر هزار حبّهٔ نقرهٔ تار.

و حضرت امام محمد تقی ﷺ فرمود که: هرکه اختیار کند قرابات دو پدر دینی خود را محمد ﷺ و علی ﷺ بر قرابت پدر و مادر نسبیش، خدا او را اختیار کند بر رؤوس اشهاد در روز قیامت که همهٔ خلایق ببیند و او را در میان ایشان مشهور گرداند به خلعتهای کرامت خود و شرف دهد او را بر همهٔ بندگان مگر کسی که مثل او باشد در این فضیلت یا زیاده بر او باشد.

و حضرت امام علی نقی ﷺ فرمود که: از جمله بزرگ شمردن جلال خدا، اختیار کردن قرابت دو پدر دینی توست محمد ﷺ و علی ﷺ بر قرابت پدر و مادر نسبی تو؛ و از جمله حقیر شمردن بزرگی خدا، اختیار نمودن خویشان پدر و مادر نسبی توست بر خویشان دو پدر دینی تو محمد ﷺ و علی ﷺ.

و حضرت امام حسن عسکری ﷺ فرمود که: شخصی عیالش گرسنه شدند از خانه بیرون آمد که از برای ایشان چیزی تحصیل کند. یک درهم تحصیل کرد و نان خورشی خرید و خواست برای عیال خود بیاورد، در اثنای راه به مردی و زنی از قرابات محمد ﷺ و علی ﷺ برخورد و ایشان را گرسنه یافت، با خود گفت که: ایشان سزاوارترند از خویشان من، آنها که خریده بود به ایشان داد و حیران مانده بود که عیال خود را چه جواب بگوید، در این اندیشه متفکر بود و قدری حرکت کرد ناگاه پیکی را دید که او را طلب می‌نماید، چون نشان دادند نامه‌ای به او داد با پانصد اشرفی در میان همیانی و گفت: این بقیهٔ مال پسر عمّ توست که در مصر فوت شده و صد هزار درهم از او مانده است که بر ذمهٔ تجّار مکه و مدینه است و اضعاف آن از عقار و مستغلات و اموال در مصر دارد؛ پس آن پانصد اشرفی را گرفت و بر عیال خود توسعه کرد.

و چون شب به خواب رفت محمد ﷺ و علی ﷺ را در خواب دید که به او فرمودند: چگونه دیدی غنی کردن ما تو را چون اختیار کردی قرابت ما را بر قرابت خود؟ پس نماند در مکه و مدینه از آنها که بر ذمّت ایشان چیزی از آن صد هزار درهم بود مگر آنکه محمد ﷺ و علی ﷺ درخواب دیدند که به‌ایشان فرمودند که: اگر بامداد حقّ فلان‌مرد را



از میراث پسر عمّش به او نرسانی ما بامداد تو را هلاک و مستأصل می‌گردانیم و نعمت تو را از تو زایل می‌نمائیم و تو را از حشم و اهلت جدا می‌کنیم؛ صبح که شد هرکه از آن مال بر ذمّت او بود همه را به نزد آن مرد آورد تا آنکه در همان بامداد جمیع آن صد هزار درهم نزد او حاضر شد، و هرکه در مصر مالی از او نزد او بود محمد ﷺ و علی ﷺ در خواب او را امر کردند با تهدید که تعجیل کند در رساندن مال آن مرد و در اسرع ازمنه به او برساند.

و محمد ﷺ و علی ﷺ به خواب آن مرد مؤمن آمدند و به او گفتند: چگونه دیدی صنع خدا را نسبت به تو؟ امر کردیم هرکه در مصر مال تو نزد او بود که بزودی به تو برساند، آیا می‌خواهی امر کنیم حاکم مصر راکه مستغلات و املاک تو را بفروشد و حواله کند که در مدینه به تو بدهند که به عوض آنها املاک در مدینه بخری؟ گفت: بلی، پس محمد ﷺ و علی ﷺ در خواب حاکم مصر را فرمودند که املاک او را بفروشد و زرش را حواله کند. حاکم، املاک را به سیصد هزار اشرفی فروخت و از برای او فرستاد و او مالدارترین اهل مدینه شد، پس حضرت رسالت پناه ﷺ در خواب به او فرمود: ای بندهٔ خدا! این جزای توست در دنیا برای آنکه اختیار کردی قربت مرا بر قرابت خود و در آخرت بدل هر حبّه‌ای از این مال در بهشت هزار قصر به تو عطا کنم که کوچکترین آنها از جمیع دنیا بزرگتر باشد و به قدر هر سوزنی از آنها بهتر از دنیا و آنچه در دنیا است بوده باشد[1].

و ایضاً امام حسن عسکری ﷺ فرمود در تفسیر «رحمن» که: «رحمن» مشتق است از رحمت و در بعضی از نسخه‌ها از رحم.

و حضرت امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: شنیدم از رسول خدا ﷺ که فرمود: خداوند عالم می‌فرماید که: منم رحمن و از برای رحم نامی از نام خود اشتقاق کردم و آن را رحم نامیدم، هرکه وصل کند رحم مرا من وصل نمایم او را به رحمت خود، و هرکه قطع کند رحم مرا من قطع کنم او را از رحمت خود.

---

۱. تفسیر امام حسن عسکری ﷺ ۳۲۹ـ۳۲۸.

پس حضرت امیرالمؤمنین ﷺ از یکی از اصحاب خود پرسید که: می‌دانی این کدام رحم است که هرکه او را وصل کند خداوند رحمان او را به رحمت خود وصل کند و هرکه او را قطع کند خداوند رحمن او را قطع کند؟

گفتند: ترغیب فرموده است حق تعالی هر قومی را که گرامی دارند خویشان ورحمهای خود را.

حضرت فرمود که: آیا ترغیب نموده است که رحمهای کافر خود را صله کنند و تعظیم نمایند کسی را که خدا او را حقیر شمرده است؟

گفت: نه، ولیکن ترغیب کرده است ایشان را بر صلهٔ رحمهای مؤمن خود.

حضرت فرمود که: واجب گردانیده است حقوق رحمها را از برای آنکه متصل می‌شود نسب ایشان به پدر و مادرهای ایشان؟

گفت: بلی ای برادر رسول خدا.

فرمود که: پس در صلهٔ رحم ایشان رعایت حقوق پدران و مادران می‌کنند؟

گفت: بلی ای برادر رسول خدا.

فرمود که: پدران و مادران ایشان غذا داده‌اند ایشان را در دنیا و نگاه داشته‌اند ایشان را از مکاره دنیا، و اینها نعمتی چندند زبن و مکروهی چندند که منقضی می‌شوند؛ و رسول خدا ﷺ می‌برد ایشان را بسوی نعمت دائم که آخر شدن ندارد و نگاه می‌دارد ایشان را از مکروه ابدی چند که برطرف نمی‌شوند، پس کدامیک از این دو نعمت عظیمتر است؟

گفت: نعمت رسول خدا جلیلتر و عظیمتر و بزرگتر است.

حضرت فرمود که: پس چگونه جایز باشد که ترغیب کند بر قضای حقّ کسی که خدا حقّ آن را حقیر شمرده وتحریص نکند بر قضای حقّ کسی که خدا حقّ آن را بزرگ شمرده؟

گفت: جایز نیست.

فرمود که: پس حقّ رسول خدا ﷺ عظیمتر است از حقّ پدر و مادر، و حقّ رحم و خویشان او عظیمتر است از حقّ رحم پدر و مادر، پس رحم رسول خدا ﷺ اولی است به صله و اعظم است در قطع کردن، پس عذاب وکلّ عذاب برای کسی است که قطع

کند آن را، و ویل و اعظم عذاب برای کسی است که قطع تعظیم حرمت آن بکند، مگر نمی‌دانید که حرمت رسول خدا ﷺ حرمت خداست و حق تعالی حقّش عظیمتر است از هر منعمی که غیر اوست زیرا که هر منعمی که غیر اوست انعام نمی‌کند مگر به توفیق او.

و خطاب نمود حق تعالی به حضرت موسی ﷺ که: یا موسی! آیا می‌دانی که رحمت من نسبت به تو به چه مرتبه رسیده است؟

موسی عرض کرد: تو رحم کننده‌تری نسبت به من از مادر من.

حق تعالی فرمود: یا موسی! مادرت رحم نکرده است تو را مگر به سبب زیادتی رحمت من، من او را مهربان گردانیدم بر تو و من او را چنین کردم که خواب شیرین خود را ترک کرد از برای تربیت تو، اگر چنین نمی‌کردم او و دیگران نسبت به تو یکسان بودند؛ یا موسی! آیا می‌دانی که بنده‌ای از بندگان من آنقدر گناه می‌دارد که به اطراف آسمان می‌رسد و من می‌آمرزم گناهان او را و پروا نمی‌کنم؟

موسی گفت: چگونه پروا نمی‌کنی؟

فرمود که: برای یک خصلت شریف که در آن بنده است که آن خصلت را دوست می‌دارم، و آن خصلت آن است که دوست می‌دارد برادران مؤمن خود را و به احوال ایشان می‌رسد و ایشان را با خود مساوی می‌گرداند و تکبر نمی‌کند بر ایشان، پس چون چنین کند می‌آمرزم گناهانش را و پروا نمی‌کنم؛ یا موسی! بدرستی که فخر کردن ردای من است و کبریا از آنِ من، هرکه با من در این دو صفت منازعه کند او را عذاب می‌کنم به آتش خود؛ یا موسی! از جمله تعظیم جلال من آن است که هرکه را بهره‌ای از مال فانی دنیا به او داده باشم گرامی دارد بندهٔ مؤمن مرا که دستش از دنیا کوتاه باشد، و اگر تکبر کند بر او عظیم جلال مرا سبک شمرده.

پس حضرت امیرالمؤمنین ﷺ فرمود که: آن رحمی که خدا آن را از رحمان مشتق نموده، رحم محمد ﷺ است، و از جمله عظیم دانستن خدا عظیم دانستن محمد ﷺ است، و از جمله عظیم دانستن محمد ﷺ عظیم دانستن رحم و خویشان محمد ﷺ است، و بدرستی که هر مرد مؤمن و زن مؤمنه از شیعیان ما او از رحم محمد ﷺ است

و تعظیم ایشان تعظیم محمد ﷺ است، پس وای بر کسی که استخفاف کند به چیزی از رحم محمد ﷺ و خوشا حال کسی که تعظیم کند حرمت محمد ﷺ را و گرامی دارد و صله کند رحم و قرابت او را[1].

و در اخبار بسیار در کافی و سایر کتب منقول است در تفسیر قول حق تعالی ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ﴾[2] که مراد از ذی القربی، ائمهٔ معصومین علیهم السلام اند که یک حصّهٔ خمس از امام زمان است و حصّهٔ خدا و حصّهٔ رسول ﷺ از اوست، پس نصف خمس از امام زمان است و نصف دیگر از یتیمان و مساکین و ابناء سبیل سادات است[3].

و ایضاً اخبار بسیار روایت نموده ند در تفسیر آیهٔ انفال که می‌فرماید ﴿ما أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾[4] که مراد از ذوی القربی، ائمهٔ معصومین علیهم السلام اند[5].

و ایضاً اخبار کثیره روایت کرده ند در تفسیر قول حق تعالی ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾[6] یعنی: «اولو الارحام و خویشان، بعضی از ایشان اولایند به بعضی در کتاب خدا» که فرموده‌اند. این آیه در شأن فرزندان حضرت امام حسین علیه السلام نازل شده است و در باب امامت و امارت و خلافت است که به فرزند می‌رسد و به برادر و عم نمی‌رسد[7]؛ و در بعضی روایات وارد شده که: مراد آن است که قرابت پیغمبر و خویشان او احقّند به خلافت و از دیگران[8].

---

۱. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام: ۲۴ـ۲۷.
۲. سورهٔ انفال: ۴۱.
۳. کافی ۱/۵۳۸؛ تفسیر قمی ۱/۲۷۸.
۴. سورهٔ حشر: ۷.
۵. کافی ۱/۵۳۹؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲/۶۷۷.
۶. سورهٔ انفال: ۷۵؛ سورهٔ احزاب: ۶.
۷. کافی ۱/۲۸۸؛ علل الشرایع ۲۰۶؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲/۴۴۷ـ۴۴۸.
۸. کفایة الاثر ۱۷۵؛ تفسیر عیاشی ۲/۷۰ و ۷۲.

و در تفسیر علي بن ابراهیم و عیاشی از حضرت امام موسی ﷺ روایت کرده‌اند در تفسیر این آیهٔ کریمه ﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ ما أَمَرَ اللهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ﴾[1] یعنی «آن جماعتی که وصل می‌کنند آن چیزی راکه خدا امر به وصل آن کرده»، حضرت فرمود که: رحم آل محمد ﷺ چسبیده است به عرش الهی و می‌گوید: خداوندا! وصل کن هرکه مرا وصل کند و قطع کن هرکه مرا قطع کند؛ و این آیه در رحمهای دیگر نیز جاری است[2].

و در معاني الاخبار روایت کرده است که: رحم ائمه از آل محمد ﷺ چنگ می‌زند به عرش در روز قیامت و رحمهای مؤمنان نیز چنگ می‌زنند و می‌گویند: پروردگارا! وصل کن به رحمت خود هرکه ما را وصل نموده باشد و قطع کن رحمت خود را از هرکه از ما قطع کرده باشد، پس حق تعالی می‌فرماید که: منم رحمان و تویی رحم، اشتقاق نموده‌ام نام تو را از نام خود پس هرکه تو را وصل نموده باشد من او را وصل می‌کنم به رحمت خود و هرکه تو را قطع نموده باشد من او را قطع می‌کنم؛ و به این سبب حضرت رسول ﷺ فرمود که: رحم قرابتی است از خداوند رحمن مشترک میان خدا و بندگان[3].

و عیاشی از حضرت صادق ﷺ در تأویل این آیه روایت نموده است که: صلهٔ رحم داخل است در این آیه، و غایت تأویلش صله و احسان توست نسبت به ما اهل بیت[4].

و ابن شهرآشوب نیز از حضرت امام محمد باقر ﷺ روایت کرده در تفسیر قول حق تعالی ﴿وَاتَّقُوا اللهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ﴾[5] که مراد از ارحام، قرابت پیغمبر ﷺ است و سیّد و بزرگ ایشان حضرت امیرالمؤمنین ﷺ است، امر کرد خدا مردم را به مودّت ایشان پس مخالفت نمودند آنچه را به آن مأمور شده بودند[6].

---

۱. سورهٔ رعد: ۲۱.

۲. تفسیر قمی ۱/ ۳۶۳؛ تفسیر عیاشی ۲/ ۲۰۸.

۳. معاني الاخبار ۳۰۲.

۴. تفسیر عیاشی ۲/ ۲۰۸.

۵. سورهٔ نساء: ۱.

۶. مناقب ابن شهرآشوب ۴/ ۱۹۵.

و در تفسیر فرات از ابن عباس روایت کرده که: این آیه نازل شده در شأن حضرت رسول ﷺ و ذی ارحام او، زیرا که هر سبب و نسبی منقطع می‌شود در روز قیامت مگر کسی که سبب و نسبش به آن حضرت منتهی می‌شود[۱].

مترجم گوید که: اکثر قرء «وَالأرْحامَ» به نصب خوانده‌اند، و حمزه که یکی از قرّای سبعه است «وَالأرْحامِ» به کسر خوانده، و بنای تأویل این دو حدیث بر قرائت اول است یعنی: بپرهیزید از رحمها و قطع کردن آنها.

و عیاشی از حضرت باقر ﷺ روایت کرده است در تفسیر آیهٔ کریمهٔ ﴿إِنَّ اللهَ يَأْمُرُ بِالعَدْلِ وَالإِحْسانِ وَإِيتاءِ ذِي القُرْبىٰ وَيَنْهىٰ عَنِ الفَحْشاءِ وَالمُنْكَرِ وَالبَغْيِ﴾[۲] یعنی: خدا امر می‌کند به عدالت ـ که توسط در عقاید است ـ میان افراط و تفریط مثل امر بین الامرین میان جبر و تفویض و اخراج حق تعالی از حدّ تعطیل و تشبیه و امثال آنها، و احسان که نیک بعمل آوردن عبادات یا نیکی کردن به عباد الله ﴿وَإِيتاءِ ذِي القُرْبىٰ﴾ یعنی: به خویشان عطا نمودن آنچه ایشان را در کار باشد، و نهی می‌کند از فحشاء یعنی افراط در متابعت قوهٔ شهوانی، و مُنکَر که افراط در متابعت قوهٔ غضبی، و بغی که استیلا و تسلط و تجبر بر خلق باشد، اینها موافق ظاهر لفظ و اقوال مفسران است.

حضرت فرمود که: عدل، محمد ﷺ است که اساس عدالت را آن حضرت گذاشت، و احسان، علی بن ابی طالب ﷺ است که شرایع و عبادات را از برای خلق تمام کرد. و فرمود: ایتاء ذی القربی مراد قرابت ما است که خدا امر کرده است بندگان را به مودت ما و اداکردن حقوق ما و نهی کرده است ایشان را از فحشا و منکر و بغی یعنی بغی بر اهل بیت و خواندن مردم را بسوی غیر ایشان[۳].

و محمد بن العباس و غیر او به سندهای معتبر روایت نموده‌اند که: جبرئیل بر رسول خدا ﷺ نازل شد و عرض نمود: یا محمد! از برای تو فرزندی متولد خواهد شد که امّت

---

۱. تفسیر فرات کوفی ۱۰۱؛ تفسیر حبری ۲۵۳؛ شواهد التنزیل ۱/ ۱۷۴.

۲. سورهٔ نحل: ۹۰.

۳. تفسیر عیاشی ۲/ ۲۶۷.

تو او را شهید خواهند کرد بعد از تو، حضرت فرمود که: یا جبرئیل! من به چنین فرزندی احتیاج ندارم، جبرئیل گفت: یا محمد! امامان از او بهم خواهند رسید.

و به روایت دیگر: به آسمان رفت و برگشت و گفت. پروردگارت تو را سلام می‌رساند و بشارت می‌دهد تو را که در ذرّیّهٔ او امامت و ولایت و وصیت را قرار داده، گفت: راضی شدم.

پس حضرت رسول ﷺ به نزد حضرت فاطمه ﷺ آمد و فرمود: فرزندی از تو متولد خواهد شد که امّت من بعد از من او را خواهند کشت، حضرت فاطمه ﷺ گفت: من به چنین فرزندی احتیاج ندارم؛ سه مرتبه این را فرمود و این جواب را شنید. در آخر فرمود: ائمه و اوصیاء از او بهم خواهند رسید، گفت: راضی شدم ای پدر.

پس حامله شد به حضرت امام حسین ﷺ پس خدا او را با آنچه در بطن مطهر او بود از شرّ شیطان حفظ نمود، و شش ماه که گذشت متولد شد، وکسی نشنیده است که فرزندی شش ماهه متولد شود و بماند مگر حضرت امام حسین ﷺ و حضرت یحیی ﷺ.

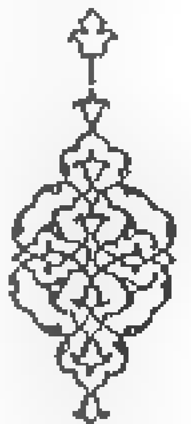
و چون متولد شد حضرت رسول ﷺ زبان مبارک خود را در دهان شریف او گذاشت و مکید و شیر و عسل در دهان او می‌ریخت، و امام حسین ﷺ از زنی شیر نخورد و گوشت و خونش از آب دهان حضرت رسول ﷺ رونیده شد، و اشاره به این است قول حق تعالی ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَاناً حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً وَوَضَعَتْهُ كُرْهاً وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْراً﴾[1] یعنی: «وصیت کردیم انسان را به پدر و مادرش نیکی کند، حمل کرد مادرش او را از روی کراهت و بر زمین گذاشت از روی کراهت و مدت حملش تا شیر بازگرفتنش سی ماه بود»[2]. پس این آیه مناسب آن حضرت است از چند جهت.

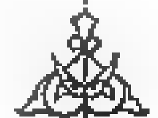
یکی آنکه: حمل و وضع از روی کراهت بودن مخصوص آن حضرت است به اعتبار خبر شهادت.

---

۱. سورهٔ احقاف، ۱۵.

۲. تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۵۷۸ـ ۵۸۰؛ کامل الزیارات ۵۵ـ ۵۷؛ کافی ۱/ ۴۶۴؛ علل الشرایع ۲۰۶.



دوم آنکه: مدت حمل و فصال سی ماه بودن به آیهٔ دیگر که دلالت می‌کند بر آنکه مدت رضاع دو سال است اشاره است به آنکه مدت حمل شش ماه بوده، و دانستی که در این امّت مخصوص آن حضرت بود.

سوم آنکه: بعد از این می‌فرماید ﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ﴾[1] یعنی: «تا آنکه رسید به حدّ نهایت قوّت بدن و عقل و رسید به چهل سال گفت: پروردگارا الهام کن مرا و توفیق بده که شکر کنم نعمت تو را آن نعمتی که انعام کرده‌ای تو بر من و بر پدر و مادر من و اینکه بکنم عملی که بپسندی آن را»، و این مناسب آن حضرت است که امامت آن حضرت در حوالی سال چهل از عمر شریف آن حضرت بود.

چهارم آنکه. بعد از این فرموده است ﴿وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي﴾[2] یعنی: «و اصلاح کن از برای من در میان ذرّیّهٔ من» یعنی بعضی از ایشان را، و این مناسب آن حضرت است که دعا از برای امامان از ذرّیّهٔ خود کرد به امامت؛ لهذا دعا از برای بعضی از ایشان کرد زیرا که نمی‌توانست بود که همه امام شوند، چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود: اگر «أَصْلِحْ لِي ذُرِّيَّتِي» می‌گفت هرآینه همهٔ ذرّیّهٔ آن حضرت امام می‌شدند[3].

و احادیث بسیار در آیهٔ ﴿وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ﴾[4] وارد شده از طریق عامه و خاصه که مراد از ذی القربی، فاطمه علیها السلام است؛ و مراد از حق، فدک است. و بعد از نزول این آیه رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را طلبید و فدک را به او تسلیم نمود[5]. و ذکر هر یک از این اخبار، موضع دیگر دارد که انشاء الله در آنجا بیان خواهد شد.

---

۱. سورهٔ احقاف: ۱۵.

۲. سورهٔ احقاف: ۱۵.

۳. کامل الزیارات ۵۷؛ علل الشرایع ۲۰۶.

۴. سورهٔ اسراء: ۲۶.

۵. کافی ۱/ ۵۴۳؛ امالی شیخ صدوق ۴۲۴؛ شواهد التنزیل ۱/ ۴۳۸ ـ ۴۴۲؛ تفسیر الدر المنثور ۴/ ۱۷۷.

فصل هشتم

در بیان آنکه در قرآن امانت به معنای امامت است و آن در دو آیه است

آیهٔ اول: آنکه خدا می فرماید ﴿إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالعَدْلِ إِنَّ اللهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً﴾[1] «بدرستی که خدا امر می‌کند شما را که امانتها را ادا کنید بسوی اهل آنها، و هرگاه حکم کنید در میان مردم آنکه حکم کنید به عدالت، بدرستی که خدا خوب چیزی است آنچه پند می‌دهد شما را به آن، بدرستی که خدا بوده است و هست شنوا و بینا».

و در مورد نزول آیه میان مفسران خلاف است بر چند قول:

اول آنکه، در باب هرکس است که او را بر امانتی از امانتها امین گردانند؛ و امانتهای خدا اوامر و نواهی اوست، و امانتهای بندگان آن چیزها ست که امین می‌کنند بعضی از ایشان بعضی را بر آنها از مال و غیر مال چنانچه در روایات متعدده منقول است از حضرت باقر و صادق علیهما السلام[2]، حتی در بعضی از روایات وارد شده که: اگر قاتل امیر المؤمنین علیه السلام شمشیری که آن حضرت را به آن شهید نموده به من بسپارد، البته به او رد می‌کنم[3].

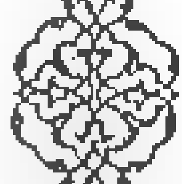
دوم: در باب خلفا و والیان امر است. شیخ طبرسی رحمه الله گفته که: خدا امر کرده است

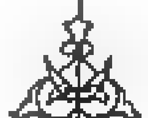
---

۱. سورهٔ نساء: ۵۸.

۲. مجمع البیان ۲ / ۶۳.

۳. رجوع شود به امالی شیخ صدوق ۲۰۴ و روضة الواعظین ۳۷۳.



ایشان را که قیام نمایند به حقّ رعیّت و بدارند ایشان را بر احکام دین و شریعت[1]، و این را روایت نموده‌اند اصحاب ما از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام که فرمودند: خدا امر کرده است هریک از ائمه را که تسلیم کند امانت را به امام بعد از خود[2]، و مؤیدش آن است که بعد از این امر کرده است رعیّت را به طاعت والیان امر و ائمه علیهم السلام، فرموده‌اند: دو آیه است، یکی از برای ماست و دیگری از برای شماست، حق تعالی می‌فرماید ﴿إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ تا آخر آیه؛ و فرموده است ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ﴾[3].[4]

و طبرسی گفته است که: این قول داخل است در قول اول زیرا که این از جمله چیزی چند است که حضرت عزت امین کرده است بر آن ائمهٔ صادقین علیهم السلام را.

و همچنین امام محمد باقر علیه السلام فرمود: اداء نماز و زکات و روزه و حج از جملهٔ امانات است، و از جملهٔ آن است امری که والیان امر را امر کرده‌اند به قسمت غنایم و صدقات و غیر ذلک از چیزهائی که حقّ رعیّت به آنها تعلق دارد[5].

سوم آنکه: خطاب به حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که رد کند کلید کعبه را به عثمان بن طلحه در وقتی که در فتح مکه کلید را از او گرفت و خواست که به عباس بدهد[6].

و در بصائر به سند موثق از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که: این آیه در شأن ما نازل شده و از خدا یاری می‌طلبیم[7].

و باز به سندهای صحیح از آن حضرت روایت کرده که در تفسیر این آیه فرمود: مراد آن است که امام می‌باید که امامت را به امام بعد از خود بدهد و نباید که از او بگرداند و به

---

۱. مجمع البیان ۲ / ۶۴.
۲. تفسیر عیاشی ۱ / ۲۴۹؛ بصائر الدرجات ۴۷۵؛ مناقب ابن شهرآشوب ۱ / ۲۱۱.
۳. سورهٔ نساء: ۵۹.
۴. مجمع البیان ۲ / ۶۴.
۵. مجمع البیان ۲ / ۶۴.
۶. مناقب ابن شهرآشوب ۲ / ۱۶۴؛ اسباب النزول ۱۳۰؛ الجواهر الحسان ۱ / ۴۶۰.
۷. بصائر الدرجات ۴۷۵.

دیگری بدهد[1].

و به سند صحیح دیگر روایت کرده است که: مرد مائیم که باید امام اول از ما به امام بعد از خود بدهد کتابها که نزد اوست و سلاح رسول خدا ﷺ. ﴿وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ یعنی: وقتی که ظاهر شوید حکم کنید به آن احکام عدلی که در دست شماست[2].

و به سندهای صحیح روایت کرده است از حضرت صادق ﷺ که در تفسیر ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ فرمود که: بخدا سوگند مراد، ادای امامت و وصیت است بسوی امام[3].

و ایضاً به سند معتبر روایت کرده است که حضرت باقر ﷺ از مالک جهنی سؤال کرد که: این آیه در کی نازل شده است؟ مالک گفت: می‌گویند در همهٔ مردم نازل شده، حضرت فرمود که: پس همهٔ مردم حکم می‌توانند کرد در میان مردم زیرا که خطاب ﴿وَإِذَا حَكَمْتُمْ﴾ به همهٔ جماعت نازل شده؟! پس بدان که در شأن ما نازل شده[4].

و به سند موثق کالصحیح از حضرت صادق ﷺ روایت نموده که، امام را به سه خصلت می‌توان شناخت:

اول آنکه: اولای ناس باشد از جهت نسب به امامی که قبل از او بوده

دوم آنکه: سلاح رسول الله ﷺ که ذوالفقار است نزد او باشد.

سوم آنکه: امام سابق او را وصی نموده باشد. این است که حضرت باری می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾، و فرمود که، سلاح در میان ما بمنزلهٔ تابوت است در میان بنی اسرائیل، نزد هرکس که سلاح است با اوست پادشاهی، چنانچه

---

۱. بصائر الدرجات ۴۷۵.

۲. بصائر الدرجات ۴۷۵؛ کافی ۱ / ۲۷۶؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱ / ۱۳۴.

۳. بصائر الدرجات ۴۷۶ و ۴۷۷.

۴. بصائر الدرجات ۴۷۶.

در میان بنی اسرائیل تابوت به هرجا که می‌رفت پادشاهی در آنجا بود[۱].

و در معانی الاخبار از امام موسی ﷺ روایت کرده است که از تفسیر این آیه پرسیدند، فرمود که: این خطاب به ماست و بس، خدا امر کرده است هر امامی از ما راکه اداکند امامت را به امامی بعد از خود و او را وصیّ خود گرداند، پس جاری شد آیه در سایر امانتهای مردم؛ مرا خبر داد پدرم از پدرش که علی بن الحسین ﷺ به اصحاب خود فرمود: بر شما باد به ادای امانت که اگر قاتل پدرم حسین بن علی ﷺ مرا امین می‌کرد به آن شمشیری که با آن پدرم را کشته بود، هرآینه به او رد می‌کردم[۲].

و نعمانی به سند صحیح از حضرت باقر ﷺ روایت نموده که: این آیه در شأن ماست، امر کرده امام از ما راکه اداکند امامت را به امام بعد از او و او را نیست که به دیگری بدهد، مگر نشنیده‌ای که بعد از آن می‌فرماید ﴿وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ﴾ پس معلوم شد که خطاب با حکّام است[۳].

و فرات در تفسیر خود روایت نموده از شعبی که در تفسیر ﴿إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا﴾ گفت: می‌گویم و از غیر خدا نمی‌ترسم، بخدا سوگند که ولایت علی بن ابی طالب است[۴].

آیهٔ دوم: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الأَمَانَةَ عَلَى السَّمٰوَاتِ وَالأَرْضِ وَالجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُوماً جَهُولاً﴾[۵].

در تأویل این آیه اقوال بسیار هست:

اول آنکه، اشاره است به آیهٔ سابق ﴿وَمَنْ يُطِعِ اللهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً﴾[۶]

---

۱. بصائر الدرجات ۱۸۰؛ تفسیر عیاشی ۱/۲۴۹.

۲. معانی الاخبار ۱۰۷ـ۱۰۸؛ و همچنین رجوع شود به امالی شیخ صدوق ۲۰۴ و روضة الواعظین ۳۷۳.

۳. غیبت نعمانی ۲۸.

۴. تفسیر فرات کوفی ۱۰۷.

۵. سورهٔ احزاب: ۷۲.

۶. سورهٔ احزاب: ۷۱.

و اطاعت خدا و رسول را امانت نامیده از جهت آنکه واجب است ادای آن، و مراد آن است که عظمت شأن این اطاعت به مرتبه‌ای است که اگر عرض کنند بر این اجسام عظیمه و صاحب شعور باشند ابا خواهند کرد از حمل آن، و از حمل آن خواهند ترسید و انسان با این ضعف بنیه و سستی قوّت حمل آن کرد، لهذا ثوابش در دنیا و عقبیٰ عظیم است، بدرستی که او ظلم کننده بود بر نفس خود که حقّ آن را چنانچه باید رعایت کرد، نکرد، و جاهل و نادان بود به عاقبت آن، وصف متعلق به نوع است به اعتبار اغلب افرادش.

دوم آنکه: مراد به امانت، اطاعت است، اعم از آنکه طبیعی باشد یا اختیاری؛ و مراد به عرض، استدعای آن است، اعم از آنکه از مختار طلب کند یا ارادهٔ صدور آن نمایند از غیر مختار؛ و مراد به حمل، خیانت در امانت است و امتناع از ادای آن چنانچه حامل امانت کسی را می‌گویند که خیانت کند در آن و بر ذمه‌اش باقی بماند؛ پس مراد به ابا کردن، اتیان اوست به آنچه ممکن باشد که از او بعمل آید؛ و مراد به ظلم و جهالت، خیانت و تقصیر است.

سوم آنکه: صانع تعالی شأنه این اجرام را خلق کرد و در اینها فهمی و شعوری خلق نمود و گفت: من فریضه‌ای واجب گردانیدم و بهشتی خلق کرده‌ام برای کسی که مرا اطاعت کند، و آتشی آفریده‌ام برای کسی که مرا معصیت کند؛ گفتند: ما مسخّریم برای آنچه ما را از برای آن خلق نموده‌ای و تاب فریضه نداریم و ثواب و عقابی نمی‌خواهیم. و چون آدم را خلق کرد مثل این را بر او عرض نمود و او قبول کرد و ظلم‌کننده بود بر نفس خود که بر آن بار کرد چیزی که دشوار بود بر او و نادان بود به بدیِ عاقبت آن.

چهارم آنکه: مراد به امانت، عقل است یا تکلیف؛ و مراد به عرض بر ایشان، رعایت استعداد و قابلیت ایشان آن امر را؛ و مراد به ابای ایشان، ابای طبیعی است که عبارت از عدم لیاقت و استعداد است؛ و مراد به حمل انسان، قابلیت داشتن آن است؛ و ظلوم و جهول بودن عبارت است از غلبهٔ قوّهٔ شهوانی و غضبی بر او[1].

---

۱. تفسیر بیضاوی ۲/ ۳۹۵.

و بعضی امانت را کنایه از محبت گرفته‌اند، و صوفیه وجوه دیگر نیز گفته‌اند.

و امّا تأویلاتی که در اخبار وارد شده است:

در کافی و غیر آن از حضرت باقر ﷺ روایت نموده‌اند که: مراد از امانت، ولایت حضرت امیرالمؤمنین ﷺ است[۱].

و در عیون و معانی الاخبار روایت شده است که از حضرت امام رضا ﷺ سؤال کردند از تفسیر این آیه، حضرت فرمود که: امامت، ولایت است، هرکه ادّعا کند آن را بغیر حق، کافر است[۲].

و در معانی الاخبار به سند صحیح از حضرت صادق ﷺ روایت نموده است که: امانت، ولایت است و انسان ابو الشرور منافق است یعنی ابوبکر[۳].

و علی بن ابراهیم روایت کرده است که: امانت، امامت و امر و نهی است؛ و دلیل بر امامت بودن آن است که خدا خطاب نموده است به ائمه ﷺ ﴿إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ پس مراد آن است که امامت را عرض کردند بر آسمانها و زمین و کوهها پس ابا کردند از آنکه دعوی کنند آن را به ناحق یا غصب کنند آن را به ناحق از اهلش و ترسیدند از آن، و حمل کرد آن را انسان ـ یعنی ابو بکر ـ بدرستی که او ظالم و جاهل بوده برای آنکه عذاب کند حق تعالی مردان منافق و زنان منافقه را و مردان مشرک و زنان مشرکه را و قبول کند توبهٔ مردان مؤمن و زنان مؤمنه را و بود خدا و هست آمرزنده و مهربان[۴]؛ این ترجمهٔ آیهٔ بعد از این آیه است.

و در بصائر و کافی به سندهای معتبر از حضرت صادق ﷺ روایت نموده است که: امانت، ولایت علی بن ابی طالب ﷺ است[۵].

---

۱. کافی ۱/۴۱۳؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲/۴۷۰ـ۴۷۱، و در آنها روایت از امام صادق ﷺ نقل شده است.
۲. عیون اخبار الرضا ۱/۳۰۶؛ معانی الاخبار ۱۱۰.
۳. معانی الاخبار ۱۱۰.
۴. تفسیر قمی ۲/۱۹۸.
۵. بصائر الدرجات ۷۶؛ کافی ۱/۴۱۳؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲/۴۷۰.

و ایضاً در بصائر از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: امانت، ولایت است، ابا کردند از آنکه حمل کنند آن را و کافر شوند در حمل آن، و آن انسانی که آن را حمل کرد ابو بکر بود[۱].

و ابن شهرآشوب در مناقب روایت نموده از مقاتل از محمد بن حنفیه از حضرت امیرالمؤمنین ﷺ که فرمود در تفسیر ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ﴾، عرض کرد حضرت عزت امامت مرا بر آسمانهای هفتگانه با ثواب و عقاب، گفتند: پروردگارا! با ثواب و عقاب حمل نمی‌کنیم و لیکن بدون ثواب و عقاب حمل می‌کنیم؛ و عرض کرد امامت و ولایت مرا بر مرغان، پس اول مرغی که به آن ایمان آورد بازهای سفید و قبّره بود، و اول مرغی که انکار نمود بوم و عنقا بود، امّا بوم نمی‌تواند که در روز ظاهر شود برای بغضی که سایر مرغان نسبت به آن دارند، و امّا عنقا پس پنهان شد در دریاها که کسی آن را نمی‌بیند؛ و بدرستی که عرض کرد امامت مرا بر زمینها، پس هر بقعه‌ای که ایمان آورد به ولایت من، آن را طیّب و پاکیزه گردانید و گیاه و میوه‌اش را شیرین و گوارا گردانید و آبش را صاف و شیرین ساخت، و هر بقعه‌ای که انکار امامت و ولایت من کرد آن را شوره‌زار گردانید و گیاهش را تلخ و میوه‌اش را عوسج و حنظل کرد و آبش را شور و تلخ گردانید؛ بعد از آن فرمود ﴿وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ﴾ یعنی: امّت تو یا محمد حمل کردند ولایت امیرالمؤمنین را و امامت او را با آنچه در آن هست از ثواب و عقاب بدرستی که بسیار ظالم بود مر نفس خود را و بسیار نادان بود امر پروردگار خود را، یعنی هرکه ادا نکرد حقّ آن را و عمل به مقتضای آن نکرد، ظالم و عدوان کننده بود[۲].

و در بصائر از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: ولایت ما را عرض نمودند بر آسمانها و زمین و کوهها و شهرها پس قبول نکردند مثل قبول کردن اهل کوفه[۳].

و در تفسیر فرات از حضرت فاطمهٔ زهرا ﷺ روایت کرده است که: حضرت

۱. بصائر الدرجات ۷۶، و در آنجا روایت از امام باقر ﷺ است.
۲. مناقب ابن شهرآشوب ۲ / ۲۵۰.
۳. بصائر الدرجات ۷۷؛ امالی شیخ مفید ۱۴۲.

رسول ﷺ فرمود که: چون مرا در شب معراج به آسمان بردند و از سدرة المنتهی گذشتم و به مرتبهٔ قاب قوسین او ادنی رسیدم و خدا را به دل دیدم نه به دیده، پس صدای اذان واقامه شنیدم و صدای منادی شنیدم که ندا کرد که: ای ملائکهٔ من و ساکنان آسمانها و زمین من و حاملان عرش من گواهی بدهید ای ملائکهٔ من که منم خداوند یگانه و شریک ندارم، گفتند. گواهی دادیم و قرار نمودیم؛ باز ندا آمد که: گواهی بدهید ای ملائکهٔ من و ساکنان آسمانها و زمین من و حاملان عرش من که محمد ﷺ بنده و رسول من است. گفتند: شهادت دادیم و اقرار کردیم [باز ندا آمد که: گواهی بدهید ای ملائکهٔ من و ساکنان آسمانها و زمین من و حاملان عرش من که علی ولیّ من و ولیّ رسول من و ولیّ مؤمنان بعد از رسول من، گفتند: شهادت دادیم و اقرار کردیم].

حضرت باقر ؈ فرمود که: هرگاه ابن عباس این حدیث را ذکر می‌کرد می‌گفت: این همان امانتی است که خدا در قرآن فرموده است ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ﴾ تا آخر آیه، و بخدا سوگند که به آنها دینار و درهمی نسپرد و نه گنجی از گنجهای زمین و لیکن وحی کرد بسوی آسمانها و زمین و کوهها پیش از آنکه خلق کند آدم را که: من در شماها خلیفه می‌گردانم ذرّیّهٔ محمد را، با ایشان چه خواهید کرد هرگاه شما را بخوانند؟ اجابت کنید ایشان را و اطاعت ایشان بکنید بر دشمن ایشان، پس آسمانها و زمین و کوهها ترسیدند از این اطاعتی که خدا ایشان را به آن امر کرد و فرزندان آدم قبول کردند و این تکلیف را بر ایشان بار کردند.

پس حضرت صادق ؈ فرمود که: قبول کردند و وفا نکردند[1].

مترجم گوید که: تأویلاتی که در این اخبار شریفه و امثال اینها وارد شده به چند وجه برمی‌گردد:

اول آنکه: حمل کرده باشد امانت را بر مطلق تکالیف، و تخصیص ولایت به ذکر به اعتبار این باشد که عمده و اصل سایر تکالیف است و شرط اعظم قبول آنهاست و محلّ

---

۱. تفسیر فرات کوفی ۳۴۲ و ۴۵۲، و عبارت داخل کروشه از متن عربی روایت اضافه شد.

اختلاف میان امّت است، و تخصیص ابو بکر و امثال او به ذکر به اعتبار این باشد کـه در ظاهر از روی نفاق بیعت کردند و پیش از دیگران شکستند و باعث شکستن دیگران نیز شدند؛ پس مراد به حمل، قبول کردن ولایت است.

و مؤید آنکه مراد از امانت، تکالیف است؛ و مراد به حمل، قبول کردن، آن است که ابن شهرآشوب و دیگران روایت نموده‌اند که: چون وقت نماز داخل می‌شد حضرت امیر المؤمنین ﷺ اندام مبارکش می‌لرزید و از رنگ به رنگ می‌گردید، چون می پرسیدند که: چه می‌شود شما را؟ می‌فرمود که: رسید هنگام ادای امانتی که بر آسمانها و زمین عرض کردند و آنها ابا نمودند و ترسیدند و انسان متحمل آن شد و نمی‌دانم که این بار امانت که متحمل شده‌ام نیک ادا خواهم کرد یا نه[۱].

دوم آنکه: الف و لام «الانسان» از برای عهد باشد، و مراد ابو بکر باشد؛ و ولایت به کسر باشد به معنی خلافت و امارت؛ و مراد به عرض، آن باشد که به ایشان القا کردند که: آیا قبول می‌کنید که دعوی امامت به ناحق بکنید و عقوبتهای الهی را متحمل شوید؟ ایشان ترسیدند از عقاب و ابا کردند، و آن ظالم جاهل با علم به عقوبت متحمل آن وزر شد.

سوم آنکه: بنا بر هریک از این دو وجه مراد به حمل، خیانت باشد، نه قبول نمودن چنانچه سابقاً مذکور شد؛ و به وجه دوم انسب است.

---

۱. مناقب ابن شهرآشوب ۲ / ۱۴۲؛ تفسیر روح المعانی ۱۱ / ۲۷۱.

فصل نهم

در بیان آیاتی که دلالت بر وجوب متابعت اهل بیت علیهم‌السلام می‌کنند

حق تعالی می‌فرماید ﴿یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنكُمْ فَإِن تَنازَعْتُمْ فِي شَيءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ ذٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلاً﴾[1]، و باز فرموده است ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُولِي الأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾[2]، و باز فرموده است ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكاً عَظِيماً * فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيراً﴾[3].

ترجمه آیهٔ اول آن است که: «ای گروهی که ایمان به خدا و رسول آورده‌اید! اطاعت کنید خدا و اطاعت کنید رسول را و اولی الامر از شما را که امر ایشان و حکم ایشان بر شما جاری است، پس اگر تنازع کنید در چیزی پس رد کنید آن را بسوی خدا و رسول اگر بوده‌اید که ایمان آورده‌اید به خدا و روز قیامت، این بهتر است از برای شما و عاقبتش نیکوتر است».

در آیهٔ دوم فرموده است که: «اگر رد کنند آن امری را که افشا می‌کنند از امن و خوف

---

۱. سورهٔ نساء: ۵۹.

۲. سورهٔ نساء: ۸۳.

۳. سورهٔ نساء: ۵۴-۵۵.

و موافق روایات مطلقه امر را بسوی رسول و بسوی اولی الامر از ایشان هرآینه خواهند دانست آنهاکه استنباط می‌نمایند و علمش را طلب می‌کنند از آن جماعت یا از اولی الامر موافق روایات ظاهره» بدان که خلاف کرده‌اند مفسران در تفسیر اولی الامر: بعضی از مفسران عامه گفته‌اند که مراد، اُمرا و سرکرده‌های لشکر و پادشاهانند، و بعضی از ایشان گفته‌اند که: مراد، علمای امّتند[1]، و علمای امامیه اتفاق کرده‌اند که مراد، ائمه از آل محمد صلی الله علیه و آله اند[2] به مقتضای روایاتی که مذکور خواهد شد به آنکه اولی الامر صاحب اختیار در امر است، و چون مقید به قیدی نشده است باید که صاحب اختیار مطلق در جمیع امور دین و دنیا باشد و آن امام است و یا هرکه در امری صاحب اختیار شود اطاعت او واجب باشد در آن امر، پس کسی که صاحب اختیار در همهٔ امور باشد مطاع مطلق خواهد بود و آن امام است.

و ایضاً ترک لفظ «اطیعوا» میان رسول و اولی الامر مُشعِر است به اینکه مرتبهٔ امامت نظیر مرتبهٔ نبوّت و مثل آن است، بلکه چنانچه نبوّت رسالتی است از جانب خدا به وساطت ملک، امامت نیز فی‌الحقیقه نبوّتی است به وساطت نبی و به این سبب اطاعت اولی الامر عین اطاعت است به نبی، پس به این سبب «اطیعوا» در میان متوسط نشده بخلاف مرتبهٔ نبوّت که هرچند بالاترین مراتب است مثل مرتبهٔ الوهیت نیست، و توسط «اطیعوا» میان لفظ جلاله و رسول اشاره است به این.

و ایضاً چون اطاعت این جماعت را مقرون به اطاعت خود تعالی شأنه و رسول خود گردانید، البته جمعی باید باشند منصوب ایشان که امر و حکمشان امر و حکم ایشان باشد تا طاعتشان طاعت ایشان و مقرون به آن باشد و الّا لازم آید که طاعت جمیع ملوک جبابره مانند سلطان روم و اورنگ و غیر ایشان همه داخل طاعت اولی الامر باشند مثل خدا و رسول او، و قباحت و شناعت این قول بر هیچ عاقل مخفی نیست.

چنانکه شیخ طبرسی رحمه الله گفته است که: جایز نیست که خداوند حکیم واجب گرداند

---

۱. مجمع البیان ۲ / ۸۲؛ تفسیر طبری ۴ / ۱۸۴؛ الجواهر الحسان ۱ / ۳۷۰.

۲. تفسیر تبیان ۳ / ۲۷۳؛ تفسیر عیاشی ۱ / ۲۶۰.

طاعت شخصی را علی الاطلاق مگر کسی که عصمت او ثابت باشد و بداند که باطن او مثل ظاهر اوست و ایمن باشد که از او غلطی یا امر قبیحی صادر شود، و این معنی در امراء و علماء غیر ائمهٔ معصومین ﷺ حاصل نیست، و حق تعالی جلیلتر است از آنکه امر کند به اطاعت کسی که معصیت او کند و به انقیاد جماعتی که مختلف در فعل و قول باشند، زیرا که محال است اطاعت کرده شوند جماعت مختلف چنانچه محال است اجتماع آنچه در آن اختلاف کرده‌اند، و از جمله دلایل آنچه گفتیم آن است که حضرت عزت مقرون نکرده است اطاعت اولی الامر به اطاعت رسولش چنانکه مقرون کرده است اطاعت رسولش را به اطاعت خود مگر برای آنکه اولوالامر فوق جمیع خلقند چنانچه رسول فوق اولی الامر است و فوق سایر خلق، و این صفت ائمه از آل محمد ﷺ است که ثابت شده است امامت و عصمت ایشان و اجماع کرده‌اند امّت بر علوّ مرتبه و عدالت ایشان.

﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ﴾ یعنی: «اگر اختلاف نمائید در چیزی از امور دین شود» ﴿فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ «پس رد کنید آنچه در آن نزاع کرده‌اید بسوی کتاب خدا و سنّت رسول».

و ما ـ گروه شیعه ـ می‌گوئیم که: رد بسوی ائمه که قایم‌مقام رسولند بعد از وفات آن حضرت، مثل رد بسوی رسول است در حیات آن حضرت، زیرا که ایشان حافظان شریعت آن حضرت و خلیفه‌های اویند در میان امّت[1]. تا اینجا کلام شیخ طبرسی بود.

و در اول آیه ذکر اولی الامر شده و در آخر آیه نشده بنابر قرائت مشهوره، و نکته‌ای که شیخ طبرسی فرموده مذکور شد و می‌تواند بود که نکته آن باشد که نزاعی که در امامت اولی الامر شود نیز باید رجوع به کتاب و سنّت کرد، پس می‌باید امام منصوص از جانب خدا و رسول باشد نه به روشی که مخالفان قائلند که امامت را مستند به اجماع می‌دانند و نصب امام را از جانب امّت می‌دانند؛ امّا در بعضی از اخبار وارد شده است که: در قرائت اهل بیت ﷺ «وإلیٰ أُولي الامر» در آخر نیز بوده، چنانچه علی بن ابراهیم گفته است که:

---

۱. مجمع البیان ۲ / ۶۴

مراد از اولی الامر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است، پس روایت نموده است به سند کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام که: آیه چنین نازل شده: «فان تنازعتم في شيء فارجعوه الی الله والی الرسول والی اولي الامر منكم»[1].

و عیاشی نیز روایت نموده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام آیه را چنین تلاوت فرمودند[2].

و کلینی به سند کالصحیح روایت کرده است که: حضرت باقر علیه السلام آیه را چنین تلاوت نمودند «اطیعوا الله واطیعوا الرسول والیٰ اولی الامر منكم» پس حضرت فرمود که: چگونه امر می‌کند به اطاعت ایشان و رخصت می‌دهد در منازعهٔ ایشان، این خطاب را با جماعتی فرمود که مأمور شده‌اند به اطاعت خدا و رسول[3].

مترجم گوید که: مراد حضرت آن است که، اگر «والیٰ اولي الامر» در آخر آیه باشد آیه مُشعِر خواهد بود به تجویز منازعهٔ سایر امّت با ایشان و این منافات دارد با امر به اطاعت ایشان در اول آیه.

و عیاشی به سند دیگر روایت نموده است که، حضرت باقر علیه السلام آیه را چنین خواند «فان تنازعتم في شيء فارجعوه الی الله والی الرسول واولي الامر منكم»[4]

و در عیون اخبار الرضا روایت نموده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که: وصیت نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی علی و حسن و حسین علیهم السلام، پس فرمود در قول حق تعالی ﴿أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنكُمْ﴾ که، مراد به اولی الامر امامانند از فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام تا روز قیامت[5].

و در اکمال الدین نیز همین مضمون را به سند صحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است[6].

---

۱. تفسیر قمی ۱/ ۱۴۱.
۲. تفسیر عیاشی ۱/ ۲۵۴.
۳. کافی ۸/ ۱۸۴.
۴. تفسیر عیاشی ۱/ ۲۵۴.
۵. عیون اخبار الرضا ۲/ ۱۳۱.
۶. کمال الدین ۲۲۲؛ مناقب ابن شهرآشوب ۱/ ۲۴۴.

و در اعلام الوری و مناقب ابن شهرآشوب از تفسیر جابر جعفی روایت شده است که جابر انصاری گفت که: پرسیدم از حضرت رسول ﷺ از قول حق تعالی ﴿یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ﴾ خدا و رسول را شناختیم، اولی الامر کیستند؟ حضرت فرمود که: خلیفه‌های منند ای جابر و امامان مسلمانانند بعد از من: اول ایشان علی بن ابی طالب است، پس حسن، پس حسین، پس علی بن الحسین، پس محمد بن علی که معروف است در توراة به باقر و زود باشد که تو او را دریابی ای جابر پس چون او را ملاقات کنی سلام مرا به او برسان، پس صادق جعفر بن محمد، پس موسی بن جعفر، پس علی بن موسی، پس محمد بن علی، پس علی بن محمد، پس حسن بن علی، پس همنام من و هم‌کنیت من حجت خدا در زمین او و بقیة خلیفه‌های خدا در میان بندگانش فرزند حسن بن علی آن که فتح می‌کند خدا بر دست او مشرقهای زمین و مغربهای آن را، آن است که غایب می‌گردد از شیعیانش غایب شدنی که ثابت نمی‌ماند بر قول به امامت او مگر کسی که امتحان کرده باشد حق تعالی دل او را به ایمان[۱].

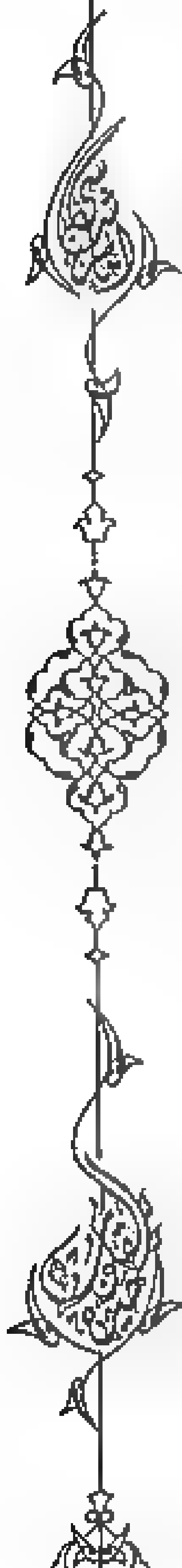
وکلینی و عیاشی از برید بن معاویه روایت کرده‌اند که گفت: سؤال نمودم از حضرت امام محمد باقر ؑ در تفسیر قول حق تعالی ﴿أَطِیعُوا اللهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ حضرت شروع فرمود به تأویل اول آیات: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِنَ الْكِتَابِ یُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ﴾[۲] یعنی: «آیا نمی‌بینی و نظر نمی‌کنی بسوی آنها که بهره‌ای از کتاب به ایشان داده شده است ایمان می‌آورند به جبت و طاغوت» که دو بت قریش بودند؛ مفسران گفته‌اند که: مراد کعب بن الاشرف و جماعتی از یهود که به مکه رفتند و بتهای قریش را سجده کردند[۳]. حضرت فرمود که: مراد به جبت و طاغوت دو بت منافقانند ابوبکر و عمر.

---

۱. اعلام الوری ۲۹۷؛ مناقب ابن شهرآشوب ۱/ ۲۴۳ـ۲۴۴؛ کفایة الاثر ۵۳؛ کمال الدین ۲۵۳.

۲. سورهٔ نساء: ۵۱.

۳. تفسیر تبیان ۳/ ۲۲۳؛ مجمع البیان ۲/ ۵۹؛ تفسیر طبری ۴/ ۱۳۴؛ تفسیر بیضاوی ۱/ ۳۵۲.



﴿وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هٰؤُلاءِ أَهْدىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلاً﴾[1] به قول مفسران یعنی: می‌گفتند به کافران ـ که ابوسفیان و اصحاب او بودند ـ که ایشان هدایت یافته‌ترند از محمد و اصحابش به‌راه‌دین‌حق[2]. حضرت‌فرمودکه: مراد خلفای جور وامامان‌گمراهندکه‌مردم را بسوی آتش جهنم می‌خوانند. ایشان می‌گفتند که: اینها هدایت یافته‌ترند از آل محمد.

﴿أُولٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللهُ﴾ «اینهایند آن جماعت که خدا ایشان را لعنت کرده است»، ﴿وَمَنْ يَلْعَنِ اللهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيراً﴾[3] «و هرکه خدا او را لعنت کند پس نمی‌یابی از برای او یاوری».

﴿أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ﴾ «آیا از برای ایشان بهره‌ای از ملک هست؟» حضرت فرمود که: مراد از ملک، امامت و خلافت است. ﴿فَإِذاً لا يُؤْتُونَ النّاسَ نَقِيراً﴾[4] یعنی: «پس اگر بهره‌ای از خلافت با ایشان باشد، نخواهند داد به مردم نه قلیلی و نه کثیری حتی به قدر نقیری نخواهند داد». حضرت فرمود که: مراد از ناس که به ایشان چیزی نخواهند داد، مائیم؛ و مراد از نقیر، آن نقطه‌ای است که می‌بینی در میان دانهٔ خرما.

﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النّاسَ عَلىٰ ما آتاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾[5] «بلکه آیا حسد می‌برند مردم را بر آنچه خدا عطا کرده است به ایشان از فضل خود». بعضی گفته‌اند مراد به اینها که حسد بر ایشان می‌برند حضرت رسول است که بر پیغمبری او حسد می‌بردند و بر آنکه حق تعالی نُه زوجه بر او حلال کرده؛ و بعضی گفته‌اند محمد و اصحابش مرادند؛ و بعضی گفته‌اند محمد و آلش مرادند[6]. وفضل در آن حضرت پیغمبری است و در آلش امامت[7].

---

۱. سورهٔ نساء: ۵۱.
۲. مجمع البیان ۲/ ۵۹؛ تفسیر کشاف ۱/ ۵۲۱؛ تفسیر بغوی ۱/ ۴۴۱.
۳. سورهٔ نساء: ۵۲.
۴. سورهٔ نساء: ۵۳.
۵. سورهٔ نساء: ۵۴.
۶. برای اطلاع از گفته‌های مفسران، رجوع شود به تفسیر تبیان ۳/ ۲۲۹؛ مجمع البیان ۲/ ۶۱؛ تفسیر طبری ۴/ ۱۴۲؛ تفسیر روح المعانی ۳/ ۵۵؛ تفسیر الدر المنثور ۲/ ۱۷۳.
۷. تفسیر تبیان ۳/ ۲۲۸؛ مجمع البیان ۲/ ۶۱.

و از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت نموده‌اند چنانچه خواهد آمد، حضرت فرمود که: مراد مائیم که حسد می‌برند بر ما که خدا امامت را مخصوص ما گردانید و به احدی از خلق غیر ما نداد.

﴿فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً﴾[1] «پس بتحقیق که عطا کردیم به آل ابراهیم کتاب را و حکمت را ـ که پیغمبری باشد ـ و عطا کردیم به ایشان پادشاهی عظیم را». حضرت فرمود که: مراد آن است که گردانیدیم میان آل ابراهیم رسولان و پیغمبران و امامان، پس چرا اقرار می‌کنند اینها را در آل ابراهیم و انکار می‌کنند در آل محمد.

﴿فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفى بِجَهَنَّمَ سَعِيراً﴾ «پس بعضی از امّت به ابراهیم ایمان آوردند و بعضی روگردان شدند و ایمان نیاوردند، و بس است آتش جهنم برای سوختن و عذاب ایشان»؛ و بعضی گفته‌اند که مراد این است که بعضی از اهل کتاب ایمان به محمد صلی الله علیه و آله آوردند و بعضی ایمان نیاوردند.

راوی گفت: پرسیدم که: ملک عظیم که خدا به آل ابراهیم داد چیست؟ حضرت فرمود که: مراد آن است که در میان ایشان امامانی قرار داد که هرکه اطاعت ایشان کند اطاعت خدا کرده باشد و هرکه معصیت ایشان کند معصیت خدا نموده باشد، این است پادشاهی عظیم.

پس حضرت فرمود که: حضرت باری بعد از این فرمود که ﴿إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها﴾، حضرت فرمود که: مراد مائیم که باید امام سابق به امام بعد از خود تسلیم کند کتابها و علم و سلاح رسول الله را.

﴿وَإِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾[2] یعنی: «چون حکم کنید میان مردم حکم نمائید به آن عدالتی که در دست شما است». پس حق تعالی خطاب کرد به سایر مردم که ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ پس خدا جمع کرد در این خطاب جمیع مؤمنان را تا روز

---

۱. سورهٔ نساء: ۵۴.

۲. سورهٔ نساء: ۵۸.

قیامت ﴿أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ مراد از اولی الامر مائیم و بس.

«فَإِنْ خِفْتُمْ تَنَازُعاً فِي الْأَمْرِ فَارْجِعُوا إِلَى اللهِ وَإِلَى الرَّسُولِ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» آیه چنین نازل شده و چگونه امر می‌کند ایشان را به طاعت اولو الامر و رخصت می‌دهد ایشان را در منازعهٔ ایشان؟ این خطاب متوجه مأموران است که ایشان را امر به اطاعت کرده است[۱].

و عیاشی روایت نموده که: ابان بن تغلب به خدمت امام رضا علیه السلام رفت و سؤال کرد از اولی الامر، حضرت فرمود: علی بن ابی‌طالب علیه السلام است؛ و ساکت شد. پس ابان پرسید که: بعد از او که بود؟ فرمود: امام حسن علیه السلام؛ و باز ساکت شد. من باز سؤال نمودم، فرمود: حضرت امام حسین علیه السلام؛ و باز ساکت شد. پس سؤال کردم که: بعد از او کیست؟ فرمود: حضرت علی بن الحسین علیه السلام؛ و همچنین هر یکی را که می‌فرمود ساکت می‌شد و من سؤال می‌کردم تا آنکه تا آخر ائمه علیهم السلام را فرمود[۲].

و ایضاً روایت نموده از عمران حلبی که حضرت صادق علیه السلام به او فرمود که: شما گروه شیعه دین خود را از اصلش اخذ نموده‌اید. از گفتهٔ خدا که ﴿أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ و از گفتهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله که: دو چیز در میان شما می‌گذارم که تا به آنها متمسک شوید هرگز گمراه نمی‌شوید، نه از گفتهٔ ابوبکر و عمر و امثال ایشان[۳].

و ایضاً از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است در تفسیر این آیه که: در شأن علی و ائمه از فرزندان اوست، خدا ایشان را به جای پیغمبران قرار داده است، و فرقی که هست این است که ایشان چیزی را حلال نمی‌کنند و چیزی را حرام نمی‌کنند بلکه شریعت حضرت رسالت را به خلق می‌رسانند[۴].

و ایضاً روایت نموده است از حکیم که گفت: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که: فدای تو شوم، اولوالامر که خدا امر به طاعت ایشان نموده است کیستند؟ فرمود: علی بن

---

۱. تفسیر عیاشی ۱/ ۲۴۶؛ کافی ۱/ ۲۷۶.

۲. تفسیر عیاشی ۱/

۳. تفسیر عیاشی ۱/ ۲۵۱.

۴. تفسیر عیاشی ۱/ ۲۵۲.

ابی‌طالب است و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد که منم، پس حمد و شکر کنید خداوندی را که به شما شناسانید امامان و پیشوایان شما را در وقتی که مردم انکار ایشان کردند[۱].

و به روایت دیگر از حضرت امام رضا ﷺ روایت نموده است که: اولوالامر علی بن ابی‌طالب ﷺ است و اوصیای بعد از او[۲].

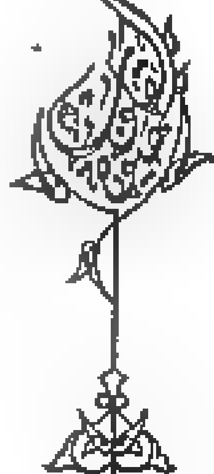
و فرات بن ابراهیم روایت کرده است که: از حضرت صادق ﷺ سؤال نمودند از اولوالامر، [فرمود][۳] که: صاحب دانائی و علم مراد است، پرسیدند که: مخصوص شما است یا عام است؟ فرمود که: مخصوص ما اهل بیت است[۴].

و از حضرت باقر ﷺ روایت کرده است که: اولوالامر در این آیه، آل محمدند[۵].

و در کتاب اختصاص روایت نموده است که از حضرت صادق ﷺ سؤال کردند که: آیا اطاعت اوصیاء واجب است؟ فرمود که: بلی آنهایند که خدا فرموده است ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ و آنهایند که در شأن ایشان فرموده است ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾[۶].[۷]

و فرات و کلینی روایت کرده‌اند که از حضرت صادق ﷺ پرسیدند از دعائم و ستونهای اسلام که جایز نیست احدی را که تقصیر کند از معرفت چیزی از آنها و اگر تقصیر کند دین او فاسد می‌گردد و اعمال او مقبول نیست و اگر آنها را بداند ندانستن چیزهای دیگر به او ضرر ندارد. حضرت فرمود که: گواهی لا اله الّا الله است و ایمان به رسول خدا و اقرار به آنچه آن حضرت از نزد پروردگار آورده است و حقی که در اموال واجب است که آن زکات

۱. تفسیر عیاشی ۱ / ۲۵۲.
۲. تفسیر عیاشی ۱ / ۲۵۲.
۳. کلمهٔ «فرموده» از متن عربی روایت اضافه شد.
۴. تفسیر فرات کوفی ۱۰۸.
۵. تفسیر فرات کوفی ۱۰۸.
۶. سورهٔ مائده: ۵۵.
۷. اختصاص ۲۷۷.



است، و ولایتی که خدا به آن امر کرده است، ولایت آل محمد ﷺ.

پرسیدند که: آیا در ولایت دلیلی هست که کسی که متمسک به آن شود استدلال به آن تواند کرد؟ حضرت فرمود که: بلی، حق تعالی فرموده «اطیعوا الله» تا آخر.

و حضرت رسول ﷺ فرمود که: هرکه بمیرد و امام زمان خود را نداند، به مردن جاهلیت مرده است، پس امام در زمان حضرت رسول ﷺ آن حضرت بود، و بعد از او علی بود ـ و بعضی به جای علی ﷺ معاویه را امام دانستند ـ پس بعد از حضرت امیر المؤمنین ﷺ امام حسن ﷺ امام بود، پس بعد از او حضرت امام حسین ﷺ ـ و دیگران گفتند: یزید بن معاویه، آیا معاویه را در برابر امیر المؤمنین ﷺ و امام حسن ﷺ قرار می‌توان داد و یا امام حسین ﷺ و یزید پلید را برابر می‌توان کرد، مساوی نیستند ـ.

پس بعد از حسین ﷺ علی بن الحسین و امام محمد باقر ﷺ بود، و شیعیان مناسک حج و حلال و حرام خود را نمی‌دانستند تا آنکه امام محمد باقر ﷺ این در را بر ایشان گشود و بیان نمود برای ایشان اعمال حج و حرام و حلال ایشان را به مرتبه‌ای که علمای اهل سنّت در مسائل محتاج ایشان شدند بعد از آنکه ایشان محتاج آنها بودند، و همیشه همچنین بود که مقابل عالمی از علمای اهل بیت جاهل و شقی از خلفای جور بود، و به مقتضای آیه و حدیث باید که در هر زمان امامی باشد و هرکه او را نشناسد بر جاهلیت وکفر مرده است، و هر زمانی را که ملاحظه می‌کنی در برابر امامان اهل‌بیت ﷺ جمعی بودند که هر عاقل که تأمل کند می‌داند که ایشان اولیٰ بودند به امامت از آنها، پس باید که ایشان اولو الامر و امام باشند.

پس حضرت فرمود که: محتاج‌ترین احوال تو به دین حق آن وقتی است که جان تو به اینجا رسد ـ و اشاره به حلق مبارک خود فرمود ـ و در وقتی که دنیا از تو منقطع می‌گردد و در آن وقت آثار دین حق بر تو ظاهر خواهد شد و خواهی گفت: در خوب دینی بودم[1].

و عیاشی از حضرت امام رضا ﷺ روایت نموده است در تفسیر قول حق تعالی ﴿وَلَوْ

---

۱. کافی ۲ / ۱۹؛ تفسیر فرات کوفی ۱۰۹، و در آنجا قسمتی از روایت ذکر شده است

رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ ﴾[۱] که فرمود: یعنی آل محمد و ایشانند که استنباط می‌کنند از قرآن، و حلال و حرام را از آن می‌دانند، و ایشانند حجت خدا بر خلق[۲].

و ایضاً از حضرت باقر ﷺ روایت نموده که: اولو الامر در این آیه ائمه ﷺ اند[۳].

و ابن شهرآشوب در مناقب گفته است که: امّت در تفسیر آیهٔ ﴿یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ بر دو قولند: اول آنکه اولو الامر، ائمهٔ مایند؛ دوم آنکه امرای لشکرند. و هرگاه یکی باطل شود دیگری ثابت می‌شود، والّا لازم می‌آید که حق از امّت خارج باشد. و دلیل بر آنکه مراد ائمهٔ ما ﷺ اند آن است که ظاهر آیه اقتضای عموم اطاعت اولو الامر می‌کند از این جهت که عطف فرموده است امر به طاعت ایشان را بر امر به طاعت خود و طاعت رسول خود، و چنانچه اطاعت خدا و رسول عام است و در همه چیز واجب است باید که اطاعت ایشان نیز عام باشد، واگر خاص می‌بود به امر مخصوصی بایست که بیان فرماید، و هرگاه وجوب اطاعت ایشان در همه چیز ثابت شد پس امامت ایشان نیز ثابت شد زیرا که معنی امامت همین است، و هرگاه آیه اقتضای وجوب طاعت اولو الامر در همه چیز کند باید که معصوم باشند والّا لازم آید که حق تعالی امر به قبیح کرده باشد زیرا که غیر معصوم مأمون نیست از آنکه امر به قبیح کند یا قبیحی از او صادر شود، و هرگاه قبیحی از او صادر شود متابعت او در آن امرِ قبیح، قبیح خواهد بود؛ پس مراد، امرای لشکر نمی‌باشند زیرا که به اتفاق عصمت ایشان شرط نیست و خصوصیت امراء از آیه فهمیده نمی‌شود.

وبعضی گفته‌اند: اولو الامر علمای امّتند، و این نیز باطل است زیرا که ایشان در رأیها اختلاف دارند و اطاعت بعضی موجب معصیت دیگری است، و حق تعالی به چنین چیزی امر نمی‌فرماید.

---

۱. سورهٔ نساء: ۸۳.
۲. تفسیر عیاشی ۱ / ۲۶۰.
۳. تفسیر عیاشی ۱ / ۲۶۰؛ تفسیر تبیان ۳ / ۲۷۳؛ مجمع البیان ۲ / ۸۲.

و ایضاً حق تعالی وصف نموده است اولوالامر را به صفتی که دلالت بر علم و امارت هر دو می‌کند در آن آیه که فرموده است ﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ پس امن و خوف را رد کرده است به امرا، و استنباط را به علماء، و این هر دو جمع نمی‌شود مگر در امیری که عالم باشد.

و شعبی گفته است که: ابن عباس می‌گفت که: ایشان امری لشکرهایند و علی علیه السلام اول ایشان است.

و حسن بن صالح از حضرت صادق علیه السلام پرسید از تفسیر اولو الامر، فرمود که: ایشان امامان از اهل بیت رسولند.

و مجاهد در تفسیرش گفته است که: این آیه در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است در هنگامی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را خلیفه و جانشین خود گردانید در مدینه، و حضرت امیر علیه السلام گفت: یا رسول الله! به جنگ می‌روی و مرا در میان زنان و کودکان می‌گذاری؟ حضرت فرمود که: یا علی! آیا راضی نیستی که نسبت به من به منزلهٔ هارون باشی از موسی در وقتی که موسی به هارون گفت ﴿اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ﴾[1] یعنی: «خلیفهٔ من باش در میان قوم من و اصلاح کن در میان ایشان»، حضرت امیر علیه السلام فرمود: بلی والله؛ پس نازل شد ﴿وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام که حق تعالی امر امّت را به او گذاشت بعد از محمد صلی الله علیه و آله و او را خلیفه نمود در مدینه، پس امر کرد خداوند بندگان را که اطاعت او را لازم شمارند و مخالفت او نکنند.

و فلکی در ابانه روایت نموده است که: این آیه در وقتی نازل شد که شکایت کرد ابو برده از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام. تا اینجا کلام ابن شهرآشوب بود[2].

امّا آیهٔ سوم: ابن شهرآشوب و عیاشی و غیر ایشان روایت کرده‌اند به سندهای معتبر از

---

۱. سورهٔ اعراف، ۱۴۲.

۲. مناقب ابن شهرآشوب ۳/ ۱۹ ـ ۲۱.

حضرت صادق علیه السلام که فرمود: مائیم قومی که حضرت عزت واجب گردانیده است اطاعت ما را، و از ماست انفال و برگزیدهٔ مال، و مائیم راسخون در علم، و مائیم حسد بردهشدگان بر ایشان که خدا در شأن ایشان فرموده ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾[1].

و عیاشی و دیگران از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده‌اند در تفسیر قول حق تعالی ﴿وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكاً عَظِيماً﴾[2] یعنی: «عطا کردیم به آل ابراهیم پادشاهی بزرگ را» حضرت فرمود که: ملک عظیم آن است که در میان ایشان امامان قرار داد که هر که اطاعت ایشان کند خدا را اطاعت نموده و هر که معصیت ایشان کند معصیت خدا کرده است، این است ملک عظیم[3].

و در بصائر الدرجات از حضرت باقر علیه السلام به سند صحیح روایت نموده است در تفسیر قول حق تعالی ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ که فرمود: مائیم آنها که حسد می‌برند بر ما[4].

و به سند کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که اشاره به سینهٔ مبارک خود فرمود و گفت: مائیم آنها که حسد می‌برند بر ایشان[5].

و به سند صحیح دیگر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر این آیه فرمود که: مائیم آن ناس که حسد می‌برند بر ما امامتی که خدا به ما داده است و هیچکس دیگر از امّت داخل نیستند[6].

و به سندهای صحیح دیگر بسیار روایت کرده است که: ملک عظیم، طاعت مفروضه

---

۱. مناقب ابن شهرآشوب ۲۴۷/۱ و ۲۳۴/۴؛ تفسیر عیاشی ۲۴۷/۱؛ کافی ۱۸۶/۱؛ تهذیب الاحکام ۱۳۲/۴؛ مجمع البیان ۶۱/۲.

۲. سورهٔ نساء: ۵۴.

۳. تفسیر عیاشی ۲۴۸/۱؛ بصائر الدرجات ۳۶.

۴. بصائر الدرجات ۳۵؛ مناقب ابن شهرآشوب ۱۹۶/۴.

۵. بصائر الدرجات ۳۵.

۶. بصائر الدرجات ۳۵؛ کافی ۲۰۵/۱؛ تفسیر فرات کوفی ۱۰۶؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱۳۰/۱.

است[۱]، یعنی اطاعت ایشان را که خدا بر خلق واجب نموده.

و به سند صحیح روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند که: این ملک عظیم چیست؟ فرمود که: فرض اطاعت است حتی آنکه در قیامت، جهنم نیز اطاعت ایشان می‌کند[۲]؛ هرکه را می‌گویند بگیر، می‌گیرد؛ و هرکه را می‌گویند بگذار، می‌گذارد که بر صراط بگذرد.

و به سند صحیح دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده است که در تأویل این آیه ﴿فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ﴾[۳] فرمود که: کتاب، پیغمبری است؛ ﴿وَالْحِكْمَةَ﴾ فرمود که: فهم و حکم کردن در میان مردم است؛ ﴿وَآتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً﴾ فرمود که: وجوب اطاعت است[۴].

و در حدیث معتبر دیگر فرمود که: مائیم بخدا سوگند آن ناس که حسد برده می‌شوند و مائیم اهل آن پادشاهی که ـ در زمان قائم ـ به ما می‌گردد[۵].

و عیاشی روایت کرده است از حضرت باقر علیه السلام که: کتاب، پیغمبری است؛ والحکمة، حکیمان از پیغمبران برگزیده‌اند؛ و ملک عظیم، امامان هدایت‌کنندگان برگزیده[۶]؛ و احادیث بر این مضامین بسیار است[۷] به همین اکتفا کردیم.

و عیاشی روایت کرده است که: داود بن فرقد به حضرت صادق علیه السلام عرض نمود که: حق تعالی می‌فرماید ﴿قُلِ اللّهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشاءُ﴾[۸] یعنی: «بگو: خداوندا ای مالک پادشاهی! عطا می‌کنی پادشاهی را به هرکه

---

۱. بصائر الدرجات ۳۵؛ کافی ۱/۱۸۶؛ تفسیر عیاشی ۱/۲۴۸؛ تفسیر قمی ۱/۱۴۰.
۲. بصائر الدرجات ۳۵.
۳. سورهٔ نساء: ۵۴.
۴. بصائر الدرجات ۳۶؛ تفسیر قمی ۱/۱۴۰؛ کافی ۱/۲۰۶.
۵. بصائر الدرجات ۳۶.
۶. تفسیر عیاشی ۱/۲۴۸؛ کافی ۸/۱۱۸.
۷. رجوع شود به تفسیر عیاشی ۱/۲۴۶ـ۲۴۸ و بصائر الدرجات ۳۶.
۸. سورهٔ آل عمران: ۲۶.

می‌خواهی و باز می‌ستانی پادشاهی را از هرکه می‌خواهی» پس خدا پادشاهی را به بنی امیّه داده است؟ حضرت فرمود که: چنین نیست که مردم فهمیده‌اند، خدا به ما داده است پادشاهی را و بنی امیّه از ما غصب کرده‌اند مانند کسی که جامه‌ای داشته باشد و دیگری به جبر بگیرد، پس آن شخص مالک آن جامه نخواهد بود[1].

و ایضاً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که: حق تعالی تأدیب نمود پیغمبرش را موافق خواهش و محبت خود، پس او را خطاب نمود که ﴿إِنَّكَ لَعَلىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾[2] یعنی: «بدرستی که تو بر خُلق عظیم هستی» و در جمیع اخلاق حسنه کامل گردیده‌ای، پس مردم را خطاب کرد که ﴿ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾[3] یعنی: «هرچه رسول عطا کند به شما و امر کند شما را به آن، پس بگیرید آن را و قبول کنید آن را؛ و هرچه شما را از آن نهی کند، منتهی شوید و ترک کنید آن را»، و فرمود که ﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللهَ﴾[4] یعنی: «هرکه اطاعت رسول می‌کند پس بتحقیق که اطاعت کرده است خدا را».

پس حضرت فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله تفویض کرد امر امّت را بسوی علی علیه السلام و او را امین گردانید بر دین خدا و احکام الهی و امور امّت، پس شما تسلیم کردید و قبول کردید و انکار کردند سایر امّت، پس بخدا سوگند که ما دوست می‌داریم شما را که سخن گوئید هرگاه ما سخن گوئیم و خاموش باشید هرگاه ما خاموش باشیم، و مائیم واسطهٔ میان خدا و شما، و بخدا سوگند که خدا چیزی نداده است به احدی در مخالفت امر ما[5].

و ابن شهرآشوب روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی ﴿وَاللهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ

۱. تفسیر عیاشی ۱/۱۶۶؛ کافی ۸/۲۶۶.
۲. سورهٔ قلم: ۴.
۳. سورهٔ حشر: ۷.
۴. سورهٔ نساء: ۸۰.
۵. تفسیر عیاشی ۱/۲۵۹؛ بصائر الدرجات ۳۸۴؛ کافی ۱/۲۶۵.

يَشاءُ ﴾[1] یعنی: «می‌دهد خدا پادشاهی خود را به هرکه می‌خواهد»، فرمودند که: این آیه در شأن ما نازل شده است[2].

و فرات بن ابراهیم روایت نموده است از حضرت صادق ﷺ در تفسیر این آیه ﴿ وَمَنْ يُطِعِ اللهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فازَ فَوْزاً عَظِيماً ﴾[3] یعنی: «هرکه طاعت کند خدا و رسول او را، پس رستگار شده است رستگاری عظیمی» و فرمود که: مراد اطاعت در ولایت امیرالمؤمنین و امامان بعد از اوست[4].

در تفسیر محمد بن العباس از حضرت موسی بن جعفر ﷺ روایت کرده است در تفسیر آیهٔ کریمهٔ ﴿ قُلْ أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَيْهِ ما حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ ما حُمِّلْتُمْ ﴾[5] یعنی: «بگو ـ یا محمد ـ که: اطاعت کنید خدا و رسول را، پس اگر پشت کنند و قبول نکنند پس بر رسول است آنچه را تکلیف کرده‌اند که تبلیغ رسالت باشد و بر شماست آنچه شما را تکلیف نموده‌اند که اطاعت کنید»، فرمود که: ﴿ فَإِنَّما عَلَيْهِ ما حُمِّلَ ﴾ یعنی: بر اوست آنچه تکلیف کرده‌اند او را که بشنود و اطاعت کند و خیانت نکند در رسالت و صبر کند بر آزارهای امّت، و بر شما است که قبول کنید و وفا کنید به عهدها که خدا بر شما گرفته است در امامت علی ﷺ و آنچه در قرآن بیان کرده است از واجب بودن اطاعت او، ﴿ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا ﴾[6] یعنی: «اگر اطاعت کنید ـ علی را ـ هدایت می‌یابید»، ﴿ وَما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ ﴾[7] «و نیست بر رسول مگر رسانیدن رسالت خدا را»[8].

---

۱. سورهٔ بقره: ۲۴۷.
۲. مناقب ابن شهرآشوب ۴/ ۲۵۸.
۳. سورهٔ احزاب: ۷۱.
۴. تفسیر قمی ۲/ ۱۹۸؛ کافی ۱/ ۴۱۴؛ مناقب ابن شهرآشوب ۳/ ۱۲۷
۵. سورهٔ نور: ۵۴.
۶. سورهٔ نور: ۵۴.
۷. سورهٔ نور: ۵۴.
۸. تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۳۶۸

فصل دهم

در تأویل آیات نور در اهل بیت علیهم السلام، و بیان آنکه ایشانند انوار سبحانی و تأویل مساجد و بیوت مقدسه به خانه‌های ایشان و تأویل ظلمت به اعدای ایشان

آیهٔ اولی: ﴿اللّٰهُ نُورُ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكٰاةٍ فِيهٰا مِصْبٰاحٌ الْمِصْبٰاحُ فِي زُجٰاجَةٍ الزُّجٰاجَةُ كَأَنَّهٰا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبٰارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لاٰ شَرْقِيَّةٍ وَلاٰ غَرْبِيَّةٍ يَكٰادُ زَيْتُهٰا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نٰارٌ نُورٌ عَلىٰ نُورٍ يَهْدِي اللّٰهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشٰاءُ وَيَضْرِبُ اللّٰهُ الْأَمْثٰالَ لِلنّٰاسِ وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾[1] این آیهٔ کریمه از آیات متشابه است و در تأویل آن وجوه بسیار گفته‌اند؛ امّا ظاهر لفظ آیه آن است که: «حق تعالی نور دهندهٔ آسمانها و زمین است به نور وجود و علم هدایت و انوار ظاهره از کواکب و غیر آنها، مَثَل و صفت نور خدا مانند مشکاة است ـ و آن سوراخی است که چراغ را در میان آن می‌گذارند، و بعضی گفته‌اند لوله‌ای است در میان قندیل که فتیله را در میان آن می‌گذارند ـ و در میان آن مشکاة چراغی بوده باشد، و چراغ در میان قندیلی از آبگینه بوده باشد، و آن قندیل درخشان باشد که گویا ستاره‌ای بسیار روشن است یا ستارهٔ زهره است، و آن چراغ را افروخته باشند از درخت بابرکتی که درخت زیتون است، و چنان درخت زیتونی باشد که نه شرقی باشد و نه غربی».

---

۱. سورهٔ نور: ۳۵.

بعضی گفته‌اند که: در طرف مشرق یا مغرب نروئیده باشد که آفتاب گاهی بر آن تابد وگاهی نتابد، بلکه در صحرای گشاده یا قلهٔ کوهی بوده باشد که پیوسته آفتاب بر آن تابد تا آنکه میوه‌اش خوب برسد و روغنش صافتر شود.

و بعضی گفته‌اند: در مشرق و مغرب معموره نباشد بلکه در وسط معموره باشد که بلاد شام است و زیتونش بهترین زیتونها است.

و بعضی گفته‌اند: در جائی نروئیده باشد که پیوسته آفتاب بر آن بتابد که آن را بسوزاند، و در جائی نباشد که آفتاب برآن نتابد و خام بماند، بلکه گاهی تابد وگاهی نتابد، نزدیک باشد که روغن زیتونش روشن شود بی‌آنکه آتشی به آن برسد و نور ان بر نور بیفزاید، زیرا که نور چراغ مضاعف می‌شود به سبب صفای روغن زیت و درخشندگی قندیل و ضبط نمودن چراغدان نور آن را، هدایت می‌کند خدا بسوی نور خود هرکه را خواهد، و می‌زند خدا مثلها از برای مردم و خدا به همه چیز دانا است[1].

و تأویل این آیه به وجوه بسیار کرده‌اند:

اول آنکه: این مثلی است که خدا برای حضرت رسول ﷺ فرموده؛ و مشکاة، سینهٔ حقیقت دینهٔ آن حضرت است؛ و زجاجه، دل حکمت او؛ و مصباح، پیغمبری است؛ نه شرقی است و نه غربی یعنی نه نصرانی است و نه یهودی، زیرا که نصاریٰ به جانب مشرق نماز می‌کنند و یهود به جانب مغرب؛ و شجرهٔ مبارکه، پیغمبری است که ابراهیم ﷺ باشد و نور محمد ﷺ نزدیک است که ظاهر گردد از برای مردم هرچند سخن نگوید.

دوم آنکه: مشکاة، ابراهیم ﷺ است؛ و زجاجه، اسماعیل ﷺ؛ ومصباح، محمد ﷺ؛ وشجرهٔ مبارکه، ابراهیم ﷺ است زیرا که اکثر پیغمبران از صلب او بهم رسیده‌اند؛ و نه شرقی و نه غربی یعنی نه یهودی و نه نصرانی است. ﴿یَکادُ زَیْتُها﴾ یعنی نزدیک است که محاسن محمد ﷺ ظاهر گردد پیش از آنکه وحی به او برسد؛ و ﴿نُورٌ عَلیٰ نُورٍ﴾ یعنی پیغمبری از نسل پیغمبری.

---

۱. مجمع البیان ۴/۱۴۲؛ تفسیر بیضاوی ۳/۱۹۹.

سوم آنکه: مشکاة، عبدالمطلب است؛ و زجاجه، عبدالله است؛ و مصباح، حضرت رسول ﷺ است؛ نه شرقی است و نه غربی بلکه مکّی است که مکه وسط دنیا است.

چهارم آن است که: این مثلی است که حضرت عزت از برای مؤمن زده است، و مشکاة، نفس اوست؛ و زجاجه، سینهٔ اوست؛ و مصباح، ایمان است و قرآن که در دل اوست و افروخته می‌شود از شجرهٔ مبارکه که اخلاص خداوند یگانه است، پس آن درخت پیوسته سبز و خرم است مانند درختی که درختان دیگر بر گرد آن درخت برآمده باشند و آفتاب به آن نرسد نه در هنگام طلوع و نه در هنگام غروب، و مؤمن چنین است و اثر هیچ فتنه به او نمی‌رسد، پس او در میان چهار خصلت است: اگر خدا به او عطا می‌کند، شکر می‌کند؛ و اگر مبتلا می‌شود به بلائی، صبر می‌کند؛ و اگر حکم می‌کند، به عدالت حکم می‌کند؛ و اگر سخن می‌گوید، راست می‌گوید، پس او در میان سایر مردم مثل مرد زنده است که در میان قبرهای مردگان راه رود؛ نور بر نور است، کلامش نور است و علمش نور است و داخل شدنش در هر امری نور است و بیرون رفتنش نور است و بازگشتنش در قیامت بسوی نور است.

پنجم آنکه: این مَثَلی است که خدا برای قرآن زده است؛ مصباح، قرآن است؛ و زجاجه، دل مؤمن است؛ و مشکاة، زبان و دهان اوست؛ و شجرهٔ مبارکه، شجرهٔ وحی است.

﴿یَکادُ زَیتُها یُضِیءُ﴾ یعنی. نزدیک است که حجتهای قرآن واضح گردد هرچند خوانده نشود؛ یا آنکه: نزدیک است که حجتهای خدا بر خلقش روشن شود برای کسی که تفکر و تدبر نماید در آنها هرچند قرآن نازل نشود، و نور بر نور است یعنی قرآن نور است با سایر نورها که پیش از آن بوده.

﴿یَهْدِي اللهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ﴾ یعنی: هدایت می‌کند خدا از برای دینش و ایمانش یا از برای پیغمبری و امامت هرکه را خواهد[1].

و تأویلات دیگر نیز در این آیه کرده‌اند که ذکرشان موجب تطویل کلام است.

---

۱. مجمع البیان ۱۴۳/۴؛ تفسیر بغوی ۳۴۶/۳؛ تفسیر قرطبی ۲۶۳/۱۲.

و امّا احادیثی که در تأویل این آیه وارد شده است چند نوع است:

اول آنکه: علی بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده است از حضرت صادق ﷺ که: مشکاة، حضرت فاطمه است؛ ﴿فِيها مِصْباحٌ﴾ مصباح در اینجا حضرت امام حسن ﷺ است؛ ﴿الْمِصْباحُ فِي زُجاجَةٍ﴾ این مصباح، حضرت امام حسین ﷺ است، و چون هر دو از یک نورند تعبیر از هر دو به مصباح نموده‌اند، و فرموده که: مراد به زجاجه نیز حضرت فاطمه ﷺ است، یعنی گویا فاطمه ﷺ کوکب درخشنده است میان زنان دنیا و زنان اهل بهشت؛ و شجرهٔ مبارکه، ابراهیم ﷺ است؛ ﴿لا شَرْقِيَّةٍ وَلا غَرْبِيَّةٍ﴾ یعنی: نه یهودیّه و نه نصرانیّه است؛ ﴿يَكادُ زَيْتُها يُضِيءُ﴾ یعنی، نزدیک است که علم از او و از ذرّیّهٔ او بجوشد؛ ﴿نُورٌ عَلىٰ نُورٍ﴾ یعنی: امامی از او بهم می‌رسد بعد از امامی؛ ﴿يَهْدِي اللهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ﴾ یعنی: هدایت می‌کند خدا بسوی ائمه ﷺ هرکه را می‌خواهد[۱].

وکلینی و فرات بن ابراهیم نیز این روایت را به چندین سند روایت کرده‌اند[۲].

و علّامه ﷺ در کشف الحق و ابن بطریق در عمده و سیّد ابن طاووس در طرایف از ابن مغازلی شافعی قریب به این مضمون را روایت نموده‌اند، و گفته‌اند: مشکاة، فاطمه است؛ و مصباح، حسن و حسین ﷺ است؛ و فاطمه، کوکب درخشنده بود میان زنان عالمیان... تا آخر[۳].

و از جهت مزید توضیح و تشبیه و تطبیق بر مشبّه می‌گوئیم که: چون حضرت ابراهیم ﷺ اصل و عمدهٔ انبیاء ﷺ بود، و انبیاء به منزلت شاخه‌های او بودند و از شاخه‌های مختلف منشعب شد از انبیاء و اوصیاء در فرزندان اسحاق که بنی اسرائیلند و در فرزندان اسماعیل که عمدهٔ ایشان حضرت رسول ﷺ و اوصیای اویند و از ایشان انوار عظیمه در سه فرقه از اهل کتب که یهود و نصری و مسلمانان باشند ساطع گردید. پس ابراهیم ﷺ به منزلهٔ شجرهٔ زیتونه است از جهت این شعب و انوار، و چون تحقق ثمار

---

۱. تفسیر قمی ۲/ ۱۰۲ـ۱۰۳؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۳۶۰.

۲. کافی ۱/ ۱۹۵؛ تفسیر فرات کوفی ۲۸۲.

۳. نهج الحق ۲۰۷ـ۲۰۸؛ عمدهٔ ابن بطریق ۳۵۶؛ طرائف ۱۳۵؛ مناقب ابن مغازلی ۲۶۳.

شجره و سریان انوار این زیتونه در پیمبر ما و اهل بیت او کاملتر و بیشتر و تمامتر بود زیرا که ایشان از همهٔ انبیاء و اوصیاء افضل بودند و امّت وسط و ائمهٔ وسطی ایشان بودند و شریعت و سیرت و طریقت ایشان اعدل سیر بود چنانچه حق تعالی فرموده است ﴿وَكَذٰلِكَ جَعَلْناكُمْ أُمَّةً وَسَطاً﴾[1]، و مؤید وسط بودن ایشان توسط در شرایع است چنانچه یهود بسوی مغرب نماز می‌کردند و نصاریٰ به سمت مشرق و قبلهٔ این امّت میان این دو قبله واقع شده.

وهمچنین در حکم و قصاص و دیات و سایر احکام ایشان را وسط قرار داده‌اند، پس تشبیه نمود خدا حضرت ابراهیم ﷺ ر از جهت تشعّب این انوار عظیمه از او به زیتونه که نه شرقیه و نه غربیّه باشد یعنی منحرف نباشد از اعتدال بسوی افراط یا تفریط که در ملت یهود و نصاریٰ تحقق یافته، و ایماء کرد به شرقیه بسوی نصاریٰ و به غربیّه بسوی یهود به اعتبار قبله‌های ایشان، و ممکن است که مراد به آیهٔ کریمهٔ، زیتونه باشد که در وسط شجره باشد نه در شرق آن که آفتاب بعد از عصر بر آن نتابد و نه در غرب آن که آفتاب در اول روز بر آن نتابد، پس تشبیه تمامتر و کاملتر می‌شود.

ومراد زیتونه در مشبّه مادهٔ بعیدهٔ علم است که امامت و خلافتی باشد که منبعش ابراهیم ﷺ است چنانچه حق تعالی به او خطاب نمود که ﴿إِنِّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ إِماماً﴾[2] وسرایت نمود در ذرّیهٔ مقدسهٔ او، و مراد به زیت، مواد قریبه است از وحی و الهام، واضائت زیت عبارت از منفجر شدن علم است از این مواد.

﴿وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ﴾ مراد از نار، وحی است یا تعلیم از بشر یا سؤال زیرا که سؤال نیز آتش علم را برمی‌افروزد، و ﴿نُورٌ عَلىٰ نُورٍ﴾ را تأویل به امام بعد از امام فرموده برای آنکه هر امامی که بعد از دیگری می‌آید نور و علم و حکمت الهی را در میان خلق می‌افزاید، و به این نحو که تقریر نمودیم این تأویل را متانت وحسن این تأویل «کَنارٍ عَلیٰ

---

۱. سورهٔ بقره، ۱۴۳.
۲. سورهٔ بقره، ۱۲۴.

عَلَمٍ» ظاهر و هویدا است.

دوم: ابن بابویه در توحید و معاني الاخبار روایت کرده است به سند معتبر از فضیل بن یسار که گفت: از حضرت صادق ﷺ پرسیدم از ﴿ اللهُ نُورُ السَّمٰوٰاتِ وَالأَرْضِ ﴾، فرمود که. چنین است خدای عزّ و جل آسمانها و زمین به نور او روشن است.

گفتم: ﴿ مَثَلُ نُورِهِ ﴾، فرمود که: نورش محمد ﷺ است.

گفتم: ﴿ كَمِشْكوٰةٍ ﴾، فرمود: مشكاة، سينهٔ محمد ﷺ است.

گفتم: ﴿ فِيها مِصْباحٌ ﴾، فرمود که: یعنی در آن نور علم هست، یعنی پیغمبری.

گفتم: ﴿ المِصْباحُ فِي زُجاجَةٍ ﴾، فرمود که: علم محمد ﷺ منتقل شد به دل علی ﷺ.

گفتم: ﴿ كَأَنَّها ﴾، فرمود: چرا ﴿ كَأَنَّها ﴾ می‌خوانی؟

گفتم: پس به چه نحو بخوانم؟ فرمود: «كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ».

گفتم: ﴿ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لا شَرْقِيَّةٍ وَلا غَرْبِيَّةٍ ﴾، فرمود که. اینها اوصاف علی بن ابی‌طالب ﷺ است، نه یهودی است و نه نصرانی.

گفتم: ﴿ يَكادُ زَيْتُها يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ ﴾، فرمود که: یعنی نزدیک است که علم بیرون آید از دهان عالم از آل محمد پیش از آنکه از او سؤال کنند یا پیش از انکه آن علم گفته شده باشد به او به الهام.

گفتم: ﴿ نُورٌ عَلىٰ نُورٍ ﴾، فرمود که: امامی بعد از امامی[1].

مترجم گوید که: قرائت «كَأَنَّهُ» در قرائت شاذّه نقل نکرده‌اند، و تذکیر ضمیر یا به اعتبار خبر است یا به تأویل زجاجه یا به آنکه زجاجهٔ دوم در قرائت اهل بیت نبوده باشد.

در بصائر و اختصاص از حضرت باقر ﷺ روایت است که ﴿ مَثَلُ نُورِهِ ﴾ نور، محمد ﷺ است: ﴿ فِيها مِصْباحٌ ﴾ مصباح، علم است: ﴿ المِصْباحُ فِي زُجاجَةٍ ﴾ زجاجه، امیرالمؤمنین ﷺ است و علم رسول خدا ﷺ نزد اوست[2].

---

۱. توحید ۱۵۷؛ معاني الاخبار ۱۵.

۲. بصائر الدرجات ۲۹۳؛ اختصاص ۲۷۸.

وایضاً فرات در تفسیر، حضرت باقر ﷺ روایت نموده است که: ﴿مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَوٰةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾ یعنی: علم در سینهٔ رسول خدا ﷺ است؛ و ﴿زُجَاجَةٍ﴾ سینهٔ حضرت امیرالمؤمنین ﷺ است؛ ﴿يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ﴾ نور علم است؛ ﴿لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ﴾ یعنی: از آل ابراهیم بسوی محمد ﷺ آمد، و از او به علی بن ابی‌طالب رسید، نه شرقی است ونه غربی یعنی نه یهودی و نه نصرانی است؛ ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ﴾ یعنی: نزدیک است که عالم از آل محمد سخن بگوید به علم پیش از آنکه از او سؤال کنند[1].

و در کشف الغمه از دلایل حمیری روایت کرده است که: به خدمت حضرت امام حسن عسکری ﷺ نوشتند و سؤال کردند از معنی مشکاة، حضرت در جواب نوشت که، مشکاة، دل محمد ﷺ است[2].

وایضاً در توحید از حضرت باقر ﷺ روایت کرده است: ﴿كَمِشْكَوٰةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾ یعنی نور علم در سینهٔ پیغمبر است؛ ﴿الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ﴾ زجاجه، سینهٔ علی ﷺ است، علم پیغمبر به سینهٔ علی ﷺ آمد، حضرت رسول ﷺ همهٔ علم خود را تعلیم او کرد؛ ﴿يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ﴾ نور علم است؛ ﴿لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ﴾ نه یهودی و نه نصرانی؛ ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ﴾ یعنی، نزدیک است که عالم از آل محمد سخن بگوید به علم پیش از آنکه از او سؤال کنند؛ ﴿نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ﴾ یعنی: امامی مؤیّد به نور علم و حکمت بعد از امامی از آل محمد، و این امر همیشه بوده است و خواهد بود از زمان آدم تا قیام قیامت، و ایشانند اوصیاء که حق تعالی ایشان را خلیفه‌های خود گردانیده است در زمین و حجتهای خود گردانیده است بر خلق خود، و در هیچ عصری زمین خالی از یکی از ایشان نمی‌باشد[3].

ودر کافی به سند معتبر از حضرت باقر ﷺ روایت کرده است‌که: حضرت رسول ﷺ علمی که نزد او بود گذاشت نزد وصیّ خود، و آن است معنی قول حق تعالی ﴿اللَّهُ نُورُ

---

۱. تفسیر فرات کوفی ۲۸۱.

۲. کشف الغمة ۲۱۸/۳.

۳. توحید ۱۵۸.

السَّماواتِ وَالأَرْضِ ﴾ می‌گوید: منم هدایت کنندهٔ اهل آسمانها و زمین. مَثَل علمی که به او عطا نمودم و آن نور من است که به آن هدایت می‌یابند مَثَل مشکاتی است که در آن مصباح بوده باشد، پس مشکاة، دل محمد است؛ و مصباح، نور علم است که در آن قلب است.
و قول حق تعالی ﴿ المِصْباحُ فِي زُجاجَةٍ ﴾ یعنی: محمد را بسوی خود می‌برم و علمی که نزد اوست نزد وصیّ او می‌گذارم چنانچه چراغ را در میان قندیل آبگینه می‌گذارند.
﴿ كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ ﴾ یعنی: بیان فضیلت وصیّ و علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ ﴿ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ ﴾ اصل شجرهٔ مبارکه ابراهیم است چنانچه حق تعالی فرموده است در حق او ﴿ رَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ ﴾[1]. و فرموده است ﴿ إِنَّ اللهَ اصْطَفىٰ آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ إِبْراهِيمَ وَآلَ عِمْرانَ عَلَى العالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴾[2].
﴿ لا شَرْقِيَّةٍ وَلا غَرْبِيَّةٍ ﴾ یعنی شما یهود نیستید که نماز کنید به جانب مغرب، و نصاریٰ نیستید که نماز کنید به جانب مشرق، و شما بر ملت ابراهیمید، و حق تعالی فرموده است ﴿ ما كانَ إِبْراهِيمُ يَهُودِيّاً وَلا نَصْرانِيّاً وَلٰكِنْ كانَ حَنِيفاً مُسْلِماً وَما كانَ مِنَ المُشْرِكِينَ ﴾[3] یعنی: «نبود ابراهیم یهودی و نه نصرانی و لیکن بود مایل از دینهای باطل بسوی دین حق و مسلمانان، و نبود از جملهٔ مشرکان».
و امّا قول حق تعالی ﴿ يَكادُ زَيْتُها يُضِيءُ ﴾ تا آخر آیه، مراد آن است که مَثَل اولاد شما که از شما متولد می‌شوند مَثَل زیت است که از زیتون می‌فشارند، نزدیک است که تکلم نمایند به علم پیغمبری هرچند ملک بر ایشان نازل نشود[4]
سوم: علی بن ابراهیم و فرات روایت نموده‌اند که، عبد الله بن جندب به خدمت امام رضا علیه السلام نوشت: فدای تو شوم، من پیر و ضعیف و عاجز شده‌ام از بسیاری آن چیزها که

---

۱. سورهٔ هود: ۷۳.
۲. سورهٔ آل عمران: ۳۳ و ۳۴.
۳. سورهٔ آل عمران: ۶۷.
۴. کافی ۸ / ۳۸۰ ـ ۳۸۱.

پیشتر قوت آنها را داشتم، می‌خواهم فدای تو شوم مرا تعلیم کنی سخنی که مرا به پروردگار خود نزدیک گرداند و فهم و علم مرا زیاده گرداند. حضرت در جواب او نوشت که: نامه بسوی تو فرستادیم بخوان و درست بفهم که در آن شفا هست برای کسی که خدا شفای او را خواهد، و در آن هدایت هست برای کسی که خدا هدایت او را خواهد پس بسیار بگو: «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».

حضرت علی بن الحسین ﷺ گفت: بدرستی که محمد ﷺ امین خدا بود در زمین و چون او را از دنیا برد ما اهل بیت امینان اوئیم در زمین، نزد ما است علم بلاهای مردم و مرگهای مردم و نسبهای عرب و آنکه کی بر اسلام متولد شده و ما می‌شناسیم کسی راکه می‌بینیم او مؤمن است یا منافق، و شیعیان ما نامهای ایشان و پدران ایشان نزد ما نوشته است، و خدا بر ما و بر ایشان پیمان گرفته است هرجا که ما وارد می‌شویم ایشان وارد می‌شوند و هرجاکه ما داخل می‌شویم ایشان داخل می‌شوند، و نیست بر ملت ابراهیم غیر ما و ایشان، و ما در روز قیامت چنگ می‌زنیم به نور پیغمبر خود، و پیغمبر ما متمسک می‌شود به نور خدا و شیعیان ما متمسک می‌شوند به نور ما، هرکه از ما جدا می‌شود هلاک می‌شود و هرکه متابعت ما می‌کند نجات می‌یابد، وکسی که انکار ولایت ما می‌کند کافر است وکسی که متابعت ما کند و متابعت دوستان ما کند مؤمن است، و دوست نمی‌دارد ما را کافری و دشمن نمی‌دارد ما را مؤمنی، هرکه بمیرد و ما را دوست دارد بر خدا لازم است که او را با ما مبعوث کند، ما هدایت کننده‌ایم برای کسی که متابعت ما کند و به ما هدایت یابد، هرکه ما را نخواهد از ما نیست و هرکه از ما نباشد از اسلام هیچ بهره‌ای ندارد. به ما فتح کرده است دین را و به ما ختم نموده است آن را، به برکت ما خدا روزی شما را از زمین می‌رویاند و به برکت ما خدا باران را از آسمان می‌فرستد و به برکت ما خدا شما را ایمن می‌گرداند از غرق شدن در دریا و از فرو رفتن به زمین در صحرا، و به ما نفع می‌بخشد خدا به شما در زندگانی شما و در قبرهای شما و در صحرای محشر و نزد صراط و نزد میزان و نزد داخل شدن جنان، مثل ما در کتاب خدا مثل مشکاة است، و مشکاة در قندیل است، پس مائیم مشکاة که در آن مصباح است و مصباح، محمد ﷺ است، و مصباح در

زجاجه است که عنصر طاهر آن حضرت است[1].

و به روایت فرات: مائیم زجاجه؛ ﴿لا شَرْقِيَّةٍ وَلا غَرْبِيَّةٍ﴾ یعنی در نسب شریفش هیچگونه قدحی نیست که گاه به مشرق نسبت دهند وگاه به مغرب؛ ﴿يَكادُ زَيْتُها يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ﴾ مراد از نار، قرآن است؛ ﴿نُورٌ عَلى نُورٍ﴾ یعنی: امامی بعد از امام؛ ﴿يَهْدِي اللهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ﴾ نور، علی بن ابی طالب علیه السلام است، خدا هدایت می‌کند بسوی ولایت ما هرکه را دوست می‌دارد و لازم است بر خدا که مبعوث گرداند ولیّ ما و شیعهٔ ما را در حالتی که رویش منوّر باشد و برهانش واضح و حجتش نزد خدا عظیم باشد و بیاید دشمن ما در روز قیامت با روی سیاه و حجتش نزد خدا باطل باشد و لازم است بر خدا که بگرداند دوست ما را رفیق پیغمبران و صدّیقان و شهیدان و صالحان، و نیکو رفیقانند ایشان؛ و لازم است بر خدا که بگرداند دشمن ما را رفیق شیاطین و کافران، و بد رفیقانند ایشان؛ و شهید ما را فضیلتی و زیادتی هست بر سایر شهیدان به ده درجه؛ و شهید شیعیان ما را فضیلت و زیادتی هست بر سایر شهیدان به هفت درجه، پس مائیم نجیبان و مائیم فرزندان انبیاء و اوصیاء و مائیم اولای ناس به خدا و مائیم مخصوصان در کتاب خدا و مائیم اولای ناس به پیغمبر خدا و دین خدا و مائیم که خدا دین خود را برای ما مقرر کرده است در آن آیه که فرموده است ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ ما وَصّىٰ بِهِ نُوحاً وَالَّذِي أَوْحَيْنا إِلَيْكَ وَما وَصَّيْنا بِهِ إِبْراهِيمَ وَمُوسىٰ وَعِيسىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ﴾ یعنی: «مقرر کرد از برای شما از دین آنچه وصیت نمود به آن نوح را و آنچه وحی کرده‌ایم بسوی تو ای محمد و آنچه وصیت نمود به آن ابراهیم و موسی و عیسی را آنکه برپا دارید دین را»، ﴿وَلا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾ «و متفرق مشوید در آن»، حضرت فرمود: یعنی بر جماعت محمد باشید، ﴿كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ ما تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ﴾ فرمود: یعنی «بزرگ و دشوار است بر آنها که شرک آورده‌اند ـ به ولایت علی ـ آنچه تو ایشان را بسوی آن می‌خوانی ـ که ولایت علی است ـ»، ﴿اللهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾[2] فرمود: یعنی خدا برمی‌گزیند بسوی خود

---

۱. تفسیر قمی ۲ / ۱۰۴، و در آن قسمتی از روایت ذکر شده است؛ تفسیر فرات کوفی ۲۸۳.

۲. سورهٔ شوری: ۱۳.

هرکه را می‌خواهد و هدایت می‌کند بسوی خود هرکه اجابت تو می‌کند ـ بسوی ولایت علی بن ابی طالب ﷺ ـ[۱]

وایضاً محمد بن العباس از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که حضرت علی بن الحسین ﷺ فرمود که: مَثَل ما در کتاب خدا مَثَل مشکاة است، پس مائیم مشکاة ـ ومشکاة سوراخی است که چراغ را در آن می‌گذارند ـ و چراغ در زجاجه است، و زجاجه، محمد ﷺ است؛ ﴿كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ﴾ علی بن ابی طالب ﷺ است؛ ﴿نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ﴾ قرآن است؛ ﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ خدا هدایت می‌کند بسوی ولایت ما هرکه را دوست می‌دارد[۲].

چهارم: علی بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق ﷺ که: حضرت باقر ﷺ در تفسیر این آیه ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ فرمود: ابتدا نمود به نور خود مثل هدایت او در دل مؤمن؛ ﴿كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾ مشکاة، اندرون مؤمن است؛ و قندیل، دل اوست؛ و مصباح، نوری است که خدا در دل او قرار داده است؛ ﴿يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ﴾ شجرهٔ مبارکه، مؤمن است؛ ﴿لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ﴾ یعنی: درمیان کوه واقع شود، نه شرقی باشد که نزدیک غروب آفتاب بر آن نتابد، نه غربی باشد که در وقت طلوع آفتاب بر آن نتابد، بلکه در هنگام صوع و غروب و سایر اوقات بر آن تابد؛ ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ﴾ یعنی: نزدیک است آن نوری که خدا در دل او قرار داده روشنی بخشد هرچند سخن نگوید؛ ﴿نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ﴾ یعنی، فریضه بر بالای فریضه وسنّت بر بالای سنّت؛ ﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ یعنی، هدایت می‌کند خدا بسوی فریضه‌ها وسنّتهای او هرکه را خواهد؛ ﴿وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ﴾[۳] فرمود: پس این مثلی است که خدا برای مؤمن زده است، پس مؤمن می‌گردد در پنج نور: داخل شدنش در هر کار نور است، و بیرون رفتنش نور است، و سخنش نور است، و علمش نور است، و بازگشتنش در

۱. تفسیر فرات کوفی ۲۸۳ ـ ۲۸۵.
۲. تأویل الآیات الظاهرة ۱/۲۵۹ ـ ۲۶۰.
۳. سورهٔ نور: ۳۵.

قیامت بسوی بهشت نور است.

راوی به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که: سنّیان می‌گویند که: این مثل نور پروردگار است، حضرت فرمود: سبحان الله! خدا را مثل نمی‌باشد، خدا می‌فرماید ﴿فَلا تَضْرِبُوا لِلّٰهِ الْأَمْثالَ﴾[1] یعنی: «پس مزنید از برای خدا مثلها»[2].

آیهٔ ثانیه: ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصالِ * رِجالٌ لا تُلْهِيهِمْ تِجارَةٌ وَلا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللهِ وَإِقامِ الصَّلٰوةِ وَإِيتاءِ الزَّكٰوةِ يَخافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصارُ * لِيَجْزِيَهُمُ اللهُ أَحْسَنَ ما عَمِلُوا وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ﴾[3] این آیهٔ کریمه تتمهٔ تشبیهی است که در آیهٔ سابقه مذکور شد، یعنی: این چراغهای هدایت و انوار امامت و خلافت در خانه‌ای چند یا در خانهٔ آباده‌ای چند افروخته می‌شود که خدا رخصت داده است و مقدّر فرموده است که بلند گردانند آنها را به بنا کردن و تعظیم و تکریم نمودن یا از خانهٔ آبادها رفعت قدرشان را شناختن و اعتقاد به امامت و خلافت ایشان کردن و متابعت ایشان نمودن.

بعضی گفته‌اند مراد از این خانه‌ها مساجد است، چنانچه منقول است که: مساجد خانه‌های خدا است در زمین و روشنی می‌دهد برای اهل آسمانها چنانچه ستاره‌ها روشنی می‌دهند اهل زمین را[4]، و بعضی گفته‌اند خانه‌های پیغمبران است چنانچه حق تعالی فرموده است ﴿إِنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾[5]، و فرموده است ﴿رَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾[6].[7]

و شیخ طبرسی رحمه الله گفته است که ﴿أَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ﴾ بیوت انبیاء و اوصیای مطلق است

---

۱. سورهٔ نحل، ۷۴.
۲. تفسیر قمی ۲/۱۰۲.
۳. سورهٔ نور، ۳۶ـ۳۸.
۴. مجمع البیان ۴/۱۴۴؛ تفسیر بغوی ۳/۳۴۷؛ تفسیر فخر رازی ۲۴/۲.
۵. سورهٔ احزاب، ۳۳.
۶. سورهٔ هود، ۷۳.
۷. مجمع البیان ۴/۱۴۴.

و مراد به رفع آنها تعظیم است و رفع نجاسات از آنها کردن و از معاصی و گناهان مطهّر داشتن؛ و بعضی گفته‌اند مراد به رفع، رفع حوایج است در آنها بسوی خدا.

﴿وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ﴾ یعنی: «مذکور می‌شود در آنها نام خدا»؛ گفته‌اند به آنکه قرآن در آنها خوانده شود یا اسماء حسنیٰ در آنها گفته شود.

﴿يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ﴾ یعنی: «تنزیه کنند از برای خدا در آن خانه‌ها در بامداد و پسین»؛ بعضی گفته‌اند مراد نماز کردن است؛ و بعضی گفته‌اند مراد تنزیه خداست از چیزی که جایز نیست بر خدا و وصف نمودن خداست به صفاتی که مستحقّ آنها است لذاته و افعاله که همه مقرون است به حکمت و صواب[۱].

پس بیان کرد که تسبیح کنندگان کیستند، فرمود که ﴿رِجالٌ لا تُلْهِيهِمْ تِجارَةٌ وَلا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللهِ﴾ یعنی، «مردانی چند که غافل و مشغول نمی‌گرداند ایشان را تجارتی و نه بیعی از یاد خدا و برپا داشتن نماز و دادن زکات»؛ ﴿يَخافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصارُ﴾ «و با این عبادتها می‌ترسند از روزی که از هول آن متغیر و مضطرب می‌گردد دلها و دیده‌ها تا جزا دهد خدا ایشان را بهترین جزائی بر کرده‌های ایشان و زیاده گرداند ایشان را از فضل خود، و خدا روزی می‌دهد هرکه راکه خواهد بی‌حساب» این ترجمهٔ لفظ آیه است.

و امّا اخبار عامه و خاصه:

از انس و بریده روایت کرده‌اند که، چون حضرت رسول ﷺ این آیه را تلاوت کردند مردی برخاست و گفت: کدام خانه‌ها است آنها یا رسول الله؟ فرمود که: خانه‌های پیمبران است؛ پس ابوبکر برخاست و اشاره کرد به خانهٔ علی و فاطمه ﷺ و گفت: این خانه هم از آنهاست؟ حضرت فرمود که: بلی از بهترین آنها است[۲].

و شاذان روایت کرده از ابن عباس که گفت: در مسجد پیغمبر ﷺ بودم کسی این آیه

---

۱. مجمع البیان ۱۴۴/۴ـ۱۴۵.

۲. کشف الغمة ۳۲۶/۱؛ تأویل الآیات الظاهرة ۳۶۲/۱؛ عمدة ابن بطریق ۲۹۱؛ تفسیر الدر المنثور ۵۰/۵؛ شواهد التنزیل ۵۳۲/۱؛ تفسیر روح المعانی ۳۶۷/۹.

را خواند، من گفتم: یا رسول الله! کدام خانه‌ها است؟ فرمود که: خانه‌های پیغمبران ـ و اشاره به دست خود نمود بسوی منزل فاطمه ﷺ ـ[۱].

و محمد بن العباس به سند معتبر از محمد بن الفضیل روایت کرده است که از حضرت امام موسی ﷺ سؤال کرد از تفسیر این آیه، فرمود که: بیوت محمد رسول خدا ﷺ است، پس خانه‌های علی ﷺ نیز از آن جمله است[۲].

و به سند دیگر از آن حضرت روایت کرده است که: خانه‌های آل محمد، خانهٔ علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر ﷺ است.

گفتم: ﴿بِالْغُدُوِّ وَالْآصالِ﴾، فرمود که: مراد نماز در اوقات فضیلت است. پس وصف نمود ایشان را که ﴿رِجالٌ لا تُلْهِيهِمْ تِجارَةٌ وَلا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللهِ﴾ «ایشانند رجال و غیر ایشان را به ایشان مخلوط نگردانید». پس فرمود که ﴿لِيَجْزِيَهُمُ اللهُ أَحْسَنَ ما عَمِلُوا وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ﴾ مراد آن چیزها است که ایشان را مخصوص به آنها گردانیده است از واجب بودن مودّت و اطاعت و مأوای ایشان را بهشت گردانیده[۳].

و کلینی روایت کرده است از ابو حمزهٔ ثمالی که: قتادهٔ بصری به خدمت امام محمد باقر ﷺ آمد، حضرت از او پرسید که: تویی فقیه اهل بصره؟ گفت: بلی.

حضرت فرمود: وای بر تو ای قتاده! بدرستی که حق تعالی جمعی را خلق نمود و ایشان را حجت خدا بر خلق خود گردانید، پس ایشان میخهای زمینند مانند کوهها، قیام نمایندگان به امر خدا و نجیبانند به سبب علم خدا، برگزید ایشان را پیش از آنکه خلایق را خلق کند و اجسام لطیفه بودند در جانب راست عرش خدا

پس قتاده مدت طویلی ساکت شد پس گفت: بخدا سوگند که در نزد فقها نشسته‌ام و پیش ابن عباس نشسته‌ام، در پیش هیچیک از آنها دلم این اضطراب را بهم نرسانید که در خدمت تو بهم رسانید.

---

۱. فضائل شاذان بن جبرئیل ۱۰۲.
۲. تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۳۶۲.
۳. تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۳۶۲ـ ۳۶۳.

حضرت فرمود: می‌دانی که در کجا نشسته‌ای؟ در پیش خانه‌آباده نشسته‌ای که ﴿أَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ﴾ تا آخر آیه، تو آنجا نشسته‌ای و ما آن جماعتیم که خدا در این آیه یاد کرده است.

قتاده گفت: راست می‌گوئی بخدا سوگند، خدا مرا فدای تو کند، بخدا قسم که این خانه سنگ وگل نیست[1]؛ یعنی خانه آبادهٔ عزت و رفعت و شرف است.

وکلینی از حضرت صادق ﷺ روایت نموده است در تفسیر ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ﴾ که مراد خانه‌های پیغمبر است[2].

و در خصال از حضرت امام موسی ﷺ روایت کرده است که حضرت رسول ﷺ فرموده که، خدا از خانه‌آبادها چهار خانه‌آباده را برگزیده است چنانچه فرموده است ﴿إِنَّ اللهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ إِبْرٰهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى العَالَمِينَ﴾[3].[4]

و در احتجاج روایت نموده است که ابن کوّا سؤال کرد از حضرت امیر المؤمنین ﷺ از تفسیر این آیهٔ کریمه ﴿لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾[5] که ترجمه‌اش این است که: «نیست نیکی آنکه درآیید در خانه‌ها از پشت آنها ولیکن نیکی نیکیِ کسی است که پرهیزکار باشد و درآیید خانه‌ها را از درهای آنها»، حضرت فرمود، مائیم آن خانه‌ها که خدا امر کرده است که از درهای آنها درآیند، و مائیم درگاههای خدا و خانه‌های او که بسوی خدا از آن درها و خانه‌ها باید رفت، پس کسی که متابعت ما و اقرار به ولایت و امامت ما نماید خانه‌ها را از درگاههای آنها درآمده، وکسی که مخالفت ما کند و دیگری را بر ما تفضیل دهد خانه‌ها را از عقب آنها درآمده[6].

---

۱. کافی ۶/ ۲۵۶.
۲. کافی ۸/ ۱۱۹، و روایت در آنجا از امام محمد باقر ﷺ است.
۳. سورهٔ آل عمران: ۳۳.
۴. خصال ۲۲۵.
۵. سورهٔ بقره: ۱۸۹.
۶. احتجاج ۱/ ۵۴۰؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۸۶. همچنین رجوع شود به مناقب ابن شهرآشوب ۲/ ۴۲.

مترجم گوید که: حاصل این آیات آن است که خدا نور هدایت و نبوت و امامت و خلافت را در خانه‌آباده افروخته که از زمان آدم ﷺ دست بدست داده شده تا به حضرت ابراهیم ﷺ رسیده و از او به آبای طاهرین حضرت رسالت پناه ﷺ منتهی شده و از ایشان به آن حضرت رسیده و از آن حضرت به اوصیای کرام او منتقل گردیده، و خدا مقرر گردانیده که همیشه این خانه آباده بلند آوازه و محلّ امامت و خلافت بوده باشد و به نور علم ایشان عالم منوّر بوده باشد، و همهٔ خانه‌ها و منازل ایشان را در حیات ایشان تعظیم باید نمود و بسوی آن خانه‌ها باید آمد برای کسب معارف ربانی و اخذ شرایع دین مبین، و هم بعد از وفات ایشان تعظیم ضرایح مقدسهٔ ایشان باید نمود و تطهیر آنها از انجاس و ارجاس باید کرد، و خانه‌آبادهٔ ایشان را تعظیم و تکریم باید نمود و اطاعت و متابعت ایشان را واجب باید شمرد و دست از متابعت ایشان نباید برداشت.

آیهٔ ثالثه و رابعه: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمالُهُمْ كَسَرابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ ماءً حَتَّى إِذا جاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً وَوَجَدَ اللهَ عِنْدَهُ فَوَفّاهُ حِسابَهُ وَاللهُ سَرِيعُ الْحِسابِ * أَوْ كَظُلُماتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحابٌ ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ إِذا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَراها وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ﴾[۱].

وچون در آیات سابقه تمثیل نمود ایمان و علم و نبوت و امامت و مؤمنان کامل را بـه نور، در این دو آیه تمثیل احوال کافران که ضدّ ایشانند بیان می‌فرماید که: «آنها که کافر شده‌اند به خدا و رسول، اعمال ایشان مانند سرابی است که در بیابانی ظاهر شود که تشنه گمان کند آن را که آبی است تا آنکه به نزد آن بیاید هیچ چیز نیابد آن را، و عقاب الهی را نزد آن بیابد وجزای او را، و خدا بزودی حساب خلایق می‌نماید. یا مَثَل ایشان مانند تاریکیها است که در دریای عمیقی بوده باشد و موجی فرا گیرد آن دریا را و از بالای آن موج موج دیگر، و از بالای آن موج ابری، تاریکیهای بعضی بر بالای بعضی، هرگاه دست خود را که ظاهرترین اعضای اوست بیرون آورد نزدیک نیست که تواند دیدن او را،

۱. سورهٔ نور: ۳۹ و ۴۰

و هرکه را خدا از برای او نوری قرار نداده پس از برای او هیچ نور نیست».

ابن ماهیار به سند معتبر از حضرت باقر ﷺ روایت نموده که: مراد به ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ بنی‌امیّه است؛ و مراد به ظمآن و تشنه لب، عثمان است که بنی‌امیّه را بسوی سراب می‌برد که این آب است چون به آنجا رسیدند بغیر عذاب الهی چیزی ندیدند[1].

و در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: ﴿ظُلُمات﴾ اشاره است به فتنهٔ ابوبکر و عمر؛ ﴿وَيَغْشاهُ مَوْجٌ﴾ مراد فتنهٔ عثمان است؛ ﴿مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ﴾ اشاره است به فتنهٔ طلحه و زبیر؛ ﴿ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ﴾ اشاره به فتنه‌های معاویه و سایر بنی‌امیّه است. هرگاه مؤمن دست خود را در تاریکیهای فتنه‌های ایشان بدرآورد نزدیک نیست که تواند دید؛ ﴿وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ﴾ یعنی: هرکس را خدا از برای او امامی از فرزندان فاطمه ﷺ قرار نداده پس او را در قیامت امامی نخواهد بود که به نور او راه رود، چنانکه در آیهٔ دیگر فرموده است ﴿نُورُهُمْ يَسْعىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمانِهِمْ﴾[2] فرمود که: یعنی ائمهٔ مؤمنین در قیامت نور ایشانند که در پیش رو و دست راست ایشان می‌روند تا شیعیان را در منازل ایشان در بهشت نازل گردانند[3].

و کلینی به سند صحیح و موثق این حدیث را روایت کرده به اندک اختلافی[4].

و ابن ماهیار به سند معتبر از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که ﴿كَظُلُماتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ﴾ اشاره به ابوبکر و عمر است؛ ﴿مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ﴾ اشاره به اصحاب جمل و صفّین و نهروان است؛ ﴿مِنْ فَوْقِهِ سَحابٌ ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ﴾ بنی‌امیّه‌اند؛ ﴿إِذا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَراها﴾ یعنی: هرگاه امیرالمؤمنین ﷺ دست خودرا بدرآورد در ظلمتهای فتنه‌های ایشان نزدیک نیست که ببیند، یعنی اگر سخن حکمتی در میان ایشان بگوید قبول نکند از او کسی مگر کسی که اقرار به ولایت و امامت او کرده باشد؛ ﴿وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ

۱. تأویل الآیات الظاهرة ۳۶۳؛ تفسیر برهان ۲/ ۱۳۹.
۲. سورهٔ تحریم، ۸.
۳. تفسیر قمی ۲/ ۱۰۶.
۴. کافی ۱/ ۱۹۵.

اللهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ﴾ يعنى: هركس خدا در دنيا براى او امامى قرار نداده باشد پس او را در آخرت نورى نيست، يعنى امامى نيست كه او را ارشاد نمايد بسوى بهشت[۱].

آيهٔ خامسه: ﴿فَآمِنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾[۲] يعنى: «پس ايمان بياوريد به خدا و رسول و نورى كه ما فرو فرستاديم»؛ اكثر مفسران گفته‌اند كه: مراد از نور در اين آيه قرآن مجيد است[۳].

وكلينى و على بن ابراهيم و ديگران به سندهاى معتبر از حضرت باقر عليه السلام روايت نموده‌اند كه: حضرت فرمود: نور ـ والله ـ در اين آيه ائمه از آل محمدند تا روز قيامت، و ايشانند بخدا سوگند نور خدا كه فرستاده است، و ايشانند ـ والله ـ نور خدا در آسمانها و در زمين، و بخدا سوگند كه نور امام در دلهاى مؤمنان روشن‌تر است از آفتاب در روز، و ايشان ـ والله ـ كه منوّر مى‌گردانند دلهاى مؤمنان را و محجوب مى‌گرداند خدا نور ايشان را از هركه خواهد پس تاريک مى‌شود دلهاى ايشان، والله كه دوست نمى‌دارد ما را بنده‌اى و ولايت ما را اختيار نمى‌كند مگر آن كه خدا دل او را پاک مى‌گرداند، و خدا پاک نمى‌گرداند دل بنده را تا آنكه منقاد گردد از براى ما و با ما در مقام مسالمت شود، و چون منقاد ما گردد حق تعالى او را سالم مى‌گرداند از شديد حساب و ايمن مى‌گرداند او را از فزع اكبر روز قيامت[۴].

مترجم گويد كه: بنابر اين تأويل نسبت انزال و فرو فرستادن به ايشان به اعتبار فرستادن ارواح مقدسهٔ ايشان است بسوى ابدان مطهرهٔ ايشان، يا به اعتبار آنكه بعد از روحانيت و نورانيت ايشان در نهايت مرتبهٔ قرب، ايشان را امر كردن به تبليغ رسالات و دعوت خلق و معاشرت ايشان بمنزلهٔ نزول از درجهٔ رفيعى به مرتبهٔ پستى است چنانچه

---

۱. تأويل الآيات الظاهرة ۱ / ۳۶۵؛ تفسير برهان ۳ / ۱۴۰.
۲. سورهٔ تغابن، ۸.
۳. مجمع البيان ۵ / ۲۹۹؛ تفسير ابن كثير ۴ / ۳۲۸؛ تفسير جلالين ۷۴۶.
۴. كافى ۱ / ۱۹۴؛ تفسير قمى ۲ / ۳۷۱؛ مختصر بصائر الدرجات ۹۶، و روايت در آن از امام صادق عليه السلام است.

پروردگار فرموده ﴿قَدْ أَنْزَلَ اللهُ إِلَيْكُمْ ذِكْراً * رَسُولاً﴾[1]. یا به اعتبار آنکه در بعضی اخبار وارد شده است که: حق تعالی نور مقدس ایشان را فرستاد و در صلب آدم علیه‌السلام ساکن گردانید، یا به اعتبار آنکه محبت و ولایت ایشان را بر حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرستاد، وممکن است که مراد از نور، قرآن شود، و اطلاقش بر ایشان به اعتبار آن باشد که سابقاً تحقیق شد که کتاب الله ناطق و قرآن حقیقی ایشانند و حافظ و حامل و مفسّر کتاب ایشانند واکثر قرآن به حسب بطون در شأن ایشان است، پس به این سبب نور را به ایشان تأویل کرده‌اند، و این اظهر وجوه است، و احادیث در تأویل آیه بر این وجه بسیار است، بعضی بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی.

آیهٔ سادسه: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرٰيةِ وَالإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالمَعْرُوفِ وَيَنْهاهُمْ عَنِ المُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّباتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الخَبائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالأَغْلالَ الَّتِي كانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولٰئِكَ هُمُ المُفْلِحُونَ﴾[2].

حق تعالی در اوصاف مؤمنین و متقین که رحمت خود را برای ایشان نوشته می‌فرماید: «آنها که متابعت می‌نمایند رسول پیغمبر اُمّی را ـ یعنی سواد و خط نداشت، یا آنکه از اهل مکه بود که امّ القری[3] است ـ آن پیغمبری که نعت و صفت و پیغمبری او را می‌یابند نوشته شده نزد ایشان در تورات و در انجیل، امر می‌کند ایشان را به نیکیها و نهی می‌کند ایشان را از بدیها، و حلال می‌گرداند برای ایشان چیزهای طیّب و پاکیزه را و حرام می‌گرداند بر آنها چیزهای خبیث و بد را، و برمی‌دارد از ایشان بارهای گران را که تکالیف دشوار است و غلها که بر ایشان ـ از عهدها که بر ذمّت ایشان ـ بود ـ یا تکالیف صعبه ـ پس آنها که ایمان آوردند به او و تعظیم نمودند او را و یاری کردند او را و متابعت و پیروی کردند نوری را که نازل گردیده است با او، ایشانند رستگاران».

---

۱. سورهٔ طلاق: ۱۰ و ۱۱.

۲. سورهٔ اعراف: ۱۵۷.

۳. مجمع البیان ۴۸۷/۲.

اکثر مفسّران نور را تفسیر کرده‌اند به قرآن[۱].

وکلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که: مراد به نور در این آیه، امیر المؤمنین علیه السلام است و ائمه علیهم السلام اند[۲].

و علی بن ابراهیم روایت کرده است که: نور، امیر المؤمنین علیه السلام است، پس خدا پیمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بر پیغمبران گرفته که خبر دهند امّتهای خود را و یاری کنند او را پس یاری کردند به قول و امر کردند امّتهای خود را به این، و زود باشد که در رجعت رسول خدا صلی الله علیه و آله برگردد و پیغمبران برگردند به دنیا و در دنیا یاری او بکنند[۳].

و کلینی نیز در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است: ﴿فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ﴾ یعنی: ایمان آورند به امام، ﴿وَعَزَّرُوهُ﴾ تا آخر آیه، یعنی، اجتناب از عبادت جبت و طاغوت نکردند که ابوبکر و عمرند، و عبادت ایشان، اطاعت ایشان است[۴].

عیاشی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که، مراد به نور در این آیه علی علیه السلام است[۵].

مترجم‌گوید: وجوهی که در توجیه انزال نور در آیهٔ خامسه مذکور شد، همه در اینجا جاری می‌شود، و نازل شدن با آن نهایت مناسبت دارد به وجه سوم و پنجم نیز به اعتبار آنکه در اول که نبوت نازل شد ولایت امیر المؤمنین علیه السلام با آن نازل شد.

آیهٔ سابعه: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾[۶] یعنی: «اراده می‌نمایند که فرونشانند و خاموش گردانند نور خدا را به دهانهای خود مانند کسی که خواهد نور آفتاب را به باد دهان فرونشاند و خدا تمام کننده است نور خود را

---

۱. تفسیر بغوی ۲ / ۲۰۶؛ تفسیر کشاف ۲ / ۱۶۶؛ تفسیر بیضاوی ۲ / ۱۱۷.
۲. کافی ۱ / ۱۹۴.
۳. تفسیر قمی ۱ / ۲۴۲.
۴. کافی ۱ / ۴۲۹، و روایت در آن از امام باقر علیه السلام است.
۵. تفسیر عیاشی ۲ / ۳۱.
۶. سورهٔ صف: ۸.

هرچند کراهت داشته باشند کافران».

و کلینی و دیگران به سندهای معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که از آن حضرت از تفسیر این آیه پرسیدند، حضرت فرمود که: یعنی خواستند فرونشانند ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را به دهنهای خود و خدا تمام می‌گرداند امامت را چنانچه در آیهٔ دیگر فرموده است ﴿فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾[1] نور در اینجا امام است[2].

پرسیدند از تفسیر آیهٔ بعد از این: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾[3] فرمود که: یعنی اوست خداوندی که امر کرده است رسولش را به ولایت از برای وصیّ خود علی بن ابی‌طالب ـ و ولایت دین حق است ـ تا غالب گرداند او را بر همهٔ دینها نزد قیام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله چنانچه فرموده است که: خدا تمام می‌کند نورش را به ولایت قائم «وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ بِوِلَايَةِ عَلِيٍّ» یعنی هرچند نخواهند کافران به ولایت علی علیه السلام.

پرسیدند که: آیه چنین نازل شده است؟ فرمود: بلی[4].

و علی بن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر ﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾ که: خدا تمام می‌کند نور خود را به قائم از آل رسول صلی الله علیه و آله تا آنکه چون بیرون آید خدا غالب گرداند او را بر همهٔ دنیا تا آنکه در هیچ جا غیر خدا عبادت کرده نشود چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: پر کند زمین را از قسط و عدالت بعد از آنکه پر شده باشد از جور و ظلم[5].

و در اکمال الدین روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که: زمین خالی نمی‌باشد از

---

۱. سورهٔ تغابن: ۸.

۲. کافی ۱/۱۹۶ و ۴۳۲؛ مناقب ابن شهرآشوب ۳/۹۸؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲/۶۸۶؛ که روایت در هر سه مصدر از حضرت ابی الحسن الماضی علیه السلام نقل شده است.

۳. سورهٔ توبه: ۳۳.

۴. کافی ۱/۴۳۲؛ رجوع شود به مناقب ابن شهرآشوب ۳/۱۰۰.

۵. تفسیر قمی ۲/۳۶۵.

حجت خدای دانائی که زنده گرداند در زمین آنچه را بمیراند از حق، پس این آیه را خواند ﴿ يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ ﴾ تا آخر آیه[1].

و محمد بن العباس روایت نموده است که، حضرت باقر علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود که: بخدا سوگند اگر شما دست از دین حق و ولایت اهل بیت بردرید خدا دست برنمی‌دارد[2]؛ یعنی البته جمعی را می‌آورد که این دین را اختیار کنند، یا قائم آل محمد را ظاهر می‌گرداند که همهٔ خلق را به این دین درآورد.

و ایضاً روایت نموده است از حضرت امیر علیه السلام که: روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله به منبر آمد و فرمود که: خدا نظر کرد بسوی اهل زمین نظر کردنی پس مرا از میان همه اختیار کرد، پس نظر دیگر کرد و علی را اختیار کرد که برادر من و وزیر من و وارث من و وصی و خلیفهٔ من است در امّت من و ولی و امام هر مؤمن است بعد از من، هرکه با او دوستی کند با خدا دوستی کرده و هرکه با او دشمنی کند با خدا دشمنی کرده، و هرکه او را دوست دارد خدا او را دوست دارد و هرکه او را دشمن دارد خدا او را دشمن دارد، و بخدا سوگند که دوست نمی‌دارد او را مگر مؤمنی و دشمن نمی‌دارد او را مگر کافری، و او نور زمین است بعد از من و رکن زمین است، و اوست کلمهٔ تقویٰ و عروة‌الوثقی که خدا در قرآن فرموده؛ پس حضرت این آیه را خواندند ﴿ يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴾[3] پس فرمود که: ایها الناس! این سخنان مرا حاضران به غایبان رسانند، خداوندا! تو را گواه می‌گیرم بر ایشان.

پس خدا بعد از آن در مرتبهٔ سوم نظر کرد بسوی اهل زمین و اختیار کرد بعد از من و بعد از برادرم علی علیه السلام یازده امام یکی بعد از دیگری که هریک از دنیا برود دیگری قایم مقام او خواهد بود، مَثَل ایشان مَثَل ستاره‌های آسمان است که هر یک ستاره که فرومی‌رود ستارهٔ دیگر طلوع می‌کند، هادیانند و هدایت یافتگانند، ضرر نمی‌رساند به ایشان مکر کسی که

۱. کمال الدین ۲۲۶؛ بصائر الدرجات ۴۸۷.
۲. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۶۸۶.
۳. سورهٔ توبه: ۳۲.

به ایشان مکر کند و یاری ایشان نکند، ایشان حجت خدایند در زمین و گواهان خدایند بر خلق، هرکه ایشان را اطاعت نماید خدا را اطاعت کرده است و هرکه نافرمانی آنها را کند خدا را معصیت نموده است، ایشان با قرآنند و قرآن با ایشان، از قرآن جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند[۱].

آیهٔ ثامنه: ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾[۲].

مفسّران گفته‌اند که: یعنی «ای جماعتی که ایمان آورده‌اید به یگانگی خدا و تصدیق نموده‌اید به موسی و عیسی! بپرهیزید از عذاب خدا و ایمان بیاورید به رسول خدا ﷺ ـ یا آنکه ایمان آورده‌اید به خدا و رسول، ظاهراً؛ ایمان بیاورید به رسول خدا باطناً ـ تا عطا کند به شما دو بهره از رحمت خود و بگرداند از برای شما نوری که به آن نور راه روید ـ در قیامت؛ و بعضی گفته‌اند مراد قرآن است ـ و تا بیامرزد شما را و خدا آمرزنده و مهربان است»[۳].

کلینی و ابن ماهیار و دیگران به سندهای بسیار روایت کرده‌اند که: مراد از «کفلین» حسن و حسین علیهما السلام است؛ ﴿وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ﴾ یعنی: قرار دهد برای شما امامی که پیروی او نمائید[۴].

و ابن ماهیار به سند دیگر روایت کرده است از حضرت باقر علیه السلام که: مراد از «کفلین» حسنین علیهما السلام است؛ ﴿وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ﴾ یعنی: امام عادلی که به او اقتدا نمائید و او علی علیه السلام است[۵].

و ایضاً از جابر انصاری به سند معتبر روایت نموده است که: کفلین، حسنین علیهما السلام اند؛

---

۱. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۶۸۷.

۲. سورهٔ حدید: ۲۸.

۳. مجمع البیان ۵ / ۲۴۳؛ تفسیر طبری ۱۱ / ۶۹۳؛ تفسیر بغوی ۴ / ۳۰۲.

۴. کافی ۱ / ۴۳۰؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۶۶۹؛ تفسیر قمی ۲ / ۳۵۲؛ مناقب ابن شهرآشوب ۳ / ۴۲۹.

۵. تأویل الآیات الظاهرة ۶۶۹.

و نور، علی علیه السلام است[۱].

و فرات نیز از ابن عباس این مضمون را روایت نموده است[۲].

و ایضاً از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که: مراد از «کفلین» حسنین علیهما السلام اند؛ بعد از آن فرمود که: ضرر نمی‌رساند کسی را که خدا او را گرامی دارد با آنکه او را از شیعیان ما گرداند، هر بلائی که در دنیا به او برسد هرچند قادر نباشد بر چیزی که بخورد مگر گیاه زمین[۳].

مترجم گوید که: مراد به رحمت، یا رحمت اخروی است یا دنیوی؛ و چون امام، اعظم رحمتها و نعمتهای خدا است بر بندگان، در این اخبار اعظم مصداق دو رحمت را بیان فرمودند؛ و محتمل است که مراد، امام ناطق و امام صامت باشد در هر عصری، و ذکر آن دو معصوم بر سبیل تمثیل باشد که در وقت نزول آیه موجود بودند؛ و محتمل است که مراد به کفلین، نعمت دنیوی و اخروی باشد؛ و چون حضرت امام حسن علیه السلام اعظم مصداق نعمت دنیوی بود به اعتبار آنکه صلح نمود با معاویه و خون و مال شیعیان را محفوظ گرداند، و حضرت امام حسین علیه السلام اعظم مصداق نعمت اخروی بود که اصحاب او به اعلا درجات شهادت فایز گردیدند، به این سبب تخصیص به ایشان فرمودند.

و ﴿تَمْشُونَ﴾ که در آیه وارد شده بنابر این تأویل ممکن است مراد مشی روحانی باشد به مراتب کمالات عقلانی و سعادات اخروی، و ممکن است مراد مشی در قیامت باشد چنانچه در تأویل ﴿يَسْعىٰ نُورُهُمْ﴾ مذکور می‌شود.

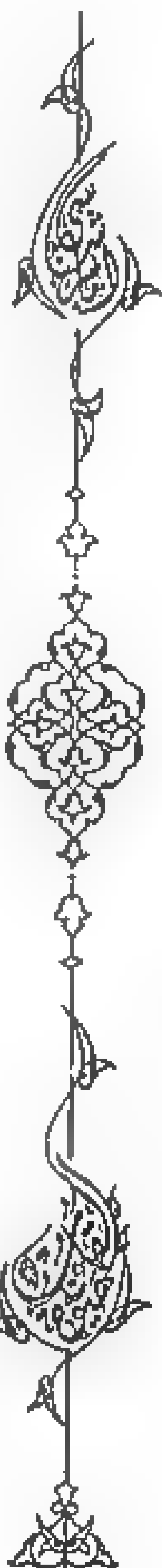
آیهٔ تاسعه و عاشره: ﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنٰاتِ يَسْعىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمٰانِهِمْ بُشْرٰاكُمُ الْيَوْمَ جَنّٰاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * يَوْمَ يَقُولُ الْمُنٰافِقُونَ وَالْمُنٰافِقٰاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انْظُرُونٰا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرٰاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بٰابٌ بٰاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظٰاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذٰابُ *

---

۱. تأویل الآیات الظاهرة ۶۶۹؛ شواهد التنزیل ۲ / ۳۰۹.

۲. تفسیر فرات کوفی ۴۶۸؛ شواهد التنزیل ۲ / ۳۰۸.

۳. تفسیر فرات کوفی ۴۶۸.



يُنادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قالُوا بَلىٰ وَلٰكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمانِيُّ حَتّىٰ جاءَ أَمْرُ اللهِ وَغَرَّكُمْ بِاللهِ الْغَرُورُ ۞ فَالْيَوْمَ لا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْواكُمُ النّارُ هِيَ مَوْلاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴾[۱] یعنی: «روزی که ببینی مردان مؤمن و زنان مؤمنه راکه می‌رود بسرعت نور ایشان در پیش روی ایشان و جانب راست ایشان، ملائکه به ایشان گویند: بشارت باد شما را بهشتی چند که جاری می‌گردد در زیر آنها نهرها همیشه در آنجا باشید، این است رستگاری عظیم، روزی که گویند مردان و زنان منافق به جماعتی که ایمان آورده‌اند. انتظار ما بکشید ـ یا نظر کنید بسوی ما ـ تا ما بهره بیابیم از نور شما، در جواب ایشان گفته شود که: برگردید از عقب خود به دنیا و کسب نور بکنید به ایمان و اعمال صالحه ـ یا به صحرای محشر، یا به هرجاکه خواهید بروید ـ که از ما به شما بهره‌ای نمی‌رسد، پس دیواری کشیده شود میان مؤمنان و منافقان که درگاهی داشته باشد که مؤمنان از آن درگاه داخل شوند، اندرون آن دیوار و یا درگاه رحمت خدا باشد که بهشت است و بیرونش عذاب الهی باشد که جهنم است، نداکنند منافقها مؤمنان راکه: مگر در دنیا ما با شما نبودیم؟! مؤمنان گویند. بلی بودید ولیکن مفتون کردید انفس خود را به نفاق و انتظار بلاها برای مؤمنان می‌کشیدید و شک در دین می‌کردید و فریب داد شما را آرزوها تا آنکه امر خدا ـ که مرگ است ـ به شما رسید و غافل گردانید شما را از خدا شیطان فریب‌دهنده یا دنیا، پس امروز از شما فدائی گرفته نمی‌شود و نه از کافران، مسکن شما جهنم است آن سزاوارتر است به شما و بد محلّ بازگشتنی است جهنم از برای شما».

و در جای دیگر فرموده است ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللهِ تَوْبَةً نَصُوحاً عَسىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ يَوْمَ لا يُخْزِي اللهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنا أَتْمِمْ لَنا نُورَنا وَاغْفِرْ لَنا إِنَّكَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾[۲] یعنی: «ای گروهی که ایمان آورده‌اید! توبه کنید

---

۱. سورهٔ حدید: ۱۲ـ۱۵.

۲. سورهٔ تحریم: ۸.

بسوی خدا از گناهان توبه‌ای نصوح که دیگر عود به آن گناهان نکنید شاید پروردگار شما یک نظر کند و بیامرزد گناهان شما را و داخل کند شما را در بهشتهائی که جاری می‌شود در زیر آنها نهرها در روزی که خوار نمی‌گرداند خدا در آن روز پیغمبر را و آنها را که ایمان آورده‌اند به او، نور ایشان می‌رود در پیش روی ایشان و در جانب راست ایشان، می‌گویند: ای پروردگار ما! تمام گردان از برای ما نور ما را بدرستی که تو بر همه چیز قادر و توانائی».

علی بن ابراهیم روایت نموده از حضرت صادق ﷺ در تفسیر قول حق تعالی ﴿نُورُهُمْ يَسْعىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمانِهِمْ﴾ فرمود که امامانِ مؤمنان، نور ایشانند سعی می‌کنند از پیش رو و جانب راست ایشان تا ایشان را نازل گردانند در منزلهای ایشان در بهشت[1].

و در تفسیر فرات از حضرت باقر ﷺ روایت کرده است که: سؤال کردم از تفسیر ﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِناتِ يَسْعىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ﴾، فرمود که: حضرت رسول ﷺ فرمود که: آن نور، امام مؤمنین است که در روز قیامت می‌رود در پیش روی ایشان در وقتی که خدا رخصت فرماید امام را که برود بسوی منازل خود در جنّات عدن و ایشان از پی او روند تا آنکه با او داخل بهشت شوند؛ و امّا قول حق تعالی ﴿وَبِأَيْمانِهِمْ﴾ پس شما در قیامت می‌گیرید دامان آل محمد ﷺ را و متوسل می‌شوید به ایشان و ایشان می‌گیرند دامان حسن و حسین ﷺ را و ایشان می‌گیرند دامان امیرالمؤمنین ﷺ و او دامان حضرت رسول ﷺ را تا آنکه داخل بهشت می‌شوند با آن حضرت در جنت عدن، پس این است معنی قول حق تعالی ﴿بُشْراكُمُ الْيَوْمَ جَنّاتٌ﴾ تا آخر[2].

و ابن شهرآشوب در مناقب از حضرت باقر ﷺ روایت کرده است که: تمام گردان از برای ما نور ما را، یعنی ملحق گردان به ما شیعیان ما را[3].

و از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است در تفسیر آیهٔ کریمهٔ ﴿انْظُرُونا نَقْتَبِسْ مِنْ

---

۱. تفسیر قمی ۲ / ۳۷۸؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۶۵۹.
۲. تفسیر فرات کوفی ۴۶۷.
۳. مناقب ابن شهرآشوب ۳ / ۹۸-۹۹.

نُورِكُمْ﴾ فرمود که: حق تعالی قسمت می‌کند نور را در روز قیامت به قدر اعمال مردم و قسمت می‌کند از برای منافق، پس نوری در ابهام پای چپ ایشان بهم می‌رسد و بزودی برطرف می‌شود[1]، پس به این سبب مؤمنان می‌گویند که: نور ما را تمام کن.

علی بن ابراهیم از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده است که: هرکه در قیامت نوری دارد، نجات می‌یابد و هر مؤمنی البته نوری دارد.

و ایضاً روایت کرده است در تفسیر ﴿نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ﴾ که قسمت می‌کنند نور را میان مردم در قیامت به قدر ایمان ایشان و قسمت می‌کنند از برای منافقان پس نور ایشان در ابهام پای چپ ایشان ظاهر می‌شود و زود برطرف می‌گردد، پس می‌گویند منافقان به مؤمنان که: باشید در جای خود تا ما بهره از نور شما بیابیم، پس مؤمنان به ایشان می‌گویند: برگردید به عقب خود پس طلب نمائید نوری، پس برمی‌گردند، و در پس ایشان دیواری ظاهر می‌شود پس منافقان از پس دیوار ندا می‌کنند مؤمنان را: مگر ما با شما نبودیم در دنیا؟! ایشان می‌گویند: بلی ولیکن فریب داد شما را نفسهای شما به گناهان و شک نمودید در دین و انتظار بلاها برای مؤمنان کشیدید، ﴿فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ﴾ فرمود که: بخدا سوگند که مقصود از این آیه یهود و نصاری نیستند و اراده نکرده است مگر اهل قبله را، ﴿هِيَ مَوْلَاكُمْ﴾ یعنی: آتش جهنم اولیٰ است به شما[2].

و در خطبهٔ غدیر حضرت امیر علیه السلام مذکور است که: مسابقت کنید بسوی چیزی که سبب آمرزش از جانب پروردگار شما باشد پیش از آنکه دیواری کشیده شود که باطنش رحمت باشد و ظاهرش عذاب پس بشنوند ندای شما را و شیون کنید و پروا نکنند شیون شما را[3].

و در حدیث طویلی در کتاب خصال روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که:

---

۱. مناقب ابن شهرآشوب ۳/۹۹؛ الزهد ۹۳.
۲. تفسیر قمی ۲/۳۵۱.
۳. مصباح المتهجد ۷۰۱.

محشور می‌شوند امّت من در قیامت بر پنج عَلَم.

اول: عَلَمی که وارد می‌شود با فرعون این امّت که ابو بکر است.

دوم: با سامری این امّت که عمر باشد.

سوم: با جاثلیق این امّت که عثمان است.

چهارم: با معاویه.

پنجم: با تو یا علی، که در زیر آن، مؤمنان خواهند بود، و تو امام ایشانی؛ پس خدا خطاب کند به اصحاب آن چهار عَلَم که: برگردید به عقب خود پس طلب کنید نوری را، پس در میان ایشان دیواری کشند که در آن درگاهی باشد که اندرون آن رحمت است و ایشان شیعیان و موالیان منند، و آن جماعتی که با من بودند در قتال فئهٔ باغیه و محاربهٔ عدول کنندگان از راه راست و درگاه رحمت، شیعیان منند، پس ندا کنند آنها را که: آیا ما با شما نبودیم... تا آخر آنچه گذشت.

پس حضرت فرمود که: پس وارد می‌شوند امّت من و شیعیان من بر حوض محمد صلی الله علیه و آله و در دست من عصائی بوده باشد از چوب درخت عوسج که می‌رانم به آن دشمنان خود را چنانچه شتر غریب را از حوض شتران دیگر می‌راند.[1]

و ایضاً در خصال از جابر انصاری روایت کرده است که گفت: روزی در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودم با امیرالمؤمنین علیه السلام، حضرت رسول صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام گفت: خدا عطا کرده شیعیان و محبان تو را هفت خصلت. مدارای در وقت مردن، و ایمنی نزد وحشت، و نور در تاریکی، و ایمنی از فزع و ترس قیامت، و عدالت نزد ترازوی اعمال، و گذشتن بر صراط، و داخل شدن بهشت پیش از سایر مردم، بعد از آن این آیه را خواند ﴿نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ﴾[2].

آیهٔ حادی عشر: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ

---

۱. رجوع شود به خصال ۴۵۹ که مضمون روایت در آنجا با تفاوتهایی ذکر شده است.

۲. خصال ۴۰۲.

كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ ﴾[1] يعني: «خدا ولي و دوست یا متولّی امر آن جماعت است که ایمان آورده‌اند، بیرون می‌برد ایشان را از تاریکیهای کفر و ضلالت و جهالت بسوی نور ایمان و هدایت و علم. و آنها که کافر شده‌اند ـ یعنی در علم الهی باشد که کافر خواهند شد ـ دوستان ایشان یا یاوران ایشان طاغوت است یعنی شیطان است؛ و پیشوایان کفر و ضلالت بیرون می‌برند ایشان را از نور ایمان و علم و هدایت ـ یا قابلیت این مراتب ـ بسوی ظلمات کفر و ارتکاب فسوق یا از نور براهین یقینیه بسوی ظلمات شکوک و شبهات».

و در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: مراد از نور در این آیه، آل محمد علیهم السلام اند؛ و ظلمات، دشمنان ایشانند[2].

و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: مراد آن است که هر که ایمان بیاورد به امامان که از جانب خدا منصوب گردیده‌اند هرچند بدکردار باشند در اعمال خود، خدا ایشان را از ظلمات قیامت بیرون می‌آورد بسوی نور عفو و آمرزش و داخل بهشت می‌کند ایشان را؛ و آنها که کافر شده‌اند به امام حق و اعتقاد کرده‌اند به امامت امامها که از جانب خدا منصوب نگردیده‌اند مخلّد در جهنم خواهند بود هرچند در اعمال خود نهایت زهد و ورع و عبادت داشته باشند[3].

وکلینی به سند معتبر از ابن ابی یعفور روایت کرده است که: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که: من مخالطه می‌کنم با مردم و تعجب بسیار می‌کنم از جماعتی که ولایت شما را ندارند و ولایت ابوبکر و عمر دارند و صاحب امانت و وفا و راستی‌اند، و از گروهی چند که ولایت شما را دارند و آن امانت و راستی و وفا را ندارند.

حضرت درست نشستند شبیه به آدم غضبناک و فرمودند که: دین ندارد کسی که عبادت خدا کند با ولایت امام جائری که منصوب از جانب خدا نباشد، و عتابی نیست بر

---

۱. سورهٔ بقره: ۲۵۷.

۲. تفسیر عیاشی ۱/ ۱۳۹.

۳. تفسیر عیاشی ۱/ ۱۳۹.

کسی که عبادت خدا کند با ولایت امام عادلی که از جانب خدا منصوب باشد.

من از روی تعجب گفتم که: آنها را دین نیست و بر اینها عتاب نیست؟!

فرمود: بلی، مگر نشنیده‌ای قول حق تعالی را ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ یعنی: بیرون می‌برد ایشان را از تاریکیهای گناهان بسوی نور توبه و آمرزش به‌جهت آنکه اعتقاد کرده‌اند به‌امامت هر امامی عادل که از جانب خدا تعیین شده است، و فرموده‌است ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾.

راوی گفت که: من عرض کردم که: مراد از ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ کافران نیستند؟

حضرت فرمود که: کافران را چه نور هست که ایشان را از آن نور بیرون برند بسوی ظلمات بلکه مقصود آن جماعتند که بر نور اسلام بودند، پس چون اختیار ولایت هر امام جائر کردند که از جانب خدا منصوب نیستند به سبب این ولایت بیرون رفتند از نور اسلام بسوی ظلمات، پس واجب گردانید خدا بر ایشان آتش جهنم را با کافران، پس ایشان اصحاب نار جهنمند و همیشه در جهنم خواهند بود[1].

و شیخ طوسی در مجالس روایت نموده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله این آیه را خواند تا ﴿هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾، از آن حضرت پرسیدند که: کیستند اصحاب نار؟ فرمود که: هرکه جنگ کند با علی علیه السلام بعد از من، پس ایشان در آتش جهنم خواهند بود با کفار زیرا که کافر شدند به حق بعد از آنکه بسوی ایشان آمد و حجت بر ایشان تمام شد[2].

آیهٔ ثانیة عشر: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُوراً مُبِيناً * فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطاً مُسْتَقِيماً﴾[3] یعنی: «ای گروه مردمان! بتحقیق که آمد بسوی شما برهانی از جانب پروردگار شما و فرستادیم بسوی شما نوری ظاهر کننده، پس آنها که ایمان آوردند به خدا

۱. کافی ۱/۳۷۵؛ تفسیر عیاشی ۱/۱۳۸؛ غیبت نعمانی ۱۴۶؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/۹۶.

۲. امالی شیخ طوسی ۳۶۴.

۳. سورهٔ نساء: ۱۷۴ و ۱۷۵.

و جنگ زدند به او پس بزودی داخل گرداند ایشان را در رحمتی از خود که وعده داده است ایشان را و فضلی زیاده بر آن و هدایت کند ایشان را بسوی خدا یا بسوی آنچه وعده به ایشان داده شده در طریق مستقیم» یعنی راهی راست که اسلام و ایمان و طاعت است در دنیا و طریق بهشت است در آخرت.

و بدان که بعضی از مفسّرین برهان را، معجزه؛ و بعضی، دین؛ و بعضی، حضرت پیغمبر ﷺ گفته‌اند؛ و گفته‌اند، مراد به نور، قرآن است[1].

و در کتاب تأویل الآیات از دیلمی روایت کرده است که: حضرت صادق ﷺ فرمود که: برهان، حضرت رسول ﷺ است؛ و نور مبین، حضرت امیرالمؤمنین ﷺ[2].

و علی بن ابراهیم گفته است که: نور، امامت امیرالمؤمنین ﷺ است؛ و ﴿الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ﴾ آنهایند که متمسک شده‌اند به ولایت امیرالمؤمنین ﷺ و ائمهٔ طاهرین ﷺ[3].

و در مجمع البیان از حضرت صادق ﷺ روایت کرده که: برهان، محمد ﷺ است؛ و نور، ولایت علی بن ابی‌طالب ﷺ است[4].

و عیاشی از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: برهان، محمد ﷺ است؛ و نور و صراط مستقیم، علی بن ابی طالب ﷺ است[5].

آیهٔ ثالثة عشر: ﴿أَوَمَنْ كَانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾[6] یعنی: «آیا کسی که مرده باشد ـ گفته‌اند: یعنی کافر باشد ـ پس زنده گردانیم که هدایت کنیم او را و بگردانیم از برای او نوری که راه رود به آن در میان مردم ـ بعضی نور را به علم و حکمت تفسیر

---

۱. مجمع البیان ۲/ ۱۴۷؛ تفسیر طبری ۴/ ۳۷۷؛ تفسیر فخر رازی ۱۱/ ۱۱۹.
۲. تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۱۴۴؛ رجوع شود به تفسیر فرات کوفی ۱۱۶.
۳. تفسیر قمی ۱/ ۱۵۹.
۴. مجمع البیان ۲/ ۱۴۷، با اندکی اختلاف.
۵. تفسیر عیاشی ۱/ ۲۸۵.
۶. سورهٔ انعام: ۱۲۲.

نموده‌اند[۱]، و بعضی به قرآن[۲]، و بعضی به ایمان[۳] ـ مانند کسی است که مثل و صفت او آن است که در تاریکیهای کفر و ضلالت و جهالت است و هرگز از آن بیرون نمی‌رود، چنین زینت داده شده است برای کافران کرده‌های ایشان».

وکلینی به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تفسیر ﴿وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً﴾ که مراد از نور، امامی است که به او اقتدا کند؛ ﴿كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ﴾ کسی است که امام را نشناسد[۴].

و به سند معتبر دیگر روایت نموده است که: چون خدا خواست حضرت آدم را خلق کند جبرئیل را فرستاد در اول ساعتی از روز جمعه، پس به دست راست یک قبضه گرفت از آسمان هفتم تا آسمان اول، و به دست چپ خود یک قبضه گرفت از زمین اول تا زمین هفتم، پس حق تعالی خطاب نمود به آنچه در دست راست جبرئیل بود که: از تو خلق می‌کنم پیغمبران و اوصیاء و صدّیقان و مؤمنان وسعادتمندان را، و خطاب کرد به آنچه در دست چپ او بود که: از تو خلق می‌کنم جباران و مشرکان و کافران و اشقیا را. پس این دو طینت را با یکدیگر مخلوط کرد و در ولادت از یکدیگر جدا می‌شوند چنانچه می‌فرماید ﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ﴾[۵] یعنی، «بیرون می‌آورد زنده را از مرده و مرده را از زنده» حضرت فرمود: زنده‌ای که از مرده بیرون می‌آید آن مؤمنی است که از طینت کافر، طینت او بیرون می‌آید؛ و مرده‌ای که از زنده بیرون می‌آید کافری است که از طینت مؤمن بیرون می‌آید؛ پس زنده، مؤمن است، و مرده، کافر، و این است معنی قول حق تعالی ﴿أَوَمَنْ كَانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنَاهُ﴾ پس مرگش اختلاط طینت او با طینت کافر

۱. تفسیر تبیان ۲۵۹/۴.
۲. تفسیر طبری ۳۳۲/۵.
۳. تفسیر جلالین ۱۸۳.
۴. کافی ۱۸۵/۱؛ تفسیر عیاشی ۳۷۶/۱؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱۶۶/۱ و روایت در هر سه مصدر از امام باقر علیه السلام است.
۵. سورهٔ روم: ۱۹.

و زندگیش در آن وقت است که خدا جدا می‌کند طینت او را از طینت کافر به قدرت خود.

و همچنین حضرت عزت بیرون می‌آورد مؤمن را در ولادتِ از ظلمت طینت کافر بعد از آنکه داخل در آن شده بود بسوی نور، و بیرون می‌آورد کافر را از نور که طینت مؤمن باشد بسوی ظلمت کفر چنانچه می‌فرماید ﴿لِيُنْذِرَ مَنْ كانَ حَيّاً وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكافِرِينَ﴾[1] یعنی: «فرستاد پیغمبر را که بترساند کسی را که زنده باشد ـ یعنی مؤمن باشد ـ و ثابت شود وعید عذاب بر کافرین، یا حجت ایشان تمام گردد»[2].

و عیاشی از حضرت باقر ﷺ روایت نموده در تفسیر این آیه که: مراد از میت کسی است که این امر امامت ما را نداند، و زنده شدن او به معرفت امامت است؛ و مراد از نور، علی بن ابی طالب ﷺ است؛ و آنکه مثلش آن است که در ظلمات است، این خلقند که چیزی نمی‌دانند و امام خود را نمی‌شناسند ـ و به دست مبارک خود اشاره کرد بسوی ایشان ـ[3]. و ابن شهرآشوب روایت نموده قریب به این مضمون را.

و علی بن ابراهیم گفته است: ﴿أَوَمَنْ كانَ مَيْتاً﴾ یعنی جاهل باشد از حق، ﴿فَأَحْيَيْناهُ﴾ یعنی او را هدایت کنیم بسوی حق، ﴿وَجَعَلْنا لَهُ نُوراً﴾ مراد به نور، ولایت است، ﴿كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُماتِ﴾ یعنی در ولایت ائمهٔ غیر حق بوده باشند[4].

آیهٔ رابعة عشر: حق تعالی از حضرت نوح ﷺ نقل کرده است ﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِناً وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِناتِ وَلا تَزِدِ الظّالِمِينَ إِلّا تَباراً﴾[5] یعنی: «ای پروردگار من! بیامرز مرا و پدر و مادر مرا و هرکه داخل خانهٔ من می‌شود با ایمان و مردان مؤمن و زنان مؤمنه را و زیاد مکن ظالمان را مگر هلاک».

علی بن ابراهیم از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: مراد به بیت، ولایت است

---

۱. سورهٔ یس: ۷۰.
۲. کافی ۲/ ۵.
۳. تفسیر عیاشی ۱/ ۳۷۶.
۴. تفسیر قمی ۱/ ۲۱۵ـ۲۱۶.
۵. سورهٔ نوح: ۲۸.

که هرکه داخل ولایت شود داخل در خانهٔ پیغمبر شده است[۱].

مترجم گوید که: مراد به بیت، بیت معنوی است چنانکه سابقاً مذکور شد یعنی خانه آبادهٔ عزت و کرامت و اسلام و ایمان، پس هرکه ولایت ایشان را اختیار نماید داخل خانه آبادهٔ ایشان گردیده است و به ایشان ملحق شده، پس شیعیان که اهل ولایتند در این خانه داخلند و دعای نوح علیه السلام ایشان را شامل است.

و شیخ طبرسی رحمه الله گفته که: مراد به بیت، یا خانهٔ آن حضرت است، یا مسجد آن حضرت، یا کشتی. و بعضی گفته‌اند: مراد خانهٔ محمد صلی الله علیه و آله است، و مراد به مؤمنین و مؤمنات، یا جمیع مؤمنان است یا از امّت محمد صلی الله علیه و آله[۲].

آیهٔ خامسة عشر: اخباری است که تأویل مسجد به اهل بیت و خانه‌های ایشان شده است.

کلینی و ابن ماهیار از حضرت موسی علیه السلام روایت کرده‌اند در تأویل قول حق تعالی ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً﴾[۳] یعنی: «مسجدها از خداست پس مخوانید با خدا احدی را»، حضرت فرمود که: مراد به مساجد، اوصیاء علیهم السلام اند[۴].

و علی بن ابراهیم از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که: مساجد، ائمه علیهم السلام اند[۵].

و ایضاً ابن ماهیار از امام موسی علیه السلام روایت کرده است که گفت: از پدرم شنیدم که مراد به مساجد، اوصیاء و ائمه علیهم السلام اند یکی بعد از دیگری؛ پس مراد آن است که: دعوت مکنید مردم را بسوی غیر ایشان، پس مانند کسی خواهید بود که با خدا دیگری را خوانده باشد[۶].

مترجم گوید که: اختلاف کرده‌اند مفسران در تأویل مساجد که در این آیهٔ کریمه وارد

---

۱. تفسیر قمی ۲/۳۸۸؛ کافی ۱/۴۲۳؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲/۷۲۷.
۲. مجمع البیان ۵/۳۶۵.
۳. سورهٔ جن، ۱۸.
۴. کافی ۱/۴۲۵؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲/۷۲۹.
۵. تفسیر قمی ۲/۳۹۰.
۶. تأویل الآیات الظاهرة ۲/۷۲۹.

شده است؛ بعضی گفته‌اند موضعی است که از برای عبادت بنا شده است و در بعضی اخبار نیز وارد شده است[۱].

و در احادیث بسیار از حضرت امیرالمؤمنین ﷺ و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ و امام محمد تقی ﷺ منقول است که: مراد به مساجد، هفت عضو است که می‌باید با آنها سجده کنند: پیشانی و کفها و زانوها و دو انگشت مهین پاها[۲].

واما تأویلی که در آن اخبار وارد شده است، چند وجه احتمال دارد:

اول آنکه: مراد خانه‌های ایشان در حال حیات و روضات مقدسهٔ ایشان بعد از وفات بوده باشد، پس تقدیر مضافی در اخبار باید کرد. وبنابراین وجه ممکن است که مراد جمیع بقاع مشرّفه بوده باشد، و تخصیص این فرد به ذکر برای آن باشد که اشرف افراد آن است.

دوم آنکه، مراد بیوت معنویّه بوده باشد چنانچه سابقاً مذکور شد.

سوم آنکه: در آیهٔ کریمه مضافی مثل «اهل» تقدیر کنند زیرا که ایشان اهل مساجدند حقیقتاً.

و عیاشی روایت کرده است از حضرت صادق ﷺ در تفسیر قول حق تعالی ﴿وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾[۳] ترجمه‌اش آن است که: «باز دارید روهای خود را نزد هر مسجدی ـ یعنی هر جای نمازی یا وقت نمازی ـ» فرمود که: یعنی ائمه ﷺ[۴].

مترجم گوید: ممکن است که مراد آن باشد که مراد به مسجد، خانه‌های ائمه ﷺ است، یعنی باید که در حال حیات به منازل شریفهٔ ایشان رجوع کنید برای اخذ معالم دین از ایشان وانقیاد واطاعت ایشان، و بعد از وفات به مشاهد مشرّفهٔ ایشان برای زیارت؛ یا مراد از مسجد، اهل مسجد باشند زیرا که ایشان عامران مساجد الهی، یا آنکه ایشان را مسجد نامیده‌اند مجازاً برای آنکه خدا امر کرده است به خضوع نزد ایشان و تعظیم کردن ایشان.

---

۱. تفسیر تبیان ۱۰/۱۵۵؛ مجمع البیان ۵/۳۷۲.

۲. تفسیر عیاشی ۱/۳۲۰؛ کافی ۳/۳۱۲؛ من لا یحضره الفقیه ۲/۶۲۶؛ مجمع البیان ۵/۳۷۲.

۳. سورهٔ اعراف: ۲۹.

۴. تفسیر عیاشی ۲/۱۲.

واحادیث بسیار وارد شده که مراد رو به قبله آوردن است در وقت هر نماز در مساجد یا مطلقاً[۱].

وایضاً عیاشی از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی ﴿خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾[۲] ترجمه‌اش آن است که: «بگیرید زینت خود را نزد هر مسجدی» فرمود که: مراد ائمه ﷺ اند[۳].

واین حدیث را به چند وجه توجیه می توان کرد:

اول آنکه: مراد تفسیر مسجد باشد به خانه‌های منوّره و مشاهد معطّرهٔ ایشان چنانچه در بعضی احادیث وارد شده است.

دوم آنکه، مراد آن باشد که خطاب در آیهٔ کریمه متوجه ایشان است چنانچه در احادیث وارد شده است که آیهٔ کریمه مخصوص جمعه و عیدین است[۴]، و با حضور ایشان مقدمند بر دیگران.

سوم آنکه: مراد تأویل زینت باشد به ولایت، چنانچه از بعضی اخبار نیز ظاهر می‌شود[۵]؛ ولکن از بعضی احادیث ظاهر می‌شود که مراد، جامهٔ فاخر پوشیدن است در وقت هر نماز[۶]، واز بعضی بوی خوش کردن[۷]، واز بعضی شانه کردن در وقت هر نماز[۸].

وجمع میان اخبار به این نحو به خاطر قاصر می رسد که مراد به زینت اعم از زینتهای روحانی وجسمانی بوده باشد و ولایت اهل بیت ﷺ اشرف وافضل زینتهای روحانی است، و در هر حدیث آنچه مناسب فهم راوی و موافق حال او باشد بیان فرموده باشند.

---

۱. تهذیب الاحکام ۲/۴۳؛ مجمع البیان ۲/۴۱۱؛ تفسیر عیاشی ۲/۱۲.
۲. سورهٔ اعراف: ۳۱.
۳. تفسیر عیاشی ۲/۱۲.
۴. تفسیر عیاشی ۲/۱۳؛ تفسیر قمی ۱/۲۲۹؛ کافی ۳/۴۲۴.
۵. کافی ۱/۱۸۲ و ۲/۴۸.
۶. تفسیر تبیان ۴/۳۸۶؛ مجمع البیان ۲/۴۱۲؛ تفسیر عیاشی ۲/۱۴.
۷. تهذیب الاحکام ۳/۱۲۵؛ وسائل الشیعة ۷/۴۴۶.
۸. تفسیر عیاشی ۲/۱۳؛ تفسیر قمی ۱/۲۲۹؛ من لا یحضره الفقیه ۱/۱۲۸.

فصل یازدهم

در بیان آنکه ایشانند شهدا وگواهان بر خلق و آنکه اعمل عباد بر ایشان عرض می‌شود

امّا آیات:

حق تعالی فرموده است ﴿وَكَذٰلِكَ جَعَلْناكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً﴾[1].

و فرموده است ﴿فَكَيْفَ إِذا جِئْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنا بِكَ عَلىٰ هٰؤُلاءِ شَهِيداً﴾[2].

[﴿وَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلىٰ عالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾[3]].

و فرموده است ﴿وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلىٰ عالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾[4].

[﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً ثُمَّ لا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ﴾[5]][6].

---

۱. سورهٔ بقره: ۱۴۳.

۲. سورهٔ نساء: ۴۱.

۳. سورهٔ توبه: ۹۴.

۴. سورهٔ توبه: ۱۰۵.

۵. سورهٔ نحل: ۸۴.

۶. دو آیه‌ای که در این صفحه داخل کروشه می‌باشند از بحار الانوار ۲۳/۳۳۳ اضافه شدند تا با شماره‌گذاری و شرحی که خواهد آمد مطابقت کند، چون ظاهراً از این کتاب جا افتاده‌اند.

و فرموده است ﴿ وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنا بِكَ شَهِيداً عَلىٰ هٰؤُلاءِ ﴾[۱].

و فرموده است ﴿ وَجاهِدُوا فِي اللّٰهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباكُمْ وَما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْراهِيمَ هُوَ سَمّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هٰذا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النّاسِ ﴾[۲].

و فرموده است ﴿ وَنَزَعْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً فَقُلْنا هاتُوا بُرْهانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلّٰهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ ﴾[۳].

و فرموده است ﴿ وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها وَوُضِعَ الْكِتابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَداءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَهُمْ لا يُظْلَمُونَ ﴾[۴]

و فرموده است ﴿ وَيَقُولُ الْأَشْهادُ هٰؤُلاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلىٰ رَبِّهِمْ أَلا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الظّالِمِينَ ﴾[۵].

و فرموده است ﴿ أَفَمَنْ كانَ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ ﴾[۶].

و فرموده است ﴿ وَجاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَها سائِقٌ وَشَهِيدٌ ﴾[۷].

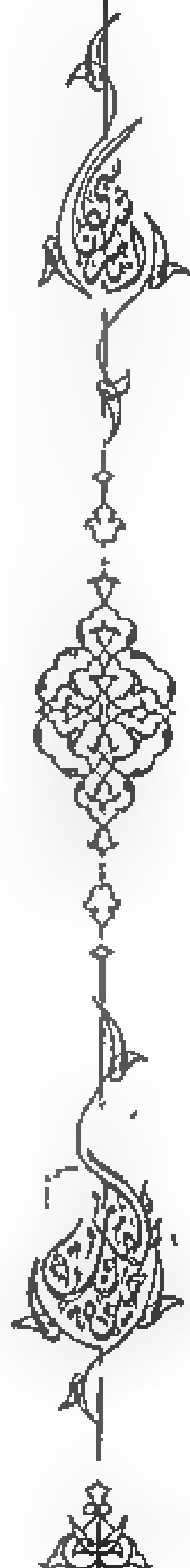
آیهٔ اول: ترجمه‌اش آن است که: «چنین گردانیدیم شما را امّت وسط ـ یعنی عدل یا متوسط میان افراط و تفریط چنانچه سابقاً مذکور شد، یا آنکه بهترین امّتها ـ تا بوده باشید گواهان بر مردم و بوده باشد رسول گواه بر شما».

شیخ طبرسی گفته است که: در شاهد بودن ایشان سه قول است:

اول آنکه: گواهند ایشان بر مردم به اعمالی که در آنها مخالفت حق کرده‌اند در دنیا

---

۱. سورهٔ نحل: ۸۹.
۲. سورهٔ حج: ۷۸.
۳. سورهٔ قصص: ۷۵.
۴. سورهٔ زمر: ۶۹.
۵. سورهٔ هود: ۱۸.
۶. سورهٔ هود: ۱۷.
۷. سورهٔ ق: ۲۱.



و آخرت چنانچه فرموده است ﴿وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ﴾.

دوم آنکه: مراد آن باشد که شما حجت باشید بر مردم و بیان کنید از برای ایشان حق و دین را و رسول گواه باشد و بیان کننده باشد دین را از برای شما.

سوم آنکه: ایشان گواهی می‌دهند از برای پیمبران بر امّتهای ایشان که تکذیب ایشان کرده‌اند که تبلیغ رسالت الٰهی نموده اند، و گواه بودن رسول بر ایشان یا به این است که گواه بر اعمال ایشان باشد یا حجت بر ایشان شود یا آنکه در قیامت از برای ایشان گواهی دهد که آنها راست گفته‌اند در گواهی که داده‌اند، پس «علیٰ» به معنی «لام» خواهد آمد[1].

مترجم گوید که: احادیث بسیار وارد شده است که این خطاب در آیه متوجه ائمه ﷺ است و ایشانند گواهان بر خلق، و این احادیث بر یکی از دو وجه محمول می‌تواند بود:

اول آنکه: خطاب مخصوص ایشان باشد و مراد از امّت، ایشان باشند، چنانچه در بعضی از اخبار وارد شده است که آیه چنین نازل شده: «وكذلك جعلناكم ائمة وسطاً»[2].

دوم آنکه: خطاب متوجه جمیع امّت باشد به اعتبار آنکه ائمه در میان ایشان هستند، پس آنچه فرمودند که: مائیم امّت وسط، مراد آن خواهد بود که به سبب ما این امّت متّصف به این صفت شده‌اند.

کلینی و صفار و ابن شهرآشوب و عیاشی به سندهای بسیار از حضرت باقر و حضرت صادق ﷺ روایت کرده‌اند که: در تفسیر این آیه فرمودند: مائیم امّت وسطیٰ و مائیم گواهان خدا بر خلق و حجتهای خدا در زمین[3].

و فرات به سند معتبر از حضرت باقر ﷺ روایت نموده است در تفسیر این آیه فرمود که: از ما اهل بیت ﷺ به اهل هر زمان شهیدی یعنی گواهی هست، علی ﷺ در زمان خود و حسن ﷺ در زمان خود و حسین ﷺ در زمان خود، و هر امامی که دعوت می‌کند مردم

---

۱. مجمع البیان ۲۲۵/۱.

۲. بحار الانوار ۲۷/۹۰.

۳. کافی ۱۹۰/۱ و ۱۹۱؛ بصائر الدرجات ۸۲ و ۸۳؛ مناقب ابن شهرآشوب ۱۹۴/۴؛ تفسیر عیاشی ۶۲/۱؛ مجمع البیان ۲۲۴/۱؛ تأویل الآیات الظاهرة ۸۱/۱.

را بسوی خدا در زمان خود[۱].

و ایضاً در بصائر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ﴿أُمَّةً وَسَطاً﴾ یعنی: عدلاً ﴿لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ یعنی: ائمه علیهم السلام که گواهند به مردم، ﴿وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً﴾ یعنی: گواه باشد رسول صلی الله علیه و آله بر ائمه علیهم السلام[۲].

و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: مائیم گواهان بر مردم به آنچه نزد ایشان است از حلال و حرام و آنچه ضایع کرده‌اند از احکام الهی[۳].

و در کافی و بصائر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که: خدا ما را مطهر گردانیده است از بدیها و معصوم گردانیده است از گناهان و گردانیده است ما را گواهان بر خلقش و حجتهای او در زمین، و ما را با قرآن مقرون گردانیده است و قرآن را با ما مقرون ساخته، ما از او جدا نمی‌شویم و او از ما جدا نمی‌شود[۴].

و عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که: مائیم اوسط و بهترین نمطها یعنی فرشها و مسندها که در صدر مجلس فرش می‌کنند یا اصناف خلق، چنانچه حق تعالی فرموده است ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً﴾ بسوی ما می‌باید برگردد غلو کننده و به ما ملحق شود تقصیر کننده[۵].

و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: این آیه را تلاوت نمودند پس فرمودند که: گمان می‌کنی مراد از گواهان در این آیه جمیع اهل قبله‌اند از آنها که به یگانگی خدا قایلند؟! چنین نیست، آیا گمان می‌کنی کسی که در دنیا گواهی او را بر یک صاع خرما قبول نمی‌کنند حق تعالی در قیامت طلب گواهی از او خواهد کرد و گواهی او را قبول خواهد کرد در حضور جمیع امتهای گذشته؟! چنین نیست، و خدا ایشان را اراده نکرده

---

۱. تفسیر فرات کوفی ۶۲.

۲. بصائر الدرجات ۸۲.

۳. بصائر الدرجات ۸۲.

۴. کافی ۱/۱۹۱؛ بصائر الدرجات ۸۳؛ کمال الدین ۲۴۰.

۵. تفسیر عیاشی ۱/۶۳.

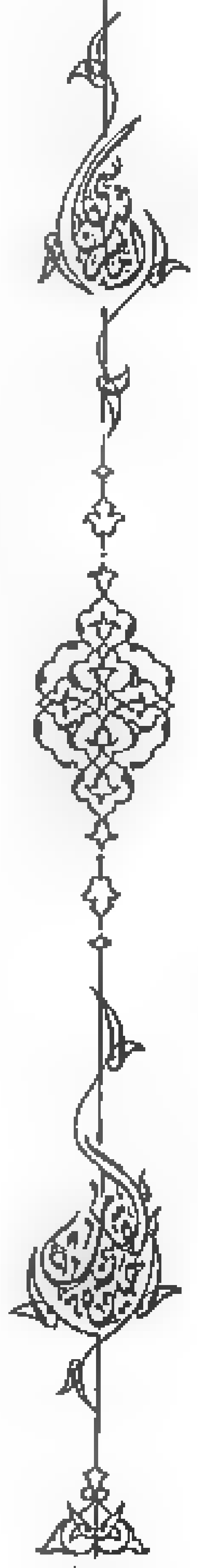
است بلکه مراد آن امّتند که دعای حضرت ابراهیم ﷺ در حقّ ایشان مستجاب گردیده و آنها مرادند که خدا به ایشان خطاب نمود که ﴿كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾[۱] یعنی: «بودید شما بهترین امّتی که بیرون آورده شده است از برای مردم»، بعد از آن اوصاف ایشان را فرموده که: امر می‌کنند به نیکیها و نهی می‌کنند از بدیها و مراد ائمه ﷺ اند و ایشانند امّت وسطیٰ و بهترین امّتها[۲].

و ایضاً از آن حضرت رویت کرده است که: شهدا و گواهان بر مردم نیستند مگر پیغمبران و امامان، زیرا که جایز نیست حق تعالی گواهی بطلبد بر مردم از همهٔ امّت‌حال آنکه در میان ایشان جمعی هستند که در دنیا گواهی ایشان را بر یک بستهٔ سبزی قبول نمی‌کنند[۳].

و ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین ﷺ که: حق تعالی ما را اراده و به ما خطاب فرموده در آنجا که فرموده است ﴿لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ پس رسول خدا ﷺ گواه است بر ما و ما گواهیم از جانب خدا بر خلق او و حجتهای خدائیم در زمین او، و مائیم آنها که خدا فرموده است ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً﴾[۴].

آیهٔ دوم: ترجمه‌اش آن است که: «پس چگونه خواهد بود حال کافران در وقتی که بیاوریم از هر امّتی گواهی؟»؛ مفسران گفته‌اند: یعنی پیغمبران که گواهی برای امّت خود دهند و بر ایشان و بیاوریم تو را ای محمد بر ایشان گواه؛ و بعضی گفته‌اند که: یعنی تو گواهی بر امّت خود؛ و بعضی گفته‌اند: تو گواهی بر آن گواهان[۵].

چنانچه کلینی به سند معتبر از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: این آیه نازل



---

۱. سورهٔ آل عمران: ۱۱۰.
۲. تفسیر عیاشی ۶۳/۱.
۳. تفسیر عیاشی ۶۳/۱ با کمی اختلاف.
۴. شواهد التنزیل ۱۱۹/۱؛ مناقب ابن شهرآشوب ۱۰۵/۳؛ تأویل الآیات الظاهرة ۸۱/۱.
۵. رجوع شود به مجمع البیان ۴۹/۲؛ تفسیر بیضاوی ۲۴۶/۱؛ تفسیر طبری ۹۵/۴.

شده در امّت محمد و بس، و در هر قرنی از ایشان امامی از ما هست که گواه است بر ایشان و محمد گواه است بر ما[1].

و در کتاب احتجاج در حدیث طولانی از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است که فرمود در وصف اهل موقف: پس بازمی‌دارند رسولان را و سؤال می‌کنند از ایشان که: آیا اداکردید رسالتها راکه بسوی شما فرستاده بودیم به امّتهای خود؟ ایشان گویند که ادا کردیم؛ پس از امّتهای ایشان سؤال کنند که: آیا پیغمبران رسالتهای ما را به شما رسانیدند؟ کافران ایشان انکار کنند چنانچه خدا می فرماید ﴿فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ﴾[2]، پس کافران گویند ﴿ما جاءَنا مِنْ بَشِيرٍ وَلا نَذِيرٍ﴾[3]، پس رسولان شهادت طلبند از رسول خدا و آن حضرت شهادت بدهد که راست می‌گویند پیغمبران و دروغ می‌گویند آنها که انکار تبلیغ رسالت کرده‌اند از امّتهای ایشان، پس به هر امّتی از ایشان خطاب می‌فرماید که ﴿فَقَدْ جاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾[4] یعنی: «بلکه بتحقیق آمد بسوی شما پیغمبر بشارت دهنده و ترساننده و خدا بر همه چیز قادر است»، حضرت فرمود که: یعنی قادر است که جوارح و اعضای شما را به سخن آورد که گواهی دهند بر شما به آنکه رسولان خدا رسالتهای او را به شما رسانیده‌اند. و اشاره است به این قول حق تعالی ﴿فَكَيْفَ إِذا جِئْنا﴾ تا آخر آیه، پس در آن وقت نمی‌توانند که رد کنند گواهی حضرت رسالت را از ترس آنکه مهر بزنند بر دهان ایشان وگواهی دهند اعضا وجوارح بر کرده‌های ایشان، و باز گواهی می‌دهد حضرت رسول بر منافقان قوم خود و امّت خود و کافران ایشان به آنکه ملحد شدند واز دین برگردیدند و عناد با اوصیای آن حضرت ورزیدند و عهدها و پیمانهای او را شکستند و سنّتهای او را تغییر دادند و به اهل بیت او ستم کردند و از پس به پشت برگشتند

۱. کافی ۱/ ۱۹۰؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۱۲۹.
۲. سورة اعراف: ۶.
۳. سورة مائده: ۱۹.
۴. سورة مائده: ۱۹.

و مرتد شدند و پیروی کردند امّتها را که پیشتر خیانت ورزیدند با پیغمبران و ستم کردند بر اوصیای ایشان، پس در آن وقت همه اقرار می‌کنند به کفر و ضلالت خود و می‌گویند: ﴿رَبَّنا غَلَبَتْ عَلَيْنا شِقْوَتُنا وَكُنّا قَوْماً ضالِّينَ﴾[1] یعنی: «پروردگارا! غالب شد بر ما شقاوت ما و بودیم ما گروهی گمراهان»[2].

و بعد از ﴿وَجِئْتَ بِكَ عَلى هؤُلاءِ شَهِيداً﴾ خدا می‌فرماید که ﴿يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَلا يَكْتُمُونَ اللهَ حَدِيثاً﴾[3] یعنی: «در آن روز که گواهان بر ایشان گواهی دهند دوست دارند و آرزو کنند که بمیرند و به زمین فرو روند و سختی را از خدا کتمان نکرده باشند». علی بن ابراهیم روایت کرده است که: مراد آن است که آرزو می‌کنند آنها که حقّ علی بن ابی طالب علیه السلام را غصب نمودند که در آن موضع که جمع شدند برای غصب حقّ آن حضرت، زمین ایشان را فرو می‌برد و کتمان نمی‌کردند آنچه را حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حق امیرالمؤمنین علیه السلام و خلافت او گفته بود[4].

آیهٔ سوم و چهارم: نزدیک است مضمونشان به یکدیگر، و مضمون آیهٔ چهارم آن است که: بگو یا محمد: بکنید آنچه مأمور شده‌اید به آن، یا آنکه امر بر سبیل تهدید است پس زود باشد که خدا ببیند عمل شما را و رسول او و مؤمنان و بزودی برخواهید گشت بسوی دانای پنهان و آشکار پس خبر می‌دهد شما را به آنچه کرده‌اید؛ و خلاف نموده‌اند مفسران در تفسیر مؤمنان: بعضی گفته‌اند شهیدانند، و بعضی گفته‌اند ملائکهٔ کاتبان اعمالند[5].

و احادیث بسیار از طرق خاصه و عامه وارد شده که مراد ائمه علیهم السلام اند، چنانچه صفار و ابن شهرآشوب و عیاشی و کلینی و دیگران به سندهای بسیار روایت کرده‌اند از حضرت

---

۱. سورهٔ مؤمنون: ۱۰۶.
۲. احتجاج ۱/۵۶۶.
۳. سورهٔ نساء: ۴۲.
۴. تفسیر قمی ۱/۱۳۹.
۵. مجمع البیان ۳/۶۹.

صادق و باقر علیهما السلام که فرمودند: مراد از مؤمنان، مائیم[۱].

و در مجالس شیخ طوسی و بصائر الدرجات و تفسیر عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده‌اند که: روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در میان جمعی از صحابه نشسته بود و فرمود که: بودن من در میان شما خیر است از برای شما و مفارقت نمودن من از شما خیر است از برای شما. پس جابر انصاری برخاست و گفت: یا رسول الله! بودن تو در میان ما معلوم است که خیر است از برای ما، پس چگونه مفارقت تو خیر است از برای ما؟ حضرت فرمود که: بودن من در میان شما خیر است از برای شما به جهت آنکه خدا فرموده ﴿وَمَا كَانَ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾[۲] یعنی: «نبوده است که خدا عذاب کند ایشان را و حال آنکه تو در میان ایشان باشی، و نبوده است که خدا عذاب کنندهٔ ایشان باشد و حال آنکه ایشان استغفار می‌کنند». حضرت فرمود که: یعنی عذاب ایشان به شمشیر می‌کنند؛ و امّا خیر بودن مفارقت من شما را برای آن است که اعمال شما در هر روز دوشنبه و پنجشنبه بر من عرض می‌شود، اگر عمل نیکی از شما می‌بینم حمد می‌کنم خدا را بر آن، و اگر عمل بدی می‌بینم طلب آمرزش می‌کنم از برای شما[۳].

و در مجالس شیخ و بصائر به سند معتبر روایت کرده‌اند که ابن اذینه از حضرت صادق علیه السلام سؤال نمود از تفسیر قول خدا ﴿وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾، فرمود که: مراد از مؤمنان، مائیم[۴].

و ایضاً شیخ در مجالس و دیگران به سندهای معتبر از داود بن کثیر روایت نموده‌اند که گفت: روزی در خدمت حضرت صادق علیه السلام نشسته بودم، حضرت ابتدا فرمود بدون آنکه من سؤال کنم: ای داود! عرض شد بر من اعمال شما در روز پنجشنبه پس دیدم در آنچه عرض شد بر من صله و احسانی که تو نسبت به فلان پسر عمّ خود کرده‌ای پس شاد

---

۱. بصائر الدرجات ۴۲۷؛ مناقب ابن شهرآشوب ۴ / ۴۲۲؛ تفسیر عیاشی ۲ / ۱۰۹؛ کافی ۱ / ۲۱۹.

۲. سورهٔ انفال: ۳۳.

۳. امالی شیخ طوسی ۴۰۸ ـ ۴۰۹؛ بصائر الدرجات ۴۴۴؛ تفسیر عیاشی ۲ / ۵۴.

۴. امالی شیخ طوسی ۴۰۹؛ بصائر الدرجات ۴۲۷.

گردانید مرا آن و دانستم که این صلهٔ تو باعث آن می‌شود که زودتر فانی گردد عمر او و قطع شود اجل او.

داود گفت: من پسر عمّی داشتم معاند و خبیث و به من خبر رسید که او و عیالش از پریشانی حال بدی دارند پس براتی برای ایشان حواله کردم پیش از آنکه روانهٔ مکّهٔ معظمه شوم، چون به مدینه رسیدم حضرت مرا خبر داد به آن[۱].

و علی بن ابراهیم به سند صحیح از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: مراد به مؤمنون در این آیه، ائمهٔ طاهرین ﷺ اند[۲].

و ایضاً از آن حضرت روایت کرده است که: اعمال بندگان در هر صباح بر رسول خدا ﷺ عرض می‌شود، اعمال نیکان ایشان و بدان ایشان، پس حذر کنید و شرم نمائید هریک از شما از آنکه عرض شود بر پیغمبر او عمل قبیح او[۳].

و ایضاً از آن حضرت روایت نموده است که: هیچ مؤمنی و کافری را در قبر نمی‌گذارند مگر آنکه عرض شود عمل او بر رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ تا آخر ائمه که اطاعت آنها را خدا بر خلق واجب گردانیده است، و این است معنی قول حضرت عزّت ﴿وَقُلِ اعْمَلُوا﴾ تا آخر آیه[۴].

و در معانی الاخبار و تفسیر عیاشی نقل کرده است از ابو بصیر که به خدمت حضرت صادق ﷺ عرض کرد که: ابو الخطاب می‌گفت که: در هر روز پنجشنبه اعمال امّت بر حضرت رسول ﷺ عرض می‌شود، فرمود: نه چنین است و لیکن عرض می‌شود بر آن حضرت اعمال امّت در هر صباح عمل نیک و بد ایشان پس حذر کنید؛ پس حضرت این آیه را تلاوت نمود و ساکت شد، ابو بصیر گفت: مراد از مؤمنان، ائمه ﷺ اند[۵].

---

۱. امالی شیخ طوسی ۴۱۳؛ بصائر الدرجات ۴۲۹؛ خرایج ۲/ ۶۱۲؛ مناقب ابن شهرآشوب ۴/ ۲۲۷.
۲. تفسیر قمی ۱/ ۳۰۴.
۳. تفسیر قمی ۱/ ۳۰۴.
۴. تفسیر قمی ۱/ ۳۰۴؛ بصائر الدرجات ۴۲۸؛ تفسیر عیاشی ۲/ ۱۰۹. و روایت در بصائر و تفسیر عیاشی از امام باقر ﷺ است.
۵. معانی الاخبار ۳۹۲؛ تفسیر عیاشی ۲/ ۱۰۹؛ بصائر الدرجات ۴۲۴.

و در بصائر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: هر صباح عمل نیک و بد بندگان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض می‌شود پس حذر کنید[۱].

و به روایت دیگر، محمد بن مسلم از آن حضرت سؤال کرد که: آیا اعمال بر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض می‌شود؟ حضرت فرمود که: در آن شکی نیست؛ پس از تفسیر این آیه پرسیدم، فرمود که: مؤمنون، ائمه علیهم السلام اند که گواهان خدایند در زمین[۲].

و ایضاً از آن حضرت روایت نموده است که: اعمال عباد در هر روز پنجشنبه عرض می‌شود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله[۳].

و به روایت دیگر فرمود که: در هر روز پنجشنبه عرض می‌شود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمهٔ هدی علیهم السلام[۴].

و به روایت دیگر فرمود که: در هر روز پنجشنبه عرض می‌شود اعمال بندگان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله، و چون روز عرفه می‌شود حق تعالی اعمال دشمنان ما و دشمنان شیعیان ما را باطل می‌گرداند چنانچه فرموده است که ﴿وَقَدِمْنا إِلىٰ ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً﴾[۵] یعنی «آمدیم بسوی آنچه ایشان کرده‌اند از عمل پس گردانیدیم آن را مانند ذره‌ها که در هوا پهن گردیده که هیچ از آن به دست نمی‌آید و فایده‌ای بر آن مترتب نمی‌گردد»[۶].

و به روایت دیگر در تفسیر آیه فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمهٔ هدی علیهم السلام عرض می‌شود بر ایشان اعمال بندگان در هر روز پنجشنبه[۷].

و به روایت دیگر فرمود که: مؤمنان، ائمه علیهم السلام اند که اعمال بندگان هر روز بر ایشان

---

۱. بصائر الدرجات ۴۲۸؛ کافی ۲۱۹/۱.
۲. بصائر الدرجات ۴۲۰؛ تفسیر عیاشی ۱۰۸/۲ با کمی اختلاف.
۳. بصائر الدرجات ۴۲۶.
۴. بصائر الدرجات ۴۲۷.
۵. سورهٔ فرقان: ۲۳.
۶. بصائر الدرجات ۴۲۶.
۷. بصائر الدرجات ۴۲۷.

عرض می‌شود تا روز قیامت»[۱].

و ایضاً روایت نموده است که: یکی از خواص اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام از آن حضرت التماس نمود که: دعا کن از برای من و از برای اهل بیت من. حضرت فرمود: مگر دعا نمی‌کنم؟ بخدا سوگند که اعمال شما در هر شب و روز بر من عرض می‌شود. راوی گفت: من این سخن را عظیم شمردم، حضرت فرمود که: مگر نخوانده‌ای کلام خدا را ﴿قُلِ اعْمَلُوا﴾ تا آخر آیه[۲].

و ایضاً روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام به اصحاب خود فرمود که: چرا حضرت رسول صلی الله علیه و آله را آزرده می‌کنید؟ یکی از ایشان گفت: فدای تو شوم چگونه آن حضرت را آزرده می‌کنیم؟ فرمود: مگر نمی‌دانید که اعمال شما عرض می‌شود بر آن حضرت و چون معصیتی وگناهی در آنها می‌بیند آزرده می‌شود؟ پس آزرده مکنید آن حضرت را به معصیت و خوشحال نمائید او را به اعمال صالحه[۳].

وکلینی روایت کرده است که: مردی این آیه را در خدمت حضرت صادق علیه السلام خواند، حضرت فرمود که: آیه همچنین نیست وبه جای «و المؤمنون» «و المأمونون» است و مائیم مأمونون[۴] یعنی امین خدائیم به دین او و علوم او و شرایع و احکام او.

وسیّد ابن طاووس در رسالهٔ محاسبة النفس از تفسیر ابن ماهیار روایت کرده است که: عمار به حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کرد: آرزو دارم و دوست می‌دارم که شما در میان ما به قدر عمر نوح زندگانی کنید، پس حضرت فرمود که: ای عمار! زندگانی من بهتر است از برای شما و وفات من بد نیست از برای شما؛ امّا زندگانی من برای آنکه شما کارهای بد می‌کنید و من استغفار می‌کنم از برای شما، و امّا بعد از وفات من، پس از خدا بترسید و خوب بفرستید صلوات بر من و اهل بیت من، بدرستی که شما عرض کرده می‌شوید بر

۱. بصائر الدرجات ۴۲۷.

۲. بصائر الدرجات ۴۲۹؛ کافی ۱/۲۱۹؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/۲۰۷.

۳. بصائر الدرجات ۴۲۶؛ کافی ۱/۲۱۹.

۴. کافی ۱/۴۲۴.

من با نامهای شما و نامهای پدران شما، اگر امر نیکی از شما بر من عرض می‌شود حمد می‌کنم خدا را، و اگر امر بدی عرض می‌شود استغفار می‌کنم از برای گناهان شما.

پس منافقان و آنهائی که شک داشتند و آنهاکه در دل ایشان مرض کفر و نفاق بود گفتند که: گمان می‌کنید که اعمال عباد بر او عرض می‌شود بعد از وفات او با نامهای مادران و پدران ایشان و نسبتهای ایشان به قبیله‌های ایشان؟ این سخن نیست مگر دروغ؛ پس خدا این آیه را فرستاد ﴿قُلِ اعْمَلُوا ـ تا ـ الْمُؤْمِنُونَ﴾، گفتند: یا رسول الله! کیستند مؤمنان؟ فرمود: مراد از مؤمنان در این آیه آل محمدند، پس گفت ﴿وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ حضرت فرمود که: یعنی خبر می‌کند شما را به آنچه می‌کنید از طاعت یا معصیت[۱].

و به هریک از این مضامین احادیث بسیار هست، و به اعتبار اتحاد مضامین، به آنچه مذکور شد اکتفا نمودیم.

آیهٔ پنجم: ترجمه‌اش این است: «و یاد آور روزی را که مبعوث گردانیم از هر امّتی گواهی که شهادت دهد از برای نیکان و بدان پس رخصت ندهند کافران را در عذر خواستن و از ایشان طلب بازگشت و توبه ننمایند که خدا را از خود راضی گردانند».

شیخ طبرسی و علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده‌اند در تفسیر این آیه که: برای هر زمانی و امّتی امامی هست، و هر امّتی با امام خود مبعوث می‌گردند[۲].

و در مناقب ابن شهرآشوب از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در تفسیر این آیه که حضرت فرمود: مائیم گواهان بر این امّت[۳].

آیهٔ ششم: ترجمه‌اش این است: «و یاد آور روزی را که مبعوث می‌گردانیم در میان هر امّتی گواهی بر ایشان از صنف ایشان».

علی بن ابراهیم گفته است: یعنی از ائمه؛ وگفته است که: پس گفت به پیغمبر خود:

---

۱. سعد السعود ۹۸.

۲. مجمع البیان ۳/ ۳۷۸؛ تفسیر قمی ۱/ ۳۸۸؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۲۵۹.

۳. مناقب ابن شهرآشوب ۴/ ۱۹۵.

و بیاوریم تو را ـ ای محمد ـ گواه بر ایشان» یعنی بر ائمه، پس حضرت رسول ﷺ گواه است بر ائمه و ائمه گواهند بر مردم[۱].

آیهٔ هفتم: ترجمه‌اش این است که: «جهاد نمائید در راه خدا و اطاعت او آنچه سزاوار جهاد کردن است، او برگزید شما را و نگردانیده بر شما در دین حرج و تنگی، ملت پدر شما ابراهیم است. او مسمّی گردانیده است شما را به اسلام پیش از فرستادن قرآن و در این قرآن تا آنکه بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید شما گواه بر مردم».

علی بن ابراهیم روایت نموده است که: این آیه مخصوص آل محمد ﷺ است، و رسول بر آل محمد گواه است، و آل محمد گواهانند بر مردم بعد از حضرت رسول ﷺ، و حضرت عیسی ﷺ به خدا خواهد گفت که: من بر امّت خود گواه بودم مادامی که در میان ایشان بودم، و چون مرا قبض کردی تو گواه بودی بر ایشان و تو بر همه چیز گواهی، و خدا بر این امّت بعد از رسول خدا ﷺ گواه قرار داده از اهل بیت او و عترت او مادامی که در دنیا احدی از ایشان بوده باشد، پس چون ایشان برطرف شوند اهل زمین همه هلاک می‌شوند.

و رسول خدا ﷺ فرمود که: خدا ستاره‌ها را امان اهل آسمان گردانیده است و اهل بیت مرا امان اهل زمین گردانیده است[۲].

و ابن شهرآشوب روایت کرده است که: ﴿هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ﴾ اشاره است به دعای حضرت ابراهیم و اسمعیل ﷺ از برای آل محمد ﷺ که ملازم حرم بودند تا ایمان به حضرت رسول ﷺ آوردند، و پیغمبر بر آل محمد ﷺ گواه است و ایشان گواهانند بر مردم بعد از او[۳].

و در تفسیر فرات روایت کرده است که: از حضرت باقر ﷺ سؤال کردند از تفسیر این آیات، حضرت فرمود: مائیم مراد به این آیات و مائیم برگزیدگان و بر ما در دین حرج قرار

---

۱. تفسیر قمی ۱/ ۲۸۸.
۲. تفسیر قمی ۲/ ۸۸.
۳. مناقب ابن شهرآشوب ۴/ ۱۴۱.

نداده؛ و حرج، شدیدترین تنگیهاست؛ ﴿مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ﴾ مراد مائیم و بس و خدا ما را مسلمین نامیده؛ ﴿مِنْ قَبْلُ﴾ یعنی: در کتب گذشته؛ ﴿وَفِي هَٰذَا﴾ یعنی: در این قرآن؛ ﴿لِيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً﴾ پس رسول گواه است بر ما به آنچه رسانیدیم از جانب خدا، و مائیم گواهان بر مردم پس هرکه راست گوید در روز قیامت تصدیق او می‌کنیم و هرکه دروغ گوید در روز قیامت تکذیب او می‌کنیم[1].

و در قرب الاسناد از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: حضرت عزت به امّت من سه خصلت عطا کرده که نداده است آنها را مگر به پیغمبری:

اول آنکه: خدا پیغمبری که می‌فرستاد به او می‌فرمود که: سعی کن در دین و بر تو حرجی نیست، و به امّت من خطاب فرمود که ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ و مراد به حرج، تنگی است.

دوم آنکه: خدا پیغمبری که می‌فرستاد به او وحی می‌فرمود که، هرگاه تو را امری روی دهد که مکروه تو باشد دعا کن مرا تا مستجاب گردانم دعای تو را، و به امّت من این را عطا کرد در آنجا که فرمود ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾[2] یعنی: «دعا کنید و بخوانید مرا تا مستجاب گردانم دعای شما را».

سوم آنکه: چون خدا پیغمبری می‌فرستاد او را گواه بر قومش می‌گردانید و امّت مرا بر خلق گواه گردانید چنانچه فرموده است ﴿لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾[3].

و ابن بابویه در اکمال الدین روایت کرده که، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در ایام خلافت عثمان در حضور جمعی از مهاجران و انصار فرمود که: سوگند می‌دهم شما را بخدا که آیا می‌دانید که خدا در سورهٔ حج فرستاد ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا

۱. تفسیر فرات کوفی ۲۷۵؛ کافی ۱ / ۱۹۱؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱ / ۳۵۱.
۲. سورهٔ غافر ۶۰.
۳. قرب الاسناد ۸۴.

رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ ﴾[1] تا آخر سوره؟ پس سلمان ﷺ برخاست و گفت. یا رسول الله! کیستند آنها که تو بر ایشان گواهی و ایشان گواهانند بر مردم و خدا برگزیده است ایشان را و بر ایشان در دین حرجی قرار نداده است وملت پدر ایشان ابراهیم ﷺ ر به ایشان داده است؟ حضرت فرمود که: سیزده نفرند از این امّت به خصوص، و سایر امّت داخل نیستند؛ سلمان گفت: بیان فرما ایشان را از برای ما یا رسول الله، فرمود که: من و برادرم علی و یازده نفر از فرزندان من.

همه گفتند: بلی شنیدیم[2].

آیهٔ هشتم: ترجمه‌اش آن است: «و بیرون آوریم از هر امّتی گواهی پس بگوئیم به امّتها که: بیاورید برهان خود را بر صحت دینی که اختیار کرده بودید، پس در آن وقت بدانند که حق از خدا است و گم شود از ایشان و برطرف شود آنچه افترا می‌کردند».

علی بن ابراهیم از حضرت امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است در تفسیر این آیه که: از هر فرقه ی از این امّت امام ایشان را حاضر می‌کنند که گواهی دهد بر ایشان[3].

آیهٔ نهم. ترجمه‌اش آن است که: «در روز قیامت روشن گردد زمین به نور پروردگارش به عدالت» چنانچه مفسران گفته‌اند.

علی بن ابراهیم از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: ربّ زمین، امام زمین است؛ پرسیدند: امام کی بیرون خواهد آمد؛ چگونه خواهد بود؟ فرمود: مردم مستغنی خواهند گردید از نور آفتاب و ماه و اکتفا می‌کنند به نور امام[4].

و در ارشاد مفید از آن حضرت روایت نموده است: وقتی که قائم ﷺ ظاهر می‌شود روشن گردد زمین به نور پروردگارش و مستغنی می‌گردند بندگان از روشنائی آفتاب

---

۱. سورهٔ حج، ۷۷ و ۷۸.
۲ـ کمال الدین ۲۷۸ ـ ۲۷۹.
۳. تفسیر قمی ۲ / ۱۴۲
۴. تفسیر قمی ۲ / ۲۵۳؛ المحجة فیما نزل فی القائم الحجة ۱۸۴؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۵۲۴.

و ظلمت برطرف می‌شود[۱].

﴿وَوُضِعَ الْكِتَابُ﴾ یعنی: واگذاشته شود کتاب و نامهٔ حساب و بیاورند پیغمبران و گواهان را، مفسران گفته‌اند که: گواهان، ملائکه‌اند یا مؤمنان[۲]. و علی بن ابراهیم گفته است که: شهدا، ائمه ﷺ اند[۳].

﴿وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ﴾ یعنی: «و حکم کرده شود میان ایشان به حق».

﴿وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ «و ایشان ظلم کرده نشوند».

آیهٔ دهم: ترجمه‌اش این است که: «بگویند گواهان که: اینهایند آن جماعت که دروغ گفتند به پروردگار خود، بدرستی که لعنت بر ستمکاران است».

علی بن ابراهیم روایت نموده که: مراد به اشهاد، ائمه ﷺ اند؛ و ظالمان، آنهایند که ستم کردند بر آل محمد ﷺ و غصب نمودند حق ایشان را[۴].

آیهٔ یازدهم. موافق تفسیر اکثر مفسران ترجمه‌اش آن است که: «آیا کسی که بر بیّنه و برهانی باشد از جانب پروردگار خود و از پی او بیاید گواهی از جانب خدا مانند کسی است که چنین نباشد و تابع دنیا و لذات آن باشد»؛ بعضی گفته‌اند. بیّنه، قرآن است؛ و گواه، جبرئیل است که تلاوت می‌کند قرآن را. و بعضی گفته‌اند که: شاهد، محمد ﷺ است. و بعضی گفته‌اند: شاهد، ملکی است که او را حفظ می‌کند و بر حق مستقیم می‌دارد. و بعضی گفته‌اند: شاهد، علی بن ابی‌طالب ﷺ است که شهادت می‌دهد بر حقیقت رسول خدا ﷺ و او از آن حضرت است[۵].

و احادیث به این مضمون بسیار است، چنانچه شیخ طبرسی از حضرت امام رضا

---

۱. ارشاد شیخ مفید ۲ / ۳۸۱.

۲. مجمع البیان ۴ / ۵۰۹.

۳. تفسیر قمی ۲ / ۲۵۲.

۴. تفسیر قمی ۱ / ۳۲۵.

۵. مجمع البیان ۳ / ۱۵۰؛ تفسیر طبری ۷ / ۱۷؛ تفسیر بغوی ۲ / ۳۷۷؛ تفسیر فخر رازی ۱۷ / ۲۰۱؛ تفسیر قرطبی ۹ / ۱۶.

و امام محمد تقی علیه السلام روایت نموده است[1].

و کلینی از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که: امیر المؤمنین علیه السلام شاهد است بر رسول خدا صلی الله علیه و آله، و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بیّنه و برهان است از جانب پروردگارش[2].

و در بصائر الدرجات روایت نموده است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: بخدا سوگند که آیه‌ای نازل نشده در کتاب خدا در شب یا روز مگر آنکه می‌دانم که کی نازل شده، و کسی نیست که تیغ بر سرش گردیده باشد از صحابه مگر آنکه آیه‌ای در شأن او نازل شده است که او را بسوی بهشت می‌برد یا بسوی جهنم. پس مردی برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین! کدام است آن آیه که در شأن تو نازل شده؟ فرمود: مگر نشنیده‌ای که خدا می‌فرماید ﴿أَفَمَنْ كانَ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بیّنه است از جانب پروردگارش، و من شاهدم بر او و من از اویم[3].

و شیخ طوسی نیز در مجالس این مضمون را روایت کرده[4].

و در تفسیر عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که: آن که بر بیّنه است از جانب پروردگارش، رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ و آن که تالی اوست بعد از او و شاهد است بر او و از اوست، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است پس اوصیای او یکی بعد از یکی[5].

و در این باب احادیث بسیار است و بعضی در مجلد آینده که در بیان احوال امیر المؤمنین علیه السلام است مذکور خواهد شد انشاء الله.

آیهٔ دوازدهم: ترجمه‌اش این است که: «بیاید در قیامت هر نفسی با او کشاننده‌ای باشد و گواهی».

در تفسیر علی بن ابراهیم و نهج البلاغه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که:

---

۱. مجمع البیان ۳/ ۱۵۰.
۲. کافی ۱/ ۱۹۰.
۳. بصائر الدرجات ۱۳۳.
۴. امالی شیخ طوسی ۳۷۱.
۵. تفسیر عیاشی ۲/ ۱۴۲.

سائق می‌کشاند او را بسوی محشر، و شاهد گواهی می‌دهد بر او به اعمال او[۱].

و در کتاب تأویل الآیات از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: سائق، امیر المؤمنین علیه السلام است؛ و شهید، حضرت رسول صلی الله علیه و آله[۲].

---

۱. تفسیر قمی ۲/۳۲۴؛ نهج البلاغه ۱۱۶، خطبه ۸۵.

۲. تأویل الآیات الظاهرة ۲/۶۰۹.

فصل دوازدهم

در بیان اخباری که مشتمل است بر تأویل آیات مؤمنین وایمان ومسلمین واسلام به اهل بیت علیهم السلام وولایت ایشان، وتأویل آیات کفار ومشرکین وکفر وشرک واصنام به اعدای ایشان وترک ولایت ایشان

ابن شهرآشوب از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی ﴿بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللهُ بَغْياً أَنْ يُنَزِّلَ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾[1] یعنی «بد چیزی است آنچه به آن خریدند جانهای خود را آنکه کافر شوند به آنچه خدا فرستاده است از برای حسد بر اینکه خدا بفرستد از فضل خود وحی را بر هرکه خواهد از بندگانش» حضرت فرمود که: مراد، حسد بر ولایت امیر المؤمنین واوصیاء از فرزندان اوست[2].

وعلی بن ابراهیم روایت نموده است در تفسیر قول حق تعالی ﴿وَكَذٰلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هٰؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ﴾[3] یعنی: «وهمچنین فرستادیم بسوی تو کتاب را، پس آنها که داده‌ایم به ایشان کتاب را ایمان می‌آورند به کتاب، واز این جماعت نیز بعضی ایمان می‌آورند به

---

۱. سورهٔ بقره: ۹۰
۲. مناقب ابن شهرآشوب ۱/ ۳۴۶.
۳. سورهٔ عنکبوت: ۴۷.

کتاب، و انکار نمی‌کنند آیات ما را مگر کافران».

علی بن ابراهیم گفته است که: مراد به اینها که کتاب به ایشان داده شده، آل محمد ﷺ اند که لفظ و معنی کتاب نزد آنها است. و از این جماعت یعنی سایر مؤمنان از اهل قبله[۱].

و ایضاً روایت کرده است در تفسیر آیهٔ کریمه ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾[۲] یعنی: «بتحقیق که منّت گذاشت خدا بر مؤمنان چون فرستاد در میان ایشان رسولی از نفسهای ایشان». فرمود: مراد از مؤمنان، آل محمد ﷺ اند[۳]، و این بهتر است از آنچه مفسران تکلف کرده‌اند که مراد به انفس ایشان جنس ایشان است که عرب باشند.

و ایضاً روایت کرده است در تفسیر آیهٔ ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ﴾[۴] یعنی «آنها که ایمان آوردند و تابع ایشان گردانیدیم فرزندان ایشان را در ایمان، ملحق گردانیدیم به ایشان فرزندان آنها را ـ در داخل شدن بهشت، یا رسیدن به درجهٔ پدران ـ و کم نکردیم به این ملحق کردن از عمل پدرها و ثواب ایشان چیزی را».

مشهور میان مفسران آن است که این آیه در باب اطفال مؤمنان است که خدا ملحق می‌گرداند ایشان را به پدرهای ایشان در بهشت[۵]. و در احادیث ما نیز این تفسیر وارد شده است[۶].

و علی بن ابراهیم روایت کرده است که. ﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾ پیغمبر ﷺ است و امیر المؤمنین ﷺ؛ و ذرّیّات ایشان، ائمه و اوصیاء از فرزندان ایشانند که در امامت و خلافت

---

۱. تفسیر قمی ۲ / ۱۵۰؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱ / ۴۳۱.
۲. سورهٔ آل عمران: ۱۶۴.
۳. تفسیر قمی ۱ / ۱۲۲.
۴. سورهٔ طور: ۲۱.
۵. مجمع البیان ۵ / ۱۶۵؛ تفسیر طبری ۱۱ / ۴۸۸؛ تفسیر بغوی ۴ / ۲۳۹؛ تفسیر جلالین ۶۹۷.
۶. تفسیر تبیان ۹ / ۴۰۸؛ کافی ۳ / ۲۴۹؛ من لا یحضره الفقیه ۳ / ۴۹۰.

ایشان را ملحق به امیر المؤمنین ﷺ گردانید حق تعالی؛ و آن حجت و نصّی که حضرت رسول ﷺ در حقّ امیر المؤمنین ﷺ بیان کرد هیچ کم نکرد در حقّ ذرّیّهٔ آن حضرت، و حجت امامت ایشان یکی است و اطاعت همه یکی است و پیروی همه واجب است[۱].

و حق تعالی می‌فرماید ﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللهِ وَما أُنْزِلَ إِلَيْنا وَما أُنْزِلَ إِلىٰ إِبْراهِيمَ وَإِسْماعِيلَ وَإِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْباطِ وَما أُوتِيَ مُوسىٰ وَعِيسىٰ وَما أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ * فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ ما آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما هُمْ فِي شِقاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾[۲] یعنی: «بگوئید: ایمان آوردیم به خدا و به آنچه نازل شده بسوی ما ـ که قرآن باشد ـ و به آنچه نازل شده بسوی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط ـ که فرزندان و فرزند زاده‌های یعقوبند ـ و به آنچه داده شده است به موسی و عیسی و به آنچه داده شده‌اند پیغمبران از جانب پروردگار ایشان، ما جدائی نمی‌افکنیم میان احدی از ایشان و ما از برای خدا انقیاد کنندگانیم، پس اگر ایمان بیاورند به مثل آنچه شما ایمان آورده‌اید پس بتحقیق که هدایت یافته‌اند، و اگر رو بگردانند و ایمان نیاورند پس ایشان در مقام شقاق و معانده‌اند پس بزودی خدا کفایت شرّ ایشان می‌کند و خدا شنوا است گفته‌های شما را و دانا است اخلاص شما را».

کلینی و عیاشی و دیگران از حضرت امام محمد باقر ﷺ روایت نموده‌اند که: خطاب ﴿قُولُوا﴾ در این آیه بسوی آل محمد ﷺ است، یعنی علی و فاطمه و حسنین و امامان بعد از ایشان ﷺ، و شرط ﴿فَإِنْ آمَنُوا﴾ یعنی: اگر ایمان بیاورند، مراد سایر مردمند که باید ایمان ایشان مثل ایمان ائمه ﷺ باشد و در عقاید و اعمال متابعت ایشان کنند[۳].

و اکثر مفسران خطاب ﴿قُولُوا﴾ را متوجه جمیع مؤمنان گردانیده‌اند، ﴿فَإِنْ آمَنُوا﴾ «پس اگر ایمان بیاورند» گفته‌اند: مراد اهل کتابند از یهود و نصاری[۴]، و تأویلی که در

---

۱. تفسیر قمی ۲/ ۳۳۲؛ کافی ۱/ ۲۷۵؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۶۱۶.

۲. سورهٔ بقره، ۱۳۶ و ۱۳۷.

۳. کافی ۱/ ۴۱۵ـ۴۱۶؛ تفسیر عیاشی ۱/ ۶۲؛ تفسیر الآیات الظاهرة ۱/ ۸۰.

۴. تفسیر طبری ۱/ ۶۱۸ و ۶۲۰؛ تفسیر ابن کثیر ۱/ ۱۶۴.

حدیث است ظاهرتر است از تأویل ایشان به سبب آنکه ﴿ما أُنْزِلَ إِلَيْنا﴾ به این تفسیر انسب است، زیراکه نزول قرآن اولاً بر رسول خدا ﷺ و اهل بیت او که در خانهٔ وحی حاضر بودند شده و بعد از آن به سایر مردم رسیده.

و ایضاً مقرون ساخته‌اند به آنچه نازل شده بر ابرهیم و اسمعیل و سایر پیغمبران ﷺ، پس همچنان که در قراین این دو فقره ذکر پیغمبران و رسولان شده، در این فقره نیز مناسب آن است که «منزلٌ إِلَيْهِم» امثال و اضراب ایشان باشند از انبیاء و اوصیاء ﷺ.

و کلینی و نعمانی روایت کرده‌اند از حضرت امام محمد باقر ﷺ در تفسیر این آیه ﴿وَمِنَ النّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللهِ أَنْداداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللهِ﴾[1] یعنی: «و از مردم کسی هست که می‌گیرد بغیر از خدا مثلی چند از آنها که دوست می‌دارند ایشان را مانند دوستی خدا»؛ حضرت فرمود که: اینها دوستان ابو بکر و عمرند که ایشان را امام گرفته‌اند بغیر از امامی که خدا از برای مردم قرار داده.

و ایضاً فرموده است در تفسیر این آیات ﴿وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعاً وَأَنَّ اللهَ شَدِيدُ الْعَذابِ ۞ إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبابُ ۞ وَقالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَما تَبَرَّؤُا مِنّا كَذٰلِكَ يُرِيهِمُ اللهُ أَعْمالَهُمْ حَسَراتٍ عَلَيْهِمْ وَما هُمْ بِخارِجِينَ مِنَ النّارِ﴾[2] یعنی: «اگر ببینند آنهاکه ستم کرده‌اند بر خود ـ به آنچه از برای خدا شریک قرار داده‌اند ـ در وقتی که عذاب را ببینند در قیامت آنکه قوّت و قدرت از برای خدا است همه و آنکه خدا شدید است عقاب او، در وقتی که بیزار شوند آنهاکه پیشوا بوده‌اند از آنها که متابعت ایشان کرده‌اند و ببینند عذاب را و بریده شود به ایشان سببها و وسیله‌ها که در میان ایشان بود در دنیا، و بگویند آنهاکه متابعت کرده‌اند: کاشکی ما را بازگشتنی می‌بود به دنیا پس بیزار می‌شدیم از ایشان چنانچه ایشان بیزار شدند از ما، چنین می‌نماید خدا به ایشان عملهای ایشان را حسرتها بر

۱. سورهٔ بقره: ۱۶۵.

۲. سورهٔ بقره: ۱۶۵ـ۱۶۷.

ایشان، و ایشان بیرون آینده نیستند از آتش جهنم»، حضرت فرمود: بخدا سوگند که ایشان پیشوایان ظلمند ـ که غصب حقّ اهل بیت نمودند ـ و تابعان ایشان[۱].

و در کتاب تأویل الآیات از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده است در تأویل قول حق تعالی ﴿ءَإِلٰهٌ مَعَ اللهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ﴾[۲] یعنی: «آیا خدائی هست با خداوند عالمیان؟ بلکه اکثر ایشان نمی‌دانند حق را»، حضرت فرمود که: یعنی آیا امام هدایت با امام ضلالت شریک می‌تواند بود که با یکدیگر مقرون باشند[۳]؟

و ایضاً از تفسیر ابن ماهیار به سند معتبر روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله به من فرمود: یا علی! نیست فاصله‌ای میان کسی که تو را دوست دارد و میان آن که ببیند آنچه دیده‌های او به آن روشن شود مگر آنکه مرگ را ببیند، پس این آیه را تلاوت نمود ﴿رَبَّنا أَخْرِجْنا نَعْمَلْ صالِحاً غَيْرَ الَّذِي كُنّا نَعْمَلُ﴾[۴]. فرمود که: یعنی دشمنان ما چون داخل جهنم شوند گویند: ای پروردگار ما! بیرون آور ما را از جهنم تا عمل شایسته بکنیم در ولایت علی علیه السلام غیر آنچه می‌کردیم در عداوت او، پس در جواب او گویند ﴿أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ ما يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجاءَكُمُ النَّذِيرُ﴾[۵] «آیا عمر ندادیم شما را آنقدر که پند گیرد کسی که خواهد پند گیرد و آمد بسوی شما ترساننده‌ای؟»، حضرت فرمود که: نیست ستمکاران آل محمد علیهم السلام را یاوری که ایشان را یاری کند و از عذاب الهی نجات دهد[۶].

و حق تعالی می فرماید ﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوها وَأَنابُوا إِلَى اللهِ لَهُمُ الْبُشْرىٰ﴾[۷] یعنی: «آنها که اجتناب کردند از بتها و پیشوایان باطل که عبادت کنند آنها را

---

۱. کافی ۱ / ۳۷۴؛ غیبت نعمانی ۱۳۴؛ تفسیر عیاشی ۱ / ۷۲؛ اختصاص ۳۳۴.
۲. سورهٔ نمل: ۶۱.
۳. تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۴۰۱.
۴. سورهٔ فاطر: ۳۷.
۵. سورهٔ فاطر: ۳۷.
۶. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۴۸۵ ـ ۴۸۶.
۷. سورهٔ زمر: ۱۷.

و بازگشت کردند بسوی خدا، از برای ایشان است مژده و بشارت».

ابن ماهیار روایت کرده است از حضرت صادق ﷺ که خطاب کرد به شیعیان که: شمائید آنها که اجتناب نمودید از عبادت طاغوت که ترک اطاعت خلفای جور کرده‌اید و هرکه اطاعت کند جباری را پس بتحقیق که او را پرستیده است[1].

و ایضاً ابن ماهیار روایت کرده است که از حضرت صادق ﷺ از تفسیر قول حق تعالی سؤال کردند ﴿لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾[2]، مفسران گفته‌اند: مراد آن است که اگر با خدا شریک قرار دهی هرآینه حبط و باطل می‌شود عمل تو و البته خواهی بود از جمله زیانکاران ـ و در بعضی احادیث وارد شده که: ظاهر خطاب به آن حضرت است و مقصود تنبیه دیگران است چنانچه می‌گویند: تو را می‌گوئیم همسایه بشنود[3] ـ، در این حدیث فرمود حضرت که: مراد آن نیست که شما گمان کرده‌اید و فهمیده‌اید، حق تعالی در وقتی که وحی نمود بسوی پیغمبرش که حضرت امیرالمؤمنین ﷺ را علم و نشانهٔ هدایت مردم گرداند و او را وصی و جانشین خود قرار دهد، معاذ بن جبل پنهان کسی را به خدمت آن حضرت فرستاد گفت: شریک کن در ولایت علی ﷺ دیگران را تا مردم میل کنند به قول تو و تصدیق تو را نمایند، پس خدا در باب نصب حضرت امیر ﷺ آیه‌ای فرستاد ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾[4] یعنی: «ای رسول! برسان به مردم آنچه نازل شده است بسوی تو از جانب پروردگار تو»، در آن وقت حضرت شکایت کرد بسوی جبرئیل و گفت: مردم در باب خلافت علی مرا تکذیب می‌کنند و قبول قول من نمی‌کنند، پس خدا این آیه را فرستاد که: اگر با علی در خلافت، دیگری را شریک گردانی عمل تو حبط می‌شود، و نمی‌تواند بود که خدا پیغمبری را بسوی اهل عالم بفرستد و او شفیع گنهکاران باشد و ترسد که او شریک با خدا قرار دهد؛

---

۱. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۵۱۲.

۲. سورهٔ زمر: ۶۵.

۳. عیون اخبار الرضا ۱ / ۲۰۲.

۴. سورهٔ مائده: ۶۷.

رسول خدا ﷺ اوثق وامین تر بود نزد خدا از آنکه به او بگوید که: اگر شریک بیاوری به من وحال آنکه او از برای باطل کردن شرک و ترک نمودن بتها و هر معبودی که غیر از خدا باشد آمده بود، پس مراد آن است که: شریک گردانی در ولایت علی ؑ مردان دیگر را[۱].

وایضاً به سند معتبر از حضرت باقر ؑ روایت کرده است در تأویل این آیات ﴿وَكَذَٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ﴾ یعنی: «و همچنین واجب شده است حکم پروردگار تو بر آنها که کافر شدند آنکه ایشان اصحاب آتش جهنمند»، حضرت فرمود که: یعنی بنی امیّه ایشانند که کافر شدند و ایشانند اصحاب جهنم؛ پس حق تعالی فرمود ﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ﴾ «آنها که برمی‌دارند عرش را»، حضرت فرمود که: یعنی رسول خدا ﷺ و اوصیای او که حاملان علم الهی‌اند. ﴿وَمَنْ حَوْلَهُ﴾ یعنی: «و آنها که بر دور عرشند»، فرمود که: یعنی ملائکه؛ ﴿يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ... وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾ یعنی: «تنزیه و ثنا می‌کنند پروردگار خود را و طلب آمرزش می‌کنند برای آنها که ایمان آورده‌اند»، حضرت فرمود که: ایشان شیعهٔ آل محمد ﷺ اند؛ ﴿رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا﴾ یعنی: می‌گویند «ای پروردگار ما! فرا گرفته‌ای همه چیز را به رحمت و علم»؛ ﴿فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا﴾ یعنی: «پس بیامرز آنها را که توبه کردند»، فرمود که: یعنی توبه کردند از ولایت و محبت ابوبکر و عمر و عثمان و بنی امیّه؛ ﴿وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ﴾ «و پیروی نمودند راه تو را»، فرمود که: یعنی متابعت امیرالمؤمنین ؑ کردند و او سبیل خدا است؛ ﴿وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ * رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ﴾ یعنی «نگاه دار ایشان را از عذاب جهنم ای پروردگار ما، و داخل کن ایشان را در باغستانهای اقامت که از آنجا بیرون نیایند، آن باغستانهائی که وعده داده‌ای ایشان را و هرکه شایسته است از پدران و زنان و فرزندان ایشان بدرستی که

---

۱. تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۵۲۲.

تویی غالب و حکیم، و نگاه دار ایشان را از بدیها» حضرت فرمود که: مراد از سیئات و بدیها، بنی امیه‌اند و سایر خلفای جور و شیعیان ایشان؛ ﴿وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادَوْنَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ * قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ﴾ یعنی: «و هرکه را نگاه داری از بدیها در روز جزا پس بدرستی که رحم کرده‌ای او را و این است فیروزی عظیم، بدرستی که آنان که کافر شدند ندا کرده شوند در قیامت: هرآینه دشمنی خدا بزرگتر است از دشمنی شما مر نفسهای خود را در وقتی که خوانده می‌شوید بسوی ایمان پس کافر شدید و نگرویدید به آن، گویند: ای پروردگار ما! میرانیدی ما را دو مرتبه یکی در دنیا و یکی در قبر بعد از سؤال، و زنده گردانیدی ما را دو مرتبه یکی در دنیا و یکی در قیامت یا در قبر، پس اعتراف کردیم به گناهان خود پس هیچ راهی هست به بیرون رفتن از جهنم؟»، حضرت فرمود: مراد از آنان که کافر شدند، بنی امیه‌اند، و مراد به ایمان، ولایت علی بن ابی طالب ﷺ است.

﴿ذَٰلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ﴾[1] یعنی: «این لازم بودن عذاب شما را به سبب آن است که هرگاه اهل ایمان خدا را به وحدانیت و یگانگی می‌خواندند در دنیا، کافر می‌شدید، و اگر مشرکان شریک با خدا می‌خواندند ایمان می‌آوردید، پس حکم امروز از برای خداوند بلندمرتبه و بزرگوار است»، حضرت فرمود که: این خطاب با شیاطین است که چون خدا را به ولایت علی ﷺ به تنهائی می‌خواندند کافر می‌شدید، اگر با علی ﷺ در خلافت شریک قرار می‌دادند و امامی غیر او را نام می‌بردند ایمان می‌آوردید و قبول می‌کردید امامت او را[2].

و ایضاً از حضرت امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی ﴿فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ * ذَٰلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ

---

۱. آیات این روایت آیات ۶ـ۱۲ سورهٔ غافر می‌باشند.

۲. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۵۲۸ـ۵۲۹؛ تفسیر قمی ۲ / ۲۵۵.

اللهِ النّارُ لَهُمْ فِيها دارُ الخُلْدِ جَزاءً بِما كانُوا بِآياتِنا يَجْحَدُونَ ﴾[1]، فرمود که: یعنی «البته بچشانیم آنان راکه کافر شدند به ترک ولایت امیرالمؤمنین ﷺ عذابی سخت در دنیا و هرآینه جزا دهیم ایشان را بدترین آنچه می‌کردند ـ در آخرت ـ این است جزای دشمنان خدا آتش جهنم، ایشان راست در جهنم سرای جاوید یعنی هرگز بیرون نیایند، این جزا به سبب آن است که بودند در دنیا که انکار می‌کردند آیات ما را»، حضرت فرمود که: آیات خدا ائمه ﷺ اند[2].

و ابن ماهیار روایت کرده است از حضرت علی بن الحسین ﷺ که فرمود: مائیم اولای مردم به خدا و سزاوارترین مردم به دین خدا و مائیم آنها که مقرر کرده است و بیان نموده از برای ما دین خود را، پس فرمود که ﴿ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ ﴾ یعنی: «بیان کرد و ظاهر گردانید از برای شما از دین» ای آل محمد ﴿ ما وَصّىٰ بِهِ نُوحاً ﴾ «آنچه وصیت کرد به آن نوح راکه بعمل آورد و حفظ کند» حضرت فرمود که: پس خدا وصیت کرد ما را به آنچه وصیت کرد به آن نوح را، ﴿ وَالَّذِي أَوْحَيْنا إِلَيْكَ ﴾ «و آنچه وحی کردیم بسوی تو» ای محمد؛ ﴿ وَما وَصَّيْنا بِهِ إِبْراهِيمَ وَمُوسىٰ وَعِيسىٰ ﴾ «و آنچه وصیت کردیم به آن ابراهیم و موسی و عیسی را»، حضرت فرمود: ما دانستیم علم ایشان را و رسانیدیم آنچه دانستیم و به ما سپردند علم ایشان را پس مائیم وارث پیغمبران و وارث اولوالعزم از رسولان؛ ﴿ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ ﴾ «آنکه برپا دارید دین را» ای آل محمد؛ ﴿ وَلا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ ﴾ «و متفرق و پراکنده مشوید و مجتمع باشید در دین حق»؛ ﴿ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ ما تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ ﴾ «بزرگ و دشوار است بر مشرکان آنچه می‌خوانی ایشان را بسوی آن»، حضرت فرمود که: یعنی ولایت علی ﷺ؛ ﴿ اللهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ ﴾[3] «خدا بر می‌گزیند و می‌کشد بسوی خود هرکه ... نابه و بازگشت کند بسوی خدا» حضرت فرمود که:

---

۱. سورهٔ فصّلت: ۲۷ و ۲۸.
۲. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۵۲۴ـ۵۲۵، و روایت در آن از امام صادق ﷺ است.
۳. آیه‌ای که در این روایت آمده آیهٔ ۱۳ سورهٔ شوری می‌باشد.

یعنی اجابت تو کند بسوی ولایت علی علیه السلام[1].

و ایضاً ابن ماهیار روایت کرده است که حضرت باقر علیه السلام به محمد بن حنفیه فرمود که: محبت ما اهل بیت چیزی است که خدا در جانب راست دل مؤمن می‌نویسد، و هرکه این محبت را خدا در دل او نوشت کسی محو نمی‌تواند کرد، مگر نشنیده‌ای که حضرت عزت می‌فرماید ﴿أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الإِيمَانَ﴾[2] و محبت ما اهل بیت، ایمان است[3].

و ایضاً به سندهای بسیار از حضرت صادق و امام رضا علیهما السلام روایت کرده است در تفسیر آیهٔ ﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ﴾[4] «آیا دیدی آن کسی را که تکذیب کرد به دین و آن را به دروغ نسبت داد؟»، فرمودند که: مراد به دین، ولایت علی علیه السلام است[5].

و فرات بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تفسیر آیهٔ ﴿صِبْغَةَ اللهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ صِبْغَةً﴾[6] یعنی: طلب کنید رنگ کردن خدا را و کیست نیکوتر از خدا از برای رنگ کردن به دین و ایمان؛ نه اینکه ترسایان فرزندان خود را در آب فرو می‌بردند و می‌گفتند: رنگ می‌کنیم به رنگ نصرانیت، حضرت فرمود که: مراد رنگ کردن مؤمنان است به ولایت اهل بیت و اقرار به امامت ایشان در روزی است که پیمان ولایت از ایشان گرفتند[7].

و ایضاً روایت کرده است از ابان بن تغلب که گفت: از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم از تفسیر این آیه که ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾[8] یعنی: «آنان که ایمان آوردند و مخلوط نکردند ایمان خود را به ظلم، این

۱. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۵۴۳؛ بصائر الدرجات ۱۱۸ـ۱۱۹؛ تفسیر فرات کوفی ۲۸۴ـ۲۸۵.
۲. سورهٔ مجادله: ۲۲.
۳. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۶۷۶.
۴. سورهٔ ماعون: ۱.
۵. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۸۵۵.
۶. سورهٔ بقره: ۱۳۸.
۷. تفسیر فرات کوفی ۶۲؛ کافی ۱ / ۴۲۲؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱ / ۸۰.
۸. سورهٔ انعام: ۸۲.

گروه مر ایشان را است ایمنی و ایشانند هدایت یافتگان»، حضرت فرمود: ای ابان! شما می‌گوئید که ظلم در این آیه شرک به خدا است و ما می‌گوئیم این آیه در شأن علی بن ابی طالب و اهل بیت او ﷺ نازل شده است زیرا که ایشان یک چشم زدن به خدا شرک نیاورده‌اند هرگز و عبادت لات و عزّی نکردند چنانچه آن سه خلیفهٔ ناحق کردند، و حضرت امیر ﷺ اول کسی بود که با پیغمبر نماز کرد و تصدیق او کرد پس این آیه در شأن او نازل شده است[۱].

وکلینی از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است در تفسیر این آیه که: مراد آن است که ایمان آوردند به آنچه محمد ﷺ آورده است از ولایت و امامت حضرت امیر المؤمنین ﷺ و ذرّیّهٔ او و مخلوط نگردانند به ولایت ابی بکر و عمر و عثمان، پس ایمان ملبس به ظلم آن است که به ولایت ایشان مخلوط گرداند[۲].

و ایضاً در تفسیر فرات از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است در تفسیر آیهٔ ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾[۳] یعنی: «آنان که ایمان آوردند و آرام گرفت دلهای ایشان به یاد خدا، بدانید که به یاد خدا آرام می‌گیرد و ساکن می‌شود دلها»، حضرت فرمود که: حضرت رسول ﷺ به جناب امیر ﷺ فرمود: می‌دانی این آیه در شأن که نازل شده است؟ عرض کرد: خدا و رسول خدا داناترند، فرمود: در شأن کسی نازل شده که تصدیق کند مرا و ایمان آورد به من و دوست دارد تو را و فرزندان تو را بعد از تو و تسلیم کند امامت را از برای تو و امامان بعد از تو[۴].

و عیاشی از حضرت صادق ﷺ روایت نموده است در تفسیر این آیه که: ذکر خدا، محمد ﷺ است و دلها به او مطمئن می‌گردد، و آن حضرت ذکر خداست و حجاب خداست[۵].

---

۱. تفسیر فرات کوفی ۱۳۴.
۲. کافی ۱ / ۴۱۳؛ تفسیر عیاشی ۱ / ۳۶۶؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱ / ۱۶۴.
۳. سورهٔ رعد: ۲۸.
۴. تفسیر فرات کوفی ۲۰۷.
۵. تفسیر عیاشی ۲ / ۲۱۱.

و علی بن ابراهیم روایت کرده است که ﴿الَّذِینَ آمَنُوا﴾ شیعیانند؛ و ذکر خدا، امیر المؤمنین است و ائمه ﷺ[1].

و ایضاً فرات از حضرت امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است که فرمود: محبت ما ایمان است، و بغض و عداوت ما کفر است، پس این آیه را خواند ﴿لکِنَّ اللهَ حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الإیمانَ وَزَیَّنَهُ فِي قُلُوبِکُمْ وَکَرَّهَ إِلَیْکُمُ الکُفْرَ وَالفُسُوقَ وَالعِصْیانَ أُولئِكَ هُمُ الرّاشِدُونَ﴾[2] یعنی: «و لیکن خدا دوست گردانیده بسوی شما ایمان را و زینت داده است آن را در دلهای شما، و مکروه کرده بسوی شما کفر و فسوق و معصیت را، آن گروه ایشانند راه یافتگان به طریق صلاح و رستگاری»[3].

و کلینی و علی بن ابراهیم روایت کرده‌اند در تأویل این آیه که: ایمان، امیرالمؤمنین ﷺ؛ و کفر، ابو بکر است؛ و فسوق، عمر؛ و عصیان، عثمان است[4].

و کلینی روایت کرده است از حضرت صادق ﷺ در تفسیر قول حق تعالی ﴿وَهُدُوا إِلَی الطَّیِّبِ مِنَ القَوْلِ وَهُدُوا إِلیٰ صِراطِ الحَمِیدِ﴾[5] یعنی: «هدایت یافته شده‌اند مؤمنان بسوی پاکیزه و نیکوئی از گفتار و هدایت یافته شدند به راه خداوند مستحقّ حمد و ستایش» فرمود که: این آیه در شأن حمزه و جعفر و عبیده و سلمان و ابو ذر و مقداد و عمار نازل شده که هدایت یافتند بسوی ولایت امیرالمؤمنین ﷺ[6].

و علی بن ابراهیم از حضرت صادق ﷺ روایت نموده است در تفسیر قول رب العزه ﴿إِنَّهُمْ یَکِیدُونَ کَیْداً﴾[7] یعنی: «کافران مکر می‌کنند مکر کردنی»، حضرت فرمود: مراد ابو بکر و عمر است و سایر منافقانند که مکر کردند با رسول خدا ﷺ و با امیر

---

۱. تفسیر قمی ۱/۳۶۵.
۲. سورة حجرات: ۷.
۳. تفسیر فرات کوفی ۴۲۸.
۴. کافی ۱/۴۲۶؛ تفسیر قمی ۲/۳۱۹؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲/۶۰۵.
۵. سورة حج: ۲۴.
۶. کافی ۱/۴۲۶؛ مناقب ابن شهرآشوب ۳/۱۱۶.
۷. سورة طارق، ۱۵.

المؤمنين ﷺ و با فاطمه ﷺ، و ﴿أَكِيدُ كَيْداً﴾[1] «و من مکر با ایشان می‌کنم مکر کردنی» به آنکه در دنیا حکم اسلام را به ایشان جاری می‌کنم و در آخرت با کافران ایشان را بـه جهنم می‌برم یا جزای مکر ایشان را می‌دهم؛ ﴿فَمَهِّلِ الكافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْداً﴾[2] «پس مهلت ده کافران را، مهلت ده ایشان را اندک زمانی». حضرت فرمود که: چون حضرت قائم مبعوث گردد و ظاهر شود انتقام می‌کشد برای من از جباران و پیشوایان باطل از قـریش وبنی امیّه و سایر مردم[3].

و ابن ماهیار به سند معتبر از حضرت باقر ﷺ روایت کرده است در تفسیر این آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الكِتابِ وَالمُشْرِكِينَ فِي نارِ جَهَنَّمَ﴾[4] یعنی: «آنها که کافر شدند از اهل کتاب و مشرکان در آتش جهنم‌اند». حضرت فرمود که: مراد آن جماعتند که قرآن بر ایشان نازل شد پس مرتد شدند و کافر شدند به آنکه بعد از رسول ﷺ مـعصیت امـیر المؤمنین ﷺ کردند[5].

و به روایت دیگر، ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الكِتابِ﴾ آنهایند که تکذیب شیعه می‌کنند؛ و مشرکان، آنهایند که با امیرالمؤمنین ﷺ در خلافت شریک قرار داده‌اند. یعنی: نبوده‌اند آنان که کافر شده‌اند از تکذیب کنندگان شیعه و آنها که امیرالمؤمنین ﷺ را از مرتبهٔ اول خلافت به مرتبهٔ چهارم قرار داده‌اند جدا از کفر و شرک تا بیاید بسوی ایشان بیّنه. فرمود که: یعنی واضح شود حق از برای ایشان؛ ﴿رَسُولٌ مِنَ اللهِ﴾ یعنی محمد ﷺ، ﴿يَتْلُو صُحُفاً مُطَهَّرَةً﴾[6] یعنی «تلاوت می‌کند صحیفه‌های پاکیزه را». حضرت فرمود که یعنی دلالت می‌کند مردم را بر اولوالامر بعد از خود که ائمه ﷺ اند و ایشانند صحف مطهّره؛

---

۱. سورهٔ طارق: ۱۶.
۲. سورهٔ طارق: ۱۷.
۳. تفسیر قمی ۲ / ۴۱۶؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۷۸۴.
۴. سورهٔ بیّنه: ۶.
۵. تفسیر قمی ۲ / ۴۳۲، و در آن روایت از علی بن ابراهیم است.
۶. سورهٔ بیّنه: ۲.

﴿فِيها كُتُبٌ قَيِّمَةٌ﴾[1] فرمود که: یعنی نزد ایشان است حقّ واضح؛ ﴿وَما تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ﴾ یعنی: «متفرق نشدند آنهاکه تکذیب شیعه کردند» ﴿إِلَّا مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾[2] «مگر بعد از آنکه حق به نزد ایشان آمد»؛ ﴿وَما أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ فرمود که: یعنی «مأمور نشده‌اند این اصناف مسلمانان مگر از برای آنکه عبادت کنند خدا را در حالتی که خالص گردانیده باشند از برای خدا دین را» به آنکه ایمان بیاورند به خدا و رسول و ائمه ﷺ. ﴿وَذٰلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ﴾[3] «و این است دین قیّمه» فرمود که: قیّمه، فاطمهٔ زهرا ﷺ است ـ و به روایت دیگر، حضرت قائم ﷺ است ـ؛ ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ﴾ فرمود: یعنی آنها که ایمان آورده‌اند به خدا و رسول و به اولوالامر و اطاعت نموده‌اند ایشان را در آنچه امر کرده‌اند. ﴿أُولٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾[4] یعنی: «ایشان بهترین خلایقند»[5].

و به روایت دیگر فرمود که: این آیه در شأن آل محمد ﷺ نازل شده است[6].

و در امالی شیخ از جابر انصاری روایت کرده است که: روزی نزد حضرت رسول ﷺ نشسته بودیم ناگاه حضرت امیرالمؤمنین ﷺ آمد، حضرت رسول ﷺ فرمود که: آمد بسوی شما برادر من، پس فرمود: بحقّ آن خداوندی که جانم بدست قدرت اوست او و شیعیانش رستگارانند در روز قیامت، پس فرمود که: بدانید بخدا قسم بدرستی که ایمان او به خدا بیش از همهٔ شما است و او برپادارنده‌تر است امر خدا را از شما و وفا کننده‌تر است به عهد خدا از شما، و او داناتر است به حکم خدا از شما و قسمت بالسویّه را بیش از همه رعایت می‌نماید، و عدالتش در میان رعیت بیش از همهٔ شما است

---

۱. سورهٔ بیّنه: ۲.
۲. سورهٔ بیّنه: ۴.
۳. سورهٔ بیّنه: ۵.
۴. سورهٔ بیّنه: ۷.
۵. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۸۲۹.
۶. تفسیر قمی ۲ / ۴۳۲، و این قول علی بن ابراهیم است.

ومزیّت وفضیلتش نزد خدا از همه بیشتر است؛ گفت جابر که: پس این آیه نازل شد، وهرگاه آن حضرت پیدا می‌شد اصحاب محمد ﷺ می‌گفتند: آمد خیر البریّه[1].

وایضاً از حضرت امیرالمؤمنین ؑ روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود که: هیچ هدهد نیست مگر آنکه بر بالش نوشته به خط و زبان سریانی که آل محمد خیر البریّه[2].

وایضاً از یعقوب پسر میثم تمار روایت نموده است که گفت. رفتم به خدمت حضرت امام محمد باقر ؑ وگفتم: فدای تو شوم ای فرزند رسول خدا. در کتابهای پدر خود یافتم که حضرت امیرالمؤمنین ؑ به پدرم میثم گفت: دوست دار دوست آل محمد را هرچند فاسق وزناکار باشد. ودشمن دار دشمن آل محمد را هرچند بسیار روزه گیرد و بسیار نماز کننده باشد که من شنیدم از رسول خدا ﷺ که این آیه را خواند ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ـ تا ـ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ پس رو به جانب من گردانید که: ایشان والله تو و شیعیان تواند یا علی، و وعده‌گاه تو وایشان حوض کوثر است، خواهند آمد با روهای نورانی و دست و پاهای نورانی و تاجها بر سر.

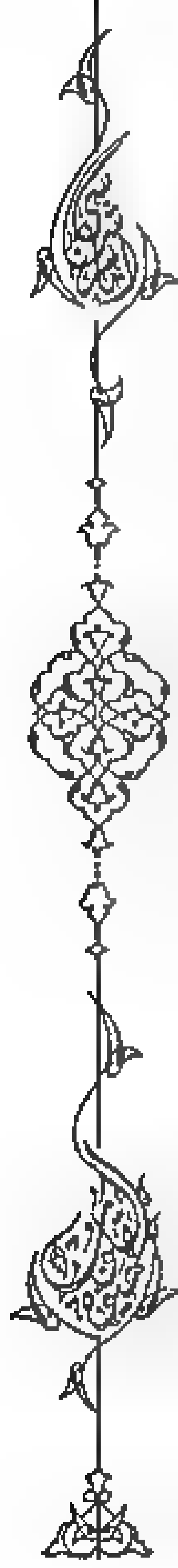
پس حضرت امام محمد باقر ؑ فرمود که: در کتاب علی ؑ چنین نوشته شده است[3].

واحادیث بسیار در باب نزول این آیه در شأن حضرت امیرالمؤمنین ؑ روایت شده است[4]، وبعضی در مجلد احوال آن حضرت مذکور خواهد شد.

وبعد از این حق تعالی فرموده است ﴿رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾[5] یعنی: «خدا از

---

۱. امالی شیخ طوسی ۲۵۱؛ تفسیر فرات کوفی ۵۸۵؛ شواهد التنزیل ۲/ ۴۶۷؛ ترجمة الامام علی من تاریخ ابن عساکر ۲/ ۴۴۲؛ کفایة الطالب ۲۴۴.
۲. امالی شیخ طوسی ۳۵۰؛ عیون اخبار الرضا ۱/ ۲۶۱.
۳. امالی شیخ طوسی ۴۰۵.
۴. طرائف ۸۷؛ شواهد التنزیل ۲/ ۴۷۳.
۵. سورهٔ بیّنه: ۸.



ایشان راضی شد و ایشان از خدا راضی شدند».

از حضرت صادق ﷺ روایت کرده‌اند که: خدا راضی است از مؤمنان در دنیا و آخرت، و مؤمن هرچند در دنیا از خدا راضی است امّا در دلش چیزی هست برای آنچه می‌بیند از تمحیص و ابتلاء و امتحان، و چون در روز قیامت ثوابهای خدا را که برای او مقرر کرده می‌بیند در آن وقت راضی می‌شود از خدا آنچه حق و سزاوار رضا و خشنودی است[1].

و ایضاً روایت کرده است از ابان بن تغلب که: حضرت صادق ﷺ این آیه را تلاوت نمود ﴿وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ * الَّذِينَ لا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالآخِرَةِ هُمْ كافِرُونَ﴾[2] یعنی: «وای بر مشرکان! آنان که نمی‌دهند زکات را و ایشان به آخرت کافرند»، پس فرمود که: ای ابان! آیا گمان می‌کنی که خدا از بت‌پرستان و مشرکان زکات اموال ایشان را طلب می‌کند و ایشان با خدا خدای دیگر می‌پرستند؟ ابن گفت: پس کیستند ایشان؟ حضرت فرمود که: یعنی وای بر آنها که با امام اول شریک قرار دادند و رد نکردند بسوی امام آخر آنچه گفت در حق او امام اول و ایشان به او کافرند[3].

و علی بن ابراهیم روایت نموده است در تفسیر قول خدا: ﴿وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثاقَهُ الَّذِي واثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنا وَأَطَعْنا﴾[4] یعنی: «یاد کنید نعمت خدا را بر شما و پیمان او را که بر شما محکم گرفت چون گفتید: شنیدیم و اطاعت کردیم»، فرمود که: چون حضرت رسول ﷺ پیمان گرفت بر ایشان به ولایت و امامت حضرت علی بن ابی طالب ﷺ گفتند: شنیدیم واطاعت‌کردیم، پس شکستند پیمان را بعد از آن حضرت[5].

و کلینی از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است در تفسیر قول خدا ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ﴾[6] یعنی: «اوست که خلق کرده است شما را، پس بعضی از

---

۱. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۸۳۰.

۲. سورة فصّلت: ۶ و ۷.

۳. تفسیر قمی ۲ / ۲۶۲؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۵۳۴.

۴. سورة مائده: ۷.

۵. تفسیر قمی ۱ / ۱۶۳.

۶. سورة تغابن: ۲.

شما کافرند و بعضی مؤمن»، فرمود که: دانست خدا ایمان ایشان را به ولایت ما و کفر ایشان را به ولایت ما در روزی که پیمان از ایشان گرفت در صلب آدم و ایشان ذرّه‌ای چند بودند[۱].

و ایضاً روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر ﷺ که: خدا خطاب کرده است جناب امیر ﷺ را در قرآن در آنجا که فرموده است ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوّاباً رَحِيماً * فَلا وَرَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتّى يُحَكِّمُوكَ فِيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً﴾[۲] یعنی: «اگر آنان که ایشان چون ستم کردند بر نفسهای خود می‌آمدند بسوی تو پس طلب آمرزش می‌کردند از خدا و طلب آمرزش می‌کرد برای ایشان رسول، هرآینه می‌یافتند خدا را قبول کنندهٔ توبه و مهربان، پس نه بحقّ پروردگار تو که ایمان ندارند ایشان تا آنکه حَکَم سازند تو را در آنچه نزاع و اختلاف افتد میان ایشان پس نیابند در خاطر خود تنگی از آنچه حکم کنی تو و انقیاد کنند حکم تو را انقیاد کردنی»، حضرت فرمود: این خطاب با جناب امیر ﷺ است در باب صحیفهٔ ملعونه که ابو بکر و عمر و جمعی از منافقان نوشتند و با یکدیگر عهد کردند که هرگاه خدا محمد ﷺ را از دنیا ببرد نگذارند که خلافت به بنی هاشم برسد[۳]. مراد از ﴿ما شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾ این است که ستمی بر خود کردند، یعنی ایشان کافر شدند به این عمل و ایمان ایشان درست نمی‌شود مگر آنکه بیایند به نزد جناب امیر ﷺ پس استغفار کنند و طلب مغفرت کند از برای ایشان رسول خدا ﷺ، و این قرینه است برای آنکه مخاطب به این خطاب حضرت رسول نیست و اگرنه بایست «و استغفرت لهم» بگوید، هرآینه توبهٔ ایشان قبول خواهد شد؛ پس بعد از آن بیان فرمود کیفیت توبهٔ ایشان را که توبهٔ ایشان مقبول نیست و ایمان ایشان درست نیست مگر آنکه به خدمت حضرت امیرالمؤمنین ﷺ بیایند و اقرار به گناه خود بکنند و آن حضرت را حَکَم

۱. کافی ۱/۴۱۳؛ بصائر الدرجات ۸۱؛ تفسیر قمی ۲/۳۷۱.

۲. سورهٔ نساء: ۶۴ و ۶۵.

۳. کافی ۱/۳۹۱.

نمایند که: اگر می‌خواهی ما را به تلافی این خطا که کرده‌ایم بکش و خواهی عفو کن و ببخش، پس هر حکمی که از اینها بکند در حقّ ایشان راضی باشند و دلتنگ نباشند، هرگاه چنین کنند توبهٔ ایشان مقبول می‌شود.

پس بعد از این فرمود ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا ما یُوعَظُونَ بِهِ لَکانَ خَیْراً لَهُمْ﴾[1] حضرت فرمود: یعنی اگر بکنند آنچه پند داده شدند به آن در باب علی ﷺ که در آیهٔ سابقه مذکور شد هرآینه بهتر خواهد بود از برای ایشان[2].

وایضاً از حضرت صادق ﷺ روایت نموده است در تفسیر این آیه ﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَیٰوةَ الدُّنْیا﴾[3] یعنی، «بلکه اختیار می‌کنید زندگانی دنیا را»، حضرت فرمود که: یعنی ولایت ابو بکر و عمر و عثمان و سایر خلفاء جور که دنیا با ایشان بود، ﴿وَالآخِرَةُ خَیْرٌ وَأَبْقیٰ﴾[4] «و سرای آخرت بهتر و باقی‌تر است»، حضرت فرمود که: مراد ولایت حضرت امیر المؤمنین ﷺ است که ثواب آخرت مترتب است بر آن[5].

وایضاً از حضرت امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است در تفسیر این آیه ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّینِ حَنِیفاً﴾[6] یعنی: «پس راست گردان روی خود را برای دین حق در حالتی که میل کننده باشی از دینهای باطل» ﴿فِطْرَةَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها﴾[7] یعنی: «از خلقتی که خدا مردم را بر آن خلق کرده»[8].

و علی بن ابراهیم و صفار و ابن بابویه به سندهای بسیار از حضرت امام رضا و حضرت صادق ﷺ روایت نموده‌اند که: مراد آن است که مفطور گردانیده ایشان را بر معرفت در

۱. سورهٔ نساء: ۶۶.
۲. کافی ۱/ ۴۱۷.
۳. سورهٔ اعلی: ۱۶.
۴. سورهٔ اعلی: ۱۷.
۵. کافی ۱/ ۴۱۸؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۷۸۵.
۶. سورهٔ روم: ۳۰.
۷. سورهٔ روم: ۳۰.
۸. کافی ۱/ ۴۱۹؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۴۳۵. و در هر دو مصدر حضرت فرمود که: مراد ولایت است.

روز الست به توحید که «لا اله الا الله و محمد رسول الله و علی ولیّ الله» است، تا اینجا داخل توحید است[1]، و هرکه اقرار به امامت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نکرده است به یگانگی خدا اقرارش درست نیست و مشرک است.

و ایضاً به سند معتبر روایت نموده است از حضرت صادق علیه‌السلام در تفسیر قول حق تعالی ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْراً لَمْ يَكُنِ اللهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلاً﴾[2] یعنی: «آنان که ایمان آوردند، پس کافر شدند، پس ایمان آوردند، پس کافر شدند، پس زیاده کردند کفر را، نخواهد بود که خدا بیامرزد ایشان را و نه آنکه هدایت کند ایشان را به راهی از راههای خیر و نجات»، حضرت فرمود: این آیه در حقّ ابوبکر و عمر و عثمان نازل شده که ایمان آوردند به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در اول امر یعنی به زبان، وکافر شدند یعنی کفر خود را ظاهر کردند در وقتی که حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله عرض کرد بر ایشان ولایت امیر المؤمنین علیه‌السلام را و فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ» یعنی: «هرکه من مولا و صاحب اختیار اویم علی مولای اوست»، پس چون حضرت تکلیف بیعت به آنها کرد به‌ناچار به زبان اقرار کردند و بیعت با امیرالمؤمنین علیه‌السلام نمودند، پس کافر شدند در وقتی که حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله از دنیا رحلت فرمود پس اقرار به بیعت نکردند پس کفر را زیاد کردند و آنها راکه با امیر المؤمنین علیه‌السلام در روز غدیر بیعت کرده بودند جبر کردند که با ابوبکر بیعت کنند، یا آنکه حضرت امیر علیه‌السلام را جبر به بیعت کردند، پس باقی نماند از برای این گروه هیچ جزو و بهره‌ای از ایمان[3].

و فرمود در تفسیر این آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ﴾[4] یعنی: «بدرستی آنها که برگشتند از دین بر پشتهای

---

۱. تفسیر قمی ۱۵۵/۲؛ بصائر الدرجات ۷۸؛ توحید ۳۲۹؛ تفسیر فرات کوفی ۳۲۲؛ مناقب ابن شهرآشوب ۱۲۱/۳؛ الیقین فی امرة امیرالمؤمنین ۱۸۸ و ۴۳۱.

۲. سورهٔ نساء: ۱۳۷.

۳. کافی ۴۲۰/۱؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱۴۲/۱ـ۱۴۳.

۴. سورهٔ محمد: ۲۵.

خود ـ یعنی به کفری که در آن بودند ـ بعد از آنکه ظاهر شده بود از برای آنها هدایت، شیطان زینت داد برای ایشان ضلالت ایشان را و دراز گردانید آرزوهای ایشان را»، حضرت فرمود که: ایشان ابوبکر و عمر و عثمانند که از ایمان برگشتند به ترک ولایت امیر المؤمنین ﷺ[1].

و ایضاً فرمود در تفسیر این آیه ﴿وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ﴾[2] یعنی: «هر که اراده کند در حرم کاری که میل کند از حق و مقرون باشد به ستم، بچشانیم او را عذاب دردناک»، حضرت فرمود که: این آیه در باب ابوبکر و عمر و ابوعبیده که کاتب ایشان بود در وقتی که داخل کعبه شدند و عهد و پیمان بستند بر کفر خود و انکار آنچه نازل شده بود در شأن امیرالمؤمنین ﷺ، پس ملحد شدند در میان خانهٔ خدا به ظلمی که کردند بر حضرت پیغمبر ﷺ و ولیّ آن حضرت علی بن ابی طالب ﷺ پس دورند از رحمت خدا گروه ستمکاران[3].

و ایضاً روایت نموده است از حضرت صادق ﷺ در آیهٔ کریمهٔ ﴿إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ * يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ﴾[4] یعنی: «به درستی که شما در قول مختلفید»، فرمود که: گفتار مختلف ایشان در ولایت علی ﷺ بود، برگردانیده می شود از بهشت هر که برگردد از ولایت علی ﷺ[5].

و ایضاً کلینی و ابن ماهیار از حضرت باقر ﷺ روایت کرده‌اند که: این آیه چنین نازل شد «فأبیٰ اکثر الناس بولایة عليّ الّا کفوراً» یعنی: ابا کردند اکثر مردم مگر انکار ولایت علی ﷺ را[6].

---

۱. کافی ۱ / ۴۲۰.

۲. سورهٔ حج، ۲۵.

۳. کافی ۱ / ۴۲۱؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱ / ۳۳۵.

۴. سورهٔ ذاریات: ۸ و ۹.

۵. کافی ۱ / ۴۲۲؛ تفسیر قمی ۲ / ۳۲۹؛ مناقب ابن شهرآشوب ۳ / ۱۱۶، و روایت در هر سه مصدر از امام باقر ﷺ است.

۶. کافی ۱ / ۴۲۵؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱ / ۲۹۱؛ مناقب ابن شهرآشوب ۳ / ۱۲۸؛ تفسیر عیاشی ۲ / ۳۱۷.

و فرمود: این آیه نیز چنین نازل شده است «وقل الحق من ربکم في ولاية علي فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر انّا أعتدنا للظالمين آل محمد ناراً أحاط بهم سرادقها» یعنی: بگو: حق و قول درست از جانب پروردگار شما است در ولایت علی ؑ، پس هر که خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد کافر شود، ما آماده کرده‌ایم از برای ستمکاران به آل محمد ﷺ آتشی که احاطه کرده به ایشان پرده‌های آن[1].

و در کتاب تأویل الآیات از اخطب خوارزم که از علمای سنّیان است روایت کرده که او از ابن عباس روایت کرده است که، جماعتی از حضرت رسول ﷺ پرسیدند که: این آیه در حقّ که نازل شده است ﴿وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً﴾[2] یعنی: «وعده کرده است خدا آنها را که ایمان آورده‌اند و عملهای شایسته کرده‌اند از ایشان آمرزش گناهان و مزدی عظیم را»؟ حضرت فرمود که: چون روز قیامت شود بسته شود علمی از نور سفید و ندا کند منادی که: برخیزد سیّد مؤمنان و برخیزد با او آنها که ایمان آوردند بعد از مبعوث شدن محمد ﷺ، پس برخیزد علی ؑ و علمی از نور سفید بدست او دهد و در زیر آن علم جمیع سابقان اوّلان از مهاجران و انصار باشند، مخلوط نمی‌شوند با ایشان غیر ایشان تا آنکه بنشینند بر منبری از نور رب العزه و عرض نمایند جمیع را بر آن حضرت یکی یکی و هریک را مزدش و نورش را به او عطا می‌کند، پس چون تا آخر ایشان می‌رسد به ایشان گویند: دانستید صفت خود را و منازل خود را در بهشت؟ بدرستی که پروردگار شما می‌گوید که: شما را نزد من آمرزش و مزد عظیم هست، یعنی بهشت؛ پس حضرت برخیزد و این گروه در زیر علم او باشند تا ایشان را داخل بهشت گرداند و غیر آنها را داخل جهنم گرداند. پس این است معنی قول حق تعالی ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللهِ وَرُسُلِهِ أُولٰئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَداءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ﴾[3]

---

۱. کافی ۱/۴۲۵؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/۲۹۲ ـ ۲۹۳؛ مناقب ابن شهرآشوب ۳/۱۲۸. و روایت در تأویل الآیات و مناقب با کمی اختلاف ذکر شده است

۲. سورۂ فتح: ۲۹.

۳. سورۂ حدید: ۱۹.

یعنی: «آنان که ایمان به خدا و رسولهای او آوردند، این جماعت ایشان بسیار تصدیق کنندگانند پیغمبران را و شهیدان یا گواهانند نزد پروردگار ایشان، مر ایشان را است اجر ایشان و نور ایشان». حضرت فرمود که: یعنی سابقین اوّلین و مؤمنان و آنها که ولایت امیر المؤمنین ﷺ دارند. ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾[1] یعنی: «و آنان که کافر شدند و تکذیب کردند به آیات ما، ایشانند اصحاب جهنم». فرمود که: یعنی کافر شدند و دروغ پنداشتند ولایت را و انکار کردند حقّ علی ﷺ را[2].

مترجم گوید که: احادیث در تأویل این نوع آیت بسیار است که در «بحار الانوار» ذکر شده[3] و بعضی در مجلد احوال حضرت امیر ﷺ است که مذکور خواهد شد ان‌شاءالله.

و تأویل ایمان به ولایت اهل بیت ﷺ ظاهر است زیرا که جزو عمدهٔ ایمان است و مستلزم سایر اجزاء نیز هست، و اصول و فروع ایمان به بیان ایشان معلوم می‌شود، و تأویل ایمان به ایشان به اعتبار همین جهات و کمال ایمان در ایشان واضح است؛ و تأویل کفر به انکار ولایت نیز معلوم است زیرا که جزو عمدهٔ ایمان از ایشان مسلوب است، و ایضاً انکار آنچه پیغمبر آورده است ﷺ کفر است و تأویل شرک به شریک گردانیدن در ولایت یا انکار ولایت به چند وجه است:

اول آنکه: در برابر امامی که خدا نصب کرده دیگری را نصب نمودن با خدا شریک شدن است.

دوم آنکه: اطاعت کسی کردن که خدا نفرموده باشد، حکم پرستیدن او دارد چنانچه حق تعالی مکرر در قرآن فرموده که: عبادت شیطان مکنید؛ اطاعت او را عبادت فرموده وفرموده که: اهل کتاب وعلما و رهبانان خود را خدایان گرفته‌اند بغیر از خدا، اطاعت ایشان را در باطل پرستیدن شمرده.

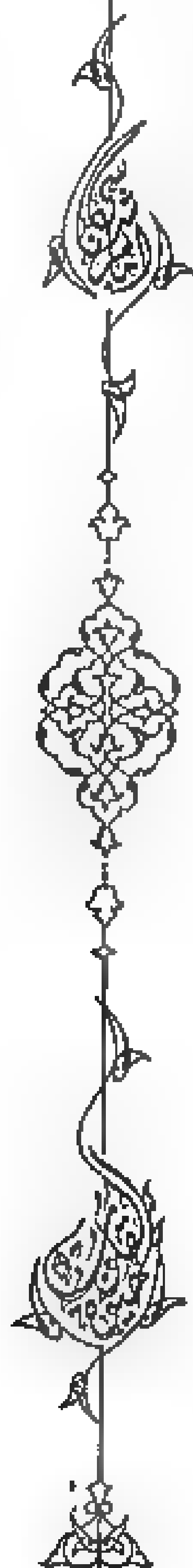
---

۱. سورهٔ حدید: ۱۹.

۲. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۶۰۰؛ امالی شیخ طوسی ۳۷۸؛ مناقب ابن محمد رلي ۲۶۷؛ مناقب ابن شهرآشوب ۲۶۳/۳.

۳. رجوع شود به بحار الانوار ۲۲ / ۳۵۴.

سوم آنکه: حق تعالی بسیاری از چیزها که نسبت به دوستانش واقع شده به خود نسبت داده، چنانچه ظلم بر ایشان را ظلم بر خود شمرده، و اطاعت و بیعت ایشان را اطاعت و بیعت خود قرار داده، پس می تواند بود که شریک با ایشان قرار دادن را شریک با خود قرار داده باشد.



فصل سیزدهم

در بیان احادیثی که دلالت می‌کند بر آنکه ایشان ابرارند و متقیان و سابقان و مقرّبان، و شیعیان ایشان اصحاب یمینند؛ و دشمنان ایشان اشرار و فجّار و اصحاب شمالند

ابن ماهیار در تفسیر قول خدا ﴿السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ * فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ﴾[1] ـ مفسران گفته‌اند که: یعنی آنها که سبقت گرفته‌اند به ایمان و اطاعت به رسول خدا سبقت خواهند گرفت در آخرت بسوی بهشت، ایشانند مقرّبان در بهشتهای نعیم[2] ـ از حضرت امیر ﷺ روایت کرده است که فرمود: من اسبق سابقانم بسوی خدا و رسول[3].

و از ابن عباس روایت کرده است که: سبقت گیرندگان سه کسند: حزقیل ﷺ مؤمن آل فرعون که پیش از همه ایمان آورده به حضرت موسی ﷺ؛ و حبیب صاحب یاسین که پیش از همه ایمان آورد به حضرت عیسی ﷺ؛ و علی بن ابی طالب ﷺ که پیش از همه ایمان آورد به محمد ﷺ و او افضل ایشان است[4].

---

۱. سورهٔ واقعه: ۱۰ ـ ۱۲.

۲. تفسیر تبیان ۹ / ۴۹۰؛ مجمع البیان ۵ / ۲۱۵؛ تفسیر بیضاوی ۴ / ۲۳۱

۳. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۶۴۲.

۴. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۶۴۱ ـ ۶۴۲؛ تفسیر روح المعانی ۱۴ / ۱۳۲. و برای اطلاع از این روایت که از ابن عباس و غیر او به عبارتهای متفاوت نقل شده است، رجوع شود به ترجمة الامام علی من تاریخ ابن عساکر، پاورقی ۱ / ۹۱؛ احقاق الحق ۵ / ۵۸۷ و بعد از آن؛ الغدیر ۲ / ۳۰۶.

و ابن شهرآشوب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: مائیم سابقون ـ که پیشی گرفته‌ایم بر همهٔ امّت در همهٔ کمالات ـ، و مائیم آخرون ـ که دولت ما بعد از همه خواهد بود ـ[1].

و ابن ماهیار از شیخ طوسی روایت کرده است به سند او از ابن عباس که گفت: پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله از تفسیر آیهٔ کریمهٔ ﴿وَالسَّـٰبِقُونَ السَّـٰبِقُونَ * أُولَـٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾، حضرت فرمود که: جبرئیل گفت: ایشان علی و شیعیان اویند که سبقت می‌گیرند بسوی بهشت و مقرّبند بسوی خدا به گرامی داشتن خدا ایشان را[2].

و ایضاً از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده است در تفسیر آیهٔ مبارکهٔ ﴿فَأَمَّا إِن كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ * فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ﴾[3] یعنی: «اگر میّت از جملهٔ مقرّبان است پس از برای او رَوح هست ـ یعنی یا استراحت یا نسیم بهشت ـ و ریحان ـ یعنی رزق طیّب و نیکو، یا گل بهشت که در وقت مردن می‌آورند که او ببوید ـ و بهشتی که در آن تنعّم کند»، حضرت فرمود که، این آیه در شأن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است و امامان بعد از او علیهم السلام[4].

و در عیون اخبار الرضا علیه السلام از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: در شأن من این آیه نازل شده است ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾[5].

و در کتاب سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است که: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حجتها که بر مهاجران و انصار تمام نمود فرمود که: سوگند می‌دهم شما را بخدا که آیا می‌دانید در وقتی که نازل شد ﴿وَالسَّـٰبِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنصَارِ﴾[6]

---

۱. مناقب ابن شهرآشوب ۴ / ۳۰۸.

۲. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۶۴۳، امالی شیخ طوسی ۷۲، امالی شیخ مفید ۲۹۸.

۳. سورهٔ واقعه: ۸۸ و ۸۹.

۴. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۶۵۲، تفسیر برهان ۴ / ۲۸۵.

۵. عیون اخبار الرضا ۲ / ۶۵.

۶. سورهٔ توبه: ۱۰۰.

﴿وَالسّابِقُونَ السّابِقُونَ * أُولٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾ پرسیدند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله از تفسیر این دو آیه، حضرت فرمود که: خدا فرستاده است در شأن پیغمبران و اوصیاء ایشان پس من بهترین پیغمبران خدا و رسولان اویم، و وصیّ من بهترین اوصیاء است که علی بن ابی‌طالب باشد؟ همه گفتند: بلی شنیدیم[1].

و شیخ طبرسی در مجمع البیان از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده است که: سابقان، چهار کسند: پسر آدم که کشته شد، و سابق امّت موسی و او مؤمن آل فرعون است، و سابق امّت عیسی و او حبیب نجار است، و سابق امّت محمد صلی الله علیه و آله و او علی بن ابی‌طالب است[2].

و کلینی روایت کرده است که: حضرت امام محمد باقر علیه السلام به جماعتی از شیعه خطاب نمود که: شما شیعیان خدائید و شما یاوران خدائید و شمائید سابقون اوّلون و سابقون آخرون و سابقون در دنیا و سابقون در آخرت بسوی بهشت، ما ضامن شده‌ایم از برای شما بهشت را به ضامنی خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله[3].

و علی بن ابراهیم روایت کرده است که: اصحاب میمنه مؤمنانند که گناهان کرده‌اند و ایشان را در موقف حساب بازمی‌دارند، و سابقون آنهایند که سبقت می‌نمایند بسوی بهشت بی‌حساب[4].

و کلینی از اصبغ بن نباته روایت نموده است که، مردی آمد به خدمت حضرت امیر علیه السلام و عرض نمود: یاامیرالمؤمنین! جماعتی می‌گویند بنده زنا نمی‌کند درحالتی‌که مؤمن باشد و دزدی نمی‌کند و شراب و ربا نمی‌خورد و خون حرام نمی‌ریزد در حالتی که مؤمن باشد، و این سخن سنگین است بر من و سینه‌ام تنگی می‌کند که بگویم این بنده نماز را مثل من می‌خواند و مردم‌را دعوت به اسلام مثل من می‌کند و او دختر به من می‌دهد و من دختر به او می‌دهم و او میراث از من می‌برد و من از او، از برای گناه اندکی که کند از ایمان بدر می‌رود.

---

۱. کتاب سلیم بن قیس ۱۴۷ با اندکی اختلاف؛ احتجاج ۱ / ۲۴۱.
۲. مجمع البیان ۵ / ۲۱۵.
۳. کافی ۸ / ۲۱۳؛ فضائل شیعه ۹؛ امالی شیخ طوسی ۷۲۲؛ تفسیر فرات کوفی ۵۴۹.
۴. تفسیر قمی ۲ / ۳۴۶.

حضرت فرمود که: راست است آنچه گفتی و من شنیدم از حضرت رسول ﷺ که چنین می‌گفت و دلیل بر این کذب خدا است، حق تعالی مردم را بر سه طبقه خلق نموده و سه منزلت برای ایشان قرار داده است در قرآن: اصحاب میمنه و اصحاب مشئمه و سابقون؛ پس آنچه ذکر کرده است از سابقین پس ایشانند پیغمبران، بعضی مرسل و بعضی غیر مرسل، و در ایشان پنج روح قرار داده است: روح القدس، و روح الایمان، و روح القوّة، و روح الشهوة، و روح البدن.

پس به روح القدس مبعوث گردیدند پیغمبران، بعضی مرسل و بعضی غیر مرسل، و به این روح چیزها را می‌دانند.

و به روح ایمان عبادت می‌کنند خدا را و شریک نمی‌گردانند به او چیزی را.

و به روح قوّت جهاد می‌کنند با دشمن خود و تحصیل معاش خود می‌کنند.

و به روح شهوت طعام لذیذ میل می‌نمایند و به حلال از زنهای جوان نکاح می‌کنند.

و به روح بدن راه می‌روند.

پس این جماعت آمرزیده‌اند یعنی معصومند، و اگر به ندرت ترک اولیٰ و مکروهی بکنند خدا عفو می‌کند و اثرش با ایشان نمی‌ماند؛ پس حضرت فرمود که: خدا می‌فرماید ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ﴾[1] یعنی: «این پیغمبران را فزونی و زیادتی دادیم بعضی از ایشان بر بعضی به فضیلت، از پیغمبران کسی بود که خدا با او سخن گفت چون حضرت موسی ﷺ و محمد ﷺ، و بلند کرد بعضی از ایشان را پایه‌های بسیار ـ که محمد ﷺ است ـ و دادیم عیسی پسر مریم را معجزه‌های واضح و قوّت دادیم او را به روح مقدس پاکیزه»، و در باب جمیع پیغمبران فرمود ﴿وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ﴾[2] یعنی: «و تقویت کرد ایشان را به روحی که از اوست» یعنی برگزیدهٔ اوست یا از عطاهای اوست،

---

۱. سورهٔ بقره: ۲۵۳.

۲. سورهٔ مجادله: ۲۲.

حضرت فرمود: یعنی گرامی داشت ایشان را به آن روح پس زیادتی داد ایشان را بغیر ایشان.

پس ذکر کرد اصحاب میمنه را و ایشان مؤمنانند چنانچه سزاوار ایمان است، و در ایشان چهار روح قرار داده: روح ایمان، روح قوّت، روح شهوت، روح بدن؛ پس پیوسته بنده این چهار روح راکامل می‌گرداند تا آنکه حالتی بر او و رد شود.

پس آن مرد گفت. یا امیرالمؤمنین! آن حالت کدام است؟

حضرت فرمود: امّا اول آنها پس چنان است که حق تعالی فرموده ﴿وَمِنكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئاً﴾[1] یعنی: «و بعضی از شما برمی‌گردد به خسیس‌ترین عمرها ـ که عمر خرافت باشد ـ تا آنکه بداند بعد از دانستن، هیچ چیزی را»، حضرت فرمود: پس این مرد کم می‌شود از او جمیع ارواح و از دین خدا بدر نمی‌رود زیراکه خدا او را وارد کرده است بسوی خرافت، پس او نمی‌داند وقت نماز را و نمی‌تواند در شب و روز از برای نماز برخیزد و در صف جماعت با مردم باسد، پس این نقصانی است از روح ایمان و هیچ ضرر به او نمی‌رساند، و بعضی از ایشان هستند که کم می‌شود از او روح قوّت پس نمی‌تواند با دشمنان جهاد کند و قدرت بر طلب معاش ندارد، و بعضی کم می‌شود از او روح شهوت به حیثیتی که اگر خوشروترین دختران آدم بر او بگذرد میل نمی‌کند بسوی او و برنمی‌خیزد و روح البدن در او می‌ماند و راه می‌رود و حرکت می‌کند تا ملک موت بسوی او بیاید، و این مرد حالش خوب است زیراکه خدا این را نسبت به او نموده؛ وگاه هست حالتی چند او را عارض می‌شود در ایام توانائی و جوانی او پس قصد گناه می‌کند پس روح قوّت او را شجاع می‌گرداند و روح شهوت از برای او زینت می‌دهد و روح بدن او را می‌کشد تا او را به گناه می‌افکند و مرتکب زنا می‌شود، پس چون دست بر حرام گذاشت روح ایمان از او مفارقت می‌کند و برنمی‌گردد بسوی او تا توبه کند، پس اگر توبه کند خدا توبه‌اش را قبول می‌کند، و اگر توبه نکند و باز عود کند به آن گناه خدا او را

۱. سورهٔ نحل ۷۰.

داخل آتش جهنم می‌کند.

و امّا اصحاب مشئمه پس یهودند و نصاریٰ، خدا می‌فرماید که ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾[1] فرمود که: یعنی می‌شناسند محمد ﷺ را و ولایت او و اهل بیت او را در تورات و انجیل چنانکه می‌شناسند فرزندان خود را در خانه‌های خود؛ ﴿وَإِنَّ فَرِيقاً مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾[2] یعنی: «و بدرستی که جماعتی از ایشان می‌پوشانند حق را و حال آنکه می‌دانند»؛ ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾[3] فرمود که: «حق از جانب پروردگار توست» که تو رسولی بسوی ایشان؛ ﴿فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾[4] «پس مباش تو البته از جملهٔ شک کنندگان». پس چون آنچه را می‌دانستند دانسته انکار کردند خدا ایشان را به این مبتلا کرد، پس سلب کرد از ایشان روح ایمان را و ساکن گردانید در بدن ایشان سه روح را: روح قوّت، و روح شهوت، و روح بدن را. پس اضافه کرد و نسبت داد ایشان را به چهارپایان، پس فرمود ﴿إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ﴾[5] یعنی: «نیستند آنها مگر مانند چهارپایان» زیرا که چهارپا بار بر می‌دارد به روح قوّت، و علف می‌خورد به روح شهوت، و راه می‌رود به روح بدن.

پس آن سائل گفت: زنده گردانیدی دل مرا به اذن و توفیق خدا ای امیر المؤمنین[6].

و ابن ماهیار از حضرت باقر ﷺ روایت کرده است در تفسیر این آیه ﴿وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ﴾[7] تا آخر، یعنی: «پس اگر بوده باشد آن میّت از اصحاب یمین» پس سلام بر تو بادای صاحب الیمین از جانب اصحاب الیمین که برادران تواَند سلام می‌کنند بر

---

۱. سورهٔ بقره، ۱۴۶.
۲. سورهٔ بقره: ۱۴۶.
۳. سورهٔ بقره: ۱۴۷.
۴. سورهٔ بقره: ۱۴۷.
۵. سورهٔ فرقان، ۴۴.
۶. کافی ۲ / ۲۸۱؛ بصائر الدرجات ۴۴۹.
۷. سورهٔ واقعه: ۹۰.

تو، چنانچه اکثر مفسران گفته‌اند[1]؛ و حضرت در این حدیث فرمود که: اصحاب الیمین شیعه‌اند، حق تعالی به پیغمبرش می‌گوید: پس سلام مر تو را باد از اصحاب یمین یعنی تو سالمی از ایشان که فرزندان تو را نمی‌کشند[2].

و در روایت دیگر فرمود که: ایشان شیعیان و دوستان مایند[3].

و در کتاب تأویل الآیات از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که: [خدای عزوجل می‌فرماید:][4] متوجه نشد بسوی من احدی از خلق من که محبوبتر باشد بسوی من از دعاکننده که بخواند مرا و سؤال کند بحقّ محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او، بدرستی که کلماتی که آدم علیه السلام اخذ کرد از پروردگارش و به آن توبه‌اش مقبول شد این بود که گفت. «اللّهُمَّ أَنْتَ وَلِيِّي فِي نِعْمَتِي وَالقادِرُ عَلىٰ طَلِبَتِي وَقَدْ تَعْلَمُ حاجَتِي فَأَسْئَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ إِلّا رَحِمْتَنِي وَغَفَرْتَ زَلَّتِي» یعنی. «خداوندا! توئی صاحب اختیار من در نعمت من، و توئی قادر بر طلب و سؤالی که از تو می‌کنم، و بتحقیق که می‌دانی حاجت مرا، پس سؤال می‌کنم از تو بحقّ محمد و آل محمد که البته مرا رحم کنی و بیامرزی لغزش مرا».

پس حضرت عزت وحی کرد بسوی او که: ای آدم! من ولیّ نعمت توأم و قادرم بر دادن مطلوب تو و بتحقیق می‌دانم حاجت تو را، پس بگو چرا سؤال کردی از من بحقّ این جماعت؟

آدم گفت: ای پروردگار من! چون دمیدی در من روح را سر بلند کردم بسوی عرش تو ناگاه دیدم که بر دور آن نوشته بود «لا اله الّا الله محمد رسول الله» پس دانستم که محمد صلی الله علیه و آله گرامی‌ترین خلق است نزد تو، پس نامها را بر من عرض کردی، پس از جملهٔ آنها که بر من گذشتند از اصحاب یمین آل محمد علیهم السلام و شیعیان ایشان بودند پس دانستم که ایشان نزدیکترین خلقند بسوی تو.

---

۱. تفسیر کشاف ۴ / ۴۷۰؛ تفسیر بیضاوی ۴ / ۲۴۰.
۲. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۶۵۱.
۳. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۶۵۱.
۴. عبارت داخل کروشه از متن عربی روایت اضافه شد.

حق تعالی فرمود که: راست گفتی ای آدم[۱].

وایضاً روایت کرده است از آن حضرت که رسول خدا ﷺ فرمود به حضرت امیر ﷺ که: توئی که خدا حجت گرفت به تو در ابتدای آفرینش در وقتی که ایشان را بازداشت نزد خود و ایشان شبحی چند بودند پس به ایشان فرمود که: آیا من پروردگار شما نبودم؟ گفتند: بلی، فرمود که: آیا محمد رسول من نیست؟ گفتند: بلی، فرمود که: آیا علی امیر مؤمنان و پادشاه ایشان نیست؟ پس همهٔ خلق ابا کردند و تکبر ورزیده طغیان کردند از ولایت تو مگر نفر قلیلی و ایشان در نهایت قلّت و کمی‌اند و ایشانند اصحاب یمین[۲].

وایضاً روایت کرده است که: از حضرت باقر ﷺ پرسیدند از تفسیر قول خدا ﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ﴾[۳]، فرمود که مقرّبان آنهایند که نزد امام قربی و منزلتی دارند؛ پس پرسیدند از اصحاب الیمین، فرمود که: هرکه اقرار به امامت ائمهٔ حق دارد داخل اصحاب الیمین است؛ پرسیدند از تفسیر ﴿وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ﴾[۴] یعنی: «اگر باشد میّت از تکذیب‌کنندگان پیغمبران و از گمراهان» پس از برای اوست نُزُلی و پیشکشی از حمیم گرم جهنم و درآوردن در آتش سوزان، حضرت فرمود که: ایشان جماعتی‌اند که تکذیب امام کنند[۵].

وکلینی روایت کرده است که: از حضرت صادق ﷺ سؤال کردند از تفسیر قول خدا ﴿ما سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ * قالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ﴾[۶] یعنی: اصحاب الیمین سؤال می‌کنند از مجرمان و کافران که «چه چیز درآورد شما را در جهنم؟ ایشان جواب گویند: نبودیم از

۱. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۶۵۱.
۲. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۶۵۲؛ امالی شیخ طوسی ۲۳۲ ـ ۲۳۳؛ بشارة المصطفی ۱۱۸.
۳. سورهٔ واقعه: ۸۸.
۴. سورهٔ واقعه: ۹۲.
۵. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۶۵۳ ـ ۶۵۴.
۶. سورهٔ مدثر: ۴۲ و ۴۳.

مصلّیان» بنابر مشهور یعنی از نمازگزارندگان، و در این روایت حضرت فرمود که: «مصلّی» در این آیه به معنی نمازگزارنده نیست بلکه در بر بر «سابق» است[1]؛ و در گرو تاختن اسبان، ده اسب می‌باشند که هریک نامی دارند. آن که پیش از همه است آن را «سابق» می‌نامند، و «مجلّی» نیز می‌گویند. و بعد از آن «مصلّی» است که سرش محاذی دو استخوان جانب راست و چپ دم «سابق» است؛ پس سابقون، ائمه ﷺ اند که بر همهٔ امّت پیشی گرفته‌اند در عقاید و اعمال؛ و مصلّی، شیعهٔ ایشان ست که می‌خواهد خود را به ایشان ملحق نماید و متابعت ایشان می‌نماید امّا در درجه از ایشان پست‌تر است، و این معنی انسب است به سیاق آیه، زیرا که مخالفت در اصول دین انسب است به احوال مجرمان و مشرکان از مخالفت در فروع که نماز باشد.

و همچنین ﴿وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ﴾[2] یعنی «طعام نمی‌دادیم درویش را»، آن نیز در حدیث وارد شده است که مراد دادن خمس است به آل محمد ﷺ[3]، پس آن را نیز به اصول دین می‌توان برگردانید.

و ابن ماهیار از حضرت باقر ﷺ روایت کرده است که فرمود در تفسیر آیهٔ ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ * إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ﴾[4] یعنی: «هر نفسی به آنچه کرده است از اقوال و اعمال مرهون است، مگر اصحاب الیمین»، حضرت فرمود که: اصحاب یمین شیعیان ما اهل بیتند؛ و فرمود در تفسیر تتمهٔ آیه ﴿فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِينَ﴾[5] است که: حضرت رسول ﷺ به حضرت امیر ﷺ فرمود: یا علی! مجرمان آنهایند که انکار ولایت و امامت تو کرده‌اند؛ و فرمود که، چون از ایشان بپرسند که چه چیز شما را به جهنم درآورد؟ گویند: نبودیم از نمازگزارندگان و طعام نمی‌دادیم به درویشان و شروع

---

۱. کافی ۱/۴۱۹؛ مناقب ابن شهرآشوب ۴/۲۵۷ـ۲۵۸.

۲. سورهٔ مدثر: ۴۴.

۳. تفسیر قمی ۲/۳۹۵.

۴. سورهٔ مدثر: ۳۸ و ۳۹.

۵. سورهٔ مدثر: ۴۰ و ۴۱.

می‌کردیم در باطل با شروع کنندگان، چون اینها را گویند به ایشان، اصحاب یمین به ایشان گویند که: اینها باعث دخول جهنم و خلود در آن نمی‌شود، دیگر بگوئید که چه می‌کردید؟ ایشان گویند: ﴿وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ * حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ﴾[۱] یعنی «و بودیم که تکذیب می‌کردیم به روز جزا تا آمد ما را مرگ متیقّن»، حضرت فرمود که: چون این را گویند، اصحاب یمین به ایشان گویند که: این است که شما را به جهنم آورده ای اشقیا؛ و فرمود که: یوم الدین روز میثاق است که پیمان ولایت تو را از ایشان گرفتند و ایشان تکذیب کردند و باور نداشتند و طغیان و تکبر نمودند[۲].

و علی بن ابراهیم از حضرت امام محمد باقر ﷺ روایت نموده است در تفسیر آیهٔ کریمهٔ ﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ﴾[۳] یعنی: «چنین نیست که شما گمان می‌کنید که قیامت نخواهد بود، بدرستی که نامهٔ اعمال فجور کنندگان در سجّین است» یا در نامهٔ ایشان نوشته شده است که روح ایشان در آنجا است و آن در هفتم طبقهٔ زمین است یا چاهی است در جهنم، یا آنکه سجّین نامهٔ عمل ایشان است؛ حضرت فرمود که: مراد از فجّار که در این آیه مذکور شده، ابو بکر و عمر و اتباع ایشان است؛ بعد از این فرموده ﴿وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ * الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ﴾[۴] یعنی: «وای در آن روز بر تکذیب کنندگان که تکذیب می‌کنند و دروغ می‌پندارند روز جزا را»، حضرت فرمود که: ایشان ابو بکر و عمرند؛ ﴿وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ * إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾[۵] یعنی: «و تکذیب نمی‌کند به روز جزا مگر هر تجاوز کننده از حد و گناهکار، هرگاه خوانده می‌شود بر او آیات ما می‌گوید. این افسانه‌های پیشینیان است»؛ تا آنجا که فرمود ﴿ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُو الْجَحِيمِ﴾[۶] یعنی: «بدرستی که ایشان افروزندهٔ آتش جهنمند».

---

۱. سورهٔ مدثر: ۴۶ و ۴۷.

۲. تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۷۳۸

۳. سورهٔ مطففین: ۷.

۴. سورهٔ مطففین: ۱۰ و ۱۱.

۵. سورهٔ مطففین: ۱۲ و ۱۳.

۶. سورهٔ مطففین: ۱۶.

حضرت فرمود که: این آیات همه در شأن ابو بکر و عمر است که ایشان تکذیب حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌کردند؛ و بعد از این فرموده است ﴿عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ﴾[1]، حضرت فرمود که: مقرّبون حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام اند[2].

و ایضاً به سند معتبر دیگر از آن حضرت روایت کرده است که: خدا خلق کرد ما را از بلندترین مراتب علّیّین و خلق کرد دلهای شیعیان ما ر از آنچه بدنهای ما را از آن خلق کرد، پس دلهای ایشان میل می‌کند بسوی ما زیراکه خلق شده است از آنچه دلهای ما از آن خلق شده، پس این آیهٔ کریمه را تلاوت فرمود ﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ * كِتَابٌ مَرْقُومٌ * يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ﴾[3] یعنی: «نه چنین است، بدرستی که نامه‌های اعمال ابرار و نیکوکاران در علّیّین است، و چه خبر داده است تو راکه چه چیز است علّیّون؟ نامه‌ای است نوشته شده و واضح که حاضر شد نزد آن نامه و حفظ می‌کنند آن را یا در روز قیامت گواهی می‌دهند بر آن مقرّبان» یا آنکه علّیّون نام محل آن کتاب است که آسمان هفتم باشد یا سدرة المنتهی یا بهشت؛ پس فرمود ﴿يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ * خِتَامُهُ مِسْكٌ﴾[4] یعنی: «می‌آشامانند به ایشان از شراب خالص مهر کرده‌ای که مهر به آن به مشک زده» حضرت فرمود که: آبی است که هرگاه بیاشامد آن را مؤمن بوی مشک از آن می‌آید: ﴿وَفِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ﴾[5] یعنی: «در این باید رغبت کند رغبت کنندگان»، حضرت فرمود، یعنی در اینکه ذکر کردیم ثوابی هست که طلب می‌نمایند آن را مؤمنان؛ ﴿وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ﴾[6] یعنی: «آنچه با آن ممزوج می‌گردانند، از چشمهٔ تسنیم

۱. سورهٔ مطففین: ۲۸.
۲. تفسیر قمی ۲ / ۴۱۰ ـ ۴۱۱، و در آنجا قسمتی از روایت از علی بن ابراهیم و قسمتی از امام باقر علیه السلام و قسمتی از امام صادق علیه السلام است.
۳. سورهٔ مطففین: ۱۸ ـ ۲۱.
۴. سورهٔ مطففین: ۲۵ و ۲۶.
۵. سورهٔ مطففین: ۲۶.
۶. سورهٔ مطففین: ۲۷.

است»، حضرت فرمود که: «تسنیم» بهترین شرابهای اهل بهشت است و آن را برای آن تسنیم می‌نامند که از مکان بلندی می‌ریزد در خانه‌های ایشان؛ ﴿عَيْناً يَشْرَبُ بِهَ الْمُقَرَّبُونَ﴾[۱]. حضرت فرمود که: یعنی تسنیم چشمه‌ای است که مقرّبان خالص آن را می‌آشامند، و ممزوج به چیز دیگر نمی‌گردانند، و مقرّبان، آل محمد ﷺ اند، خدا می‌فرماید ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ۞ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾[۲] یعنی: رسول خدا ﷺ و خدیجهٔ کبری و علی بن ابی طالب ﷺ و امامان از ذرّیّهٔ ایشان نیز ملحقند به ایشان، خدای تعالی می‌فرماید ﴿أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾[۳] یعنی «ملحق گردانیدیم به ایشان ذرّیّات ایشان را»، و مقرّبان از تسنیم می‌نوشند بحت و صرف آن را و سایر مؤمنان ممزوج آن را می‌آشامند[۴].

پس علی بن ابراهیم گفته که، پس از این جهت وصف کرد خدا مجرمانی را که استهزا می‌کنند به مؤمنان و می‌خندند به ایشان و چشمک می‌زنند به ایشان، پس فرمود که: ﴿إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ﴾[۵] یعنی «آنها که مجرم شدند و شرک آورده بودند، بر آنها که ایمان آوردند می‌خندیدند»، ﴿وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ﴾[۶] «و چون مؤمنان می‌گذشتند به ایشان به چشم اشاره‌ها می‌کردند»، ﴿وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمُ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ﴾[۷] «و چون بازمی‌گردیدند بسوی اهل خود بازمی‌گردیدند تنعّم کنندگان به مذمّت ایشان»، ﴿وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ﴾[۸] «و چون می‌دیدند مؤمنان را

---

۱. سورهٔ مطففین: ۲۸.
۲. سورهٔ واقعه: ۱۰ و ۱۱.
۳. سورهٔ طور: ۲۱.
۴. تفسیر قمی ۲/۴۱۱.
۵. سورهٔ مطففین: ۲۹.
۶. سورهٔ مطففین: ۳۰.
۷. سورهٔ مطففین: ۳۱.
۸. سورهٔ مطففین: ۳۲.

می‌گفتند: این جماعت گمراهانند»، ﴿وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ﴾[۱] حق تعالی می‌فرماید که: «فرستاده نشدند ایشان بر مؤمنان حفظ کنندگان اعمال ایشان»، ﴿فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ﴾[۲] «پس امروز ـ که قیامت باشد ـ آنان که ایمان آوردند به حال کافران می‌خندند»، ﴿عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ﴾[۳] «در حالتی که بر تختها تکیه زده‌اند و نظر می‌کنند» به احوال اهل جهنم، ﴿هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾[۴]، حضرت فرمود که: یعنی «آیا جزا دادم کافران را به آنچه کرده بودند ایشان»[۵].

و به روایت دیگر فرمود که: ﴿الَّذِينَ أَجْرَمُوا﴾ ابوبکر و عمر و اتباع ایشانند که می‌خندیدند و به چشم اشاره می‌کردند به رسول خدا صلی الله علیه و آله و اتباع آن حضرت[۶].

و در مجمع البیان روایت کرده است که. ﴿كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ﴾ در شأن علی بن ابی‌طالب علیه السلام نازل شده، و سببش آن بود که روزی در میان جمعی از مسلمانان بود و آمدند به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله پس استهزاء کردند به ایشان منافقان و خندیدند و اشاره‌ها به چشم به یکدیگر کردند پس برگشتند بسوی اصحاب خود وگفتند: دیدیم امروز اصلع را (یعنی امیرالمؤمنین که موی پیش سر کم داشت)، پس خندیدیم بر او؛ در آن وقت این آیه نازل شد. این را از مقاتل و کلبی روایت کرده[۷].

و ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل روایت نموده است از ابن عباس که. ﴿الَّذِينَ أَجْرَمُوا﴾ منافقان قریشند، و ﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾ علی بن ابی‌طالب علیه السلام است[۸]

ابن شهرآشوب روایت کرده است که حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود که: هرچه

---

۱. سورة مطففین: ۳۳.
۲. سورة مطففین: ۳۴.
۳. سورة مطففین، ۳۵.
۴. سورة مطففین: ۳۶
۵. تفسیر قمی ۴۱۲/۲.
۶. تفسیر قمی ۴۱۱/۲.
۷. مجمع البیان ۴۵۷/۵، و در آن بجای کلبی، کلبی آمده است.
۸. مجمع البیان ۴۵۷/۵، تفسیر حبری ۳۲۷؛ شواهد التنزیل ۴۲۷/۲.

در کتاب خدا ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ﴾ واقع شده پس بخدا سوگند که اراده نکرده است مگر علی بن ابی‌طالب و فاطمه و من و حسین علیهم السلام را، زیرا که ما نیکوکارانیم با پدران و مادران خود و دلهای ما بلند شده به طاعتها و نیکیها و بیزار شده از دنیا و محبت آن و اطاعت کرده‌ایم خدا را در جمیع فرایض او و ایمان کامل آورده‌ایم به یگانگی او و تصدیق تمام کرده‌ایم رسول او را[۱].

و از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده است که: «فجّار» آنهایند که فجور کرده‌اند در حقّ ائمه علیهم السلام و عدوان و طغیان کرده‌اند در حقّ ایشان[۲].

و در مجمع البیان از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که: «سجّین» پست‌تر چاهی است در جهنم که سرش گشوده است؛ و «فلق» چاهی است در جهنم که سرش پوشیده است[۳].

و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است: امّا مؤمنون پس بالا می‌برند اعمال ایشان و ارواح ایشان را بسوی آسمان پس گشوده می‌شود برای ایشان درهای آسمان، و امّا کافر پس عمل و روح او را بالا می‌برند تا آنکه به آسمان می‌رسد پس منادی ندا می‌کند که: ببرید آن را بسوی سجّین و آن وادیی است در حضرموت که آن را برهوت می‌گویند[۴].

و علی بن ابراهیم از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که: سجّین، زمین هفتم است؛ و علّیّون، آسمان هفتم است[۵].

و از حضرت امام حسن علیه السلام روایت کرده است که: مردم محشور می‌شوند نزد صخرهٔ بیت المقدس پس اهل بهشت از جانب راست صخره محشور می‌گردند و جهنم را از جانب چپ صخره در منتهای زمین هفتم قرار می‌دهند، و فلق و سجّین در آنجا است[۶].

---

۱. مناقب ابن شهرآشوب ۲/ ۵.
۲. مناقب ابن شهرآشوب ۴/ ۳۰۸؛ کافی ۱/ ۴۳۵؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۷۷۲.
۳. مجمع البیان ۵/ ۴۵۳.
۴. مجمع البیان ۲/ ۴۱۸.
۵. تفسیر قمی ۲/ ۴۱۰.
۶. تفسیر قمی ۲/ ۲۷۲.

وکلینی به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده ست که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: ملک عمل بنده را بالا می‌برد شاد و خرم، و چون حسناتش را بالا برد حق تعالی فرماید: ببرید عملش را بسوی سجّین که غرض و از این عمل، غیر من بود[1].

و ابن ماهیار از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی ﴿إِنَّ الأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ * وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ﴾[2] یعنی: «بدرستی که ابرار و نیکوکاران در نعیم بهشتند و فجّار و کافران در آتش افروختهٔ جهنمند»، حضرت فرمود که: ابرار، مائیم؛ و فجّار، دشمنان مایند[3].

و ایضاً روایت کرده است در تفسیر ﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ * كِتَابٌ مَرْقُومٌ﴾[4] تا آخر آیه، یعنی مرقوم است به خیر که محبت محمد و آل محمد علیهم السلام است[5].

و ایضاً روایت کرده است از ابن عباس در تفسیر آیهٔ کریمهٔ ﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ﴾[6] یعنی: «آیا می‌گردانیم آنان را که ایمان آورده‌اند و کرده‌اند اعمال شایسته مانند افساد کنندگان در زمین یا می‌گردانیم پرهیزکاران را مانند بدکاران».

ابن عباس گفت که: آنها که ایمان آورده‌اند و اعمال صالحه کرده‌اند، علی علیه السلام و حمزه و عبیده است؛ و افساد کنندگان در زمین، عتبه و شیبه و ولیدند که بدست آنها کشته شدند؛ و پرهیزکاران، علی علیه السلام و اصحاب اویند؛ و فجّار، معاویه و اصحاب او[7].

---

۱. کافی ۲ / ۲۹۴-۲۹۵.
۲. سورهٔ انفطار ۱۳ و ۱۴.
۳. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۷۷۱.
۴. سورهٔ مطففین: ۱۹ و ۲۰.
۵. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۷۷۵.
۶. سورهٔ ص: ۲۸.
۷. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۵۰۳؛ رجوع شود به تفسیر حبری ۳۱۴؛ شواهد التنزیل ۲ / ۱۷۳.

فصل چهاردهم

در بیان اخباری که در باب تأویل صراط و سبیل و اشباه اینها به ائمهٔ هدی علیهم السلام وارد شده است

در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و معانی الاخبار مذکور است که: حضرت فرمود در تفسیر قول حق تعالی ﴿اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾[1] یعنی، دائم گردان از برای ما توفیق خود را که به آن اطاعت تو کردیم در ایام گذشتهٔ خود تا اطاعت کنیم تو را در آیندهٔ عمرهای خود، و صراط مستقیم یعنی راه راست و آن دو صراط است: یکی صراط دنیا است و دیگری صراط در آخرت، اما صراط مستقیم دنیا آن است که از غلو پست‌تر باشد و از تقصیر بلندتر باشد و راست باشد و میل بسوی چیزی از باطل نداشته باشد، و صراط دیگر راه مؤمنان است بسوی بهشت در آخرت که راست است و میل نمی‌کند از بهشت بسوی جهنم و نه غیر جهنم.

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: یعنی ارشاد کن ما را بسوی راه راست و بسوی ملازمت راهی که می‌رساند این کس را بسوی محبت تو و می‌رساند به دین تو و مانع است از آنکه متابعت خواهشهای نفس خود بکنیم یا عمل کنیم به رأیهای خود و هلاک شویم[2].

﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾[3] فرمودند که: یعنی بگوئید: هدایت کن ما را به راه آن جماعتی که انعام کرده‌ای بر ایشان به توفیق دادن از برای دین خود و طاعت خود،

---

۱. سورهٔ فاتحه: ۶.

۲. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام ۴۴؛ معانی الاخبار ۳۳.

۳. سورهٔ فاتحه: ۷

و ایشان آن جماعتند که خدا در شأن ایشان فرموده ﴿وَمَنْ يُطِعِ اللهَ وَالرَّسُولَ فَأُولٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولٰئِكَ رَفِيقاً﴾[1] یعنی: «هر که اطاعت کند خدا و رسول را پس این جماعت با آنهایند که خدا انعام کرده است بر ایشان از پیغمبران و بسیار تصدیق کنندگان ایشان و شهیدان و صالحان»[2].

و حضرت امیر علیه السلام روایت فرموده است که: نیستند این جماعت که خدا انعام کرده است بر ایشان به مال و صحت بدن اگرچه اینها نیز نعمتهای ظاهرهٔ خدا است. مگر نمی‌بینید که این جماعت این نعمتهای ظاهره را می‌دارند بعضی کافر می‌باشند و بعضی فاسق، و خدا شما را امر نمی‌کند که شما دعا کنید تا خدا شما را به راه ایشان ارشاد نماید بلکه امر نموده است شما را که دعا کنید تا شما را ارشاد نماید به راه آن جماعتی که خدا انعام کرده است بر ایشان به ایمان به خدا و تصدیق رسولان خدا و ولایت محمد صلی الله علیه و آله و آل طیبین او را و اصحاب نیکان و برگزیدگان او، و به تقیهٔ نیکوئی که سالم مانند به آن از شرّ بندگان خدا و زیادتی در گناهان دشمنان خدا و کفر ایشان به اینکه با ایشان مدارا کنید و ایشان را تحریص به آزار خود و آزار مؤمنان دیگر نکنید، و بشناسید حقوق برادران مؤمن خود را زیرا که هیچ بنده و کنیزی از بندگان و کنیزان خدا نیست که دوستی با محمد و آل محمد بکند و دشمنی با دشمنان آنان بکند مگر آنکه از عذاب خدا قلعهٔ منیعی و سپر حصینی اخذ کرده است، و هر بنده و کنیزی که مدارا کند با بندگان خدا به بهترین مداراها که داخل نشود به سبب آن در باطلی و بیرون نرود به سبب آن از حقّی البته حق تعالی هر نفَس او را ثواب تسبیحی دهد و عملش را قبول کند و عطا کند او را به صبری که بر کتمان اسرار ما کرده و خشمی که فرو برده به سبب آنچه از دشمنان ما شنیده ثواب کسی که در راه خدا به خون خود بغلطد، و هر بنده‌ای که حقوق برادران مؤمن خود را به قدر طاقت خود ادا کند و عطا نماید به ایشان آنقدر که او را ممکن باشد و راضی شود از آنها به آنکه عفو کند از بدیهای ایشان و لغزشی که از ایشان صادر شود در جزای آنها مبالغه نکند و بیامرزد،

---

۱. سورهٔ نساء: ۶۹.

۲. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام ۴۷؛ معانی الاخبار ۳۶.

بدیهای ایشان را، خداوند عالم در روز قیامت به او گوید که: ای بندهٔ من ادا کردی حقوق برادران مؤمن خود را و بر ایشان تنگ نگرفتی در حقوقی که به آنها داشتی و من بخشنده‌تر و کریمتر و سزاوارترم به آنچه تو کرده‌ای از مسامحه و کرم، پس من امروز به تو عطا می‌کنم آنچه تو را وعده داده بودم و زیاده بر آن عطا می‌کنم از فضل واسع خـود و بـر تـو تـنگ نمی‌گیرم در تقصیراتی که کرده‌ای در بعضی از حقوق من. پس خدا ملحق می‌گرداند او را به محمد و آل او و قرار خواهد داد او را در میان نیکان شیعیان ایشان[۱].

و در معاني الاخبار به سند معتبر روایت کرده است که: از حضرت صادق ﷺ سـؤال کردند از صراط، فرمود: آن طریق بسوی معرفت خـداست، و صـراط دو صراط است: صراط دنیا و صراط آخرت، امّا صراط دنیا، پس آن امام است که اطاعت او واجب است، کسی که او را بشناسد در دنیا و پیروی کند هدایت او را می‌گذرد بر صراطی که آن جسر جهنم است در آخرت، و هرکه نشناسد او را در دنیا می‌لغزد قدم او از صراط در آخـرت و می‌افتد در آتش جهنم[۲].

و ایضاً به سند حسن از حضرت صـادق ﷺ روایت کـرده است در تـفسیر ﴿اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ ترجمه‌اش آن است که: «هدایت کن ما را به راه راست»، فرمود کـه: صراط مستقیم، امیرالمؤمنین ﷺ است و شناختن او، و دلیل بر این، آن است که حق تعالی می‌فرماید ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ﴾[۳] یعنی امیرالمؤمنین ﷺ در امّ الکتاب که سورهٔ حمد است مذکور است در آیهٔ ﴿اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾[۴]، و صراط مستقیم، علي ﷺ است که عالم است به حکم و معارف ربانی، و مفسران ضمیر را راجع بـه قـرآن گرفته‌اند و امّ الکتاب را به لوح محفوظ تفسیر نموده‌اند[۵]، یعنی قرآن در لوح محفوظ که

۱. تفسیر امام حسن عسکری ﷺ ۴۸ـ۴۹؛ معاني الاخبار ۲۶ـ۲۷.
۲. معاني الاخبار ۳۲.
۳. سورهٔ زخرف: ۴.
۴. معاني الاخبار ۳۲ـ۳۳؛ تفسیر قمی ۱/ ۲۸.
۵. تفسیر تبیان ۹/ ۱۸۰؛ تفسیر بغوی ۴/ ۱۲۳.

نزد ماست بلند مرتبه و محکم است، یا ظاهر کنندهٔ حکمت است، و بنا به آنچه ما سابقاً تحقیق کردیم که علی علیه السلام کتاب ناطق است می‌توان با ظاهر آیه نیز منطبق ساخت.

و ایضاً به سند معتبر از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت نموده است که: میان خدا و حجت او که امام زمان است حجابی و پرده‌ای نیست، مائیم درهای علم الهی و مائیم صراط مستقیم و مائیم صندوق علم خدا و بیان کنندهٔ وحی خدا و مائیم ارکان توحید خدا و مائیم محلّ رازهای خدا[1].

و ایضاً به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تفسیر ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ یعنی «راه آن جماعتی که انعام کرده‌ای بر ایشان» فرمود که: مراد محمد صلی الله علیه و آله است و ذرّیّهٔ او[2].

و علی بن ابراهیم به سند کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: مائیم بخدا سوگند آنها که خدا امر کرده است به اطاعت ایشان، هرکه خواهد از این راه برود و هرکه خواهد از آن راه، و بخدا سوگند که چاره‌ای نمی‌یابند از بازگشت بسوی ما، مائیم والله آن سبیل و راهی که خدا امر کرده است شما را به متابعت آن، و مائیم والله صراط مستقیم[3].

و ایضاً روایت کرده است به سند کالصحیح از آن حضرت که: آخر سورهٔ حمد را چنین خواندند: «اهدنا الصراط المستقیم صراط من انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین» یعنی: هدایت کن ما را به راه راست راه آنها که انعام کرده‌ای بر ایشان، نه راه آنها که غضب نموده‌ای بر ایشان و نه راه گمراهان، حضرت فرمود. آنها که غضب کرده‌ای بر ایشان، ناصبیانند ـ یعنی مجموع سنّیان غیر مستضعفین یا آنها که عداوت اهل بیت علیهم السلام دارند ـ و گمراهان یهودند و نصاری[4].

---

۱. معانی الاخبار ۳۵.
۲. معانی الاخبار ۳۶.
۳. تفسیر قمی ۲ / ۶۶ـ۶۷.
۴. تفسیر قمی ۱ / ۲۹.

و ایضاً به سند کالصحیح دیگر از آن حضرت روایت نموده است که: مغضوب علیهم ناصبیانند، و ضالّین شک کنندگانند که امام را نمی‌شناسند[۱].

و ابن شهرآشوب از تفسیر وکیع که از مفسران عامه است روایت کرده از ابن عباس در تفسیر ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ که: یعنی بگوئید ای گروه بندگان: ارشاد و هدایت کن ما را بسوی محبت پیغمبر و اهل بیت او ﷺ[۲].

و از تفسیر ثعلبی روایت کرده است از ابی بریده که: صراط مستقیم، راه محمد و آل اوست[۳].

و در کشف الغمه از محدث حنبلی روایت کرده است از بریده مثل این را[۴].

و علی بن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی ﴿وَأَنَّ هٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذٰلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾[۵] یعنی: «بدرستی که این راه من است راه راست پس متابعت کنید آن را و متابعت مکنید راههای مختلف را که آن راهها جدا کند شما را از راه حق، این اتّباع را وصیت کرد خدا شما را به آن شاید شما بپرهیزید از گمراهی».

حضرت فرمود که: صراط مستقیم در این آیه، امام است، و سبل که نهی از متابعت آنها در آیه مذکور شده، راه غیر امام است، ﴿فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ﴾ یعنی: پراکنده شوید و اختلاف کنید در امام[۶].

و از حضرت باقر ﷺ روایت کرده است در تفسیر این آیه که: مائیم سبیل خدا، هرکه

---

۱. تفسیر قمی ۱/ ۲۹؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۳۱.
۲. مناقب ابن شهرآشوب ۳/ ۸۹؛ شواهد التنزیل ۱/ ۷۵.
۳. مناقب ابن شهرآشوب ۳/ ۸۹، و در آن بجای «ابی بریده»، «بریده» است؛ شواهد التنزیل ۱/ ۷۴؛ طرائف ۱۳۱.
۴. کشف الغمة ۱/ ۳۱۶.
۵. سورة انعام: ۱۵۳.
۶. تفسیر قمی ۱/ ۲۲۱.

نخواهد، در آن راههای دیگر سُبُلی است که خدا نهی از متابعت آنها کرده است[۱].

وایضاً روایت نموده است در تفسیر قول حق تعالی ﴿وَإِنَّ اللهَ لَهادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلىٰ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾[۲] یعنی: «بتحقیق که خدا هدایت کننده است آنها را که ایمان آورده‌اند بسوی راه راست»، فرمود که: یعنی هدایت می‌کند بسوی امام یقین[۳].

و در کتاب تأویل الآیات به سند کالصحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است در تأویل ﴿وَأَنَّ هٰذا صِراطِي مُسْتَقِيماً﴾ که مراد راه امامت است، پس متابعت کنید او را، ﴿وَلا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ﴾ مراد راههای دیگر است غیر راه امامت[۴].

واز کتاب نهج الایمان روایت کرده است از ابو بریدهٔ اسلمی که: رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیه فرمود که، از خدا سؤال نمردم که این آیه را در شأن علی قرار دهد و خدا چنین کرد[۵].

و در تفسیر فرات از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است در تأویل ﴿وَأَنَّ هٰذا صِراطِي مُسْتَقِيماً﴾ که مراد علی بن ابی‌طالب و امامان از فرزندان فاطمه علیهم السلام است، ایشانند صراط خدا وکسی که ایشان را بخواهد، به راههای دیگر نمی‌رود[۶].

وابن شهرآشوب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی ﴿وَلا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ﴾: مائیم راه خدا برای کسی که اقتدا به ما کند و مائیم هدایت کنندگان بسوی بهشت و مائیم حلقه‌ها و عروه‌های اسلام[۷].

وایضاً از آن حضرت روایت کرده است در تفسیر آیهٔ کریمهٔ ﴿وَالَّذِينَ جاهَدُوا فِينا

۱. تفسیر قمی ۲۲۱/۱، و عبارت در آنجا به این شکل است، «هرکه نخواهد پس او کافر است».
۲. سورهٔ حج: ۵۴.
۳. تفسیر قمی ۸۶/۲.
۴. تأویل الآیات الظاهرة ۱۶۷/۱.
۵. تأویل الآیات الظاهرة ۱۶۷/۱.
۶. تفسیر فرات کوفی ۱۳۷.
۷. مناقب ابن شهرآشوب ۳۰۷/۴.

لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ﴾[۱] یعنی: «و آنها که جهاد کردند در راه دین ما هرآینه بنمائیم به ایشان راههای خود را». فرمود که: این آیه در شأن آل محمد و شیعیان ایشان نازل شده است[۲].

و ایضاً از آن حضرت روایت نموده است در تفسیر ﴿ وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ﴾[۳] یعنی: «متابعت و پیروی کن راه آن کسی را که بازگشت می‌کند بسوی من». فرمود که: یعنی پیروی کن راه محمد ﷺ و علی ؑ را[۴].

و علی بن ابراهیم روایت نموده است در تفسیر قول حق تعالی ﴿ وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴾[۵] «و بدرستی که تو هرآینه می‌خوانی ایشان را بسوی صراط مستقیم». فرمود که: یعنی بسوی ولایت امیرالمؤمنین ؑ[۶].

و ایضاً روایت کرده است در تفسیر قول الهی ﴿ وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ ﴾[۷] یعنی: «و بدرستی که آنها که ایمان نمی‌آورند به آخرت، ایشان از راه راست عدول کنندگانند». فرمود که: یعنی از امام عدول می‌کنند[۸].

و در مناقب از حضرت باقر ؑ روایت کرده است که: مراد آن است که عدول کنندگان از ولایت ما[۹].

و محمد بن العباس به سندهای بسیار روایت کرده است که: مراد از صراط، ولایت اهل بیت ؑ است[۱۰].

---

۱. سورهٔ عنکبوت: ۶۹.
۲. مناقب ابن شهرآشوب ۴ / ۳۰۸.
۳. سورهٔ لقمان: ۱۵.
۴. مناقب ابن شهرآشوب ۴ / ۳۰۸.
۵. سورهٔ مؤمنون: ۷۳.
۶. تفسیر قمی ۲ / ۹۲.
۷. سورهٔ مؤمنون: ۷۴.
۸. تفسیر قمی ۲ / ۹۲.
۹. مناقب ابن شهرآشوب ۳ / ۹۰.
۱۰. تأویل الآیات الظاهرة ۱ / ۳۵۵. همچنین رجوع شود به شواهد التنزیل ۱ / ۵۲۴؛ تفسیر فرات کوفی ۲۷۸؛ فرائد السمطین ۲ / ۳۰۰.

و ایضاً در مناقب از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر آیهٔ کریمهٔ مبارکهٔ ﴿فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحابُ الصِّراطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدىٰ﴾[۱] یعنی: «زود باشد که بدانید که کیست اصحاب راه راست و کیست راه یافته به حق»، حضرت فرمود که: اصحاب صراط سویّ والله محمد است و اهل بیت او؛ و هدایت یافته، اصحاب محمد صلی الله علیه و آله اند[۲].

و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر بنده‌ای از بندگان خدا و هر کنیزی از کنیزان خدا که با امیرالمؤمنین علیه السلام در ظاهر بیعت کند و در باطن بیعت را بشکند و بر نفاق خود ثابت بماند، چون ملک موت برای قبض روح او بیاید متمثل شوند برای او شیطان و اعوان او، و متمثل گردد برای او آتشهای جهنم و اصناف عذابهای آن، و متمثل گردانند ایضاً از برای او بهشتها و منازلی که از برای او مقرر کرده بودند در آنها، اگر وفا می‌کرد به بیعت خود و باقی می‌ماند بر ایمان خود در آن منازل ساکن می‌شد، پس ملک موت به او می‌گوید که: نظر کن بسوی آن بهشتها که قدر حسن و بهجت و سرور آن را نمی‌داند بغیر پروردگار عالمیان، از برای تو مهیّا بود اگر باقی می‌ماندی بر ولایت خود نسبت به برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و بازگشت تو بسوی این منزلها بود در روز قیامت، ولیکن بیعت را شکستی و مخالفت کردی پس این آتشها و اصناف عذابهای آن و زبانه‌های آن و افعی‌های دهان‌گشادهٔ آن و عقربهای دمها بلندکردهٔ آن و درنده‌های نیشها آویختهٔ آن و سایر اصناف عذابهای آن، آنها همه از توست و بازگشت تو بسوی آنهاست، پس در این وقت می‌گوید ﴿يا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً﴾[۳] یعنی: «ای کاش که اخذ کرده بودم با رسول راهی» وکاش که قبول کرده بودم آنچه مرا به آن امر کرده بود و بر خود لازم ساخته بودم از موالات علی علیه السلام آنچه لازم کرده بود[۴].

و ابن ماهیار به سند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که: حضرت این آیه را

---

۱. سورهٔ طه: ۱۳۵.

۲. مناقب ابن شهرآشوب ۳/ ۹۰؛ شواهد التنزیل ۱/ ۴۹۹.

۳. سورهٔ فرقان، ۲۷.

۴. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام ۱۳۱؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۳۷۳ ـ ۳۷۴.

تلاوت فرمود ﴿وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَالَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً * يَاوَيْلَتَا لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَاناً خَلِيلاً﴾[۱] یعنی: «روزی که بگزد ستمکار از روی پشیمانی بر دستهای خود و بگوید: ای کاش که فرا گرفته بودم با پیغمبر خدا راهی که فرموده بود، ای وای بر من کاش که نمی‌گرفتم فلان را دوست و یار خود»، حضرت فرمود که: ابو بکر این سخن را نسبت به عمر می‌گوید[۲].

و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: بخدا سوگند که حق تعالی در قرآن کنایه به عمر از فلان نفرموده، بلکه چنین است که: «لیتني لم اتخذ الثاني خلیلاً» یعنی بجای فلان، اسم عمر مذکور است، و زود باشد که آن قرآن ظاهر شود و مردم به این روش بخوانند[۳].

و کلینی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه‌ای خواندند و در آن خطبه فرمودند که: اگر آن دو شقی‌ترین مردم پیراهن خلافت را از بر من کندند و خود پوشیدند و با من منازعه کردند در امری که در آن حقّی نداشتند و مرتکب آن شدند از روی گمراهی و نادانی، پس بر بد جائی وارد شدند و بد عذابی از برای خود مهیّا کردند، یکدیگر را لعن خواهند کرد در خانه‌های خود و بیزاری خواهند جست هریک از ایشان از دیگری، عمر به قرین خود ابو بکر خواهد گفت وقتی که یکدیگر را ملاقات کنند: ﴿يَالَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ﴾[۴] یعنی: «ای کاش که میان من و تو دوری میان مشرق و مغرب بود، پس بد همنشینی بودی تو از برای من»، پس جواب می‌گوید آن شقی‌تر در نهایت بد حالی: «يَالَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْكَ خَلِيلاً لَقَدْ أَضَلَّتَنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلإِنْسَانِ خَذُولاً» یعنی: ای کاش که نمی‌گرفتم تو را یار خود، بدرستی که گمراه کردی مرا از یاد خدا بعد از آنکه آمده بود بسوی من، و هست شیطان

---

۱. سورهٔ فرقان: ۲۷ و ۲۸.
۲. تأویل الآیات الظاهرة ۱/۳۷۵؛ تفسیر قمی ۲/۱۱۳.
۳. تأویل الآیات الظاهرة ۱/۳۷۴؛ تفسیر برهان ۳/۱۶۲.
۴. سورهٔ زخرف: ۳۸.

مر آدمی را فرو گذارنده». پس حضرت فرمود که: منم آن یاد خدا که از آن گمراه شدند، و منم سبیل و راه خدا که از آن میل کردند، و منم ایمانی که به آن کافر شدند، و منم قرآنی که از آن دوری نمودند، و منم آن دینی که به آن تکذیب کردند، و منم آن راه راست که از آن برگردیدند[1].

و در مناقب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی ﴿أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾[2] ترجمه‌اش آن است که: «آیا کسی که می‌رود بر رو درافتاده و سرنگون، هدایت یافته‌تر است یا آن کسی که می‌رود راست ایستاده به راه راست؟» حضرت فرمود: آن که کورانه و سرنگون می‌رود دشمنان مایند، و آن که راست می‌رود سلمان و مقداد و عمار و خواصّ اصحاب امیرالمؤمنین‌اند[3].

و محمد بن العباس از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است، آن که درست به راه راست می‌رود، بخدا سوگند علی است و اوصیای او علیهم السلام[4].

و علی بن ابراهیم از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده است در این آیه ﴿وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ۞ انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا﴾[5] یعنی: «و گفتند ظالمان: متابعت نمی‌کنید مگر مردی را که جادو کرده‌اند او را، بنگر چگونه زدند برای تو مثلها، پس گمراه شدند پس نمی‌توانند راهی یافت بسوی طعن تو» حضرت فرمود که: آیه چنین نازل شده است «وقال الظالمون لآل محمد حقهم» یعنی: «گفتند آنها که ستم کردند بر آل محمد وحقّ ایشان را غصب کردند»، و فرمود که: آخر آیهٔ دوم چنین است «فلا یستطیعون الی ولایة علي سبیلاً» یعنی: «نمی‌یابند بسوی

---

۱. کافی ۸/ ۲۷ – ۲۸؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۳۷۵.
۲. سورهٔ ملک: ۲۲.
۳. مناقب ابن شهرآشوب ۳/ ۹۰.
۴. تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۷۰۳؛ کافی ۸/ ۲۸۸.
۵. سورهٔ فرقان: ۸ و ۹.

ولایت علی ﷺ راهی، و علی ﷺ سبیل و راه خداست»[۱].

مترجم گوید که: می‌تواند بود که مراد این باشد که این آیه به این معنی نازل شده نه آنکه لفظ آیه چنین بوده باشد.

و کلینی به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر ﷺ روایت کرده در تفسیر قول خدا ﴿قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللّٰهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾[۲] یعنی: «بگو ـ یا محمد ـ این راه من است می‌خوانم مردم را بسوی خدا با بصیرت و بینائی من و هرکه پیروی من کند»، حضرت فرمود که: مراد از کسی که متابعت آن حضرت کند جناب امیرالمؤمنین ﷺ و سایر اوصیا و امامان بعد از اوست[۳] که پیش از همه‌کس و پیش از دیگران متابعت آن حضرت را کرده و ایشان به نیابت حضرت رسول ﷺ مردم را به دین دعوت می‌نمایند.

و در تفسیر فرات از حضرت امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است که: مراد از سبیل در این آیه، ولایت اهل بیت ﷺ است، انکار نمی‌کند آن را احدی مگر گمراهی، و مذمت علی ﷺ نمی‌کند مگر گمراهی[۴].

و به سند دیگر روایت کرده است که: مراد آن جماعتند که متابعت می‌کنند از اهل بیت من، پیوسته مردی بعد از مردی از اهل بیت دعوت می‌کند بسوی آنچه من دعوت می‌کنم بسوی آن[۵].

و کلینی به سند معتبر از حضرت باقر ﷺ روایت نموده است در تفسیر آیهٔ ﴿فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾[۶] یعنی: «پس چنگ زن به آنچه وحی کرده شده است بسوی تو، بدرستی که تو به راه راستی»، حضرت فرمود که: یعنی تو بر ولایت

---

۱. تفسیر قمی ۲/۱۱۱؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/۳۷۱.

۲. سورهٔ یوسف: ۱۰۸.

۳. کافی ۱/۴۲۵؛ تفسیر عیاشی ۲/۲۰۱؛ مناقب ابن شهرآشوب ۴/۴۱۰.

۴. تفسیر فرات کوفی ۲۰۱؛ شواهد التنزیل ۱/۳۷۴، و روایت در هر دو مصدر از امام صادق ﷺ نقل شده است.

۵. تفسیر فرات کوفی ۲۰۳؛ شواهد التنزیل ۱/۳۷۴.

۶. سورهٔ زخرف: ۴۳

جناب امیری، و علی علیه السلام صراط مستقیم است[1].

و در سورهٔ حجر حق تعالی می‌فرماید ﴿هٰذا صِراطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ﴾[2]. و در اکثر قراءات «عَلَيَّ» به فتح لام و یاء مشدد است. و گفته‌اند که یعنی: توحید خدا راهی است که بر من لازم است رعایت آن؛ و در بعضی از قراءات شاذه «عَلِيٌّ» به کسر لام و رفع یاء با تنوین خوانده‌اند یعنی این راه بلندی است[3].

و در طرایف از حسن بصری روایت کرده است که او به کسر لام و تشدید یاء مکسوره می‌خوانده است و می‌گفته که: مراد این است که این راه علیّ بن ابی‌طالب است و راه او و دین او مستقیم است و واضح است و کجی در آن نیست، پس متابعت کنید راه او را و متمسک شوید به او[4].

و کلینی نیز این قرائت را از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است[5].

و در سورهٔ حم سجده می‌فرماید ﴿إِنَّ الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَةُ أَلّا تَخافُوا وَلا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ * نَحْنُ أَوْلِياؤُكُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيها ما تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيها ما تَدَّعُونَ﴾[6] یعنی: «بدرستی که آنها که گفتند: پروردگار ما خداست، پس راست ایستادند بر توحید با سایر عبادات، فرود آیند بر ایشان فرشتگان و گویند که: مترسید و غمگین مشوید و بشارت باد شما را به بهشتی که وعده داده شده‌اید به زبان پیغمبران، مائیم دوستان شما در زندگانی دنیا و آخرت و از برای شما حاصل است در آخرت آنچه آرزو کند نفسهای شما و از برای شماست در آن آنچه خواهید».

مترجم گوید: بدان که احادیث مختلفه‌ای در تأویل این آیهٔ کریمه وارد شده است، از

۱. کافی ۱/ ۴۱۷؛ بصائر الدرجات ۷۱؛ تفسیر قمی ۲/ ۲۸۶؛ مناقب ابن شهرآشوب ۳/ ۹۱.
۲. سورهٔ حجر: ۴۱.
۳. تفسیر تبیان ۶/ ۳۲۷؛ مجمع البیان ۳/ ۳۳۶.
۴. طرائف ۹۶؛ مناقب ابن شهرآشوب ۳/ ۱۲۹.
۵. کافی ۱/ ۴۲۴؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۲۴۷ـ۲۴۸.
۶. سورهٔ فصلت: ۳۰ و ۳۱.

بعضی احادیث ظاهر می‌شود که این آیه در شأن اهل بیت علیهم السلام و خطاب ملائکه به ایشان در دنیا است، چنانچه در بصائر به سند معتبر روایت نموده است که: حمران از حضرت صادق علیه السلام پرسید که: فدای تو شوم به ما خبر رسیده است که ملائکه بر شما نازل می‌شوند، حضرت فرمود: بلی والله نازل می‌شوند و بر روی فرشهای ما راه می‌روند، مگر کتاب خدا را نخوانده‌ای که می‌فرماید ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ﴾ تا آخر آیه[۱].

و بعضی از اخبار در این باب در باب نزول ملائکه بر ایشان مذکور خواهد شد انشاء‌الله، پس بنابر این مراد از استقامت عصمت خواهد بود.

و از بعضی روایات ظاهر می‌شود که این آیه در شأن شیعیان نازل شده است و خطاب ملائکه با ایشان در وقت مرگ است یا در قبر و یا در روز قیامت، چنانچه ابن ماهیار از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در تفسیر آیهٔ ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا﴾ یعنی کامل گردانیدند اطاعت خدا ورسول او را و ولایت آل محمد پس ثابت و مستقیم ماندند بر آنها، ﴿تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ﴾ تا آخر آیه، فرمود که: اینها آن جماعتند که چون برسند در روز قیامت در وقتی که مبعوث شوند و از قبرها بیرون آیند، ملائکه ایشان را استقبال کنند و گویند به ایشان که: مترسید و اندوهناک مباشید، مائیم آنها که بودیم با شما در زندگانی دنیا، از شما مفارقت نمی‌کنیم تا داخل بهشت شوید و بشارت باد شما را به بهشتی که شما را وعده داده بودند[۲].

و ایضاً ابن ماهیار و کلینی به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند در تفسیر این آیه که: مراد استقامت بر ولایت ائمه یکی بعد از دیگری[۳]؛ یعنی اعتقاد کنید به امامت همهٔ ائمه.

و ابن ماهیار به سند معتبر دیگر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که: فرمود که: بخدا سوگند که مراد این مذهب حقّی است که شما شیعیان بر آن هستید و نزول ملائکه

---

۱. بصائر الدرجات ۹۱، و روایت در آنجا از امام باقر علیه السلام است.
۲. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۵۳۶ـ۵۳۷.
۳. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۵۳۷؛ کافی ۱ / ۲۲۰ و ۴۲۰؛ مناقب ابن شهرآشوب ۴ / ۲۵۷.

و بشارت دادن ایشان در وقت مرگ است و در روز قیامت[۱].

و در مجمع البیان از حضرت امام رضا ﷺ روایت کرده است که: مراد شیعیان است[۲].

و از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: بشارت ملائکه در وقت مرگ است[۳].

و ایضاً از حضرت باقر ﷺ روایت کرده است در تفسیر ﴿نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾ یعنی: حراست و محافظت می‌کنیم شما را در دنیا وقت مرگ و در آخرت[۴].

و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری ﷺ روایت کرده است از رسول خدا ﷺ که: پیوسته مؤمن ترسان است از بدیِ عاقبت، و یقین ندارد به رسیدن به خشنودی خدا تا وقتی که روح او را خواهند قبض نمایند و ملک موت بر او ظاهر گردد، زیرا که ملک موت وارد می‌شود بر مؤمن در وقتی که آزارش بسیار شدید است و سینه‌اش بسیار تنگ است به سبب مفارقت از اموال و عیال خود و به جهت آنچه در آن هست از اضطراب احوال او در حقّ آنها که با او معامله دارد و در دل او مانده است حسرت عیال و آرزوها که در آن داشته و بعمل نیامده.

پس در این حال ملک موت به او می‌گوید که: چرا این غصه‌ها را فرو می‌بری؟ در جواب می‌گوید که: به سبب اضطراب احوال من و بر هم خوردن آرزوهای من.

ملک موت به او می‌گوید که. آیا عاقلی جزع می‌کند از تلف شدن یک درهم ناروائی هرگاه به عوض آن هزار هزار برابر دنیا به او دهند؟ می‌گوید: نه.

ملک موت می‌گوید: نظر کن به جانب بالا. چون نظر می‌کند درجات بهشتها را و قصرهای آنها را می‌بیند که فوق آرزوی آرزو کندگان است؛ پس ملک موت به او می‌گوید: اینها منزلها و نعمتها و مالها و زنان و عیال تواَند، و هرکه از زنان و فرزندان تو

---

۱. تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۵۳۷.

۲. مجمع البیان ۵/ ۱۲.

۳. مجمع البیان ۵/ ۱۲.

۴. مجمع البیان ۵/ ۱۲.

صالح و شایسته‌اند در این منزلها با تو خواهند بود. آیا راضی می‌شوی که بدل آنچه در دنیا می‌گذاری اینها را بگیری؟ می‌گوید: بلی والله راضیم.

پس ملک موت به او می‌گوید که: باز نظر کن. چون نظر می‌کند محمد ﷺ و علی ؑ و آل طیّبین ایشان را در اعلی علّیین مشاهده می‌کند. پس ملک موت به او می‌گوید که: اینها آقایان و پیشوایان تواَند و در این بهشتها همنشین و انیس تو خواهند بود، آیا راضی نیستی که اینها از برای تو بدل مصاحبان دنیا بوده باشند؟ می‌گوید: بلی بحقّ پروردگارم راضیم.

پس این است معنی قول حق تعالی ﴿تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا﴾ یعنی: مترسید از اهوالی که در پیش دارید که کفایت شرّ آنها از شما شده است، ﴿وَلَا تَحْزَنُوا﴾ یعنی: غمگین مباشید بر آنچه در دنیا گذاشته‌اید از فرزندان و عیال و اموال زیرا که انچه دیدید در بهشتها بدل آنهاست از برای شما وشاد باشید به آن بهشتی که وعده داده‌اند شما را، این منزلهاست که دیدید و آن بزرگواران انیس و جلیس شما خواهند بود[1].

و حق تعالی در سورهٔ جن می‌فرماید ﴿وَأَنْ لَوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا * لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ﴾[2] یعنی: «اگر مستقیم بمانند بر طریقهٔ ایمان، هرآینه مـی‌آشامانیم ایشان را ـ یعنی می‌فرستیم از آسمان برای ایشان ـ آب بسیاری از برای آنکه امتحان کنیم ایشان را در آن».

و در احادیث اهل بیت ؑ در تأویل این آیه دو وجه وارد شده است:

اول آنکه: ابن ماهیار از حضرت صادق ؑ روایت کرده است که: یعنی اگر ایشان در عالم اظلال[3] و ارواح در وقتی که حق تعالی پیمان از ایشان گرفت به وحدانیّت خـود و رسالت پیغمبر ﷺ و امامت ائمه ؑ، اگر ایشان بر ولایت ثابت می‌ماندند هرآینه در

---

۱. تفسیر امام حسن عسکری ؑ ۲۳۹؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۵۳۸.
۲. سورهٔ جن: ۱۶ و ۱۷.
۳. عالم اظلال: عالم مجردات است که آن مجردات در آن عالم نه اشیاءاند و نه غیر اشیاء، بلکه مانند «ظل» که سایه است، می‌باشند. (مجمع البحرین ۵/ ۴۱۶).

طینت ایشان آب شیرین بسیار می‌ریختیم[1]، نه از آب شور و تلخ که در طینت کافران و منافقان می‌ریزیم.

و از حضرت باقر ﷺ نیز روایت کرده است همین مضمون را و در آخرش فرموده است که: افتتان و امتحان ایشان در ولایت علی بن ابی‌طالب ﷺ است[2].

دوم آنکه: آب کنایه از علم است، زیراکه علم باعث حیات روح است چنانچه آب باعث حیات بدن است، چنانچه در چندین روایت معتبر از حضرت صادق ﷺ وارد شده است که: یعنی اگر ایشان بر ولایت اهل بیت ﷺ مستقیم بمانند هرآینه بر ایشان می‌ریزیم علم بسیاری که از ائمه ﷺ یاد گیرند[3].

و در بعضی از روایات وارد شده است که: ضمیر «لنفتنهم» راجع به منافقان است یعنی برای آنکه منافقان را به آن امتحان کنیم[4].

---

۱. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۷۲۷؛ مختصر بصائر الدرجات ۱۷۴.
۲. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۷۲۸؛ مختصر بصائر الدرجات ۱۷۴.
۳. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۷۲۷ـ۷۲۸؛ مجمع البیان ۵ / ۳۷۲.
۴. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۷۲۸.

فصل پانزدهم

در تأویل آیاتی که مشتمل است بر صدق و صادق و صدّیق

و آنها آیات بسیار است:

اول: ﴿یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَکُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ﴾[1] یعنی: «ای گروهی که ایمان آورده‌اید! بترسید از خدا و باشید با راستگویان».

شیخ طبرسی گفته است که: در مصحف ابن مسعود و قرائت ابن عباس «وکونوا من الصادقین» است، یعنی: باشید از راستگویان[2]، و گفته است: یعنی بوده باشید بر مذهب کسی که راستی بکار برد در همهٔ اقوال و افعال خود و با ایشان مصاحبت و رفاقت کنید[3].

و از ابن عباس روایت کرده است که: یعنی بوده باشید با علی ﷺ و اصحاب او[4].

و از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: یعنی بوده باشید با آل محمد ﷺ[5].

و در بصائر از حضرت باقر ﷺ روایت است که: مراد از صادقان، مائیم[6].

---

۱. سورهٔ توبه: ۱۱۹.

۲. مجمع البیان ۳/ ۸۰.

۳. مجمع البیان ۳/ ۸۱.

۴. مجمع البیان ۳/ ۸۱؛ تفسیر فرات کوفی ۱۷۳؛ شواهد التنزیل ۱/ ۳۴۲؛ فرائد السمطین ۱/ ۳۷۰؛ کشف الغمة ۱/ ۳۱۸.

۵. مجمع البیان ۳/ ۸۱؛ مناقب ابن شهرآشوب ۴/ ۱۹۵؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۲۱۲. و روایت در هر سه مصدر از امام باقر ﷺ نقل شده است.

۶. بصائر الدرجات ۳۱؛ کافی ۱/ ۲۰۸؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۲۱۲.

و از حضرت امام رضا ﷺ روایت کرده است که: صادقون، ائمه ﷺ اند که بسیار تصدیق کنندگانند خدا و رسول را به اطاعت خود[۱].

و در مناقب از طریق مخالفان از ابن عمر روایت کرده است که: یعنی بوده باشید با محمد ﷺ و اهل بیت او[۲].

و در کتاب کمال الدین از جناب امیر ﷺ روایت کرده ست که: چون این آیه نازل شد سلمان ﷺ گفت: یا رسول الله! این ایه عام است یا خاص است؟ فرمود که: مأمورون عامند و جمیع مؤمنان مأمور به این شده‌اند، وامّا صادقون پس مخصوص برادرم علی و اوصیای بعد از اوست تا روز قیامت[۳].

و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده است از حضرت باقر ﷺ: ﴿وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ یعنی: باشید با علی بن ابی طالب ﷺ[۴].

و علی بن ابراهیم گفته است که: صادقون، ائمه ﷺ اند[۵].

مترجم گوید که: این آیهٔ کریمه از جمله ایاتی است که علما استدلال کرده‌اند به آنها بر اطاعت ائمهٔ معصومین ﷺ، و وجه استدلال آن است که، حضرت عزت امر کرده است کافهٔ مؤمنان را به بودن با صادقون، و ظاهر است که مراد، بودن با ایشان به جسم و بدن نیست بلکه مراد ملازمت طریقهٔ ایشان و متابعت ایشان در عقاید و اعمال و اقوال، و معلوم است که حق تعالی امر نمی‌فرماید عموماً به متابعت کسی که داند که فسق و معصیت از او صادر می‌شود با آنکه نهی کرده است از فسوق و معاصی، پس باید که البته ایشان معصوم باشند از فسوق و معاصی و مطلقاً در اقوال و افعال خطا نکنند تا آنکه متابعت ایشان در جمیع امور واجب باشد.

---

۱. بصائر الدرجات ۳۱؛ کافی ۲۰۸/۱؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲۱۲/۱.
۲. مناقب ابن شهرآشوب ۱۱۱/۳ و ۱۹۵/۴؛ شواهد التنزیل ۳۴۵/۱.
۳. کمال الدین ۲۷۸.
۴. امالی شیخ طوسی ۲۵۵ ـ ۲۵۶؛ مناقب ابن شهرآشوب ۱۱۱/۳؛ کفایة مطالب ۲۳۶.
۵. تفسیر قمی ۳۰۷/۱.

و ایضاً اجماع کرده‌اند امّت بر آنکه خطابهای قرآن عام است و شامل جمیع زمانها است و مخصوص به زمانی دون زمانی نیست، پس ناچار است که در هر زمان امام معصومی بوده باشد که مؤمنان آن زمان مأمور باشند به متابعت او[1]؛ و در کتاب احوال جناب امیر ﷺ مبسوطتر از این انشاء الله مذکور خواهد شد.

آیهٔ دوم: ﴿وَمَنْ يُطِعِ اللهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقاً﴾[2] یعنی: «و هرکه اطاعت کند خدا و رسول را پس آن گروه با آن جماعتند که انعام کرده خدا بر ایشان از پیغمبران و بسیار تصدیق کنندگانِ پیغمبران و شهیدان یا گواهان و نیکوکاران، و چه نیکویند این جماعت به جهت رفاقت».

و در کتاب مصباح الانوار از انس روایت کرده که: رسول خدا ﷺ روزی نماز صبح را با ما بجا آورد پس روی خود را بسوی ما گردانید، من از تفسیر این آیه از آن حضرت سؤال کردم، فرمود که: «نَبِيُّون» منم، و «صِدِّيقُون» برادرم علی است، و «شهداء» عمّم حمزه است، و «صالحون» دختر من فاطمه و فرزندان اوست حسن و حسین ﷺ[3].

و کلینی و فرات بن ابراهیم از حضرت امیر ﷺ روایت کرده‌اند که: هرگاه خدا جمع نماید پیشینیان و پسینیان را، بهترین ایشان هفت نفر از ما خواهند بود که فرزندان عبدالمطّلبیم. پیغمبران گرامی ترین خلقند نزد خدا، و پیغمبر ما ﷺ بهترین پیغمبران است؛ پس اوصیای پیغمبران بعد از ایشان بهترین امّتهایند، و وصیّ پیغمبر ما بهترین اوصیاست؛ پس شهیدان، بهترین امّتهایند بعد از اوصیاء: حمزه سیّد و بزرگ شهداء است، و جعفر صاحب دو بال است که با ملائکه در بهشت پرواز می‌کند و خدا پیش از او به دیگری این عطا را نکرده است و این امری است که خدا محمد ﷺ را به آن گرامی داشته است؛ پس دو سبط و فرزندزادهٔ محمد ﷺ است حسن و حسین ﷺ؛ و مهدی این امّت

---

۱. رجوع شود به کافی ۱/۱۶۸ـ۱۷۴.
۲. سورهٔ نساء: ۶۹.
۳. تأویل الآیات الظاهرة ۱/۱۳۷.

است که خدا هریک از اهل بیت را که خواهد مهدی می‌گرداند. پس این آیه را خواند ﴿فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ﴾ تا آخر آیه[۱].

و ایضاً روایت کرده‌اند از سلیمان دیلمی که گفت: در خدمت حضرت صادق ﷺ بودم ناگاه ابو بصیر که از اکابر اصحاب آن حضرت بود داخل شد و نفس او تنگ شده بود، چون به جای خود نشست حضرت فرمود که: ای ابو محمد! این نفس بلند چیست؟ گفت: فدای تو شوم ای فرزند رسول خدا! سنّ من بالا رفته و استخوانم باریک شده است و اجلم نزدیک رسیده و نمی‌دانم که در آخرت حال من چگونه خواهد بود؟ حضرت فرمود که: ای ابو محمد! تو این سخن را می‌گویی؟ گفت: چگونه نگویم؟ حضرت فرمود: ای ابو محمد! خدا شما را یاد کرده است در کتابش در آنجا که فرموده ﴿فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾ تا آخر آیه، پس رسول خدا ﷺ در این آیه نبیّین است، و مائیم صدّیقین، و شمائید صالحین، پس نام خود را صالح گردانید چنانچه خدا شما را صالح نامیده[۲].

و ایضاً کلینی به سند معتبر از ابو الصباح روایت کرده است که حضرت باقر ﷺ به او فرمود که: اعانت نمائید ما را به ورع و پرهیزکاری از گناهان، بدرستی که هرکه از شما خدا را ملاقات کند با ورع، او را نزد حق تعالی فرجی خواهد بود زیرا که حق تعالی می‌فرماید ﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ﴾ تا آخر آیه، پس از ماست نبیّ و صدّیقان و شهیدان و صالحان[۳].

و از حضرت امام رضا ﷺ روایت کرده که: بر خدا لازم است که دوست و شیعهٔ ما را در قیامت با پیغمبران و صدّیقان و شهیدان و صالحان محشور گرداند و نیکو رفیقانند ایشان[۴].

و در کتاب خصال از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که: صدّیقان سه نفرند: علی

---

۱. کافی ۱ / ۴۵۰؛ تفسیر فرات کوفی ۱۱۳.
۲. کافی ۸ / ۳۳ - ۳۶؛ تفسیر فرات کوفی ۱۱۴؛ اختصاص ۱۰۴؛ رجوع شود به تفسیر عیاشی ۱ / ۲۵۶ واعلام الدین ۴۵۳ و مجمع البیان ۲ / ۷۲.
۳. کافی ۲ / ۷۸.
۴. تفسیر عیاشی ۱ / ۲۵۶؛ تفسیر قمی ۲ / ۱۰۵.

بن ابی‌طالب علیه السلام، و حبیب نجّار، و مؤمن آل فرعون[1].

و در عیون اخبار الرضا از آن حضرت روایت نموده است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: در هر امّتی صدّیقی و فاروقی بوده است، صدّیق و فاروق این امّت علی بن ابی طالب است[2].

و علی بن ابراهیم روایت نموده است که: نبیّین، رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ و صدّیقین، علی بن ابی‌طالب علیه السلام است؛ و شهداء، حسن و حسین علیهما السلام اند؛ و صالحین، ائمّهٔ معصومین علیهم السلام اند؛ و حسن اولئك رفيقاً، قائم آل محمد علیه السلام است[3].

و ابن ماهیار از ابو ایوب انصاری روایت کرده که: صدّیقان سه کسند: حزقیل مؤمن آل فرعون، و حبیب صاحب یاسین، و علی بن ابی طالب است و او بهترین سه نفر است[4].

و ایضاً روایت نموده است از حضرت صادق علیه السلام که: ملکی بر حضرت رسول نازل شد و بیست هزار سر داشت، حضرت صلی الله علیه و آله خواست که دست او را ببوسد، او نگذاشت و گفت: تو گرامی‌ترین خلقی نزد خدا از همهٔ اهل آسمانها و زمینها؛ نام آن ملک محمود بود، چون ملک پشت کرد حضرت دید که در میان دو کتف او نوشته شده است «لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ عَلِيٌّ الصِّدِّيقُ الأَكْبَرُ»، حضرت فرمود که: ای حبیب من محمود! چند گاه است که این کلمات در میان دو کتف تو نوشته شده است؟ گفت: پیش از آنکه خدا آدم را بیافرینند به دوازده هزار سال[5].

آیهٔ سوم: ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلاً﴾[6] یعنی: «از مؤمنان مردانی هستند که راست گفتند

---

۱. خصال ۱۸۴. همچنین رجوع شود به مناقب ابن المغازلی ۲۲۱؛ تفسیر فخر رازی ۲۷/ ۵۷؛ شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ۹/ ۱۷۲؛ عمدهٔ ابن بطریق ۲۲۰؛ احقاق الحق ۵/ ۵۹۶.

۲. عیون اخبار الرضا ۲/ ۱۳.

۳. تفسیر قمی ۱/ ۱۴۲ـ۱۴۳.

۴. تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۶۶۴.

۵. تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۶۶۴.

۶. سورهٔ احزاب: ۲۳.

آنچه را عهد بستند با خدا بر آن، پس بعضی از ایشان کسی هست که وفا کرد به عهد خود و جنگ کرد تا شهید شد، و از ایشان کسی هست که انتظار شهادت می‌کشد و تغییر ندادند عهد را تغییر دادنی».

و در مورد نزول آیه، احادیث بر دو وجه وارد شده است:

اول آنکه: این آیه در شأن امیرالمؤمنین ﷺ و اقارب او نازل شده چنانچه در مجمع البیان از حضرت امیر ﷺ روایت نموده است که: در شأن ما نازل شده این آیه و منم والله که انتظار می‌کشم و تبدیل نکردم تبدیل کردنی[۱].

و در خصال از آن حضرت روایت کرده است که: بودیم با خدا و رسول ﷺ من و عمّ من حمزه و برادر من جعفر و پسر عمّ من عبیده بر امری که وفا کردیم به آن از برای خدا و از برای رسول او، پس سبقت گرفتند یاران من و بیشتر شهید شدند در راه خدا و من ماندم بعد از ایشان برای امری چند که خدا خواست که آنها از من بعمل آید، پس خدا این آیه را فرستاد ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجالٌ﴾ تا آخر آیه، پس آنها که قضای نحب کرده بودند، حمزه و جعفر و عبیده بودند، و منم والله که انتظار شهادت دارم و بدل نکردم هیچ امری از امور دین را بدل کردنی[۲].

و مثل این را ابن ماهیار و علی بن ابراهیم از حضرت باقر ﷺ روایت کرده‌اند، و در روایت علی بن ابراهیم نحب را به اجل تفسیر کرده است[۳].

دوم آنکه: در شأن مؤمنان کامل است یا مطلق مؤمنان، چنانکه کلینی از حضرت صادق ﷺ به سندهای معتبر روایت کرده است که: مؤمن دو مؤمن است: پس مؤمنی است که تصدیق کرده است به عهد خدا و وفا کرده است به شرطی که با خدا کرده است چنانچه خدا می‌فرماید ﴿رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللّٰهَ عَلَيْهِ﴾ و این است مؤمنی که به او نمی‌رسد اهوال دنیا و نه اهوال آخرت؛ و مؤمن دیگر آن است که مانند گیاه زراعت است که به بادها

---

۱. مجمع البیان ۴ / ۳۵۰؛ مناقب ابن شهرآشوب ۲ / ۱۱۲؛ شواهد التنزیل ۲ / ۵.

۲. خصال ۳۷۶.

۳. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۴۴۹ ـ ۴۵۰؛ تفسیر قمی ۲ / ۱۸۸.

گاه کج می‌شود گاه راست می‌ایستد، آن مؤمن نیز گاه تابع هواهای نفسانی می‌شود و گاه ثابت می‌گردد، پس این است که به او می‌رسد هولهای دنیا و آخرت و محتاج است به شفاعت و او شفاعت دیگری نمی‌کند امّا عاقبتش به خیر است[۱].

و ایضاً روایت کرده است که حضرت صادق ﷺ به ابو بصیر گفت که: خدا شما را در کتاب خود یاد کرده است در آنجا که گفته است ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ﴾ تا آخر آیه، پس فرمود که: بدرستی که شما وفا کردید به آنچه خدا پیمان شما را به آن گرفته است که آن ولایت ماست و بدل ما غیر ما را اختیار نکرده‌اید[۲].

و ایضاً روایت کرده است به سند معتبر از آن حضرت که حضرت رسول ﷺ فرمود: یا علی! هرکه تو را دوست دارد پس بمیرد بتحقیق که قضای نحب خود کرده است، و هر که تو را دوست دارد و نمیرد پس او انتظار می‌کشد، و آفتاب هر روز که بر او طالع می‌گردد مقرون است به روزی و ایمان[۳].

و احادیث بسیار وارد شده است که حضرت امام حسین ﷺ در صحرای کربلا هر یک از اصحاب آن حضرت که شهید می‌شد و دیگری رخصت جهاد می‌طلبید حضرت این آیه را تلاوت می‌فرمود[۴].

آیهٔ چهارم: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِندَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ﴾[۵] یعنی: «آنها که ایمان آوردند به خدا و رسول او، ایشانند بسیار تصدیق کنندگان به پیغمبران و شهیدان یا گواهان نزد پروردگار خود، ایشان را است اجر ایشان و نور ایشان».

و در خصال از حضرت امیر ﷺ روایت کرده است که فرمود: هیچ شیعه‌ای نیست که

---

۱. کافی ۲/ ۲۴۸.
۲. کافی ۸/ ۳۵.
۳. کافی ۸/ ۳۰۶.
۴. مناقب ابن شهرآشوب ۴/ ۱۰۹؛ مقتل الحسین خوارزمی ۲/ ۲۵.
۵. سورهٔ حدید: ۱۹.

مرتکب شود امری را که ما نهی کردیم او را از آن، پس بمیرد مگر آنکه به بلائی مبتلا شود که کفارهٔ گناهان او باشد، یا در مالش که تلف شود یا در فرزندش که بمیرد یا بیماری که به او برسد یا در جان و بدنش، تا آنکه چون خدا را ملاقات کند هیچ گناه بر او نباشد، و اگر گناهی بر او باقی بماند جان کندن را بر او سخت می‌کند؛ هرکه از شیعیان ما بمیرد صدّیق و شهید است زیرا که تصدیق به امر ما کرده است و دوستی او از برای ماست و دشمنی او از برای ماست و غرضش از اینها رضای خداست و ایمان درست به خدا و رسول آورده است، حق تعالی می‌فرماید ﴿والذین آمنوا بالله﴾ تا آخر آیه[۱].

و در مجمع البیان از حضرت رسول ﷺ روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی ﴿لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ﴾ یعنی: از برای ایشان است ثواب طاعت ایشان و نور ایمان ایشان که به آن نور هدایت می‌یابند بسوی راه بهشت[۲].

و عیاشی روایت کرده است از منهال قصاب که: به حضرت صادق ﷺ عرض کردم که: دعا کن که خدا مرا شهادت روزی کند، حضرت فرمود که مؤمن به هرحال که بمیرد شهید است؛ پس این آیه را از برای استشهاد تلاوت نمود[۳].

و ایضاً از حارث بن مغیره روایت کرده است که گفت: روزی در خدمت حضرت امام محمد باقر ﷺ بودیم فرمود که: هرکه از شما عارف به دین تشیع و منتظر فرج ما باشد و در آن حال کارهای خیر کند چنان است که در خدمت قائم آل محمد ﷺ به شمشیر خود جهاد کند بلکه بخدا سوگند مانند کسی است که در خدمت رسول خدا ﷺ به شمشیر خود جهاد کرده باشد بلکه والله مثل کسی است که شهید شده باشد با رسول خدا ﷺ در خیمهٔ آن حضرت، و در شأن شما آیه‌ای هست از کتاب خدا. راوی گفت: فدای تو شوم کدام آیه است؟ گفت: قول خدا ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ﴾ تا آخر آیه، پس فرمود:

---

۱. خصال ۶۳۵ـ۶۳۶.
۲. مجمع البیان ۲۳۸/۵.
۳. مجمع البیان ۲۳۸/۵ به نقل از عیاشی.

بخدا سوگند که گردیدید شما صادقان و شهیدان نزد پروردگار خود[1].

و در تهذیب روایت کرده است که شخصی گفت: در خدمت امام زین العابدین ﷺ بودم شهدا مذکور شدند، بعضی از حاضران گفتند که: کسی که به اسهال بمیرد شهید است، و دیگری گفت: کسی که او را درنده بخورد شهید است، و دیگری چیزی دیگر گفت؛ پس مردی گفت که: من گمان ندارم که شهید غیر کسی که در راه خدا کشته شده تواند بود، حضرت فرمود که: اگر چنین باشد شهدا بسیار کم خواهند بود؛ پس حضرت این آیه را خواند و فرمود که: این آیه در شأن ما و شیعیان ماست[2].

وبرقی در محاسن به سند معتبر از حضرت امام حسین ﷺ روایت کرده‌است که فرمود: هیچ شیعه‌ای از شیعیان ما نیست مگر آنکه صدّیق و شهید است؛ زید بن ارقم گفت: فدای تو شوم چگونه شهیدند وحال آنکه اکثر ایشان در میان رختخواب خود می‌میرند؟ حضرت فرمود: مگر قرآن نخوانده‌ای؟ خدا در سورهٔ حدید می‌فرماید ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللهِ وَرُسُلِهِ﴾ تا آخر آیه، پس زید گفت: گویا من هرگز این آیه را نخوانده بودم، پس حضرت فرمود که: اگر شهید منحصر باشد در آنچه ایشان می‌گویند شهیدان بسیار کم خواهند بود[3].

آیهٔ پنجم: ﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْكَافِرِينَ * وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾[4] یعنی: «پس کیست ستمکارتر از کسی که دروغ گوید بر خدا و تکذیب نماید سخن صدق وراست را چون به نزد او آید، آیا نیست در جهنم جایگاهی برای کافران؟ و آن که بیاید با صدق وراستی و تصدیق به آن کند، ایشان خود پرهیزکارانند».

در مجالس شیخ ومناقب ابن شهرآشوب از حضرت امیر ﷺ روایت کرده‌اند که: مراد

۱. مجمع البیان ۵/ ۲۳۸.

۲. تهذیب الاحکام ۶/ ۱۶۷.

۳. محاسن ۱/ ۲۶۵؛ دعوات راوندی ۲۴۲ با کمی اختلاف.

۴. سورهٔ زمر: ۳۲ و ۳۳.

به صدق، ولایت ما اهل بیت است[۱].

و علی بن ابراهیم گفته است که: پس ذکر کرد دشمنان آل محمد ﷺ را و کسی را که بر خدا و رسولش دروغ بندد و دعوی کند مرتبه‌ای را که حقّ او نباشد، پس فرمود ﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ﴾ فرمود که: یعنی تکذیب کند به آنچه پیغمبر آورده است از حق و ولایت حضرت امیر ؑ، پس ذکر کرد رسول خدا ﷺ و امیر المؤمنین ؑ را پس گفت ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ﴾ یعنی حضرت امیر ؑ[۲].

و در مجمع البیان از ائمه ؑ روایت کرده است که، ﴿الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ﴾ محمد ﷺ است، ﴿وَصَدَّقَ بِهِ﴾ علی بن ابی طالب ؑ است[۳].

آیهٔ ششم: ﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾[۴] یعنی: «بشارت ده آنها را که ایمان آورده‌اند که ایشان را منزلت نیکوئی هست نزد پروردگار ایشان».

کلینی و علی بن ابراهیم و عیاشی به سند حسن کالصحیح روایت کرده‌اند که، مراد به «قدم صدق» رسول خدا ﷺ و ائمهٔ هدی ؑ اند[۵]، وگویا مراد ولایت یا شفاعت ایشان باشد[۶].

چنانچه کلینی به سند معتبر دیگر از آن حضرت[۷] روایت کرده است که: مراد، ولایت جناب امیر ؑ است[۸]. و عیاشی نیز چنین روایت کرده است[۹].

---

۱. امالی شیخ طوسی ۳۶۴؛ مناقب ابن شهرآشوب ۲/ ۱۱۱.

۲. تفسیر قمی ۲/ ۲۴۹.

۳. مجمع البیان ۴/ ۴۹۸، و برای اطلاع بیشتر رجوع شود به تفسیر قرطبی ۱۵/ ۲۵۶؛ کفایة الطالب ۲۳۳؛ عمدة ابن بطریق ۳۵۳؛ تفسیر الدر المنثور ۵/ ۳۲۸.

۴. سورهٔ یونس: ۲.

۵. کافی ۸/ ۳۶۴؛ تفسیر قمی ۱/ ۳۰۹؛ تفسیر عیاشی ۲/ ۱۲۰، در هر سه مصدر عبارت «وائمة هدی» نیست.

۶. مناقب ابن شهرآشوب ۲/ ۱۸۹.

۷. چنین است در اصل، و روایت در کافی و تأویل الآیات از امام صادق ؑ نقل شده است.

۸. کافی ۱/ ۴۲۲؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۲۱۲.

۹. تفسیر عیاشی ۲/ ۱۱۹.

فصل شانزدهم

در بیان اخباری که در تأویل حسنه و حسنیٰ به ولایت و سیئه به عداوت ایشان وارد شده است و در آن چند آیه هست

آیهٔ اول: ﴿مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ * وَمَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلّا ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾[1] یعنی «هرکه بیاید در قیامت با حسنه و خصلت نیکی پس مر او راهست بهتر از آن، و ایشان از فزع و ترس عظیم در آن روز ایمنند؛ و هرکه بیاید با سیئه و با خصلت بد پس روهای ایشان سرنگون می‌افتند در آتش جهنم؛ آیا جزا داده می‌شوید مگر به آنچه بودید شما که بعمل آورید».

و در جای دیگر فرموده ﴿مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها وَمَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئاتِ إِلّا ما كانُوا يَعْمَلُونَ﴾[2] و مضمونش نزدیک است به مضمون آیهٔ سابقه.

ابن ماهیار و ابن شهرآشوب و ابن بطریق در عمده و مستدرک از تفسیر ثعلبی و حلیهٔ حافظ ابو نعیم روایت کرده‌اند به چندین سند از ابو عبدالله جدلی که حضرت امیر المؤمنین ﷺ به او گفت: می‌خواهی تو را خبر دهم به حسنه که هرکه به آن حسنه به محشر

---

۱. سورهٔ نمل: ۸۹ و ۹۰

۲. سورهٔ قصص: ۸۴

بیاید ایمن می‌گردد از فزع و ترس روز قیامت، و به سیئه که هرکه با آن سیئه بیاید بر رو می‌افتد در آتش جهنم؟ گفت: بلی یا امیرالمؤمنین. حضرت فرمود: آن حسنه، محبت ما اهل بیت است؛ و آن سیئه، بغض ما اهل بیت[۱].

و ابن ماهیار به سند معتبر دیگر روایت کرده است از عمار ساباطی که گفت: ابن ابی یعفور از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد از تفسیر این آیه، حضرت فرمود که: حسنه در این آیه شناختن امام است، و اطاعت او اطاعت خداست[۲].

و به روایت دیگر: فرمود که: حسنه، ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است[۳].

و به سند معتبر دیگر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که: حسنه، ولایت علی علیه السلام است؛ و سیئه، عداوت و بغض او[۴].

و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده است به سند معتبر از عمار ساباطی که حضرت صادق علیه السلام فرمود که: قبول نمی‌کند خدا از بندگان اعمال صالحه که می‌کنند هرگاه ولایت امام جور کننده‌ای اختیار کنند که از جانب خدا منصوب نشده باشد. ابن ابی یعفور گفت: خدا می‌فرماید ﴿مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها﴾ تا آخر آیه، پس چگونه نفع نمی‌کند عمل صالح از کسی که ولایت امام جائر داشته باشد؟ حضرت فرمود: می‌دانی حسنه‌ای که خدا در این آیه فرموده است کدام است؟ آن شناختن امام است و اطاعت کردن او، و سیئه که بعد از این فرموده است انکار کردن امامی است که از جانب خدا منصوب گردیده. پس حضرت فرمود که: هرکه بیاید در روز قیامت با ولایت امام جور کننده‌ای که از جانب خدا نباشد و منکر حقّ ما اهل بیت باشد و انکار کند امامت و ولایت ما را، خدا او را سرنگون در آتش جهنم می‌اندازد در روز قیامت[۵].

---

۱. تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۴۱۰؛ مناقب ابن شهرآشوب ۳/ ۱۲۱؛ عمدة ابن بطریق ۷۵؛ امالی شیخ طوسی ۴۹۳؛ تفسیر فرات کوفی ۳۱۲؛ شواهد التنزیل ۱/ ۵۴۸ـ ۵۴۹؛ فرائد السمطین ۲/ ۲۹۷ـ ۲۹۹.

۲. تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۴۱۱.

۳. تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۴۱۱.

۴. تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۴۱۱.

۵. امالی شیخ طوسی ۴۱۷.

آيهٔ دوم: ﴿وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْناً﴾[۱] يعنى: «هركه كسب كند عمل نيكوئى را زياد مى‌گردانيم از براى او نيكى او را».

ثعلبى و غير او از مفسران عامه از حضرت امام حسن عليه السلام و ابن عباس و ديگران روايت كرده اندكه: اقتراف حسنه، محبت و ولايت اهل بيت عليهم السلام است از آل محمد صلى الله عليه و آله[۲].

و عامه و خاصه روايت كرده‌اند كه: حضرت امام حسن عليه السلام بعد از صلح با معاويه خطبه‌اى خواند و در آن فرمود كه: ما از اهل بيتيم كه خدا واجب گردانيده بر هر مسلمانى محبت و مودت ما را، پس فرمود: ﴿قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ﴾ و فرموده است ﴿وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْناً﴾ اقتراف حسنه، محبت ما اهل بيت است[۳].

آيهٔ سوم: ﴿لا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ﴾[۴] يعنى: «برابر نيست نيكوئى و نه بدى».

از حضرت كاظم عليه السلام منقول است كه: مائيم حسنه و بنى‌اميه سيئه‌اند[۵]، زيراكه منشأ جميع نيكيها مائيم و بنى‌اميه منشأ جميع بديهايند.

و در روايت معتبر ديگر روايت شده است كه: حسنه، تقيه است؛ و سيئه، فاش كردن اسرار ائمه عليهم السلام است[۶].

آيهٔ چهارم: ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطىٰ وَاتَّقىٰ * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنىٰ * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرىٰ * وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنىٰ * وَكَذَّبَ بِالْحُسْنىٰ * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرىٰ﴾[۷] مفسران گفته‌اند: يعنى امّا

---

۱. سورهٔ شورى: ۲۳.

۲. تفسير قرطبى ۱۶/ ۲۴؛ تفسير كشاف ۴/ ۲۲۰؛ تفسير الدر المنثور ۶/ ۷؛ تفسير روح المعاني ۱۳/ ۳۲؛ مناقب ابن المغازلي ۲۶۳؛ شواهد التنزيل ۲/ ۲۱۲ـ۲۱۵؛ ينابيع المودة ۱/ ۳۵۵.

۳. مناقب ابن شهرآشوب ۴/ ۶؛ ينابيع المودة ۲/ ۳۵۸ـ۳۵۹؛ امالى شيخ طوسى ۲۷۰؛ مقاتل الطالبين ۵۲؛ تأويل الآيات الظاهرة ۲/ ۵۴۵. و براى اطلاع از مصادر عامه رجوع شود به احقاق الحق ۱۱/ ۱۸۲، و در هيچكدام از اين مصادر ذكرى از صلح امام عليه السلام با معاويه نيامده است.

۴. سورهٔ فصلت: ۳۴.

۵. تأويل الآيات الظاهرة ۲/ ۵۴۰.

۶. محاسن ۱/ ۴۰۰؛ كافى ۲/ ۲۱۸؛ تأويل الآيات الظاهرة ۲/ ۵۴۰.

۷. سورهٔ ليل: ۵ـ ۱۰.

آن که عطا کند اموال خدا را و بپرهیزد از معصیت خدا، و تصدیق کند به حسنی یعنی به کلمهٔ نیکوتر یا وعدهٔ نیکوتر، پس زود باشد که او را مهیّ گردانیم برای امری که مؤدی به آسانی و راحت می‌شود که دخول بهشت باشد؛ و امّا کسی که بخل ورزد به مال خدا و مستغنی شود به شهوات دنیا از نعیم آخرت و تکذیب کند به حسنی که گذشت، پس زود باشد که مهیّا کنیم از برای او طریقه‌ای را که مؤدی به دشواری باشد که دخول جهنم است».

و احادیث بسیار وارد شده است که: مراد به «حسنیٰ» در هر دو موضع ولایت است چنانچه در تفسیر علی بن ابراهیم و در بصائر الدرجات از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است[1]. و در تأویل الآیات از آن حضرت روایت کرده است که در تفسیر آیات این سوره فرموده: ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ﴾ یعنی: پس امّا کسی که عطا کند خمس آل محمد را، ﴿وَاتَّقَىٰ﴾ یعنی: و بپرهیزد از دوستی و ولایت طواغیت یعنی خلفای جور و ائمهٔ باطل، ﴿وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ﴾ و تصدیق کند به ولایت و امامت ائمهٔ حق، ﴿فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ﴾ پس اراده نمی‌کند هیچ امری از امور خیر را مگر آنکه به توفیق خدا میسّر می‌گردد از برای او، ﴿وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ﴾ یعنی: هر که بخل ورزد به خمس و ندهد، ﴿وَاسْتَغْنَىٰ﴾ یعنی: مستغنی گردد برای خود از دوستان خدا که ائمهٔ حقّند و در علم رجوع به ایشان نکند، ﴿وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ﴾ و تکذیب کند به ولایت ائمهٔ حق، ﴿فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ﴾ یعنی اراده نمی‌کند هیچ شر و بدی را مگر آنکه میسّر می‌گردد از برای او، ﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى﴾[2] «و زود باشد که دور کرده شود از آتش جهنم کسی که پرهیزکارتر است»، حضرت فرمود: مراد از پرهیزکارتر رسول خدا صلی الله علیه و آله است و هر که متابعت او نماید در همهٔ اقوال و افعال، ﴿الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ﴾[3] یعنی: «آن که می‌دهد مال خود را یا آنکه زکات می‌دهد یا آنکه برای تزکیهٔ نفس و مال خود می‌دهد نه از برای ریا و سمعه»، حضرت فرمود: مراد

---

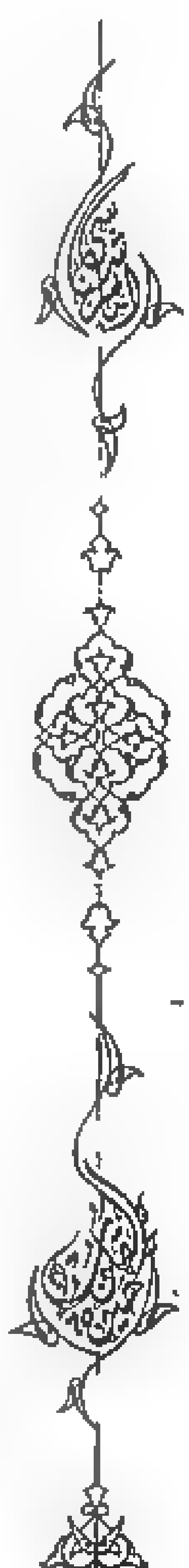
۱. تفسیر قمی ۲/۴۲۶؛ بصائر الدرجات ۵۱۵.

۲. سورهٔ لیل: ۱۷.

۳. سورهٔ لیل: ۱۸.

حضرت امیر ﷺ است که در رکوع زکات داد. ﴿وَما لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزىٰ﴾[1] یعنی: «نیست هیچکس را نزد او نعمتی و منّتی که مکافات کرده شود» حضرت فرمود: مراد رسول خدا ﷺ است که هیچکس را نزد او نعمتی نیست که جزا دهد و نعمت او جاری است بر همهٔ خلق[2].

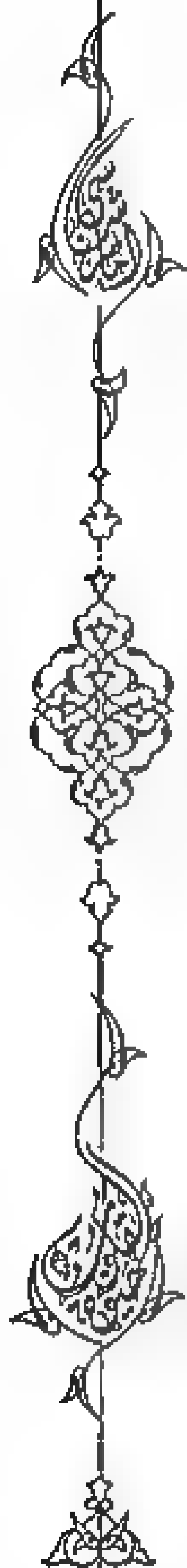
وفرات بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق ﷺ در تفسیر ﴿وَكَذَّبَ بِالْحُسْنىٰ﴾ یعنی: تکذیب کند به ولایت علی ﷺ. ﴿فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرىٰ﴾ یعنی: برای آتش جهنم. ﴿وَما يُغْنِي عَنْهُ مالُهُ إِذا تَرَدّىٰ﴾[3] یعنی: «فائده نمی‌بخشد او را مال او چون بمیرد به جهنم درافتد» حضرت فرمود: یعنی فائده نمی‌بخشد علمش چون بمیرد. ﴿إِنَّ عَلَيْنا لَلْهُدىٰ﴾[4] حضرت فرمود که: در قرائت اهل بیت چنین است «وانّ علیاً للهدی»[5] یعنی: بدرستی که علی و ولایت او هدایت است. ﴿فَأَنْذَرْتُكُمْ ناراً تَلَظّىٰ﴾[6] یعنی: «پس می‌ترسانم شما را از آتش که زبانه زند» حضرت فرمود: مراد از آن آتشی که زبانه زند حضرت قائم ﷺ است در وقتی که قیام نماید به شمشیر از هزار نفر نهصد و نود و نُه نفر را بکشد. ﴿لا يَصْلاها إِلَّا الْأَشْقَى * الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلّىٰ﴾[7] فرمود: یعنی نمی‌سوزد مگر کسی که تکذیب کند به ولایت و روی بگرداند از او. ﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى الَّذِي يُؤْتِي مالَهُ يَتَزَكّىٰ﴾ فرمود: یعنی دور کرده می‌شود از آن آتش مؤمنی که علم را عطا می‌کند به اهلش، ﴿وَما لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزىٰ﴾ [یعنی: «نیست هیچکس را نزد او منّتی که مکافات کرده شود». ﴿إِلَّا ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلىٰ﴾][8] فرمود: یعنی او برای محض تقرّب به خدا



---

۱. سورهٔ لیل: ۱۹.
۲. تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۸۰۹.
۳. سورهٔ لیل: ۱۱.
۴. سورهٔ لیل: ۱۲.
۵. واین قرائت در تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۸۰۸ ذکر شده است.
۶. سورهٔ لیل: ۱۴.
۷. سورهٔ لیل: ۱۵ و ۱۶.
۸. عبارات داخل کروشه برای تکمیل مطلب از متن عربی روایت اضافه شدند.

می‌کنند. ﴿وَلَسَوْفَ یَرْضىٰ﴾[۱] فرمود: یعنی زود باشد که راضی شود چون ببیند ثواب خدا را[۲].



۱. سورهٔ لیل: ۲۱.

۲. تفسیر فرات کوفی ۵۶۷ ـ ۵۶۸.

فصل هفدهم

در بیان آنکه نعمت و نعیم در آیات کریمه مفسّر است به ولایت اهل بیت علیهم السلام، و بیان آنکه ولایت ایشان اعظم نعم است و در این باب آیات بسیار است

آیهٔ اول: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللهِ كُفْراً وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ * جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ﴾[1] یعنی: «آیا ندیدی و نظر نکردی بسوی آنان که تبدیل کردند شکر نعمت خدا را به کفران و فرود آوردند قوم خود را به سرای هلاکت که آن جهنم است، می‌سوزند به آن و بد قرارگاهی است جهنم».

بدان که اکثر مفسران گفته‌اند که: مراد، کافران قریشند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نعمتی بود، به عوض شکر این نعمت، کفران اختیار کردند و با او در مقام محاربه و عداوت درآمدند؛ و این تفسیر را از حضرت امیر علیه السلام و ابن عباس و ابن جبیر روایت کرده‌اند[2].

و بعضی گفته‌اند: اصل نعمت را بدل به کفر کردند، زیرا که چون کفران نعمت کردند نعمت از ایشان مسلوب شد و کفر با ایشان ماند[3].

و صاحب کشاف و سایر مفسران از حضرت امیر علیه السلام و از عمر روایت کرده‌اند که: این آیه در شأن دو فاجرترین قریش نازل شد که فرزندان امیه‌اند و فرزندان مغیره، امّا بنی‌امیه

---

۱. سورهٔ ابراهیم: ۲۸ و ۲۹.

۲. تفسیر تبیان ۶/ ۲۹۲؛ تفسیر طبری ۷/ ۴۵۲ـ۴۵۵.

۳. تفسیر تبیان ۶/ ۲۹۲؛ مجمع البیان ۳/ ۳۶۵.

پس مهلت یافتند تا وقتی که مقدّر شده است برای فنای ایشان، و امّا بنو مغیره پس کفایت شرّ ایشان شد در جنگ بدر ـ زیرا که ابو جهل و خویشان او در روز بدر کشته شدند ـ و این حدیث را عیاشی و دیگران نیز به سندهای بسیار روایت کرده‌اند[۱].

و علی بن ابراهیم به سند کالصحیح روایت کرده است که: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از تفسیر این آیه، فرمود: نازل شد در شأن دو فاجرترین قریش از بنی‌امیه و بنی‌مغیره، امّا بنی‌مغیره پس خدا همهٔ ایشان را هلاک کرد در روز بدر، و امّا بنی‌امیه پس ماندند تا مدتی؛ پس فرمود: مائیم نعمت خدا که انعام کرده است به آن بر بندگانش و به ما رستگار می‌شود هرکه رستگار می‌شود[۲].

و کلینی به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که: چرا آن گروهی که سرزنش می‌کنند حضرت رسول را و از وصیّ او رو می‌گردانند و به جانب دیگر می‌روند نمی‌ترسند که عذاب بر ایشان نازل گردد؟ پس حضرت این آیه را تلاوت فرمود و گفت: مائیم نعمت خدا که انعام کرده است به آن بر بندگانش و به برکت ما می‌رسد به نعم الهی هرکه می‌رسد در قیامت[۳].

و ایضاً به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مراد به این آیه جمیع قریشند که دشمنی کردند با رسول خدا صلی الله علیه و آله و با او جنگ کردند و انکار امامت وصیّ او کردند[۴].

و به سند معتبر دیگر روایت کرده که: از آن حضرت پرسیدند از تفسیر این آیه، حضرت فرمود: سنّیان چه می‌گویند در این آیه؟ راوی گفت: می‌گویند: در شأن بنی‌امیه و بنی مغیره نازل شده است؛ حضرت فرمود: بخدا سوگند که در حقّ جمیع قریش نازل

۱. تفسیر کشاف ۲/ ۵۵۵؛ تفسیر طبری ۷/ ۴۵۲ـ۴۵۵؛ تفسیر الدر المنثور ۴/ ۸۴؛ تفسیر عیاشی ۲/ ۲۲۹ـ۲۳۰؛ تفسیر فرات کوفی ۲۲۱.

۲. تفسیر قمی ۱/ ۳۷۱؛ تفسیر برهان ۲/ ۳۱۶.

۳. کافی ۱/ ۲۱۷؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۲۴۵.

۴. کافی ۱/ ۲۱۷؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۲۴۵.

شده‌است، حق تعالی خطاب کرد پیغمبرش را که: من فضیلت دادم قریش را بر سایر عرب و تمام کردم بر ایشان نعمت خود را و پسندیدم اسلام را از برای دین ایشان و فرستادم بسوی آنها رسولی پس بدل نمودند نعمت مرا به کفر و درآوردند قوم خود را به دار هلاکت که جهنم است[۱].

و در صحیفهٔ کامله به روایت حسن از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده است که: خدا پیغمبرش را خبر داد به آنچه به اهل بیت آن حضرت و دوستان و شیعیان ایشان خواهد رسید از بنی‌امیه در ایام پادشاهی آنها، پس خدا فرستاد ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا﴾ تا آخر آیه؛ و نعمت خدا، محمد صلی الله علیه و آله است و اهل بیت او علیهم السلام، محبت ایشان ایمان است و داخل بهشت می‌گرداند، و بغض و دشمنی ایشان کفر و نفاق است و داخل جهنم می‌گرداند[۲].

آیهٔ دوم. ﴿ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾[۳] یعنی: «پس سؤال کرده می‌شوید در روز قیامت از نعمتها که در دنیا به آنها متنعم بودید»؛ چنین گفته‌اند اکثر مفسران که: مراد از نعیم، جمیع نعمتهای دنیا است؛ و بعضی گفته‌اند ایمنی و صحت بدن است[۴]. و از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام مثل این را روایت کرده‌اند[۵].

و شیخ طبرسی و عیاشی و قطب راوندی در دعوات روایت نموده‌اند که: ابو حنیفه از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد از تفسیر این آیه، حضرت فرمود: نعیم به اعتقاد تو چیست؟ گفت: خوردنی از طعام و آب سرد. حضرت فرمود: اگر خدا تو را بازدارد در پیش خود در روز قیامت تا سؤال کند از تو از هر طعامی که خورده‌ای و هر آشامیدنی که آشامیده‌ای هرآینه بسیار باید بایستی نزد خدا. گفت: پس نعیم چیست فدای تو شوم؟

---

۱. کافی ۸/ ۱۰۳ و در آنجا از امام باقر علیه السلام سؤال شده است؛ تفسیر عیاشی ۲/ ۲۲۹.
۲. صحیفهٔ سجادیه ۵۸.
۳. سورهٔ تکاثر، ۸.
۴. تفسیر تبیان ۱۰/ ۴۰۳؛ تفسیر قرطبی ۲۰/ ۱۷۶ و ۱۷۷؛ تفسیر ابن کثیر ۴/ ۴۷۸.
۵. مجمع البیان ۵/ ۵۳۴.

حضرت فرمود: ما اهل بیت، نعیمیم که انعام کرده است خدا به ما بر بندگان و به ما اُلفت داده است میان ایشان بعد از آنکه مختلف بودند، و به ما دلهای ایشان را صاحب اُلفت گردانیده است و ایشان را برادران گردانیده است بعد از آنکه دشمنان یکدیگر بودند، و به ما هدایت نموده است ایشان را بسوی اسلام، و این ست نعمتی که منقطع نمی‌شود و خدا سؤال می‌کند از آنها از حقّ نعمتی که بر آنها انعام‌کرده، و آن محمد صلی الله علیه و آله است و عترت او[1].

و در عیون اخبار الرضا روایت کرده ابراهیم بن عباس که: روزی جمعی در خدمت حضرت علی بن موسی علیه السلام بودیم، آن حضرت فرمود که: در دنیا نعیم حقیقی نیست، یکی از علمای عامه که در آن مجلس حاضر بود گفت: پس قول خدا که می‌فرماید ﴿ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ آیا این نعیم که آب سرد است در دنیا نیست؟ حضرت به آواز بلند فرمود که: شما چنین تفسیر می‌کنید آیه را و بر چند قسم تعبیر کرده‌اید: جمعی گفته‌اند آب سرد است، و بعضی گفته‌اند طعام لذیذ است، و بعضی گفته‌اند خواب نیکو است، بدرستی که خبر داد پدرم از پدرش ابی عبدالله علیه السلام که این اقوال شما نزد جدم حضرت صادق علیه السلام مذکور شد در تفسیر این آیه، پس آن حضرت به غضب آمده گفت: خدا سؤال نمی‌کند بندگانش را از آنچه تفضل کرده است بر ایشان و منّت نمی‌گذارد به این نعمتها بر ایشان و منّت گذاشتن به نعمت از مخلوقین قبیح است، پس چگونه به خداوند خالق مهربان نسبت توان داد چیزی را که مخلوقات به آن راضی نباشند که به ایشان نسبت دهند؟! ولیکن نعیم، محبت ما اهل بیت و اقرار به امامت ماست، خدا سؤال می‌کند از آن بعد از سؤال از توحید و نبوت، زیرا که اگر بنده وفا کند به این اعتقاد او را می‌رساند به نعمتهای بهشت که هرگز زوال ندارد، و بتحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدرانش از علی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! بدرستی که اول چیزی که از بنده بعد از مردن سؤال می‌کنند شهادت «لا اله الا الله و محمد رسول الله» است و آنکه تو امام و آقای مؤمنانی به سبب آنچه خدا و من از برای تو قرار داده‌ایم، پس کسی که اقرار به این کند و در دنیا به آن

---

۱. مجمع البیان ۵/۵۲۵؛ دعوات راوندی ۱۵۸؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲/۸۵۲.

اعتقاد داشته باشد می‌رود بسوی نعیمی که هرگز زایل نگردد.

ابو ذکوان که یکی از راویان این حدیث است گفته است که: بعد از شنیدن این حدیث چون مشغول لغت و اشعار بودم، نقل این حدیث نکردم، پس رسول خدا ﷺ را شبی در خواب دیدم که مردم بر او سلام می‌کردند و جواب می‌فرمود، چون من سلام کردم جواب نفرمود، گفتم: مگر من از امّت شما نیستم یا رسول الله؟ فرمود: بلی هستی ولیکن خبر ده مردم را به حدیث نعیم که شنیدی از ابراهیم[1].

و شیخ طوسی در مجالس از حضرت صادق ؑ روایت کرده است در تفسیر این آیه که: مراد از نعیم که سؤال می‌کنند از آن، ولایت است[2].

چنانچه در جای دیگر فرموده ﴿وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾[3] یعنی: «بازدارید ایشان را بدرستی که ایشان سؤال کرده می‌شوند» یعنی سؤال از ولایت اهل بیت می‌کنند[4].

و ایضاً از حضرت صادق ؑ روایت کرده است در تفسیر این آیه که: سؤال می‌کنند این امّت را از آنچه خدا بر ایشان انعام کرده به رسول خدا ﷺ پس به اهل بیت او[5].

و ابن ماهیار از حضرت صادق ؑ روایت کرده است که: مراد آن نعیمی است که خدا انعام کرده به آن بر شما به ولایت ما و محبت محمد و آل محمد ؑ[6].

و از حضرت امام موسی ؑ روایت کرده است که فرمود: مائیم نعیم در کام مؤمن، و حنظل در گلوی کافر[7].

و ایضاً روایت کرده است از ابو خالد کابلی که گفت: به خدمت حضرت باقر ؑ رفتم

---

۱. عیون اخبار الرضا ۲ / ۱۲۹.

۲. رجوع شود به امالی شیخ طوسی ۲۷۲ که در آن «ما از نعیمیم» آمده است، تفسیر قمی ۲ / ۴۴۰، مناقب ابن شهرآشوب ۴ / ۳۰۸.

۳. سورهٔ صافات: ۲۴.

۴. رجوع شود به امالی شیخ طوسی ۲۹۰ که در آن ولایت علی بن ابی طالب ؑ آمده است.

۵. تفسیر قمی ۲ / ۴۴۰.

۶. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۸۵۱.

۷. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۸۵۱.

پس فرمود طعامی از برای من آوردند که هرگز بهتر از آن طعامی نخورده بودم، پس فرمود: ای ابو خالد! چگونه دیدی طعام ما را؟ گفتم: چه بسیار نیکو بود امّا آیه‌ای از قرآن را به یاد آوردم که به من ناگوار شد، فرمود: کدام است؟ من آیه را خواندم، حضرت فرمود که: بخدا سوگند که هرگز از تو از این طعام سؤال نخواهند کرد، پس خندید چنانچه دندانهای مبارکش نمایان شد و فرمود: می‌دانی که کدام است نعیم؟ گفتم: نه، فرمود: مائیم نعیمی که سؤال کرده خواهید شد از آن[1].

و در مناقب از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که: نعیم، امنیّت و صحت است و ولایت علی بن ابی‌طالب علیه السلام؛ و در روایت دیگر از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده است که: نعیم، ولایت جناب امیر علیه السلام است[2].

و در کافی به سند معتبر از ابو حمزهٔ ثمالی روایت کرده که گفت: با جماعتی در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودیم، پس طعامی حاضر کرد که ما هرگز مانند آن را ندیده بودیم در لذت و خوشبوئی، و خرمائی آوردند که از غایت صفا و نیکوئی و لطافت روی خود را در آن می‌توانستیم دید، پس مردی گفت که: از شما سؤال خواهند کرد از این نعیمی که تنعم می‌کنید به آن نزد فرزند رسول خدا، حضرت فرمود: خدا کریمتر و بزرگوارتر است از آنکه طعامی را به شما بدهد و بر شما حلال گرداند پس در قیامت سؤال از آن بکند ولیکن سؤال از شما می‌کند از آنچه انعام کرده است به آن بر شما به محمد و آل محمد علیهم السلام[3].

و حضرت باقر علیه السلام نیز نزدیک به این مضمون را روایت کرده است و در آخرش فرمود: سؤال نمی کند خدا مگر از دین حقی که شما بر آن هستید[4]. و بر این مضامین احادیث بسیار است.

و در بعضی از روایات عامه وارد شده است که: از پنج چیز سؤال می‌کنند: از سیری

---

۱. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۸۵۱.
۲. مناقب ابن شهرآشوب ۲ / ۱۷۵.
۳. کافی ۶ / ۲۸۰.
۴. کافی ۶ / ۲۸۰.

شکم، و آب سرد، و خواب لذیذ، و خانه‌ها که در زیر آنها می‌باشید، و از اعتدال خلقت که در آن عیبی نباشد[1].

آیهٔ سوم: ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾[2] یعنی: «کامل گردانید بر شما نعمتهای خود را بعضی ظاهر و بعضی باطن».

و بعضی از قرّاء «نعمته» را به تاء خوانده‌اند و بعضی به صیغهٔ جمع و اضافه به ضمیر خوانده[3].

و نعمت ظاهره، بعضی گفته‌اند آن است که محسوس باشد، و باطنه آن که معقول باشد و به عقل یابند؛ یا ظاهره آنچه دانند، و باطنه آنچه ندانند[4].

و در اکمال الدین و مناقب به سند معتبر از موسی بن جعفر علیه‌السلام روایت کرده‌اند که: نعمت ظاهره، امام ظاهر است؛ و نعمت باطنه، امام غایب است[5].

و علی بن ابراهیم از حضرت باقر علیه‌السلام روایت کرده است که: نعمت ظاهره، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است و آنچه از جانب خدا آورده از معرفت خدا و اقرار به یگانگی او؛ و نعمت باطنه، ولایت ما اهل بیت است و در دل محبت ما را قرار دادن است. پس بخدا سوگند گروهی اعتقاد نموده‌اند این نعمت را ظاهر و باطن و گروهی اعتقاد کرده‌اند به ظاهر و در باطن اعتقاد نکرده‌اند، پس خدا این آیه را فرستاد ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ﴾[6] یعنی «ای رسول! تو را به اندوه نیاورند آنان که مسارعت و مبادرت می‌نمایند در کفر از آنها که به دهنهای خود گفتند که: ایمان آوردیم و ایمان نیاورده دلهای ایشان»، حضرت فرمود: پس شاد شد حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله در وقت نزول این آیه به سبب آنکه قبول نمی‌کند خدا ایمان

---

۱. تفسیر فخر رازی ۳۲/ ۸۱ـ۸۲.

۲. سورهٔ لقمان: ۲۰.

۳. تفسیر طبری ۱۰/ ۲۱۷ـ۲۱۸؛ تفسیر کشاف ۳/ ۴۹۹.

۴. تفسیر بیضاوی ۳/ ۳۵۹.

۵. کمال الدین ۲/ ۳۶۸؛ مناقب ابن شهرآشوب ۴/ ۱۹۵.

۶. سورهٔ مائده: ۴۱.

آنها را مگر به اعتقاد ولایت و محبت ما[۱].

آیهٔ چهارم: ﴿فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ﴾[۲] یعنی: «پس به کدامیک از نعمتهای پروردگار خود تکذیب می‌کنید و نسبت به دروغ می‌دهید ای گروه جن و انس؟».

علی بن ابراهیم در تفسیر گفته است که: این خطاب در ظاهر با جن و انس است و در باطن با ابو بکر و عمر است[۳].

و از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده است که: معنی آیه آن است که: به کدامیک از این دو نعمت کافر می‌شوید، به محمد یا به علی[۴]؟

و به روایت کلینی: آیا به پیغمبر کافر می‌شوید یا به وصیّ او[۵]؟

و به روایت ابن ماهیار: به کدامیک از دو نعمت من تکذیب می‌کنید، به محمد صلی الله علیه و آله یا به علی علیه السلام که من به ایشان انعام کرده‌ام بر بندگان[۶].

و کلینی به سند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام این آیه را تلاوت نمود ﴿فَاذْكُرُوا آلاءَ اللهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾[۷] یعنی: «پس به یاد آورید نعمتهای خدا را شاید رستگار شوید»، پس حضرت فرمود: می‌دانید آلاء خدا چیست؟ راوی گفت: نه، حضرت فرمود: مراد عظیمترین نعمتهای خداست بر خلق و آن ولایت ماست[۸].

مترجم گوید: اگرچه ظاهر این خطاب به امّتهای گذشته است، امّا چون ذکرش برای تنبیه این امّت است پس مصداقش در این امّت، ولایت اهل بیت است، با آنکه احادیث وارد شده که جمیع امّتها مکلف بوده‌اند به ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام.

---

۱. تفسیر قمی ۲/ ۱۶۵ـ۱۶۶.
۲. سورهٔ رحمن.
۳. تفسیر قمی ۲/ ۳۴۴.
۴. تفسیر قمی ۲/ ۳۴۴.
۵. کافی ۱/ ۲۱۷.
۶. تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۶۳۳.
۷. سورهٔ اعراف: ۶۹.
۸. کافی ۱/ ۲۱۷.

آیهٔ پنجم: ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَها وَأَكْثَرُهُمُ الكافِرُونَ﴾[۱] یعنی: «می‌شناسند نعمت خدا را پس انکار می‌کنند آن را و اکثر ایشان کافرانند».

علی بن ابراهیم گفته است که: نعمت خدا، ائمه علیهم السلام اند[۲].

وکلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده است که چون آیهٔ ﴿إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ﴾[۳] در امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شد، جمع شدند گروهی از منافقان اصحاب رسول خدا در مسجد مدینه و به یکدیگر گفتند: چه می‌گوئید در این آیه؟ بعضی از ایشان گفتند: اگر کافر شویم به این آیه باید کافر شویم به بسیاری از آیات قرآن، واگر ایمان آوریم به این آیه باعث مذلّت ماست که فرزند ابو طالب را بر ما مسلط گرداند، پس گفتند: ما می‌دانیم که محمد صلی الله علیه و آله صادق است در آنچه می‌گوید ولیکن ولایت او را قبول می‌کنیم و اطاعت نمی‌کنیم علی را در آنچه ما را به آن امر می‌کند، پس این آیه نازل شد ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَها﴾ یعنی: می‌شناسند ولایت علی علیه السلام را پس انکار می‌کنند آن را و اکثر ایشان کافرند به ولایت علی علیه السلام[۴].

آیهٔ ششم: ﴿قُلْ بِفَضْلِ اللهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذٰلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمّا يَجْمَعُونَ﴾[۵] یعنی: «بگو ـ یا محمد: ـ به فضل خدا و رحمت او پس به این شاد شوند، این بهتر است از آنچه جمع می‌کنند از اموال دنیا».

ابن بابویه در مجالس به سند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله سواره بیرون آمد وحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پیاده همراه بود، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: ای ابو الحسن! باید هر وقت که من سوار باشم تو هم سوار شوی وچون من پیاده روم تو هم پیاده روی وچون من بنشینم تو هم بنشینی مگر

---

۱. سورهٔ نحل: ۸۳.
۲. تفسیر قمی ۱/ ۳۸۸.
۳. سورهٔ مائده: ۵۵.
۴. کافی ۱/ ۴۲۷.
۵. سورهٔ یونس: ۵۸.

آنکه در حدّی از حدود الهی بوده باشد که ناچار باشد تو را از ایستادن و نشستن در آن، و خدا گرامی نداشته مرا به کرامتی مگر آنکه تو را به مثل آن گرامی داشته، و مخصوص گردانیده خدا مرا به پیغمبری و رسالت و تو را یاور و معین من گردانیده است و در آن قیام می‌نمائی به حدود خدا و کارهای صعب و دشوار، سوگند یاد می‌کنم بآن خداوندی که مرا به حق فرستاده است به پیغمبری که ایمان نیاورده است به من کسی که انکار کند تو را، واقرار به پیغمبریِ من نکرده است کسی که انکار امامت تو کند، و ایمان به خدا ندارد کسی که کافر شود به تو، بدرستی که فضل تو از فضل من است و فضل من از فضل خداست و این است معنی قول پروردگار من ﴿قُلْ بِفَضْلِ اللهِ﴾ تا آخر آیه، پس فضل خدا پیغمبریِ پیغمبر شما و رحمت خدا ولایت علی است، ﴿فَبِذٰلِكَ﴾ فرمود که: یعنی به نبوت و ولایت، ﴿فَلْيَفْرَحُوا﴾ یعنی: باید که شاد شوند شیعه، ﴿هُوَ خَيْرٌ مِمّا يَجْمَعُونَ﴾ یعنی: این بهتر است از آنچه جمع می‌کنند مخالفان شیعه از زن و مال و فرزند در دار دنیا، یا علی! تو آفریده نشده‌ای مگر برای آنکه عبادت کرده شود پروردگار تو و از برای آنکه به تو دانسته شود معالم دین و به برکت تو به اصلاح آید راههای مندرس شده، و بتحقیق که گمراه است هرکه گمراه شود از ولایت تو و هرگز هدایت نمی‌یابد بسوی خدا کسی که هدایت نیابد بسوی تو و بسوی ولایت تو و این است معنی قول پروردگار من ﴿وَإِنِّي لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدىٰ﴾[1] یعنی: «بدرستی که من آمرزنده‌ام مر کسی را که توبه کند و ایمان بیاورد و عمل شایسته کند پس هدایت بیابد»، حضرت فرمود که: یعنی هدایت بیابد بسوی ولایت تو، و بتحقیق که مرا امر کرد پروردگار من که واجب گردانم از حقّ تو آنچه واجب شده از حقّ من و بدرستی که فرض و واجب است حقّ تو بر هرکه ایمان آورد به من، اگر تو نمی‌بودی دشمن خدا شناخته نمی‌شد، و کسی که خدا را با ولایت تو ملاقات نکند با هیچ چیز از دین و ایمان خدا را ملاقات نکرده و بی‌ایمان از دنیا رفته است، و بدرستی که خدا بسوی من فرستاد ﴿يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾[2]

---

۱. سورهٔ طه: ۸۲.

۲. سورهٔ مائده: ۶۷.

یعنی: «ای رسول! برسان آنچه نازل شده بسوی تو از جانب پروردگار تو» فرموده که: یعنی در ولایت تو یا علی، ﴿وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ﴾[1] یعنی: «و اگر نکنی پس نرسانیده‌ای رسالت خدا را». حضرت فرمود که: اگر نمی‌رسانیدم آنچه را که مأمور شده بودم به آن از ولایت تو هرآینه حبط می‌شد عمل من، و هرکه خدا را ملاقات کند بغیر ولایت تو پس بتحقیق که حبط می‌شود عملهای او در قیامت و دور خواهد بود از رحمت خدا، و آنچه می‌گویم در حقّ تو گفتهٔ پروردگار من است که در حقّ تو فرستاده است[2].

وکلینی از امام رضا ﷺ روایت کرده است در تفسیر این آیه که: یعنی ولایت محمد ﷺ و آل محمد ﷺ بهتر است از آنچه جمع می‌کنند مخالفان از دنیای ایشان[3].

و عیاشی نیز این مضمون را از حضرت امیر ﷺ روایت کرده است[4].

و علی بن ابراهیم روایت کرده است که: فضل، رسول خدا ﷺ است؛ و رحمت، امیر المؤمنین ﷺ است، باید که به این فرح کنند شیعیان ما که این بهتر است از آنچه داده شده است به دشمنان ما از طلا و نقره[5].

آیهٔ هفتم: ﴿فَلَوْلا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الخاسِرِينَ﴾[6] یعنی: «اگر نه فضل خدا بود بر شما و رحمت او، هرآینه بودید از زیانکاران».

عیاشی به دو سند از حضرت صادق و باقر ﷺ روایت کرده است در تفسیر این آیه که: فضل خدا، رسول خدا ﷺ است؛ و رحمت خدا، ولایت ائمه ﷺ است[7].

آیهٔ هشتم: ﴿ما يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلا مُمْسِكَ لَها﴾[8] یعنی: «آنچه بگشاید

---

۱. سورهٔ مائده: ۶۷.
۲. امالی شیخ صدوق ۳۹۹ ـ ۴۰۰؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۲۱۶ـ۲۱۷.
۳. کافی ۱/ ۴۲۳؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۲۱۵.
۴. تفسیر عیاشی ۲/ ۱۲۴.
۵. تفسیر قمی ۱/ ۳۱۳.
۶. سورهٔ بقره: ۶۴.
۷. تفسیر عیاشی ۱/ ۲۶۰.
۸. سورهٔ فاطر: ۲.

خدا از برای مردمان از رحمتی، پس بازگیرنده نیست مر او را».

ابن ماهیار از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده است که: مراد از رحمت، علوم و حکمتها است که خدا بر زبان امام علیه السلام جاری می‌گرداند از برای هدایت مردم[۱].

آیهٔ نهم: ﴿وَلَوْ شاءَ اللهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَلٰكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظّالِمُونَ ما لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلا نَصِيرٍ﴾[۲] یعنی: «اگر می‌خواست خدا، هرآینه می‌گردانید همهٔ خلق را گروهی یکتا یعنی بر یک ملت ـ بر سبیل الجاء و اضطرار ـ ولیکن داخل می‌کند هرکه را می‌خواهد در رحمت خود وستمکاران را نیست مر ایشان را دوستی و نه یاوری در قیامت».

علی بن ابراهیم گفته است: یعنی اگر می‌خواست همهٔ خلق را معصوم می‌گردانید مانند ملائکه، و مراد از ظالمون، ستمکاران بر آل محمدند[۳].

و محمد بن العباس از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده است که: مراد از رحمت، ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است[۴].

آیهٔ دهم: ﴿وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ﴾[۵] یعنی: «و زیاد می‌کند آنها را از فضل خود».

در مناقب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: مراد به فضل، ولایت آل محمد علیهم السلام است[۶].

آیهٔ یازدهم: ﴿وَاللهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشاءُ﴾[۷] یعنی «و خدا مخصوص می‌گرداند به رحمت خود هرکه را می‌خواهد».

دیلمی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده است که: مخصوص به رحمت خدا، پیغمبر خداست و وصیّ او صلوات الله علیهما، بدرستی که خدا صد رحمت خلق کرده است، نود

---

۱. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۴۷۸ـ۴۷۹.
۲. سورهٔ شوری: ۸.
۳. تفسیر قمی ۲ / ۲۷۲ـ۲۷۳.
۴. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۵۴۲ـ۵۴۳.
۵. سورهٔ نساء: ۱۷۳.
۶. مناقب ابن شهرآشوب ۴ / ۴۵۴، و روایت در آنجا از امام باقر علیه السلام نقل شده است.
۷. سورهٔ بقره: ۱۰۵.

ونُه رحمت را نزد خود ذخیره کرده است برای محمد ﷺ و علی ﷺ و عترت ایشان، و یک رحمت را پهن کرده است بر سایر موجودات[۱].

آیهٔ دوازدهم: در مناقب از حضرت باقر و صادق ﷺ روایت نموده است در تفسیر ﴿ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشٰاءُ﴾[۲] و قول حق تعالی ﴿وَلا تَتَمَنَّوْا ما فَضَّلَ اللّٰهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلىٰ بَعْضٍ﴾[۳] که ترجمهٔ آیهٔ اولی آن است که: «این فضل خداست می‌دهد به هر که می‌خواهد»، و ترجمهٔ آیهٔ ثانیه آن است که: «آرزو نکنید آنچه را خدا تفضیل داده است به آن بعضی از شما را بر بعضی»، فرمودند که: این دو آیه در شأن اهل‌بیت نازل شده است[۴].

آیهٔ سیزدهم: ﴿وَلِتُكَبِّرُوا اللّٰهَ عَلىٰ ما هَداكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾[۵] یعنی: «و از برای آنکه خدا را به بزرگی یاد کنید به آنچه شما را هدایت نموده است و شاید شما شکر کنید».

در محاسن روایت کرده است که، مراد از شکر، معرفت ـ اصول دین ـ است[۶]، یا معرفت ولایت ائمه ﷺ است.

وایضاً در تفسیر این آیه ﴿وَلا يَرْضىٰ لِعِبادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ﴾[۷] یعنی: «خدا پسندیده است برای بندگانش کفر را، و اگر شکر نمائید او را می‌پسندد آن را از برای شما»، فرمود که: کفر، مخالفت ائمه کردن است؛ و مراد از شکر، ولایت ائمه و معرفت ایشان است[۸].

آیهٔ چهاردهم: ﴿وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ﴾[۹]، در تأویل الآیات روایت

---

۱. تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۷۷ به نقل از دیلمی.
۲. سورهٔ مائده: ۵۴؛ سورهٔ جمعه: ۴.
۳. سورهٔ نساء: ۳۲.
۴. مناقب ابن شهرآشوب ۳/ ۱۱۹.
۵. سورهٔ بقره: ۱۸۵.
۶. محاسن ۱/ ۲۴۶.
۷. سورهٔ زمر: ۷.
۸. محاسن ۱/ ۲۴۷.
۹. سورهٔ واقعه: ۸۲.

کرده است که: یعنی می‌گردانید شکر شما آن نعمتی را که روزی کرده است خدا به شما و منّت گذاشته است بر آن به شما به محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله آنکه تکذیب می‌کنید به وصیّ او علی بن ابی‌طالب علیه السلام؟ ﴿فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ ۞ وَأَنْتُمْ حِينَئِذٍ تَنْظُرُونَ﴾[1] یعنی: پس چرا در وقتی که جان برسد به گلو در وقت مرگ و شما در آن هنگام می‌نگرید و نظر می‌کنید به وصیّ او امیر المؤمنین علیه السلام که بشارت می‌دهد دوست خود را به بهشت و دشمن خود را به جهنم، ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ﴾[2] فرمود که: یعنی من نزدیکترم بسوی امیرالمؤمنین علیه السلام از شما، ﴿وَلَٰكِنْ لَا تُبْصِرُونَ﴾[3] «لکن شما نمی‌بینید»[4].

---

۱. سورهٔ واقعه: ۸۳ و ۸۴.

۲. سورهٔ واقعه: ۸۵.

۳. سورهٔ واقعه: ۸۵.

۴. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۶۴۴

فصل هیجدهم

در بیان اخباری است که در تأویل شمس و قمر و نجوم و بروج و امثال آنها به ائمه علیهم السلام وارد شده است

علی بن ابراهیم از حضرت امام رضا علیه السلام روایت نموده است که: در تأویل آیات سورهٔ الرحمن ﴿ الرَّحْمَٰنُ ۞ عَلَّمَ الْقُرْآنَ ﴾ فرمود که: یعنی خداوند رحمان تعلیم کرد به محمد صلی الله علیه و آله قرآن را.

﴿ خَلَقَ الْإِنسَانَ ۞ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ ﴾ فرمود که: یعنی تعلیم کرد امیر المؤمنین علیه السلام را آنچه مردم به آن محتاجند.

﴿ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ ﴾ فرمود که: یعنی آن دو ملعون که مخالفان آفتاب و ماه‌اند خود می‌دانند در عذاب خدا خواهند بود.

﴿ وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ ﴾ یعنی: نجم و شجر سجده می‌کنند، یعنی عبادت خدا می‌کنند، و مراد به نجم، حضرت رسول صلی الله علیه و آله است، و شاید بنابر این «شجر» کنایه از ائمه علیهم السلام بوده باشد.

﴿ وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ ﴾ یعنی: «آسمانها را بلند کرد و قرار داد ترازو را که چیزها را بسنجد». فرمود که: سماء کنایه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که حق تعالی او را بالا برد بسوی خود، و میزان کنایه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که ترازوی عدالت است و حق تعالی از برای خلق نصب نموده است.

﴿ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ ﴾ «که طغیان مکنید در ترازو». فرمود که: یعنی معصیت امام

نکنید.

﴿وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ﴾ فرمود که: یعنی برپا دارید امام عادل را، ﴿وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾ فرمود که: یعنی حقّ امام راکم مکنید و ستم ننمائید بر او[1].[2]

و ایضاً به سند موثق از حضرت صادق علیه السلام رویت کرده است در تأویل قول الهی ﴿رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ﴾[3] یعنی: پروردگارِ دو محلّ آفتاب برآمدن و دو محلّ آفتاب فرو رفتن، یکی در زمستان یکی در تابستان، حضرت فرمود: دو مشرق کنایه است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام که انوار علوم ربانی از ایشان ساطع می‌گردد، و دو مغرب کنایه است از حسنین علیهما السلام[4] که آن انوار در ایشان مجتمع می‌گردد و همچنین هر امام ناطقی علومش پنهان می‌گردد در امام صامتی که بعد از او می‌باشد.

و در تأویل الآیات از آن حضرت روایت نموده است در تأویل این آیه ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ﴾[5] یعنی: «پس قسم نمی‌خورم یا البته قسم می‌خورم به پروردگار محلّ آفتاب برآمدنها و محلّ آفتاب فرو رفتنها»، فرمود که: مشرقها پیغمبرانند، و مغربها اوصیای آنهایند[6].

و علی بن ابراهیم روایت کرده است از آن حضرت در تفسیر آیهٔ کریمهٔ ﴿وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ * النَّجْمُ الثَّاقِبُ﴾[7] یعنی: «قسم به آسمان و ستاره که در شب ظاهر می‌شود، و چه چیز خبر داده است تو را که طارق چیست؟ ستاره‌ای است بسیار روشن» حضرت فرمود که: سماء در اینجا کنایه از حضرت امیر علیه السلام، و طارق آن روح القدس است که با ائمه علیهم السلام می‌باشد و از جانب خدا می‌آورد بسوی امام علومی راکه

---

۱. آیاتی که از ابتدای فصل آورده شدند آیات ۱ـ۹ سورهٔ رحمن می‌باشند.

۲. تفسیر قمی ۲ / ۳۴۳.

۳. سورهٔ رحمن: ۱۷.

۴. تفسیر قمی ۲ / ۳۴۴.

۵. سورهٔ معارج: ۴۰.

۶. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۷۲۵.

۷. سورهٔ طارق: ۱ـ۳.

حادث می‌شود در شب و روز و ایشان را حفظ می‌کند از خطا، و ستارهٔ روشن کنایه است از حضرت رسول ﷺ[۱].

مترجم گوید: بنا بر این تأویل شاید حمل در آیه به سبیل مجاز باشد یعنی صاحب نجم ثاقب، یا آنکه چون روح قدس در ایشان به سبب آن حضرت بهم رسیده مجازاً بر او حمل نموده باشند.

و ایضاً علی بن ابراهیم به سند معتبر از حضرت صادق ؑ روایت کرده در تفسیر سورهٔ ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴾[۲] یعنی: «قسم به آفتاب و روشنی آن در وقت چاشت» حضرت فرمود که: شمس کنایه از حضرت رسول ﷺ است که واضح گردانید خدا به سبب او از برای مردم دین ایشان را، ﴿وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا﴾[۳] یعنی «و قسم به ماه چون از عقب آفتاب طلوع کند» حضرت فرمود که: مراد از قمر، حضرت امیر ؑ است، و همچنان که نور ماه از آفتاب است علوم آن حضرت از رسول خدا ﷺ مقتبس گردیده، ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾[۴] یعنی، «و قسم به روز در وقتی که جلا دهد آفتاب را» حضرت فرمود که: مراد به نهار، امام از ذرّیّهٔ حضرت فاطمه ؑ است که چون از او سؤال می‌کنند از دین رسول خدا ﷺ جلا می‌دهد و واضح می‌گرداند آن را برای سؤال کننده، ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾[۵] یعنی، «و قسم به شب در وقتی که بپوشاند آفتاب را» حضرت فرمود که: مراد امامان جورند که خلافت را از آل رسول غصب نمودند و در مجلسی نشستند که آل محمد به آن اولیٰ بودند، پس دین رسول خدا ﷺ را پنهان کردند به ظلم و جور همچنان که تاریکی شب روشنائی روز را پنهان می‌کند، ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴾[۶] فرمود که: یعنی

۱. تفسیر قمی ۲/۴۱۵.
۲. سورهٔ شمس: ۱.
۳. سورهٔ شمس: ۲.
۴. سورهٔ شمس: ۳.
۵. سورهٔ شمس: ۴.
۶. سورهٔ شمس: ۷.

«قسم به نفس و کسی که او را آفریده و صورت او را درست کرده»، ﴿فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَتَقْوٰيها﴾[۱] فرمود که: یعنی شناسانده است و الهام کرده است آن را بدکاری و پرهیزکاری، پس آن را مخیّر گردانیده میان نیک و بد او را، پس اختیار یک طرف کرد، ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّٰيها﴾[۲] فرمود: یعنی فلاح و رستگاری یافت کسی که نفس را مطهر و پاکیزه گردانیده از لوث گناهان و صفات ذمیمه، ﴿وَقَدْ خابَ مَنْ دَسّٰيها﴾[۳] «و بتحقیق که خایب و ناامید گردید کسی که اغوا کرد نفس را و گمراه گردانیده آن را»[۴].

و در مناقب نیز از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت نموده است که فرموده‌اند: ﴿وَالنَّهارِ إِذا جَلّٰيها﴾ حسنین و آل محمد علیهم السلام است، ﴿وَاللَّيْلِ إِذا يَغْشٰيها﴾ ابوبکر و عمر و بنوامیه‌اند و هرکه ولایت ایشان داشته[۵].

و در تأویل الآیات به دو سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده است که: شمس، کنایه از امیر المؤمنین علیه السلام است، ﴿وَضُحٰيها﴾ قیام قائم علیه السلام است که حقیّت امیرالمؤمنین علیه السلام در آن زمان مانند آفتاب چاشت واضح و بیّن می‌گردد، و قمر کنایه از حسنین علیهما السلام است، ﴿وَالنَّهارِ إِذا جَلّٰيها﴾ قیام قائم علیه السلام است، ﴿وَاللَّيْلِ إِذا يَغْشٰيها﴾ ابوبکر و عمر است که حقیّت حضرت امیر علیه السلام را پوشانیدند، ﴿وَالسَّماءِ وَما بَنٰيها﴾ یعنی «قسم به آسمان و کسی که بنا کرده آن را» حضرت فرمود که: آسمان کنایه از رسول خداست که مردم در علم بسوی او بلند می‌شوند، ﴿وَالْأَرْضِ وَما طَحٰيها﴾ یعنی: «و قسم به زمین و هرکه مسطّح گردانیده است آن را» فرمود که: زمین کنایه از شیعه است به اعتبار تذلّل و انقیاد ایشان یا به اعتبار حصول منافع و برکات بلا نهایات از ایشان، ﴿وَنَفْسٍ وَما سَوّٰيها﴾ فرمود که: مراد مؤمن مستوری است که به دین حق باشد، ﴿فَأَلْهَمَها فُجُورَها

---

۱. سورهٔ شمس: ۸.
۲. سورهٔ شمس: ۹.
۳. سورهٔ شمس: ۱۰.
۴. تفسیر قمی ۲ / ۴۲۴.
۵. مناقب ابن شهرآشوب ۱ / ۲۴۵.

﴿وَتَقْوٰیٰها﴾ فرمود که: یعنی الهام کرده است او را تمیز کردن میان حق و باطل، ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّٰيٰها﴾ فرمود که: یعنی رستگاری یافت نفسی که خدا او را پاکیزه گردانید، ﴿وَقَدْ خابَ مَنْ دَسّٰيٰها﴾ «و بتحقیق که نامید شد کسی که خدا نفس او را پنهان گردانید به سبب جهالت و فسوق»، ﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوٰيٰها﴾ یعنی: «تکذیب نمودند قبیلهٔ ثمود به سبب طغیان خود» فرمود که: مراد به ثمود گروهی از شیعه‌اند که بر خلاف مذهب حقّ امامیه‌اند مانند زیدیه و امثال ایشان چنانچه در جای دیگر فرمود: ﴿وَأَمّا ثَمُودُ فَهَدَيْناهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمىٰ عَلَى الْهُدىٰ فَأَخَذَتْهُمْ صاعِقَةُ الْعَذابِ الْهُونِ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ﴾[1] یعنی: «و امّا طائفهٔ ثمود ـ که قوم صالح بودند ـ پس راه نمودیم ایشان را پس دوست داشتند نابینائی را بر هدایت و ایمان، پس فرا گرفت ایشان را صاعقهٔ عذاب خوارکننده، به سبب آنچه بودند که کسب می‌کردند» فرمود که: مراد به ثمود، شیعیان گمراهند؛ و صاعقهٔ عذاب خوارکننده، شمشیر حضرت قائم ﷺ است در وقتی که ظاهر شود؛ ﴿فَقالَ لَهُمْ رَسُولُ اللّٰهِ﴾ فرمود که ـ یعنی به ایشان گفت پیمبر، ﴿ناقَةَ اللّٰهِ وَسُقْيٰاها﴾ «بدارید و حفظ کنید ناقهٔ خدا را و آب خوردن آن را» فرمود که. «ناقه» کنایه است از امامی که علوم خدا را به ایشان می‌فهماند. و «سقیاها» یعنی نزد اوست چشمه‌های علم و حکمت، ﴿فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوها فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوّٰاها﴾ یعنی: «پس تکذیب کردند پیمبر را پس پی کردند ناقه را پس پوشانید و محیط گردانید عذاب را به ایشان پروردگار ایشان به گناه ایشان، پس همه را یکسان گردانید و هلاک نمود». و فرمود که: مراد، عذاب ایشان در رجعت است، ﴿وَلا يَخافُ عُقْبٰاها﴾ یعنی: نمی‌ترسد امام از مثل آنچه در دنیا بر او واقع شده است در رجعت[2].

مؤلف گوید: هر تأویلی که در این حدیث وارد شده است، از تأویلات خفیهٔ غامضه است و مبنی بر آن است که سابقاً مذکور شد که خدا قصصی را که در قرآن یاد فرموده از

---

۱. سورهٔ فصلت: ۱۷.

۲. تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۸۰۳ـ۸۰۴.

برای انذار این امّت است از اتیان به امثال آنها یا تحریص ایشان است به عمل کردن به اشباه آنها.

و ایضاً معلوم شد که آنچه در امم سابقه واقع شده است نظیر آن در این امّت واقع می‌شود، پس همچنان که خدا ناقه را برای قوم صالح فرستاد که آیتی و معجزه‌ای باشد برای ایشان و از شیر آن منتفع گردند و ایشان کفران آن نعمت کردند و ناقه را پی نمودند وخود را از نعمتهای دنیا و آخرت محروم کردند، همچنین خدا حضرت امیر علیه السلام و سایر ائمه را برای این امّت مقرر گردانید که معجزهٔ حقّیّت پیغمبر باشند و آیت خدا شوند در میان خلق و از برکات علوم ایشان بهره‌مند گردند و به برکات آنها به حیات معنوی زندهٔ جاوید گردند، ایشان کفران آن نعمتها نمودند و ایشان را شهید نمودند و از برکات ایشان محروم شدند و به سخط الهی گرفتار شدند و خلفای جور بر ایشان مسلط گردیدند چنانچه در حدیث وارد شده که: جناب امیر علیه السلام ناقة الله است[1] و به أسانید متواتره منقول است که: قاتل آن حضرت جفت پی‌کنندهٔ ناقهٔ صالح است در شقی‌ترین پیشینیان، پی کنندهٔ ناقهٔ صالح است؛ و شقی‌ترین پسینیان، قاتل آن حضرت است[2]. واگر این تحقیق را درست بفهمی بسیاری از احادیث مشکله را می توانی فهمید.

و در معاني الاخبار به سندهای بسیار از جابر انصاری و انس بن مالك و ابو ایوب انصاری روایت نموده است که: روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله نماز صبح را با ما ادا کرد، چون از نماز فارغ شد روی مبارك کریم خود را بسوی ما گردانید و فرمود: ای گروه مردم! پیروی کنید آفتاب را، وچون آفتاب پنهان شود چنگ زنید در ماه و آن را پیروی کنید، وچون ماه پنهان شود پیروی کنید زهره را، وچون زهره پنهان شود پیروی کنید دو ستارهٔ فرقدان را، چون از تفسیر این سخن سؤال نمودند فرمود: منم، آفتاب؛ وعلی، برادر من روصیّ من و وزیر من وقضا کنندهٔ قرضهای من و پدر فرزندان من و جانشین من در

---

۱. رجوع شود به تأویل الآیات الظاهرة ۲/۸۰۴ و ۸۰۵.

۲. کامل الزیارات ۲۶۳؛ مجمع البیان ۵/۴۹۹؛ اسد الغابة ۴/۱۰۹ و ۱۱۰؛ تاریخ بغداد ۱/۱۳۵؛ شواهد التنزیل ۲/۴۳۴.

اهل بیت من، ماه است؛ و فاطمهٔ زهرا، زهره است؛ و حسنین، فرقدانند[۱].

و فرمود که: خدا ما را خلق کرده است و ما را به‌منزلهٔ ستاره‌های آسمان گردانیده، هر ستاره‌ای که فرو می‌رود ستاره ی دیگر طلوع می‌کند، و اینها عترت و اهل بیت منند و با قرآن مقرونند و از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر به من وارد می‌شوند[۲].

و ابن ماهیار از ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسول ﷺ فرمود: مَثَل من در میان شما مَثَل آفتاب است، و مَثَل علی مَثَل ماه است، پس چون آفتاب پنهان شود هدایت یابید به ماه[۳].

و ایضاً روایت کرده است که: حارث اعور از حضرت امام حسین ؑ پرسید از تفسیر ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحٰیهٰا﴾ فرمود که: شمس، محمد ﷺ است، ﴿وَالْقَمَرِ اِذٰا تَلٰیهٰا﴾ حضرت امیر ؑ تالی محمد ﷺ است در کمالات بعد از او، ﴿وَالنَّهٰارِ اِذٰا جَلّٰیهٰا﴾ قائم آل محمد ؑ است که زمین را پر از عدالت خواهد کرد، ﴿وَاللَّیْلِ اِذٰا یَغْشٰیهٰا﴾ بنی‌امیه‌اند[۴].

و ابن عباس روایت نموده است که رسول خدا ﷺ فرمود که: خدا مرا به پیغمبری فرستاد پس آمدم به نزد بنی‌امیه و گفتم: من رسول خدایم بسوی شما، گفتند: دروغ می‌گوئی تو رسول خدا نیستی؛ پس رفتم بسوی بنی‌هاشم و گفتم: ای بنی‌هاشم! من رسول خدایم بسوی شما، پس امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب ایمان آورد به من در آشکار و پنهان، و ابوطالب مرا حمایت کرد آشکار و ایمان آورد به من پنهان، پس خدا جبرئیل را فرستاد که علم خود را در میان بنی‌هاشم زد و شیطان علم خود را در میان

---

۱. معانی الاخبار ۱۱۴ـ۱۱۵، و در آن روایت نام ابو ایوب یافت نشد، ولی در امالی شیخ طوسی ۵۱۶ـ۵۱۷ آمده است؛ و نیز رجوع شود به فرائد السمطین ۲/۱۶ و شواهد التنزیل ۲/۲۸۸ که در آنجا همین روایت با کمی اختلاف آمده است.

۲. امالی شیخ طوسی ۵۱۷.

۳. تأویل الآیات الظاهرة ۲/۸۰۶.

۴. تفسیر فرات کوفی ۵۶۳، و در آنجا عبارت «واللیل اذا یغشاها، بنی‌امیّه‌اند» نیامده است.

بنی‌امیه زد، پس همیشه ایشان دشمن ما هستند و خواهند بود و شیعیان ایشان دشمن شیعیان ما خواهند بود تا روز قیامت[۱].

﴿وَالنَّهارِ إِذا جَلّيها﴾ یعنی: امامان از ما اهل بیت مالک زمین خواهند شد در آخر الزمان و پر خواهند کرد زمین را به عدالت، کسی که اعانت آنها کند مانند کسی است که اعانت کند موسی را بر فرعون، و کسی که بر ایشان اعانت کند چنان است که اعانت کرده باشد فرعون را بر موسی[۲].

و علی بن ابراهیم گفته است در تفسیر قول حق تعالی ﴿وَالنَّجْمِ إِذا هَوىٰ﴾[۳] که: نجم، حضرت رسول صلی الله علیه و آله است، قسم خورده است به آن حضرت در وقتی که صعود کرد و به معراج رفت[۴].

و کلینی روایت کرده است که: سوگند یاد کرد به قبض محمد در هنگامی که از دنیا مفارقت نمود[۵].

و ابن بابویه در امالی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که، چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله را مرض موت عارض شد جمع شدند نزد آن حضرت اهل بیت و اصحاب آن حضرت و گفتند: اگر تو را عارضهٔ موت حادث شود که خلیفهٔ تو خواهد بود در میان ما؟ حضرت جواب نفرمود؛ و در روز دوم همین سؤال را کردند، جواب نفرمود؛ و در روز سوم فرمود که: فردا ستاره‌ای از آسمان به خانهٔ یکی از اصحاب من نازل خواهد شد، او خلیفه و جانشین من خواهد بود.

چون روز چهارم شد هریک از صحابه در حجرهٔ خود نشسته انتظار نزول ستاره می‌کشیدند، ناگاه ستاره‌ای از آسمان جدا شد که عالم را روشن کرد و در دامن حضرت امیر

---

۱. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۸۰۶.

۲. تفسیر فرات کوفی ۵۶۳.

۳. سورهٔ نجم ۱.

۴. تفسیر قمی ۲ / ۳۳۳.

۵. کافی ۸ / ۳۸۰.

المؤمنین علیه السلام فرود آمد، پس منافقان گفتند: والله این مرد گمراه شده است در محبت پسر عمّش و آنچه در حقّ او می‌گوید به خواهش خود می‌گوید، پس نازل شد ﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ﴾ «سوگند یاد می‌کنم به ستاره در هنگامی که فرود آمد» ﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ﴾ «گمراه نشده صاحب شما و خطا نکرده» ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾ «و نمی‌گوید سخن از خواهش نفس خود» ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾[1] «نیست نطق او مگر وحی که نازل می‌شود بر او»[2].

و ابن ماهیار روایت کرده است که: ابن کوّا از حضرت امیر علیه السلام پرسید از تفسیر قول الهی ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ ۝ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ﴾ یعنی: «قسم نمی‌خورم یا می‌خورم به ستاره‌های رجوع کننده، روندهٔ پنهان شونده»، حضرت فرمود که: «خنّس» گروهی‌اند که پنهان می‌کنند علم اوصیای پیغمبر را و مردم را به مودّت غیر ایشان خوانند، و «جواری» ملائکه‌اند که جاری شوند به علم بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله، و «کنّس» اوصیای پیغمبرند که علم او را جاروب کنند و جمع نمایند؛ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ﴾ فرمود که: مراد ظلمت شب است و مثل زده است برای کسی که به ناحق دعوی امامت برای خود کند؛ ﴿وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ﴾[3] فرمود که: کنایه از علم اوصیاء است که علم ایشان از صبح روشن‌تر و ظاهرتر است[4].

و احادیث بسیار وارد شده است در تفسیر «خنّس» که: مراد امامی است که پنهان می‌کند خود را از مردم پس ظاهر می‌شود مانند شهاب درخشنده در شب تار[5].

و خدا می‌فرماید ﴿وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾[6] مفسران گفته‌اند که: یعنی

---

۱. آیات این روایت، آیات ۱ ـ ۴ سورهٔ نجم می‌باشد.
۲. امالی شیخ صدوق ۴۶۸؛ مناقب ابن شهرآشوب ۳ / ۱۵.
۳. آیات این روایت، آیات ۱۵ ـ ۱۸ سورهٔ تکویر می‌باشد.
۴. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۷۶۹.
۵. کمال الدین ۳۲۵؛ غیبت شیخ طوسی ۱۵۹؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۷۷۰؛ غیبت نعمانی ۱۶۸.
۶. سورهٔ نحل: ۱۶.

حق تعالی قرار داد از برای شما علامتی چند در زمین از کوهها و غیر آنها که راهها را به آنها بدانند و به ستاره‌ها هدایت یابند در شبها یا به ستارهٔ جدی هدایت می‌یابند بسوی قبله[۱].

و کلینی و علی بن ابراهیم و عیاشی و شیخ طوسی در مجالس و ابن شهرآشوب در مناقب و شیخ طبرسی و دیگران احادیث بسیار از حضرت باقر و صادق و رضا علیهم السلام روایت کرده‌اند که: علامات، ائمه علیهم السلام اند که نشانهای راه دینند؛ و نجم، حضرت رسول صلی الله علیه و آله است[۲].

و ظاهر اکثر احادیث آن است که ضمیر «هم» و ضمیر «یهتدون» راجع است به «علامات» یعنی ائمه علیهم السلام به حضرت رسول صلی الله علیه و آله هدایت می‌یابند.

و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: این آیه را ظاهری و باطنی هست، ظاهرش آن است که به ستارهٔ جدی هدایت می‌یابند بسوی قبله در دریا و صحرا زیرا که آن از جای خود حرکت نمی‌کند و پنهان نمی‌شود، و باطنش آن است که ائمه علیهم السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدایت می‌یابند[۳].

و در بعضی از روایات وارد شده است که: نجم، حضرت امیر علیه السلام است[۴].

و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: یا علی! تویی نجم بنی هاشم[۵].

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: خدا ستاره‌ها را امان اهل آسمان گردانیده، و اهل بیت مرا امان اهل زمین گردانیده[۶].

---

۱. مجمع البیان ۳/ ۳۵۴؛ تفسیر بغوی ۳/ ۶۴.

۲. کافی ۱/ ۲۰۶ و ۲۰۷؛ تفسیر قمی ۱/ ۳۸۳؛ تفسیر عیاشی ۲/ ۲۵۶؛ امالی شیخ طوسی ۱۶۳؛ مناقب ابن شهرآشوب ۴/ ۱۹۳؛ مجمع البیان ۳/ ۳۵۴؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۲۵۳.

۳. تفسیر عیاشی ۲/ ۲۵۶؛ تفسیر صافی ۳/ ۱۲۹ ـ ۱۳۰.

۴. تفسیر عیاشی ۲/ ۲۵۵؛ شواهد التنزیل ۱/ ۴۲۵.

۵. مناقب ابن شهرآشوب ۴/ ۱۹۳.

۶. مجمع البیان ۳/ ۳۵۴؛ مناقب ابن شهرآشوب ۱/ ۲۴۷.

فصل نوزدهم

در بیان آن است که آنها حبل الله المتین و عروة الوثقی و امثال اینهایند؛ و در این باب آیات بسیار است

آیهٔ اول: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾[1] یعنی: «پس هرکه کافر شود به طاغوت و ایمان آورد به خدا پس بتحقیق که چنگ زده است به دست آویز محکم که گسستن نیست آن را و خدا شنوا و دانا است»؛ بدان که طاغوت را اطلاق می‌کنند بر شیطان و بت و هر معبودی بغیر از خدا و هر پیشوائی در باطل.

و در بسیاری از روایات و زیارات ائمه علیهم‌السلام تعبیر کرده‌اند از ابوبکر و عمر و عثمان و سایر اعدای دین به جبت و طاغوت و لات و عزّی، و ابوبکر و عمر را دو صنم قریش نامیده‌اند[2].

و از حضرت صادق علیه‌السلام منقول است که: دشمن ما در کتاب خدا، فحشا و منکر و بغی و اصنام و اوثان و جبت و طاغوت است[3].

و کلینی به سند موثق از حضرت صادق علیه‌السلام روایت نموده است که: عروهٔ وثقی، ایمان

---

۱. سورهٔ بقره، ۲۵۶.

۲. رجوع شود به تفسیر عیاشی ۱ / ۲۴۶؛ کافی ۱ / ۴۲۹؛ بصائر الدرجات ۳۴؛ عیون المعجزات ۸۹ ـ ۹۰؛ من لا یحضره الفقیه ۲ / ۵۸۹؛ مصباح المتهجد ۶۸۶؛ مصباح کفعمی ۴۲۷؛ بحار الانوار ۵۲ / ۱۷۰ و ۸۲ / ۲۶۰.

۳. تأویل الآیات الظاهرة ۱ / ۱۹.

است[۱].

و به سند صحیح دیگر روایت کرده است که: ایمان به خداوند یگانه است که شریک ندارد[۲].

و به سند معتبر در محاسن از آن حضرت روایت نموده است که. عروة وثقی، توحید است[۳].

و ابن شهرآشوب به سند معتبر از حضرت باقر ﷺ روایت نموده است که: عروة وثقی، محبت ما اهل بیت است[۴].

و در عیون اخبار الرضا از آن حضرت روایت نموده است که حضرت رسول ﷺ فرمود: هرکه خواهد سوار شود در کشتی نجات و متمسک شود به عروة الوثقی و چنگ زند در حبل متین خدا، پس موالات و دوستی کند با علی بعد از من و دشمنی کند با دشمنان او و پیروی کند امامان هدایت کننده از فرزندان او را[۵].

و ایضاً به سندهای معتبر از آن حضرت روایت نموده‌است که رسول خدا ﷺ فرمود: هرکه دوست دارد که چنگ زند در عروة الوثقی باید که متمسک شود به محبت علی ﷺ و اهل بیت من[۶].

و ایضاً روایت نموده است که حضرت رسول ﷺ فرمود: امامان از فرزندان امام حسین ﷺ. هرکه اطاعت آنها کند بتحقیق که اطاعت خدا کرده است و هرکه معصیت آنها کند معصیت خدا کرده است، ایشانند عروة وثقی و ایشانند وسیلهٔ بندگان بسوی خدا[۷].

---

۱. کافی ۲ /۱۴.
۲. کافی ۲ /۱۴.
۳. محاسن ۱ /۲۷۵.
۴. مناقب ابن شهرآشوب ۴ /۵.
۵. عیون اخبار الرضا ۱ /۲۹۲؛ امالی شیخ صدوق ۲۶؛ شواهد التنزیل ۱ /۱۶۸ با کمی اختلاف.
۶. عیون اخبار الرضا ۲ /۵۸.
۷. عیون اخبار الرضا ۲ /۵۸.

و به سند دیگر روایت نموده است که: قرآن عروة وثقی است[۱].

و ایضاً به سند معتبر روایت نموده است که: حضرت امام رضا علیه السلام برای مأمون نوشت محض اسلام و شرایع دین را، از آن جمله نوشت که: خالی نمی‌شود زمین از حجت خدا بر خلق در هر عصر و زمان و آنها یند عروة وثقی و ائمهٔ هدی و حجت اهل دنیا تا قیامت[۲].

و در کتاب توحید روایت نموده است که حضرت امیر علیه السلام فرمود که: منم حبل‌الله‌المتین و عروة الوثقی[۳].

و در کمال الدین روایت کرده از امام رضا علیه السلام که فرمود: مائیم حجتهای خدا در میان خلق او و کلمهٔ تقوی و عروة وثقی[۴].

و در کتاب معانی الاخبار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که: هر که خواهد متمسک شود به عروة وثقی که گسستن ندارد، باید که متمسک شود به ولایت برادر من و وصیّ من علی بن ابی‌طالب، بدرستی که هلاک نمی‌شود هر که او را دوست دارد و اعتقاد به امامت او کند، و نجات نمی‌یابد کسی که با او دشمنی و عداوت کند[۵].

و در کتاب تأویل الآیات از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که خواهد چنگ زند در عروة وثقی پس باید که متمسک شود به محبت علی[۶].

و به روایت دیگر: باید متمسک شود به محبت ما اهل بیت[۷].

و به روایت دیگر از زید بن علی روایت کرده که: عروهٔ محکم، مودّت آل محمد

---

۱. عیون اخبار الرضا ۲ / ۱۳۰.
۲. عیون اخبار الرضا ۲ / ۱۲۲.
۳. توحید ۱۶۵؛ اختصاص ۲۴۸.
۴. کمال الدین ۲۰۲.
۵. معانی الاخبار ۳۶۸ ـ ۳۶۹.
۶. تأویل الآیات الظاهرة ۱ / ۹۵؛ مناقب ابن شهرآشوب ۳ / ۹۳.
۷. تأویل الآیات الظاهرة ۱ / ۲۳۹.

است[۱].

آیهٔ دوم: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِیعاً وَلا تَفَرَّقُوا﴾[۲].

آیهٔ سوم: ﴿ضُرِبَتْ عَلَیْهِمُ الذِّلَّةُ أَیْنَ ما ثُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللهِ وَحَبْلٍ مِنَ النّاسِ﴾[۳].

ترجمهٔ آیهٔ دوم: «و چنگ زنید به ریسمان خدا همگی و پراکنده مشوید».

ترجمهٔ آیهٔ سوم: «زده شد بر ایشان دت و خواری مگر به حبلی از خدا و حبلی از مردم»؛ اکثر گفته‌اند که: یعنی به عهدی از خدا و عهدی از مردم[۴].

و عیاشی روایت کرده است که: از حضرت امام موسی ﷺ پرسیدم از تفسیر قول خدا ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِیعاً﴾ فرمود که: علی بن ابی‌طالب حبل الله المتین است، یعنی ریسمان محکم خداست[۵].

و به سند معتبر دیگر از حضرت باقر ﷺ روایت کرده ست که: آل محمد ﷺ حبل خدایند که در این آیه مردم را امر فرموده که چنگ زنند در آن[۶].

و از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: ماییم حبل خدا[۷]

و علی بن ابراهیم روایت کرده است که، حبل الله، توحید خداست و ولایت اهل بیت ﷺ[۸].

و ایضاً روایت کرده است از حضرت باقر ﷺ در تفسیر قول الهی ﴿وَلا تَفَرَّقُوا﴾ که فرمود: خدا می‌دانست که این امّت متفرق خواهند شد بعد از پیغمبر خود و اختلاف خواهند کرد، پس نهی کرد ایشان را از پراکنده شدن چنانچه نهی کرد جماعتی را که پیش

---

۱. تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۳۲۹.

۲. سورهٔ آل عمران: ۱۰۳.

۳. سورهٔ آل عمران: ۱۱۲.

۴. تفسیر تبیان ۲/ ۵۶۰؛ مجمع البیان ۱/ ۴۸۸؛ تفسیر فخر رازی ۸/ ۱۹۵.

۵. تفسیر عیاشی ۱/ ۱۹۴.

۶. تفسیر عیاشی ۱/ ۱۹۴.

۷. تفسیر فرات کوفی ۹۱.

۸. تفسیر قمی ۱/ ۱۰۸.

از ایشان بودند، پس امر کرد ایشان را که مجتمع شوند بر ولایت آل محمد ﷺ و متفرق نشوند[۱].

و عیاشی از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: حبل از خدا، کتاب خداست، و حبل از ناس، علی بن ابی طالب ﷺ است[۲].

و در مجالس شیخ طوسی و مناقب ابن شهرآشوب از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: مائیم حبل[۳].

---

۱. تفسیر قمی ۱/ ۱۰۸.

۲. تفسیر عیاشی ۱/ ۱۹۶.

۳. امالی شیخ طوسی ۲۷۲؛ مناقب ابن شهرآشوب ۳/ ۹۲.

فصل بیستم

در تفسیر حکمت به معرفت ائمه علیهم السلام و اولوالنهی به ایشان

علی بن ابراهیم روایت کرده است که: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از تفسیر آیهٔ کریمهٔ ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ﴾[1] یعنی: «بتحقیق که عطا کردیم لقمان را حکمت» حضرت فرمود که: مراد از حکمت، شناختن امام زمان است[2].

و در محاسن برقی و کافی و تفسیر عیاشی به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند در تفسیر قول الهی ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً﴾[3] یعنی: «هرکس داده شود او را حکمت، پس داده شده خیر بسیاری را» حضرت فرمود که: حکمت، طاعت خدا و شناختن امام است[4].

و عیاشی به سند دیگر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که حکمت، معرفت امام است و اجتناب کردن از کبائری که حق تعالی واجب گردانیده از برای آنها آتش جهنم را[5].

وایضاً از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده است که: حکمت، معرفت اصول دین است

---

۱. سورهٔ لقمان، ۱۲.

۲. تفسیر قمی ۲ / ۱۶۱.

۳. سورهٔ بقره، ۲۶۹.

۴. محاسن ۱ / ۲۲۵؛ کافی ۱ / ۱۸۵؛ تفسیر عیاشی ۱ / ۱۵۱.

۵. تفسیر عیاشی ۱ / ۱۵۱.

وفقیه و دانا بودن در مسائل دین، پس هرکه از شما فقیه و عالم به مسائل دین باشد، او حکیم است[۱].

و در بصائر الدرجات و تفسیر علی بن ابراهیم و تفسیر ابن ماهیار و مناقب ابن شهرآشوب به سندهای معتبر روایت کرده‌اند که: از حضرت صادق علیه السلام سؤال نمودند از تفسیر این آیهٔ کریمه ﴿إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰتٍ لِأُولِي النُّهىٰ﴾[۲] یعنی: بدرستی که در آفریدن زمین و راهها و کوهها و فرستادن بارانها و رویانیدن گیاهها و در هلاک کردن اهل شهرها که کافر شدند به خدا و پیغمبران، علامتی چند است برای اُولي النُّهي یعنی صاحب عقول که نهی کند ایشان را از متابعت باطل و ارتکاب قبایح؛ حضرت فرمود: بخدا سوگند که مائیم اولوالنهی، راوی گفت: فدای تو شوم چه معنی دارد اولوالنهی؟ حضرت فرمود که: خدا خبر داد رسول خود را به آنچه بعد از او واقع خواهد شد از ادّعا کردن ابو بکر خلافت را و مرتکب آن شدن و دعوی کردن عمر و عثمان بعد از او و سایر بنی‌امیه، پس خبر داد رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به اینها، و واقع شد جمیع اینها به نحوی که خدا پیغمبر را و پیغمبر علی را خبر داده بود به‌نحوی که منتهی شده است بسوی ما خبر از امیر المؤمنین علیه السلام به آنچه بعد از آن حضرت واقع خواهد شد از پادشاهی بنی‌امیّه و غیر ایشان، پس این است معنی آیه که خدا ذکر کرده است در کتاب خود ﴿إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهىٰ﴾ پس مائیم اولوالنهی که به ما منتهی شده است علم اینها، پس همه صبر کردیم برای اطاعت امر خدا و راضی بودن به قضای او، پس مائیم قیام نمایندگان به امر خدا در میان خلق او و خزینه داران خدا بر دین او که ضبط می‌کنیم و پنهان می‌داریم دین و علم خدا را از دشمنان خود چنانکه پنهان داشت رسول خدا صلی الله علیه و آله تا آنکه حق تعالی او را رخصت داد که هجرت نماید از مکه به مدینه و جهاد کند با مشرکان، پس ما بر طریقهٔ آن حضرتیم و پنهان می‌کنیم تا خدا رخصت دهد ما را که ظاهر گردانیم دین او را به شمشیر و دعوت

---

۱. تفسیر عیاشی ۱۵۱/۱.
۲. سورهٔ طه: ۱۲۸.

کنیم مردم را بسوی او، پس شمشیر بزنیم در آخر کار چنانچه حضرت رسول شمشیر زد در اول امر[۱].

۱. بصائرالدرجات ۵۱۸؛ تفسیر قمی ۲ / ۶۱؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱ / ۳۱۴؛ مناقب ابن شهرآشوب ۴ / ۲۳۳ - ۲۳۴ بطور اختصار بیان نموده است.

فصل بیست و یکم

در تفسیر صافّون و مسبّحون و صاحب مقام معلوم و حمَلة عرش و سفَرة کرام برره به ائمه علیهم السلام

حق تعالی می‌فرماید در شأن ملائکه ﴿وَما مِنّا إِلّا لَهُ مَقامٌ مَعْلُومٌ * وَإِنّا لَنَحْنُ الصّافُّونَ * وَإِنّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ﴾[1]، مفسران گفته‌اند که: یعنی «ملائکه گویند که، نیست از ما هیچکس مگر آنکه برای عبادت از برای او جائی است دانسته شده، و بدرستی که هرآینه مائیم صف زدگان، و بدرستی که مائیم تسبیح کنندگان»[2].

علی بن ابراهیم و ابن شهرآشوب و فرات به سندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که: ﴿وَما مِنّا إِلّا لَهُ مَقامٌ مَعْلُومٌ﴾ در شأن امامان و اوصیاء از آل محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است[3].

و ایضاً در تفسیر علی بن ابراهیم به سند معتبر دیگر از آن حضرت روایت کرده است که فرمود: مائیم درخت پیغمبری و معدن رسالت و محلّ آمدن و رفتن ملائکه و مائیم عهد خدا ـ یعنی امامت ما را عهد گرفته است از مردم ـ و مائیم امان خدا و مائیم مودّت خدا ـ یعنی محبت ما محبت خداست ـ و مائیم حجت خدا، بودیم نوری چند صف کشیده در

---

۱. سورهٔ صافات: ۱۶۴ ـ ۱۶۶.

۲. تفسیر بیضاوی ۳ / ۴۷۴؛ تفسیر فخر رازی ۲۶ / ۱۷۱.

۳. تفسیر قمی ۲ / ۲۲۷ ـ ۲۲۸؛ تفسیر فرات کوفی ۳۵۶؛ مناقب ابن شهرآشوب ۴ / ۳۵۷.

دور عرش خدا تنزیه می‌کردیم و تسبیح می‌نمودیم خدا را، پس اهل آسمان به سبب تسبیح ما تسبیح می‌گفتند تا آنکه فرود آمدیم بسوی زمین پس تسبیح و تنزیه کردیم خدا را، پس اهل زمین به تنزیه ما خدا را تنزیه کردند، و مائیم صافّون و مائیم مسبّحون که خدا فرموده است، پس هرکه وفا کند به عهد ما پس بتحقیق که وفا کرده است به عهد خدا و هرکه بشکند عهد ما را عهد خدا را شکسته است[1].

و ابن ماهیار به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام روایت کرده است که در بعضی از خطبه‌ها می‌فرمود: ما آل محمد نوری چند بودیم در دور عرش، خدا ما را امر کرد که او را تسبیح بگوئیم، پس تسبیح گفتیم و فرشتگان به تسبیح ما تسبیح گفتند، پس ما را به زمین فرستاد و امر کرد به تسبیح، پس تسبیح گفتند اهل زمین به تسبیح ما، پس مائیم صافّون و مائیم مسبّحون[2].

و ایضاً روایت کرده است که: از ابن عباس پرسیدند در تفسیر ﴿وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ﴾ ابن عباس گفت که: ما در خدمت رسول صلى الله عليه وآله بودیم، حضرت امیر المؤمنین عليه السلام آمد، پس چون نظر حضرت رسول صلى الله عليه وآله بر او افتاد تبسم کرد در روی او و فرمود: مرحبا به کسی که خلق کرده است خدا او را پیش از آدم به چهل هزار سال. ابن عباس گفت: یا رسول الله! آیا فرزند پیش از پدر بود؟ گفت: بلی خدا مرا و علی را خلق کرد پیش از خلق همهٔ اشیاء، بعد از آن خلق کرد سایر چیزها را و همه تاریک بودند و نور ایشان از نور من و علی بود، پس ما را در جانب عرش جا داد، پس خلق کرد ملائکه را پس تسبیح و تنزیه کردیم خدا را پس تسبیح و تنزیه کردند ملائکه، و ما تهلیل گفتیم خدا را و به یگانگی یاد کردیم پس تهلیل کردند ملائکه، و ما تکبیر گفتیم خدا را پس ملائکه تکبیر خدا گفتند، و اینها همه از تعلیم من و علی بود، و در علم سابق الهی بود که داخل در جهنم نشود دوست من و علی و داخل در بهشت نشود دشمن من و علی، بدرستی که خدا

۱. تفسیر قمی ۲/۲۲۸.
۲. تأویل الآیات الظاهرة ۲/۵۰۱.

خلق کرد ملکی چند را که در دست آنها بود ابریقهای نقره مملو از آب زندگانی از جنّت فردوس پس هیچ شیعه از شیعیان علی نیست مگر آنکه پدر و مادرش پاکیزه‌اند و پرهیزکار و برگزیده، و ایمان آورندهٔ به خدا، پس چون اراده کند یکی از اینها که جماع کند با اهل خود می‌آید ملکی از آن ملائکه که در دست ایشان است ابریقهای آب بهشت پس می‌ریزد از آن آب در آن ظرفی که از آن آب می‌آشامد، پس به آن آب ایمان در دل او می‌روید چنانچه زراعت می‌روید، پس ایشان بر بیّنه و برهانند از جانب پروردگار ایشان واز جانب پیغمبر ایشان واز جانب وصیّ او علی واز جانب دختر من فاطمهٔ زهرا، پس امام حسن و امام حسین و امامان از فرزندان حسین.

پس گفتم: یا رسول الله! کیستند آن امامان؟ فرمود: یازده نفرند از فرزندان من و پدر ایشان علی است. پس حضرت رسول ﷺ فرمود: حمد می‌کنم خداوندی را که محبت علی و ایمان به او را دو سبب گردانیده، یعنی سبب دخول بهشت و سبب خلاص از جهنم(۱).

و علی بن ابراهیم روایت کرده است که، ابوبصیر از حضرت صادق ﷺ پرسید که: ملائکه بیشترند یا فرزندان آدم؟ حضرت فرمود: بحقّ آن خداوندی که جان من در دست قدرت اوست که ملائکهٔ خدا در آسمانها بیشترند از عدد ذرّات خاک در زمین، و نیست در آسمان به قدر جای پائی مگر آنکه در آن ملکی هست که خدا را تسبیح و تنزیه می‌کنند، و در زمین نیست درختی و کلوخی مگر آنکه در آن ملکی هست که موکّل است به آن و هر روز احوال و اعمال آن را به خدا عرض می‌کند با آنکه خدا داناتر است به احوال آنها از آن ملک، و هیچ ملکی نیست مگر آنکه تقرّب جوید هر روز بسوی خدا به ولایت و محبت ما اهل بیت و طلب آمرزش می‌کند برای دوستان ما و لعنت می‌کند دشمنان ما را و از خدا سؤال می‌کند که بفرستد بر ایشان عذاب را فرستادنی(۲).

---

۱. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۵۰۱؛ ارشاد القلوب ۴۰۴ـ۴۰۵.

۲. تفسیر قمی ۲ / ۲۵۵؛ بصائر الدرجات ۶۸ـ۶۹، و روایت در هر دو مصدر از حماد است.

پس فرمود در تفسیر قول حق تعالی ﴿وَالَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ﴾ یعنی: «آنان که برمی‌دارند عرش خدا را» فرمود که: یعنی رسول خدا و اوصیاء بعد از او که حاملان علم خدایند، یعنی مراد از عرش، علم است، ﴿وَمَنْ حَوْلَهُ﴾ یعنی «آنان که در دور عرشند» فرمود که: یعنی ملائکه که بر دور عرشند، ﴿يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾ یعنی: «تنزیه می‌کنند با حمد پروردگار خود و ایمان می‌آورند به خدا و طلب آمرزش می‌کنند از برای آنها که ایمان آورده‌اند» فرمود که: مراد شیعهٔ آل محمدند، ﴿رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْماً﴾ «ای پروردگار ما فراگرفته‌ای هر چیزی را از رحمت و علم» یعنی: رحمت تو به هرکس و به هر چیز رسید و علم تو به همه چیز احاطه کرده است، ﴿فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا﴾ «پس بیامرز مر آن جماعتی راکه توبه کرده‌اند» فرمود که: یعنی توبه کرده‌اند از ولایت و محبت ابوبکر و عمر و بنی‌امیه، ﴿وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ﴾ «و پیروی کرده‌اند راه تو را» فرمود که: مراد از راه خدا، ولایت و اعتقاد به امامت ولیّ خدا علی علیه السلام است، ﴿وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ * رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ یعنی: «و نگاه دار ایشان را از عذاب جهنم ای پروردگار ما و داخل کن ایشان را در باغهای بهشت که همیشه در آنجا باشند و هرکه را شایسته شود از پدران ایشان و زنان و فرزندان ایشان، بدرستی که تو غالب و حکیمی» فرمود که: مراد به شایسته، آنهایند که ولایت علی بن ابی‌طالب علیه السلام را داشته باشند و از شیعیان او باشند، ﴿وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ «و نگاه دار ایشان را از عقوبتها و جزای گناهان در روز جزا، وهرکه را نگاه داری از عقوبتها در آن روز ـ فرمود: یعنی در قیامت ـ پس بدرستی که رحم کرده‌ای او را، و این فیروزی بزرگ است» فرمود که. فیروزی برای کسی است که نجات یابد از ولایت و محبت ابوبکر و عمر؛ پس خدا فرمود که ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ یعنی: «بدرستی که آنان که کافر شدند» فرمود که: یعنی بنی‌امیه، ﴿يُنَادَوْنَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ

مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الإِيمانِ فَتَكْفُرُونَ ﴾[۱] یعنی: «نداکنند آنها را در قیامت که: هرآینه دشمنی خدا شما را بزرگتر است از دشمنی شما مر نفسهای خود را، در وقتی که می‌خواندند شما را بسوی ایمان پس کافر می‌شدید به آن»، فرمود که: یعنی می‌خواندند شما را بسوی ولایت علی ﷺ[۲].

و ابن ماهیار نیز به سند معتبر از حضرت باقر ﷺ روایت کرده است که: ﴿لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾ مراد شیعهٔ محمد و آل محمد ﷺ است؛ ﴿لِلَّذِينَ تابُوا﴾ مراد آنهایند که توبه کنند از ولایت ابوبکر و عمر و عثمان و بنی امیه؛ ﴿وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ﴾[۳] مراد به سبیل خدا، ولایت علی ﷺ است؛ ﴿وَقِهِمُ السَّيِّئاتِ﴾ یعنی: نگه دار آنها را از ولایت ابوبکر و عمر و عثمان؛ ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ یعنی بنی امیّه؛ و مراد از ایمان، ولایت علی ﷺ است[۴].

و کلینی از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: خدا را ملکی چند هست که می‌ریزند گناهان را از پشتهای شیعیان ما چنانچه باد برگ را از درخت می‌ریزد در خزان، و این است معنی آیهٔ کریمهٔ ﴿يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾ والله که اراده نکرده است خدا غیر شما را[۵].

و ابن ماهیار این مضمون را به سند بسیار روایت نموده است[۶].

و در عیون اخبار الرضا از آن حضرت روایت کرده است که: مراد از ﴿لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾ در این آیه آنهایند که ایمان آوردند به ولایت ما؛ و فرمود که: فرشتگان، خادمان ما و خادمان شیعیان مایند[۷].

---

۱. آیات این روایت آیات ۷ ـ ۱۰ سورهٔ غافر می‌باشند.
۲. تفسیر قمی ۲ / ۲۵۵، و روایت در آنجا از جابر است که از امام باقر ﷺ نقل کرده است.
۳. عبارت داخل کروشه از متن عربی روایت اضافه شد.
۴. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۵۲۱.
۵. کافی ۸ / ۳۰۴.
۶. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۵۲۸.
۷. عیون اخبار الرضا ۱ / ۲۶۲؛ علل الشرایع ۵؛ احقاق الحق ۵ / ۹۲.

و ابن ماهیار از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده است که. ﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ﴾ مراد هشت نفرند: محمد صلی الله علیه و آله و علی و حسن و حسین و براهیم و اسماعیل و موسی و عیسی علیهم السلام (1).

و ابن بابویه در عقاید گفته است که: عرش علم الهی را هشت نفر بر می‌دارند: چهار نفر از پیشینیان و چهار نفر از پسینیان؛ چهار نفر پیشینیان نوح است و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام، و چهار نفر پسینیان: محمد صلی الله علیه و آله و علی و حسن و حسین علیهم السلام. و گفته است که: چنین رسیده از ائمهٔ ما به سندهای صحیح (2).

و ابن ماهیار به سند معتبر از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: فضل من از آسمان نازل شد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در این آیه ﴿وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾ زیرا که این آیه در وقتی نازل شد که در آن روز در زمین مؤمنی نبود بجز حضرت رسول صلی الله علیه و آله و من (3).

و به سند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هفت سال و چند ماه ملائکه استغفار نمی‌کردند مگر برای رسول خدا و برای من، و در شأن ما نازل شده است این آیات ﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ﴾ تا آخر (4).

و در روایت دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که: بتحقیق صلوات فرستادند ملائکه بر من و علی چندین سال زیرا که ما نماز می‌کردیم واحدی غیر ما نماز نمی‌کرد (5).

---

۱. تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۷۱۶، و در آن بجای اسماعیل، نوح آمده است؛ تفسیر فرات کوفی ۳۷۵، و در هر دو مصدر روایت از امام باقر علیه السلام می‌باشد.

۲. اعتقادات شیخ صدوق ۲۴؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۷۱۶.

۳. تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۵۲۶.

۴. تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۵۲۷.

۵. تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۵۲۷. برای اطلاع بیشتر از مضمون این روایت در مصادر عامه رجوع شود به احقاق الحق ۷/ ۳۶۵.

و به چند سند دیگر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که: بخدا سوگند استغفار ملائکه از برای شما است، یعنی شیعیان نه سایر خلق[۱].

و خدا در فضل قرآن مجید می‌فرماید ﴿إِنَّها تَذْكِرَةٌ * فَمَنْ شاءَ ذَكَرَهُ * فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ * مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ * بِأَيْدِي سَفَرَةٍ * كِرامٍ بَرَرَةٍ﴾[۲] یعنی: «بدرستی که این آیات قرآن پندی است مردمان را، پس هرکه خواهد پند گیرد از آن قرآن در صحیفه‌های گرامی داشته شده و بلند مرتبه و پاکیزه است به دستهای نویسندگان از ملائکه یا پیغمبران و اوصیای ایشان که عزیز و گرامی‌اند نزد خدا و نیکوکارانند». و در احادیث معتبره منقول است که: مراد از سَفَره، ائمه علیهم السلام اند[۳].

و فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ﴾[۴] یعنی: «بدرستی که آنها که نزد پروردگار تواَند تکبر نمی‌کنند از عبادت خدا و تنزیه می‌نمایند او را و برای او سجده می‌کنند»؛ مشهور میان مفسران آن است که مراد، ملائکه‌اند[۵] و در احادیث وارد شده است که مراد، پیغمبران و رسولان و ائمه‌اند[۶]، و بعید نیست زیراکه بودن ملائکه نزد خدا به جسم نیست بلکه مراد قرب معنوی است و آن در انبیاء و ائمه بیشتر است.

و ایضاً خدای تعالی فرموده است ﴿وَقالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ وَلَداً﴾ یعنی: «گفتند کافران: گرفته است خدا فرزندی»، ﴿سُبْحانَهُ﴾ «خدا منزه است از آنکه فرزندی داشته باشد»، ﴿بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ﴾ «بلکه بنده‌ای چندند گرامی نزد خدا»، ﴿لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ﴾ «پیشی نمی‌گیرند نزد خدا به گفتار» یعنی تا خدا چیزی نفرماید نمی‌گویند، ﴿وَهُمْ بِأَمْرِهِ

---

۱. تأويل الآيات الظاهرة ۲ / ۵۲۸.
۲. سورة عبس، ۱۱ـ۱۶.
۳. تأويل الآيات الظاهرة ۲ / ۷۶۳.
۴. سورة اعراف، ۲۰۶.
۵. تفسير كشاف ۲ / ۱۹۳؛ تفسير بغوى ۲ / ۲۲۷.
۶. تفسير قمى ۱ / ۲۵۴.

یَعْمَلُونَ ﴾ «و حال آنکه آنها به امر خدا عمل می‌کنند» یعنی تا خدا چیزی نفرماید نمی‌کنند، ﴿ یَعْلَمُ ما بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَما خَلْفَهُمْ ﴾ «می‌داند خدا آنچه در پیش روی ایشان است و آنچه در پشت سر ایشان است». ﴿ وَلا یَشْفَعُونَ إِلّا لِمَنِ ارْتَضىٰ وَهُمْ مِنْ خَشْیَتِهِ مُشْفِقُونَ ﴾[1] «و شفاعت نمی‌کنند مگر کسی را که خدا پسندد شفاعت او را و ایشان از عظمت و مهابت خدا ترسانند».

و ابن ماهیار و غیر او از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده‌اند که: چون این آیه را خواندند اشاره به سینهٔ خود فرمودند[2].

مؤلف گوید که: اکثر مفسران گفته‌اند که: این آیات به رد قول جماعتی نازل شده است که می‌گفتند: ملائکه دختران خدایند[3]. پس مراد به عباد مکرمون، ایشان خواهند بود. و از زیارتها مانند زیارت جامعه و غیر آن و بسیاری از دعاها و احادیث معتبرهٔ دیگر ظاهر می‌شود که مراد، ائمه‌اند[4]، و بنابراین تأویل دو احتمال دارد:

اول آنکه: از برای نفی قول جماعتی باشد که قایل بودند به الوهیّت حضرت امیر علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام با آنکه زن و فرزند داشتند، پس مراد به عباد مکرمون آنهایند که ایشان گمان می‌کردند که رحمانند.

دوم آنکه: باز آیه بر رد قول جمعی باشد که ملائکه را فرزندان خدا دانند، پس تنزیه خود نمود که بلکه خدا را بندگان گرامی هستند که برمی‌گزیند ایشان را و خلیفهٔ خود می‌گرداند، و این معنی باعث نسبت فرزندی نمی‌شود، و بنابراین ممکن است که مراد خصوص ائمه علیهم السلام باشد یا اعم از ایشان و سایر مقرّبان از انبیاء و اوصیاء و ملائکه بوده باشد.

---

۱. آیات این روایت، آیات ۲۶ ـ ۲۸ سورهٔ انبیاء می‌باشند.
۲. تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۳۲۷ـ۳۲۸.
۳. تفسیر کشاف ۳/ ۱۱۲؛ تفسیر بغوی ۳/ ۲۴۲.
۴. کافی ۸/ ۲۳۱ ـ ۲۳۲؛ عیون اخبار الرضا ۲/ ۲۷۳؛ تهذیب الاحکام ۶/ ۹۶؛ احتجاج ۱/ ۵۹۳.

فصل بیست و دوم

در تأویل اهل رضوان و درجات به ائمه علیهم السلام و اهل سخط و عقوبات به اعدای ایشان، و در آن چند آیه است

آیهٔ اول: ﴿أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَ اللهِ كَمَنْ باءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللهِ وَمَأْواهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ۞ هُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ اللهِ وَاللهُ بَصِيرٌ بِما يَعْمَلُونَ﴾[1] یعنی: «آیا کسی که پیروی کرد خشنودی خدا را مانند کسی است که برگشت با غضبی از خدا و آرامگاه او جهنم است و بد محل بازگشت است جهنم از برای ایشان، و صاحب درجه‌هایند نزد خدا، و خدا بینا است به آنچه ایشان می‌کنند».

کلینی و ابن شهرآشوب و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند: آنها که متابعت رضای خدا کرده‌اند ائمه‌اند، و بخدا سوگند که ایشانند درجات برای مؤمنان و به ولایت و دوستی و شناختن ایشان ما را مضاعف می‌گرداند خدا از برای آنها عملهای ایشان را و بلند می‌گرداند خدا به سبب ما درجات عالیه برای ایشان در دنیا و عقبی[2].

و به روایت عیاشی فرمود که: بخدا سوگند آنها که به غضب خدا برگشته‌اند، آنهایند که حقّ علی بن ابی‌طالب علیه السلام و حقّ ما اهل بیت را انکار کرده‌اند و به این سبب مستحق غضب و سخط الهی شده‌اند[3].

---

۱. سورهٔ آل عمران: ۱۶۲.

۲. کافی ۱/ ۴۳۰؛ مناقب ابن شهرآشوب ۴/ ۱۹۴؛ تفسیر عیاشی ۱/ ۲۰۵؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۱۲۴.

۳. تفسیر عیاشی ۱/ ۲۰۵.

و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که: درجات مؤمنان که بلند می‌کنند ما بین هر درجه‌ای تا درجه‌ای دیگر به قدر ما بین آسمان و زمین است[۱].

آیهٔ دوم: ﴿ذٰلِكَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا ما أَسْخَطَ اللّٰهَ وَكَرِهُوا رِضْوانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمالَهُمْ﴾[۲] یعنی: «آنکه در وقت مردن، ملائکه بر رو و بر پشت آنها می‌زنند به سبب آن است که ایشان متابعت و پیروی کردند چیزی را که خدا را به خشم آورده و کراهت داشتند از چیزی که موجب خشنودی خداست پس باطل نمود خدا ثواب عملهای ایشان را».

ابن ماهیار از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است در تفسیر ﴿كَرِهُوا رِضْوانَهُ﴾ یعنی: کراهت داشتند علی و ولایت او را، و علی مرضیّ و پسندیدهٔ خدا بود و پسندیدهٔ رسول او و امر کرد خدا به ولایت او در روز بدر و روز حنین و در بطن نخله و در روز ترویه نازل شد در شأن آن حضرت در عمره بیست و دو آیه که منع کردند حضرت رسول صلی الله علیه و آله را از داخل شدن مسجد الحرام و در حدیبیه و جحفه و در غدیر خم[۳].

و علی بن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر این آیه که: متابعت چیزی که خدا را به خشم آورد، ولایت و دوستی ابوبکر و عمر است و جمیع آنها که ستم کردند بر حضرت امیر علیه السلام، پس خدا حبط کرد و باطل نمود ثواب هر عمل خیری که کرده بودند[۴].

آیهٔ سوم: ﴿يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلىٰ رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾[۵] یعنی: «ای نفس آرمیده شده به یاد خدا! بازگرد بسوی پروردگار خود خشنود و راضی به ثواب خدا و پسندیده نزد خدا، پس داخل شو در میان بندگان شایستهٔ من و داخل شو در بهشت من».

ابن ماهیار روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که: این آیه در شأن امام حسین علیه السلام

---

۱. تفسیر عیاشی ۱/۲۰۵.
۲. سورهٔ محمد: ۲۸.
۳. تأویل الآیات الظاهرة ۲/۵۸۹؛ روضة الواعظین ۱۰۶. و در هر دو مصدر بجای عمره، حج ذکر شده است.
۴. تفسیر قمی ۲/۳۰۹.
۵. سورهٔ فجر، ۲۷ ـ ۳۰.

نازل شده است[۱].

و علی بن ابراهیم از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: این آیه در شأن حضرت امام حسین ﷺ نازل شده است[۲].

و ایضاً از آن حضرت روایت کرده است که: بخوانید سورهٔ فجر را در نمازهای واجب خود و نمازهای سنّت خود که آن سورهٔ حضرت امام حسین ﷺ است، و رغبت کنید در خواندن آن تا خدا رحمت کند شما را بواسطهٔ آن. ابو اسامه گفت: چگونه آن سوره مخصوص آن حضرت شده است؟ حضرت فرمود مگر نشنیده‌ای این آیه را ﴿يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾ تا آخر آیه؟ و مراد آن حضرت است و اوست صاحب نفس مطمئنه که راضی بود به قضای الهی و پسندیده بود نزد او و اصحاب او از آل محمدند و خدا از ایشان راضی است و این سوره در شأن حضرت امام حسین ﷺ و شیعیان او و شیعیان آل محمد ﷺ نازل شده و مخصوص ایشان است. پس هرکه مداومت کند بر خواندن این سوره، در بهشت با آن حضرت باشد در درجهٔ او و خدا عزیز و حکیم است[۳].

و ایضاً کلینی و ابن ماهیار از سدیر صراف روایت کرده‌اند که: به حضرت صادق ﷺ عرض کرد که: فدای تو شوم ای فرزند رسول خدا، آیا اکراه می‌کنند مؤمن را بر قبض روحش؟ فرمود: نه والله، چون ملک موت به نزد او آید برای قبض روح او، او فزع می‌کند و می‌ترسد، پس می‌گوید به او ملک موت که: ای دوست خدا! جزع مکن، سوگند یاد می‌کنم بآن خداوندی که محمد ﷺ را به حق فرستاده است که من بما تو نیکوکارتر و مهربانترم از پدر مهربان اگر نزد تو می‌بود، بگشا دیده‌های خود را و نظر کن؛ پس متمثل می‌شوند برای او حضرت رسول ﷺ و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسنین وسایر ائمه ﷺ، پس ملک موت می‌گوید: اینها رفیقان تواند، پس می‌گشاید دیدهٔ خود را و ایشان را

---

۱. تأویل الآیات الظاهرة ۲/۷۹۶.
۲. تفسیر قمی ۲/۴۲۲.
۳. تأویل الآیات الظاهرة ۲/۷۹۶.

مشاهده می‌نماید، پس ندا می‌کند روح او را نداکننده‌ای از جانب رب العزه و می‌گوید: ای نفس مطمئن و آرمیده بسوی محمد و اهل بیت او! برگرد بسوی پروردگار خود راضی به ولایت ایشان، پسندیده به ثواب، پس داخل شو در زمرهٔ بندگان خاص من یعنی محمد و اهل بیت او و داخل شو در بهشت من؛ پس در آن وقت هیچ چیز نزد او دوست‌تر نیست از آنکه روحش کشیده شود و به نداکننده ملحق گردد[1].

آیهٔ چهارم: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾[2] یعنی: «بتحقیق که راضی شد خدا از مؤمنان در وقتی که بیعت کردند با تو در زیر درخت».

ابن ماهیار روایت کرده است که: جابر از حضرت باقر علیه السلام سؤال کرد که: آن جماعت که در آن وقت بیعت کردند چند نفر بودند؟ فرمود که: هزار و دویست نفر بودند. پرسید که: آیا علی علیه السلام در میان آنها بود؟ فرمود: بلی سیّد ایشان و اشرف آنها بود[3].

مترجم گوید که: این آیه اشاره است به بیعت رضوان که در عمرهٔ حدیبیه واقع شد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله به قصد عمره رفته بود و کفار قریش مانع شدند حضرت را از داخل شدن مکه و حضرت، عثمان را به رسالت نزد آنها فرستاد و مذکور شد که آنها او را حبس کردند، حضرت اصحاب خود را در زیر درخت خاری یا درخت سدری جمع کرد و از ایشان بیعت گرفت که با کافران قریش جنگ نمایند و نگریزند. پس این آیه نازل شد[4]؛ و چون فرمود که: راضی شد خدا از مؤمنان، منافقان بیرون رفتند پس ابوبکر و عمر و اشباه آنها در اینجا داخل نیستند.

و ایضاً در همین سوره فرموده است ﴿فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً﴾[5] یعنی: «هرکه بیعت را بشکند پس نمی‌رسد ضرر

---

۱. کافی ۲/۱۲۷؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲/۷۹۶ـ۷۹۷؛ فضائل شیعه ۳۰.

۲. سورهٔ فتح: ۱۸.

۳. تأویل الآیات الظاهرة ۲/۵۹۵.

۴. رجوع شود به مجمع البیان ۵/۱۱۶؛ تفسیر بغوی ۴/۴۸؛ تفسیر بیضاوی ۴/۱۶۰.

۵. سورهٔ فتح: ۱۰.

آن مگر به خودش، و هرکه وفا کند به عهدی که با خدا کرده است پس بزودی می‌دهد خدا او را اجر عظیمی».

علی بن ابراهیم گفته که: این آیه بعد از آیهٔ ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللهُ﴾ نازل شده است، پس خشنودی خدا از ایشان مشروط است به آنکه پیمان را نشکنند[1]، پس آنها که پیمان را شکستند و حق اهل بیت را غصب کردند و بیعت روز غدیر را شکستند و انکار نص رسول را نموده کافر شدند، در آیهٔ رضوان داخل نیستند، و بعضی از این سخنان در مجلد بعد از این ان‌شاء‌الله بیان خواهد شد، و تفصیل این قصه در جلد دوم گذشت.

۱. تفسیر قمی ۳۱۵/۲.

فصل بیست و سوم

در آنکه ناس، اهل بیت ﷺ؛ و شبیه به ناس، شیعیان ایشانند؛ و غیر ایشان، نسناسند

کلینی و فرات بن ابراهیم به سندهای معتبر از حضرت امام زین العابدین و حضرت صادق ﷺ روایت کرده‌اند که، مردی برخاست و در خدمت حضرت امیر ﷺ ایستاد و گفت: اگر تو عالمی خبر ده از ناس و اشباه ناس و نسناس، حضرت خطاب نمود به حضرت امام حسین ﷺ که: جواب بگو این مرد را، حضرت فرمود که: مراد از ناس، حضرت رسول ﷺ است و ما از آن حضرتیم و داخلیم در ناس، چنانچه خدا می‌فرماید ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾[1] یعنی: «پس بار کنید و بسرعت روانه شوید از آنجا که مردم بار می‌کنند» فرمود که: پس رسول خدا ﷺ بار کرد و روانه شد از عرفات با مردم، پس مراد از ناس در اینجا آن حضرت است و ما از آن حضرتیم و در حکم اوئیم؛ و اشباه ناس، شیعیان مایند و ایشان از مایند و به ما شبیه‌اند و از این جهت ابراهیم ﷺ گفت ﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي﴾[2] یعنی: «پس هر که متابعت کند مرا پس او از من است»؛ و امّا نسناس، پس این سواد اعظم است، و اشاره نمود به دست خود بسوی سنّیان، پس این آیه را خواند ﴿إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾[3] یعنی: «نیستند ایشان مگر چون

---

۱. سورهٔ بقره: ۱۹۹.
۲. سورهٔ ابراهیم، ۳۶.
۳. سورهٔ فرقان: ۴۴.

چهارپایان بلکه ایشان گمراهترند از آنها»[۱].

مترجم گوید که: مفسران خلاف کرده‌اند در تفسیر این آیه ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا﴾ تا آخر آیه، اکثر گفته‌اند که: قریش به عرفات نمی‌رفتند و در حج در مشعر الحرام توقف می‌نمودند و باز به منیٰ برمی‌گشتند و می‌گفتند: ما اهل حرم خدائیم و مانند سایر مردم نیستیم و از حرم بدر نمی‌رویم و سایر مردم باید به عرفات بروند، چون حضرت رسول ﷺ در مشعر نماند و روانهٔ عرفات شد و بر قریش گران آمد، پس خدا این آیه را فرستاد، پس بعضی گفته‌اند که: مراد این است که بار کنید در آنجا که سایر عرب بار می‌کنند که عرفات باشد[۲].

و از حضرت باقر ؑ نیز چنین روایت کرده‌اند[۳].

و بعضی گفته‌اند که: مراد از ناس، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و سایر پیغمبران است[۴].

و تأویلی که حضرت فرمود به این تفسیر نزدیک است که خطاب با قریش باشد، یعنی: بروید به عرفات با حضرت رسول ﷺ و از آنجا با آن حضرت بار کنید و متوجه مشعر بشوید، پس پیغمبر ﷺ را خدا ناس فرموده و اهل بیت آن حضرت نیز مرادند و داخلند در ناس، پس انسان حقیقی که به کمال علم و وفور کمالات ممتازند از سایر حیوانات ایشانند، و شیعیان آنها فی الجمله خود را به ایشان شبیه کرده‌اند، و سایر مردم نه انسانند و نه شبیه بلکه حیوانند در صورت شبیه به انسان.

و در نسناس خلاف کرده‌اند. بعضی گفته‌اند که یأجوج و مأجوجند؛ و بعضی گفته‌اند که خلقند به صورت انسان و از فرزندان آدم ؑ نیستند؛ و سنّیان روایت نموده‌اند که:

---

۱. کافی ۸/ ۲۴۴ـ۲۴۵؛ تفسیر فرات کوفی ۶۴ و در آن حضرت امیر ؑ به امام حسن ؑ فرمود که جواب گوید.

۲. رجوع شود به تفسیر طبری ۲/ ۲۰۵؛ تفسیر فخر رازی ۵/ ۱۹۷؛ اسباب النزول ۵۸.

۳. مجمع البیان ۱/ ۲۹۶.

۴. کافی ۴/ ۲۴۷؛ تهذیب الاحکام ۵/ ۴۵۶؛ مجمع البیان ۱/ ۲۹۶.

قبیله‌ای از عاد نافرمانی پیغمبر خود کردند و خدا ایشان را مسخ نمود و نسناس شدند، هریک، یک دست و پا دارند از یک جانب و مانند چهارپایان در زمین چرا می‌کنند[۱].

و بدان که در بعضی از اخبار تفسیر انسان در بعضی از آیات به حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام وارد شده، چنانچه حق تعالی می‌فرماید ﴿إِذا زُلْزِلَتِ الأَرْضُ زِلْزالَها * وَأَخْرَجَتِ الأَرْضُ أَثْقالَها * وَقالَ الإِنْسانُ ما لَها * يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبارَها * بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحىٰ لَها﴾[۲] یعنی: «چون به زلزله درآورده شود زمین زلزله‌ای که در آن مقدر شده که زلزلهٔ قیامت باشد، یا آنکه جمیع زمین بلرزد و بیرون افکند زمین بارهای گران خود را ـ یعنی مردگان که در آن مدفون شده‌اند و گنجها که در آن پنهان کرده‌اند ـ و گوید انسان که: چه شد زمین را که چنین می‌لرزد؟ در آن روز گویا شود زمین خبرهای خود را ـ یعنی خبر دهد زمین که هرکس چه کرده است بر روی زمین از نیک و بد ـ به آنکه پروردگار تو وحی کرده است بسوی زمین آن خبرها را».

و در احادیث معتبره وارد شده است که: مراد از انسان در این آیه، حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که در قیامت از زمین سؤال می‌کند و زمین خبرهای خود را به او می‌گوید به وحی و به الهام خدا[۳].

چنانچه ابن بابویه به سند معتبر روایت کرده است که: مردم را زلزلهٔ عظیمی عارض شد در مدینه در زمان خلافت ابو بکر و مردم پناه بردند بسوی ابو بکر و عمر، دیدند که آنها نیز بسیار ترسیده‌اند و به جانب خانهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌روند، مردم نیز همراه ایشان رفتند، چون به درِ خانهٔ حضرت رسیدند دیدند که حضرت از خانه بیرون آمده در نهایت اطمینان و پروا نمی‌کند از آن واقعهٔ هایله، پس از عقب آن حضرت روانه شدند تا از مدینه بیرون رفتند و به تلّی رسید، پس بر تل بالا رفت و بر روی آن نشست و صحابه بر دور او

---

۱. مجمع البحرین ۴/ ۱۱۱؛ النهایة ۵/ ۵۰؛ لسان العرب ۱۴/ ۱۲۴.

۲. سورهٔ زلزله: ۱ـ۵.

۳. تفسیر قمی ۲/ ۴۳۳؛ خرایج ۱/ ۱۷۷؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۸۳۵ و ۸۳۶.

نشستند و می‌دیدند که دیوارهای مدینه حرکت می‌کند و پیش می‌آید و پس می‌رود، حضرت به آنها فرمود که: گویا ترسیده‌اید از این حالت که مشاهده می‌نمائید؟ گفتند: چگونه نترسیم که هرگز چنین حالتی ندیده‌ایم؛ پس لبهای مبارک خود را حرکت داد و دعائی خواند و دست شریف خود را بر زمین زد و فرمود: چه می‌شود تو را؟ ساکن شو؛ پس در همان ساعت زلزله ساکن شد به اذن خدا، پس تعجب کردند صحابه از این حالت زیاده از تعجبی که در هنگام بیرون آمدن حضرت کردند که پروا نکرد و به اطمینان بیرون آمد. حضرت فرمود که: تعجب کردید از آنچه از من مشاهده نمودید؟ گفتند: بلی، فرمود: منم آن انسان که خدا فرموده است ﴿وَقالَ الإنْسانُ مالَها﴾ و من در قیامت از زمین سؤال خواهم کرد و او خبرهای خود را به من خواهد گفت[1].

و به روایت کلینی فرمود که: گر زلزلهٔ قیامت می‌بود، جواب من می‌گفت[2].

۱. علل الشرایع ۵۵۶؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۸۳۶ـ۸۳۷.

۲. کافی ۸ / ۲۵۶؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۸۳۶.

فصل بیست و چهارم

در تأویل بحر و لؤلؤ و مرجان به ایشان علیهم‌السلام

حق تعالی فرمود ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ﴿ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ ﴿ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾[1] یعنی: «سر داد دو دریا را که ملاقات کردند با یکدیگر و میان ایشان فاصله قرار داد که بر یکدیگر زیادتی نکنند، پس به کدامیک از نعمتهای پروردگار خود تکذیب می‌کنید ای گروه جنیان و آدمیان؟! بیرون می‌آید از این دو دریا مروارید بزرگ و مروارید کوچک یا مرجان سرخ مشهور»

بدان که اکثر مفسران گفته‌اند که: مراد، دریای شور و دریای شیرین است که شیرین در شور داخل می‌شود به قدرت الهی و به یکدیگر مخلوط نمی‌شوند، و در محل اجتماع اینها مروارید بعمل می‌آید؛ و بعضی گفته‌اند: دریای آسمان و دریای زمین است که چون باران نیسان بر دریا می‌بارد صدفها دهان می‌گشایند و مروارید از آنها بهم می‌رسد؛ و بعضی گفته‌اند: دریای فارس و دریای روم است[2].

و در تأویل این آیات احادیث بسیار وارد شده از طریق عامه و خاصه چنانچه ثعلبی که از معتبران مفسران عامه است روایت کرده از سفیان ثوری و ابن جبیر که: دو دریا، علی و فاطمه علیهماالسلام اند؛ و برزخ، محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله؛ و لؤلؤ و مرجان، حسن و حسین علیهماالسلام اند[3]، که

---

۱. سورهٔ رحمن: ۱۹ـ۲۲.

۲. رجوع شود به تفسیر تبیان ۴۶۹/۹؛ مجمع البیان ۲۰۱/۵؛ تفسیر بغوی ۲۶۹/۴.

۳. احقاق الحق ۱۰۷/۹ به نقل از ثعلبی.

حسن ﷺ را تشبیه به مروارید بزرگ کرده‌اند و حسین ﷺ را به مروارید کوچک یا مرجان به اعتبار سرخی که مناسب شهادت آن حضرت است.

و شیخ طبرسی ﷺ نیز این حدیث را از سلمان فارسی و سعید بن جبیر و سفیان ثوری روایت کرده است[۱].

و ابن ماهیار نیز همین روایت را از ابن عباس نقل کرده است[۲].

و ایضاً به سندهای بسیار روایت کرده است از طریق مخالفان از ابو سعید خدری[۳] و به طریق شیعه از حضرت صادق ﷺ روایت کرده که: دو دریا، علی و فاطمه ﷺ اند؛ ﴿لا يَبْغِيانِ﴾ یعنی علی بر فاطمه و فاطمه بر علی زیادتی نمی‌کند، و از ایشان بیرون می‌آیند حسنین ﷺ[۴].

مؤلف گوید که: بنابراین احادیث که جناب رسول ﷺ مذکور نیست، ممکن است که مراد از برزخ، عصمت آن دو بزرگوار باشد که مانع است از بغی هر یک بر دیگری.

و ایضاً ابن ماهیار به سند مخالفان از ابو ذر ﷺ روایت کرده که: بحرین، علی و فاطمه ﷺ اند، و لؤلؤ و مرجان، حسنین ﷺ اند، پس که دیده است مثل این چهار کس را؟ دوست نمی‌دارد ایشان را مگر مؤمنی و دشمن نمی‌دارد ایشان را مگر کافری، پس مؤمن باشید به محبت اهل بیت، و کافر مباشید به دشمنی ایشان که دراندازند شما را به جهنم[۵].

و ابن بابویه در خصال از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است در تفسیر این آیه که: یعنی علی و فاطمه ﷺ دو دریای عمیق‌اند از علم که هیچیک بر دیگری زیادتی

---

۱. مجمع البیان ۵/۲۰۱؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲/۶۳۷.

۲. تأویل الآیات الظاهرة ۲/۶۳۶؛ تفسیر فرات کوفی ۴۵۹؛ تفسیر الدر المنثور ۶/۱۴۲؛ تفسیر روح المعانی ۱۴/۱۰۶.

۳. تأویل الآیات الظاهرة ۲/۶۳۶.

۴. تأویل الآیات الظاهرة ۲/۶۳۵؛ تفسیر قمی ۲/۳۴۴؛ تفسیر فرات کوفی ۴۶۰.

۵. تأویل الآیات الظاهرة ۲/۶۳۶ ـ ۶۳۷.

نمی‌کنند؛ و لؤلؤ و مرجان، حسن و حسین علیهما السلام هستند[۱]

و ابن شهرآشوب از ابن عباس روایت کرده است که: حضرت فاطمه علیها السلام روزی گریه کرد نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله از گرسنگی و برهنگی، حضرت فرمود که: قانع شو ای فاطمه به شوهر خود که او سیّد و بزرگ و بهترین خلایق است در دنیا و آخرت؛ پس خدا این آیات را فرستاد ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴾ یعنی: منم خداوندی که دو دریا را فرستادم علی بن ابی‌طالب دریای علم است و فاطمه دریای پیغمبری است که به یکدیگر متصل شدند و من ایشان را به یکدیگر متصل گردانیدم، ﴿بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ﴾ یعنی: میان ایشان مانعی هست که آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که منع می‌کند علی علیه السلام را از آنکه دلگیر باشد از دست تنگی دنیا و منع می‌کند فاطمه علیها السلام را از آنکه در این باب با علی منازعه کند، پس به کدامیک از نعمتهای پروردگار شما ای گروه جن و انس تکذیب می‌کنید، به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام یا به محبت فاطمهٔ زهرا علیها السلام که هر دو نعمت بزرگ خدایند بر شما؟ پس لؤلؤ، امام حسن علیه السلام و مرجان، امام حسین علیه السلام است؛ زیرا که لؤلؤ، مروارید بزرگ است؛ و مرجان، مروارید کوچک[۲].

---

۱. خصال ۶۵.

۲. مناقب ابن شهرآشوب ۳۶۵/۳ـ۳۶۶.

فصل بیست و پنجم

در تأویل ماء معین و بئر معطله و قصر مشید و سحاب و مطر و ظل و فواکه و سایر منافع ظاهره است به ائمه علیهم السلام و علوم و برکات ایشان و آیات در این باب بسیار است

آیهٔ اول: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾[1] یعنی: «بگو ـ یا محمد به قوم خود که: ـ خبر دهید مرا که اگر صبح کند آب شما فرو رفته در زمین، پس کیست که بیاورد برای شما آبی جاری و ظاهر بر روی زمین؟».

علی بن ابراهیم روایت کرده است که: مراد آن است که اگر امام شما غایب گردد کیست که امامی مانند او بیاورد برای شما[2]؟

و از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده است که در تأویل این آیه فرمود که: آب شما درهای شمایند بسوی خدا، و ائمه علیهم السلام درهای خدایند بسوی شما که خدا گشوده میان خود و میان خلق خود، و آب جاری کنایه است از علم امام[3].

و در کتاب غیبت شیخ طوسی از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که در تأویل

---

۱. سورهٔ ملك: ۳۰.

۲. تفسیر قمی ۲ / ۳۷۹.

۳. تفسیر قمی ۲ / ۳۷۹؛ المحجة فيما نزل في القائم الحجة ۲۳۰ ـ ۲۳۱.

این آیه فرمود: یعنی اگر امام خود را نیابید و غایب گردد و او را نبینید چه خواهید کرد[۱]؟

و ابن ماهیار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده ست که: یعنی اگر غایب گردد امام شما ـ به سبب بدیهای اعمال شما ـ که برای شما امام تازه خواهد آورد[۲]؟

و بر این مضمون احادیث بسیار است[۳].

و آب را کنایه از علم گردانیده‌اند برای آنکه چنانکه آب باعث حیات بدن است، همچنین علمی که از ائمه به شیعیان رسیده باعث حیات روح ایشان است، و این اولیٰ است به منت گذاشتن زیراکه آب سبب حیات چند روزهٔ دنیا است و علم موجب حیات ابدی آخرت است. و این بطن آیه است و منافات با ظاهر آیه ندارد، و هر دو مراد است و قرآن مجید را هفت بطن می باشد.

آیهٔ دوم: ﴿وَأَنْ لَوِ ٱسْتَقامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً﴾[۴] یعنی «و اینکه اگر مستقیم باشند بر راه حق و بگردند از آن بسوی راههای باطل هرآینه می‌آشامانیم به ایشان آبهای بسیار».

در کافی و مناقب از حضرت امام محمد تقی علیه السلام روایت نموده است که: یعنی اگر بر راه ولایت و محبت و اعتقاد امامت علی بن ابی‌طالب علیه السلام و اوصیای او مستقیم بمانند، می‌آشامانیم به دلهای ایشان زلال ایمان را[۵]. و این نیز بطن آیه است به وجهی که مذکور شد.

آیهٔ سوم: ﴿فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْناها وَهِيَ ظالِمَةٌ فَهِيَ خاوِيَةٌ عَلىٰ عُرُوشِها وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ﴾[۶] یعنی «بسی از شهرها که هلاک گردانیدیم اهل آنها را، پس خالی

---

۱. غیبت شیخ طوسی ۱۶۰؛ کمال الدین ۳۶۰.
۲. تأویل الآیات الظاهرة ۲/۷۰۹؛ کافی ۱/۳۳۹، و روایت در آنجا از امام کاظم علیه السلام است.
۳. رجوع شود به المحجة فیما نزل فی القائم الحجة ۲۳۱ و ۲۳۲.
۴. سورهٔ جن: ۱۶.
۵. کافی ۱/۴۱۹؛ مناقب ابن شهرآشوب ۲/۲۵۷.
۶. سورهٔ حج: ۴۵.

گردید آنها از اهلش و دیوارهای آنها بر سقفهای آنها فرود آمد. و بسی چاه که معطل گردید به هلاک شدن اهل آنها، و چه بسیار قصرهای محکم بلند که بی‌صاحب و خراب ماند».

اکثر مفسران گفته‌اند که: مراد از بئر معطله، چاهی است که در دامن کوهی واقع است در حضرموت یمن؛ و مراد به قصر، قصری است که بر قلهٔ آن کوه واقع است و بر آن چاه مشرف است، و اینها را قوم حنظلة بن صفوان که از بقایای قوم حضرت صالح ﷺ بودند احداث کرده بودند، و چون حنظله پیغمبر خود را کشتند خدا ایشان را هلاک کرد و آن چاه و قصر معطل و بایر ماندند[1].

و ابن بابویه به سندهای معتبر از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: چاه معطل، امام خاموش است ـ که غصب حق و کرده‌اند و او از ترس مخالفان اظهار امامت نمی‌تواند کرد، و هرکه خواهد از آن چشمهٔ علم و حکمت منتفع می‌تواند شد ـ و قصر محکم، امام سخن‌گو است ـ که بی‌تقیه و خوف سخن می‌تواند گفت و دعوای امامت علانیه می‌تواند کرد و غالب آن است که امام صامت را اطلاق می‌کنند بر امامی که هنوز نوبت امامت به او نرسیده باشد، و امام ناطق بر کسی که امام شده باشد ـ[2].

و ایضاً به سند دیگر روایت کرده است که: قصر مشید محکم، حضرت امیر ﷺ است؛ و بئر معطله، حضرت فاطمه ﷺ و امامان از فرزندان او که معطل‌اند از ملک و پادشاهی و حقّ ایشان را دیگران غصب کرده‌اند[3].

و در نخب المناقب از حضرت رسول ﷺ منقول است که: قصر مشید و بئر معطله، هر دو کنایه است از حضرت امیر ﷺ[4].

مترجم گوید: بنابر این قول، تأویلاتی که در این اخبار وارد شده است ممکن است که مراد از هلاک اهل قریه، هلاک معنوی ایشان بوده باشد یعنی ضلالت و گمراهی ایشان که

---

۱. تفسیر بیضاوی ۳/۱۴۷؛ تفسیر بغوی ۳/۲۹۱.
۲. معانی الاخبار ۱۱۱؛ کمال الدین ۴۱۷؛ بصائر الدرجات ۵۰۵.
۳. معانی الاخبار ۱۱۱؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/۳۴۴.
۴. تأویل الآیات الظاهرة ۱/۳۴۴ به نقل از نخب المناقب؛ مناقب ابن شهرآشوب ۳/۱۰۷.

منتفع نمی‌گردند نه به امام صامتی و نه به امام ناطقی؛ و این تأویلات مبتنی است بر آنچه سابقاً مذکور شد از تشبیه حیات معنوی به حیات صوری و تشبیه انتفاعات روحانیّه به انتفاعات جسمانیّه. و در کتاب «بحار» تحقیق این مراتب شده[۱] و این کتاب گنجایش ذکر آنها ندارد.

آیهٔ چهارم: ﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِداً﴾[۲] یعنی: «شهری که خاکش پاکیزه و نیکوست بیرون می‌آید گیاه آن به اذن و تقدیر و قدرت پروردگار آن ـ یعنی نیکو می‌آید به آسانی بدون تعبی و مشقتی ـ و آن شهری که زمین آن خبیث و شوره‌زار و سنگستان است بیرون نمی‌آید گیاه آن مگر اندکی».

علی بن ابراهیم روایت کرده است که: بلد طیّب، مثلی است برای ائمه علیهم السلام که علم ایشان حاصل می‌شود به الهام حق تعالی ـ بدون تعبی ـ؛ و بلد خبیث، مثلی است برای دشمنان ایشان که علوم ایشان خبیث و باطل است[۳]، و اگر اندک علمی از ایشان به خلق برسد بهره‌ای از آن نمی‌برند.

و شیخ طبرسی از ابن عباس روایت کرده است که: این مثلی است که حق تعالی زده برای مؤمن و کافر، پس خبر داده است که چنانچه زمین همه یک جنس است، و بعضی طیب است و به باران نرم می‌شود و گیاهش نیکو می‌گردد و ریعش[۴] بسیار می‌گردد و بعضی شوره است که چیزی از آن نمی‌روید و اگر بروید چیزی است که منفعتی در آن نیست، همچنین دلها همه از گوشت و خون بهم می‌رسد و بعضی به موعظه نرم می‌شود و بعضی سنگین است و قبول پند نمی‌کند، پس هرکه دلش نزد یاد خدا نرم شود خدا را بر این نعمت شکر کند[۵].

---

۱. بحار الانوار ۲۴/ ۱۰۳.
۲. سورهٔ اعراف: ۵۸.
۳. تفسیر قمی ۱/ ۲۳۶.
۴. ریعش یعنی نموکردنش.
۵. مجمع البیان ۲/ ۴۳۲.

مؤلف گوید که: تأویلی که در حدیث وارد شده است می تواند بود که اشاره به طینتهای نیک و بد باشد که در احادیث وارد شده، و طینت نیکو قابل علوم و معارف و افاضات الهی است و جمیع خیرات و نیکیها را منشأ می‌شود، و از طینت بد بغیر جهالت و شقاوت ثمره‌ای حاصل نمی‌شود و قابل افاضات سبحانی و هدایات ربانی نیست.

آیهٔ پنجم: ﴿إِنَّ اللهَ فَالِقُ الحَبِّ وَالنَّوىٰ يُخْرِجُ الحَيَّ مِنَ المَيِّتِ وَمُخْرِجُ المَيِّتِ مِنَ الحَيِّ﴾[1] یعنی: «بدرستی که خدا شکافندهٔ حبّه است که از آن گیاه می‌رویاند، و شکافندهٔ دانه است که از آن درخت می‌رویاند، بیرون می‌آورد زنده را از مرده ـ چون گیاه از حبّه، و حیوان از نطفه و بیضه ـ و بیرون آورنده است مرده را از زنده ـ مانند نطفه و بیضه از حیوان، و حبّه از نباتات ـ».

از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حبّ، مؤمن است که خدا او را دوست می‌دارد؛ و نویٰ، کافر است که از هر خیری دور است[2].

و به روایت دیگر: شکافتن حبّ آن است که علوم بسیار از ائمهٔ اطهار علیهم السلام ظاهر می‌گرداند؛ و نویٰ، کسی است که از آن علم دور است[3].

و به روایت دیگر: حبّ، طینت مؤمن است که [خدا] محبت خود را بر آن انداخته است؛ و نویٰ، طینت کافر؛ و حی را از میت بیرون می‌آورد یعنی طینت کافر را از طینت مؤمن جدا می‌نماید[4].

و به روایت دیگر: مؤمن را از صلب کافر بیرون می‌آورد[5].

و تأویل این بطون را در بحار الانوار ایراد کرده‌ام[6].

---

۱. سورهٔ انعام: ۹۵.

۲. تفسیر عیاشی ۱/ ۳۷۰.

۳. تفسیر قمی ۱/ ۲۱۱.

۴. کافی ۲/ ۵. عبارت آخر به این شکل صحیح است: «طینت مؤمن را از طینت کافر جدا می‌نماید».

۵. تفسیر قمی ۱/ ۲۱۱.

۶. بحار الانوار ۲۴/ ۱۰۹ـ ۱۱۰.

آیهٔ ششم: ﴿وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ * فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ * وَطَلْحٍ مَنْضُودٍ * وَظِلٍّ مَمْدُودٍ * وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ * وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ * لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ * وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ﴾[1] یعنی: «اصحاب دست راست یا اصحاب یُمن و برکت در میان درختان سدرند که خارشان را بریده باشند، و درختان موز که میوه‌شان از بالا تا پائین بر روی یکدیگر بافته شده باشد، و سایه‌ای کشیده شده مانند هوای مابین طلوع صبح تا طلوع آفتاب، و آبی ریزنده از بالا به زیر، و میوه‌های بسیار که در هیچ وقت منقطع نشوند وکسی منع نکند ایشان را از چیدن آنها، و فرشهای بلند شده و بر روی هم افتاده».

در بصائر الدرجات از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: اینها کنایه است از امام علیه السلام و علومی که به خلق می‌رسد[2].

مترجم گوید که: این از تأویلات غریبه است، و ممکن است که مراد آن باشد که نه چنان است که بهشت مؤمنان منحصر باشد در بهشت صوری که در آخرت خدا به ایشان عطا می‌فرماید بلکه ایشان را در دنیا نیز از برکات ائمهٔ ایشان به بهشتهای روحانی از ظل حمایت و رأفت و شفقت ایشان که بر سر شیعیان کشیده است و آب جاری علوم و معارف ایشان است که نفوس و ارواح ایشان به سبب آنها زنده می‌شوند به حیات ابدی، و میوه‌های بسیار از انواع حکم و معارف ایشان که هرگز منقطع نمی‌گردد از شیعیان خود منع نمی‌کنند آنها را، ﴿وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ﴾ از آداب و اخلاق حسنهٔ ایشان که به آنها متأدب می‌گردند ولذت می‌یابند بلکه در آخرت نیز با لذت جسمانی ان لذات روحانی ایشان را می‌باشد، چنانچه در «عین الحیوة» و غیر آن تحقیق آنها را کرده‌ام.

آیهٔ هفتم: تأویل آیات سورهٔ ﴿وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ﴾ گفته‌اند که: خدا سوگند یاد کرده به انجیر و زیتون، زیرا که انجیر میوه‌ای پاکیزه است سریع الهضم و دوائی است کثیر النفع؛

---

۱. سورهٔ واقعه: ۲۷ ـ ۳۴

۲. بصائر الدرجات ۵۰۵؛ مختصر بصائر الدرجات ۵۷. و در هر دو مصدر و همچنین در بحار الانوار ۲۴/۱۰۴ بجای «امام»، «عالم» آمده است.

و زیتون میوه و نان خورش است و روغن لطیف دارد و منافع عظیم[۱]؛ و بعضی گفته‌اند: اسم دو کوهند[۲]. ﴿وَطُورِ سِينِينَ﴾ یعنی: کوهی که حضرت موسی ﷺ در آن کوه مناجات کرد با حق تعالی، ﴿وَهَٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ﴾ «و بحق این شهری که هرکه در آن داخل می‌شود ایمن است» یعنی مکهٔ معظمه، ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ «بتحقیق که آفریدیم آدمی را در نیکوترین اندامی به حسب صورت و معنی»، ﴿ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾ «پس بازگردانیدیم او را بسوی پست‌ترین درکات جهنم»، ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ «مگر آنها که ایمان آورده‌اند و اعمال شایسته کرده‌اند»، ﴿فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾ «پس مر ایشان راست مزدی که هرگز منقطع نمی‌گردد»، ﴿فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ﴾ «پس چه چیز تکذیب می‌کند تو را به جزا دادن بعد از این دلایل واضحه در امر دین»، ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ﴾[۳] «آیا نیست خدا حکم کننده‌ترین یا حکیم‌ترین حکم کنندگان؟».

و در تأویل این سوره احادیث غریبه وارد شده است چنانچه علی بن ابراهیم روایت نموده که: تین، حضرت رسول ﷺ است؛ و زیتون، حضرت امیر ﷺ؛ و طور سینین، حسن و حسین ﷺ هستند؛ و بلد امین، ائمه؛ و مراد به انسان در این سوره، ابوبکر است که به اسفل درکات جهنم می‌رود؛ و ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ مصداقش حضرت امیر ﷺ است؛ ﴿فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾ یعنی: خدا منت نمی‌گذارد بر ایشان در ثوابها که به ایشان عطا می‌کند؛ پس خدا به پیغمبرش خطاب کرد که: پس چه چیز تو را تکذیب می‌کند به دین، یعنی به جناب امیر ﷺ و امامت او[۴].

و ابن ماهیار به سند بسیار روایت کرده است که: تین و زیتون، حسنین ﷺ؛ و طور سینین، علی ﷺ؛ و بلد امین، سیّد المرسلین ﷺ است زیرا که هرکه اطاعت او کند، از

۱. تفسیر بیضاوی ۴ / ۴۳۱.
۲. تفسیر بغوی ۴ / ۵۰۲؛ تفسیر بیضاوی ۴ / ۴۳۱؛ تفسیر کشاف ۴ / ۷۷۳.
۳. سورهٔ تین: ۱ـ۸.
۴. تفسیر قمی ۲ / ۴۲۹ـ۴۳۰.

عذاب خدا ایمن است؛ ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ﴾ مراد، ابوبکر است که خدا پیمان گرفت از او از برای خود به پروردگاری و از برای محمد صلی الله علیه و آله به پیغمبری و از برای اوصیای او به امامت، و به حسب ظاهر به همه اقرار کرد، پس چون غصب حق آل محمد علیهم السلام کرد و به ایشان کرد آنچه کرد خدا او را برگردانید به درک اسفل جهنم؛ ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾، امیرالمؤمنین علیه السلام است و شیعیان او؛ ﴿فَمَا يُكَذِّبُكَ﴾ حضرت فرمود که: آیه چنین است: افمن یکذبك بعد بالدین، و مراد به دین، ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است[1].

و در خصال روایت کرده است که. تین، مدینه است؛ و زیتون، بیت المقدس؛ و طور سینین، کوفه است؛ و بلد امین، مکه[2].

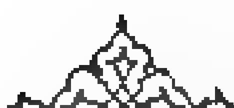
مترجم گوید که: بنابر تأویلی که در این اخبار وارد شده است می تواند بود که استعاره کرده باشند تین به امام حسن علیه السلام. زیرا که آن لذیذترین میوه‌ها است و پاکیزه‌ترین آنهاست؛ و روایتی وارد شده است که: از میوه‌های بهشت است و منافع و فواید بسیار دارد[3]. چنانچه آن حضرت از میوه‌های بهشت متولد شده است و علوم و حکمتها که از آن حضرت به خلق می‌رسد باعث تغذیه و تقویت ارواح شیعیان می‌گردد؛ و اسم زیتون برای امام حسین علیه السلام استعاره کرده‌اند به سبب جهات فضیلتی که در آن میوه مذکور شد و از آن روغن لطیفی بهم می‌رسد که ظلمتها از آن برطرف می‌شود و فواید عظیمه در دفع دردهای جسمانی بر آن مترتب می‌گردد چنانچه آن حضرت میوهٔ دل مقرّبان است و علوم آن حضرت قوّت دلهای مؤمنان است و از او انوار امامت در اولاد مطهرش ساری است، و به نور او و اولاد بزرگوار او جمیع مقرّبان هدایت یافته‌اند، و در تأویل آیهٔ نور گذشت که خدا نور ایشان را به شجرهٔ زیتونه مَثَل زده است؛ و اسم طور را برای حضرت امیر علیه السلام استعاره کرده است به چندین جهت:

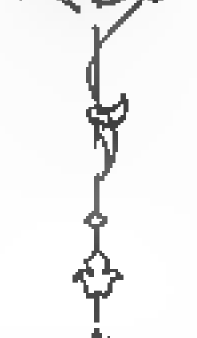
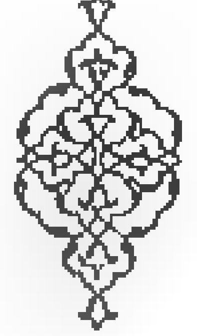
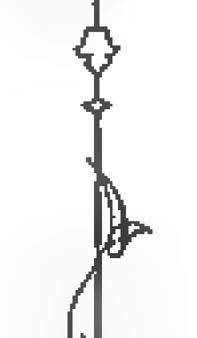
---

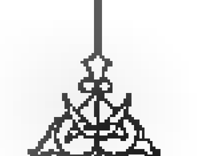
۱. تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۸۱۳-۸۱۵.

۲. خصال ۲۲۵.

۳. مکارم الاخلاق ۱۷۳.





اول آنکه: خدا فضیلت او و اهل بیت او و شیعیان او را برای حضرت موسی ﷺ در آن کوه وحی نموده چنانچه در اخبار بسیار وارد شده است[۱].

دوم آنکه: آن حضرت شبیه است در علوّ شأن و ثبات در امر دین و حلم رزین به کوه ثابت، چنانچه خضر ﷺ در روز وفات آن حضرت خطاب کرد آن جناب را که: «كُنْتَ كَالجَبَلِ لا تُحَرِّكُهُ العَواصِفُ»[۲] یعنی: بودی مانند کوه در ثبات در امر دین که بادهای تند او را به حرکت نیاورد، و همچنین تو در فتنه‌های عظیم از جا بدر نیامدی و در یقین ثابت قدم بودی.

سوم آنکه: چنانچه کوهها میخهای زمین‌اند که باعث عدم تزلزل و ثبات و استقرار آن می‌گردند، همچنین آن حضرت و ائمه از ذرّیّهٔ آن حضرت تا در زمینند به برکت ایشان زمین مستقر است، چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است که: اگر یک ساعت امام در زمین نباشد هرآینه سرنگون شود[۳].

و خاصه و عامه نقل کرده‌اند که: حضرت رسول ﷺ فرمود که: علی ﷺ عالِم و میخ زمین است که به او ساکن می‌گردد[۴].

چهارم آنکه: آن حضرت مهبط انوار الهی است چنانچه طور چنین بود.

پنجم آنکه: دو سبط بزرگوار که تین و زیتون عبارت از ایشان است از آن حضرت بهم رسیده‌اند، چنانکه بهترین اصناف آن دو میوه از آن کوه بهم می‌رسد.

و بلد امین را کنایه از حضرت رسالت پناه ﷺ گردانیده به چندین وجه:

اول آنکه: آن حضرت صاحب مکه است، و شرف آن بلدهٔ طیبه به آن حضرت است.

---

۱. رجوع شود به تفسیر امام حسن عسکری ﷺ ۲۶۶؛ تفسیر قمی ۱/۲۴۳.
۲. کافی ۱/۴۵۵؛ کمال الدین ۳۸۹؛ و در هر دو مصدر نامی از حضرت خضر ﷺ نیامده، ولی علامهٔ مجلسی (ره) در بحار الانوار ۴۲/۳۰۶ گفته است که ظاهراً گویندهٔ این کلمات حضرت خضر ﷺ است. و در نهج البلاغة ۸۱، خطبه ۳۷، حضرت امیر ﷺ خود را به این کلمات وصف نموده‌اند.
۳. بصائر الدرجات ۴۸۸؛ کمال الدین ۲۰۱ و ۲۰۲؛ کافی ۱/۱۷۹؛ غیبت نعمانی ۱۵۵.
۴. کتاب سلیم بن قیس ۱۰۵ و ۲۰۴؛ النهایه ابن اثیر ۲/۳۰۰، و در آنجا از ابوذر نقل شده است.

دوم آنکه: آن جناب نسبت به سایر انبیاء و مقرّبان مانند مکه است نسبت به سایر بلاد.

سوم آنکه: هرکه به آن حضرت و اهل بیت او ایمان آورد و در بیت الحرام ولایت ایشان داخل شود، ایمن گردد از ضلالت دنیا و عذاب آخرت، چنانکه هرکه داخل مکه شود ایمن است از مخاوف دنیا، واگر با ایمان داخل شود از مخاوف هر دو جهان ایمن باشد.

و حضرت رسول ﷺ فرمود که: منم مدینهٔ علم و علی درگاه آن است[1].

و تأویل سایر احادیث سابقه به آنچه گفتیم معلوم می تواند شد.

و امّا تأویل انسان به سماس ابوبکر، ممکن است که سبب نزول او باشد اگرچه آیه عام است، یا آنکه در این مقام چون اکمل افراد در شقاوت و بازگشتن به اسفل سافلین جهنم او بود و باعث شقاوت سایر اشقیای این امّت او گردید، تخصیص به او فرمودند چنانچه ﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾ را تخصیص به حضرت امیرالمؤمنین ﷺ به این جهات فرمودند که مورد نزول آیه و اکمل افراد آن و سبب اتّصاف دیگران به صفت ایمان، او بود، یا آنکه ممکن است که هر دو موضع خصوص هریک مراد باشد و استثناء منقطع باشد، و جمعیت «الذین» از برای تعظیم باشد یا به اعتبار دخول سایر ائمه ﷺ در آن باشد، والله یعلم.

---

۱. امالی شیخ طوسی ۵۵۹؛ شرح الاخبار ۱/ ۸۹؛ مناقب ابن شهرآشوب ۲/ ۴۲ و ۲۱۳؛ مناقب ابن المغازلی ۱۱۵ـ۱۱۹؛ تاریخ بغداد ۲/ ۳۷۷ و ۷/ ۱۷۳ و ۱۱/ ۴۸؛ اسد الغابة ۴/ ۹۵؛ تاریخ الخلفاء ۱۷۰؛ الاستیعاب ۳/ ۱۱۰۲؛ مفردات راغب ۶۲.

فصل بیست و ششم

در بیان تأویل نحل است به ائمه علیهم‌السلام

خدا فرموده ﴿وَأَوْحىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ﴾ یعنی: «وحی فرستاد پروردگار تو بسوی زنبور عسل»؛ بعضی گفته‌اند یعنی الهام کرد او را؛ و بعضی گفته‌اند یعنی در طبیعتِ آن این را قرار داد و بر این طبع آن را خلق کرد، ﴿أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبالِ بُيُوتاً وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمّا يَعْرِشُونَ﴾ «آنکه بگیر از کوهها خانه‌ها ـ از برای عسل ـ و از درختان و آنچه داربست می‌کنند» که درخت انگور باشد و یا خانه‌ها و کندوها که مردم برای ایشان می‌سازند یا شانه‌های مسدّس[1] که خود بنا می‌کنند که جمیع مهندسان در کار آنها حیرانند، ﴿ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ﴾ «پس بخور از انواع میوه‌ها از هر میوه که خواهی»، ﴿فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلاً﴾ «پس داخل شو و حرکت کن در راهها که پروردگار تو برای تو قرار داده است» و سلوک آنها را برای تو آسان گردانیده است یا آنکه در حالتی که تو مطیع و منقاد پروردگار خود باشی، ﴿يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ﴾ «بیرون می‌آید از شکم آن زنبورها آشامیدنی ـ یعنی عسل ـ که مختلف است رنگهای آن» بعضی سفید است و بعضی زرد و بعضی مایل است به سرخی یا به سبزی، ﴿فِيهِ شِفاءٌ لِلنّاسِ﴾ «در آن عسل شفای بسیار است از برای مردم از دردها» و کم‌دوائی است که عسل جزو آن نبوده باشد[2].

---

۱. مُسَدَّس یعنی شش گوشه.

۲. برای اطلاع از گفته‌های مفسران در بارهٔ این آیت رجوع شود به مجمع البیان ۳/ ۳۷۱؛ تفسیر بیضاوی ۲/ ۴۱۲؛ تفسیر فخر رازی ۲۰/ ۶۹.

﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾[۱] «بدرستی که در آنچه مذکور شده، آیت و دلالت عظیمی هست بر وجود علم و قدرت و حکمت الهی برای گروهی که تفکر می‌کنند در آنها».

واما تأویل این آیات:

علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: مائیم نحل که خدا وحی کرده است بسوی آن؛ و جبال، عربند، و خدا ما را امر کرده است که شیعه از عرب بگیریم؛ ﴿وَمِنَ الشَّجَرِ﴾ یعنی از عجم؛ ﴿وَمِمَّا يَعْرِشُونَ﴾ یعنی از موالی که آزاد کرده‌اند یا آنها که داخل قبایل عرب شده‌اند از عجمان و از ایشان نیستند؛ و شراب و آشامیدنی به رنگهای مختلف، انواع علوم است که از ما به شما می‌رسد[۲].

و ایضاً دیلمی از آن حضرت روایت کرده است در تفسیر این آیه که: نحل و زنبور کی آن رتبه دارد که خدا بسوی آن وحی کند؟ این آیه در شأن ما نازل شده است و ما را تشبیه به نحل کرده است؛ و مائیم که اقامت کرده‌ایم در زمین خدا به امر خدا؛ و کوهها، شیعیان مایند؛ و شجر، زنان مؤمنه اند[۳].

و عیاشی از آن حضرت روایت کرده است که، نحل، کنایه است از ائمه علیهم السلام: و جبال، عربند؛ و شجر، آزادکرده‌هایند؛ ﴿وَمِمَّا يَعْرِشُونَ﴾ فرزندان و غلامانند که آزاد نشده‌اند و ولایت خدا و رسول و ائمه را اختیار کرده‌اند؛ و آشامیدنی به رنگهای مختلف، فنون علوم است که ائمه به شیعیان خود تعلیم می‌نمایند؛ ﴿فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ﴾ یعنی در علم شفا هست از برای ناس، و شیعیان ما ناس‌اند و غیر شیعیان را خدا بهتر می‌داند که چه چیزند، و اگر معنی این آیه آن باشد که مردم گمان می‌کنند که مراد آن عسل است که مردم می‌خورند بایست که هر بیماری که عسل بخورد شفا یابد زیرا که فرمودهٔ خدا خلاف نمی‌شود و خلف در وعدهٔ خدا نمی‌باشد، بلکه شفا در علم قرآن است زیرا که خدا

۱. آیاتی که از ابتدای فصل آورده شدند، آیات ۶۸ و ۶۹ سورهٔ نحل می‌باشد.
۲. تفسیر قمی ۱/ ۳۸۷؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۲۵۶.
۳. تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۲۵۶ ـ ۲۵۷ به نقل از دیلمی.

می‌فرماید ﴿ وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴾(۱) یعنی: «می‌فرستیم از قرآن آنچه او شفا و رحمت است از برای مؤمنان»، حضرت فرمود که: پس قرآن شفا و رحمت است برای اهلش، و اهل آن ائمهٔ هدایت کننده‌اند که خدا در حقّ ایشان فرموده است ﴿ ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا ﴾(۲) یعنی: «پس میراث دادیم قرآن را به آنان که برگزیدیم ایشان را از بندگان ما»(۳)، و گذشت که مراد، ائمه علیهم‌السلام اند.

و ایضاً عیاشی به سند دیگر روایت کرده است از آن حضرت که: نحل، رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله است، ﴿ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبالِ بُيُوتاً ﴾ یعنی زن بخواه از قریش، ﴿ وَمِنَ الشَّجَرِ ﴾ یعنی از سایر عرب، ﴿ وَمِمّا يَعْرِشُونَ ﴾ یعنی عجمان و موالی، و مراد به شراب مختلف الالوان، انواع علوم است(۴).

و در تفسیر فرات از امام موسی علیه‌السلام روایت کرده است که: نحل، کنایه از ائمه علیهم‌السلام است، و جبال، قریشند، و شجر، سایر عربند، ﴿ وَمِمّا يَعْرِشُونَ ﴾ عجمان و موالی‌اند، و ﴿ سُبُلَ رَبِّكِ ﴾ مراد آن دین حقّی است که ما بر آن هستیم، و عسل به الوان مختلفه، کنایه از علمهای امیر علیه‌السلام است که به مردم رسیده، که موجب شفای امراض جهالت و ضلالت است، چنانچه در باب قرآن فرموده است ﴿ وَشِفاءٌ لِما فِي الصُّدُورِ ﴾(۵) یعنی: «شفا است برای مرضها که در سینه‌ها است»(۶).

مترجم گوید که: مکرر مذکور شد که آنچه در قرآن مجید وارد شده است در منافع جسمانیه و اغذیهٔ بدنیّه و حیات ظاهره و لذات صوریّه در بطون آیات اشاره است به اغذیهٔ روحانیّه و لذات معنویّه و حیات ابدیّهٔ اخرویّه، مانند تأویل آب به علم، و نور به حکمت،

---

۱. سورهٔ اسراء: ۸۲.
۲. سورهٔ فاطر: ۳۲.
۳. تفسیر عیاشی ۲/ ۲۶۳ـ۲۶۴.
۴. تفسیر عیاشی ۲/ ۲۶۴.
۵. سورهٔ یونس: ۵۷.
۶. تفسیر فرات کوفی ۲۳۵ـ۲۳۶.

پس مستبعد نیست تمثیل نحل از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، زیرا که چنانچه نحل لطایف اغذیه را جمع می‌کند و الذّ اشیاء از آن بهم می رسد و موجب شفای دردهای بدنی می‌گردد و در جاهای مختلف بنای خانه‌ها می‌کند و اطوار پادشاه ایشان در حسن تدبیر سرمَشق سلوک جمیع بنی‌آدم است، و همچنین پیشوایان دین اشرف حقایق و معارف را برای شیعیان به وحی و الهام الهی اخذ می‌کنند و بر ایشان به قدر قابلیت افاضه می‌نمایند و لذات روحانیهٔ غیر متناهیه به کام جان ایشان می‌رسانند و شیعیان دردهای روحانی و امراض نفسانی خود را که جهالت و ضلالت است به آن دوا می‌کنند.

و ایضاً اکثر ائمه به اعتبار مظلومیت و مغلوبیت ایشان از مخالفان و اخفای علوم حقّهٔ خود را از ایشان کردن و شیعیان از هر قبیله و طایفه از آن بهره‌مند گردانیدن، شبیهند به نحل که از سایر حیوانات از آنچه در جوف آنها است خبردار شوند از آنها گریزان می‌باشند و خانه‌های خود را در جاهائی که از ضرر ایشان محفوظ باشند بنا می‌کنند.

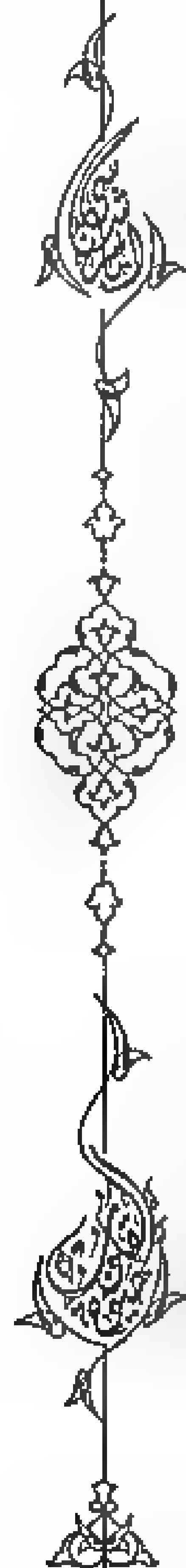
چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: بترسید بر دین خود و پنهان دارید آن را به تقیه، بدرستی که ایمان نیست کسی را که تقیه نمی‌کند. شما در میان مردم مانند زنبور عسلید در میان مرغان، اگر مرغان بدانند که چه چیز در شکم آن زنبورها هست یکی را زنده نخواهند گذاشت و همه را خواهند خورد، و همچنین اگر سنّیان بدانند که چه چیز در سینهٔ شما است و شما دوست می‌دارید ما اهل‌بیت را، هرآینه به زبانهای خود شما را بخورند و اذیت برسانند به شما در آشکار و پنهان. خدا رحمت کند کسی را که ولایت ما را ضبط کند و پنهان دارد[1].

و تشبیه عرب به کوهها از جهت ثبات و رسوخ ایشان است در دین، یا آنکه ایشان قبائل مجتمعه‌اند؛ و تشبیه عجم به درختان از جهت آن است که ایشان متفرقند، یا آنکه منافع بسیار بر ایشان مترتب می‌شود، یا آنکه زود منقاد می‌گردند و قابلیت کمالات در آنها بیشتر است؛ و مشابهت به موالی و آزادکرده‌ها یا ملحق به قبیله‌ها و به کندوها و امثال

---

۱. محاسن ۱/۴۰۱؛ کافی ۲/۲۱۸.

آنها از جهت آن است که آنها خود را به قبیله‌ها ملحق گردانیده‌اند گویا مصنوع و ساخته شده‌اند. و این قسم تمثیلات و استعارات در آیات کریمه بسیار است و منافات با معانی ظاهره ندارد چنانچه احادیث بسیار به معانی ظاهره دلالت می‌کند.



فصل بیست و هفتم

در بیان تأویل سبع مثانی است به ائمه علیهم‌السلام

حق تعالی می‌فرماید ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعاً مِنَ الْمَثَانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾[1] یعنی: «عطا کردیم به تو هفت آیه یا هفت سوره که آنها مثانی‌اند و قرآن عظیم را». مشهور میان مفسران آن است که: سبع مثانی سورهٔ فاتحه است. و مثانی گفته‌اند برای آنکه در هر نماز اقلاً دو بار خوانده می‌شود، یا میان بنده است و خدا، یا الفاظش مکرر است، یا نصفش ثنا است و نصفش دعا، یا دو بار نازل شده. و بعضی گفته‌اند: سبع، فاتحة الکتاب؛ و مثانی، قرآن است که قصص و اخبار در آن مکرر شده است. و بعضی گفته‌اند: سبع مثانی، هفت سورهٔ اول قرآن است زیرا که اخبار غیر در آنها مکرر وارد شده است. و بعضی گفته‌اند: مجموع قرآن سبع مثانی است زیرا که قرآن را به هفت قسمت کرده‌اند[2].

و علی بن ابراهیم و فرات و صدوق و عیاشی روایت کرده‌اند از حضرت باقر علیه‌السلام که: مائیم آن مثانی که خدا ما را به پیغمبر ما عطا کرده است، و مائیم وجه خدا که در زمین در میان شما به احوال مختلفه می‌گردیم، هرکه ما را بشناسد، بشناسد، و هرکه نشناسد مرگ در پیش روی اوست، بعد از مرگ ما را خواهد شناخت[3].

و به روایت دیگر: هرکه ما را بشناسد یقین در پیش روی اوست، در دنیا ما را به دلیل

---

۱. سورهٔ حجر، ۸۷.

۲. رجوع شود به مجمع البیان ۳۴۴/۳؛ تفسیر فخر رازی ۱۹/ ۲۰۷ ـ ۲۰۹.

۳. تفسیر قمی ۳۷۷/۱؛ تفسیر فرات کوفی ۲۳۱؛ توحید ۱۵۰؛ تفسیر عیاشی ۲۴۹/۲ ـ ۲۵۰.

می‌شناسد و در آخرت به عین الیقین خواهد دید؛ و هرکه ما را نشناسد، جهنم در پیش روی اوست و داخل جهنم خواهد شد[۱].

و در بصائر مضمون سابق را از حضرت امام موسی ﷺ روایت نموده است[۲].

و عیاشی روایت کرده است که: از حضرت صادق ﷺ سؤال کردند از تفسیر این آیه، حضرت فرمود که: ظاهرش سورة حمد است و باطنش ائمه ﷺ اند که هر پسری بعد از پدر امام است[۳].

و از حضرت امام موسی ﷺ روایت کرده است که: سبع مثانی، ائمه‌اند؛ و قرآن عظیم، حضرت رسول ﷺ است[۴] و به روایت دیگر: قرآن عظیم، علی ﷺ است[۵].

و از حضرت باقر ﷺ روایت کرده‌اند که: سبع مثانی، ائمه‌اند؛ و قرآن عظیم، حضرت صاحب الامر ﷺ است[۶].

مؤلف گوید که: فهم این احادیث که از بطون غریبهٔ آیه است در غایت اشکال است، زیرا که عدد هفت با عدد ائمه موافق نیست؛ و چند وجه تأویل می‌توان کرد:

اول آنکه: عدد هفت به اعتبار آن باشد که اسماء مقدسهٔ ایشان هفت است، محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و جعفر و موسی.

دوم آنکه: عدد هفت به اعتبار آن شود که انتشار اکثر علوم از هفت نفر ایشان شد که تا حضرت امام رضا ﷺ بوده باشد، و از حضرت امام زین العابدین ﷺ به اعتبار شدت تقیه بغیر دعا از سایر علوم کمتر به مردم رسید، و بعد از حضرت رضا ﷺ ائمه در خوف و حبس و تقیه بودند، و از ایشان نیز علوم کمتر به مردم از دیگران رسید، لهذا محسوب

---

۱. رجوع شود به تفسیر قمی و تفسیر عیاشی که در پاورقی قبلی گذشت.
۲. بصائر الدرجات ۶۶.
۳. تفسیر عیاشی ۲/ ۲۵۰.
۴. تفسیر عیاشی ۲/ ۲۵۱.
۵. تفسیر فرات کوفی ۲۳۱.
۶. تفسیر عیاشی ۲/ ۲۵۰.

نداشته‌اند ایشان را، وبنابر این دو وجه مثانی یا به اعتبار آن است که آنها را حضرت رسول صلی الله علیه وآله با قرآن ضم کرد و فرمود: «إِنِّي تارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتابَ اللهِ وَعِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي»[1]، پس آنکه فرمودند که: مائیم مثانی یعنی مائیم که پیغمبر ما را با قرآن مقرون ساخت و ثانی آن گردانیده، چنانچه ابن بابویه رحمه الله گفته[2]، یا آنکه خدا ایشان را با حضرت رسول صلی الله علیه وآله مقرون گردانیده، یا آنکه به اعتبار آن باشد که ایشان به خدا ثنا می‌گویند یا خدا به ایشان ثنا گفته، یا به اعتبار آنکه آنها صاحب دو جهتند: یکی جهت تقدس و روحانیت که به آن جهت با جناب اقدس الهی و روحانیین ملائکه مربوطند و به آن سبب اخذ علوم به وحی و الهام می‌نمایند و دیگری جهت بشریت که در صورت وجسمیت و بعضی از صفات شبیهند به سایر بشر و به این جهت افاضهٔ علوم به آنها می‌نمایند چنانچه سابقاً تحقیق کردیم.

سوم آنکه: عدد هفت با مثانی که ضم شده، چهارده می‌شود، زیراکه مثانی معنی دوتا است و هفت راکه مضاعف می‌کنیم چهارده می‌شود، پس در باب حضرت رسول صلی الله علیه وآله ارتکاب تکلفی باید کرد که به یک جهت معطی و به یک جهت معطیٰ له بوده باشد، زیراکه با ملاحظهٔ پیغمبری و کمالات غیر متناهیه این نعمتی است که عطا کرده است به او و قطع نظر از این جهات شخصی است که به او عطا شده؛ یا آنکه با قرآن چهارده می‌شود و این تکلفش بیشتر است.

چهارم آنکه: در این تأویلات نیز مراد به سبع مثانی، سورهٔ حمد باشد، و مراد آن باشد که حق تعالی سورهٔ فاتحه را در این آیهٔ کریمه معادل قرآن گردانیده و بسبب آنکه در این سورهٔ کریمه ذکر و مدح ما و طریقهٔ ما و مذمت دشمنان ما و طریقهٔ ایشان شده زیراکه موافق احادیث بسیار ﴿صِراطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ راه متابعت آنها است و ایشانند صراط مستقیم خدا و «مغضوب علیهم» غاصبان حقّ ایشانند، و «ضالّین» گمراهانند که

---

۱. مناقب ابن المغازلي ۲۱۴؛ المعجم الكبير ۵ / ۱۷۰؛ لسان العرب ۹ / ۲۴.

۲. توحید ۱۵۱.

متابعت آنها کرده‌اند و آنها را خلیفه دانسته‌اند. پس مراد این است که این سوره در شأن ایشان نازل شده و به این سبب از سایر قرآن مجید امتیاز یافته است.

و اکثر این وجوه بخاطر این حقیر رسیده و وجه اخیر را از همه ظاهرتر می‌دانم[1].

۱. بحار الانوار ۲۴/ ۱۱۴ـ ۱۱۵.

فصل بیست و هشتم

در بیان آنکه علما در قرآن، ائمه علیهم السلام اند و اولو الالباب، شیعیان ایشانند

حق تعالی می‌فرماید ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾[1] «بگو ـ یا محمد: ـ آیا مساویند آنان که می‌دانند و صاحب علمند و آنان که نمی‌دانند و جاهلند؟ و متذکر نمی‌شوند این معنی را و نمی‌فهمند مگر صاحبان عقول خالص از اغراض باطله». و این آیهٔ کریمه صریح است در آنکه علم منشأ امتیاز است و هرکه عالم‌تر است اولیٰ و احقّ است به امامت از دیگران، و در این شکی نیست که هریک از ائمهٔ ما علیهم السلام در عصر خود اعلم بوده‌اند از دیگران خصوصاً از آنها که در زمان ایشان مدّعی امامت و خلافت بوده‌اند، و هرگز ایشان در علم رجوع به دیگری نمی‌کرده‌اند و دیگران به ایشان رجوع می‌کرده‌اند[2]. و خلافی نیست میان جمیع فرق که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اعلم بود از جمیع صحابه[3].

---

۱. سورهٔ زمر، ۹.

۲. رجوع شود به کشف المراد ۴۱۰؛ مسائل الخمسة ۲/ ۳۰۶ـ ۳۴۴؛ تفسیر قمی ۲/ ۲۶۹؛ مناقب ابن شهرآشوب ۴/ ۷۴ـ۷۵ و ۲۳۶ـ ۲۳۸؛ کافی ۸/ ۱۲۰؛ خرایج ۲/ ۶۴۰؛ کشف الغمة ۲/ ۱۰۳؛ الفصول المهمة ۲۶۴؛ ارشاد شیخ مفید ۲/ ۳۰۲. و همهٔ اینها تنها نمونه‌هایی و قطره‌هایی بودند از دریای علم ائمه علیهم السلام.

۳. اسد الغابة ۴/ ۹۵؛ حلیة الاولیاء ۱/ ۶۱؛ الاستیعاب ۳/ ۱۱۰۴؛ ینابیع المودة ۱/ ۲۱۶.

وکلینی و صفار و ابن ماهیار و ابن شهرآشوب و دیگران به سندهای معتبر بسیار از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده‌اند که: ﴿الَّذِينَ يَعْلَمُونَ﴾ مائیم؛ ﴿وَالَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ﴾ دشمنان مایند، و شیعیان ما اولو الالبابند[۱] که تمیز می‌کنند میان ما و دشمنان ما و می‌دانند که ما سزاوارتریم به خلافت از دشمنان ما.

و صفار روایت نموده است که: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از تفسیر این آیه، فرمود: مائیم که می‌دانیم، و دشمنان ما نادانند، و اولوالالباب شیعیان مایند[۲].

وکلینی به سند موثق روایت کرده است از عمار ساباطی که گفت: پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر قول حق تعالی ﴿وَإِذا مَسَّ الإِنسانَ ضُرٌّ دَعا رَبَّهُ مُنِيباً إِلَيْهِ﴾ یعنی: «هرگاه آدمی را عارض شود حال بدی، می‌خواند پروردگار خود را در حالتی که بازگشت کننده است بسوی او»، حضرت فرمود که: این آیه در شأن ابوبکر نازل شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را جادوگر می‌دانست، چون بیماری او را روی می‌داد ظاهراً دعا می‌کرد و اظهار بازگشت می‌نمود از آنچه در حق حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌گفت. ﴿ثُمَّ إِذا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ﴾ «پس چون خدا به او عطا می‌کرد نعمتی از جانب خود» فرمود: یعنی عافیت می‌یافت از آن بیماری، ﴿نَسِيَ ما كانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ﴾ «فراموش می‌کرد خدائی را که بسوی او دعا می‌کرد پیشتر»، حضرت فرمود که: فراموش می‌کرد توبه را که بسوی خدا می‌کرد از آنچه در حق حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌گفت که او ساحر است، و از این جهت است که خدا فرمود ﴿قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلاً إِنَّكَ مِنْ أَصْحابِ النّارِ﴾ «بگو ـ یا محمد: ـ بهره‌مند شو به کفر خود اندک زمانی بدرستی که تو از اصحاب جهنمی» فرمود که: مراد به کفر او، آن خلافتی بود که به ناحق دعوی کرد بر مردم و حق علی را غصب کرد و نه از جانب خدا خلیفه بود و نه از جانب رسول صلی الله علیه و آله، پس کافر شد. پس حضرت فرمود که: بعد از این خدا سخن را گردانید بسوی علی و خبر داد مردم را به حال او

---

۱. کافی ۱/۲۱۲؛ بصائر الدرجات ۵۴ ـ ۵۶؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲/۵۱۲؛ مناقب ابن شهرآشوب ۴/۲۳۳.
۲. بصائر الدرجات ۵۴ ـ ۵۵؛ اعلام الدین ۴۵۳.

و فضیلت او نزد خدا، پس گفت ﴿أَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّيْلِ ساجِداً وَقائِماً يَحْذَرُ الآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ﴾ یعنی: «آیا مساوی است آن کافر با کسی که عبادت کننده و دعا خواننده است در ساعتهای شب، گاه در سجود و گاه ایستاده در حالتی که حذر می‌کند و می‌ترسد از عذاب آخرت و امیدوار است به رحمت پروردگار خود»، ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ﴾ فرمود: آیا مساویند آنها که می‌دانند که محمد ﷺ رسول خداست ﴿وَالَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ﴾[۱] و آنها که نمی‌دانند که محمد ﷺ رسول خداست و می‌گویند: او جادوگر و دروغگوست؟ این است تأویل آن ای عمار[۲].

و خدا می‌فرماید ﴿وَتِلْكَ الأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنّاسِ وَما يَعْقِلُها إِلاَّ العالِمُونَ﴾[۳] یعنی: «این مثلها را می‌زنیم از برای مردم، و تعقل نمی‌کنند و نمی‌فهمند آنها را مگر عالمون یعنی دانایان».

ابن ماهیار از حضرت باقر ﷺ روایت کرده است که: مراد از عالمون در این آیه مائیم[۴]، که معانی قرآن را می‌دانیم و امثال قرآن را می‌فهمیم.

و ایضاً حق تعالی می‌فرماید ﴿وَما أُوتِيتُمْ مِنَ العِلْمِ إِلاَّ قَلِيلاً﴾[۵]، یعنی: «نداده است خدا به شما از علم مگر اندکی را».

عیاشی از حضرت باقر ﷺ روایت کرده است که: یعنی «نداده است به شما از علم مگر اندکی از شما را»[۶] که رسول خدا ﷺ و ائمهٔ هدی ﷺ‌اند، یعنی دیگران از علم بهره ندارند مگر اندکی که از ایشان اخذ کرده باشند.

و باز خداوند عالم می‌فرماید ﴿بَلْ هُوَ آياتٌ بَيِّناتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا العِلْمَ﴾[۷]

---

۱. آیاتی که ابتدای روایت آورده شدند، آیات ۸ و ۹ سورهٔ زمر می‌باشند.
۲. کافی ۸/ ۲۰۴ـ۲۰۵؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۵۱۱.
۳. سورهٔ عنکبوت: ۴۳.
۴. تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۴۳۱.
۵. سورهٔ اسراء: ۸۵.
۶. تفسیر عیاشی ۲/ ۳۱۷.
۷. سورهٔ عنکبوت: ۴۹

یعنی: «بلکه قرآن آیات واضحه‌ای چند است در سینهٔ آنها که علم به ایشان داده شده».

کلینی و ابن ماهیار و غیر آنها به سندهای بسیار از حضرت باقر و صادق و کاظم علیهم السلام روایت کرده‌اند که: مراد به ﴿الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ ماییم، و لفظ و معنی قرآن در سینهٔ ماست و لهذا خدا نفرموده که آیات بینات در میان دو جلد مصحف است بلکه فرمود که: در سینهٔ ماست[۱].

و ایضاً حق تعالی می‌فرماید ﴿إِنَّما يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ﴾[۲] یعنی: «نمی‌ترسند از خدا از جملهٔ بندگان مگر علما».

ابن ماهیار روایت کرده است که: این آیه در شأن حضرت امیر علیه السلام نازل شده است که عالم بود، و پروردگار خود را شناخته بود و از خدا می‌ترسید و پیوسته به یاد خدا بود و عمل می‌کرد به فرایض او و جهاد می‌کرد در راه او و جمیع اوامر خدا را اطاعت می‌نمود و نمی‌کرد چیزی را مگر اینکه موجب خشنودی خدا و رسول باشد[۳].

---

۱. کافی ۱/ ۲۱۴؛ بصائر الدرجات ۲۰۵ و ۲۰۶. و این روایات در این مصادر با عبارات مختلف ذکر شده است و نامی از امام کاظم علیه السلام ندارند.

۲. سورهٔ فاطر، ۲۸.

۳. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۴۸۰؛ رجوع شود به شواهد التنزیل ۲ / ۱۵۲.

فصل بیست و نهم

در بیان آنکه ایشانند متوسّمون و به روی هرکس نظر کنند می‌دانند ایمان و نفاق او را و ایشانند آنان که خدا می‌فرماید ﴿إنّ في ذلك لآيات للمتوسمين ﴾[1]

این آیات بعد از قصهٔ قوم لوط است، و مفسران گفته‌اند که: یعنی در آنچه ذکر کردیم از هلاک کردن قوم لوط آیه و علاماتی چند هست برای کسانی که تفکر نمایند در آن قصه و عبرت گیرند؛ و بعضی گفته‌اند: متوسّمین، آنهایند که به سمت و علامت چیزها را یابند و به فراست و زیرکی چیزها را دانند[2]. و از حضرت رسول ﷺ روایت نموده‌اند که: بپرهیزید از فراست مؤمن که او نظر می‌کند به نور خدا. و فرمود که: خدا را بنده‌ای چند هست که مردم را به توسّم و فراست می‌شناسند، پس حضرت این آیه را خواند ﴿وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ ﴾[3] گفته‌اند: یعنی شهر قوم لوط که در میان مدینه و شام واقع است بر سر راه شماست که در سفر شام بر آن می‌گذرید[4].

و در احادیث بسیار از کلینی و بصائر و مناقب و تفسیر عیاشی و تفسیر علی بن ابراهیم و سایر کتب از ائمه ﷺ منقول است که: مائیم متوسّمون، و راه بهشت در ما مقیم و ثابت

---

۱. سورهٔ حجر: ۷۵.

۲. مجمع البیان ۳/۳۴۳؛ تفسیر طبری ۷/۵۲۷ـ۵۲۹؛ تفسیر فخر رازی ۱۹/۲۰۳.

۳. سورهٔ حجر: ۷۶.

۴. مجمع البیان ۳/۳۴۳.

است[۱].

و به روایت دیگر: راه مقیم او، امامت و خلافت است که در ایشان مقیم و ثابت است تا روز قیامت[۲].

و در عیون اخبار الرضا علیه السلام منقول است که از آن حضرت پرسیدند که: چه جهت دارد که شما خبر می‌دهید به آنچه در دلهای مردم پنهان است؟ فرمود که: مگر نشنیده‌ای که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: بپرهیزید از فراست مؤمن که او به نور خدا نظر می‌کند؟ راوی گفت: بلی. حضرت فرمود که: هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه او را فراستی هست که به نور خدا نظر می‌کند به قدر ایمان و دانائی او، و خدا جمع کرده در ائمهٔ از ما اهل‌بیت آنچه را پراکنده کرده است در جمیع مؤمنان، و حق تعالی در قرآن فرموده است ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ﴾ پس اول متوسمین رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، پس بعد از او امیر المؤمنین علیه السلام، پس حسنین و امامان از فرزندان حسین علیهم السلام تا روز قیامت[۳].

و در بصائر و اختصاص از عبدالرحمن بن کثیر روایت کرده است که گفت: با حضرت صادق علیه السلام به حج رفتیم و در اثنای راه حضرت بر کوهی بالا رفت و بسوی مردم نظر کرد و فرمود که: چه بسیار است صداهای مردم به تلبیه و چه بسیار کم است در میان ایشان کسی که حجش مقبول باشد.

داود رقی گفت: یابن رسول الله! آیا خدا دعای این گروهی که می‌بینیم همه را مستجاب می‌گرداند؟

حضرت فرمود: ای ابو سلیمان! خدا نمی‌آمرزد گناه کسی را که شرک آورد به او، و انکار کنندهٔ امامت و ولایت علی علیه السلام مانند بت پرست است.

گفتم: فدای تو شوم، آیا شما می‌شناسید دوست و دشمن خود را؟

---

۱. کافی ۱/ ۲۱۸ ـ ۲۱۹؛ بصائر الدرجات ۳۵۵؛ مناقب ابن شهرآشوب ۴/ ۲۳۴؛ تفسیر عیاشی ۲/ ۲۴۷؛ تفسیر قمی ۱/ ۳۷۷؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۲۵۰.
۲. کافی ۱/ ۲۱۸؛ بصائر الدرجات ۳۵۷؛ مناقب ابن شهرآشوب ۴/ ۳۰۸؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۲۵۱.
۳. عیون اخبار الرضا ۲/ ۲۰۰.

حضرت فرمود: وای بر تو، هر بنده‌ای که متولد می‌شود البته در میان دو دیدهٔ او نوشته است که مؤمن است یا کافر، و هرکه با ولایت ما می‌آید به نزد ما، می‌بینیم که در پیشانی او نوشته است که مؤمن است، و اگر با عداوت ما می‌آید به نزد ما، می‌بینیم که نوشته است که کافر است، و مائیم متوسمین که خدا فرموده ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ﴾ و ما به این می‌شناسیم دوست و دشمن خود را[1].

و ایضاً در بصائر و غیر آن به سند معتبر روایت کرده است که: مردی به خدمت حضرت صادق عليه السلام آمد و از مسأله‌ای سؤال کرد، حضرت جواب فرمود، دیگری آمد و از همان مسأله سؤال کرد، حضرت جواب دیگر فرمود، باز دیگری آمد و از آن همان مسأله پرسید، حضرت بغیر از جواب آن دو نفر فرمود، پس فرمود که: خدا به ما گذاشته است امور مردم را که آنچه مناسب فهم ایشان شود و قابلیت هریک را باشد جواب می‌گوئیم چنانچه اختیار امور دنیا را به حضرت سلیمان عليه السلام گذاشت و فرمود «هٰذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَعْطِ بِغَيْرِ حِسَابٍ»[2] این آیه در قرائت علی عليه السلام چنین است.

راوی پرسید که: امام می‌داند مذهب هرکس و تهیت هر شخص را که مناسب حال او جواب بگوید؟

حضرت از روی تعجب فرمود: سبحان الله! مگر نخوانده‌ی کلام الهی را که در قرآن می‌فرماید ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ﴾ و متوسمون، ائمه‌اند، ﴿وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ﴾ و این آیات در راه مقیم دائمی است که هرگز از آن بدر نمی‌رود یعنی با امام است، و امامت هرگز از اهل‌بیت عليهم السلام بیرون نمی‌رود! پس فرمود: آری بدرستی که امام نظر می‌کند به مردی، او را می‌شناسد و رنگش و نوعش را می‌داند و اگر سخن او را از پس دیواری بشنود، او را می‌شناسد و می‌داند کیست و چیست و صفات او را می‌داند، زیرا که خدا می‌فرماید ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ

۱. بصائر الدرجات ۳۵۸؛ اختصاص ۳۰۳.
۲. اشاره‌ای است به سورهٔ ص: ۳۹.

لآیاتٍ لِلْعالِمینَ ﴾[1] یعنی «از جمله آیات قدرت و عظمت خداست آفریدن آسمانها و زمین و اختلاف زبانهای شما و رنگهای شما، بدرستی که در اینها آیات و علامتی چند هست برای عالمان». حضرت فرمود: امامان عالمانند که خدا در اینجا فرموده است، و نمی‌شنود امام چیزی از زبانها وسخنها را مگر آنکه می‌داند که آن گوینده ناجی یا هالک خواهد بود، پس به این سبب هر کسی را موافق حال او و مذهب و قابلیت او جواب می‌فرماید[2].

وایضاً در بصائر از حضرت امام رضا﷣ روایت کرده است که فرمود: ما را دیده‌ای است که شباهت به دیده‌های مردم ندارد، و در دیده‌های ما نوری هست که شیطان را در آن شرکتی نیست[3].

و عیاشی از حضرت امام صادق﷣ روایت کرده است که در تأویل این آیه فرمود: بدرستی که در امام آیاتی چند هست برای متوسّمین؛ و امام، سبیل مقیم و راه راست و درست و ثابت است، نظر می‌کند به نوری که خدا در دیدهٔ او قرار داده و سخن می‌گوید از جانب خدا و از او پنهان نمی‌باشد آنچه را اراده نماید[4].

و در بصائر و اختصاص و غیر آنها از حضرت باقر﷣ روایت کرده‌اند که: روزی حضرت امیر﷣ در مسجد کوفه نشسته بود، ناگاه زنی آمد و با شوهرش نزاعی داشت، حضرت برای شوهرش حکم کرد. آن ملعونه گفت. والله که چنان نبود که تو حکم کردی و بخدا سوگند که قسمت بالسویّه نمی‌کنی و عدالت در میان رعیت نمی‌کنی و حکم تو نزد خدا پسندیده نیست.

حضرت امیر﷣ در غضب شد و ساعتی در او نظر کرد و فرمود که: ای جرأت کننده! ای دشنام دهنده! ای تشنیع کننده! ای آن که مانند زنان دیگر حایض نمی‌شوی! آن ملعونه

---

۱. سورهٔ روم: ۲۲.
۲. بصائر الدرجات ۳۶۱؛ اختصاص ۳۰۶.
۳. بصائر الدرجات ۴۱۶.
۴. تفسیر عیاشی ۲/۲۴۸.

چون این سخن را شنید پشت کرد وگریخت و می‌گفت: وای بر من وای بر من ای پسر ابو طالب! پردهٔ پوشیدهٔ مرا دریدی و مرا رسوا کردی.

پس عمرو بن حریث که یکی از سرکرده‌های خوارج بود از پی آن زن رفت و به او گفت: در اول با پسر ابو طالب سخنی گفتی که مرا شاد کردی، پس او با تو سخنی گفت که گریختی و واویلاه گفتی؟!

آن زن گفت که: والله مرا نسبت داد به امری که در من بود و دیگری نمی‌دانست، من همیشه حیض را از راه پس می‌بینم.

عمرو ملعون برگشت به خدمت حضرت وگفت: ای پسر ابو طالب! این کهانت چه بود که به این زن گفتی؟

حضرت فرمود که: ای پسر حریث! این کهانت نبود که جن مرا خبر داده باشد، بدرستی که خالق عالم ارواح را پیش از بدنها آفرید به دوهزار سال، پس چون ارواح را در بدنها جا داد در میان دیده‌های ایشان نوشت که مؤمن است یا کافر، و آنچه به آن مبتلا خواهند شد و اعمال نیک و بد ایشان را در نامه‌ای به قدر گوش موش نوشت، پس در این باب این آیه را در قرآن فرستاد بر پیغمبرش ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ﴾ پس رسول خدا ﷺ متوسّم بود، پس من بعد از آن متوسّمم، و امامان از فرزندان من متوسّمند؛ پس چون نظر کردم به سیمای او همهٔ احوال او بر من ظاهر شد[1].

مؤلف گوید که: احادیث در این باب بسیار است وکیفیت تطبیق این تأویلات را در «بحار» ذکر کرده‌ام[2]. و بنابر اکثر تأویلات می‌تواند بود که «ذلک» در این آیه اشاره است به قرآن، و مراد به سبیل در بعضی از تأویلات امام است، و در بعضی امامت، و در بعضی راه حق و در بعضی راه بهشت.

---

۱. بصائر الدرجات ۳۵۴ـ۳۵۶؛ اختصاص ۳۰۲؛ تفسیر عیاشی ۲ / ۲۴۸؛ تفسیر فرات کوفی ۲۲۹.

۲. رجوع شود به بحار الانوار ۲۴ / ۱۲۳.

فصل سی‌ام

در تأویل آیات آخر فرقان در شأن ائمه علیهم السلام

خدا می‌فرماید ﴿وَعِبادُ الرَّحْمٰنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الأَرْضِ هَوْناً﴾[1] یعنی: «و بندگان خالص خداوند بخشنده آنند که راه می‌روند بر روی زمین به آهستگی و همواری و سکینه و وقار نه از روی تکبر و تجبر».

علی بن ابراهیم و کلینی و ابن ماهیار و دیگران از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که: این آیه و آیات بعد از این تا آخر سوره در شأن امامان و اوصیاء نازل شده که در روی زمین به آهستگی راه می‌روند از ترس دشمنان خود[2]. ﴿وَإِذا خاطَبَهُمُ الجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً﴾[3] «و هرگاه خطاب کنند ایشان را جاهلان و بیخردان، گویند سلامی را» یعنی در جواب سفاهت ایشان سخنی می‌گویند که سالم از گناهان باشند، یا سخن نیکی می‌گویند، یا سلام به ایشان می‌کنند.

در حدیث است که: این نیز در شأن اوصیاء است که با دشمنان مدارا می‌کنند[4].

﴿وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَقِياماً﴾[5] «و آنان که شب به روز می‌آورند برای

---

۱. سورة فرقان: ۶۳.

۲. تفسیر قمی ۲/ ۱۱۶؛ کافی ۱/ ۴۲۷؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۳۸۱.

۳. سورة فرقان: ۶۳.

۴. کافی ۱/ ۴۲۷؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۳۸۱.

۵. سورة فرقان: ۶۴.

پروردگار خود گاه سجده کنندگانند و گاه ایستاده». در حدیث دیگر وارد شده است که: این نیز در شأن ائمه علیهم السلام است[1].

و برقی در محاسن روایت کرده است از سلیمان بن خالد که: در محمل سورهٔ فرقان را می‌خواندم و به این آیه رسیده بودم ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا﴾[2] یعنی «و آنان که نمی‌خوانند با خدا خدای دیگر را، و نمی‌کشند نفسی را که حرام گردانیده خدا کشتن او را مگر به حق، و زنا نمی‌کنند، و کسی که می‌کند آن را می‌رسد به جزای گناه خود و مضاعف می‌کند خدا عذاب او را در روز قیامت و جاوید می‌ماند در آن عذاب خوار کرده شده». پس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: این آیات در شأن ما نازل شده است، و بخدا سوگند که ما را پند داده و نصیحت و موعظه نموده و حال آنکه او می‌دانست که ما هرگز زنا نمی‌کنیم.

پس تا این آیه را خواندم ﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾[3] یعنی: «مگر کسی که توبه و بازگشت کند و ایمان آورد و بکند عمل شایسته را، پس آنها را بدل می‌کند خدا بدیهای ایشان را به نیکیها و گناهان ایشان را به ثوابها». حضرت فرمود: بایست اینجا، این آیه در شأن شما شیعیان نازل شده است، بدرستی که خواهند آورد مؤمن گناهکاری را در روز قیامت پس بازمی‌دارند او را در نزد خداوند عالمیان و خود متوجه حساب او می‌گردد و یک یک گناهان او را بر او می‌شمارد و می‌فرماید: در فلان روز و فلان ساعت فلان گناه را کردی، او اعتراف می‌کند و می‌گوید: کرده‌ام، تا آنکه خدا همهٔ گناهان او را بر او می‌شمارد و و اعتراف می‌کند و می‌گوید: کرده‌ام، تا آنکه خداوند غفار می‌فرماید که: این گناهان را در دنیا بر تو پوشانیدم و تو را رسوا نکردم و امروز همه را می‌آمرزم؛ پس امر می‌کند ملائکه را که: گناهان او را محو کنید

---

۱. تفسیر قمی ۲ / ۱۱۶.
۲. سورهٔ فرقان: ۶۸ و ۶۹.
۳. سورهٔ فرقان: ۷۰.

و به جای آنها حسنات و طاعات بنویسید، پس نامهٔ او را بلند می‌کنند که همهٔ مردم ببینند، پس مردم می‌گویند از روی تعجب. سبحان الله! این بنده هیچ گناه نداشته است؟ این است معنی قول حق تعالی که می‌فرماید ﴿فَأُولٰئِكَ يُبَدِّلُ اللّٰهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾[1].

و شیخ طوسی در امالی همین مضمون را از آن حضرت روایت کرده است و در آخر حدیث فرمود که: این آیه در باب گناهکاران شیعیان ما نازل شده[2].

و در بصائر از آن حضرت روایت نموده است که حضرت رسول ﷺ فرمود که: پروردگار من مرا وعده داده در باب شیعیان علی یک خصلت، و آن این است که هر که ایمان به او بیاورد و بپرهیزد در ولایت دشمنان او، گناهان صغیره و کبیرهٔ ایشان را بیامرزد و گناهان ایشان را به حسنات بدل می‌کند[3]. و به این مضامین احادیث بسیار است، که ان‌شاء‌الله در محل دیگر مذکور خواهد شد.

و باز سلیمان در حدیث محسن گفت: پس من تتمهٔ آیات را خواندم تا به آنجا رسیدم ﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَاماً﴾[4] یعنی: و آنها که حاضر نمی‌شوند در مجالس لغو و بی‌فایده یا در مجلس غنا و خوانندگی، یا گواهی ناحق نمی‌دهند، و چون می‌گذرند به معاصی یا به چیزهای بی‌فایده یا سخنان دروغ، می‌گذرند بزرگوارانه و متوجه آنها نمی‌شوند؛ چون این آیه را خواندم حضرت فرمود که: این آیه‌ها در شأن ماست و بیان صفت ماست.

پس خواندم ﴿وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمّاً وَعُمْيَاناً﴾[5] یعنی: «و آنها که چون پند داده شوند و به یاد ایشان آورند آیات پروردگار ایشان را، نیفتند بر روی آنها مانند کران و کوران» یعنی تدبر و تفکر در آنها می‌کنند و به غفلت از آنها

---

۱. محاسن ۱/ ۲۷۳.

۲. امالی شیخ طوسی ۷۳، و روایت در آنجا از امام باقر ﷺ است.

۳. بصائر الدرجات ۸۳، و همچنین رجوع شود به صفحات ۸۵ و ۸۶ بصائر.

۴. سورهٔ فرقان: ۷۲.

۵. سورهٔ فرقان: ۷۳.

نمی‌گذرند. حضرت فرمود که: این آیه در شأن شما شیعیان است که هرگاه آیات فضیلت ما را بر شما می‌خوانند باور می‌کنید و شک در آنها نمی‌کنید و تفکر در آنها می‌نمائید.

پس خواندم ﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً﴾[1] یعنی: «و آنها که می‌گویند: ای پروردگار ما! ببخش ما را از زنان و فرزندان ما روشنی دیده‌ها، و بگردان ما را از برای پرهیزکاران پیشوا»، حضرت فرمود که: این آیه‌ها در شأن ماست[2].

و علی بن ابراهیم روایت نموده است که: این آیه را نزد حضرت صادق ﷺ خواندند، حضرت فرمود که: اگر این آیه چنین خوانده شود پس خوش مرتبهٔ بزرگی را از خدا سؤال کرده‌اند که خدا ایشان را پیشوای متقیان گرداند. پرسیدند که، پس این آیه چگونه نازل شده است؟ حضرت فرمود که، چنین نازل شده است «وَاجْعَلْ لَنَا مِنَ الْمُتَّقِينَ إِمَاماً» یعنی: بگردان از برای ما از متقیان و پرهیزکاران امامی[3].

و در روایت دیگر فرمود که: ما اهل‌بیت پیشوای متقیانیم[4].

و به روایت دیگر: مصداق «ازواجنا» حضرت خدیجه است، و «ذریّاتنا» حضرت فاطمه ﷺ، و «قرة اعین» حسن و حسین ﷺ، «واجعلنا للمتقین اماماً» علی بن ابی‌طالب ﷺ است[5].

و ابن ماهیار از ابن عباس روایت کرده است که: این آیه در شأن علی ﷺ نازل شده؛ و از حضرت امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است که حضرت مجموع آیه را تلاوت نموده فرمودند که: یعنی ما را هدایت کنندگان قرار داده که به ما هدیت بیابند و این آیه مخصوص آل محمد ﷺ است[6].

---

۱. سورهٔ فرقان: ۷۴.
۲. محاسن ۱ / ۲۷۴.
۳. تفسیر قمی ۲ / ۱۱۷.
۴. تفسیر قمی ۲ / ۱۱۷؛ تفسیر فرات کوفی ۲۹۴؛ شواهد التنزیل ۱ / ۵۳۹.
۵. تفسیر قمی ۲ / ۱۱۷؛ تفسیر فرات کوفی ۲۹۴ - ۲۹۵؛ شواهد التنزیل ۱ / ۵۳۹.
۶. تأویل الآیات الظاهرة ۱ / ۳۸۴.

وایضاً از ابو سعید خدری روایت نموده است که: چون آیه نازل شد حضرت رسول ﷺ از جبرئیل پرسید که: «ازواجنا» کیست؟ گفت: خدیجه است.

پرسید که: «ذرّیّاتنا» کیست؟ گفت: فاطمه است.

پرسید که: «قرّة اعین» که موجب روشنی چشم است کیست؟ گفت: حسنین است.

پرسید که: «واجعلنا للمتقین اماماً» کیست؟ عرض کرد: علی بن ابی طالب است[۱].

وابن شهرآشوب از سعید بن جبیر روایت کرده است در تفسیر قول خداوند کریم ﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا﴾ گفت که: این آیه والله در شأن امیرالمؤمنین علی ؑ است وبس. وبیشتر دعای آن حضرت این بود که می‌گفت: «ربنا هب لنا من ازواجنا» یعنی فاطمه، و«ذرّیّاتنا» یعنی حسنین ؑ قرة اعین. حضرت امیر ؑ فرمود که: بخدا سوگند که سؤال نکردم از پروردگار خود که مرا فرزند خوشروئی بدهد و نه فرزند نیکو قامتی بدهد بلکه سؤال کردم که فرزندانی به من عطا کند که مطیع خدا باشند و خایف و ترسان شوند از او. پس چون فرزندان خود را مطیع خدا یافتم دیده‌ام به او روشن شد و شاد شدم.

بعد از آن گفت: ﴿وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً﴾ فرمود که: یعنی ما پیروی کنیم پرهیزکاران را که پیش از ما بوده‌اند، پس پیروی ما کنند پرهیزکاران که بعد از ما می‌آیند. ﴿أُولَٰئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا﴾[۲] یعنی: «ایشان جزا داده می‌شوند غرفه‌های بهشت و اعلی درجات آن را به آنچه صبر کردند در دنیا به طاعت خدا و آزار دشمنان». حضرت فرمود که: یعنی علی و حسن و حسین و فاطمه ؑ. ﴿وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَاماً * خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرّاً وَمُقَاماً﴾[۳] یعنی: «ملائکه به استقبال آنها می‌آیند با تحیت و سلام الهی، جاوید می‌مانند در آن نعمتها، نیکو قرارگاه و محل اقامتی است غرفه‌های بهشت از برای ایشان»[۴].

---

۱. تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۳۸۵.

۲. سورهٔ فرقان: ۷۵.

۳. سورهٔ فرقان: ۷۵ و ۷۶.

۴. مناقب ابن شهرآشوب ۳/ ۴۳۱.

فصل سی و یکم

در تأویل شجرهٔ طیّبه به اهل بیت علیهم السلام و شجرهٔ خبیثهٔ ملعونه به دشمنان ایشان

خداوند می‌فرماید ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَفَرْعُها فِي السَّماءِ * تُؤْتِي أُكُلَها كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّها وَيَضْرِبُ اللهُ الأَمْثالَ لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ * وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الأَرْضِ ما لَها مِنْ قَرارٍ﴾[1] یعنی: زده است خداوند عالمیان مَثَلی کلمهٔ طیبهٔ نیکوی پاکیزه را ـ که به قول بعضی کلمهٔ توحید است که لا اله الا الله باشد، و به قول بعضی هر کلام نیکو و اعتقاد حقّی است که خدا به آن امر کرده باشد ـ مانند درخت طیبهٔ پاکیزهٔ نمو کنندهٔ میوه دهنده است که ریشه‌اش در زمین فرو رفته و محکم شده باشد و فرع و شاخهایش به آسمان بلند شده باشد و بدهد میوهٔ خود را در هر وقت ـ یا در هر سال، یا در هر شش ماه ـ به اذن و قدرت و تقدیر پروردگار آن ـ بعضی گفته‌اند که آن درخت خرما است، و بعضی گفته‌اند که آن درختی است در بهشت، و بعضی گفته‌اند تمثیل فرموده است به درختی که چنین باشد ـ که ریشه‌اش در زمین و شاخش در آسمان باشد و هر وقت که خواهی میوه دهد ـ گو اینکه در خارج مصداقی نداشته باشد؛ و بعضی گفته‌اند کلمهٔ طیّبه، ایمان است؛ و شجرهٔ طیّبه، مؤمن ـ و می‌زند خدا مَثَلها برای مردمان شاید که ایشان متذکر شوند و پند گیرند؛ و مَثَل کلمهٔ

---

۱. سورهٔ ابراهیم: ۲۴ ـ ۲۶.

خبیثه و بد ـ که کلمهٔ شرک یا هر اعتقاد بد و سخن بدی که خدا نهی از آن نموده باشد ـ مانند درخت خبیث بد است که نمو کننده نباشد ـ و بعضی گفته‌اند که مراد درخت حنظل است، و بعضی کشوث گفته[1]، و بعضی درخت گندیدهٔ بی‌ثبات به این اوصاف است که مصداقی نداشته باشد[2]، و هر دو تشبیه در نهایت کمال ظهور و وضوح است، زیرا که کلمات صادقه و عقاید حقّه مانند درختی است که ریشهٔ آن ثابت است و به ریاح عاصفه از شکوک و شبهات از پا بدر نمی‌آید و به جانب آسمان بلند می‌شود و نهایت رفعت دارد و مقبول درگاه الهی می‌گردد و روز به روز به تفکرات صحیحه و اعمال صالحه و امطار فیوضات ربّانیّه برومند می‌گردد و در دنیا آناً فآناً مثمر ثمرات طیّبه از وفور یقین و کثرت اعمال صالحه و اخلاق حسنه و قرب خدا می‌شود، و هرچند سعی کنند اهل باطل که آن را برکنند و زایل گردانند نتوانند، و در آخرت مثمر نعیم ابدی و لذات غیر متناهیه و درجات عالیه می‌باشد، و کلمات کاذبه و عقاید باطله ثمره‌اش مانند حنظل برای عقول سلیمه تلخ و ناگوار است، و هرچند اهل ضلالت و جهالت سعی در تقویت آن نمایند بزودی از بیخ کنده می‌شود و ثباتی نمی‌دارد و در آخرت بغیر از وبال و نکال و زقوم و ضریع و غسلین ثمره نمی‌بخشد.

وامّا اخباری که عامه و خاصه در تأویل این آیات ذکر کرده‌اند: عامه از ابن عباس روایت کرده‌اند که جبرئیل به حضرت رسول ﷺ عرض کرد که: شمائید آن درخت و علی ﷺ شاخ آن است و حسن و حسین ﷺ میوه‌های آنند[3].

و در فردوس الاخبار از حضرت رسول ﷺ روایت کرده است که: من آن درختم و فاطمه شاخ بزرگ آن درخت است، و علی ﷺ آبستن کنندهٔ آن درخت است، و میوه‌های آن درخت حسنین ﷺ، و دوستان اهل بیت برگهای آن درختند، و همهٔ اجزای آن درخت

---

۱. کشوث: گیاهی است زرد رنگ دری ساقه‌های باریک و بی‌برگ. (فرهنگ عمید ۲/۱۹۷۳).
۲. مجمع البیان ۳/۳۱۲.
۳. مجمع البیان ۳/۳۱۲.

در بهشت است[۱].

و کلینی و صفار و ابن بابویه از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده‌اند که حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: من اصل و ریشهٔ آن درختم، و جناب امیر علیه‌السلام فرع آن است، و امامان از فرزندان ایشان شاخه‌های آنند، و علم ائمه میوهٔ آنند، و مؤمنان برگهای آنند، آیا درخت بغیر اینها چیزی می‌باشد؟ راوی گفت: نه والله، حضرت فرمود که: بخدا سوگند مؤمنی که متولد می‌شود یک برگ در آن درخت بهم‌می‌رسد و مؤمنی که می‌میرد یک برگ از آن درخت می‌افتد و کم می‌شود[۲].

و در معانی الاخبار روایت کرده است از حضرت باقر علیه‌السلام که: شجره، حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله است، و فرعش علی علیه‌السلام، و شاخه‌اش فاطمه علیهاالسلام، و میوه‌هایش فرزندان ویند، و برگش شیعیان مایند، بدرستی که هر مؤمنی از شیعیان ما که می‌میرد یک برگ از آن درخت می‌ریزد و فرزندی که از شیعیان ما متولد می‌شود یک برگ از آن درخت می‌روید[۳].

و علی بن ابراهیم و صفار از آن حضرت روایت کرده‌اند که: شجره، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است و نسب او ثابت است در بنی‌هاشم، و فرع آن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است، و شاخ آن فاطمه علیهاالسلام است، و میوه‌هایش فرزندان علی و فاطمه اند، و برگهای آن شیعیان ایشانند، ﴿تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾ مراد علومی است که فتوی می‌دهند ائمه، شیعیان خود را در حج و عمره از مسائل حرام و حلال[۴].

و در بصائر از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده است که: شجره، سدرة المنتهی است، و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بیخ آن است، و علی علیه‌السلام بلندی آن است، و فاطمه علیهاالسلام فرع آن است، و امامان از ذریّهٔ فاطمه علیهاالسلام شاخه‌های آنند، و شیعیان ایشان برگهای آنند، و میوه‌ای که در

---

۱. فردوس الاخبار ۱/ ۸۴.

۲. کافی ۱/ ۴۲۸؛ بصائر الدرجات ۵۹؛ کمال الدین ۳۴۵، و روایت در کمال الدین باکمی تفاوت ذکر شده‌است.

۳. معانی الاخبار ۴۰۰.

۴. تفسیر قمی ۱/ ۳۶۹؛ بصائر الدرجات ۵۹.

هر حین می‌دهد علومی است که در هر وقت از ائمه سؤال می‌کنند، جواب می‌گویند.

پرسیدند که: چرا آن را منتهی می‌گویند؟ فرمود: زیرا که والله دین خدا بـه آن مـنتهی می‌شود، هرکه برگ آن درخت نیست، مؤمن نیست و از شیعهٔ ما نیست[۱].

و عیاشی از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: شجرهٔ طیّبه، مَثَلی است که خدا برای اهل بیت پیغمبرش زده است؛ و شجرهٔ خبیثه، مَثَلی است که برای دشمنان ایشان زده است[۲].

و در مجمع البیان از حضرت باقر ﷺ روایت کرده است که: شجرهٔ خبیثه مثل بنی‌امیّه است[۳].

و احادیث بسیار وارد شده است در تفسیر قول حق تعالی ﴿وَما جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَما يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَاناً كَبِيراً﴾[۴] یعنی: «نگردانیدیم آن خوابی را که نمودیم به تو مگر فتنه و امتحانی برای مردم، و نگردانیدیم شجرهٔ ملعونه را در قرآن مگر امتحانی از برای مردم، و می‌ترسانیم ایشان را و زیاد نمی‌کند ترسانیدن ما ایشان را مگر طغیان بزرگ» که شجرهٔ ملعونه سلسلهٔ بنی امیّه‌اند، چنانچه عیاشی و دیگران به سندهای بسیار از حضرت امیرالمؤمنین و حضرت باقر و حضرت صادق ﷺ روایت کرده‌اند در تفسیر این آیه که: شجرهٔ ملعونه، بنی امیّه‌اند[۵].

و ایضاً به سندهای بسیار از حضرت صادق ﷺ روایت کرده‌اند در تفسیر این آیه که: رسول خدا ﷺ در خواب دید که جماعتی بر منبر او بالا می‌روند و مردم را از دین برمی‌گردانند، جبرئیل این آیه را آورد که ابوبکر و عمر و بنی امیّه بر منبر تو بالا خواهند

---

۱. بصائر الدرجات ۶۰.
۲. تفسیر عیاشی ۲/ ۲۲۵.
۳. مجمع البیان ۳/ ۳۱۳.
۴. سورهٔ اسراء: ۶۰.
۵. تفسیر عیاشی ۲/ ۲۹۷ و ۲۹۸؛ تفسیر قمی ۱/ ۳۶۹؛ مجمع البیان ۳/ ۴۲۴.

رفت و مردم را از دین خواهند برگردانید(۱).

و ایضاً عیاشی روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که: روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله غمگین و محزون بیرون آمد، صحابه از سبب حزن آن حضرت سؤال کردند، فرمود که: امشب در خواب دیدم که اولاد بنی امیه بر منبر من بالا می‌رفتند پس از خدا سؤال کردم که در حیات من خواهد بود؟ فرمود که، بعد از وفات تو خواهد بود(۲).

و به روایت دیگر: دوازده نفر از بنی امیه را دیدم که بر منبر من بالا رفتند(۳).

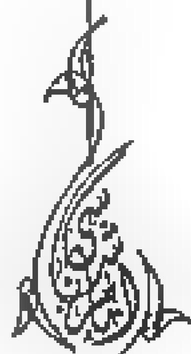
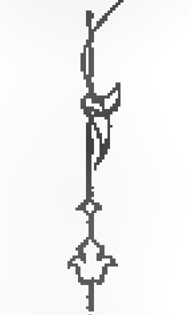
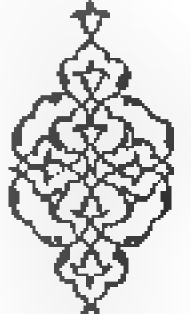
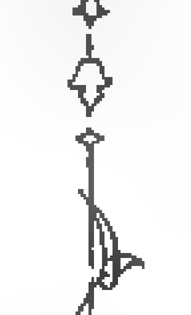
و شیخ طبرسی روایت کرده است که: میمونی چند را دید که بالای منبرش می‌رفتند و به زیر می‌آمدند، و بعد از آن خندان نبود تا از دنیا رفت(۴).

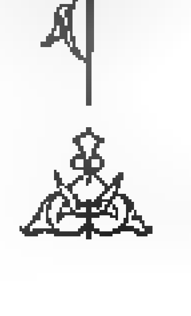
و در حدیث صحیفهٔ کامله از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را خوابی ربود در وقتی که بالای منبر بود، پس در خواب دید مردانی چند را که بر منبرش برمی‌جستند مانند جستن بوزینه و مردم را از پس پشت برمی‌گردانیدند، پس حضرت بیدار شد و اثر حزن و اندوه از روی مبارکش ظاهر بود پس جبرئیل این آیه را آورد و شجرهٔ ملعونه را به بنی‌امیه تفسیر فرمود(۵).

و شیخ طبرسی در احتجاج روایت کرده است در ضمن مناظره‌ای که حضرت امام حسن علیه السلام با معاویه و اصحاب او فرمود به مروان بن حکم گفت که: خدا لعنت کرده است تو را و پدرت را و خویشان و فرزندان تو را و آن لعنت باعث زیادتی کفر و طغیان و عصیان شما شد چنانچه حق تعالی فرمود ﴿وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَاناً كَبِيراً﴾ ای مروان! تو و فرزندان تو آن شجرهٔ ملعونه بید که خدا در قرآن شما را لعنت کرده و ما اهل قرآنیم و ظاهر و باطن قرآن را می‌دانیم و از آن شجره‌ایم که خدا وصف آن

---

۱. رجوع شود به تفسیر عیاشی ۲/۲۹۷؛ کافی ۴/۱۵۹؛ امالی شیخ طوسی ۶۸۸.
۲. تفسیر عیاشی ۲/۲۹۸.
۳. تفسیر عیاشی ۲/۲۹۸.
۴. مجمع البیان ۳/۴۲۴، و نیز رجوع شود به تفسیر طبری ۸/۱۰۳؛ تفسیر قرطبی ۱۰/۲۸۳.
۵. صحیفهٔ سجادیه ۵۶.

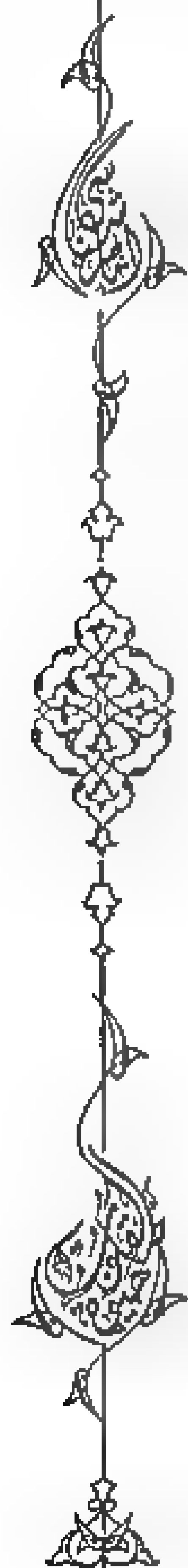


در قرآن فرمود ﴿أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ ۞ تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾ یعنی ظاهر می‌شود علوم قرآن از ما در هر زمان از برای مردم، و دشمنان ما اهل بیت شجرهٔ ملعونه‌اند که می‌خواهند اطفاء کنند و خاموش سازند و فرو نشانند نور ما را بـه دهـنهای خود و خدا البته نور ما را تمام می‌کند هرچند ابا کنند و نخواهند کافران و منافقان، و اگـر می‌فهمیدند منافقان معنی این آیات را که بیان کردم هرآینه از قرآن می‌انداختند چـنانچه انداختند از قرآن آیات بسیار را که در مدح ما و مذمّت دشمنان ما صریح بود[1].

مترجم گوید: تأویلاتی که در این احادیث شریفه وارد شده انطباق آنـها بـر آیـات کریمه غایت وضوح دارد، که معلوم است مَثَلی که خدا زده برای ایمان و علوم حقّه اموری است که موجب سعادت ابدی دنیا و عقبیٰ می‌گردند و آنها را تشبیه به درختی فرموده زیرا که خدا در اکثر آیات لذات روحانیّه را به لذات جسمانیّه که همّت قاصران مقصور بر آن است مَثَل زده است و امور معقوله را به امور محـسوسه که متبع علم جاهلان است تشـبیه نموده، پس علم و ایمان و عمال صالحه را تشبیه فرموده است به درخت ثابت محکمی که سر به آسمان کشیده و ریشهٔ آن درخت حضرت رسالت پناه ﷺ است که مـنبع جـمیع کمالات است، و چنانکه اجزاء درخت از ریشه غذا می‌خورند و تربیت مـی‌یابند جـمیع ائمه و اتباع ایشان در خور انتساب به آن جناب از او بهرمند می‌گردند، و ساق آن درخت حضرت امیر ؈ است که اول نموّ آن درخت است و نمایش درخت بـه آن است و سـایر اجزاء به توسط آن بهره می‌برند، و حضرت فاطمه ؊ به منزلهٔ شاخهٔ بـزرگ آن درخت است که واسطهٔ انتساب جمیع ائمه است به حضرت رسالت پناه ﷺ و به توسط او نور آن حضرت به ایشان سرایت کرده است، و شاخه‌های دیگر که از شاخهٔ بـزرگ رسته است مثال سایر ائمه ؇ اند که به توسط ایشان ثمرات علوم رسالت به خلق می‌رسید و انوار مصطفوی و مرتضوی همه در ایشان مجتمع گردیده و هرکه چنگ در یکی از آنها زند بـه آسمان رفعت و کمال مرتفع می‌شود و علوم ایشان که به مردم مـی‌رسد و قـلوب و ارواح

---

۱. احتجاج ۲ / ۴۴، و در آنجا قسمتی از روایت ذکر شده است.



شیعیان به آنها تربیت و قوّت می‌یابند به مثابهٔ میوه‌های آن درخت بلند بخت است، و شیعیان که حافظ و حامی و قابل ثمرات علوم ایشانند و خود را در مهالک فدای ایشان می‌کنند و علوم و معارف ایشان را از دیگران پنهان می‌دارند به منزلهٔ برگهای آن شجرهٔ طیّبة الثمره‌اند که آن میوه‌ها را از ضرر باد و حرارت آفتاب و گرد و غبار حراست می‌نمایند و آنها را در میان خود پنهان می‌دارند.

و اعدای خبیثهٔ ایشان را به آن شجرهٔ خبیثه و شجرهٔ ملعونه تشبیه فرموده. بعضی از آن ملاعین به منزلهٔ ریشه‌اند مثل ابوبکر و عمر، و بعضی به منزلهٔ ساقند مانند بنی امیه، و بعضی به منزلهٔ شاخه‌اند مانند بنی عباس و امثال ایشان، و شیعیان گمراه آنها به منزلهٔ برگهای آن درختند، و میوهٔ آن درخت که عبارت از شبهات و شکوک و علوم باطلهٔ ایشان است به منزلهٔ حنظل ناگوار که قاتل اهل ضلالت است.

و مثال شجرهٔ اولی شجرهٔ طوبی است که در بهشت اصلش در خانهٔ امیر المؤمنین علیه السلام است و در هر خانه از شیعیان شاخه‌ای از آن است تا سدرة المنتهی؛ و مثال شجرهٔ ثانیه در آخرت شجرهٔ زقّوم است که در جهنم می‌روید و میوه‌اش طعام دشمنان اهل‌بیت علیهم السلام است. و در این مقام سخن بسیار است و این کتاب گنجایش ذکر زیاده از این ندارد.

فصل سی و دوم

در بیان تأویل آیات هدایت به ائمه علیهم السلام است و در این معنی آیات بسیار است

اول: ﴿وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾[1] یعنی: «واز آنها که خلق کرده‌ایم امّتی و جماعتی هستند که هدایت می‌کنند مردم را به حق و به حق عدالت می‌کنند».

علی بن ابراهیم و عیاشی و کلینی و صفار و ابن شهرآشوب و غیر ایشان به سندهای بسیار از حضرت صادق و باقر علیهما السلام روایت کرده‌اند که: مراد از امّت، ائمهٔ آل محمد علیهم السلام اند[2].

و حافظ ابو نعیم و ابن مردویه از محدثان عامه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: این امّت هفتاد و سه فرقه خواهند شد، هفتاد و دو فرقهٔ آنها در جهنم خواهند بود و یک فرقهٔ ایشان در بهشت، و ایشان آن فرقه‌اند که خدا در شأن ایشان فرمود ﴿وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾ وایشان من و شیعیان منند[3]. و عیاشی مثل این حدیث را از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده است[4].

---

۱. سورهٔ اعراف: ۱۸۱.

۲. تفسیر قمی ۱/ ۲۴۹؛ تفسیر عیاشی ۲/ ۴۲؛ کافی ۱/ ۴۱۴؛ بصائر الدرجات ۳۶؛ مناقب ابن شهرآشوب ۴/ ۴۳۳؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۱۹۰.

۳. تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۱۹۰ به نقل از ابو نعیم و ابن مردویه.

۴. تفسیر عیاشی ۲/ ۴۳.

آیهٔ دوم: ﴿وَالَّذِينَ جاهَدُوا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا وَإِنَّ اللهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾[۱] یعنی: «و آنها که جهاد و سعی می‌کنند در راه ما البته هدایت می‌کنیم ایشان را به راههای خود و بدرستی که خدا با نیکوکاران است».

علی بن ابراهیم از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که: این آیه از برای آل محمد علیهم السلام و شیعیان ایشان است[۲].

و فرات از آن حضرت روایت نموده که: این آیه در شأن ما اهل‌بیت نازل شده است[۳].

آیهٔ سوم: ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾[۴] یعنی: «آیا پس کسی که هدایت می‌کند مردم را بسوی حق سزاوارتر است که متابعت کرده شود و او را پیروی کنند، یا کسی که هدایت نمی‌یابد مگر آنکه هدایت کرده شود؟ پس چه می‌شود شما را چگونه حکم می‌کنید؟».

علی بن ابراهیم از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: آن که هدایت می‌کند مردم را به حق، محمد صلی الله علیه و آله است، و بعد از او آل محمد علیهم السلام؛ و آن که هدایت نمی‌یابد مگر آنکه هدایت کرده شود، کسی است که مخالفت اهل بیت کند بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله[۵].

و ابن شهرآشوب از زید بن علی روایت کرده است که: این آیه در شأن اهل‌بیت علیهم السلام نازل شده است[۶]؛ و سابقاً بیان کردیم که این آیه صریح است در امامت ائمهٔ ما علیهم السلام، زیرا که به اتفاق هریک از ایشان در هر عصری که بوده‌اند از اهل عصر خود اعلم بوده‌اند خصوصاً از آنها که دعوی خلافت می‌کرده‌اند.

آیهٔ چهارم: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللهِ﴾[۷] یعنی: «و کیست

۱. سورهٔ عنکبوت: ۶۹.
۲. تفسیر قمی ۲/ ۱۵۱.
۳. تفسیر فرات کوفی ۳۲۰.
۴. سورهٔ یونس: ۳۵.
۵. تفسیر قمی ۱/ ۳۱۲.
۶. مناقب ابن شهرآشوب ۴/ ۲۲۲.
۷. سورهٔ قصص: ۵۰.

گمراهتر از کسی که پیروی خواهش نفس خود کند بغیر هدایتی از جانب خدا».

کلینی و صفار و حمیری و غیر ایشان از حضرت امام رضا ﷺ به سندهای صحیح روایت کرده‌اند که: یعنی هرکس که دین خود را به رأی خود اختیار کند بدون امامی از ائمهٔ هدی ﷺ[۱].

وایضاً کلینی روایت کرده‌است که حضرت باقر ﷺ به سدیر صراف گفت که: ای سدیر! می‌خواهی به تو بنمایم آنها را که مردم را منع می‌کنند از دین خدا؟ پس نظر کرد دید که ابو حنیفه و سفیان ثوری در مسجد نشسته‌اند، فرمود که: اینها راهزنان دین خدایند بی‌هدایتی از جانب خدا و بدون کتاب ظاهر کننده‌ای، این خبیثان چند اگر در خانه‌های خود بنشینند و مردم کسی را نیابند که دروغ به خدا و رسول ببندند خواهند آمد به نزد ما و ما آنچه حق هست از جانب خدا و رسول به ایشان خواهیم گفت و گمراه نخواهند شد[۲].

آیهٔ پنجم: ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَىٰ﴾[۳] یعنی: «و بدرستی که من بسیار آمرزنده‌ام برای کسی که توبه کند ـ گفته‌اند یعنی از شرک ـ، و ایمان آورد ـ گفته‌اند ـ یعنی به خدا و رسول ـ و عمل شایسته بکند ـ گفته‌اند: یعنی واجبات را بجا آورد، پس هدایت یابد ـ گفته‌اند، یعنی بر ایمان بماند تا از دنیا برود، یا شک در ایمان نکند، یا آنکه در دین بدعت نکند ـ»[۴].

کلینی و عیاشی و ابن ماهیار از حضرت باقر و صادق ﷺ روایت کرده‌اند که: یعنی هدایت یابد بسوی ولایت ما اهل‌بیت، بخدا سوگند که اگر کسی عبادت کند در تمام عمر خود و یا عمر دنیا در میان رکن و مقم که بهترین جاهای عالم است و بمیرد بدون ولایت ما، خدا او را در قیامت به رو در جهنم افکند[۵].

---

۱. کافی ۱/ ۳۷۴؛ بصائر الدرجات ۱۳؛ قرب الاسناد ۳۵۰؛ غیبت نعمانی ۱۴۲.

۲. کافی ۱/ ۳۹۲ـ۳۹۳.

۳. سورهٔ طه: ۸۲.

۴. مجمع البیان ۴/ ۲۳.

۵. کافی ۱/ ۳۹۲ و در آن قسمتی از روایت ذکر شده است؛ مجمع البیان ۴/ ۲۳ به نقل از عیاشی؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۳۱۵.

آیهٔ ششم: ﴿فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلا يَضِلُّ وَلا يَشْقىٰ﴾[۱] یعنی: «کسی که متابعت کند هدایت مرا پس او گمراه نمی‌شود».

ابن ماهیار و کلینی و دیگران از حضرت صادق ﷺ روایت کرده‌اند که: یعنی هرکه به امامت ائمه ﷺ قایل شود و متابعت امر ایشان بکند و از اطاعت ایشان تجاوز نکند، گمراه نمی‌شود در دنیا و تعب نمی‌کشد در آخرت[۲].

و به روایت دیگر: حضرت رسول ﷺ فرمود: ایها الناس! پیروی کنید هدایت خدا را تا هدایت یابید و به رشد و صلاح فایز گردید، و هدایت خدا هدایت من است و هدایت من هدایت علی است، هرکه متابعت کند هدایت او را در حیات من و بعد از فوت من پس بتحقیق که متابعت کرده است هدایت مرا، و هرکه متابعت کند هدایت مرا بتحقیق متابعت کرده هدایت خدا را و گمراه و شقی نمی‌شود.

پس فرموده ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ أَعْمىٰ﴾[۳] یعنی: «هرکه اعراض کند و رو بگرداند از ذکر من پس بدرستی که از برای او هست ـ در دنیا، یا در قبر، یا در جهنم[۴] ـ زندگانی تنگی و محشور می‌گردانیم او را در قیامت کور»[۵].

و در احادیث بسیار کلینی و دیگران روایت نموده‌اند که: ذکر خدا، ولایت علی ﷺ است[۶].

و علی بن ابراهیم از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: این آیه در شأن ناصبیان

---

۱. سورهٔ طه: ۱۲۳.
۲. تأویل الآیات الظاهرة ۱/۳۲۱؛ کافی ۱/۴۱۴؛ بصائر الدرجات ۱۴؛ مناقب ابن شهرآشوب ۴/۴۲۲. و روایت در همهٔ این مصادر از علی بن عبدالله می‌باشد.
۳. سورهٔ طه: ۱۲۴.
۴. مجمع البیان ۴/۳۴.
۵. تأویل الآیات الظاهرة ۱/۳۲۰.
۶. کافی ۱/۴۳۵؛ تفسیر فرات کوفی ۲۶۱؛ مناقب ابن شهرآشوب ۳/۱۱۷؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/۳۲۱؛ شواهد التنزیل ۱/۴۹۶.

وسنّیان است که در رجعت خوراک ایشان عذره خواهد بود به جزای آنکه در دنیا می‌خورده‌اند[۱].

و ابن مسعود و دیگران روایت کرده‌اند که: زندگانی تنگ فشار قبر است[۲].

و ایضاً کلینی از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: ذکر خدا در این آیه ولایت حضرت امیر ﷺ است، و هرکه اعراض کند از ولایت آن حضرت در روز قیامت کور محشور می‌شود، چنانچه در دنیا دلش کور بوده از ولایت علی ﷺ و حیران بوده در دین خود، در آخرت کور چشم و حیران خواهد بود.

﴿قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَىٰ وَقَدْ كُنتُ بَصِيراً﴾[۳] «گوید: پروردگارا! چرا مرا حشر کردی کور و حال آنکه در دنیا بینا بودم»، ﴿قَالَ كَذَٰلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَٰلِكَ الْيَوْمَ تُنسَىٰ﴾[۴] «خدا فرماید که، همچنین که آمد به نزد تو آیات ما پس فراموش کردی آنها را ـ حضرت فرمود: مراد از آیات، ائمه ﷺ اند ـ متابعت ایشان را ترک کردی، همچنین ما امروز تو را فراموش نمودیم». حضرت فرمود که، یعنی تو را در جهنم خواهیم گذاشت چنانکه ترک کردی خلیفه‌های ما را و سخنهای ایشان را نشنیدی

﴿وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِن بِآيَاتِ رَبِّهِ﴾[۵] یعنی: «و همچنین جزا می‌دهیم کسی را که از حد بدر رود ـ در عصیان خدا ـ و ایمان نیاورد به آیات پروردگار خود» حضرت فرمود که: یعنی چنین جزا می‌دهیم کسی را که ترک کند ائمه ﷺ را از روی عناد، و اعتقاد به امامت ایشان نکند، و متابعت آثار ایشان ننماید، و از حد بدر رود به سبب عداوت آل محمد ﷺ[۶].

---

۱. تفسیر قمی ۲ / ۶۶.

۲. تفسیر طبری ۸ / ۴۷۲؛ تفسیر روح المعانی ۸ / ۵۸۵.

۳. سورة طه ۱۲۵.

۴. سورة طه: ۱۲۶.

۵. سورة طه، ۱۲۷.

۶. کافی ۱ /۴۳۵.

آیهٔ هفتم: ﴿فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحابُ الصِّراطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدىٰ﴾[۱] یعنی: «بزودی خواهید دانست که کیست اصحاب راه راست و کیست که هدایت یافته است».

ابن ماهیار و دیگران به سندهای بسیار از حضرت باقر و صادق علیهما‌السلام روایت کرده‌اند که: علی علیه‌السلام صاحب راه راست است، و کسی که هدایت یافته کسی است که ولایت ما را قبول کرده[۲].

آیهٔ هشتم: ﴿أُولٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللهُ فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ﴾[۳] یعنی: «ایشانند آنها که خدا هدایت کرده ایشان را، پس به هدایت ایشان اقتدا و پیروی کن».

عیاشی از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده است که: ما از آنهائیم که خدا هدایت نموده آنها را، باید که مردم پیروی ما کنند[۴].

آیهٔ نهم: ﴿إِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾[۵] یعنی: «بدرستی که این قرآن هدایت می‌کند مردم را بسوی طریقه‌ای که آن درست‌ترین طریقه‌ها است».

صفار و عیاشی از حضرت باقر و صادق علیهما‌السلام روایت کرده‌اند که: مراد از طریقه، امام و ولایت اوست که درست‌ترین طریقه‌ها است[۶].

آیهٔ دهم: ﴿وَلِتُكَبِّرُوا اللهَ عَلىٰ ما هَداكُمْ﴾[۷] یعنی: «و از برای آنکه خدا را به بزرگی یاد کنید بر آنکه هدایت کرده است شما را».

برقی در محاسن روایت کرده است که: تکبیر، تعظیم خداست؛ و هدایت، ولایت اهل بیت علیهم‌السلام است[۸].

---

۱. سورهٔ طه: ۱۳۵.
۲. تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۳۲۳.
۳. سورهٔ انعام: ۹۰.
۴. تفسیر عیاشی ۱/ ۳۶۸.
۵. سورهٔ اسراء: ۹.
۶. بصائر الدرجات ۴۷۷؛ تفسیر عیاشی ۲/ ۲۸۲؛ کافی ۱/ ۲۱۶؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۲۷۹.
۷. سورهٔ بقره، ۱۸۵.
۸. محاسن ۱/ ۲۴۷.

آيۀ يازدهم: ﴿وَقالُوا الحَمْدُ لِلّهِ الَّذِي هَدانا لِهذا وَما كُنّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلا أَنْ هَدانا اللّهُ﴾[1] يعني: «گويند اهل بهشت: حمد و سپاس خداوندى را سزا است كه هدايت كرد ما را بسوى اين ـ يعنى بسوى بهشت و نعمتهاى آن، يا بسوى عملى كه به سبب آن مستحقّ اينها شديم ـ و نبوديم كه مستحقّ اينها شويم و هدايت يابيم بسوى اينها اگر نه اين بود كه هدايت كرد ما را خداوند عالم».

كلينى به سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام روايت كرده است كه: چون روز قيامت شود بطلبند حضرت رسول صلى الله عليه و آله و حضرت اميرالمؤمنين و ساير ائمه عليهم السلام را پس بازدارند ايشان را براى حساب خلايق و شفاعت ايشان، پس چون شيعيان ايشان را در آن مرتبۀ عظيم مشاهده كنند شاد شوند و شكر كنند خدا را و گويند: ﴿الحَمْدُ لِلّهِ الَّذِي هَدانا لِهذا﴾ يعنى: هدايت كرد ما را بسوى ولايت اميرالمؤمنين و ائمه بعد از او عليهم السلام[2].

آيۀ دوازدهم: ﴿وَمِمَّنْ هَدَيْنا وَاجْتَبَيْنا إِذا تُتْلى عَلَيْهِمْ آياتُ الرَّحْمنِ خَرُّوا سُجَّداً وَبُكِيّاً﴾[3] يعنى: «و از آنهاكه هدايت كرديم و برگزيديم ايشان را، هرگاه خوانده شود بر ايشان آيات خداوند رحمان بر رو درافتند سجده‌كننده‌گان و گريه كنندگان».

طبرسى و ابن شهرآشوب از حضرت امام زين العابدين عليه السلام روايت كرده‌اند كه فرمود: مراد از اين آيه مائيم و اين آيه در مدح ماست[4].

---

۱. سورۀ اعراف: ۴۳.
۲. كافى ۱/۴۱۸.
۳. سورۀ مريم: ۵۸.
۴. مجمع البيان ۳/۵۱۹؛ مناقب ابن شهرآشوب ۴/۱۴۱.

فصل سی و سوم

در تأویل آیات که مشتملند بر امام و امّت در شأن ائمه ﷺ و آن چند آیه است

اول: ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾[1] یعنی: «باید که بوده باشند از شما امّتی وگروهی که خوانند مردم را بسوی خیر و امر کنند مردم را به نیکی و نهی کنند از بدی، و ایشانند رستگاران».

علی بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت باقر ﷺ که، این آیه در شأن آل محمد ﷺ است و اتباع ایشان که مردم را بسوی خیر و دین حق می‌خوانند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند[2].

وشیخ طبرسی ﷺ روایت‌کرده‌که: حضرت‌صادق ﷺ چنین‌می‌خواندند: «ولتکن‌منکم ائمة» یعنی: باید که بوده باشد از شما امامان و پیشوایان که این اوصاف را داشته باشند[3].

مترجم گوید که: اگر در این آیه امّت باشد، باز مراد ائمه خواهد بود.

دوم: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾[4] یعنی: «بودید شما بهتر امّتی که بیرون آورده شده‌اند برای مردم، امر می‌کنید به

---

۱. سورة آل عمران: ۱۰۴.

۲. تفسیر قمی ۱/ ۱۰۸-۱۰۹.

۳. مجمع البیان ۱/ ۴۸۴

۴. سورة آل عمران: ۱۱۰.

معروف و نیکی و نهی می‌کنید از منکر و بدی، و ایمان می‌آورید به خدا».

علی بن ابراهیم به سند حسن کالصحیح از ابن سنان روایت کرده است که: من این آیه را نزد حضرت صادق ﷺ خواندم، حضرت فرمود که: این امّت چگونه بهترین امّتهایند که حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین ﷺ را می‌کشند. شخصی گفت: فدای تو شوم پس آیه چگونه نازل شده؟ فرمود که: چنین نازل شده «کنتم خیر ائمة اخرجت للناس» یعنی: شما بهترین امامانید که بیرون آورده شده‌اید برای مردم؛ پس فرمود که: نمی‌بینی که بعد از این مدح کرده است ایشان را به اوصافی که کار امامان است[1].

و عیاشی روایت کرده است از حضرت صادق ﷺ که: این آیه در شأن محمد ﷺ و اوصیای آن حضرت نازل شده و بس، و چنین نازل شده «کنتم خیر ائمة»، و بخدا سوگند که چنین نازل شده و نیست مراد به این آیه مگر محمد ﷺ و اوصیای او[2].

و به روایت دیگر فرمود که، در قرائت علی ﷺ چنین است: «کنتم خیر ائمة» و ایشان آل محمد ﷺ اند[3].

و در حدیث معتبر دیگر نیز از حضرت صادق روایت شده است در تفسیر این آیه که: مراد امّتی است که برای ایشان دعای حضرت ابراهیم ﷺ واجب شده چنانچه حق تعالی فرموده ﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْراهِيمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمٰعِيلُ رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * رَبَّنا وَاجْعَلْنا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنا مَناسِكَنا وَتُبْ عَلَيْنا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوّابُ الرَّحِيمُ * رَبَّنا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾[4] یعنی: «و یاد آور وقتی را که بلند می‌کرد ابراهیم ﷺ پی‌ها و پایه‌ها را از خانهٔ کعبه و اسماعیل، می‌گفتند: پروردگارا! قبول کن از ما آن را بدرستی که توئی شنوای دانا؛ ای پروردگار ما! بگردان ما را انقیاد کنندگان مر تو را

---

۱. تفسیر قمی ۱/ ۱۱۰.
۲. تفسیر عیاشی ۱/ ۱۹۵.
۳. تفسیر عیاشی ۱/ ۱۹۵.
۴. سورهٔ بقره: ۱۲۷ ـ ۱۲۹.

و از ذرّیّه و فرزندان ما بگردان امّتی انقیاد کننده مر تو را و بنما مناسک حج را به ما و قبول کن توبهٔ ما را بدرستی که توئی بسیار قبول کنندهٔ توبه و مهربان، ای پروردگار ما! برانگیز و مبعوث گردان در میان ایشان پیغمبری از ایشان که بخواند بر ایشان آیتهای تو را و تعلیم نماید ایشان را کتاب و حکمت و پاکیزه سازد ایشان را از عقاید و اخلاق و اعمال بد بدرستی که توئی عزیز و حکیم»؛ حضرت فرمود که: پس چون اجابت کرد حق تعالی دعای ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام را و مقدر فرمود که در ذرّیّهٔ ایشان امّت مسلمه انقیاد کننده باشند و درمیان این امّت رسولی از ایشان مبعوث گرداند که آیات الهی را و حکمت او را بر ایشان بخواند، حضرت ابراهیم علیه السلام بعد از این دعای دیگر کرد و سؤال نمود که این ذرّیّه را پاک گرداند از شرک به خدا و از پرستیدن بتها تا امامت در میان ایشان تواند بود و مردم پیروی ایشان بکنند پس گفت: ﴿رَبِّ اجْعَلْ هٰذَا الْبَلَدَ آمِناً وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الأَصْنَامَ * رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾[۱] یعنی: «ای پروردگار من! بگردان این شهر ـ مکه ـ را ایمن و دور دار مرا و فرزندان مرا از آنکه بپرستیم بتها را، پروردگار! بدرستی که این بتها گمراه کردند بسیاری از مردم را، پس هرکه پیروی کند مرا بدرستی که او از من است و هرکه نافرمانی کند پس بدرستی که توئی آمرزنده و مهربان» حضرت فرمود که: این دلیل است که نمی‌باشد ائمه و امّت مسلمه که محمد صلی الله علیه و آله در میان ایشان مبعوث می‌گردد مگر از ذرّیّهٔ ابراهیم علیه السلام[۲]، پس امّت وسطی و خیر امّت اهل بیت پیغمبرند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از ایشان مبعوث گردیده و خدا دلهای مردم را بسوی ایشان مایل گردانیده به دعای حضرت ابراهیم ﴿فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ﴾[۳].

و ابن شهرآشوب از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که: ﴿خَيْرَ أُمَّةٍ﴾ مراد اهل بیت

---

۱. سورهٔ ابراهیم: ۳۵ و ۳۶.

۲. تفسیر عیاشی ۱/ ۶۰ـ۶۱.

۳. سورهٔ ابراهیم: ۳۷.

حضرت رسولند[۱]. و به روایت دیگر: اهل‌بیت آن حضرت بهترین اهل‌بیتهایند که برای مردم بیرون آورده شده‌اند و ظاهر گردانیده شده‌اند[۲].

وایضاً از حضرت باقر ﷺ روایت کرده است که: این آیه را چنین خوانده «انتم خیر امة» و فرمود که: جبرئیل ﷺ به این نحو نازل گردانیده، و مراد محمد و علی و اوصیاء از فرزندان ایشان است[۳].

مؤلف گوید که: از این احادیث شریفه ظاهر شد که خواه «انتم» باشد و خواه «کنتم»، و خواه «خیر ائمة» و خواه «خیر امّة»، خطاب به ائمهٔ اهل‌بیت رسول ﷺ است و مراد ایشانند. و اگر خطاب امّت به جمیع امّت شود باز خیریت آنها به اعتبار آن است که ایشان در میان امّت هستند. و از سیاق آیات کریمه معلوم است که مراد هر مرد فاجر این امّت نیست.

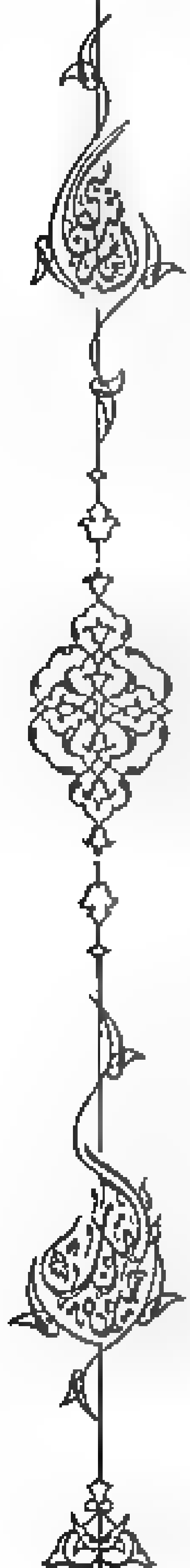
سوم: ﴿وَإِنَّ هٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ﴾[۴] یعنی: «بدرستی که این امّت شمایند که امّت واحده‌اند و من پروردگار شمایم پس بپرهیزید از عذاب من». اکثر مفسران گفته‌اند: مراد از امّت، ملّت است[۵].

و ابن ماهیار و ابن شهرآشوب از حضرت باقر ﷺ روایت کرده‌اند که: مراد از امّت، آل محمد ﷺ اند[۶].

چهارم: ﴿وَجَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمّا صَبَرُوا وَكانُوا بِآياتِنا يُوقِنُونَ﴾[۷] یعنی: «و گردانیدیم از ایشان امامان و پیشوایان که هدایت می‌کنند به امر ما چون صبر کردند و بودند که به آیات ما یقین داشتند».

---

۱. مناقب ابن شهرآشوب ۴ / ۱۴۲ـ۱۴۳.
۲. مناقب ابن شهرآشوب ۴ / ۱۴۲.
۳. مناقب ابن شهرآشوب ۴ / ۵.
۴. سورهٔ مؤمنون: ۵۲.
۵. تفسیر بیضاوی ۳ / ۱۷۱؛ تفسیر بغوی ۳ / ۳۱۰.
۶. تأویل الآیات الظاهرة ۱ / ۳۵۲؛ مناقب ابن شهرآشوب ۴ / ۱۴۲.
۷. سورهٔ سجده: ۲۴.



و در جای دیگر می‌فرماید بعد از ذکر فرعون و لشکرهای او ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنْصَرُونَ ۝ وَأَتْبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ﴾[1] یعنی: «و گردانیدیم ایشان را امامان که می‌خوانند مردم را بسوی آتش جهنم و در روز قیامت یاری کرده نمی‌شوند، و از پی ایشان فرستادیم در این دنیا لعنت را و روز قیامت ایشان از زشت گردانیده شدگانند».

علی بن ابراهیم و کلینی و صفار و ابن ماهیار و دیگران به سندهای بسیار از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده‌اند که، امام در کتاب خدا دو امام است، زیرا که فرموده ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾[2] فرمود که: یعنی مردم به امر ما هدایت می‌کنند نه به امر مردم و مقدّم می‌دارند امر خدا را پیش از امر خود و حکم خدا را پیش از حکم خود، و در جای دیگر فرموده است ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ﴾ یعنی: پیشوایان کفر و ضلالت مقدّم می‌دارند امر خود را پیش از امر خدا و حکم خود را پیش از حکم خدا و به خواهش خود حکم می‌کنند بر خلاف کتاب خدا[3].

و در بصائر به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که، نمی‌باشد دنیا مگر آنکه در آن امام نیکوکاری و امام بدکاری هست، پس امام نیکوکار آن است که خدا در آیهٔ اول فرموده است و امام بدکار آن است که در آیهٔ دوم فرموده است[4].

و در روایت دیگر فرموده است که: مردم را به اصلاح نمی‌آورد مگر امام عادلی یا امام فاجری؛ پس حضرت آن دو آیه را خواندند[5].

و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که: امامان از قبیلهٔ قریشند، نیکوکاران ایشان پیشوایان نیکوکارانند و بدکاران ایشان پیشوایان بدکارانند؛ پس آیهٔ

---

۱. سورهٔ قصص: ۴۱ و ۴۲.

۲. سورهٔ سجده: ۲۴.

۳. تفسیر قمی ۲ / ۱۷۱؛ کافی ۱ / ۲۱۶؛ بصائر الدرجات ۳۲؛ اختصاص ۲۱.

۴. بصائر الدرجات ۳۲.

۵. بصائر الدرجات ۳۳.

دوم را حضرت خواندند[۱].

و ابن ماهیار و فرات بن ابراهیم از حضرت باقر ﷺ روایت کرده‌اند در تفسیر قول خدای تعالی ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ فرمود که: این آیه در شأن امامان از فرزندان فاطمه ﷺ نازل شده و مخصوص ایشان است و مردم را هدایت می کنند به امر خدا[۲].

و ابن ماهیار از آن حضرت روایت نموده که: این آیه از برای امامان از ذرّیّهٔ فاطمه ﷺ نازل شده است که روح القدس وحی می‌کند بسوی ایشان در سینه‌های ایشان[۳].

مؤلف گوید که: در این باب احادیث بسیار است، و آنچه ذکر کردیم برای صاحبان یقین کافی است، و اگر کسی توهّم کند که آیهٔ اولی بعد از ذکر موسی ﷺ و بنی‌اسرائیل وارد شده و شبیه به آن در موضع دیگر بعد از ذکر اسحاق و یعقوب و سایر انبیاء وارد شده است، و آیهٔ دوم بعد از ذکر فرعون و جنود او واقع شده است، پس چون تواند بود که اول در شأن اهل‌بیت ﷺ و دوم در شأن دشمنان ایشان باشد؟ جواب آن است که: مکرر مذکور شد که خدای تعالی قصص گذشتگان را در قرآن برای آن ذکر می‌فرماید که این امّت را بـه آنـها متّعظ گرداند و نظیر آنها را در این امّت جاری نمایند، پس ظهر آیـه در شأن آنـها است و بطن آیه در شأن نظیر ایشان از این امّت، و نظیر انبیای بنی اسرائیل در این امّت حضرت رسول ﷺ است و امامان بعد از او، و نظیر دشمنان آنها مانند فرعون و هامان و قـارون و نمرود و اشباه ایشانند از این امّت که ابو بکر و عمر و عثمان و سایر خلفای جور و اعدای اهل‌بیت ﷺ باشند؛ لهذا وارد شده است که فرعون و هامان و قـارون، ابـو بکـر و عـمر و عثمانند، و عمر سامری این امّت و ابو بکر عجل این امّت است با آنکه در آیات قرآنـی بسیار است که اول آیه در شأن کسی است و آخر آیه در شأن دیگری.

---

۱. بصائر الدرجات ۳۳، و در آنجا اشاره‌ای به حضرت امیرالمؤمنین ﷺ نشده است.

۲. تأویل الآیات الظاهرة ۲/۴۴۴ـ۴۴۵؛ تفسیر فرات کوفی ۳۲۹؛ شواهد التنزیل ۱/۵۸۳.

۳. تأویل الآیات الظاهرة ۱/۳۲۸.

پنجم: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً﴾[1] یعنی: «و همچنین گردانیدیم شما را امّت میانه ـ یا بهتر ـ تا بوده باشید گواهان بر مردم».

در احادیث بسیار از ائمه ﷺ منقول است که: مائیم امّت وسط و مائیم گواهان خدا بر خلق او و حجت خدا در زمین او[2]؛ و در این باب احادیث بسیار گذشت.

ششم: ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾[3] یعنی: «و همه چیز را احصا کرده‌ایم در پیشوای بیان کننده»؛ اکثر مفسران گفته‌اند که: مراد از امام مبین، لوح محفوظ است[4]، و در احادیث بسیار از ائمه ﷺ منقول است که: امام مبین، علی بن ابی‌طالب ﷺ است که خدا علم همه چیز را در او جا داده است[5].

و در معاني الاخبار از حضرت باقر ﷺ روایت کرده است که: چون این آیه بر حضرت رسول ﷺ نازل شد، ابو بکر و عمر برخاستند و سؤال کردند که: یا رسول الله! آیا امام مبین، تورات است؟ فرمود: نه. گفتند: پس انجیل است؟ فرمود: نه. گفتند: پس قرآن است؟ فرمود: نه، پس در آن وقت حضرت امیر ﷺ حاضر شد، حضرت فرمود: این است آن امامی که خدا همه چیز را در او احصا کرده است[6].

و به این مضمون احادیث بسیار است که انشاء الله در احوال آن حضرت مذکور خواهد شد.

---

۱. سورهٔ بقره: ۱۴۳.
۲. بصائر الدرجات ۸۲؛ تفسیر عیاشی ۱/ ۶۲؛ کافی ۱/ ۱۹۰ و ۱۹۱؛ تفسیر فرات کوفی ۶۲؛ مجمع البیان ۱/ ۲۲۴؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۸۱.
۳. سورهٔ یس: ۱۲.
۴. مجمع البیان ۴/ ۴۱۸؛ تفسیر بیضاوی ۳/ ۴۳۲.
۵. تفسیر قمی ۲/ ۲۱۲؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۴۸۷؛ ینابیع المودة ۱/ ۲۳۰.
۶. معاني الاخبار ۹۵؛ مناقب ابن شهرآشوب ۳/ ۷۹، و در آنجا نامی از ابو بکر و عمر نیامده است.

فصل سی و چهارم

در نزول سلم و استسلام در ائمه ﷺ و شیعیان ایشان و درآن چند آیه است

اول: ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كافَّةً وَلا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾[1] یعنی: «ای جماعتی که ایمان آورده‌اید! داخل شوید در سلم ـ یعنی در اطاعت و انقیاد ـ همگی و پیروی مکنید گامهای شیطان را، بدرستی که او دشمنی است اشکار کنندهٔ دشمنی خود را».

عیاشی روایت نموده است به سندهای بسیار که سلم، ولایت علی بن ابی‌طالب ﷺ و امامان و اوصیای بعد از او و معرفت ایشان و اقرار به امامت ایشان؛ و خطوات شیطان والله ولایت ابوبکر و عمر و عثمان است[2].

و کلینی و ابن ماهیار و دیلمی و دیگران نیز این مضمون را روایت کرده‌اند[3].

مترجم گوید که: این تأویل در نهایت ظهور است زیراکه چون خطاب با مؤمنان است خطاب کردن ایشان راکه: در اسلام داخل شوید، معنی ندارد؛ پس یا خطاب به جماعتی است که ایمان به خدا و رسول دارند که: انقیاد ایشان بکنید در آنچه می‌فرمایند و عمدهٔ

---

۱. سورهٔ بقره: ۲۰۸.

۲. تفسیر عیاشی ۱/۱۰۲.

۳. کافی ۱/۴۱۷؛ تأویل الایات الظاهرة ۱/۹۲ـ۹۳؛ امالی شیخ طوسی ۲۹۹ـ۳۰۰؛ ینابیع المودة ۱/۳۳۲ و ۲/۲۸۷.

آنچه ایشان را به آن دعوت کرده‌اند ولایت اهل‌بیت است که شرط قبول جمیع عبادات و باب علم به جمیع آنهاست؛ یا خطاب به منافقان است که به ظاهر اظهار ایمان می‌کردند و در باطن انکار امامت حضرت امیر علیه السلام و سایر فرموده‌های آن حضرت می‌کردند که در باطن ایمان به همهٔ آنها نیاوردند و عمدهٔ آنها ولایت بود.

دوم: ﴿ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً رَجُلاً فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلاً سَلَماً لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلاً الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ﴾[1] یعنی: «زده است خدا مثل مردی را که در او شریکان هستند مخالفان یکدیگر و مردی خالص از برای مردی، آیا یکسانند ایشان در مثل و حالت؟ ستایش مر خدا را که حق را ظاهر گردانید بلکه اکثر آنها نمی‌دانند»؛ اکثر مفسران گفته‌اند که: حق تعالی این مَثَل را برای مشرکان و موحّدان زده است که مشرک بمنزلهٔ بنده‌ای است که خدمت چند آقا کند که اخلاق و اعمال آنها مخالف یکدیگر باشد و یکی او راکاری فرماید و دیگری کار دیگر و هریک مهم او را به دیگری حواله کند، زیرا که بر تقدیری که اینها شعوری داشته باشند و بفهمند عبادت را وکاری از ایشان آید چنین خواهند بود؛ و موحّد خود را برای یک خدا خالص گردانیده و بندگی یک خداوند رحیم کریم قادری را اختیار کرده است که قادر بر هر نفع و ضرری هست، و البته این بهتر خواهد بود از آنکه چندین خدا را بندگی کند و هیچیک متوجه او نشوند[2].

و در کتاب کافی و معاني الاخبار وارد شده است که: این مَثَلی است که خدا برای امیرالمؤمنین علیه السلام و دشمنان او زده است[3] به دو وجه:

اول آنکه: ﴿رَجُلاً فِيهِ شُرَكَاءُ﴾ ابوبکر باشد که اتباع او بر آرای مختلفه‌اند و چون امام ایشان بر حق نیست فرقه‌های مختلف شده‌اند، و ﴿رَجُلاً سَلَماً لِرَجُلٍ﴾ شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام اند که چون امام ایشان بر حق است و علم او از جانب خداست همه تابع اویند و به یک طریقه‌اند.

---

۱. سورهٔ زمر: ۲۹.

۲. مجمع البیان ۴/ ۴۹۷؛ تفسیر بیضاوی ۴/ ۳۴؛ تفسیر قرطبی ۱۵/ ۲۵۲.

۳. معاني الاخبار ۶۰؛ مجمع البیان ۴/ ۴۹۷؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۵۱۴.

دوم آنکه: رجل اول مثل ابو بکر و امثال اوست که تابع حضرت رسول ﷺ نبودند و تابع شیطان و اهوای باطلهٔ خود بودند، و رجل دوم امیرالمؤمنین ﷺ است که تابع حضرت رسول ﷺ بود در جمیع امور، چنانچه ابوالقاسم حسکانی روایت کرده است که حضرت امیر ﷺ فرمود: منم آن رجل که سالم بودم برای رسول خدا ﷺ(۱).

و در حدیث دیگر فرمود که: یک نام من در قرآن «سلم» است(۲).

سوم: ﴿وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها وَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾(۳) یعنی: «و اگر میل کنند بسوی صلح و انقیاد، پس میل کن بسوی آن و توکل کن بر خدا بدرستی که او شنوا است و دانا»؛ مفسران گفته‌اند که: این آیه منسوخ شد به آیهٔ قتال یا مخصوص اهل کتاب است که از آنها جزیه قبول توان کرد(۴).

و کلینی به سند معتبر از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: سلم، داخل شدن در امر ماست(۵) یعنی قبول کردن امامت ائمه ﷺ.

مؤلف گوید: بنابراین تأویل می‌تواند بود که ضمیر راجع به منافقان باشد، یعنی اگر ایشان به ظاهر اظهار قبول امامت امیرالمؤمنین ﷺ بکنند قبول کن از ایشان هرچند دانی که در باطن منافقند و در مقام حیله و مکرند.

---

۱. شواهد التنزیل ۲/ ۱۷۴؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۵۱۵.

۲. معانی الاخبار ۵۹ ـ ۶۰.

۳. سورهٔ انفال: ۶۱.

۴. تفسیر طبری ۶/ ۲۷۸؛ تفسیر قرطبی ۸/ ۳۹ ـ ۴۰.

۵. کافی ۱/ ۴۱۵.

فصل سی و پنجم

در بیان آنکه ایشانند خلفای خدا که می‌خواهد ایشان را متمکن گرداند در زمین و وعدهٔ نصرت به ایشان داده است و بعضی از آیات که در شأن قائم آل محمد ﷺ نازل شده و در آن آیات بسیار است

اول: ﴿نَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَإِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ * إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعاً يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ * وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾[1] یعنی: «می‌خوانیم بر تو از خبر موسی و فرعون به حق و راستی برای گروهی که ایمان می‌آورند، بدرستی که فرعون بلندی یافت در زمین و گردانید اهل زمین را فرقه‌های مختلف، ضعیف می‌داشت گروهی را از ایشان، می‌کشت پسران ایشان را و زنده می‌گذاشت زنان آنها را برای خدمت کردن، بدرستی که او از افساد کنندگان بود، و می‌خواهیم که منّت گذاریم بر آن کسانی که ضعیف گردانیده شده‌اند در زمین و بگردانیم ایشان را پیشوایان و بگردانیم ایشان را وارثان و متمکّن گردانیم ایشان را در زمین و بنمائیم فرعون و هامان و لشکرهای ایشان را از ایشان آنچه بودند که بیم داشتند از آن».

---

۱. سورهٔ قصص: ۳ـ۶.

علی بن ابراهیم گفته است که: خبر داد خدا پیغمبر خود را به آنچه رسید به موسی ﷺ و اصحاب او از فرعون از کشتن و ستم نمودن تا آنکه تسلی باشد از برای آن حضرت در آنچه به اهل بیت او خواهد رسید از ستم کردن و کشتن، پس بعد از تسلی دادن بشارت داد آن حضرت را که بعد از این ظلمها که بر ایشان واقع شود تفضل خواهد کرد بر ایشان و ایشان را خلیفه‌هائی خود خواهد گردانید در زمین و امامان و پیشوایان خواهد کرد ایشان را بر امّت او و در رجعت ایشان را با دشمنان ایشان به دنیا برخواهد گردانید تا انتقام بکشند از آنها، پس فرمود ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ﴾ تا آنجا که گفت ﴿وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهامانَ وَجُنُودَهُما﴾ و اینها کنایه است از آنها که غصب نمودند حقّ آل محمد ﷺ را ـ یعنی اولی و دومی و اتباع ایشان ـ: ﴿مِنْهُمْ﴾ یعنی از آل محمد ﷺ. ﴿ما كانُوا يَحْذَرُونَ﴾ یعنی: آنچه حذر می‌کردند از آنها از کشته شدن و عذاب، و اگر مراد غلبهٔ موسی بود بر فرعون بایست ضمیر مفرد بیاورد نه ضمیر جمع، ذکر موسی و فرعون بر سبیل مثال است یعنی چنانکه فرعون مدتی ستم کرد بر موسی و اصحاب او و آخر او را ظفر دادیم بر آنها و آنها را هلاک کردیم همچنین مدتها انواع ستمها وکشتن و خایف شدن از فراعنهٔ این امّت به اهل بیت رسول ﷺ خواهد رسید، در آخر ایشان را با دشمنان ایشان به دنیا برخواهیم گردانید که از آنها انتقام بکشند.

وبتحقیق که حضرت امیر ﷺ در بعضی از خطبه‌ها اشاره به‌این مَثَل زده است و فرموده: ایّها الناس! اول کسی که بغی کرد بر خدا در روی زمین عناق دختر آدم ﷺ بود، خداوند یگانه بیست انگشت برای او خلق کرده بوده و در هر انگشتی دو ناخن دراز داشت مانند دو داس بزرگ که به آن درو کنند، و چون می‌نشست یک جریب[1] از زمین در زیر خود می‌گرفت، و چون بغی کرد و کافر شد و بر مردم ستم کرد حق تعالی برانگیخت برای هلاک او شیری را مانند فیل و گرگی را مانند شتر و کرکسی را مانند درازگوش، و در اول خلقت این حیوانات چنین بزرگ بودند، پس خداوند قهّار اینها را بر او مسلط گردانید تا او را

---

۱. جریب: مساحتی از زمین معادل ده هزار متر مربع، گریب وگری هم گفته شده. (فرهنگ عمید ۱/ ۸۱۱).

کشتند، بدرستی که خدا فرعون و هامان را کشت ـ یعنی بوبکر و عمر ـ و قارون را فرو برد در زمین ـ یعنی عثمان به قرینهٔ آنکه بعد از این شکایت فرمود از اینها که غصب حقّ او کردند ـ و فرمود که: توبهٔ ایشان مقبول نیست و ایشان در عذاب خدا هستند در برزخ تا به جهنم روند، و چه بسیار شبیه است مَثَل قائم آل‌محمد ﷺ به موسی ﷺ که پنهان متولد شد و پیوسته از فرعون و اصحاب او پنهان و ترسان بود تا ظاهر شد و بر ایشان غالب گردید، و قائم ﷺ نیز چنین بود امرش و چنان خواهد بود خروجش و ظهورش انشاء الله[1].

و در معاني الاخبار از مفضل روایت کرده است که حضرت صادق ﷺ فرمود که: حضرت رسول ﷺ روزی نظر فرمود بسوی علی و حسنین ﷺ پس گریست و فرمود که: شمائید آنها که ضعیف خواهند گردانید بعد از من، مفضل پرسید که: مراد حضرت رسول ﷺ از این سخن چه بود؟ حضرت فرمود که: یعنی شما امامان خواهید بود بعد از من چنانچه خدا فرموده ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً﴾ تا آخر آیه، پس خدا وعده داده است مستضعفون را که امامان گرداند ایشان را، و این آیه جاری است در ما اهل بیت تا روز قیامت و در هر عصری امامی از ما خواهد بود[2].

و ایضاً از حضرت امیر ﷺ روایت کرده که: این آیه در شأن ماست[3].

و ابن ماهیار و شیخ طبرسی و دیگران به سندهای بسیار از آن حضرت روایت کرده‌اند که فرمود: بحقّ آن خداوندی که دانه را شکافته و گیاه را رویانیده و خلایق را آفریده که البته این دنیای غدّار میل خواهد کرد و مهربان خواهد شد بر ما بعد از چموشی چنانچه ناقهٔ بدخوی و دندان گیرنده مهربان می‌شود با فرزند خود؛ پس حضرت این آیه را تلاوت فرمود[4].

و عیاشی روایت نموده است که: روزی حضرت امام محمد باقر ﷺ نظر کرد به

---

۱. تفسیر قمی ۲/ ۱۳۳.
۲. معاني الاخبار ۷۹؛ شواهد التنزیل ۱/ ۵۵۵.
۳. تفسیر فرات کوفی ۳۱۳؛ امالی شیخ صدوق ۲۸۷؛ شواهد التنزیل ۱/ ۵۵۷ و ۵۵۸.
۴. تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۴۱۴؛ مجمع البیان ۴/ ۲۳۹؛ تفسیر فرات کوفی ۳۱۴؛ شواهد التنزیل ۱/ ۵۵۷.

حضرت صادق ﷺ و فرمود: بخدا سوگند که این از آنهاست که خدا در این آیه فرموده است؛ و این آیه را خواند[1].

و ایضاً از حضرت امام زین العابدین ﷺ روایت کرده است که فرمود: بحقّ خداوندی که محمد ﷺ را به حق فرستاده است که نیکوکاران از ما اهل بیت و شیعیان ایشان به‌منزلهٔ موسی و شیعیان اویند، و دشمنان ما و اتباع ایشان بمنزلهٔ فرعون و اتباع اویند[2].

و فرات بن ابراهیم از ثویر بن ابی فاخته روایت کرده است که: حضرت امام زین العابدین ﷺ فرمود که: قرآن بخوان؛ من سورهٔ طسم را خواندم، چون به آنجا رسیدم ﴿وَنَجْعَلَهُمُ الوارِثِينَ﴾ حضرت فرمود: بس است، و فرمود. بحقّ خداوندی که محمد ﷺ را فرستاده است که ابرار از ما اهل بیت و شیعیان ما به‌منزلهٔ موسی ﷺ و شیعیان اویند[3].

و علی بن ابراهیم و دیگران از منهال بن عمرو روایت کرده‌اند که بعد از شهادت امام حسین ﷺ از حضرت امام زین العابدین ﷺ پرسید که: چگونه صبح کرده‌ای؟ فرمود که: صبح کرده‌ایم در میان قوم خود مانند بنی اسرائیل در میان آل فرعون که می‌کشند مردان ما را و اسیر می‌نمایند زنان ما را[4].

و اخبار در نزول این آیات در شأن اهل بیت ﷺ بسیار است و در احوال حضرت قائم ﷺ مذکور خواهد شد ان‌شاء‌الله، و تطبیق این تأویلات بر آیات به نحوی که در آیات فصول سابقه ذکر کردیم نهایت وضوح را دارد.

دوم: ﴿مالَكُمْ لا تُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَالمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَالنِّساءِ وَالوِلْدانِ

---

۱. مجمع البیان ۲۳۹/۴ به نقل از عیاشی؛ ارشاد شیخ مفید ۱۸۰/۲؛ کافی ۳۰۶/۱؛ مناقب ابن شهرآشوب ۲۳۳/۴.

۲. مجمع البیان ۲۳۹/۴.

۳. تفسیر فرات کوفی ۳۱۴.

۴. تفسیر قمی ۱۳۴/۲؛ مقتل خوارزمی ۷۲/۲؛ الفتوح ۱۳۳/۵؛ الملهوف ۲۲۲ ـ ۲۲۳، که در دو مصدر اخیر بجای «صبح کرده‌ای»، «شب کرده‌ای» است.

الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ الظّالِمِ أَهْلُها وَاجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّاً وَاجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيراً ﴾[1] یعنی: «چیست شما را که کارزار و قتال نمی‌کنید در راه خدا و در راه آنها که ضعیف گردانیده‌اند ایشان را از مردان و زنان، آنها که می‌گویند: ای پروردگار ما! بیرون بر ما را از این قریه که ستمکارند اهل آن و بگردان از برای ما از نزد خود یاوری و بگردان از برای ما از نزد خود یاری کننده‌ای»، اکثر مفسران گفته‌اند که: این ضعیفان جماعتی هستند که در مکه به دست کفار گرفتار بودند به سبب اسلام، کافران ایشان را عذاب و شکنجه می‌کردند و قدرت بر هجرت به مدینه نداشتند، خدا مسلمانان را تحریص بر قتال کفار نموده که ایشان را خلاص نمایند از ظلم آنها[2].

و عیاشی به روایات معتبره از حضرت باقر و صادق ﷺ روایت کرده است که: این آیه در شأن اهل‌بیت ﷺ است[3]، که ظالمان این امّت ایشان را ضعیف گردانیده‌اند و یاوری ندارند، و خدا امر کرده مسلمانان را که در راه ایشان جهاد کنند و ایشان را بر دشمنان یاری دهند، و ایشان را با خدا مقرون گردانیدن به این تأویل انسب است، و بنا بر این تأویل ممکن است که مراد از قریه، مدینهٔ طیبه باشد، و لهذا حضرت امیر ﷺ از آنجا به کوفه هجرت فرمود و اهل کوفه یاری آن حضرت کردند، یا آنکه این تأویل بطن آیه است و منافات با ظاهر آیه ندارد.

سوم: ﴿وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَما اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ ﴾[4] یعنی: «وعده داده است خدا آنها را که ایمان آورده‌اند از شما و نموده‌اند کارهای شایسته را که

---

۱. سورهٔ نساء: ۷۵.

۲. مجمع البیان ۲/ ۷۶؛ تفسیر کشاف ۱/ ۵۳۴؛ تفسیر فخر رازی ۱۰/ ۱۸۲.

۳. تفسیر عیاشی ۱/ ۲۵۷؛ همچنین رجوع شود به مناقب ابن شهرآشوب ۲/ ۲۳۷ که روایت در آنجا در ذیل آیهٔ ۹۸ سورهٔ نساء ﴿الا المستضعفین من الرجال...﴾ آمده است.

۴. سورهٔ نور: ۵۵.

هرآینه خلیفه گرداند ایشان را در زمین چنانکه خلیفه گردانید آنان را که بودند پیش از ایشان، و هرآینه متمکن خواهد گردانید برای ایشان دین ایشان را که پسندیده است برای ایشان، و هرآینه تبدیل خواهد کرد برای ایشان بعد از ترس آنها از دشمنان، ایمنی را که بپرستند مرا و شریک نگردانند با من چیزی را در پرستیدن، و هرکه کافر شود بعد از این پس آنها هستند فاسقان».

کلینی و دیگران به سندهای معتبر از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده‌اند که: این آیهٔ کریمه مخصوص امامان و والیان امر است بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و وعده فرموده است و بشارت داده ایشان را که آنها را خلیفه گرداند برای علم و دین و عبادت خود چنانچه اوصیای حضرت آدم را بعد از او خلیفه گردانید(۱).

و علی بن ابراهیم روایت کرده است که: این آیه در شأن قائم آل محمد علیه السلام نازل شده است(۲).

و عیاشی و دیگران از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده‌اند که: این ایمنی از برای شیعیان ما در زمان مهدی این امّت خواهد بود، و این است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شأن او فرموده که: اگر باقی نمانده باشد از دنیا مگر یک روز خدا البته آن روز را دراز گرداند تا مردی از فرزندان من والی شود بر مردم که همنام من باشد و زمین را پر از عدالت گرداند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد(۳).

و فرات بن ابراهیم به سندهای بسیار روایت کرده است که: این آیه در شأن آل محمد علیهم السلام است(۴).

---

۱. کافی ۱/۱۹۳ و ۲۵۰؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/۳۶۹.

۲. تفسیر قمی ۲/۱۰۸.

۳. مجمع البیان ۴/۱۵۲ به نقل از عیاشی؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/۳۶۹. و برای اطلاع از بعضی مصادر عامه که در آنها احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله دربارهٔ حضرت قائم علیه السلام به مضامینی که در این روایت آمده است، رجوع شود به جامع الاصول ۱۱/۴۸؛ فرائد السمطین ۲/۳۱۰ـ۳۳۸؛ الفصول المهمة ۲۸۷ـ۲۹۰؛ فضائل الخمسة ۳/۳۹۹.

۴. تفسیر فرات کوفی ۲۸۸ و ۲۸۹؛ شواهد التنزیل ۱/۵۳۷.

و در دعاها و زیارات بسیار این مضمون وارد شده است و در باب آیاتی که در شأن حضرت قائم ﷺ نازل شده با سایر اخبار مذکور خواهد شد انشاءالله.

چهارم: ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ * وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودُ * وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ * وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكُذِّبَ مُوسَى فَأَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ﴾[1] یعنی: «آنان که اگر متمکن گردانیم ایشان را در زمین برپا می‌دارند نماز را و می‌دهند زکات را و امر می‌کنند مردم را به نیکیها و نهی می‌کنند از بدیها و مر خدای را است عاقبت امور. و اگر تکذیب کنند تو را پس بتحقیق که تکذیب کردند پیش از ایشان قوم نوح و عاد ـ که قوم هود بودند ـ و ثمود ـ که قوم صالح بودند ـ و قوم ابراهیم و قوم لوط و اصحاب مدین ـ که قوم شعیب بودند ـ، و تکذیب کرده شد موسی پس مهلت دادم مر کافران را پس گرفتم ایشان را، پس چگونه بود انکار من بر ایشان؟».

ابن شهرآشوب و ابن ماهیار و فرات و غیر ایشان به سندهای بسیار روایت کرده‌اند از امام محمد باقر و امام جعفر صادق ﷺ که: مائیم آنها که خدا در این آیه فرموده است[2].

و ایضاً ابن ماهیار به سند معتبر از حضرت موسی بن جعفر ﷺ روایت کرده است که فرمود: روزی نزد پدرم امام جعفر ﷺ بودم در مسجد، ناگاه مردی آمد و نزد آن حضرت ایستاد و گفت: ای فرزند رسول خدا! بر من دشوار شده است فهمیدن این آیه در کتاب حق تعالی و از جابر جعفی سؤال کردم مرا ارشاد نمود که از شما سؤال کنم، حضرت فرمود که: کدام است آن آیه؟ گفت: ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ﴾ تا آخر، فرمود: بلی در شأن ما نازل شده است و سببش آن بود که ابو بکر و عمر و جمعی دیگر با ایشان ـ که حضرت همه را نام برد ـ جمع شدند نزد حضرت رسول ﷺ و عرض کردند: یا رسول الله! این امر ـ یعنی امارت و خلافت ـ بعد از تو به که برخواهد گشت؟ بخدا سوگند اگر به مردی از اهل‌بیت تو

---

۱. سورهٔ حج: ۴۱ ـ ۴۴.

۲. مناقب ابن شهرآشوب ۴/ ۴۵۲؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۳۴۲، و روایت در آنجا از امام کاظم ﷺ است؛ تفسیر فرات کوفی ۲۷۴؛ مجمع البیان ۴/ ۸۸؛ شواهد التنزیل ۱/ ۵۲۲.

برسد ما می‌ترسیم از ایشان بر جان خود و اگر به غیر ایشان برسد شاید نزدیکتر و مهربانتر باشند نسبت به ما، پس در غضب شد حضرت از این سخن غضب شدیدی، پس فرمود: بخدا سوگند که اگر ایمان آورده بودید به خدا و رسول او دشمن نمی‌داشتید اهل بیت مرا زیرا که دشمنی ایشان دشمنی من است و دشمنی من کافر بودن است به خدا، دیگر آنکه خبر مرگ مرا بر روی من گفتید، بخدا سوگند که اگر خدا ایشان را متمکن گرداند در زمین البته برپا دارند نماز را در وقتش و ادا کنند زکات را در محلش و البته امر کنند به نیکیها و نهی کنند از بدیها و البته خدا به خاک مذلت می‌مالد بینی مردانی چند را که دشمن دارند مرا و اهل بیت مرا و فرزندان مرا، پس خدا این آیه را فرستاد ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ﴾ تا آخر آیه، پس ایشان قبول نکردند این آیه را پس حق تعالی این آیه را فرستاد ﴿وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ﴾ تا آخر آیه[1].

و ایضاً ابن ماهیار از حضرت باقر ﷺ روایت کرده است که: آیهٔ اول در شأن مهدی آل محمد ﷺ و اصحاب او نازل شده است که خدا ایشان را پادشاهی می‌دهد در مشرق و مغرب زمین و دین حق را به آنها ظاهر می‌گرداند و می‌میراند و زایل می‌گرداند به او و به اصحاب او بدعتهای باطل را چنانکه سفیهان و ظالمان حق را میراندند، و چنان خواهند کرد که اثری از ظلم و ستم نماند و امر خواهند کرد مردم را به نیکیها و منع خواهند نمود از بدیها و مر خدا را است عاقبت امور[2].

پنجم: ﴿أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْداً حَسَناً فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ﴾[3] یعنی: «آیا پس کسی که وعده داده‌ایم او را وعده‌ای نیکو پس او ملاقات می‌کند آن وعده را و به او می‌رسد مثل کسی است که بهره‌مند گردانیدیم او را از متاعهای زندگانی دنیا پس او خواهد بود در قیامت از حاضر شدگان در عذاب الهی و آن لذتهای دنیا به او نفعی نخواهد بخشید».

---

۱. تأویل الآیات الظاهرة ۱/۳۴۲.
۲. تأویل الآیات الظاهرة ۱/۳۴۳.
۳. سورهٔ قصص: ۶۱.

ابن ماهیار روایت کرده است که: این آیه در شأن امیرالمؤمنین ﷺ و حمزه نازل شده است[۱].

و دیلمی از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: وعده داده شده، علی بن ابی طالب ﷺ است که خدا وعده داده است او را که انتقام بکشد از برای او از دشمنانش در دنیا و وعده داده خدا او را و دوستان او را به بهشت در آخرت، پس آنها که در عذاب حاضر خواهند شد دشمنان آن حضرتند که حقّ او را غصب کردند در دنیا و به ناحق پادشاهی یافتند و خدا مهلت داد ایشان را[۲].

ششم: ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾[۳] یعنی، «زود باشد بنمائیم ایشان را آیتها و علامتهای خود را در آفاق و اطراف زمین و در جانهای ایشان تا ظاهر شود برای ایشان که اوست حق».

ابن ماهیار از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که، نمودن آیات در آفاق، تنگ کردن اطراف زمین است بر سنّیان در زمان حضرت قائم ﷺ؛ و نمودن در جانهای ایشان به آن است که بعضی از سنّیان در آن زمان به صورت حیوانات مسخ خواهند شد تا ظاهر شود بر ایشان که اوست قائم آل محمد یا او حق است[۴]

۱. تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۴۲۲؛ شواهد التنزیل ۱/ ۵۶۳ ـ ۵۶۴؛ اسباب النزول ۲۸۰؛ تفسیر طبری ۱۰/ ۹۲؛ فرائد السمطین ۱/ ۳۶۴؛ ینابیع المودة ۱/ ۲۸۴ ـ ۲۸۵ و ۲/ ۱۷۷.

۲. تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۴۲۲ به نقل از دیلمی.

۳. سورۀ فصلت: ۵۳.

۴. تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۵۴۱؛ کافی ۸/ ۳۸۱.

فصل سی و ششم

در بیان آنکه کلمه و کلمات در قرآن مجید مؤول است به اهل‌بیت ﷺ و ولایت ایشان و آیات در این مقام بسیار است

اول: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾[1] حق تعالی این سخن را بعد از قصهٔ ابراهیم ﷺ فرموده است، یعنی: وگردانید خدا کلمهٔ توحید را باقی در ذرّیّهٔ ابراهیم، یعنی همیشه در ذرّیّهٔ او اهل توحید است که خدا را به یگانگی قایل باشد و مردم را بسوی یگانگی خدا دعوت کند شاید برگردند مشرکان به دعوت موحّدان.

و در احادیث بسیار وارد شده است که: مراد آن است که امامت را گردانید کلمهٔ باقیه در عقب ابراهیم ﷺ و حضرت رسول ﷺ تا روز قیامت، چنانکه شیخ طبرسی گفته که: بعضی گفته‌اند مراد کلمهٔ توحید است؛ و بعضی گفته‌اند مراد امامت است که در ذرّیّهٔ اوست تا روز قیامت، و از حضرت صادق ﷺ چنین روایت شده؛ و گفته است: اختلاف کردند که مراد از عقب او کیست؟ بعضی گفته‌اند فرزندان ابراهیم ﷺ هستند تا روز قیامت؛ و سدی گفته است: آل محمد ﷺ هستند[2].

و ابن ماهیار از سلیم بن قیس روایت کرده است که: روزی در مسجد بودیم حضرت

---

۱. سورهٔ زخرف، ۲۸.

۲. مجمع البیان ۵/۴۵.

امیر علیه السلام بیرون آمد بسوی ما و فرمود: بپرسید از من آنچه را خواهید پیش از آنکه مرا نیابید؛ سؤال کنید از من از تفسیر قرآن زیرا که در قرآن علم اولین و آخرین هست و از برای کسی راه سخنی نگذاشته است و نمی‌داند قرآن را مگر خدا و راسخان در علم، و راسخان یکی نیست بلکه بسیارند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله یکی از ایشان بود، خدا علم قرآن را تعلیم او کرده بود و آن حضرت به من تعلیم کرد و پیوسته در فرزندان او این علم خواهد بود تا روز قیامت. پس حضرت این آیه را خواندند که خدا در باب تابوت سکینه می‌فرماید ﴿فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ﴾[1] یعنی: «در تابوت هست سکینه از پروردگار شما و بقیه از آنچه گذاشته‌اند آل موسی و آل هارون، برمی‌دارند آن را ملائکه»، حضرت این آیه را بر سبیل تنظیر و تشبیه خواندند. یعنی همچنان که بقیهٔ علم و آثار حضرت موسی و هارون که وصیّ او بود در سکینه محفوظ بود، علوم و آثار پیغمبر آخر الزمان و وصیّ او نزد ذرّیّهٔ ایشان محفوظ است. لهذا بعد از آن فرمود که: من نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله به‌منزلهٔ هارونم از موسی و در همه چیز مثل اویم بغیر از پیغمبری، و علم در ذرّیّهٔ او هست تا روز قیامت؛ پس این آیه را خواند ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾. پس فرمود که، رسول خدا صلی الله علیه و آله عقب ابراهیم است، و ما اهل بیت عقب ابراهیم علیه السلام و عقب محمد صلی الله علیه و آله هر دو هستیم[2].

و ایضاً از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: این آیه در شأن حضرت امام حسین علیه السلام جاری شد و از روزی که امامت به آن حضرت منتهی شد پیوسته از پدر به فرزند می‌رسد و به برادر و عم نمی‌رسد، و هیچ امامی بعد از امام حسین علیه السلام نیست مگر آنکه البته فرزندی می‌آورد تا امام دوازدهم، و عبد الله افطح[3] چون بی فرزند از دنیا

---

۱. سورهٔ بقره: ۲۴۸.

۲. تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۵۵۵.

۳. عبدالله افطح پسر امام صادق علیه السلام است، و از آنجایی که سر او ـ وگفته‌اند پاهای او ـ پهن بوده است، او را «افطح» نامیده‌اند.

رفت، او امام نیست[1].

و علی بن ابراهیم نیز روایت کرده است که: مراد از کلمهٔ ﴿لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ اشاره به رجعت است، یعنی: ایشان پیش از قیامت به دنیا برخواهند گشت[2].

در اکمال الدین به سند معتبر از مفضل بن عمر روایت کرده است که: از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم از تفسیر ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾، حضرت فرمود که: مراد امامت است که خدا آن را در عقب امام حسین علیه السلام قرار داد تا روز قیامت.

مفضل گفت: یابن رسول الله! چرا امامت در فرزندان امام حسین علیه السلام قرار یافت و در فرزندان امام حسن علیه السلام نشد و حال آنکه هر دو فرزند و فرزندزادهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و بهترین جوانان بهشت بودند؟ حضرت فرمود که: موسی و هارون هر دو پیغمبر مرسل و برادر بودند و امامت را خدا در فرزندان هارون قرار داد نه در فرزندان موسی و کسی را نمی‌رسد که اعتراض کند که چرا چنین شد. همچنین امامت و خلافت به امر خداست در زمین و نمی‌رسد کسی را که سؤال کند که چرا خدا در فرزندان حسین علیه السلام قرار داد و در فرزندان حسن علیه السلام قرار نداد، زیرا که خدا حکیم است در افعال و آنچه می‌کند بر وفق حکمت می‌کند چنانکه فرموده ﴿لا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ﴾[3] یعنی: «خدا سؤال کرده نمی‌شود از آنچه می‌کند و ایشان سؤال کرده می‌شوند»[4].

دوم: ﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ * إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ * وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ﴾[5] یعنی: «پیشی گرفت کلمهٔ ما ـ یعنی وعدهٔ ما ـ از برای بندگان ما که فرستاده شده‌اند بسوی بندگان، بدرستی که ایشانند یاری کرده شدگان و بدرستی که لشکر ما هرآینه ایشانند غلبه کنندگان بر کافران».

---

۱. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۵۵۶؛ علل الشرایع ۲۰۷.
۲. تفسیر قمی ۲ / ۲۸۳.
۳. سورهٔ انبیاء: ۲۳.
۴. کمال الدین ۳۵۹؛ خصال ۳۰۵؛ معانی الاخبار ۱۲۶؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۵۵۶.
۵. سورهٔ صافات: ۱۷۱ ـ ۱۷۳.

ابن شهرآشوب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تفسیر این آیه که: مائیم ایشان[۱].

مؤلف گوید که: شاید مراد آن باشد که آن کلمه مائیم یا ولایت ماست که بر پیغمبران عرض شده است، و ﴿إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ﴾ استیناف کلام دیگر باشد، یا آنکه مراد آن باشد که نصرت ما نیز داخل است در این نصرت که خدا وعده داده است، زیرا که یاری ما یاری حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و خدا ما را در آخر الزمان نصرت خواهد داد.

سوم: ﴿وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾[۲] یعنی: «و اگر می‌بود آنچه در زمین است از درختان قلمها و دریا مدد می‌داد آن را، و از بعد آن دریا هفت دریای دیگر مدد آن دریا می‌کردند تمام نمی‌شد کلمات خدا، بدرستی که خدا عزیز و عالم است به هرچه اراده کند و کارهای او منوط به حکمت و مصلحت است».

بدان که بعضی گفته‌اند مراد از کلمات خدا تقدیرات حد ست یا علوم او یا وعده‌ها و وعیدهای او[۳].

و در احتجاج روایت کرده است که: یحیی بن اکثم از امام علی نقی علیه السلام پرسید از تفسیر این آیه، حضرت فرمود که: مراد از هفت دریا، چشمهٔ کبریت است، و چشمهٔ یمن، و چشمهٔ برهوت، و چشمهٔ طبریه، و گرمابهٔ ماسیدان، و گرمابهٔ افریقیه، و چشمهٔ باحوران، و مائیم آن کلمات خدا که فضایل ما را نمی‌توان یافت و استقصای آنها نمی‌توان کرد[۴].

و مؤید این حدیث است آنچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله عامه و خاصه روایت کرده‌اند که: اگر درختان همه قلم شوند و دریاها همه مداد گردند و جمیع جن و انس کاتب شوند،

---

۱. مناقب ابن شهرآشوب ۴ / ۲۳۴.

۲. سورهٔ لقمان: ۲۷.

۳. رجوع شود به مجمع البیان ۳ / ۴۹۸؛ بحار الانوار ۲۴ / ۱۷۳.

۴. اختصاص ۹۴؛ احتجاج ۲ / ۴۹۸؛ تحف العقول ۴۷۹؛ مناقب ابن شهرآشوب ۴ / ۴۳۵. و نام بعضی از دریاها در این مصادر با تفاوتهایی ذکر شده است.

عشری از اعشار فضایل علی بن ابی‌طالب را نتوانند نوشت[1].

وکلینی و دیگران از حضرت امام محمد تقی ﷺ روایت کرده‌اند که: در شب قدر نازل می‌شود بر امام زمان تفسیر جمیع امور که تعلق به او دارد و آنچه تعلق به اهل زمان او در غیبت او دارد، و در اوقات دیگر هر روز از علم خاص و علم مکنون و عجیب مخزون خدا بر امام نازل می‌شود؛ پس حضرت این آیه را خواندند[2]. و این حدیث دلالت دارد بر آنکه مراد از کلمات، علومی است که از جانب خدا بر حضرت رسول ﷺ و ائمه ﷺ نازل می‌شود و این آیه نیز در حق فضایل ایشان است.

چهارم: ﴿قُلْ لَوْ كانَ الْبَحْرُ مِداداً لِكَلِماتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِماتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً﴾[3] یعنی: «بگو ـ یا محمد ـ اگر بود دریا مداد برای نوشتن کلمات پروردگار من، هرآینه آخر شدی دریا پیش از آنکه تمام شود کلمات پروردگارم واگرچه بیاوریم مثل آن دریا را مداد»، و دانستنی که در تفسیر اهل‌بیت ﷺ مراد از کلمات، فضایل و علوم ایشان است که پیوسته از جانب خدا بر ایشان فایض می‌شود و هرگز آخر نمی‌شود، چنانکه بعد از این نیز مذکور خواهد شد، و احادیث در تفسیر کلمة الله به ائمه ﷺ بسیار است.

پنجم: ﴿فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِماتٍ فَتابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوّابُ الرَّحِيمُ﴾[4] یعنی: «چون آدم از بهشت فرود آمد به زمین پس فرا گرفت و قبول کرد آدم از پروردگار خود کلمه‌ای چند را، پس حق تعالی قبول کرد توبهٔ او را، بدرستی که اوست بسیار قبول کنندهٔ توبهٔ توبه کنندگان و مهربان است نسبت به ایشان».

و در این کلمات، اختلاف بسیار است که در جلد اول ذکر کرده‌ایم، و کلینی و ابن بابویه

---

۱. کنز الفوائد ۱۲۹؛ مائة منقبة ۱۷۶؛ طرائف ۱۳۹؛ مناقب خوارزمی ۲ و ۲۳۵؛ کفایة الطالب ۲۵۱. و در هیچیک از این مصادر عبارت «عشری از اعشار» نیامده است.
۲. کافی ۱/ ۲۴۸.
۳. سورهٔ کهف: ۱۰۹.
۴. سورهٔ بقره: ۳۷

در معاني الاخبار و خصال و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و جماعت بسیار روایت کرده‌اند از حضرت صادق و باقر علیهما السلام و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ابن عباس که آن کلمات آن بود که گفت: خداوندا! سؤال می‌کنم از تو بحقّ محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام که البته مرا رحم کنی و بیامرزی و توبهٔ مرا قبول فرمایی، پس خدا توبهٔ او را قبول کرد(۱).

و به روایت دیگر: چون آدم و حوّا آرزوی منزلت آن بزرگواران کردند، مبتلا بـه آن ترک اولیٰ شدند، و چون مدتی در زمین تضرع و استغاثه کردند و خدا خواست توبهٔ ایشان را قبول کند جبرئیل آمد به نزد ایشان و گفت: شما ستم کردید بر خود کـه آرزو نـمودید منزلت جمعی راکه خدا آنها را بر شما فضیلت و زیادتي داده بود پس از خدا سؤال کنید بحقّ آن نامها که دیدید بر ساق عرش نوشته شده بود تا خدا توبهٔ شما را قبول کند، پس آدم علیه السلام گفت: خدایا! سؤال می‌نمایم تو را بحقّ گرامی‌ترین خلق نـزد تـو مـحمد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام که توبهٔ ما را قبول نمائی و ما را رحم کنی، پس خدا توبهٔ ایشان را قبول کرد(۲).

و به روایت دیگر: بحقّ محمد و آل محمد سؤال کردند(۳).

و ابن مغازلی شافعی نیز این مضمون را روایت کرده است(۴).

ودر بصائر الدرجات از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً﴾(۵) یعنی «بتحقیق که عهد کردیم بسوی آدم پیشتر پس فراموش کرد و نیافتیم از برای او عزمی»، حضرت فرمود که: آیـه چنین نازل شد: «عهد کردیم بسوی آدم پیشتر کلمه‌ای چند در شأن محمد و علی و فاطمه

---

۱. کافی ۸/۳۰۴؛ معاني الاخبار ۱۲۵؛ خصال ۲۷۰؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/۴۸ به نقل از مصباح الانوار شیخ طوسی؛ مجمع البیان ۱/۸۹؛ تفسیر فرات کوفی ۵۷؛ یقین ۱۷۵؛ عمدهٔ ابن بطریق ۳۷۹؛ نهج الحق ۱۷۹؛ تفسیر الدر المنثور ۱/۶۱.

۲. تفسیر عیاشی ۱/۴۱.

۳. امالی شیخ صدوق ۱۸۱؛ تأویل الآیات الظاهرة ۱/۴۹.

۴. مناقب ابن المغازلي ۱۰۵.

۵. سورهٔ طه: ۱۱۵.

وحسنین و ائمه از فرزندان ایشان پس ترک کرد وعزمی از او در این باب نیافتیم»[۱]؛ واحادیث در این باب در احوال آدم ﷺ گذشت.

ششم: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ﴾[۲] یعنی: «و یاد آور وقتی را که امتحان کرد ابراهیم را پروردگار او به کلمه‌ای چند پس تمام کرد ابراهیم آنها را»، ودر تفسیر این کلمات خلاف است: بعضی گفته‌اند که سنّتهای حنیفهٔ ابراهیم است؛ و بعضی گفته‌اند مطلق تکالیف است[۳].

وابن بابویه و دیگران روایت کرده‌اند که: مفضل بن عمر از حضرت صادق ﷺ سؤال کرد از معنی این کلمات، حضرت فرمود که: همان کلمات است که آدم ﷺ از پروردگار خود گرفت و به آنها توبه‌اش مقبول شد وگفت: سؤال می‌کنم از تو بحق محمد وعلی وفاطمه وحسنین ﷺ که توبهٔ مرا قبول گردان، پس خدا توبه‌اش را قبول کرد.

مفضل گفت: پس چه معنی دارد ﴿فَأَتَمَّهُنَّ﴾؟ حضرت فرمود: یعنی تمام کرد ائمه را تا حضرت قائم ﷺ که دوازده امامند[۴].

مؤلف گوید که: این تأویل نهایت انطباق دارد بر تتمهٔ آیه، زیرا که بعد از این می‌فرماید که، حق تعالی فرمود: من تو را امام کردم، ابراهیم گفت: پس بعضی از ذرّیّهٔ مرا امام گردان، حق تعالی فرمود که: عهد امامت من به ستمکاران نمی‌رسد، یعنی از ذرّیّهٔ تو کسی را امام می‌کنم که معصوم باشد از همهٔ گناهان، پس معنی این آیه آن خواهد بود که خدا امامت ائمه را یا عطای امامت را به او خبر داد، ابراهیم تمام کرد آن را که برای ذرّیّهٔ خود طلبید و خدا او را بشارت داد که: هرکه معصوم است از ذرّیّهٔ تو همه را امام کرده‌ام تا حضرت قائم ﷺ، پس آیهٔ کریمه بدون تکلف بر این معنی منطبق می‌شود، و بنابراین تفسیر ممکن است

---

۱. بصائر الدرجات ۷۰؛ کافی ۱/ ۴۱۶.
۲. سورهٔ بقره: ۱۲۴.
۳. مجمع البیان ۱/ ۲۰۰؛ تفسیر فخر رازی ۴/ ۴۱.
۴. خصال ۳۰۴ـ۳۰۵؛ مجمع البیان ۱/ ۲۰۰؛ مناقب ابن شهرآشوب ۱/ ۳۴۵. و روایت در دو مصدر اخیر نیز از ابن بابویه نقل شده است.

ضمیر فاعل ﴿فَأَتَمَّهُنَّ﴾ راجع به خدا باشد یعنی: خدا تمام کرد امامت را تا آخر ایشان که حضرت قائم علیه السلام است.

هفتم: ﴿فَأَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا﴾[1] یعنی: «پس فرستاد خدا آرام و اطمینان قلب را بر رسول خود و بر مؤمنان و لازم گردانید آنها را کلمهٔ تقوی، و بودند سزاوارتر به آن کلمه و اهل آن»، وکلمهٔ تقوی کلمه‌ای است که ایشان را نگه می‌دارد از عذاب الهی، یا کلمه‌ای است که پرهیزکاران آن را اختیار می‌کنند؛ بعضی گفته‌اند که آن کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله است، و اقوال دیگر نیز هست[2]. و احادیث بسیار وارد شده است که آن ولایت حضرت امیر علیه السلام است[3].

چنانکه شیخ مفید از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: بدرستی که خدا عهدی کرد بسوی من، گفتم: پروردگارا! بیان کن از برای من، فرمود: بشنو، گفتم: می‌شنوم، فرمود: یا محمد! علی رایت و علامت راه هدایت است بعد از تو و پیشوای دوستان من است و نوری است برای هرکس که اطاعت من کند، و اوست کلمه‌ای که لازم متقیان گردانیده‌ام، هرکه او را دوست دارد مرا دوست داشته و هرکه او را دشمن دارد مرا دشمن داشته است، پس بشارت ده او را به آنچه گفتم[4].

و کلینی به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: کلمهٔ تقوی، ایمان است[5].

و در خصال از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت نموده است که در آخر خطبه فرمود: مائیم کلمهٔ تقوی[6].

---

۱. سورهٔ فتح: ۲۶.
۲. تفسیر تبیان ۹/ ۳۳۴؛ مجمع البیان ۵/ ۱۲۶؛ تفسیر طبری ۱۱/ ۳۶۴-۳۶۶.
۳. الیقین ۲۹۱؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۵۹۵.
۴. امالی شیخ طوسی ۲۴۵ به نقل از شیخ مفید؛ همچنین رجوع شود به مناقب ابن المغازلی ۹۴ وحلیة الاولیاء ۱/ ۶۶-۶۷.
۵. کافی ۲/ ۱۵.
۶. خصال ۴۳۲.

و در توحید روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین ﷺ در خطبهٔ طویلی فرمود که: مائیم عروة الوثقی وکلمهٔ تقوی[۱]؛ و احادیث بر این مضمون بسیار است.

هشتم: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَعَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ العَلِيمُ﴾[۲]

یعنی: «و تمام شد کلمهٔ پروردگار تو از روی راستی و عدالت، تبدیل کننده‌ای نیست کلمات او را و اوست شنوای دانا»، و از احادیث اهل‌بیت ﷺ مستفاد می‌شود که کلمات خدا، ائمهٔ حقند و امامت ایشان را کسی تبدیل نمی‌تواند کرد.

کلینی و دیگران به سندهای بسیار از حضرت صادق ﷺ روایت کرده‌اند که: چون ارادهٔ خدای تعالی تعلق می‌گیرد به خلق امام ﷺ، امر می‌کند ملکی را که شربتی از آب از زیر عرش می‌گیرد و به نزد پدر امام می‌آورد که او می‌آشامد، پس از آن آب خلق می‌شود نطفهٔ امام، پس چهل روز در شکم مادر صدا نمی‌شنود، بعد از آن صدا می‌شنود، پس در رحم یا بعد از ولادت حق تعالی آن ملک را می‌فرستد که بر پیشانی امام یا بر بازوی راستش یا در میان دو کتفش یا در همهٔ این مواضع می‌نویسد که ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ﴾ تا آخر آیه، پس در وقتی که امام می‌شود حق تعالی عمودی از نور برای او بلند می‌کند که اعمال همهٔ اهل شهرها را در آن می‌بیند، خدا چنین کسی را امام می‌گرداند[۳].

و حق تعالی در جای دیگر می‌فرماید ﴿لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِ اللهِ﴾، و باز می‌فرماید ﴿لا تَبْدِيلَ لِكَلِماتِ اللهِ﴾[۴].

علی بن ابراهیم گفته است: یعنی امامت را کسی تغییر نمی‌تواند داد[۵].

نهم: ﴿وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللهُ إِحْدَى الطّائِفَتَيْنِ أَنَّها لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللهُ أَنْ يُحِقَّ الحَقَّ بِكَلِماتِهِ وَيَقْطَعَ دابِرَ الكافِرِينَ * لِيُحِقَّ الحَقَّ وَيُبْطِلَ الباطِلَ

---

۱. توحید ۱۶۵، و در آنجا بجای «مائیم»، «منم» آمده است.

۲. سورهٔ انعام: ۱۱۵.

۳. کافی ۱/ ۳۸۷؛ بصائر الدرجات ۴۳۱ـ۴۳۹؛ تفسیر عیاشی ۱/ ۳۷۴؛ تفسیر قمی ۱/ ۲۱۴ـ۲۱۵.

۴. سورهٔ یونس، ۶۴.

۵. تفسیر قمی ۱/ ۲۱۴.

﴿وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ﴾[1] یعنی: «و یاد آور وقتی را ـ که در جنگ بدر ـ که وعده می‌داد شما را خدا یکی از دو طایفه را که آن از برای شما باشد، یکی قافلهٔ قریش که مال با ایشان بود و دیگری لشکر قریش که با حربه و سلاح بر سر شما می‌آمدند، و شما دوست می‌داشتید که قافلهٔ مال که شوکت ـ یعنی حربه و آلات جنگ ـ نداشتند بوده باشد برای شما، و می‌خواست خدا که ثابت گرداند حق را و غلب سازد دین حق را به کلمات خود ـ مفسران گفته‌اند که: مراد از کلمات، وحی‌های خداست یا تقدیرات او یا امر کردن ملائکه را به یاری مؤمنان[2]. و علی بن ابراهیم روایت کرده است که: مراد از کلمات، ائمه ﷺ هستند[3] ـ و قطع کند و بِبُرد دنبالهٔ کافران را و عمدهٔ ایشان را هلاک گرداند تا آنکه ثابت نماید دین حق را، و باطل و برطرف کند دین باطل را هرچند نخواهند مجرمان و کافران».

و عیاشی از جابر روایت کرده است که: از حضرت باقر ﷺ پرسیدم از تفسیر این آیهٔ مبارکه، حضرت فرمود: تفسیرش در باطن آن است که خدا امری را اراده کرده است و هنوز بعمل نیاورده، و مراد آن است که خدا اراده کرده و مقدر ساخته که حق آل محمد ﷺ را ثابت گرداند و به ایشان برگرداند، و کلمهٔ خدا در بطن آیه علی بن ابی‌طالب ﷺ است؛ و مراد از کافران، بنی‌امیه‌اند که خدا ایشان را مستأصل خواهد کرد؛ و مراد از ﴿لِيُحِقَّ الْحَقَّ﴾ حق آل محمد ﷺ است که در زمان قائم ﷺ به ایشان برخواهد گشت، و ﴿وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ﴾ آن است که چون حضرت قائم ﷺ ظاهر شود بنی‌امیه را زایل و ناچیز خواهد کرد و ریشهٔ ایشان را خواهد کند[4].

مؤلف گوید که: موافق ظاهر آیه نیز چنانچه علی بن ابراهیم روایت کرده است که کلمات الله، ائمه ﷺ هستند، بر این آیه منطبق است زیرا که عمدهٔ فتح بدر بر دست

---

۱. سورهٔ انفال، ۷ و ۸.
۲. تفسیر بیضاوی ۲ / ۱۳۷.
۳. تفسیر قمی ۲ / ۲۷۵.
۴. تفسیر عیاشی ۲ / ۵۰.

حضرت رسول ﷺ و حضرت امیرالمؤمنین ﷺ جاری شد چنانکه در باب جنگ بدر مذکور شد.

دهم: ﴿فَإِنْ يَشَإِ اللهُ يَخْتِمْ عَلىٰ قَلْبِكَ وَيَمْحُ اللهُ الباطِلَ وَيُحِقُّ الحَقَّ بِكَلِماتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ﴾[1].

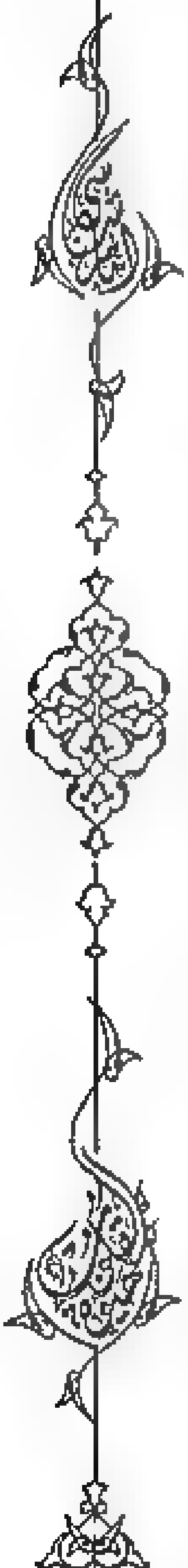
کلینی به سند معتبر روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر ﷺ که گفت: خدا برای دشمنان خود که دوستان شیطان بودند و تکذیب حضرت رسول ﷺ و انکار گفتهٔ او می‌کردند فرمود ﴿قُلْ ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَما أَنا مِنَ المُتَكَلِّفِينَ﴾[2] یعنی «بگو ـ یا محمد به منافقان که: ـ من مزد رسالت را که مودّت اهل بیت من است از شما نمی‌خواهم طلب نمایم ـ زیرا که می‌دانم شما آن ر قبول نمی‌کنید ـ و نیستم من تکلف کننده ـ که مزد چیزی را که شما باور نکرده‌اید و از اهل آن نیستید از شما طلب کنم ـ». پس منافقان مانند ابوبکر و عمر و اضراب ایشان با یکدیگر گفتند که: آیا بس نیست محمد را که بیست سال ما را مقهور حکم خود کرده؟ الحال می‌خواهد که اهل بیت خود را بر گردن ما سوار کند و دروغ می‌گوید، خدا این را نفرموده است، این را از پیش خود می‌گوید و می‌خواهد اهل بیت خود را به ما مسلط کند، اگر او کشته شود یا بمیرد ما خلافت را از اهل بیت او خواهیم گرفت و هرگز به ایشان نخواهیم داد. پس خدا خواست که اعلام کند پیغمبر خود را به آنچه در سینه‌های ایشان بود و پنهان می‌کردند فرمود ﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرىٰ عَلَى اللهِ كَذِباً﴾[3] یعنی: «بلکه می‌گویند: افترا بسته است بر خدا به دروغ». ﴿فَإِنْ يَشَإِ اللهُ يَخْتِمْ عَلىٰ قَلْبِكَ﴾ یعنی: «پس اگر خدا می‌خواست مهر می‌زد بر دل تو»، حضرت فرمود: یعنی اگر می‌خواستم وحی را از تو حبس می‌کردم پس خبر نمی‌دادی مردم را به فضیلت اهل بیت خود و نه به دوستی ایشان، پس فرمود ﴿وَيَمْحُ اللهُ الباطِلَ وَيُحِقُّ الحَقَّ بِكَلِماتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ﴾ حضرت فرمود که: یعنی خدا می‌داند آنچه ایشان پنهان کرده‌اند در

---

۱. سورهٔ شوری: ۲۴.

۲. سورهٔ ص: ۸۶.

۳. سورهٔ شوری: ۲۴.



سینه‌های خود از عداوت اهل بیت تو و ظلم به ایشان بعد از تو[۱].

یازدهم: ﴿وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ﴾[۲] یعنی: «اگرنه آن کلمهٔ فصل می‌بود ـ یعنی وعده فرموده که حکم فصل میان خلق در قیامت بشود ـ هرآینه حکم میان ایشان در دنیا می‌شد و بر کافران عذاب نازل می‌شد».

علی بن ابراهیم روایت کرده است که: مراد از کلمه، امام است، ﴿وَإِنَّ الظَّالِمِينَ﴾ یعنی: «آنهاکه ستم کرده‌اند بر این کلمه»، ﴿لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾[۳] «برای آنها هست عذابی دردناک»، ﴿تَرَى الظَّالِمِينَ﴾ «خواهی دید ستمکاران را» یعنی آنها را که ستم کردند بر آل محمد علیهم السلام، ﴿مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا﴾ «ترسان از آنچه در دنیا بعمل آورده‌اند»، ﴿وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ﴾ «و آنچه می‌ترسند واقع می‌شود بر ایشان»، پس ذکر کرد آنها راکه ایمان آوردند به کلمه و متابعت او کردند پس گفت ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ یعنی «آنهاکه ایمان آوردند به کلمه و اعمال شایسته کردند»، ﴿فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ﴾[۴] «از برای آنهاست باغهای بهشتها و از برای ایشان است در آن بهشتها هرچه خواهند، این است آن فضل بزرگ، این است آنچه بشارت می‌دهد خدا بندگان خود راکه ایمان آورده‌اند به آن کلمه و اعمال شایسته که ایشان به آن مأمور شده بد کرده‌اند» تا اینجا روایت علی بن ابراهیم است[۵].

دوازدهم: ﴿إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ * وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴾[۶] یعنی: «بدرستی که آنهاکه لازم شده‌است بر ایشان کلمهٔ پروردگار تو ایمان نمی‌آورند هرچند بیاید بسوی ایشان هر آیتی تا ببینند عذاب دردناک را».

---

۱. کافی ۸/ ۳۷۹.

۲. سورهٔ شوریٰ: ۲۱.

۳. سورهٔ شوریٰ: ۲۱.

۴. سورهٔ شوریٰ: ۲۲.

۵. تفسیر قمی ۲/ ۲۷۴.

۶. سورهٔ یونس: ۹۶ و ۹۷.

مفسران گفته‌اند: کلمهٔ خدا، خبر خداست به اینکه ایشان ایمان نمی‌آورند، و یا وعید و عذاب خداست[1].

و علی بن ابراهیم روایت کرده است که: این آیه در شأن جماعتی است که انکار امامت امیرالمؤمنین ﷺ را کردند و به ایشان ولایت آن حضرت را عرض کردند و واجب گردانیدند بر ایشان که ایمان بیاورند و ایمان نیاوردند[2]؛ پس مراد به کلمه، ولایت آن حضرت است.

سیزدهم: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾[3] یعنی: «بسوی خدا بالا می‌رود کلمهٔ نیکو و عمل صالح بلند می‌کند کلمهٔ نیکو را، یا آنکه کلمهٔ نیکو عمل صالح را بلند می‌کند».

ابن شهرآشوب از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: حضرت اشاره به سینهٔ مبارک خود نمود و فرمود که: مراد ولایت ما اهل بیت و اقرار به امامت ماست، هرکه ولایت ما را ندارد هیچ عمل از او بالا نمی‌رود و مقبول نمی‌شود[4]. و توضیح این معنی در محل دیگر نیز شده.

۱. مجمع البیان ۳/ ۱۳۴.
۲. تفسیر قمی ۱/ ۳۱۷.
۳. سورهٔ فاطر: ۱۰.
۴. مناقب ابن شهرآشوب ۴/ ۶؛ کافی ۱/ ۴۳۰.

فصل سی و هفتم

در بیان آنکه ایشان داخلند در حرمتهای الهی

حق تعالی می‌فرماید ﴿وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُماتِ اللهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ﴾[1] یعنی: «و هرکه تعظیم کند و بزرگ شمارد حرمتهای خدا را، پس آن بهتر است از برای او نزد پروردگار او»، و حرمت در لغت امری است که رعایت آن لازم باشد و استخفاف آن روا نباشد.

و در این آیه بعضی از مفسران گفته‌اند که مناسک حج است، و بعضی گفته‌اند که کعبه است و مکه و ماه حرام و مسجد الحرام[2].

و ابن بابویه به سند صحیح از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: خدا را سه حرمت است که مثل آنها چیزی نیست: کتاب خدا که حکمت و نور خداست؛ و خانهٔ کعبه که آن را قبلهٔ مردم گردانیده است و قبول نمی‌کند نماز را از کسی که رو بغیر آن بکند و متوجه غیر آن گردد؛ و عترت پیغمبر شما[3].

و ایضاً از طریق مخالفان از ابو سعید خدری روایت کرده است که حضرت رسول ﷺ فرمود: خدا را سه حرمت است، هرکه حفظ آنها بکند خدا از برای او امور دین و دنیای او را حفظ کند، و هرکه حفظ آن حرمتها نکند خدا هیچ امر او را حفظ نکند، و آنها حرمت

---

۱. سورهٔ حج: ۳۰.

۲. مجمع البیان ۴ / ۸۲؛ تفسیر بیضاوی ۳ / ۱۴۲.

۳. معانی الاخبار ۱۱۷؛ خصال ۱۴۶.

اسلام است و حرمت من و حرمت اهل بیت من است[1].

و ایضاً از طریق ایشان از جابر انصاری روایت کرده است که گفت: شنیدم از رسول خدا ﷺ که فرمود: می‌آیند در روز قیامت سه چیز و نزد خدا شکایت می‌کنند: مصحف و مسجد و عترت من: مصحف می‌گوید: پروردگارا! مرا تحریف کردند و پاره نمودند؛ و مسجد می‌گوید: پروردگار؛ مرا معطل گذاشتند و ضایع کردند؛ و عترت می‌گوید: پروردگارا! ما را کشتند و راندند و آواره کردند. پس به دو زانو می‌نشینم از برای خصومت با مردم، پس خدا می‌فرماید که: من سزاوارترم که در این امور با مردم خصمی کنم[2].

و دیلمی از محدثان عامه در فردوس الاخبار نیز این حدیث را روایت کرده است[3].

و کلینی به سند صحیح از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: خدای عزوجل را در شهرها پنج حرمت است، حرمت رسول خدا ﷺ، و حرمت آل رسول ﷺ؛ و حرمت کتاب خدا، و حرمت کعبه، و حرمت مؤمن[4].

و ابن ماهیار به سند معتبر از حضرت امام موسی ﷺ از پدر بزرگوارش روایت نموده است در تفسیر آیهٔ ﴿وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ﴾ که: اینها سه حرمتند که رعایت همه واجب است و هرکه یکی از آنها را قطع کند شرک به خدا آورده است - اول، هتک حرمت خانهٔ کعبه که خدا محترم گردانیده است؛ دوم، معطل گردانیدن کتاب خدا و عمل کردن به غیر آن؛ سوم، قطع کردن آنچه خدا واجب گردانیده است از فرض مودّت و اطاعت ما[5].

مؤلف گوید که: از آیهٔ کریمه و احادیث معتبرهٔ خاصه و عامه ظاهر می‌شود که تعظیم رسول خدا ﷺ و ائمهٔ هدی ﷺ در حال حیات و بعد از وفات واجب است و ایضاً

---

۱. خصال ۱۴۶. و رجوع شود به احقاق الحق ۱/ ۵۱۱ و ۱۸/ ۴۴۲ و ۴۵۴ که در آن نام مصادر زیادی از عامه ذکر شده است.

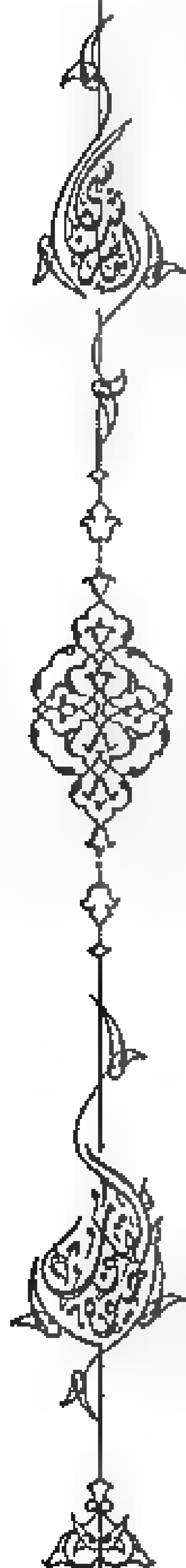
۲. خصال ۱۷۵.

۳. بحار الانوار ۲۴/ ۱۸۶.

۴. کافی ۸/ ۱۰۷.

۵. تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۳۳۶.

واجب است تعظیم هرچه منسوب به ایشان است از مشاهد مشرّفه و ضرایح مقدسهٔ ایشان و آثار ایشان و اخبار ایشان و ذرّیّهٔ ایشان که بر طریقهٔ ایشان باشد و راویان اخبار ایشان و حاملان علوم ایشان، زیراکه تعظیم اینها همه به تعظیم ایشان برمی‌گردد.



فصل سی و هشتم

در تأویل آیات عدل و معروف و احسان و قسط و میزان به ولایت ائمه ﷺ، و تأویل کفر و فسوق و عصیان و فحشاء و منکر و بغی به عداوت و ترک ولایت ایشان و آیات در این باب بسیار است

اول: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾[1] یعنی: «بدرستی که خدا امر می‌کند به عدالت و نیکوکاری و عطا کردن به خویشان و نهی می‌کند از کار زشت و ناپسندیده و ظلم، و پند می‌دهد خدا شما را شاید که شما پند گیرید».

علی بن ابراهیم گفته که: عدل، گواهی لا اله الا الله و محمد رسول الله است؛ و احسان، امیرالمؤمنین ﷺ؛ و فحشا و منکر و بغی، ابوبکر و عمر و عثمان است[2].

و در ارشاد القلوب از حضرت باقر ﷺ روایت کرده است که: عدل، شهادت توحید و رسالت است؛ و احسان، ولایت امیرالمؤمنین ﷺ و اطاعت اوست؛ و ایتاء ذی القربی، اداء حقّ حسن و حسین ﷺ است و امامان از فرزندان حسین ﷺ؛ و فحشاء و منکر و بغی، آنهایند که ستم کردند بر اهل بیت و کشتند ایشان را و منع حقّ ایشان کردند[3].

---

۱. سورهٔ نحل: ۹۰.

۲. تفسیر قمی ۱ /۳۸۸.

۳. بحار الانوار ۲۴ /۱۸۸ به نقل از ارشاد القلوب.

وعیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: عدل، شهادت توحید است؛ و احسان، شهادت رسالت است؛ و ایتاء ذی القربی آن است که هر امامی امامت را به امامی بعد از خود بدهد؛ و فحشا و منکر و بغی، ولایت ائمهٔ جور است[1].

و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که: عدل، شهادتین است؛ و احسان، ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ و فحشاء، ابوبکر؛ و منکر، عمر؛ و بغی، عثمان است[2].

و به روایت دیگر فرمود که: عدل، محمد صلی الله علیه و آله است، پس هرکه اطاعت او کند عدل کرده است؛ و احسان، علی علیه السلام است، هرکه ولایت او را اختیار کند احسان کرده است، و محسن در بهشت است؛ و ایتاء ذی القربی، رعایت قرابت ماست، خدا امر کرده است به مودّت ما و فرزندان ما، و نهی کرده مردم را از فحشاء و منکر و بغی، یعنی کسانی که بغی و ظلم کنند به ما و مردم را بسوی غیر ما خوانند[3].

و فرات بن ابراهیم از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که: عدل، رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ و احسان، امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ و ذی القربی، فاطمه علیها السلام است[4].

دوم: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لا يَقْدِرُ عَلىٰ شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلىٰ مَوْلاهُ أَيْنَما يُوَجِّهْهُ لا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلىٰ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾[5] یعنی: «خدا زده مثل دو مردی که یکی از آن دو گنگ است که قادر نیست بر چیزی و او گران است و بار است بر آقای خود، و به هر جا که او را متوجه می‌گرداند نمی‌آورد هیچ چیز را، آیا مساوی است او، و کسی که امر می‌کند به عدالت و او بست بر راه راست؟».

بعضی از مفسران گفته‌اند که خدا این مَثَل را برای بتها و خود تعالی شأنه زده است؛ و بعضی گفته‌اند که برای کافر و مؤمن زده است[6].

---

۱. تفسیر عیاشی ۲ / ۲۶۷.
۲. تفسیر عیاشی ۲ / ۲۶۸.
۳. تفسیر عیاشی ۲ / ۲۶۸.
۴. تفسیر فرات کوفی ۲۲۶.
۵. سورهٔ نحل، ۷۶.
۶. تفسیر بیضاوی ۲ / ۴۱۶.

و علی بن ابراهیم روایت نموده است که: این مثل برای امیرالمؤمنین و ائمه ﷺ و غاصبان حقّ ایشان است ـ زیرا که امیرالمؤمنین و ائمه ﷺ امر می‌کردند مردم را به عدالت در اقوال و افعال، و بر راه راست بودند و طریق حق با ایشان بود، و اولی و دومی و سایر ائمهٔ جور لال بودند از بیان حق و هدایت خلق و هیچ امر از امور خدا از ایشان متمشّی نمی‌شد ـ چگونه اینها با آنها برابر باشند؟[1] و بنابراین تأویل ممکن است که مراد از آقا، خدا باشد یا حضرت رسول ﷺ زیرا که حضرت رسول ﷺ به هر جنگی که آنها را فرستاد گریختند و هیچ امر خیری بر دست ایشان جاری نشد؛ و انطباق این تفسیر بر آیه از تفاسیر دیگر بیشتر است به جهات بسیار.

سوم: ﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كانَ مَسْئُولاً * وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلاً﴾[2] یعنی: «وفا کنید به عهد و پیمان بدرستی که از عهد سؤال خواهند کرد در قیامت، و تمام نمائید پیمانه را چون کیل نمائید و بسنجید به ترازوی درست، آن بهتر و نیکوتر است از جهت تأویل و عاقبت».

سیّد ابن طاووس از تفسیر ابن ماهیار روایت کرده است از حضرت کاظم از پدرش ﷺ که: مراد به عهد، آن عهدی است که حضرت رسول ﷺ بر مردم گرفت در مودّت ما اهل بیت و اطاعت جناب امیر ﷺ و آنکه مخالفت او نکنند و بر او پیشی نگیرند در خلافت و قطع رحم او نکنند، و خبر داد ایشان را که در قیامت سؤال خواهد کرد خدا از ایشان که با اهل بیت پیغمبر ﷺ و با کتاب خدا چه کردند؛ و مراد به قسطاس، امام است که به عدالت در میان مردم سلوک می‌کند، و حکم ائمه ﷺ میزان عدل است لهذا فرمود که «او بهتر است و تأویلش نیکوتر» یعنی او بهتر می‌داند تأویل قرآن را و او می‌داند که چگونه حکم کند در میان مردم[3]. و مؤید این است آنچه کلینی از حضرت صادق ﷺ روایت کرده

---

۱. تفسیر قمی ۱/ ۳۸۷.
۲. سورهٔ اسراء: ۳۴ و ۳۵.
۳. الیقین ۲۹۶.

است در تأویل آیهٔ ﴿وَنَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ﴾[۱] یعنی: «خواهیم گذاشت ترازوی عدالت را از برای روز قیامت» حضرت فرمود که: آن ترازو، پیغمبران و اوصیای ایشان است[۲].

چهارم: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِينَ﴾[۳] یعنی: «بگیر عفو را ـ یعنی هرچه بر ایشان آسان باشد ـ یا عفو کن از ایشان و امر کن مردم را به نیکی و اعراض کن از نادانان و متعرض ایشان مشو».

عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: مراد به عرف، ولایت ائمه علیهم السلام است[۴].

پنجم: ﴿وَلا يَزِيدُ الظّالِمِينَ إِلّا خَساراً﴾[۵] یعنی: «قرآن زیاد نمی‌کند ظالمان را مگر زیانکاری».

عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که: مراد، ظلم کنندگان به آل محمدند که حق آنها را غصب نمودند، و آیه را جبرئیل چنین آورد: «ولا یزید الظالمین آل محمد حقّهم الّا خساراً»[۶].

ششم: ﴿قُلْ إِنَّما حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَما بَطَنَ﴾[۷] یعنی: «این است و جز این نیست که حرام کرده است پروردگار من کارهای بسیار بد را، آنچه ظاهر باشد از آن و آنچه باطن باشد و پنهان».

مفسران گفته‌اند: مراد زناهای آشکار و زناهای پنهان است[۸].

---

۱. سورهٔ انبیاء: ۴۸.
۲. کافی ۱/ ۴۱۹.
۳. سورهٔ اعراف: ۱۹۹.
۴. تفسیر عیاشی ۲/ ۴۳.
۵. سورهٔ اسراء: ۸۲.
۶. تفسیر عیاشی ۲/ ۳۱۵، و در آنجا فقط ذیل روایت آمده است.
۷. سورهٔ اعراف: ۳۳.
۸. تفسیر بغوی ۲/ ۱۵۷.

وکلینی ونعمانی روایت نموده‌اند که: قرآن ظاهری و باطنی دارد، و آنچه خدا در قرآن حرام کرده ظاهرش حرام است و باطنش پیشوایان جور و دشمنان اهل‌بیت علیهم السلام اند، و جمیع آنچه خدا در قرآن حلال کرده است ظاهرش حلال و باطنش امامان حقّند[1].

هفتم: ﴿وَإِذا فَعَلُوا فاحِشَةً قالُوا وَجَدْنا عَلَيْها آباءَنا وَاللهُ أَمَرَنا بِها قُلْ إِنَّ اللهَ لا يَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللهِ ما لا تَعْلَمُونَ﴾[2] یعنی: «چون کنند کار بسیار بد را گویند: یافته‌ایم بر این کار بد پدران خود را و خدا ما را امر کرده است به آن، بگو ـ یا محمد: ـ بدرستی که خدا امر نکرده است به کار بد، آیا افترا می‌زنید به خدا آنچه را نمی‌دانید؟».

کلینی روایت نموده است که: محمد بن منصور از معنی این آیه سؤال کرده از حضرت صادق علیه السلام، حضرت فرمود که: آیا دیده‌ای کسی راکه بگوید خدا امر کرده است او را به زنا و آشامیدن شراب یا چیزی از این محرّمات؟ گفت: نه، فرمود. پس چیست آن فاحشه و عمل قبیح که ایشان دعوی می‌کردند که خدا آنها را به آن امر کرده است؟ گفت: خدا و ولیّ او بهتر می‌دانند، حضرت فرمود که: این آیه در شأن پیشوایان جور است که مخالفان دعوی می‌کنند که خدا ما را امر کرده است که متابعت ایشان بکنیم، پس خدا خبر داد که ایشان دروغ بسته‌اند بر خدا، و این متابعت را خدا فاحشه نامید زیراکه معصیتی است رسوا[3].

---

۱. کافی ۱/ ۳۷۴؛ غیبت نعمانی ۱۳۴.
۲. سورۀ اعراف: ۲۸.
۳. کافی ۱/ ۳۷۳، و در آنجا نامی از امام صادق علیه السلام نیامده است.

فصل سی و نهم

در تأویل جنب الله و وجه الله و ید الله و امثال اینها به رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و آیات در این باب بسیار است

اول: ﴿وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذابُ بَغْتَةً وَأَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ ۞ أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يا حَسْرَتى عَلى ما فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السّاخِرِينَ﴾[1] یعنی: «و پیروی کنید بهترین آنچه را فرو فرستاده شده بسوی شما از جانب پروردگار شما پیش از آنکه بیاید شما را عذاب خدا ناگهان و شما ندانسته باشید تا نشود چنین که گوید نفسی، زهی حسرت بر آنچه تقصیر کردم در جنب خدا بدرستی که بودم در دنیا از استهزاکنندگان» یعنی به دین خدا و پیغمبر خدا و آنها که به ایشان ایمان آورده بودند.

و «جَنْب» در لغت به معنی پهلو است و در اینجا مجاز است؛ و اکثر مفسران گفته‌اند مراد تقصیر در طاعت خداست یا قرب خدا[2].

و در احادیث بسیار وارد شده است که، جنب خدا، کنایه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و اطاعت و ولایت ایشان است، چنانکه علی بن ابراهیم در تفسیر این دو آیه

1. سورهٔ زمر: ۵۵ و ۵۶.

2. تفسیر بیضاوی ۴/ ۴۱؛ تفسیر بغوی ۴/ ۸۵.

گفته است که: «آنچه فرستاده شده بسوی شما» یعنی قرآن و بهتر آنها که در قرآن آمده است ولایت امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام است ـ چنانچه مراد از جنب الله امام است ـ و حضرت صادق علیه السلام فرمود: مائیم جنب الله[۱].

و شیخ طبرسی در احتجاج از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که: شخصی از تأویل آیات مشکلهٔ قرآنی از آن حضرت سؤال کرد و از جملهٔ آنها از این آیه سؤال کرد، حضرت فرمود که: مراد از جنب الله، برگزیدگان و دوستان خدایند و خواسته است برای ایشان در قرآن حجتی قرار دهد برای قرب منزلت خلیفهٔ خدا، نمی‌بینی می‌گویند: فلان شخص در پهلوی فلان می‌نشیند؟ یعنی مقرّب است نزد او، پس این رمزی است در قرآن برای بیان قرب ایشان نزد حق تعالی و از برای این بعنوان رمز فرموده که حجتهای خدا و دوستان او بفهمند و دشمنان ایشان تحریف نکنند و از قرآن بیرون ننمایند چنانکه آیات دیگر را بیرون کردند، و خدا کور کرده دیده‌های دل ایشان را که اینها را نمی‌فهمند[۲].

و در خصال ایضاً از آن حضرت روایت کرده است که فرمود: مائیم خزینه داران دین خدا و چراغهای علم خدا، هر امام از ما که از دنیا می‌رود دیگری بعد از او برای مردم ظاهر می‌گردد، گمراه نمی‌شود کسی که متابعت ما کند، و هدایت نمی‌یابد کسی که انکار ما کند، و نجات نمی‌یابد کسی که دشمنان ما را بر ما یاری کند، و یاری کرده نمی‌شود کسی که به ما ستم کند، پس از ما جدا مشوید از برای طمع دنیا و متاع آن که بزودی از شما زایل می‌گردد، بدرستی که کسی که اختیار کند دنیا را بر آخرت و دنیا را بر ما حسرت او در قیامت عظیم خواهد بود؛ پس حضرت این آیه را خواندند[۳].

و کلینی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر این آیه فرمود که: جنب الله، جناب امیر علیه السلام است و اوصیای بعد از او و در آن مکان رفیعی که ایشان

---

۱. تفسیر قمی ۲ / ۲۵۰.
۲. احتجاج ۱ / ۵۹۵.
۳. خصال ۶۳۶.

دارند تا آخر ایشان[۱].

و ایضاً روایت کرده است که جناب امیر علیه السلام فرمود که: منم عین الله و منم ید الله و منم جنب الله و منم باب الله[۲].

و ابن شهرآشوب از ابو ذر رضی الله عنه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: ای ابو ذر! دشمن علی را می‌آورند در قیامت کور و گنگ و در ظلمات قیامت می‌افتند و بر نمی‌خیزد و فریاد می‌کند: ﴿یا حَسْرَتیٰ عَلیٰ ما فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللهِ﴾ و در گردنش طوقی از آتش خواهد بود[۳].

و عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مائیم جنب الله[۴].

و در بصائر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: علی علیه السلام جنب الله است[۵].

و ابن ماهیار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: مائیم جنب الله، خدا ما را از نور خود خلق کرده لهذا چون کافران را به جهنم می‌برند می‌گویند: ﴿یا حَسْرَتیٰ عَلیٰ ما فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللهِ﴾ یعنی: «ای حسرت بر آنکه تقصیر کردم در ولایت محمد صلی الله علیه و آله و آل او علیهم السلام»[۶].

و در معاني الاخبار و توحید به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیر علیه السلام در خطبهٔ خود فرمود: منم هدایت کننده، منم هدایت یافته، منم پدر یتیمان و مسکینان و شوهر بیوه زنان و منم پناه هر ضعیفی و محلّ ایمنی هر خایفی و منم کشانندهٔ مؤمنان بسوی بهشت و منم حبل الله المتین و منم عروة الوثقی و منم کلمهٔ تقوی و منم چشم خدا و زبان راستگوی خدا و دست خدا و جنب خدا که حق تعالی می‌فرماید

---

۱. کافی ۱/ ۱۴۵؛ بصائر الدرجات ۶۴
۲. کافی ۱/ ۱۴۵؛ بصائر الدرجات ۶۱.
۳. مناقب ابن شهرآشوب ۳/ ۲۱۶.
۴. مجمع البیان ۴/ ۵۰۵ به نقل از عیاشی.
۵. بصائر الدرجات ۶۲.
۶. تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۵۲۰.

﴿يا حَسْرَتىٰ عَلىٰ ما فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللّٰهِ﴾ و منم دست خدا که بر سر بندگان خود پهن کرده به رحمت و مغفرت و منم درگاه حطّهٔ این امّت، هرکه مرا و حقّ مرا بشناسد پروردگار خود را شناخته زیراکه من وصیّ پیغمبر اویم در زمین او و حجت خدایم بـر خـلق او، انکـار نمی‌کند این را مگر کسی که گفتهٔ خدا و رسول را رد کند[1].

و به سند معتبر دیگر در توحید از آن حضرت روایت کرده است که حضرت امیر علیه السلام فرمود که: منم علم خدا و منم دل دانای خدا و دیدهٔ بینای خدا و زبان گویای خدا [و منم عین الله][2] و منم جنب الله و منم ید الله[3].

و احادیث از این نوع بسیار است بعضی گذشت و بعضی خواهد آمد.

دوم: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾[4] یعنی: «همه چیز هالک و فانی است مگر وجه خدا»؛ اکثر مفسران گفته‌اند، مراد از وجه خدا، ذات خداست؛ و گفته‌اند: همه چیز پیش از قیامت فانی می‌شود و باز برمی‌گردد[5]، و بعضی گفته‌اند: مراد دین خداست یا عبادتی که از برای خدا کنند[6].

و ابن بابویه در توحید از ابن[7] خـیثمه روایت کـرده است کـه گـفت: از حـضرت صادق علیه السلام پرسیدیم از تفسیر این آیه، فرمود که: وجه خدا، دین خـداست، و حـضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت امیر علیه السلام دین خدا و وجه خدا و عین خدا بودند در میان بندگان خدا که اعمال آنها را به نور خدائی مشاهده می‌کردند، و زبان خدا بودند که خدا به سبب ایشان سخن می‌گفت و علوم خدا را به خلق می‌رسانیدند، و دست خدا بودند یعنی رحمت خدا بودند بر خلق او، و مائیم وجه خدا که بندگان به جهت ما به خدا می‌توانند رسید و تا خدا

۱. معاني الاخبار ۱۷؛ توحید ۱۶۴ـ۱۶۵.
۲. این عبارت از مصدر اضافه شد.
۳. توحید ۱۶۴.
۴. سورهٔ قصص: ۸۸.
۵. مجمع البیان ۲۶۹/۴.
۶. تفسیر قرطبی ۳۲۲/۱۳.
۷. در مصدر کلمهٔ «ابن» ندارد.

می‌خواهد که احوال خلایق را منظم نماید ما را در میان آنها وامی‌گذارد، و چون خواهد که آنها را عذاب بنماید و در ایشان خیری نمی‌بیند ما را از میان آنها بیرون می‌برد پس آنچه خواهد از عذاب بر ایشان می‌فرستد[۱].

و ایضاً به سند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که: بدرستی که خداوند عزیز خلق کرد ما را پس نیکو کرد خلق ما را و صورت بخشید ما را پس نیکو آفرید صورت ما را و گردانید ما را دیده و دیدبان خود در میان بندگان، و زبان گویای خود در میان خلق خود، و دست گشادهٔ خود بر بندگان خود، و روی خدا که هرکه قرب خدا را خواهد از جهت ایشان باید بسوی خدا برود، و باب خدا که مردم را بر او دلالت می‌کند، و خزینه داران خدا در آسمان خدا و در زمین خدا، به برکت ما بارور می‌شوند درختان و به کمال می‌رسند میوه‌ها و جاری می‌شوند نهرها، و به برکت ما باران از آسمان می‌بارد و گیاههای زمین می‌روید، و به عبادت ما خدا عبادت کرده می‌شود، اگر ما نبودیم خدا عبادت کرده نمی‌شد[۲]، یعنی ما طریق بندگی خدا را به خلق تعلیم کردیم یا آنکه عبادت کاملهٔ خدا از غیر ما به عمل نمی‌آید یا آنکه ولایت ما شرط قبول عبادت است، اگر ولایت ما نباشد هیچ عبادتی مقبول نمی‌گردد.

و ابن شهرآشوب و دیگران به سندهای بسیار از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده‌اند در تفسیر این آیه که: مائیم وجه خدا که از جانب ما بسوی خدا باید رفت[۳].

و ابن ماهیار و صفار روایت کرده‌اند که: سلام بن مستیر از حضرت باقر علیه السلام از تفسیر این آیه پرسید، حضرت فرمود: بخدا سوگند که مائیم وجه الله که تا روز قیامت هستیم و برطرف نمی‌شویم و خدا امر کرده مردم را به اطاعت ما و ولایت ما، و هریک از ما که از دنیا می‌رود البته دیگری از ما قیام می‌نماید به امر امامت تا روز قیامت[۴].

---

۱. توحید ۱۵۱.

۲. توحید ۱۵۱.

۳. مناقب ابن شهرآشوب ۲ / ۲۲۴؛ بصائر الدرجات ۶۵.

۴. تأویل الآیات الظاهرة ۱ / ۴۲۵ـ۴۲۶؛ بصائر الدرجات ۶۵.

و به روایت صفار: فرمود که: هلاک نمی‌شود در قیامت کسی که به اطاعت ما و اعتقاد به امامت ما بیاید[۱].

و علی بن ابراهیم به سند موثق از حضرت باقر ﷺ روایت کرده است که در تفسیر آیه فرمود: آیا مردم گمان می‌کنند که مراد آن است که همه چیز فانی می‌شود و روی خدا باقی می‌ماند؟ خدا از آن عظیمتر است که او را به صفت مخلوقات او وصف کنند و او را مثل دیگران روئی بوده باشد. ولیکن معنی آیه آن است که همه چیز هالک و باطل است مگر دین خدا. و دین خدا برپا است و مائیم آن وجهی که دین خدا و معرفت او را و عبادت او را از ما باید فراگیرند. و تا خدا را به بندگان حاجتی هست یعنی ایشان را قابل عبادت و معرفت خود می‌داند ما را در میان ایشان می‌گذارد. و چون خدا در بندگان خیری نداند ما را بالا می‌برد بسوی مرحمت و کرامت خود و آنچه خواهد نسبت به ما بعمل می‌آورد[۲].

و ابن بابویه و کلینی روایت کرده‌اند از حضرت باقر ﷺ که: مائیم مثانی که خدا به پیغمبر ما داده است، و مائیم وجه الله که در زمین در میان شما می‌گردیم. شناخت ما را هرکه شناخت، و هرکه نشناخت مرگ در پیش اوست، او بعد از مرگ خواهد شناخت، و آن شناختن فایده به او نخواهد کرد[۳].

سوم: ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ * وَيَبْقىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُوالجَلالِ وَالاِكْرامِ﴾[۴] یعنی: «آنچه بر روی زمین است فانی می‌شود و در معرض فنا است، و باقی می‌ماند وجه پروردگار تو که صاحب بزرگواری و مکرمت است»؛ اکثر مفسران گفته‌اند که: وجه خدا، ذات مقدس اوست[۵].

و علی بن ابراهیم گفته است که: مراد دین خداست، و حضرت علی بن الحسین ﷺ

---

۱. بصائر الدرجات ۶۵.
۲. تفسیر قمی ۲/۱۴۷؛ بصائر الدرجات ۶۵.
۳. توحید ۱۵۰؛ کافی ۱/۱۴۳؛ بصائر الدرجات ۶۵.
۴. سورهٔ رحمن: ۲۶ و ۲۷.
۵. تفسیر کشاف ۴/۴۴۶؛ تفسیر قرطبی ۱۷/۱۶۵؛ تفسیر بیضاوی ۴/۲۲۴.

فرمود که: مائیم وجه خداکه بسوی خدا از جهت ما باید آمد[1].

و به سندمعتبر از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی ﴿تَبارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الجَلالِ وَالإِكْرامِ﴾[2] یعنی: «با برکت است نام پروردگار تو که صاحب جلال واکرام است»، حضرت فرمود: مائیم جلال وکرامت خداکه گرامی داشته است بندگان را به آنکه اطاعت ما را بر ایشان واجب گردانیده[3].

مؤلف گوید که: قرآن مجید به لغت عرب نازل شده است و مدار عرب بر مجازات و استعارات است، وکلامی راکه از استعاره و تشبیه و مجاز خالی باشد فصیح و بلیغ نمی‌دانند، و رسول خدا ﷺ و ائمهٔ هدی ﷺ نیز بر این وتیره سخن می‌فرمودند و مدار فصحای عجم نیز بر این است چنانکه می‌گویند. فلان‌کس را روئی هست نزد مردم، و وجه را بر جهت اطلاق می‌کنند و دست را بر نعمت، و شایع است که عرب می‌گویند: فلان‌کس را بر فلان یدی هست و بر قدرت اطلاق می‌کنند، و می‌گویند: فلان مرد دستی بهم رسانیده.

پس ائمهٔ ما ﷺ وجه الله‌اند یعنی ایشان راگرامی داشته چنانکه رو گرامی ترین اعضاء است؛ و ایضاً هرکه به جانب کسی می‌رود از جهت روی او می‌رود و هرکه خواهد راه خدا و قرب او را باید بسوی ایشان بیاید؛ و ایضاً ایشان جهتی‌اند که خدا امر کرده مردم راکه به این جهت بروند و همه چیز هالک و باطل است مگر دین و طریقهٔ ایشان و اطاعت ایشان؛ و «عین» به معنی دیده و به معنی جاسوس و به معنی برگزیدهٔ هر چیز آمده، و عین خدا ایشانند یعنی ناظر وگواهند بر مردم، و چنانکه آدمی به دیده نظر می‌کند و بر احوال مردم مطّلع می‌شود خدا ایشان را به بندگان موکّل گردانیده که بر احوال ایشان مطّلع باشند و دیده باشند از جانب خدا بر ایشان و برگزیدهٔ خلقند.

چنانکه ابن اثیر که از علمای عامه است نقل کرده که: مردی در طواف نظر می‌کرد به

---

1. تفسیر قمی ۲ / ۳۴۵.
2. سورهٔ رحمن: ۷۸.
3. تفسیر قمی ۲ / ۳۴۶؛ بصائر الدرجات ۳۱۲.

زنان مسلمانان، حضرت امیر ﷺ سیلی بر روی او زد، او به نزد عمر آمد و از آن حضرت شکایت کرد، عمر گفت: به حق زده تو را عینی از عیون خدا؛ ابن اثیر گفته: یعنی مخصوصی از مخصوصان خدا و دوستی از دوستان خدا[1].

و ایضاً ایشان ﷺ یدالله‌اند یعنی نعمت و رحمت الهی‌اند برای بندگان یا مظهر قدرت خدایند؛ و جنب‌الله به اعتبار آنکه جنبی‌اند که خدا امر کرده خلق را که به جانب ایشان بروند یا مقرّبترین خلقند نزد خدا، یا آنکه هرکه قرب الهی را خواهد باید که قرب و اطاعت ایشان را اختیار کند.

و کفعمی از امام محمد باقر ﷺ روایت نموده است که: معنی جنب‌الله آن است که هیچکس نزدیکتر نیست بسوی خدا از پیغمبر او، و هیچکس مقرّبتر نیست بسوی پیغمبر خدا از وصیّ او، پس او در قرب خدا به‌منزلهٔ کسی است که در پهلوی کسی باشد همچنان که فرموده ﴿یا حَسْرَتی عَلیٰ ما فَرَّطْتُ فی جَنْبِ اللّهِ﴾ یعنی در ولایت دوستان خدا.

و فرمود که: ائمه ﷺ را باب‌الله می‌گویند، زیرا که خدا به سبب تقدس ذات اقدس او از خلق پنهان گردیده و پیغمبر خود و اوصیای بعد از او را برای خلق ظاهر گردانیده و علم خود را به ایشان تفویض کرده، که هرچه مردم را به آن احتیاج باشد از معرفت خدا و احکام و اوامر و نواهی او از ایشان اخذ کنند، پس ایشان به‌منزلهٔ درگاه خدا و دربان اویند، و چون حضرت رسول ﷺ جمیع علوم و حکمتها را به امیرالمؤمنین ﷺ تعلیم کرد و فرمود که: من مدینه و شهرستان علمم و علی درگاه آن است و واجب گردانید خدا بر خلق که تذلّل و انقیاد و استکانت کنند برای علی ﷺ به آنکه فرمود در قصهٔ بنی اسرائیل که: داخل درگاه شوید از روی سجود و خضوع و تعظیم و بگوئید که: حطّ کن گناهان ما را تا بیامرزیم گناهان شما را و بزودی زیادتیهای ثواب خواهیم داد نیکوکاران را، و حضرت رسول ﷺ فرمود که: اهل‌بیت من به‌منزلهٔ باب حطّهٔ بنی اسرائیلند در این امّت، پس در این آیه اشاره شده به تعظیم اهل‌بیت ﷺ و تذلّل نزد ایشان.

---

۱. النهایة ۳۳۲/۳.

و فرمود که: مراد به محسنین و نیکوکاران آنهایند که شک نمی‌کنند در فضیلت آن درگاه و علوّ قدر آن، و در جای دیگر خدا فرموده ﴿وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾[1] یعنی: «بیائید بسوی خانه‌ها از جانب درهای آنها» و درهای آنها ائمه علیهم السلام هستند که خانه‌های علمند و معدنهای حکمتند و ایشانند ابواب خدا و وسیله‌های مردم بسوی خدا و دعوت کنندگان مردم بسوی بهشت و راهنمایان بسوی بهشت تا روز قیامت[2].

---

۱. سورهٔ بقره: ۱۸۹.

۲. مصباح کفعمی، حاشیه ص ۴۷۸، و روایت در آنجا از امام صدق علیه السلام می‌باشد.

فصل چهلم

در آنکه ائمه ﷺ خانه‌های علمند و معدن حکمتهایند، و شیعیان ایشان محل رحمت الهی‌اند، و آنکه ایشانند حزب الله و بقیة الله‌اند و محل علوم انبیاء و آیات در این مضامین بسیار است

اول: ﴿وَلَوْ شاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النّاسَ أُمَّةً واحِدَةً وَلا يَزالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذٰلِكَ خَلَقَهُمْ﴾[1] یعنی: «اگر می‌خواست پروردگار تو هرآینه می‌گردانید مردم را امّت واحده یعنی بر یک دین و مذهب و پیوسته ایشان خواهند بود مختلف در طریقه و مذهب مگر آن که را رحم کند پروردگار تو، و از برای این آفرید ایشان را»؛ و بدان که خلاف است که اسم اشاره در «ذلك» راجع است به اختلاف، یعنی آنها را از برای اختلاف آفرید، یا به «رحم» یعنی ایشان را از برای رحم کردن آفرید، و قول اخیر انسب است به مذهب امامیه و سایر فرق عدلیه، و احادیث معتبره نیز بر این دلالت دارد[2].

چنانچه علی بن ابراهیم از حضرت باقر ﷺ روایت کرده است که: یعنی پیوسته ایشان مختلف خواهند بود در دین مگر آن که را رحم کند پروردگار تو، یعنی آل محمد ﷺ و شیعیان و اتباع ایشان؛ ﴿وَلِذٰلِكَ خَلَقَهُمْ﴾ یعنی: خدا ائمه و شیعیان را از اهل رحمت

---

۱. سورهٔ هود: ۱۱۸ و ۱۱۹.

۲. کافی ۱/۴۲۹.

خلق کرده که در دین خدا اختلاف نمی‌کنند[۱].

و عیاشی روایت کرده است که: مردی از امام زین العابدین علیه السلام از تفسیر این آیه سؤال کرد، حضرت فرمود: آنها که اختلاف می‌کنند، مرد آنهایند که مخالف مایند از این امّت و همهٔ ایشان با یکدیگر اختلاف کرده‌اند در دین؛ و آنها که خدا بر ایشان رحم کرده، دوستان مایند از مؤمنان و خدا ایشان را از طینت ما خلق کرده، مگر نشنیده‌ای قول حضرت ابراهیم علیه السلام را که ﴿رَبِّ اجْعَلْ هٰذا بَلَداً آمِناً وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ﴾[۲] یعنی: «پروردگارا! بگردان این بلد را ـ یعنی مکه را ـ شهری محلّ ایمنی و روزی ده اهلش را از میوه‌ها هرکه ایمان بیاورد از ایشان به خدا و روز قیامت» حضرت فرمود که: مراد مائیم و دوستان او و شیعیان او و شیعیان وصیّ او، ﴿قالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلاً ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلىٰ عَذابِ النّارِ﴾[۳] یعنی: «فرمود که: هرکه کافر باشد پس او را متمتّع می‌گردانم اندکی در دنیا پس مضطر می‌گردانم او را بسوی عذاب جهنم»، حضرت فرمود که: مراد به کافران، کسی است که انکار وصیّ حضرت ابراهیم کرد و متابعت وصیّ او نکرد از امّت، و بخدا سوگند که حال این امّت نیز چنین است[۴]، یعنی آنها که متابعت وصیّ او نکردند کافر شدند و آنها که متابعت وصیّ پیغمبر کردند نجات می‌یابند و داخل مؤمنانند و چند روزی به برکت آن حضرت از نعمتهای دنیا بهره‌مند می‌شوند و بازگشت ایشان در آخرت بسوی آتش است.

و در توحید از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تفسیر ﴿وَلِذٰلِكَ خَلَقَهُمْ﴾ یعنی: خلق کرد ایشان را برای آنکه بکنند کاری که به آن مستوجب رحمت خدا گردند، پس ایشان را رحم کند[۵].

---

۱. تفسیر قمی ۱/ ۳۳۸.
۲. سورهٔ بقره، ۱۲۶.
۳. سورهٔ بقره، ۱۲۶.
۴. تفسیر عیاشی ۲/ ۱۶۴.
۵. توحید ۴۰۳.

دوم: ﴿إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ * يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ * إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ﴾(۱) یعنی: «بدرستی که روز فصل ـ یعنی قیامت که نیک و بد از هم جدا می‌شوند ـ وعده‌گاه کافران است همه، روزی که کفایت نمی‌کند دوستی از دوستی هیچ چیز را و نه ایشان یاری کرده می‌شوند مگر کسی که رحم کند خدا او را».

کلینی و ابن ماهیار روایت کرده‌اند از زید شحام که گفت: در سفری در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم در شب جمعه فرمود که: قرآن بخوان که امشب شب قرآن است، خواندم تا به این آیه رسیدم، فرمود که: سنّیانند که دوست ایشان و امام ایشان نفعی به ایشان نمی‌تواند رسانید، و آنکه خدا استثنا کرده که مگر کسی که خدا رحم کند او را، مائیم، و شفاعت ما به شیعیان می‌رسد و ولایت ما به ایشان نفع می‌رساند(۲).

و ابن ماهیار به سند دیگر از آن حضرت روایت کرده است که: مائیم اهل رحمت خدا(۳).

سوم: ﴿بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾(۴) یعنی: حضرت شعیب علیه السلام به قوم خود گفت: «بقیه‌ای که خدا در میان شما گذشته بهتر است از برای شما اگر باشید مؤمنان»، و مفسران را در «بقیه» اقوال بسیار هست: بعضی گفته‌اند روزیِ حلالی است که از ترک ترازوی دزدی و کیل دزدی باقی می‌ماند؛ یا باقی گذاشتن خدا نعمت خود را برای شما؛ یا ثواب باقی آخرت(۵).

و در احادیث بسیار از ائمهٔ اطهار علیهم السلام منقول است که: مراد، انبیاء و اولیاء هستند که خدا ایشان را در زمین گذاشته برای هدایت خلق، یا اوصیای پیغمبرانند که خدا بعد از فوت پیغمبران در میان امّت گذشته و عمدهٔ آنها حضرت صاحب الامر علیه السلام است.

---

۱. سورهٔ دخان: ۴۰ـ۴۲.

۲. کافی ۱/ ۴۲۳؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۵۷۴.

۳. تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۵۷۴ـ۵۷۵.

۴. سورهٔ هود: ۸۶.

۵. مجمع البیان ۳/ ۱۸۷؛ تفسیر بغوی ۲/ ۳۹۸؛ تفسیر فخر رازی ۱۸/ ۴۲.

چنانکه کلینی به سند معتبر روایت کرده است که: چون هشام بن عبدالملک امام محمد باقر ﷺ را به شام برد، چون به در خانهٔ هشام رسید آن ملعون به اصحاب خود گفت از بنی‌امیّه و غیر ایشان که: چون من ساکت شوم از سخن گفتن با او هریک از شما او را سرزنش و مذمّت کنید، پس امر کرد که آن حضرت را داخل کردند، چون حضرت داخل شد اشاره کرد بسوی جمیع اهل مجلس و بر همه یک مرتبه سلام کرد و نشست، پس خشم آن ملعون بر آن حضرت زیاد شد که بر او بخصوص سلام به خلافت نکرد و بی‌رخصت در مجلس او نشست، و شروع کرد آن ملعون به مذمّت آن حضرت و در میان سخنان بسیار گفت: ای محمد بن علی! پیوسته مردی از شما شقّ عصای مسلمانان می‌کند، یعنی جمعیت آنها را پراکنده می‌کند، و مردم را بسوی خود می‌خواند و دعوی امامت می‌کند از روی سفاهت و بیخردی و کمی علم، و آنچه لایق خودش بود گفت، پس چون ساکت شد هریک از آن ملاعین آنچه خواستند گفتند، و چون همه ساکت شدند حضرت برخاست و فرمود: ایها الناس! چه خیال کرده‌اید و این چه راه ضلالت است که می‌پوئید و شیطان شما را به کجا می‌برد؟ و به برکت ما خدا هدایت کرد اول شما را و به دولت ما ختم خواهد کرد آخر شما را، و اگر از برای شما پادشاهی کمی بزودی میسر شده ما را پادشاهی عظیمی خواهد بود در آخر و بعد از دولت ما دولتی نخواهد بود زیرا که مائیم اهل عاقبت نیکو، چنانکه حق تعالی می‌فرماید ﴿وَالعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾[1] یعنی: «عاقبت نیکو از برای پرهیزکاران است».

پس آن ملعون امر کرد که حضرت را به زندان بردند، و در اندک وقتی جمیع اهل زندان محبت و ولایت آن حضرت را اختیار کردند، پس زندانبان به نزد هشام آمد و گفت: من می‌ترسم که اگر چند روز دیگر این مرد در این شهر باشد اهل شام همه معتقد او گردند و نگذارند تو بر این مسند بنشینی، پس آن ملعون امر کرد که آن حضرت و اصحابش را به تعجیل ببرند بسوی مدینه و تأکید کرد که در عرض راه مردم بازار از برای ایشان بیرون

۱. سورهٔ اعراف: ۱۲۷؛ سورهٔ قصص: ۸۳.

نیاورند و چیزی به ایشان نفروشند و نگذارند که کسی خوردنی و آشامیدنی به ایشان بدهد و ایشان را سه روز به تعجیل آوردند و خوردنی و آشامیدنی به ایشان ندادند تا به شهر «مَدْیَنْ» که شهر شعیب است رسیدند و اهل مدین نیز درِ دروازه را به روی ایشان بستند و چیزی برای ایشان بیرون نیاوردند و اصحاب آن حضرت از گرسنگی و تشنگی بی طاقت شدند و هر چند مبالغه کردند اهل شهر در نگشودند، حضرت چون این حالت را مشاهده نمود بر کوه بلندی که بر آن شهر مشرف بود بالا رفت و به آواز بلند نداکرد چنانکه آن شهر بلرزید و فرمود که: ای اهل شهری که ظالم و ستمکارند اهل آن! منم بقیة خدا وحق تعالی از پیغمبر شما در قرآن ذکر کرده که ﴿بَقِيَّةُ اللهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَما أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ﴾، مرد پیری در آن شهر بود چون این ندا را شنید به نزد قوم خود آمد و گفت. بخدا سوگند که این همان دعوت پیغمبر شما شعیب ﷺ است، اگر بازار برای این مرد بیرون نبرید خدا بزودی شما را به عذاب خود می‌گیرد از بالای سر شما و از زیر پای شما، این مرتبه شما باور کنید سخن مرا و اطاعت من بکنید و بعد از این هرگز نکنید که من ناصح و خیرخواه خواهم بود از برای شما، پس مبادرت کردند در بازارها و آذوقه‌های بسیار بیرون آوردند. چون این خبر به هشام لعین رسید فرستاد آن مرد پیر را برد و کسی ندانست که چه بر سر او آمد[۱].

و این حدیث با معجزات بسیار و قصه‌های طولانی بعد از این در احوال آن حضرت خواهد آمد انشاء الله، و در احوال ولادت امام رضا ﷺ انشاء الله خواهد آمد که چون آن حضرت متولد شد حضرت امام موسی ﷺ او را در بر گرفت و اذان و اقامه در گوشهایش گفت و کامش را به آب فرات برداشت، پس به نجمه مادر آن حضرت داد و گفت: بگیر که این بقیة خداست در زمین[۲].

و ایضاً به سند معتبر از احمد بن اسحاق منقول است که: حضرت امام حسن

---

۱. کافی ۱/۴۷۱؛ وقسمتی از این روایت در مناقب ابن شهرآشوب ۴/۲۰۵ آمده است.

۲. عیون اخبار الرضا ۱/۲۰.

عسکری ﷺ روزی بیرون آمد و طفلی بر دوشش بود مانند ماه شب چهارده در جثهٔ طفل سه ساله و فرمود که: این فرزند من است و همنام حضرت رسول ﷺ، پس آن طفل به زبان عربی فصیح گفت: منم بقیة الله در زمین و انتقام کشنده از دشمنان خدا[۱].

و ایضاً از حضرت امام محمد باقر ﷺ منقول است که: چون حضرت صاحب الامر ﷺ ظاهر شود اول سخنی که می‌گوید همین آیه را می‌خواند ﴿بَقِيَّتُ اللهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ پس می‌گوید: منم بقیهٔ خدا و حجت خدا و خلیفهٔ خدا بر شما، و هرکه به آن حضرت سلام کند خواهد گفت که: «السَّلامُ عَلَيْكَ يا بَقِيَّةَ اللهِ فِي أَرْضِهِ»[۲].

و ابن شهرآشوب از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: مائیم کعبهٔ خدا و مائیم قبلهٔ خدا و مائیم بقیهٔ خدا[۳].

و در کافی به سند معتبر روایت کرده است که: شخصی از حضرت صادق ﷺ پرسید که: آیا وقتی که سلام به حضرت قائم ﷺ کنند او را امیرالمؤمنین می‌گویند؟ فرمود که: نه، این اسمی است که خدا حضرت امیر ﷺ را به آن مسمّی ساخته و پیش از او کسی به این نام مسمّی نشده و بعد از او کسی این نام را بر خود نمی‌گذارد مگر کافری. راوی گفت: فدای تو شوم پس بر او چگونه سلام می‌کنند؟ فرمود که: می‌گویند: «السَّلامُ عَلَيْكَ يا بَقِيَّةَ اللهِ»، پس حضرت این آیه را خواند[۴].

چهارم: ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الغالِبُونَ﴾[۵] یعنی: «کسی که ولیّ خود قرار دهد خدا و رسول او را و آنها که ایمان آوردند ـ یعنی ائمهٔ معصومین ﷺ به قرینهٔ آیهٔ سابقه که به اتفاق در شأن امیرالمؤمنین ﷺ است ـ پس بدرستی که حزب خدا یعنی لشکر خدا غالبوند». و حضرت امیرالمؤمنین ﷺ فرمود که:

---

۱. کمال الدین ۳۸۴.
۲. کمال الدین ۳۳۰ ـ ۳۳۱.
۳. مناقب ابن شهرآشوب ۱۲۳/۲، و در آنجا عبارت «و مائیم بقیهٔ خدا» نیامده است.
۴. کافی ۴۱۱/۱.
۵. سورهٔ مائده: ۵۶.

مراد به آنها که ایمان آوردند آنهایند که امین خدایند از اوصیای پیغمبر در هر عصری[۱].

و در توحید از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: رسول خدا ﷺ می‌آید در قیامت و چنگ زده به نور پروردگارش و ما چنگ زده‌ایم به نور پیغمبر خود و شیعیان ما چنگ زده‌اند به نور ما. و شیعیان ما حزب خدایند و حزب خدا غالبونند ـ و مراد به نور خدا، دین خداست ـ و شیعیان ما در قیامت به دین ما متمسّکند[۲].

و حق تعالی در جای دیگر فرموده در وصف منافقان ﴿أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ ۚ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾[۳] یعنی: «ایشان لشکرها و یاوران شیطانند و بدرستی که یاوران شیطان، ایشان زیانکارانند».

پس در وصف مؤمنان گفته است ﴿أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ ۚ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾[۴] یعنی «این جماعت لشکرهای خدایند و بدرستی که لشکرهای خدا ایشانند رستگاران».

و حافظ ابو نعیم از محدّثان عامه روایت کرده است از حضرت امیرالمؤمنین ﷺ که سلمان فارسی ﷺ می‌گفت: هر وقت من نزد حضرت رسول ﷺ می‌آمدم دست می‌زد بر دوش من و می‌فرمود: این و گروهش از جملهٔ رستگارانند[۵]. یعنی مطلق شیعیان که در تشیع تابع سلمان شده‌اند، یا عجمانی که محبت و موالات اهل‌بیت ﷺ را اختیار خواهند کرد، و این ظاهرتر است.

پنجم: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ ائْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَٰذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾[۶] یعنی:

---

۱. احتجاج ۱ / ۵۸۲.

۲. توحید ۱۶۶.

۳. سورهٔ مجادله: ۱۹.

۴. سورهٔ مجادله: ۲۲.

۵. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۶۷۶ به نقل از ابو نعیم؛ همچنین رجوع شود به تفسیر حبری ۳۳۲؛ شواهد التنزیل ۱ / ۸۸ ـ ۹۲؛ ترجمة الامام علی من تاریخ ابن عساکر ۲ / ۳۴۷.

۶. سورهٔ احقاف: ۴.

«بگو ـ یا محمد به مشرکان بت پرست: ـ خبر دهید ما را از آنچه را می‌خوانید آنها را از غیر خدا بنمائید به من که چه چیز آفریده‌اند در زمین یا ایشان را شرکتی هست در آفریدن و تدبیر آسمانها، بیاورید مرا کتابی از پیش از این یا آثاره یعنی بقیه‌ای از علم اگر هستید راستگویان»؛ مفسران گفته‌اند: آثاره از علم بقیهٔ علومی است که نقل کنند از گذشتگان(۱).

و کلینی و صفار و دیگران از حضرت باقر ﷺ روایت کرده‌اند که: مراد به کتاب، تورات و انجیل است، و آثارهٔ علم، علوم اوصیای پیغمبران است(۲).

و از حضرت صادق ﷺ منقول است که: کتاب جفر و مصحف فاطمه ﷺ داخل در آثارهٔ علم است(۳).

---

۱. مجمع البیان ۵ / ۸۲؛ تفسیر بغوی ۴ / ۱۶۳؛ تفسیر کشاف ۴ / ۲۹۵.

۲. کافی ۱ / ۴۲۶؛ بصائر الدرجات ۵۱۶، و در آنجا قسمتی از روایت آمده است.

۳. کافی ۱ / ۲۴۱؛ بصائر الدرجات ۱۵۷ ـ ۱۵۸.

فصل چهل و یکم

در بیان آیاتی که در محبت ملائکه نسبت به ایشان و شیعیان ایشان نازل شده

حق تعالی می‌فرماید ﴿ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ * رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادَوْنَ لَمَقْتُ اللهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ ﴾[1] یعنی: «آنها که برمی‌دارند عرش را و آنها که بر دور عرشند تنزیه و تسبیح می‌گویند پروردگار خود را و به حمد او مشغولند و ایمان دارند به او و طلب آمرزش می‌کنند برای آنها که ایمان آورده‌اند، می‌گویند: پروردگارا! فرا گرفته‌ای همه چیز را به رحمت و علم پس بیامرز آنها را که توبه کرده‌اند و پیروی نموده‌اند راه تو را و نگاه‌دار ایشان را از عذاب جهنم، ای پروردگار ما! و داخل گردان ایشان را در بهشتهای جاوید که وعده داده‌ای ایشان را و هرکه شایسته است از پدران ایشان و زنان ایشان و فرزندان ایشان بدرستی که توئی غالب و دانا، و نگاه‌دار ایشان را از سیئات یعنی بدیها، و هرکه را تو نگاه‌داری از بدیها در آن روز پس بتحقیق که رحم کرده‌ای بر او و آن

---

۱. سورهٔ غافر: ۷ـ۱۰.

است فیروزی بزرگ، بدرستی که آنها که کافر شدند ندا کرده می‌شوند ـ یعنی در روز قیامت ـ که: هرآینه خشم وغضب خدا بر شما عظیمتر است از خشمی که بر خود دارید چون خوانده می‌شدید بسوی ایمان پس کفر می‌ورزیدید».

کلینی به سند معتبر از ابو بصیر روایت نموده است که حضرت صادق ﷺ فرمود که: خدا را ملکی چند هست که می‌ریزند گناهان را از پشت شیعیان ما چنانکه باد برگ را در فصل خزان از درخت می‌ریزد چنانکه حق تعالی می‌فرماید ﴿وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾ بخدا سوگند که غیر شما را اراده نکرده و استغفار ایشان از برای شماست[1].

و در عیون از حضرت امام رضا ﷺ روایت کرده است که فرمود: بدرستی که ملائکه خدمتکاران ما و خدمتکاران شیعیان مایند؛ پس حضرت این آیه را خواندند و فرمودند که: مراد به مؤمنان در این آیه آنهایند که ایمان به ولایت ما آورده‌اند[2].

وعلی بن ابراهیم به سند معتبر روایت کرده است که از حضرت صادق ﷺ پرسیدند: ملائکه بیشترند یا فرزندان آدم ﷺ؟ حضرت فرمود: بحقّ آن خداوندی که جانم در قبضهٔ قدرت اوست که البته ملائکه در آسمانها بیشترند از عدد ذرّه‌های خاک در زمین، و در آسمان موضع قدمی نیست مگر آنکه در آن ملکی است که خدا را تسبیح و تقدیس می‌کند، و در زمین هیچ درختی و کلوخی نیست مگر آنکه در آن ملکی است که موکّل است به آن و هر روز عمل آن را به خدا عرض می‌کند با آنکه خدا داناتر است به آن عمل از او، و احدی از ملائکه نیست مگر آنکه هر روز تقرّب می‌جوید بسوی خدا به اظهار ولایت ما اهل بیت و طلب آمرزش می‌کند از برای دوستان ما و شیعیان ما و لعنت می‌کند دشمنان ما را و از خدا سؤال می‌کند که بر ایشان بفرستد عذاب را فرستادن شدیدی[3].

و ایضاً روایت کرده است از حضرت باقر ﷺ در تفسیر آیهٔ ﴿وَكَذَٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ

---

۱. کافی ۸/۳۴.
۲. عیون اخبار الرضا ۱/۲۶۲؛ علل الشرایع ۵؛ کمال الدین ۲۵۴.
۳. تفسیر قمی ۲/۲۵۵؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲/۵۲۸.

عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ﴾[1] یعنی: «و همچنین لازم شده حکم پروردگار تو بر آنها که کافر شدند، بدرستی که ایشان اصحاب آتش جهنمند»، حضرت فرمود که: یعنی بنی‌امیه؛ و قول حق تعالی ﴿ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ ﴾ مراد، حضرت رسول ﷺ است و اوصیای بعد از اوست که حامل عرش و علم خدایند، ﴿ وَمَنْ حَوْلَهُ ﴾ مراد، ملائکه‌اند که تسبیح و تنزیه و حمد می‌کنند خدا را و طلب آمرزش می‌نمایند از برای آنها که ایمان آورده‌اند یعنی شیعیان آل محمد ﷺ، ﴿ فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا ﴾ یعنی: بیامرز آنها را که توبه کرده‌اند از محبت و ولایت ابوبکر و عمر و جمیع بنی‌امیه، ﴿ وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ ﴾ یعنی: و متابعت کرده‌اند ولیّ خدا، امیرالمؤمنین ﷺ را، ﴿ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ ﴾ تا آخر آیه، یعنی: هرکه صالح و شایسته است از پدران و زنان و فرزندان ایشان، حضرت فرمود که: صلاح ایشان آن است که ولایت علی ﷺ را اختیار کرده‌اند و اقرار به امامت او و فرزندانش نموده‌اند، ﴿ وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ ﴾ و نگاه‌دار ایشان را از بدیها که ولایت دشمنان اهل‌بیت ﷺ است، ﴿ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ ﴾ یعنی: هرکه را از برای ولایت آنها نگاه‌داری در دنیا پس البته محلّ رحمت تو خواهد بود در قیامت و این است فوز عظیم برای کسی که از ولایت و محبت دشمنان آل محمد ﷺ نجات یابد؛ پس فرمود: ﴿ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا ﴾ یعنی: بنی‌امیه‌اند، ﴿ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ ﴾ مراد به ایمان، ولایت علی ﷺ است[2].

و ابن ماهیار مجموع این مضامین را به اختصار از جابر جعفی از امام باقر ﷺ روایت کرده است[3].

و ایضاً از حضرت امیرالمؤمنین ﷺ روایت نموده است که فرمود: فضیلت من بر رسول خدا ﷺ نازل شده است در ضمن این آیه ﴿ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ ﴾ تا آخر آیه، زیرا که

---

۱. سورهٔ غافر: ۶.

۲. تفسیر قمی ۲/ ۲۵۵.

۳. تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۵۲۸ـ ۵۲۹.

در وقتی که این آیه نازل شد بغیر از من کسی به آن حضرت ایمان نیاورده بود[۱].

و ایضاً از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که: ملائکه در مدت هفت سال و چند ماه استغفار نمی‌کردند مگر از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و از برای من، و در حقّ ما نازل شد این آیات و در آن وقت مؤمنی بغیر از ما نبود[۲].

و ایضاً از طریق مخالفان روایت کرده است که. ملائکه سالها صلوات بر علی علیه السلام می‌فرستادند، زیراکه بغیر از آن حضرت کسی ایمان نیاورده بود و دیگری نماز نمی‌کرد[۳].

و ایضاً به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: سبیل خدا در این آیه علی علیه السلام است، و «الَّذِينَ آمَنُوا» شیعیان آن حضرتند[۴].

---

۱. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۵۲۶.

۲. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۵۲۶ـ۵۲۷.

۳. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۵۲۷. همچنین رجوع شود به مناقب خوارزمی ۱۸ و ۱۹؛ اسد الغابة ۴ / ۹۰؛ فرائد السمطین ۱ / ۲۴۲.

۴. تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۵۲۸.

فصل چهل و دوم

در بیان آنکه آیات صبر و مرابطه و عسر و یسر در شأن ائمه و شیعیان ایشان است و آیات در این باب بسیار است

اول: ﴿وَالْعَصْرِ ۝ إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾ یعنی: «بحقّ عصر سوگند یاد می‌کنم که بدرستی که انسان در زیانکاری است»؛ بعضی گفته‌اند: مراد به عصر، آخر روز است؛ و بعضی گفته‌اند: عصر حضرت رسول ﷺ است[1]. ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ «مگر آنها که ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته» ﴿وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾[2] «وصیت نمودند یکدیگر را به حق، و وصیت کردند یکدیگر را به صبر».

علی بن ابراهیم روایت کرده است که: حضرت صادق ﷺ این سوره را چنین خواندند: «والعصر ان الانسان لفي خسر وانه فيه الى آخر الدهر الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات وائتمروا بالتقوى وائتمروا بالصبر» یعنی: بحقّ عصر که آدمی هرآینه در زیانکاری است و بدرستی که در آن زیانکاری هست تا آخر عمر مگر آنها که ایمان آوردند و اعمال شایسته کردند و قبول امر نمودند به پرهیزکاری را و قبول امر کردند به صبر و شکیبائی

---

۱. تفسیر فخر رازی ۳۲/ ۸۵ـ۸۶؛ تفسیر قرطبی ۲۰/ ۱۷۹.

۲. سورهٔ عصر: ۱ـ۳.

را»[۱].

و در احتجاج از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خطبهٔ غدیر فرمود که: بخدا سوگند که سورهٔ والعصر در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شد[۲].

و در اکمال الدین روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که: مراد به عصر، عصر خروج حضرت قائم علیه السلام است، ﴿إِنَّ الإِنسانَ لَفِي خُسْرٍ﴾ مراد، دشمنان ماست که در زیانکاری‌اند، ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ یعنی: آنها که ایمان آورده‌اند به آیات ما، ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحاتِ﴾ یعنی: مواسات با برادران مؤمن کرده‌اند در مال خود، ﴿وَتَواصَوْا بِالحَقِّ﴾ یعنی: وصیت کرده‌اند یکدیگر را به امامت یعنی ولایت ائمهٔ حق، ﴿وَتَواصَوْا بِالصَّبْرِ﴾ یعنی: وصیت کرده‌اند بر صبر در فتنه‌های زمان غیبت حضرت قائم علیه السلام و بر دین خود ثابت مانده‌اند[۳].

و علی بن ابراهیم و ابن ماهیار و دیگران به سندهای معتبر از آن حضرت روایت کرده‌اند که: خدا استثنا کرده است برگزیده‌های خود را از خلق و فرموده که: همه در زیانکاری‌اند مگر آنها که ایمان آورده‌اند به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و فرایض خدا را بعمل آوردند و وصیت نمودند فرزندان و بازماندگان خود را به ولایت و صبر کردن بر مشقّتها که به ایشان می‌رسد از جهت اختیار دین حق[۴].

دوم: ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصابِرُوا وَرابِطُوا وَاتَّقُوا اللهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾[۵] یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صبر کنید و بسیار شکیبائی ورزید و آمادهٔ دشمن باشید و بپرهیزید از عذاب خدا شاید رستگار گردید».

اکثر مفسران گفته‌اند: یعنی صبر کنید بر دین حق و ثابت قدم باشید در جنگ کافران

---

۱. تفسیر قمی ۲ / ۴۴۱.
۲. احتجاج ۱ / ۱۴۹. همچنین رجوع شود به شواهد التنزیل ۲ / ۴۷۸ـ۴۸۳.
۳. کمال الدین ۶۵۶.
۴. تفسیر قمی ۲ / ۴۴۱؛ تأویل الآیات الظاهرة ۲ / ۸۵۴؛ تفسیر فرات کوفی ۶۰۷.
۵. سورهٔ آل عمران: ۲۰۰.

و در کمین دشمنان باشید که در سرحدها بر سر مسلمانان نیایند[۱].

و به سندهای معتبر ابن بابویه و دیگران از حضرت صادق ﷺ روایت کرده‌اند که: یعنی صبر نمائید بر مصیبتها و شکیبائی کنید در تقیه از مخالفان و جدا نشوید از امامی که پیشوای شماست[۲].

و عیاشی از آن حضرت روایت کرده است که: یعنی صبر نمائید بر ترک معاصی، و مصابره کنید بر مشقّت طاعات خدا، و مرابطه کنید در راه خدا و مائیم راه خدا که در میان خود و خلق خود قرار داده، و هرکه در کمین دولت ما باشد و انتظار آن کشد چنان است که در حمایت حضرت رسول ﷺ جهاد کرده است، و پرهیزکاری خدا آن است که امر کنند مردم را به نیکیها و نهی کنند از بدیها و کدام منکر و بدی بدتر می‌باشد از ظلمی که این امّت به ما کردند و ما را شهید نمودند[۳].

و ایضاً به سند معتبر دیگر از آن حضرت روایت کرده است که: یعنی صبر کنید بر ادای فرایض و شکیبائی نمائید در مصیبتها و خود را ببندید به متابعت ائمه ﷺ[۴].

و ایضاً از یعقوب سرّاج روایت کرده است که گفت: به حضرت صادق ﷺ عرض کردم: آیا زمین باقی می‌ماند بدون عالمی از شما که مردم پناه برند بسوی او و دین خود را از او اخذ کنند؟ فرمود: نه، و اگر زمین بدون امام باشد عبادت خدا در آن نخواهد شد، ای یعقوب! خالی نمی‌باشد زمین از عالمی از ما که امامت او بر مردم ظاهر باشد و مردم حلال و حرام خود را از او اخذ کنند، و این معنی از کتاب خدا ظاهر و هویدا است، پس حضرت این آیه را خواندند که ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصابِرُوا وَرابِطُوا وَاتَّقُوا اللهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ و فرمود: یعنی صبر کنید بر دین خود و صبر کنید بر آزار دشمنان خود که مخالفند در دین با شما و خود را به امام خود بچسبانید و از خدا بپرهیزید در آنچه شما را به

---

۱. تفسیر بیضاوی ۲۱۷/۱؛ تفسیر بحری ۲۸۸/۱.
۲. معاني الاخبار ۳۶۹.
۳. تفسیر عیاشی ۲۱۲/۱.
۴. تفسیر عیاشی ۲۱۲/۱؛ تفسیر قمی ۱۲۹/۱؛ کافی ۸۱/۲.

آن امر کرده و بر شما واجب گردانیده است[۱].

و به روایت دیگر فرمود که: صبر نمائید بر آزارها که در راه محبت ما می‌کشید و با امام خود موافقت کنید در تقیه از دشمنان او و از امام خود جدا مشوید[۲].

و به روایت دیگر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که: یعنی صبر کنید به ترک معاصی، و مصابره کنید به تقیه از دشمنان دین، و مرابطه نمائید بر ائمه علیهم السلام، و بپرهیزید از مخالفت پروردگار خود شاید رستگار شوید[۳].

و نعمانی و کلینی و دیگران روایت کرده‌اند که: عبدالله بن عباس شخصی را فرستاد نزد حضرت امام زین العابدین علیه السلام که از تفسیر این آیه سؤال کند. حضرت در غضب شدند و فرمودند: می‌خواستم آن کسی را که تو را فرستاده است که از من سؤال کنی خود این آیه را از من می‌پرسید و من به او می‌گفتم که در شأن فرزندان ما نازل شده است، و آن مرابطه که ما به آن مأمور شده‌ایم هنوز وقتش نشده است و از نسل ما کسی هست که به این مأمور خواهد شد و در صلب او ودایعی هستند که برای آتش جهنم خلق شده‌اند و بزودی ظاهر خواهند شد و گروه بسیاری را فوج فوج از دین خدا بدر خواهند کرد و زود باشد که زمین را رنگین کنند از خون جوجه‌ای چند از جوجه‌های آل محمد علیهم السلام که پیش از وقت از آشیانه‌های خود پرواز کنند و طلب کنند امری را که به آن نتوانند رسید، و مؤمنان در آن زمانها انتظار ظهور قائم آل محمد علیهم السلام را کشند و صبر کنند بر جور مخالفان تا حکم کند خدا میان ایشان و او بهترین حکم کنندگان است[۴].

و کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده است که: چون حق تعالی خلق کرد ارواح طیّبهٔ پیغمبرش و وصیّ او و دخترش فاطمه و دو فرزندش حسن و حسین و سایر ائمه علیهم السلام

---

۱. تفسیر عیاشی ۱/ ۲۱۲، همچنین رجوع شود به بصائر الدرجات ۴۸۷.

۲. تفسیر عیاشی ۱/ ۲۱۳.

۳. تفسیر عیاشی ۱/ ۲۱۳.

۴. غیبت نعمانی ۲۲۳؛ تفسیر قمی ۲/ ۲۳ ـ ۲۴؛ تفسیر عیاشی ۲/ ۳۰۵، و در آنجا قسمتی از روایت آمده است.

و خلق نمود ارواح شیعیان ایشان را، از همه پیمان گرفت که صبر کنند و تقیه بعمل آورند و از متابعت ائمه دست برندارند و از مخالفت خدا بپرهیزند[۱].

سوم: ﴿أُولَٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ۞ وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ﴾[۲] یعنی: «این جماعت داده می‌شوند مزد خود را دو مرتبه به سبب آنکه صبر کردند و دفع می‌کنند به خوبی بدی را، و از آنچه روزی کردیم ایشان را در راه ما انفاق می‌کنند، و چون شنوند سخن لغو را اعراض نمایند از آن وگویند: ما را است کرده‌های ما و شما را است کرده‌های شما، سلام بر شما باد متعرض نمی‌شویم بیخردان را»؛ اکثر مفسران گفته‌اند که این آیات در شأن آنها نازل شده است که صبر کردند از آنها که ایمان آورده بودند از اهل کتاب مانند سلمان و اصحاب او[۳].

و علی بن ابراهیم روایت کرده است که: در شأن ائمه ﷺ نازل شده که صبر کردند به جور مخالفان و دفع می‌کردند بدی کسی راکه نسبت به ایشان بدی می‌کرد به نیکیهای خود و اعراض می‌نمودند از دروغ و لهو و غنا[۴].

و کلینی از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: مراد به صبر، تقیه؛ و به حسنه نیز تقیه است؛ و به سیئه، فاش کردن اسرار ائمه ﷺ است و ترک تقیه است[۵].

چهارم: ﴿وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيراً﴾[۶] یعنی: «و گردانیدیم بعضی از شما را از برای بعضی آزمایش آیا صبر می‌کنید، و بود پروردگار تو بینا».

---

۱. کافی ۲۵۱/۱.

۲. سورهٔ قصص، ۵۴ و ۵۵.

۳. مجمع البیان ۲۵۸/۴؛ تفسیر قرطبی ۲۹۶/۱۳.

۴. تفسیر قمی ۱۴۱/۲ ـ ۱۴۲.

۵. کافی ۲۱۷/۲.

۶. سورهٔ فرقان، ۲۰.

ابن ماهیار از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که: جمع کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر و فاطمه و حسنین علیهم السلام را در خانه و در را بر ایشان بست و فرمود که: ای اهل من و ای اهل خدا! بدرستی که خدا شما را سلام می‌رساند و اینک جبرئیل نزد شما در این خانه حاضر است و می‌گوید که: خداوند عزیز جلیل می‌فرماید که: من دشمنان شما را از برای شما فتنه گردانیدم پس شما چه می‌گوئید؟ گفتند: صبر می‌کنیم یا رسول الله از برای امر خدا بر آنچه نازل می‌شود از قضای خدا تا برویم به نزد او و ثواب جزیل او را بیابیم بتحقیق که شنیده‌ایم خدا صابران را وعده‌های نیکو داده؛ پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله به آواز بلند گریست که هرکه در بیرون خانه بود شنید، پس این آیه نازل شد ﴿وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيراً﴾ یعنی: خدا می‌دانست که ایشان راضی می‌شوند به این فتنه و صبر خواهند کرد[۱].

پنجم: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾[۲] یعنی: بتحقیق که فرستادیم موسی را به آیتهای خود که: بیرون بر قوم خود را از تاریکیهای کفر و جهالت بسوی نور ایمان و علم، و به یاد آور ایشان را روزهای خدا را، بدرستی که در اینها علامتها و آیتها هست برای هر بسیار صبر کنندهٔ بسیار شکر کننده».

اکثر مفسران گفته‌اند که: روزهای خدا ایام عذابهائی است که بر کافران گذشته فرستاده است[۳].

و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: مراد بـه ایـام خـدا، نـعمتهای اوست[۴].

و ابن بابویه از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که: ایام خدا: روز ظهور حضرت

---

۱. تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۲۷۲.

۲. سورهٔ ابراهیم: ۵

۳. مجمع البیان ۳/ ۳۰۴؛ تفسیر قرطبی ۹/ ۳۴۲؛ تفسیر طبری ۷/ ۴۱۸.

۴. تفسیر عیاشی ۲/ ۲۲۲؛ مجمع البیان ۳/ ۳۰۴.

قائم ﷺ است؛ و روز رجعت ائمه ﷺ و بعضی از دوستان و دشمنان ایشان به دنیا؛ و روز قیامت[۱].

و علی بن ابراهیم روایت کرده است که: روز ظهور حضرت قائم ﷺ است؛ و روز مرگ، و روز قیامت[۲].

و ابن ماهیار از حضرت باقر ﷺ روایت نموده است که: صبّار، آنهایند که صبر می‌کنند به آنچه بر آنها وارد شود از جانب خدا از شدت و بلا و نعمت و رخا و صبر می‌کنند بر هر آزاری که از دشمنان ما می‌کشند به سبب محبت ما و شکر می‌کنند خدا را بر نعمت ولایت ما اهل‌بیت که خدا به ایشان عطا فرموده است[۳].

ششم: ﴿وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا ۞ وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا﴾[۴] یعنی: خطاب کرد خدا به حضرت رسول ﷺ که: «صبر کن بر آنچه می‌گویند کافران و منافقان و جدائی گزین از ایشان جدائی کردن نیکو، و واگذار مرا با تکذیب کنندگان صاحبان نعمت و مهلت ده ایشان را اندک زمانی».

ابن ماهیار روایت کرده است که: یعنی صبر کن یا محمد بر تکذیبی که تو را می‌کنند، بدرستی که من از ایشان انتقام خواهم کشید به مردی که از تو بهم رسد و او قائم من است که مسلط خواهم کرد او را بر خونهای ظالمان[۵].

و کلینی از حضرت کاظم ﷺ روایت کرده است که: یعنی صبر کن بر آنچه منافقان در حقّ تو می‌گویند و دوری کن از ایشان دوری کردنی نیکو، و بگذار مرا با آنها که تکذیب تو می‌کنند در نصب کردن تو وصیّ تو علی بن ابی‌طالب ﷺ را[۶].

---

۱. خصال ۱۰۸.
۲. تفسیر قمی ۱/ ۳۶۷.
۳. تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۴۷۳.
۴. سورهٔ مزمل، ۱۰ و ۱۱.
۵. تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۵۰۳.
۶. کافی ۱/ ۴۳۴.

و به سند معتبر دیگر از آن حضرت روایت کرده است که: خدا در این آیه امر کرده پیغمبر خود را به صبر تا آنکه نسبتهای بسیار بد به او دادند و به امر الهی صبر کرد(۱).

و در احتجاج از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله پیوسته با منافقان صحابه مدارا می‌کرد و تألیف قلب ایشان می‌نمود و نزدیک خود می‌طلبید و در جانب راست خود ایشان را می‌نشانید تا آنکه خدا او را رخصت داد در دور کردن ایشان و فرمود ﴿وَاهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِيلاً﴾(۲).

۱. کافی ۲/ ۸۸.
۲. احتجاج ۱/ ۵۹۷.

فصل چهل و سوم

در بیان آیاتی است که در مظلومیت ائمه علیهم السلام نازل شده و آنها بسیار است

اول: ﴿الٓمٓ * أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الكاذِبِينَ * أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئاتِ أَنْ يَسْبِقُونا ساءَ ما يَحْكُمُونَ﴾[1] یعنی: «آیا پنداشتند مردمان که ایشان را وامی‌گذارند به همین که گفتند ایمان آوردیم و ایشان امتحان کرده نمی‌شوند؟ و بتحقیق که امتحان کردیم آنها را که بودند پیش از ایشان پس هرآینه بداند خدا آنها را که راست گفتند و هرآینه بداند البته دروغگویان را، یعنی آیا می‌پندارند آنها که می‌کنند اعمال بد را از دست ما بدر می‌روند و ما ایشان را عذاب نخواهیم کرد؟ بد حکمی است که می‌کنند ایشان» و از حضرت امیرالمؤمنین و امام جعفر صادق علیهما السلام منقول است که ایشان «فليُعلِمن» «وليُعلِمن» هر دو را به بنای افعل می‌خوانده‌اند به ضم یا و کسر لام[2].

و در احادیث بسیار وارد شده که این دو آیه در باب فتنهٔ بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل شده است که غصب خلافت از حضرت امیر علیه السلام کردند و اکثر آنها که در غدیر خم با امیر المؤمنین علیه السلام بیعت کرده بودند تابع دنیا شده بیعت را شکستند و مؤمن و منافق از هم

---

۱. سورهٔ عنکبوت: ۱ ـ ۴.

۲. مجمع البیان ۴ / ۲۷۱.

جدا شدند.

چنانکه شیخ مفید ﷺ در ارشاد روایت کرده است که: چون منافقان صحابه با ابوبکر بیعت کردند مردی آمد به خدمت حضرت امیرالمؤمنین ﷺ و آن حضرت بیلی در دست داشتند و قبر مطهر حضرت رسول ﷺ را درست می‌کردند و گفت: همه با ابوبکر بیعت کردند، و انصار چون اختلاف در میان ایشان بهم رسید مخذول شدند و جماعت طلقا که منافق بودند و به زور ایمان آورده بودند فرصت را غنیمت شمردند و زود با ابوبکر بیعت کردند که مبادا خلافت به شما برسد؛ چون این سخن را تمام کرد حضرت سر بیل را بر زمین گذاشت و این آیات را خواند تا ﴿ساءَ ما يَحْكُمُونَ﴾[1].

و ابن ماهیار از حضرت امام حسین ﷺ روایت کرده است که: چون آیهٔ کریمهٔ ﴿الٓمٓ * أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا﴾ نازل شد حضرت امیر ﷺ سؤال نمود که: یا رسول الله! این فتنه که خدا فرموده کدام است؟ حضرت فرمود که: یا علی! تویی که مردم را به امامت تو خدا ابتلا و امتحان کرده و در قیامت در این باب خصمی خواهی کرد با آنها که غصب خلافت تو کنند و به امامت تو قائل نشوند، پس مهیّا گردان حجت خود را برای خصومت[2].

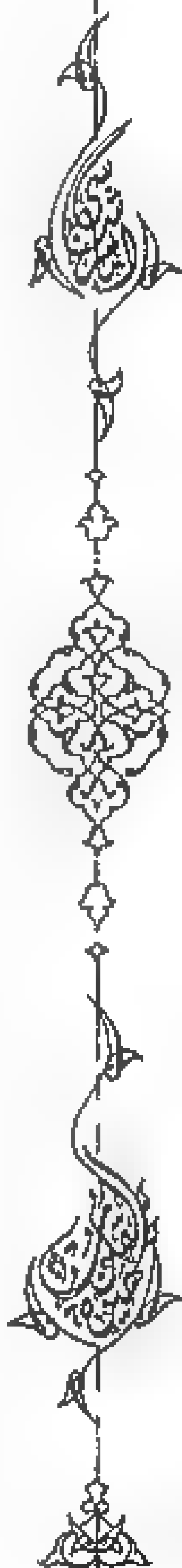
و ایضاً به سند معتبر از حضرت صادق ﷺ روایت کرده است که: حضرت رسول ﷺ شبی در مسجد ماندند، چون نزدیک صبح شد حضرت امیر ﷺ داخل مسجد شدند، پس حضرت رسول ﷺ او را ندا فرمودند که یا علی! گفت: لبیک، فرمود: بیا بسوی من؛ حضرت امیر ﷺ فرمود: چون نزدیک شدم فرمود: یا علی! تمام این شب را که دیدی در اینجا بسر آوردم و هزار حاجت از برای خود از خدا سؤال کردم و همه را برآورد، و مثل آنها را از برای تو نیز سؤال کردم و باز همه را عطا کرد، و سؤال کردم از برای تو که همهٔ امّت را مجتمع گرداند بر امامت تو که همه اقرار کنند به خلافت تو و تو را متابعت کنند، قبول نکرد و این آیات را فرستاد ﴿الٓمٓ * أَحَسِبَ النَّاسُ﴾ تا آخر آیات[3]

---

۱. ارشاد شیخ مفید ۱/ ۱۸۹.

۲. تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۴۲۷ـ۴۲۸.

۳. تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۴۲۸.



و ایضاً از سدّی روایت کرده ست که: ﴿الَّذِينَ صَدَقُوا﴾ علی ﷺ و اصحاب اوست، ﴿وَلَيَعْلَمَنَّ الكاذِبِينَ﴾ دشمنان اویند که در دعوی ایمان دروغگو بودند[1].

دوم: ﴿وَقُلِ الحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شاءَ فَلْيَكْفُرْ إِنّا أَعْتَدْنا لِلظّالِمِينَ ناراً أَحاطَ بِهِمْ سُرادِقُها﴾[2] یعنی: «وبگو ـ یا محمد ـ که: حق از پروردگار شماست پس هرکه خواهد ایمان بیاورد وکسی که خواهد کافر شود، بدرستی که ما آماده کرده‌ایم برای ظالمان آتشی راکه احاطه کرده به ایشان سراپرده‌های آن آتش».

کلینی و علی بن ابراهیم و عیاشی ﷺ روایت کرده‌اند به سندهای معتبر از حضرت باقر و صادق ﷺ که: مراد به حق، ولایت علی ﷺ است؛ و مراد به ظالمان، ستمکاران بر آل محمد ﷺ اند؛ و آیه چنین نازل شده: «انّا اعتدنا للظالمین آل محمد حقهم ناراً» یعنی: مهیّا کرده‌ایم بر ستمکاران که غصب حقّ آل محمد کرده‌اند جهنم را[3].

و ابن ماهیار از حضرت باقر ﷺ روایت کرده ست که آیه چنین نازل شده: «قل الحق من ربکم في ولاية علي» تا اینجاکه «انّا اعتدنا لظالمي آل محمد حقهم ناراً» و معنی همان است که گذشت[4].

سوم: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَأَنَّ اللهَ عَلى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللهُ﴾[5] یعنی: «رخصت داده شد برای آنها که با ایشان قتال می‌کنند کافران که ایشان نیز با آنها قتال کنند به سبب آنکه ستم کردند کفار بر ایشان و بدرستی که خدا بر یاری ایشان البته قادر است، آنهاکه بیرون کرده شدند از دیار و خانه‌های خود به ناحق و تقصیری نداشتند بغیر آنکه گفتند: پروردگار ما خداست».

علی بن ابراهیم ﷺ گفته است که: این آیات در شأن حضرت امیرالمؤمنین ﷺ و جعفر

---

۱. تأویل الآیات الظاهرة ۱/۴۲۹.

۲. سورهٔ کهف: ۲۹.

۳. کافی ۱/۴۲۵؛ تفسیر قمی ۲/۳۵؛ تفسیر عیاشی ۲/۳۲۶.

۴. تأویل الآیات الظاهرة ۱/۲۹۲.

۵. سورهٔ حج: ۳۹ و ۴۰.

طیار و حمزه علیهم السلام نازل شده، و بعد از آن در حق حضرت امام حسین علیه السلام جاری شد، و ﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِم بِغَيْرِ حَقٍّ﴾ در شأن حضرت امام حسین علیه السلام نازل شد که یزید پلید به طلب آن حضرت فرستاد که او را بگیرند و به شام ببرند، پس از ترس ایشان از مدینه تشریف برد به جانب کوفه و در کربلا شهید شد[1].

و به سند کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: سنّیان می‌گویند این آیهٔ اول در شأن حضرت رسول صلی الله علیه و آله است در وقتی که کافران قریش حضرت را از مکه بیرون کردند، و چنان نیست که ایشان می‌گویند بلکه مراد حضرت صاحب الامر علیه السلام است در وقتی که خروج کند از برای طلب خون حضرت امام حسین علیه السلام و خواهد گفت: مائیم اولیای آن حضرت و طلب خون او می‌کنیم[2].

و ابن شهرآشوب روایت کرده است از حضرت باقر علیه السلام که: ﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا﴾ در شأن ما نازل شده[3].

و ابن ماهیار از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده است که: این آیات در شأن ماست و بس[4].

و به سند دیگر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که: این آیات در شأن حسن و حسین علیهما السلام نازل شده است[5].

و ایضاً از آن حضرت روایت کرده است که: در شأن حضرت قائم علیه السلام و اصحاب او نازل شده است[6].

و در مجمع البیان از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که: در شأن مهاجرین نازل

---

۱. تفسیر قمی ۲ / ۸۴.

۲. تفسیر قمی ۲ / ۸۴ـ۸۵.

۳. مناقب ابن شهرآشوب ۴ / ۱۹۵.

۴. تأویل الآیات الظاهرة ۱ / ۳۳۸ و ۳۴۰.

۵. تأویل الآیات الظاهرة ۱ / ۳۳۸.

۶. تأویل الآیات الظاهرة ۱ / ۳۳۹.

شده و جاری شده در جمیع آل محمد ﷺ که ایشان را از دیار خود بدر کردند و پیوسته از ایشان در خوف و تقیه بودند[1].

چهارم: ﴿وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ * فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾[2] یعنی: «یاد آور هنگامی را که گفتیم: داخل شوید این شهر را - یعنی بیت المقدس را یا اریحا را - پس بخورید از نعمتهای آن قریه هرچه خواهید به فراوانی و داخل شوید درگاه آن شهر را سجده‌کنندگان و با خضوع و بگوئید: بیامرز ما را، تا بیامرزیم از برای شما گناهان شما را، و بتحقیق که زیاد کنیم ثواب کردار نیکوکاران را، پس بدل کردند آنان که ستم نمودند بر خود گفتاری را غیر آنچه گفته شده بود به ایشان، پس فرستادیم بر آن گروهی که ستم کردند عذابی از آسمان به سبب نافرمانبرداری ایشان»؛ مشهور میان مفسران آن است که این آیه در شأن بنی اسرائیل است و اکثر ایشان در وقت داخل شدن طلب آمرزش نکردند و بعضی از نعمتهای دنیا را طلبیدند، پس طاعونی بر ایشان نازل شد که در یک ساعت بیست و چهار هزار کس مردند[3].

و در احادیث اهل بیت ﷺ به روایت کلینی و دیگران وارد شده است که: این آیات در شأن اهل‌بیت ﷺ است و آیه چنین است: «فبدل الذین ظلموا آل محمد حقهم قولاً غیر الذي قیل لهم فأنزلنا علی الذین ظلموا آل محمد حقهم رجزاً من السماء» یعنی: بدل کردند آنها که ستم نمودند بر آل محمد و حقّ ایشان را غصب کردند گفتاری بغیر آنچه به ایشان گفته بودند پس فرستادیم بر آنها که ظلم بر ایشان کردند و حقّ ایشان را بردند از آسمان، عذابی[4].

---

۱. مجمع البیان ۸۷/۴.

۲. سورهٔ بقره: ۵۸ و ۵۹.

۳. تفسیر بیضاوی ۱۰۵/۱؛ تفسیر کشاف ۱۴۳/۱.

۴. کافی ۴۲۳/۱؛ تفسیر قمی ۴۸/۱؛ تفسیر عیاشی ۴۵/۱.

مؤلف گوید که: توجیه این تأویل به دو نحو ممکن است:

اول آنکه: خداوند رحیم قصص امم سابقه را در قرآن مجید برای تنبیه و تهدید و بشارت این امّت فرستاده، و احادیث بسیار وارد شده است که هیچ امری در بنی اسرائیل نبوده مگر آنکه نظیرش در این امّت هست[1].

و ایضاً اخبار بسیار وارد شده است که: مثل اهل بیت من در این امّت مثل باب حطّه است در بنی اسرائیل[2]، یعنی همچنان که آنها مأمور شدند که داخل باب شوند و سجود و خضوع نمایند، هرکه کرد نجات یافت و هرکه نکرد عذاب بر او نازل شد؛ همچنین ولایت اهل بیت من در این امّت چنین است، هرکه اختیار کند ولایت ایشان را و انقیاد و تعظیم ایشان بکند نجات می‌یابد و هرکه نکند عذاب بر او نازل می‌گردد؛ و عذاب آن امّت، هلاک ظاهری بوده و در این امّت هلاک به ضلالت و جهالت و حرمان از سعادت است یا آنچه از قتل و تهمت و اختلاف میان امّت و انواع بلاها که به سبب مخالفت اهل بیت ﷺ به آنها مبتلا گردیده‌اند.

دوم آنکه: بنی اسرائیل نیز ممکن است که مکلّف به ولایت اهل‌بیت ﷺ گردیده باشند، چنانکه در تفسیر امام حسن عسکری ﷺ منقول است در تفسیر این آیه که: حق تعالی بیعت ولایت محمد و علی و سایر اهل‌بیت ﷺ را از بنی اسرائیل گرفت و بعد از آنکه از صحرای تیه نجات یافتند خدا امر کرد ایشان راکه داخل دروازهٔ اریحا که از بلاد شام بود بشوند، چون به دروازهٔ شهر رسیدند که مثل محمد ﷺ و علی ﷺ بر بالای دروازه منصوب است و دروازه در نهایت وسعت و رفعت بود پس حق تعالی امر کرد ایشان را که: چون داخل دروازه می‌شوید خم شوید برای تعظیم آن دو بزرگوار و بیعت ایشان را که از شما گرفته‌ام بر خود تازه کنید و بگوئید: خداوندا! سجده و تواضعی کردیم مثال محمد ﷺ و علی ﷺ را و ولایت ایشان راکه تجدید کردیم برای آن است که پست کنی

---

۱. کتاب سلیم بن قیس ۵۰؛ تفسیر عیاشی ۳۰۳/۱.

۲. کتاب سلیم بن قیس ۱۱؛ فرائد السمطین ۲۴۲/۲؛ ینابیع المودة ۹۳/۱.

گناهان گذشتهٔ ما را و محو کنی سیئات ما را، تا گناهان گذشتهٔ شما را بیامرزیم و هرکه گناهی نداشته باشد و بر ولایت ایشان ثابت باشد ثوابش را زیاده میگردانیم، پس اکثر ایشان اطاعت نکردند و گفتند: ما را ریشخند میکنند. در درگاه به این رفعت چرا خم شویم و آن جمعی را که ندیده‌ایم چرا تعظیم نمائیم؟ پس پشت خود را بسوی دروازه کرده و به آن نحو داخل شدند و به جای حطّة «حنطه حمراء» گفتند یعنی: گندم سرخ پاک کرده برای ما بهتر است از آنچه ایشان ما را به آن تکلیف می‌کنند، پس حق تعالی عذابی که از آسمان مقدّر شده بود بر ایشان فرستاده و در کمتر از یک روز صد و بیست هزار نفر ایشان به طاعون مردند و آنها جمعی بودند که خدا می‌دانست که ایمان نخواهند آورد و از نسل ایشان مؤمنی بهم نخواهد رسید[۱]. تمام شد حدیث، و بنابراین در آیه هیچ تکلفی در کار نیست.

پنجم: ﴿وَإِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبى وَاسْتَكْبَرَ وَكانَ مِنَ الْكافِرِينَ﴾[۲] یعنی: «یاد آور آن وقتی را که گفتیم مر ملائکه را که ـ سجده کنید از برای آدم، پس سجده کردند مگر شیطان اِبا کرد و تکبر نمود و بود از جملهٔ کافران».

کلینی به سند معتبر از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که. چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خواب دید که ابوبکر و عمر و بنی‌امیّه بر منبرش بالا می‌روند بسیار بر او دشوار آمد که بعد از او غصب کنند حقّ وصیّ او را، پس حق تعالی از برای تسلّی آن حضرت فرستاد و وحی کرد بسوی او که: یا محمد! من امر کردم و اطاعت من نکردند پس جزع مکن تو هرگاه اطاعت تو نکنند در حقّ وصیّ تو[۳].

ششم: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً * إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها أَبَداً وَكانَ ذلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيراً * يا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْراً لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَالْأَرْضِ وَكانَ اللهُ عَلِيماً

۱. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام ۲۵۹ ـ ۲۶۱.
۲. سورهٔ بقره، ۳۴.
۳. کافی ۱/ ۴۲۶.

حَكِيماً ﴾[1] یعنی: «بدرستی که آنان که کافر شدند و ستم کردند نخواهد بود آنکه خدا بیامرزد ایشان را و نه آنکه برساند ایشان را به راهی مگر راه جهنم، جاوید خواهند بود در جهنم همیشه، و هست این بر خدا آسان، ای گروه آدمیان! بتحقیق که آمده است شما را رسولی به راستی از پروردگار شما پس بگروید که بهتر است از برای شما، و اگر کافر شوید پس بدرستی که از خداست هرچه در آسمانها و زمین است، و هست خدا دانا و حکیم».

کلینی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: آیه چنین نازل شده: «ان الذین ظلموا آل محمد حقهم» یعنی: بدرستی که آنها که ستم کردند بر آل محمد علیهم السلام وحقّ ایشان را گرفته‌اند، تا آخر آیه. و آیهٔ دیگر چنین است: «یا أیها الناس قد جاءکم الرسول بالحق من ربکم في ولایة علي فآمنوا خیراً لکم وإن تکفروا بولایة علي...» یعنی: آمده است پیغمبر بسوی شما به راستی از جنب پروردگار شما در ولایت علی، پس بگروید وایمان بیاورید به ولایت علی که بهتر است از برای شما، و اگر کافر شوید به ولایت علی خدا بی نیاز است از شما، آنچه در آسمانها و زمین است همه از اوست[2].

هفتم: ﴿ وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلا يَزِيدُ الظّالِمِينَ إِلّا خَساراً ﴾[3] یعنی: «فرو می‌فرستیم از قرآن آنچه شفائی و رحمتی است از برای مؤمنان و نمی‌افزاید ستمکاران را مگر زیانکاری».

ابن ماهیار به چندین سند از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده است که: مراد از ظالمان، آنهایند که ستم بر آل محمد علیهم السلام کردند، و آیه چنین نازل شده است: «ولا یزید ظالمي آل محمد حقّهم الّا خساراً»[4].

هشتم: ﴿ وَما ظَلَمُونا وَلكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴾[5] یعنی: «ستم نکردند بر ما

۱. سورهٔ نساء: ۱۶۸ ـ ۱۷۰.

۲. کافی ۱ / ۴۲۴.

۳. سورهٔ اسراء: ۸۲.

۴. تأویل الآیات الظاهرة ۱ / ۲۹۰.

۵. سورهٔ بقره: ۵۷؛ سورهٔ اعراف: ۱۶۰.

و لیکن بودند که بر نفسهای خود ستم می‌کردند».

کلینی و دیگران از حضرت باقر و کاظم علیهما السلام روایت کرده‌اند که: حق تعالی عزیزتر و منیعتر است از آنکه کسی توهّم کند که بر او ظلم کرده است بلکه خدا ما را به خود مخلوط گردانیده و ظلم ما را ظلم خود شمرده، یعنی بر امامها و حجتهای من ستم نکردند در آن آزارها که به آنها رسانیده‌اند ولیکن بر خود ستم نموده‌اند که خود را مستحق عذاب ابدی گردانیده‌اند[1].

نهم: ﴿ٱحْشُرُوا ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ﴾[2].

علی بن ابراهیم گفته است: یعنی جمع کنید آنان را که ستم کردند بر آل محمد علیهم السلام و اشباه و اعوان ایشان را[3].

دهم: ﴿وَمَا آتَاكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَٱتَّقُوا ٱللَّهَ إِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ﴾[4] یعنی: «آنچه داده است شما را پیغمبر یعنی امر به آن کرده، پس بگیرید آن را، و آنچه منع کند شما را از آن پس ترک کنید، و بپرهیزید از عذاب خدا بدرستی که خدا شدید است عقوبت او».

ابن ماهیار از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که: یعنی بپرهیزید از خدا و از ظلم آل محمد علیهم السلام، بدرستی که خدا سخت است عقاب او از برای کسی که بر ایشان ستم کند[5].

یازدهم: ﴿وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا﴾[6].

ابن ماهیار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: یعنی ناامید است از رحمت

---

۱. کافی ۱/ ۴۳۵؛ مناقب ابن شهرآشوب ۴/ ۲۰۸.
۲. سورهٔ صافات: ۲۲.
۳. تفسیر قمی ۲/ ۲۲۲.
۴. سورهٔ حشر: ۷.
۵. تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۶۷۸.
۶. سورهٔ طه: ۱۱۱.

خدا کسی که متحمل شود ستمی را بر آل محمد علیهم السلام[۱].

دوازدهم: ﴿وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ ما عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ﴾[۲] یعنی: «البته برای کسی که انتقام بکشد بعد از ستمی که بر او وقع شده باشد، پس بر ایشان نیست راهی به عتاب و عذاب».

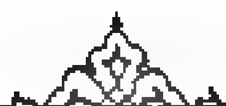
ابن ماهیار از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که: این آیه در شأن حضرت قائم علیه السلام است که چون ظاهر شود انتقام خواهد کشید از بنی‌امیه و از آنهاکه تکذیب ائمه علیهم السلام کردند و از آنهاکه عداوت آنها را داشتند[۳].

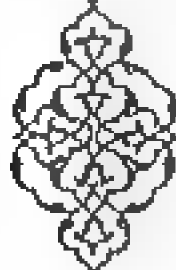
---

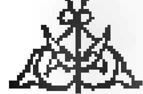
۱. تأویل الآیات الظاهرة ۱/ ۳۶۸.

۲. سورهٔ شوری: ۴۱.

۳. تأویل الآیات الظاهرة ۲/ ۵۴۹ـ ۵۵۰.







فهرست مصادر تحقیق

۱ ـ قرآن کریم.

۲ ـ اثبات الهداة

حرّ عاملی، المطبعة العلمیة، قم.

۳ ـ الاحتجاج

احمد بن علی بن ابی‌طالب طبرسی، انتشارات اسوه، ۱۴۱۳ هـ ق

۴ ـ احقاق الحق

قاضی نورالله مرعشی شوشتری، کتابفروشی اسلامیه، تهران

۵ ـ الاختصاص

شیخ مفید، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، چاپ چهارم.

۶ ـ الارشاد

شیخ مفید، مؤسسة آل‌البیت علیهم‌السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ ق

۷ ـ ارشاد القلوب

دیلمی، منشورات الشریف الرضی، قم، ۱۴۱۲ هـ ق.

۸ ـ اسباب النزول

علی بن احمد واحدی نیشابوری، دار الکتاب العربی، بیروت.

۹ ـ الاستیعاب

یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبد البر، دار الجیل، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۲ هـ ق.

۱۰ ـ اسد الغابة

عز الدین علی بن محمد بن اثیر جزری، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق.

۱۱ ـ اعتقادات شیخ صدوق

انتشارات محلاتی، قم، ۱۴۱۲ هـ ق.

۱۲ ـ أعلام الدین في صفات المؤمنین

دیلمی، مؤسسة آل البیت ﷺ، چاپ دوم، ۱۴۱۴ هـ ق.

۱۳ ـ إعلام الوریٰ بأعلام الهدیٰ

فضل بن حسن طبرسی، دار الکتب الاسلامیة، چاپ سوم.

۱۴ ـ اقبال الاعمال

علی بن موسی بن طاووس، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ ق.

۱۵ ـ الأمالي

شیخ طوسی، مؤسسة البعثة، قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ ق.

۱۶ ـ الأمالي

شیخ مفید، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۲ هـ ق.



۱۷ ـ أمالي الصدوق

شیخ صدوق، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ پنجم، ۱۴۰۰ هـ ق.

۱۸ ـ بحار الأنوار

علامه محمد باقر مجلسی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۱۹ ـ البرهان في تفسیر القرآن

سید هاشم بحرانی، دار التفسیر، قم، چاپ اول.

۲۰ ـ بشارة المصطفی لشیعة المرتضی

محمد بن ابی قاسم محمد بن علی طبری، المکتبة الحیدریة، نجف اشرف، چاپ دوم.

۲۱ ـ بصائر الدرجات

محمد بن الحسن بن فرّوخ صفّار قمی مکتبة آیة‌الله العظمی المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۴ هـ ق.

۲۲ ـ تأویل الآیات الظاهرة

علی حسینی استرابادی نجفی، مدرسة الامام المهدی ﷺ، قم، چاپ اول، ۱۴۰۷ هـ ق.

۲۳ ـ تاریخ بغداد

احمد بن علی خطیب بغدادی، دار الکتب العلمیة، بیروت.

۲۴ ـ تاریخ الخلفاء

جلال الدین سیوطی، منشورات الشریف الرضی، قم، ۱۴۱۱ هـ ق.

۲۵ ـ التبیان فی تفسیر القرآن

شیخ طوسی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۲۶ ـ تحف العقول

حسین بن شعبه حرانی، مؤسسة النشر الاسلامی، قم.

۲۷ ـ تذکرة الخواص

سبط ابن الجوزی، مکتبة نینوی الحدیثة، تهران.

۲۸ ـ ترجمة الامام علی والامام الحسین عليهما السلام من تاریخ دمشق

علی بن حسن بن هبة الله شافعی (ابن عساکر)، مؤسسة المحمودی، بیروت، ۱۳۹۸ هـ ق

۲۹ ـ تفسیر ابن کثیر

اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی، دار القلم، بیروت، چاپ دوم.

۳۰ ـ تفسیر بغوی

حسین بن مسعود فراء بغوی شافعی، دار المعرفة، بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق.

۳۱ ـ تفسیر بیضاوی

عبدالله بن عمر شیرازی بیضاوی، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۰ هـ ق.

۳۲ ـ تفسیر جلالین

جلال الدین محلی و جلال الدین سیوطی، دار المعرفة، بیروت.

۳۳ ـ تفسیر حبری

حسین بن حکم بن مسلم حبری، مؤسسة آل البیت عليهم السلام، بیروت، ۱۴۰۸ هـ ق.

۳۴ ـ تفسیر الدر المنثور

سیوطی، مکتبة آیة الله العظمی المرعشی النجفی، قم

۳۵ ـ تفسیر روح المعانی

سید محمود آلوسی بغدادی، دار الکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ ق.

۳۶ ـ تفسیر طبری

محمد بن جریر طبری، دار الکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول.

۳۷ ـ تفسیر عیاشی

محمد بن مسعود بن عیاش، انتشارات علمیه اسلامیه، تهران.

۳۸ ـ تفسیر فرات کوفی

فرات بن ابراهیم کوفی، سازمان چاپ وانتشارات وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ ق.

۳۹ ـ تفسیر قرطبی (الجامع لأحکام القرآن)

محمد بن احمد انصاری قرطبی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق.

۴۰ ـ تفسیر قمی

علی بن ابراهیم قمی، دار الکتاب، قم.

۴۱ ـ تفسیر کبیر

محمد بن عمر فخر رازی، المطبعة البهیة المصریة، قاهره.

۴۲ ـ تفسیر کشّاف

جار الله محمود بن عمر زمخشری، منشورات البلاغة، قم.

۴۳ ـ تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام

مدرسة الامام المهدی علیه السلام، قم، چاپ اول.

۴۴ ـ التوحید

شیخ صدوق، مؤسسة النشر الاسلامی، قم.

۴۵ ـ تهذیب الاحکام

شیخ طوسی، دار الکتب الاسلامیة، تهران، چاپ چهارم.

۴۶ ـ ثواب الاعمال وعقاب الاعمال

شیخ صدوق، مکتبة الصدوق تهران و کتابفروشی کتبی نجفی قم.

۴۷ـ جامع الاصول

مبارک بن محمد بن اثیر جزری، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۴۸ـ الجواهر الحسان

عبدالرحمن ثعالبی، دار الکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۶ هـ ق.

۴۹ـ حلیة الأولیاء

ابو نعیم اصفهانی، دار الکتب العلمیة، بیروت.

۵۰ـ الخرائج والجرائح

قطب الدین راوندی، مؤسسة الامام المهدی علیه السلام، چاپ اول.

۵۱ـ الخصال

شیخ صدوق، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، چاپ چهارم.

۵۲ـ دیوان امام علی علیه السلام

محمد بن الحسین بیهقی نیشابوری، انتشارات اسوه، قم، ۱۳۷۳ هـ ش

۵۳ـ الدعوات

قطب الدین راوندی، مدرسة الامام المهدی علیه السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۰۷ هـ ق

۵۴ـ رجال شیخ طوسی

مؤسسة النشر الاسلامی، قم، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ ق.

۵۵ـ رجال کشی (اختیار معرفة الرجال)

شیخ طوسی، مؤسسة آل البیت علیهم السلام، قم، ۱۴۰۴ هـ ق.

۵۶ـ رجال النجاشی

احمد بن علی نجاشی، دار الاضواء، بیروت، چاپ اول.

۵۷ـ روضة الواعظین

شیخ محمد بن فتال نیسابوری، منشورات الرضی، قم.

۵۸ـ الزهد

حسین بن سعید کوفی اهوازی، ناشر: سید ابوالفضل حسینیان، چاپ دوم.

۵۹ـ سعد السعود

محمد بن طاووس، منشورات الرضی، قم، ۱۳۶۳ هش.

۶۰ـ سنن الترمذی

محمد بن عیسی بن سوره، دار الفکر، تحقیق کمال یوسف الحوت.

۶۱ـ شرح الاخبار في فضائل الائمة الاطهار

النعمان بن محمد التمیمی المغربی، مؤسسة النشر الاسلامی، قم.

۶۲ـ شرح المقاصد

سعد الدین تفتازانی، منشورات الشریف الرضی، قم.

۶۳ـ شرح نهج البلاغة

ابن ابی الحدید معتزلی، مکتبة آیة الله العظمی المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۴ هق.

۶۴ـ شواهد التنزیل

عبدالله بن عبدالله بن احمد (حاکم حسکانی)، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة ـ وزارت ارشاد، ۱٤۱۱ هق.

۶۵ـ صحیح البخاري

محمد بن اسماعیل بخاری جعفی، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۱ هق.

۶۶ـ صحیح مسلم

مسلم بن حجّاج قشیری نیسابوری، دار الکتب العلمیة، بیروت

۶۷ـ صحیفة الامام الرضا عليه‌السلام.

مدرسة الامام المهدی عليه‌السلام، قم، ۱۴۰۸ هق.

۶۸ـ صحیفه سجادیه

حضرت امام سجاد عليه‌السلام، انتشارات سوره، قم، چاپ اول، ۱۴۰۸ هق.

۶۹ـ صفة الصفوة

جمال الدین ابو الفرج الجزری، دار المعرفة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۵ هق.

۷۰ـ الصواعق المحرقة

احمد بن حجر هیتمی مکی، دار الکتب العلمیة، بیروت.

۷۱ ـ الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف

علی بن موسی ابن طاووس، چاپ خیام، قم، ۱۴۰۰ هـ ق.

۷۲ ـ علل الشرایع

شیخ صدوق، انتشارات داوری، قم.

۷۳ ـ العمدة

یحیی بن الحسن اسدی حلّی (ابن بطریق)، مؤسسة النشر الاسلامی، قم.

۷۴ ـ عوالی اللئالی

ابن ابی جمهور احسائی، چاپخانه سید الشهداء، قم.

۷۵ ـ عیون اخبار الرضا

شیخ صدوق، ناشر رضا مشهدی، چاپ دوم.

۷۶ ـ عیون المعجزات

حسین بن عبدالوهاب، منشورات الشریف الرضی، قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ ق.

۷۷ ـ غیبت نُعمانی

محمد بن ابراهیم نعمانی، دار الکتب الاسلامیة، تهران.

۷۸ ـ الغدیر

علامه عبدالحسین امینی نجفی، دار الکتاب العربی، بیروت، چاپ سوم، ۱۳۸۷ هـ ق.

۷۹ ـ فرائد السمطین

جوینی خراسانی، مؤسسة المحمودی، بیروت، ۱۳۹۸ هـ ق.

۸۰ ـ فرهنگ فارسی عمید (سه جلدی)

حسن عمید، انتشارات امیر کبیر، چاپ اول، ۱۳۶۳ هـ ش.

۸۱ ـ الفتوح

ابن اعثم کوفی، دار الاضواء، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ ق.

۸۲ ـ فردوس الاخبار

شیرویه دیلمی، دار الکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ هـ ق.

۸۳ ـ الفصول المهمة

علی بن محمد ابن الصباغ، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ اول.

۸۴ ـ الفضائل

شاذان بن جبرئیل، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۸ هـ ق.

۸۵ ـ فضائل الخمسة من الصحاح الستة

سید مرتضی فیروزآبادی، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت.

۸۶ ـ فضائل شیعه

شیخ صدوق، انتشارات اعلمی، تهران.

۸۷ ـ القاموس المحیط

محمد بن یعقوب فیروزآبادی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۲ هـ ق.

۸۸ ـ قرب الاسناد

عبدالله بن جعفر حِمْیَری، مؤسسة آل البیت علیهم السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ ق.

۸۹ ـ الکافی

شیخ کلینی، دار الکتب الاسلامیة، تهران، چاپ پنجم.

۹۰ ـ کامل الزیارات

محمد بن قولویه، المطبعة المرتضویة، نجف اشرف.

۹۱ ـ کتاب سلیم بن قیس الهلالي

بنیاد بعثت، تهران.

۹۲ ـ کتاب الغیبة

شیخ طوسی، مؤسسة المعارف الاسلامیة، قم، چاپ اول.

۹۳ ـ کشف الغمة في معرفة الائمة

علی بن عیسی بن ابی الفتح اربلی، دار الاضواء، بیروت.

۹۴ ـ کشف المراد

خواجه نصیرالدین طوسی، انتشارات شکوری، قم، چاپ چهارم، ۱۳۷۳ هـ ق.

۹۵ ـ کفایة الأثر

علی بن محمد بن علی خزاز قمی رازی، انتشارات بیدار، قم، ۱۴۰۱ ه‍ ق.

۹۶ ـ کفایة الطالب

محمد بن یوسف کنجی شافعی، دار احیاء تراث اهل البیت علیهم السلام، تهران، چاپ سوم.

۹۷ ـ کمال الدین وتمام النعمة

شیخ صدوق، مؤسسة النشر الاسلامی، قم.

۹۸ ـ کنز العمال

علاء الدین علی متقی بن حسام الدین هندی، مؤسسة الرسالة، بیروت.

۹۹ ـ کنز الفوائد

محمد بن علی کراجکی، مکتبة المصطفوی، قم، چاپ دوم.

۱۰۰ ـ لسان العرب

ابن منظور، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۸ ه‍ ق.

۱۰۱ ـ مائة منقبة

ابن شاذان قمی، مدرسة الامام المهدی علیه السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۰۷ ه‍ ق.

۱۰۲ ـ مجمع البحرین

فخرالدین طریحی، المکتبة المرتضویة، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۵ ه‍ ش.

۱۰۳ ـ مجمع البیان في تفسیر القرآن

فضل بن حسن طبرسی، مکتبة آیة الله العظمی المرعشی النجفی، قم.

۱۰۴ ـ المحاسن

احمد بن محمد بن خالد برقی، المجمع العالمی لأهل البیت علیهم السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه‍ ق.

۱۰۵ ـ المحجة فیما نزل في القائم الحجة

سید هاشم بحرانی، مؤسسة الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ ه‍ ق.

۱۰۶ ـ مختصر بصائر الدرجات

حسن بن سلیمان حلّی، انتشارات الرسول المصطفی، قم.

۱۰۷ ـ مسند احمد بن حنبل

مؤسسة الرسالة، بیروت، چاپ اول.

۱۰۸ ـ المصباح

ابراهیم بن علی کفعمی، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۳ هـ ق.

۱۰۹ ـ مصباح المتهجد وسلاح المتعبد

شیخ طوسی، نشر و تصحیح اسماعیل انصاری زنجانی.

۱۱۰ ـ معانی الاخبار

شیخ صدوق، مؤسسة النشر الاسلامی، قم.

۱۱۱ ـ معجم البلدان

یاقوت بن عبدالله حموی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۹۹ هـ ق.

۱۱۲ ـ المعجم الکبیر

سلیمان بن احمد طبرانی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۱۱۳ ـ المفردات

راغب اصفهانی، تحقیق: ندیم مرعشلی، المکتبة المرتضویة، تهران.

۱۱۴ ـ مقتل الحسین

خوارزمی، مطبعة الزهراء، نجف، ۱۳۶۷ هـ ق.

۱۱۵ ـ مکارم الاخلاق

حسن بن فضل طبرسی، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ ششم، ۱۳۹۲ هـ ق.

۱۱۶ ـ الملهوف

علی بن موسی ابن طاووس، انتشارات اسوه، قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ ق.

۱۱۷ ـ المناقب للخوارزمی

موفق بن احمد حنفی، مکتبة نینوی الحدیثة، تهران.

۱۱۸ ـ مناقب آل ابی طالب

محمد بن علی بن شهرآشوب، دار الاضواء، بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق.

۱۱۹ ـ مناقب الامام علی بن ابی طالب

علی بن محمد شافعی (ابن المغازلی)، دار الاضواء، بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق.

۱۲۰ ـ من لا یحضره الفقیه

شیخ صدوق، مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ سوم.

۱۲۱ ـ الموطّأ

مالک بن انس، دار الکتاب العربی، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۱۶ هـ ق.

۱۲۲ ـ النهایة فی غریب الحدیث والأثر

مجدالدین ابی‌السعادات مبارک بن محمد جزری (ابن اثیر)، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، چاپ چهارم.

۱۲۳ ـ نهج البلاغة

حضرت امام علی ﷺ، دکتر صبحی الصالح، دار الهجرة، قم.

۱۲۴ ـ نهج الحق وکشف الصدق

حسن بن یوسف بن مطهر حلّی، دار الهجرة، قم، چاپ اول، ۱۴۰۷ هـ ق.

۱۲۵ ـ وسائل الشیعة

حرّ عاملی، مؤسسة آل البیت ﷺ، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ ق.

۱۲۶ ـ الیقین فی امرة امیرالمؤمنین ﷺ

سید رضی الدین ابن طاووس، دار الکتاب الجزائری، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ ق.

۱۲۷ ـ ینابیع المودة لذوي القربی

سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی، دار الاسوة للطباعة والنشر، چاپ اول، ۱۴۱۶ هـ ق.